



ایران و ایرانیان

عصر ناصرالدین شاه

نوشته

م. ج. و. پ. نجفین

تحقیق و تالیف محمد باقر کاید ایران

ترجمہ: حسین کریم

ایران و ایرانیان

عصر ناصرالدین شاه

م. ج. و. پ. نجفین

ترجمہ: حسین کریم



۱۲۰۰ ریال

ایران و ایرانیان

«عصر ناصرالدین شاه»

نوشته: س. ج. و. بنجامین

نخستین سفیر ایالات متحدہ امریکہ در ایران

ترجمہ: مهندس محمد حسین کرد بچہ

www.tabarestan.info
تبرستان

فهرست تصاویر

میرزا تقی خان امیر کبیر	هیجدهم
میرزا ابوالحسن خان ایلچی	نوزدهم
میرزا عبدالوهاب نشاط	بیستم
فرخ خان امین الدوله	بیست و سوم
بنجامین	بیست و نهم
میرزا سعید خان	سی ام
حاج حسین قلی خان صدرالسلطنه	سی و یکم
لباس مردم عثمانی در اواخر قرن نوزدهم	۱۱
لباس مردم باکو (گرجی ها) در اواخر قرن نوزدهم	۱۷
سردریکی از مساجد ایران در باکو	۱۹
الکساندر سوم امپراطور روسیه	۲۵
کلاه فرنگی و قصر بندر انزلی (میان پشته)	۲۸
ساختمان اقامتگاه والی گیلان در رشت	۳۰
منظره ای از یکی از دهات نزدیک قزوین	۴۰
برج و باروی اطراف تهران	۵۰
آقا محمدخان قاجار	۵۱
خرابه های برج طغرل در شهری	۵۴
منظره ای از حضرت عبدالعظیم	۵۵
دروازه جنوبی ارک تهران و میدان بزرگ آن	۵۶
کامران میرزا (نایب السلطنه)	۵۸
یکی از کاروانسراهای تهران	۶۲
ناصرالدین شاه	۶۴
قائم مقام فراهانی	۶۹
محمدشاه قاجار	۷۰
تالار آئینه	۷۴
مکتب خانه	۷۷
یکی از دروازه های در دوران قاجار	۷۹



ایران و ایرانیان

نوشته: س - ج - و - بنجامین

ترجمه: مهندس محمد حسین کردبچه

چاپ : چاپخانه علمی

ناشر : سازمان انتشارات جاویدان

تیراژ : سه هزار جلد

چاپ اول : پاییز ۱۳۶۳

.....	ساختمان معروف به قصر قاجار	۸۰
.....	یک دلاک سلمانی	۸۰
.....	صنایع حکاکی وزن ایران با چادر و روبنده	۸۳
.....	خیابان باب همایون و سردر معروف به الماسیه	۸۵
.....	دکان عطاری و سقط فروشی	۸۶
.....	یکی از گالریهای باغ فردوس شمیران	۹۰
.....	کامران میرزا (نایب السلطنه)	۹۳
.....	قصر کامرانیه	۹۵
.....	محل بیلاقی سفارت امریکا در جعفرآباد شمیران	۹۶
.....	فتحعلی شاه	۹۹
.....	قبرستان گبرها واقع در تپه های جنوبی تهران	۱۰۳
.....	یکی از زنان عشایر ایران	۱۰۵
.....	شاهزاده ظل السلطان حاکم اصفهان	۱۰۹
.....	یک دسته لوطی (عتتری)	۱۱۷
.....	قصر شمس العماره تهران	۱۱۹
.....	ناصرالدین شاه قاجار	۱۳۲
.....	میرزا تقی خان امیرکبیر	۱۳۳ و ۱۷۶ و ۳۵۰
.....	شاهزاده فرمانفرما	۱۳۶
.....	شاهزاده معتمدالدوله	۱۳۷
.....	شاهزاده عزالدوله	۱۳۹
.....	شاهزاده مسعود میرزا (ظل السلطان)	۱۴۰
.....	مظفرالدین میرزا (ولیعهد ناصرالدینشاه)	۱۴۱
.....	حکیم الممالک	۱۴۷
.....	حیاط بزرگ (اندرون) زنان ناصرالدینشاه	۱۵۵
.....	دوست محمدخان معیرالممالک	۱۵۷
.....	شاهزاده ظهیرالدوله	۱۶۳
.....	دوستعلی خان معیرالممالک	۱۷۰
.....	صنایع الدوله	۱۷۲

.....	امین الدوله	۱۷۳
.....	مشیرالدوله	۱۷۴
.....	تخت مرمر که ناصرالدینشاه در سلام عام روی آن می نشست	۱۷۵
.....	میرزا سعیدخان	۱۷۷
.....	صدیق الملک	۱۷۹
.....	سلطان مسعود میرزا (ظل السلطان)	۱۸۴
.....	نصرالملک	۱۸۵
.....	مخبرالدوله	۱۸۷ و ۳۰۸
.....	آصف الدوله	۱۸۸
.....	یک درویش ژولیده	۱۹۳
.....	پل رودخانه گلندوک	۲۰۰
.....	قله دماوند در دشت لار	۲۰۵
.....	یک روحانی جوان	۲۰۷
.....	یکی از کوچه های افجه	۲۱۲
.....	منظره ای از گلندوک	۲۱۶
.....	بنای تخت جمشید	۲۱۸
.....	دوستعلی خان (معیرالممالک)	۲۲۱
.....	یک نقاشی کاشی کاری دیواری قصر اصفهان	۲۲۲
.....	عمارت ایران در اکسپوزیسیون پاریس	۲۲۴
.....	کتیبه های ۴۵۰ سال قبل	۲۳۰
.....	نمونه خط میرعماد و خطوط کوفی	۲۳۱
.....	شاه عباس اول پادشاه صفوی	۲۳۲
.....	نقش رستم و دیوروی قطعه برنج	۲۳۵
.....	کاسه بشقاب همدان و نمونه ای از خط شکسته نستعلیق	۲۳۷
.....	قلیان قدیمی از برنج	۲۴۳
.....	آفتابه قلمکاری از نقره	۲۴۵
.....	کارهای هنری با قاب ایته و نقاشی	۲۶۱
.....	یکی از مساجد دهات ایران	۲۶۷

یکی از تجار گبر (زرتشتی)	۲۶۸
یکی از مساجد کوچک تهران	۲۷۲
تکیه دولت تهران	۲۷۸ و ۲۸۵
شاه اسماعیل اول پادشاه صفوی	۲۸۱
شاهزاده علیخان (ظهیرالدوله)	۲۸۷
میرزا غلامحسین تعزیه خوان	۲۹۹
تعزیه خوانهای زمان ناصرالدین شاه	۳۰۰
دکان سفیدگری (مسگری)	۳۲۲
یک سقا با خیک آب	۳۴۸
ناصرالدین شاه	۳۴۹
میرزا یحیی خان مشیرالدوله	۳۶۱
ملکه و یکتوریا پادشاه انگلیس	۳۶۲
ادوارد هفتم پادشاه انگلیس	۳۶۳
گلاستون نخست وزیر انگلیس	۳۶۵
عبدالرحمن خان پادشاه افغانستان	۳۶۶
تصویر فتحعلیشاه	۳۶۹
پرنس بیسمارک صدر اعظم آلمان	۳۷۰
مسیو برانشوایک وزیر مختار دولت آلمان	۳۷۱
و یلهلم امپراطور آلمان	۳۷۲

مقدمه نویسنده

در زمستان سال ۸۳ - ۱۸۸۲ بود که از طرف پرزیدنت آرتور ریاست جمهوری امریکابه سمت نخستین سفیر امریکا در ایران منصوب شدم. کنگره امریکا بتازگی تاسیس سفارت را در ایران تصویب کرده بود و بدنبال آن پرزیدنت آرتور مرا بدین سمت انتخاب کرد. در سال ۱۸۸۵ با موفقیت حزب دمکرات در انتخابات ریاست جمهوری و زمامداری این حزب بامریکا احضار شده و طبق شیوه معموله در دیپلماسی امریکا به زندگی خصوصی باز گشتم. خاطراتی که در این سفر دوساله و اندی بایران داشته و تجربیاتی که در طول مأموریت خود در ایران پیدا کرده بودم انگیزه ای برای تدوین و نوشتن این کتاب شد.

با وجود آنکه معمولاً مقدمه یک کتاب را خواننده از قسمت های دیگر آن کمتر خوانده و بآن توجه نمی نماید، در این مقدمه لازم میدانم که دو یا سه نکته را در مورد این کتاب یادآور شوم: یک نکته آنست که قسمت ها و فصولی از این کتاب قبلاً در مجلات ماهانه «هارپر» و «سنتری ماگازین» و «مانهاتان ماگازین» بطور پاورقی چاپ شده است که با اجازه و رضایت ناشران آن مجلات در این کتاب مورد استفاده قرار گرفته است ولی باید خاطر نشان کنم که اولاً در این قسمت ها تجدید نظر کامل شده و ثانیاً این قسمت ها فقط بخش کوچکی از کتاب را تشکیل میدهند و در حقیقت اکثر فصول کتاب کاملاً تازگی داشته و مطالبی است که برای اولین بار منتشر میشود.

مسئله ای را که نویسنده در این کتاب مورد توجه خاص خود قرار داده چگونگی تلفظ کلمات فارسی و زبانهای دیگر شرقی است و این خود نکته ایست که در کتابهای نویسندگان مغرب زمین در باره ایران کمتر بآن توجه شده و در هیچیک از آنها تلفظ صحیح کلمات آنطور که باید و باشد، رعایت نگردیده است. مخصوصاً اسامی افراد و شهرها را طوری ذکر کرده اند که با لفظ اصلی

بزبان فارسی اختلاف زیاد دارد و نگارنده اصولاً کمتر خارجی را دیده است که بتواند اسامی افراد و شهرهای ایران و یا ترکیه را بدرستی و آنچه‌آنکه واقعاً هست تلفظ نماید مگر آنکه این خارجیان در ایران و یا ترکیه متولد شده و زبان فارسی یا ترکی زبان دوم مادری آنها بوده باشد.

(در اینجا نویسنده شیوه‌هایی را که در نوشتن تلفظ کلمات فارسی بکار برده، برای خوانندگان تشریح کرده و مثال زده است که البته از نظر خوانندگان فارسی زبان اهمیتی نداشته و ذکر آنها بيمورد است و بهمین جهت از آن صرف نظر میگردد).

نکته دیگری که در مورد کتاب باید خاطر نشان کنم اینست که گاهی پاره‌ای از مطالب در فصول مختلف تکرار شده است و این تکرار فقط بخاطر تایید و تاکید آن مطالب است.

در اینجا چند کلمه‌ای هم باید در اطراف آزادی عقیده که در مواردی از آن خودداری نکرده‌ام بحث نمایم. بطور کلی باید بگویم که در طول خدمت و مأموریت خود در ایران هیچگاه در مسائل عمومی اظهار عقیده شخصی نکرده و جداً از این امر خودداری نموده‌ام. هیچ عملی هم که دال بر ابراز این عقاید شخصی باشد نکرده بودم، اصولاً سه دسته از افراد باید در دوران خدمت مأموریت خود از اظهار عقیده و اعمال نظر مشخص در کارها خودداری کرده و کاملاً بیطرف بمانند. این سه دسته عبارتند از: نظامیان، قضات و دیپلماتها. روش یک دیپلمات بایستی بیطرفی و بی نظری کامل در برابر کلیه ملل و دول خارجی و در عین حال تبعیت از سیاست خارجی کشورش باشد. او عهده دار حفظ منافع کلیه افراد کشور خود در خارج بوده و بایستی مراقب رفتار خود باشد که بطریقی با این رفتار و یا با اظهار عقاید شخصی به منافع دیپلماسی خود لطمه و آسیب نرساند. تمام فکر و هم وی باید در راه وطن و کشور خود صرف شود و مجاهدات و کوششهای خود را با سکوت، اغماض و سرپوشی توأم نماید. ممکن است عده‌ای بگویند که سه کلمه آخر تقریباً یک معنی دارند در حالیکه اینطور نیست و هر یک معانی مختلفی داشته و در اجرای یک دیپلماسی موفقیت آمیز عوامل مهمی می‌توانند باشند.

نگارنده در طول مدت مأموریت خود در ایران موظف به رعایت این نکات و ظرائف دیپلوماسی بودم ولی حالا که دیگر سمت رسمی نداشته و در خدمت دولت نیستم این آزادی را دارم که در مسائل مختلف عقاید شخصی خود را که متکی بر تجربیاتم میباشد ابراز نمایم و این کار را هم در موارد مختلفی در کتاب انجام داده‌ام ولی در هر حال این اظهار عقیده و آزادی بیان تا حدودی رعایت شده است که بمنافع عمومی لطمه نزند و اسرار مذاکرات رسمی و دولتی را فاش نکند.

اس. جی. دبلیو. بنجامین

مقدمه مترجم

در نیمه دوم قرن نوزدهم، ایالات متحده آمریکا که تا حدودی از کشمکش‌های داخلی فراغت حاصل کرده و مجال یافته بود که بمنظور کسب قدرت نظری به خارج بيفکنند، ب فکر افتاد که برای نفوذ در آسیا و بدست آوردن بازارهای تجارتي کشورهای این منطقه با ایران که دروازه آسیا بشمار می رفت و راههای کشورهای آسیایی از آن میگذشت رابطه سیاسی برقرار کند. در آنهنگام آمریکا با امپراتوری عثمانی رابطه برقرار کرده و در آنجا سفیر و نماینده داشت ولی در ایران هنوز پای دیپلماتهای امریکائی باز نشده بود و ایرانی ها آمریکا را بدرستی نمی شناختند، قاره آمریکا در ایران معروف به «ینگى دنیا» بود و حتی عوام آنرا سرزمینی میشناختند که در زیر زمین قرار دارد! از آمریکا فقط اطلاعات جسته و گریخته و ناقصی از طریق کشورهای اروپا بایران میرسید. تنها ایرانی که موفق شده بود برحسب اتفاق به قاره آمریکا رفته و از آنجا خبری بیاورد حاج میرزا ابوالحسن خان شیرازی ایلچی فتحعلیشاه، در دربار انگلستان بود که خود داستانی جالب و خواندنی دارد.

باید توجه داشت که اصولاً تا زمان صدارت امیر کبیر ایران سفارتخانه واقعی در کشورهای خارجی نداشت و هروقت که اقتضا میکرد و مصلحت ایجاب مینمود از طرف سلاطین ایلچی هائی با مأموریت موقت بکشورهای مورد نظر اعزام میشدند و پس از انجام مأموریت دوباره بایران باز میگشتند. معروفترین این ایلچی ها در زمان قاجاریه حاج میرزا ابوالحسن خان شیرازی بود که بعدها در زمان فتحعلیشاه به وزارت امور خارجه ایران هم رسید و بعد از میرزا عبدالوهاب خان معتمدالدوله نشاط، دومین وزیر امور خارجه ایران بشمار میرود. حاج میرزا ابوالحسن خان که قرارداد ترکمانچای را هم امضا کرده است بکرات از طرف فتحعلیشاه به سمت ایلچی بکشورهای بزرگ آنزمان اعزام گشت و مهمترین این



س-ج-و-نجائین

مأموریت‌ها در سال ۱۲۲۴ هجری قمری بود که میرزا ابوالحسن خان به لندن فرستاده شد و در همین سفر برجسته اتفاقاً به امریکا رفت و اولین ایرانی بود که قدم به بیگی دنیا می گذاشت.



میرزا تقی خان امیرکبیر

میرزا ابوالحسن ایلچی باتفاق «موریه» (نویسنده معروف و مغرض کتاب حاج بابا اصفهانی) که از کارمندان سفارت انگلستان در تهران بود از تهران عازم لندن شد. دولت انگلستان در آن هنگام طبق قراردادی که با ایران منعقد کرده بود، متعهد شده بود که هر ساله تا وقتیکه ایران با روسیه اختلاف داشته و در حال جنگ است مبلغ ۱۲۰۰۰۰ تومان بایران بپردازد و میرزا ابوالحسن خان ایلچی به لندن، میرفت تا تکلیف پرداخت این کمک مالی را روشن کند. او پس از رسیدن به لندن با وجود کارشکنی های موریه، مذاکرات خود را با مقامات انگلستان شروع کرد و دولت انگلیس که میخواست ایران را در جنگ با روسیه تهبیج کند، موافقت کرد که سالی ۸۰۰۰۰ تومان به کمک مالی خود اضافه کرده و هر ساله



میرزا ابوالحسن معروف به ایلچی

۲۰۰ هزار تومان بایران بپردازد و بعلاوه یک مقرری هم برای خود میرزا ابوالحسن خان معین کرد! و قرار گذاشت که کمپانی هند شرقی هر ساله ۱۵۰۰ تومان به حاج میرزا ابوالحسن خان بپردازد. این پول را مدتها میرزا ابوالحسن خان در نزد کمپانی هند شرقی برای خود بعنوان ودیعه نگاهداشت که وراثت او از این سرمایه استفاده کردند در پایان کار و موقع عزیمت از لندن نیز دولت انگلستان یک نفر را بنام «سرگوراولی» بعنوان وزیر مختار خود در ایران تعیین نموده و باتفاق حاج میرزا ابوالحسن خان روانه ایران کرد.



میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله نشاط

در آنموقع تنها وسیله مسافرت میان انگلستان و ایران، کشتیهای بزرگ بادبانی بود و هنوز از کشتیهای بخار استفاده نمیشد. بهمین جهت حاج میرزا ابوالحسن خان و «سرگوراولی» در بندر پلیموت انگلستان سوار یک کشتی بادی شده و بطرف ایران حرکت نمودند اما کشتی آنها در میان راه دچار طوفان شدید شد، باد تند و سخت زمام کشتی را از دست ناخدای آن خارج کرد. آنها راه را در

وسط اقیانوس بکلی گم کردند و مدت چند هفته در دریا سرگردان مانده و نمیدانستند کجا هستند و بکجا دارند میروند. تمام سرنشینان کشتی و از جمله ایلچی ایران دیگر دست از جان خود شسته بودند و آماده غرق در دریا و یا مرگ بر اثر گرسنگی شده بودند ولی در موقعیکه کاملاً از همه چیز و همه جا مأیوس شده بودند ناگهان از دور خشکی را مشاهده کردند، فریاد خوشحالی از همه بلند شد و کسانی را با قایق به ساحل فرستادند تا بفهمند کجا رسیده اند و آنها با کمال تعجب خبر آوردند که به قاره آمریکا و ینگو دنیا آمده اند و باد کشتی آنها را با خود بطرف مغرب برده است.

ناخدای کشتی باتفاق حاج میرزا ابوالحسن خان ایلچی و سرگوراولی با قایق بساحل رفتند و در آنجا متوجه شدند که در سواحل برزیل و نزدیکی ریو دوژانیرو هستند، کتاب فارسی نامه ناصری که این واقعه عجیب را نقل کرده در این مورد می نویسد: «... و به مدد زورق های کوچک وارد ساحل گشته اقامت نمودند در حوالی آن شهر یست که نام او ریجزو (ریو دوژانیرو) بود از مملکت برازیل تصرفی پادشاه پورتگیز (پرتقال) و این پادشاه از حشمت ناپلئون امپراتور فرانسه گریخته در این مملکت توقف داشت و در این مملکت معدن الماس است پادشاه مزبور بعد از اطلاع از واقعه جمعی از اعیان بلد را باستقبال آن دو سفیر کبیر فرستاده آنها را با احترامی چند وارد ریجزو نمودند و چند روزی باستراحت گذرانند و از اتفاقات در آنموقع مار بزرگی را در جنگل آن مملکت کشته برای پادشاه پورتگیز آورده بودند و درازای آن مار سیزده ذرع و پهنای پشت گردن آن یک ذرع تمام و ضخامت پوستش به ضخامت پوست گاو بود، پوست او را کنده بمصاحبت حاج میرزا ابوالحسن خان شیرازی روانه ایران نمودند تا کنون که سال به ۱۳۰۳ (هجری قمری) رسیده است پوست آن مار در صندوقخانه مبارکه شاهی بدرستی باقی مانده است...» در حقیقت میرزا ابوالحسن خان شیرازی اولین ایرانی بشمار می رود که باد کشتی او را به حسب اتفاق به آمریکا برد و پای او به ینگو دنیا رسید. ایلچی فتحعلیشاه بالاخره در سال ۱۳۲۶ هجری قمری باتفاق وزیر مختار انگلستان وارد بندر بوشهر شد و همه با اعجاب و حیرت از او استقبال

کرده و تا مدتها از سفر عجیب او به ینگه دنیا سؤال میکردند و اطلاعاتی از این قاره جدید میخواستند.

در هر حال موقعیکه ایالات متحده آمریکا ب فکر استقرار روابط سیاسی با ایران افتاد، مردم و حتی زمامداران ایران اطلاعات صحیح و درستی از آن سرزمین نداشتند. هنگامیکه امیر کبیر بصدارت رسید تصمیم گرفت سفرای دائمی به پایتخت های کشورهای بزرگ دنیا بفرستد و در مرحله اول دستور تاسیس سفارت دائمی ایران را در استانبول، سن پترزبورگ (روسیه) و لندن صادر کرد و متعاقب این دستور میرزا محمد حسین خان عضدالملک، صدر دیوانخانه سلطنتی به سفارت کبرای ایران در روسیه (سن پترزبورگ) منصوب شد. میرزا شفیع خان نایب آجودانباشی بسمت مصلحت گزار (کاردار) ایران در لندن، و حاج میرزا احمد خان از منشی های وزارت امور خارجه به سمت مصلحت گزار و وزیر مختار ایران مقیم در استانبول تعیین شدند.

بعد از امیر کبیر فکر او در ایجاد سفارتخانه های دائمی در کشورهای اروپائی دنبال شد و سفارت ایران در فرانسه بسال ۱۸۵۶ تاسیس گردید و فرخ خان امین الدوله غفاری بسمت وزیر مختار ایران در دربار ناپلئون سوم بیاریس اعزام شد. بعد از آن میان ایران و اتریش و هنگری ایجاد رابطه سیاسی شد و در سال ۱۸۸۳ نریمان خان قوام السلطنه بسمت سفیر ناصرالدین شاه در دربار فرانسوا ژوزف امپراتور اتریش و هنگری منصوب شد. بعد نوبت باآلمان رسید و در سال ۱۸۸۵ میرزا رضاخان گرانمایه مزید السلطنه بسمت سفیر ایران دربار ویلهلم اول امپراتور آلمان اعزام گردید.

بطور خلاصه در موقعیکه آمریکا در صدد ایجاد روابط سیاسی با ایران برآمد، دولت ایران با کشورهای عثمانی، انگلستان، روسیه، فرانسه، اتریش و هنگری، و آلمان روابط سیاسی دائمی برقرار کرده بود و ایالات متحده آمریکا هم میآمد که از دیگران عقب نماند و بتواند در بازار ایران و بوسیله ایران در بازارهای دیگر کشورهای آسیایی جایی برای خود باز کند.

ایالات متحده آمریکا باتلاشهایی که در این مورد کرد توانست موافقت

ناصرالدینشاه را برای امضای قرارداد ایجاد روابط سیاسی جلب نماید و دولت ایران به فرخ خان غفاری امین الدوله که بسمت سفارت کبرای ایران در پاریس تعیین شده بود، مأموریت داد که سرراه خود در استانبول با سفیر ایالات متحده آمریکا در دربار عثمانی مذاکرات لازم را برای امضاء قرارداد ایجاد روابط سیاسی انجام دهد. «کارول سپنس» سفیر ایالات متحده آمریکا در استانبول، پس از ورود فرخ خان امین الدوله مذاکرات خود را شروع کرد و قراردادی را بر اصول و



فرخ خان امین الدوله

ضوابط قرارداد ترکمانچای تنظیم نمودند و پس از موافقت دولتهای متبوع این قرار داد را در پانزدهم ربیع الثانی ۱۲۷۳ هجری قمری مطابق با ۱۳ دسامبر ۱۸۵۶ بدوزبان فارسی و انگلیسی امضا نمودند و چند ماه بعد در تاریخ ۲۰ شوال ۱۲۷۳ مطابق با ۱۳ ژوئن ۱۸۵۷ نسخ این قرارداد مبادله گردید و بصورت رسمی درآمد. قرارداد ایجاد روابط میان ایران و ایالات متحده آمریکا، کمی بعد به

تصویب کنگره امریکا رسید و کنگره امریکا در سال ۱۸۸۲ بالاخره با ایجاد سفارتخانه در ایران موافقت کرد. قرارداد ایزان و امریکا در طرز رفتار طرفین با سفرا و نمایندگان سیاسی یکدیگر، مبتنی بر همان اصول قرارداد ترکمانچای میان ایران و روسیه بود و حق قضاوت کنسولی (کاپیتولاسیون) را در ایران بدولت امریکا میداد. متن این قرارداد که در ناسخ التواریخ جزء وقایع سال ۱۲۷۳ هجری قمری درج گردیده بشرح زیر است:

«چون اعلیحضرت کیوان رفعت، خورشید رایت، فلک رتبت، گردون حشمت، خسرو اعظم، خدیوانجم حشم، جمشیده جاه دارادستگاه وارث تاج و تخت کیان، شاهنشاه اعظم بالاستقلال کل ممالک ایران و رئیس ممالک مجتمعه امریک شمالی هر دو علی السویه تمنا و ارادات صادقانه دارند که روابط دوستی فیما بین دولتین برقرار و بواسطه عهد دوستی و تجارتی که بالسویه نافع و سودمند تبعه دولتین قوی بنیان خواهد بود، موذت و اتحاد جانبین را مستحکم سازند لهذا برای تقدیم این کار اعلیحضرت شاهنشاه کل ممالک ایران جناب مجدت و فخامت نصاب امین الملک فرخ خان ایلچی کبیر دولت علیه ایران صاحب نشان تمثال همایون و حمایل مخصوص آن و حامل کمر مکمل بالماس، و رئیس ممالک مجتمعه امریک شمالی، کارول اسپنس وزیر ممالک مجتمعه مزبوره، مقیم در بار دولت عثمانی را وکلای مختار خود تعیین کردند و ایشان بعد از آنکه اختیار نامه های خود را مبادله کردند و موافق قاعده و شایسته دیدند فصول آتیه را برقرار نمودند:

فصل اول — بعدالیوم فیما بین دولت علیه ایران و رعایای آن دولت و دولت و رعایای ممالک مجتمعه امریک شمالی دوستی صادقانه و اتحاد محکم برقرار خواهد بود.

فصل دوم — سفرای کبار و ماموران دیپلماتیک که از هر یک از دولتین معاهدتین بخواهند بدر بار یکدیگر مامور مقیم سازند همان رفتار و سلوکی که در حق سفرای کبار و مامورین دیپلماتیک دول متحابه و اتباع آنها معمول میشود همان رفتار نیز در حق سفرای کبار و مامورین دیپلماتیک و اتباع آنها معمول

میشود و بهمان امتیازات مجری و محفوظ خواهد بود.

فصل سیم — تبعه دولتین متعاهدتین از قبیل سیاحان و تجار و پیشه ور و غیرهم که در مملکتین محروستین سیاحت یا توقف نمایند بالسویه از جانب حکام ولایات و وکلای طرفین بعزت و حمایت قادرانه بهره مند خواهند گردید و در هر حال سلوکی که نسبت باتباع دول کامله الوداد منظور میشود، در حق ایشان نیز منظور خواهد شد و بالمعاوضه مأذون و مرخصند که هرگونه اقمشه و امتعه و محصولات چه از راه دریا و چه از راه خشکی به مملکت یکدیگر بیاورند و از مملکت یکدیگر ببرند و بفرستند و مبیعه و معاوضه نمایند و بهر بلدی از بلاد مملکتین که خواهند حمل و نقل نمایند. لکن این مقررات که تجار طرفین که اقدام تجارت داخله مملکتین نمایند، در خصوص تجارت مزبوره مطیع قوانین آن ملکی که محل تجارت مزبوره می باشد خواهند بود و در صورتیکه یکی از دولتین متعاهدتین بعد از این در باب تجارت داخله امتیازات تازه بر رعایای سایر دول بدهد همان امتیازات نیز داده خواهد شد بر رعایای هر یک از این دو دولت که در ممالک دیگری مشغول تجارت داخله باشند.

فصل چهارم — هرگونه امتعه و اقمشه که اتباع دولتین متعاهدتین بر مملکت یکدیگر نقل نمایند و یا از مملکت یکدیگر بیرون ببرند وجه گمرکی که از تجار و اتباع دول کامله الوداد حین ورود امتعه و محصولات ایشان بولایات دولتین و حین خروج از مملکتین مطالبه میشود از ایشان نیز مطالبه خواهد شد و حق وجه علیحده بهیچ اسم و رسم در دولتین مطالبه نخواهد شد.

فصل پنجم — در ممالک محروسه ایران هرگاه مرافعه یا مباحثه فیما بین تبعه دولت علیه ایران و اتباع دولت ممالک مجتمعه امریک شمالی حادث شود در محلی که وکیل یا قونسول دولت مجتمعه امریک مقیم باشد مقالات متداعیین و تدقیق و تحقیق و اجرای حکم بعدل و انصاف در محکمه دولت علیه ایران که محل عادیه طی اینگونه امورات است با حضور احدی از منتسبان وکیل یا قونسول دولت ممالک مجتمعه امریک شمالی خواهد شد. در ممالک محروسه ایران اگر

فیما بین اتباع دولت ممالک مجتمعه مرافعه یا منازعه روی دهد طی گفتگو و اجرای عدالت آن با التمام بعهده وکیل یا قونسول دولت ممالک مجتمعه امریک است. اگر متوقف در محل این مرا فعه یا مباحثه و منازعه بوده باشد والادری مملکتی که اقرب به محل مزبور است خواهد بود وکیل یا قونسول مزبور طی این گفتگو را بروفق قوانین متداوله در ممالک مجتمعه خواهد کرد. هرگاه مرافعه یا مباحثه یا منازعه در ممالک ایران فیما بین اتباع دولت ممالک مجتمعه و تبعه سایر دول خارجه واقع شود، تحقیق و اجرای حکم آن بعهده وکلا یا قونسولهای طرفین خواهد بود. کذالک گفتگوها و منازعات که فیما بین تبعه دولت علیه ایران و اتباع ممالک مجتمعه اتفاق افتد قرار انجام و اتهام آن بنحوی خواهد بود که با اتباع دول کامله الوداد در ممالک مزبوره معمول و مرتب میشود، تبعه دولت علیه ایران در ممالک مجتمعه یا اتباع دول ممالک امریک شمالی در ممالک ایران اگر متهم بگناهان کبیره گردند بنحویکه در مملکتین مزبور تین با اتباع دول کامله الوداد رفتار میشود با ایشان نیز معمول و مرتب و قطع و دخل خواهد شد.

فصل ششم — هرگاه احدی از اتباع دولتین علیتین در مملکتین محروستین وفات یابد در صورتیکه میت را اقوام یا شرکائی باشد ترکه او بالتمام تسلیم ایشان خواهد شد و در صورتیکه شخص میت را قوم و شریکی نباشد متروکات او امانتاً بوکیل یا قونسول دولت متبوعه میت تسلیم میشود تا مشارالیه بروفق قوانین متداوله در مملکت خود چنانکه شاید و باید در این باب معمول دارد.

فصل هفتم — دولتین معاهدتین بجهت حمایت اتباع و تقویت امور تجارت و فراهم آوردن اسباب حصول معاشرت دوستانه و عادلانه فیما بین تبعه جانبین چنین اختیار نمودند که حق داشته باشند که یک مأمور دیپلماتیک در پایتخت دولتین مقیم سازند و از طرفین سه نفر قونسول برقرار نمایند، قونسولهای دولت علیه ایران در شهرهای واشنگتن و دیگر نیویورک و دیگر نیواورلئان توقف

خواهند داشت و قونسولهای ممالک مجتمعه در دارالخلافه تهران و بندر بوشهر و دارالسلطنه تبریز توقف نموده این قونسولهای دولتین متعاهدتین بالسویه در محل متوقفه مسکونه مملکتین محروستین از اعزازات و امتیازات و مقاماتی که قونسولهای دولتین کامله الوداد در ممالک جانبین محفوظند بهره یاب خواهند گردید. مأمور دیپلماتیک و قونسولهای ممالک مجتمعه امریک رعایای دولت علیه ایران را نه آشکارا و نه در ظاهر و نه در خفییه حمایت نخواهند کرد و از این اصول که در خاطر طرفین مقرر شده اصلاً تجاوزی را جایز نخواهند داشت و نیز مقرر است که اگر قونسولهای مزبوره مشغول تجارت شوند ایشان نیز مطیع خواهند بود بهمان قوانین و رسومی که سایر اشخاص رعایای دولت متبوعه ایشان که در همان محل تجارت می کنند مطیع هستند و همچنین فیما بین دولتین متعاهدتین مقرر است که عدد نوکرهای مأمور دیپلماتیک و قونسولهای دولت ممالک مجتمعه امریک بیشتر از آن نخواهد بود که بموجب عهدنامه برای مأمورین روس در ممالک ایران معین شده است.

فصل هشتم — این عهدنامه دوستی و تجارتي که بملاحظه کمال صداقت و دوستی و اعتماد فیما بین دولتین ایران و ممالک مجتمعه امریک منعقد شده است از تاریخ مبادله امضا نامجات طرفین تا ده سال برقرار خواهد بود و اگر پیش از انقضای ده سال مذکور هیچیک از این دو دولت بموجب اعلام رسمی میل خود را در قطع و توقیف بسفرای عهدنامه بدولت دیگر اظهار ندارد عهدنامه مزبور تا یکسال دیگر علاوه بر وعده مذکور برقرار خواهد شد و همچنین یا دوازده ماه بعد از نوشتن چنان اعلام هر وقتی که اعلام مزبور ظهور نماید و وکلای مختار دولتین متعاهدتین قرار میدهند که امضا نامجات دول متبوعه خود را در اسلامبول در مدت شش ماه یا کمتر اگر مقدور گردد مبادله نمایند. وکلای مختار دولتین متعاهدتین این عهدنامه مبارکه حاصره را به خط و مهر خود مرقوم و مختوم نمودند. این

عهدنامه مبارکه در دو نسخه بزبان فارسی و انگلیسی بتاريخ يک‌هزار و دو یست و هفتادوسه هجری پانزدهم ربیع الثانی مطابق هزار و هشتصد و پنجاه و شش عیسوی در اسلامبول مرقوم گردید.»

این متن قراردادی بود که برای ایجاد روابط سیاسی میان ایران و امریکا در سال ۱۲۷۳ هجری قمری مصادف با ۱۸۵۶ میلادی منعقد شد و ناگفته نماند که این زمان مقارن با دهمین سال سلطنت ناصرالدین شاه و ایام صدارت میرزا آقاخان وزیر اعتمادالدوله میباشد. بعد از امضای قرارداد، دولت امریکا سفیر خود را در ایران تعیین نکرد و مدتها این موضوع معوق ماند و در طی این مدت سفارت انگلستان در تهران از منافع اتباع امریکا در ایران حمایت می کرد ولی اتباع امریکا در ایران که عده ای کشیش و مبلغ مذهبی و چند نفر تاجر بودند از مزایای قانون منعقد و مخصوصاً کاپیتولاسیون و قضاوت کنسولی استفاده میکردند با این تفاوت که مأموران و کنسولهای انگلستان در ایران وظایف دیپلماتهای امریکائی را انجام می دادند ولی بتدریج مأموران انگلستان در تهران از این کار پفره رفتند و علت این امر را هم گرفتاری و مشغله زیاد خود در رسیدگی به منافع اتباع انگلستان میدانستند ولی حقیقت قضیه این بود که روابط امریکا و انگلستان در این هنگام زیاد حسنه نبود و انگلیسها حاضر نبودند از منافع اتباع امریکائی در ایران حمایت کرده... و با دست خود پای آنها را در ایران باز نمایند و برای خود رقیبی بتراشند. در نتیجه کنگره امریکا بالاخره در حدود ۲۵ سال بعد تأسیس سفارت امریکا را در تهران تصویب کرد و متعاقب آن پرزیدنت «آرتور» رئیس جمهور امریکا «بنجامین» را برای عهده دار شدن نخستین وزیر مختار امریکا در ایران در نظر گرفت. بنجامین مردی دانشمند بود که مطالعات زیادی بخصوص در باره کشورهای مشرق زمین داشت و از مستشرقین امریکا بشمار میرفت و بهمین جهت علاقه زیادی را برای انجام مأموریت خود نشان داد.

بنجامین با دریافت فرمان سفارت در زمستان سال ۱۸۸۲ بود که از امریکا با کشتی عازم ایران شد و راه دور و درازی را با عوض کردن چند کشتی طی کرد تا بالاخره در بندر طرابوزان واقع در دریای سیاه از کشتی قدم به خشکی گذارد و از طرابوزان از طریق پوتی و باطوم به تفلیس رفت و از تفلیس با قطار به باکو واقع در کنار دریای خزر خود را رساند و از آنجا با یک کشتی روسی به بندر انزلی وارد شد. از انزلی میهماندار مخصوص، او را از راه رشت و جنگلهای سرسبز و خرم شمال بتهران رساند که مورد استقبال واقع شد و بحضور ناصرالدینشاه رسید.



بنجامین اولین سفیر آمریکا در ایران

بنجامین در بدو ورود بتهران دریکی از عمارات دولتی سکونت گزید ولی بعد محلی را در خیابان فردوسی کنونی (تقریباً در محل بانک ملی) برای سفارت امریکا اجاره کرد و سفارت را در آنجا تأسیس نمود. محل تابستانی و ویلاقی سفارت هم در جعفرآباد شمیران بود.

بنجامین در طول اقامت در تهران با رجال ایرانی آشنائی و رفت و آمد پیدا کرد. روابط صمیمانه و خوبی با میرزا سعید خان وزیر خارجه و مخصوصاً با ظهیرالدوله داماد ناصرالدین شاه که در همسایگی سفارت امریکا بود، داشت. رویهمرفته قریب دو سال در ایران بود و سفرهائی به پاره‌ای از شهرستانها کرد. وی در طی مأموریت خود در ایران برخوردی با سفیر دولت آلمان «برونشو یک» که تازه وارد تهران شده بود پیدا کرد و این برخورد به اهانت آن دو به یکدیگر انجامید. بنجامین مراتب را به واشنگتن اطلاع داد و از آنها خواست که به دولت



میرزا سعیدخان وزیر امور خارجه

آلمان اعتراض کرده و از سفیر آلمان در تهران بخواهند که از او عذرخواهی نماید، ولی وزارت خارجه امریکا جواب مساعدی به بنجامین نداد. او بعلاوه بر سر مسائل مالی و مخارج سفارت هم اختلافی با مقامات وزارت خارجه پیدا کرده و از این اختلافات ناراضی بود تا آنکه در سال ۱۸۸۵ بالاخره از طرف دولت امریکا به واشنگتن احضار شد.

کار مهمی که بنجامین در ایران داشت و وقت او را می گرفت بطوریکه خودش اظهار داشته حفظ حمایت از منافع اتباع امریکا بود ولی در چند مورد از جمله دربارهٔ اتباع امریکا در همدان توفیقی نصیب او نگردید و موجب گله او از میرزا سعیدخان وزیر خارجه شد. در مورد بازاریابی هم کارهائی کرد که معتقد بود بعلت عدم پشتیبانی دولت امریکا توأم با موفقیت نبوده است.



حاج حسینقلی خان صدرالسلطنه (حاجی واشنگتن)

اما نخستین سفیری که از جانب ایران بامریکا اعزام شد حاج حسینقلی خان معتمدالوزاره بود که بعداً لقب صدرالسلطنه پیدا کرد، یعنی در حقیقت پنجسال بعد از اعزام نخستین سفیر امریکا بتهران، از طرف ایران اقدام بتأسیس سفارت دائمی در امریکا شد و در سال ۱۳۰۵ هجری قمری مقارن با ۱۸۸۸ میلادی معتمدالوزاره بمقام وزیر مختاری ایران در امریکا تعیین شد و از راه اروپا به ایالات متحده امریکا اعزام گردید.

حاج حسینقلی خان معتمد الوزاره یا صدرالسلطنه هفتمین پسر میرزا آقاخان اعتماد الدوله صدراعظم بود و مرحوم عباس اقبال آشتیانی در مجله یادگار در مورد شرح حال اولین سفیر ایران در امریکا می نویسد: «مرحوم صدرالسلطنه که در ماه صفر ۱۲۶۵ (سال دوم سلطنت ناصرالدینشاه) متولد گردیده و پس از تحصیل خط و ربط تحت سرپرستی مرحوم میرزا سعید خان مؤتمن الملک وزیر امور خارجه به خدمت در وزارت خارجه داخل شد و بعد از آنکه برتبه استیفا رسید و چند گاهی در دفتر این وزارتخانه خدمت کرد، در سال ۱۲۹۵ قمری بزیارت بیت الله حرام رفت و پس از عزل مرحوم حاج میرزا حسین خان سپهسالار از وزارت خارجه و لقب مجدد میرزا سعید خان باین مقام مرحوم حاج میرزا حسینقلی خان هم به نیابت اول به وزارت خارجه منصوب گردید و سپس بمعاونت آن وزارتخانه ارتقاء پیدا کرد و در سال ۱۳۰۲ معتمد الوزاره لقب گرفت و ژنرال قونسول ایران در هندوستان شد. در سال ۱۳۰۵ او را از هندوستان احضار کرده و بوزارت مختاری در امریکا مأمور کردند. مرحوم معتمد الوزاره که بعدها صدرالسلطنه لقب گرفت و بوزارت فواید عامه نیز رسید مردی ساده دل بود و گاه بگاه اشعاری هم میگفت که بعلمت سستی و ابتذال مضمون خالی از لطف نبود. ظرفاء تهران غالباً آنها را در مجالس و محافل میخواندند و از نقل آنها لذت می بردند و بعضی از آنها گاهی نیز از خود اشعاری میساختند و بنام آن مرحوم منتشر میکردند. وفات مرحوم صدرالسلطنه در تهران بتاریخ ۱۳۰۶ شمسی اتفاق افتاد».

مرحوم اقبال آشتیانی در دنباله شرح حال اولین وزیر مختار ایران در امریکا چنین اضافه می کند: «شرح ذیل که ما آنرا برای تکمیل ترجمه احوال مرحوم صدرالسلطنه نقل می کنیم سواد تفصیلی است که خود آن مرحوم در پشت تذکره احوال میرزا فضل الله وزیر نظام عم خویش نوشته و عین آن در تصرف جناب آقای دکتر غنی است:

اگر چه در اوقات سعادت قیام در برباب در افسح در دست
 کلام بجز شرح بجز خودم نمیدادم را شرد جانم بر این نام
 رئیس انگلیس با هدیه نتواند غلت کند و حرف در شرح
 به تنهایی نمیداد بشود و نام سفر اعمیر محمد در نظر خود را
 او در خارج بود و وزیر خارجه را در مجلس سکرتری گوید
 القاب و منصب در جبهه نیست خویش اسرار نیست
 فی نفسه و یک شخص نمیزد به خصوص خیال شرف خود کار کند
 درین سینه یک ضدل تعارف قهر کند اگر تعارف قهر کند
 زرد و سواد میجو و این رئیس لیه تا سه ماه هر روز
 در محله و اگر پسندم نمیکردم را ادی نشید میگویم
 اشکاب میخند حرف را تمام چه بد وزیر خارجه گفت خواران

(تایمیرا)

(دیش)

نمونه خط و گزارش محرمانه حاج حسینقلی خان به ناصرالدین شاه - حاج حسینقلی در حاشیه نامه عناوین مقامات آمریکائی را بفارسی ترجمه کرده و از آن جمله "مسکرتری" یا وزیر خارجه را "آمیرزا" و "مسکرپرزدنت" یا رئیس جمهوری را "آقارئیس" ترجمه کرده است

«بسمه تعالی—روز پنجشنبه غره شعبان المعظم ثیلان ثیل هزار و سیصد و یازده هجری که از عمرم ۴۷ سال میگذرد و سی سال است که پدرم مرحوم جنت مکان میرزا آقاخان صدراعظم وفات یافته و حضرت علیّه والده بزرگوارم که دختر عموی پدرم که مرحوم زکیخان سردار است هشتاد ساله در نجف اشرف مجاور است و روزیست که فرزندم مهرماه خانم بسلامتی بجهت محمد حسینخان پسر ساعدالدوله سردار تنکابنی عقد میشود بمبارکی این کتاب از شخصی ایتیاغ شد. این تاریخی است که عم بزرگوارم میرزا افضل الله وزیر نظام انشاء فرموده و هشتاد سال عمر کرد، بعد از پدرم بفاصله دوازده سال مرحوم شد و بعد از برهم خوردن دستگاه صدارت هر قدر کوشش کرد با کمال استعداد و قابلیت صاحب کار نشد و از پدرم بزرگتر بود و بنده زمان عزل پدرم ده ساله بودم و زمان فوت پدر هفده ساله، بهندوستان جنرال قونسول و درینگی دنیا سفیر کبیر شدم و پسر هفتم مرحوم پدر هستم. به مکه و عتبات و مشهد مقدس زیارت رفتم. امروز ملقب به صدرالسلطنه و وزیر فواید عامه هستم و خانه بنده در نظامیه رو بروی مسجد مرحوم سپهسالار است و فرانسسه و انگلیسی میدانم، اولادم منحصر بهمین دختر است و روزگار ایران را تباه و سیاه می بینم، خدا بهمه رحم کند دنیا محل عبرت است رفتند و ما هم میرویم. هر چه دارم از دولت قرآن دارم. حرره العبد حسینقلی نوری سنه ۱۳۱۱.»

صدرالسلطنه با چهار نفر ایرانیان عضو سفارت باکشتی روانه امریکا شد ولی این بارکشتی سفیر ایران بخاری بود و باد نمی توانست آنرا جای دیگری ببرد، او سلامت پس از طی راه دراز وارد نیویورک و از آنجا واشنگتن شد و مورد استقبال مقامات امریکا واقع گردید. حاج صدرالسلطنه که بعد از بازگشت بایران معروف به «حاج واشنگتن» شد و باین نام شهرت زیادی پیدا کرد در یکی از خیابانهای اصلی واشنگتن سفارت ایران را دائر کرده و پرچم آنرا بالا برد و چون مردی پاک دل و درعین حال متعصب و مذهبی بود، روز عید قربان سنت قربانی کردن را در آن دیار دوردست هم از یاد نبرد و کسی را فرستاد و بازحمت گوسفندی را خریده و آوردند ولی کسی نبود که این گوسفند را قربانی کند. معروفست که خود او گوسفند را در بالکن سفارت که مجاور و مشرف بر خیابان

بود سر بریده خون زیادی از بالکن در پیاده رو سرازیر شد که موجب وحشت و تعجب عابران گردید و بعد معلوم شد که در آنجا قربانی کرده اند.

در حال صدرالسلطنه معروف به «حاج واشنگتن» نیز اولین سفیر ایران در امریکا بشمار می رود که تقریباً درصد سال قبل سفارت ایران در پایتخت امریکا را تاسیس کرد.

اما «بنجامین» سفیر امریکا در ایران پس از بازگشت بواشنگتن چون مردی نویسنده بود و بعلاوه از طرف مقامات وزارت خارجه مورد ایراد و انتقاد واقع شده بود شروع به نوشتن سلسله مقالاتی در روزنامه های امریکا در باره مسافرت خود بایران کرد که مورد توجه واقع شد و او را تشویق کردند که این سلسله مقالات را بصورت کتابی در آورد و «بنجامین» بدین کار همت گماشت و در حاصل آن کتاب «ایران و ایرانیان» میباشد. این کتاب نخست در امریکا و در حدود صد سال قبل در لندن بچاپ رسید. کتاب ایران و ایرانیان مشتمل بر ۱۷ فصل است و بنجامین برخلاف سنت سفرنامه نویسی در این کتاب فقط یادداشت های مسافرت های خود را نیاورده بلکه در طی فصول مختلف مسائل مربوط بایران را طبقه بندی کرده و مورد بحث و تفصیل قرار داده است و چون به مسائل هنری علاقت داشته است در فصل مربوط به هنرهای ایران با موشکافی و دقت خاصی که واقعاً عجیب بنظر میآید از ریزه کاریهای هنرهای ایران به تفصیل صحبت نموده و اطلاعات ذی قیمتی میدهد. دقت او باندازه ای بوده که حتی در خاتم کاری ها مقدار قطعاتی که در یک سانتی متر مربع بکار رفته شمارش کرده و ذکر نموده است. در مورد رجال و شخصیت های آن موقع ایران نیز اطلاعات قابل توجهی میدهد، و از تولیدات و منابع اقتصادی ایران نیز آمار قابل توجه و دقیقی را گرد آوری کرده است، توصیفی را که از تکیه دولت و تعزیه خوانی آن نموده در کمتر سفرنامه ای می توان یافت و از این جهت تقریباً بی نظیر است. از آب و هوا و مناظر ایران برخلاف خارجی های دیگری که باین کشور آمده اند تعریف کرده و عاشق مناظر شمال ایران بوده است ولی در عین حال انتقادهائی هم از رجال و فساد در طبقات عالیه ایران کرده و بآنها سخت تاخته است.

مرحوم عباس اقبال آشتیانی در مجله یادگار مطالب سفرنامه بنجامین را بعلت آنکه او مدت زیادی در ایران نبوده و باندازه کافی با مسائل ایران آشنا نشده انتقاد می کند. ولی باید توجه داشت که مرحوم اقبال در آنهنگام فقط نسخه ای از کتاب ترجمه شده بنجامین را که شامل نه فصل ناتمام بوده در اختیار داشته و فصول بعدی را که مربوط به خصوصیات زندگی و هنر و آداب و رسوم ایرانی ها بوده ملاحظه نکرده بوده است و این همان فصولی است که وسعت اطلاعات بنجامین وسیعی و کوشش فوق العاده او را در بدست آوردن این اطلاعات نشان میدهد.

نسخه ای از کتاب سفرنامه بنجامین یا ایران و ایرانیان را در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه اوانس خان مساعدالسلطنه از انگلیسی بفارسی ترجمه کرده بود و چون اوانس خان ارمنی بود و نوشتن فارسی را درست نمی توانست ترجمه او را میرزا محمد حسین خان ذکاءالملک فروغی (که در سال ۱۳۲۵ هجری قمری فوت شد) تصحیح کرده و بانشاء درست فارسی درآورد که نسخه ای از آن نزد مرحوم عباس اقبال آشتیانی بود که بنابرگفته ایشان شامل نه فصل ناتمام بوده است و معلوم نیست که آیا اوانس خان مساعدالسلطنه آنرا ترجمه نکرده و یا آنکه محمد حسینخان فروغی ذکاءالملک آنرا تصحیح ننموده بوده است. در هر حال مرحوم عباس اقبال از نسخه ای که در اختیار داشت دو قسمت از این کتاب یعنی شرح جواهرات معیرالممالک و شرح حال میرزا سعیدخان وزیرامور خارجه را در مجله یادگار بعنوان نمونه بچاپ رساند.

اوانس خان مساعدالسلطنه نخستین مترجم این کتاب که فقط نه فصل از آنرا ترجمه کرده بود بقرار شرح حالی که مرحوم اقبال آشتیانی از او نوشته در سال ۱۸۶۴ میلادی در تهران متولد شده و پس از تحصیل در مدرسه ارامنه تهران پاریس رفته و در آنجا زبان فرانسه را فرا گرفته بوده است و پس از بازگشت جزء مترجمین مخصوص ناصرالدین شاه شد و در سال ۱۸۸۷ با هیئتی که از ایران برای شرکت در مراسم پنجاهمین سال سلطنت ملکه و یکتوریا به لندن اعزام شده بود بانگلستان رفت و در سال ۱۸۹۴ با هیئت دیگری برای شرکت در مراسم



اوانس خان مساعدالسلطنه

تاجگذاری نیکلای دوم امپراتور روسیه به سن پترزبورگ اعزام شد. اوانس خان باردیگر برای شرکت در مراسم جشن هشتاد سالگی ملکه و یکتوریا در سال ۱۹۰۰ به لندن مأموریت پیدا کرد و بعد از بازگشت از لندن از طرف وزارت امور خارجه بعنوان مستشار سفارت ایران در برلین تعیین شده و تا پانزده سال در برلین باهمین سمت انجام وظیفه میکرد. بعد از بازگشت، رئیس دفتر ابوالقاسم خان قره گزکونایب السلطنه شده و در سال ۱۹۱۲ به مقام سفارت ایران در برلین انتخاب شد و بعد از مدتی سفیر ایران در لندن شد و آخرین سمت او هم سفارت ایران در توکیو بود. در اواسط سال ۱۳۱۰ اوانس خان بتهران احضار شده در بازگشت از ژاپون وقتی به خاربین رسید در سن ۶۷ سالگی وفات یافت.

تقریباً در حدود چهل سال قبل یعنی سال ۱۳۲۴ شمسی نسخه ای از کتاب اصلی بنجامین که در سال ۱۸۸۶ یعنی تقریباً یکصدسال قبل در لندن چاپ شده بود، بدست نگارنده رسید که قسمت های جالب آنرا بصورت پاورقی در روزنامه اطلاعات آنموقع ترجمه کردم و اینک ترجمه کامل ازین کتاب پس از چهل سال از نظر خوانندگان محترم میگردد که امید است مورد توجه قرار گیرد. در متن اصلی کتاب تصاویری از مناظر و شخصیت های ایران آمده است که قسمتی از آنها ظاهراً کار همسر بنجامین بوده که در این سفر دورود را او را همراهی کرده بوده است.

مهندس محمد حسین کردبچه
بهمن ماه ۱۳۶۲

نامه حسینقلی خان صدرالسلطنه سفیر
فوق العاده ناصرالدین شاه به آمریکا

بنام ختم بر خدای تعالی
۱۳۰۶

ادرس بازرگانه حضرت علی ابن ابی طالب علیه السلام

در اوردت پیشانی خود خوانده نام مبارک خردمند را در موضع مطهره بنام حسین علیه السلام که در کتاب تاریخ طبرستان
اینکه اکنون وضع زمین نامیده می شود و بعضی بر آن
در ششم هزارت هفتاد و سه وقت در سینه نام مبارک را بنام حسین علیه السلام که در کتاب تاریخ طبرستان
مستقیم در امروزیه به ترتیب نام مبارک را در سینه نام مبارک را بنام حسین علیه السلام که در کتاب تاریخ طبرستان
کاسه گنبد در وزارت قاهره را هم در وقت اوج حجاب زین امر ظاهر و این خبر در کاسه گنبد مستقیم در امروزیه
باز اوج حجاب هم در کاسه گنبد زین امر ظاهر و این خبر در کاسه گنبد مستقیم در امروزیه
حجاب مستقیم در امروزیه به ترتیب نام مبارک را در سینه نام مبارک را بنام حسین علیه السلام که در کتاب تاریخ طبرستان
حجاب مستقیم در امروزیه به ترتیب نام مبارک را در سینه نام مبارک را بنام حسین علیه السلام که در کتاب تاریخ طبرستان
حجاب مستقیم در امروزیه به ترتیب نام مبارک را در سینه نام مبارک را بنام حسین علیه السلام که در کتاب تاریخ طبرستان
حجاب مستقیم در امروزیه به ترتیب نام مبارک را در سینه نام مبارک را بنام حسین علیه السلام که در کتاب تاریخ طبرستان

این روزها در ظرف عادت معمولی برکات در ظرف بیست و نه بار که در سینه و در پیشانی طهارت و کمال و تعظیم باشد
طنین فوق العاده که بخند از هر جا و وقت و در اوقات ریختن آن نظیر ضرورت دانه الهی است

آنچه در شب بتنه لخته آب در ظرف شال منویته نهادن و پیشانی در وقت بستن چشم شش و کعبه و سیخ و گلاب و سینه
نهدا در وقت نماز و تکبیر بر انداختن طهارت و طهارت و کمال و تعظیم باشد و در وقت نماز و تکبیر بر انداختن طهارت و طهارت

از اصول مهم تعقیب و ضابطه است
اشته و عظم این صفت را در هر موسم بر جسد آوردی و در وقت قرقرت در سینه و انداختن است و در وقت نماز و تکبیر بر انداختن طهارت و طهارت
مصدر و از طرف دیگر بخنده و در وقت نماز و تکبیر بر انداختن طهارت و طهارت و در وقت نماز و تکبیر بر انداختن طهارت و طهارت
شورا محفوظ میست اتفاقاً در هر وقت نماز و تکبیر بر انداختن طهارت و طهارت و در وقت نماز و تکبیر بر انداختن طهارت و طهارت

سر زدن و غیبت بآنما که در سینه و در وقت نماز و تکبیر بر انداختن طهارت و طهارت و در وقت نماز و تکبیر بر انداختن طهارت و طهارت
بکسی غرض و خواسته اند در تمام عمارت و کمال و تعظیم باشد و در وقت نماز و تکبیر بر انداختن طهارت و طهارت
از فراز این پیشانی را که در سینه است بعد از آنکه چشم را در وقت نماز و تکبیر بر انداختن طهارت و طهارت و در وقت نماز و تکبیر بر انداختن طهارت و طهارت
باید در نهایت علم و حدیث چشم و سینه را کمال و تعظیم باشد و در وقت نماز و تکبیر بر انداختن طهارت و طهارت و در وقت نماز و تکبیر بر انداختن طهارت و طهارت
و در وقت نماز و تکبیر بر انداختن طهارت و طهارت و در وقت نماز و تکبیر بر انداختن طهارت و طهارت و در وقت نماز و تکبیر بر انداختن طهارت و طهارت

از آن در تمام شکر عظمی که در سینه است و در وقت نماز و تکبیر بر انداختن طهارت و طهارت و در وقت نماز و تکبیر بر انداختن طهارت و طهارت
بهر حال که در سینه است و در وقت نماز و تکبیر بر انداختن طهارت و طهارت و در وقت نماز و تکبیر بر انداختن طهارت و طهارت
بهر حال که در سینه است و در وقت نماز و تکبیر بر انداختن طهارت و طهارت و در وقت نماز و تکبیر بر انداختن طهارت و طهارت

بهر حال که در سینه است و در وقت نماز و تکبیر بر انداختن طهارت و طهارت و در وقت نماز و تکبیر بر انداختن طهارت و طهارت
بهر حال که در سینه است و در وقت نماز و تکبیر بر انداختن طهارت و طهارت و در وقت نماز و تکبیر بر انداختن طهارت و طهارت
بهر حال که در سینه است و در وقت نماز و تکبیر بر انداختن طهارت و طهارت و در وقت نماز و تکبیر بر انداختن طهارت و طهارت

و در وقت نماز و تکبیر بر انداختن طهارت و طهارت و در وقت نماز و تکبیر بر انداختن طهارت و طهارت
در تمام عمارت و کمال و تعظیم باشد و در وقت نماز و تکبیر بر انداختن طهارت و طهارت
در تمام عمارت و کمال و تعظیم باشد و در وقت نماز و تکبیر بر انداختن طهارت و طهارت
در تمام عمارت و کمال و تعظیم باشد و در وقت نماز و تکبیر بر انداختن طهارت و طهارت

در میان کسوف و خسوف و در وقت نماز و تکبیر بر انداختن طهارت و طهارت
در میان کسوف و خسوف و در وقت نماز و تکبیر بر انداختن طهارت و طهارت
در میان کسوف و خسوف و در وقت نماز و تکبیر بر انداختن طهارت و طهارت

بخین هریس جمهور ممالک متحده علمه شاهنشاهی ایران طهران

معظم دولت همدار

فصل نامه مبارکه مورخه شهر جمادی الاخره در قلمرو ممالک متحده علمه شاهنشاهی ایران در شهر نیویورک
بیت ممالک بود در طریقه پیش هشتم فرستاده بهر جهت حال مریض و در وقت کتب
فصل مخصوصاً بنیاد شده در آن معجزت در باره تعاد و از دیار روابط موت و مرگ فحاشی مطالب
پیش نهاد فرموده که حال مریض در وقت کتب درام و مخصوصاً پیوسته این کتاب به احوال ممالک
قانون خود در باره تصدیق این ممالک بهر جهت و از طرف ممالک مستقیم در اطلاع
همراه شد حال آن معجزت در آن آن ممالک تاریخ ایران در آن معجزت در وقت کتب
در مریض در آن حال مریض حکم در این ممالک بهر جهت و از طرف ممالک مستقیم در اطلاع
بشرط پایداری در قرار بان در آن معجزت در آن ممالک بهر جهت و از طرف ممالک مستقیم در اطلاع

نامه بنجامین هریس رئیس جمهور آمریکا به ناصرالدین شاه

فهرست مطالب

فصل اول	از دریای سیاه تا مرز ایران	صفحه ۹
	عشایر ایران در دشتهای قفقاز	۱۹
	بندرباکو در صد سال قبل	۲۰
	ساختمانهای ایران در باکو	۲۲
	افسانه های ارواح در دریای خزر	۲۴
فصل دوم	از انزلی تا تهران	صفحه ۲۷
	استقبال از سفارت و میهماندار رسمی	۲۸
	منزل با شکوه حاکم رشت	۳۱
	به آب افتادن فراشهای حاکم رشت	۳۴
	تلگراف فوری ناصرالدینشاه	۳۵
	حرکت با اسب از رشت بتهران	۳۶
	در جنگل های سرسبز شمال	۳۸
	بهشت گمشده: قزوین	۴۰
فصل سوم	وضع جغرافیائی ایران	صفحه ۴۱
	کشف معادن زغال بوسیله کولی ها	۴۲
	مدفون شدن سر بازان در طوفان شن	۴۵
	آدم دزدی ترکمن ها	۴۶
	ایران سرزمین سکوت و آرامش	۴۷

فصل چهارم

شهر تهران

..... صفحه ۴۹	شهر تهران
..... ۵۰	شمیران یا شمع ایران
..... ۵۲	در خرابه های ری
..... ۵۳	افسانه یک عاشق و معشوق در برج طغرل
..... ۵۵	دروازه های تهران
..... ۵۷	سبک ساختمانهای تهران
..... ۶۱	محلات شهر تهران
..... ۶۳	کاخ گلستان
..... ۶۶	کاخ نگارستان
..... ۶۸	باغ سرسرا و زنان فتحعلیشاه
..... ۶۹	دلالت های تهران
..... ۷۳	کاروانسراها و بازارهای تهران
..... ۷۷	سرگرمیهای شبانه تهران
..... ۷۸	تشریفات ملاقاتهای مردم تهران
..... ۸۲	زنان ایران

فصل پنجم

..... صفحه ۸۷	اقامتگاه های ییلاقی در شمیران
..... ۸۸	محل ییلاقی سفارتخانه ها
..... ۹۲	باغ فردوس: شاهکار هنری ایران
..... ۹۴	محل ییلاقی سفارت امریکا

فصل ششم

..... صفحه ۱۰۰	نژادهای مختلف ایران
..... ۱۰۲	گورها و نصرانی های ایرانی
..... ۱۰۶	عشایر ایران
..... ۱۰۸	ظل السلطان و قتل ایلخان بختیاری
..... ۱۱۱	قطعه قطعه کردن یکی از امرای افغانستان

فصل هفتم

..... صفحه ۱۱۵	شرایط خدمت در ایران
..... ۱۱۷	سرطویله های ایران
..... ۱۲۱	زد و خورد نوکران سفارت امریکا و مادر ظل السلطان
..... ۱۲۴	نوکران بی جیره و مواجب
..... ۱۲۵	شاه چگونه پاداش میدهد
..... ۱۲۸	ماجرای دوئل یکی از محترمین تبریز
..... ۱۲۹	عده نوکران شاه و رجال ایران

فصل هشتم

..... صفحه ۱۳۱	ناصرالدینشاه و خانواده سلطنتی
..... ۱۳۲	قتل امیرکبیر
..... ۱۳۴	حمله سر بازان به کالسکه شاه
..... ۱۳۶	شاهزاده فرمانفرما
..... ۱۳۷	کشتار معتمدالدوله در فارس
..... ۱۳۸	سنگدلی شاهزاده عزالدوله
..... ۱۴۰	ظل السلطان و ولیعهد
..... ۱۴۲	مجازات هولناک بازرگان اصفهانی
..... ۱۴۶	ناصرالدینشاه و انوشیروان
..... ۱۴۹	فرار رجال از شکارگاه شاه
..... ۱۵۰	مراسم تحویل سال در تهران
..... ۱۵۶	معیرالممالک و ماجرای جواهرات او
..... ۱۶۳	داستانهای ظهیرالدوله

فصل نهم

..... صفحه ۱۷۱	رجال و مقامات عالیترتبه ایران
..... ۱۷۲	اعضای شورای سلطنت و هیئت وزیران
..... ۱۷۳	ماجرای یحیی خان مشیرالدوله
..... ۱۷۷	میرزا سعیدخان وزیر خارجه
..... ۱۸۳	ماجرای ظل السلطان و پسر میرزا سعید خان
..... ۱۸۸	داستان خرکچی و آصف الدوله

فصل دهم	
کوهنوردی ایران صفحه ۱۹۱	
کاروانی که به لار رفت ۱۹۲	
در پیچ و خم گردنه افجه ۱۹۹	
دره لار و آسیاب شیطان ۲۰۷	
فصل یازدهم	
نظری به هنرهای زیبای ایران صفحه ۲۱۷	
ریزه کاریهای هنر معماری ایران ۲۱۹	
آینه کاریهای معروف تهران ۲۲۴	
داستان کاشی کاریهای ایران ۲۲۵	
قتل میرعماد خوش نویس معروف ایران ۲۳۰	
قلمزنی روی فلز ۲۴۰	
تزیین سلاح جنگی ۲۴۱	
مینا کاریها و خاتم کاری ایران ۲۴۶	
نقاشان ایران ۲۴۷	
میناتورهای ایران ۲۵۴	
فصل دوازدهم	
دین و مذهب ایران صفحه ۲۶۳	
مختصات شیعیان ایران ۲۶۴	
اقلیت زرتشی و پارسیان ایران ۲۶۷	
ظل السلطان و کلیسای اصفهان ۲۷۰	
فصل سیزدهم	
تعزیه یا نمایش مذهبی ایران صفحه ۲۷۵	
تعزیه در تکیه دولت ۲۸۵	
غرفه های تکیه دولت و جایگاه مردم ۲۸۶	
فصل چهاردهم	
منابع اقتصادی، تولیدات و بازرگانی ایران صفحه ۳۰۷	
معادن فیروزه ایران ۳۰۸	
گندم و تنباکوی ایران ۳۱۰	

تریاک ایران ۳۱۱	
ابریشم ایران ۳۱۲	
فرش ایران و قیمت آن ۳۱۸	
قلابدوزی و گلدوزی ۳۲۳	
رقابت روسیه با امریکا در تجارت با ایران ۳۲۷	
اختلاف سفیران امریکا و آلمان در تهران ۳۲۸	
امتیاز راه آهن ۳۲۹	
فصل پانزدهم	
قوانین عرف و شرع ایران صفحه ۳۳۱	
روحانیون ایران و حاج ملاعلی کنی ۳۳۲	
قوانین شرع مردن ایران ۳۳۳	
فصل شانزدهم	
در گوشه و کنار ایران صفحه ۳۳۷	
خاتون آباد ۳۳۸	
شریف آباد و ورامین ۳۴۰	
ایران کیف، کوره ای سوزان ۳۴۱	
دماوند و رینه ۳۴۵	
فصل هفدهم	
موقعیت سیاسی ایران صفحه ۳۴۹	
امنیت راه های ایران ۳۵۱	
فساد طبقه حاکم ایران ۳۵۲	
رقابت شدید روسیه و انگلستان در ایران ۳۵۳	
بنادر ایران ۳۵۶	
تحریکات روسها در عشایر شاهسون ۳۵۷	
طمع و خیالات روسها در مشرق ایران ۳۵۹	
کشمکش امرای افغانستان ۳۶۴	
سرنوشت ایران در مقابل غولهای خطرناک ۳۶۶	
نامنامه ۳۷۷	

www.tabarestan.info
تبرستان

ایران و ایرانیان

فصل اول

از دریای سیاه تا مرز ایران

صبح یکی از روزهای فرحبخش ماه مه بود که کشتی بخاری ما وارد بندر طرابوزان شد. در طرف راست، جلگه مرتفع و پرنشیب و فراز آسیای صغیر که پوشیده از گلپای ارغوانی رنگ صحرائی و چمن خودروی طبیعی بود، قرار داشت. بر فراز یکی از تپه‌های این جلگه از پس ابرهای پاره‌پاره، کلیسای بزرگ (سانتاسوفیا) دیده می‌شد. این کلیسا که از بناهای دوران "بیزانس" (روم شرقی) بود با گنبدها و برج‌های سرخ‌رنگ و دیوارهای عظیم و خاکستری رنگ جلوه و منظره باشکوهی داشت و توده‌ای از درختان سرسبز و جنگل مانند، آنرا فرا گرفته بود. طرابوزان از بنادر و شهرهای قدیمی دریای سیاه بشمار می‌رود و "گزنفون" در تاریخ خود از آن یاد کرده است و از مراکز مهم دولت‌های منطقه بوده و سالها بر سر راه کاروانهایی قرار داشته که از اروپا عازم ایران و آسیای مرکزی می‌شدند، ولی حالا وضع عوض شده و مسافرانی که باین بندر و سواحل دیگر جنوب شرقی دریای سیاه می‌آیند مشاهدات دیگری دارند.

دریای سیاه در سواحل جنوبی خود، اصولاً "بنادر مهم و خوب، کم دارد و این وضع به نفع دولت روسیه تمام شده که سواحل شمالی و شرقی دریای سیاه را در اختیار داشته و بهترین بنادر این دریا هم در همین قسمت‌ها واقع شده است. طرابوزان در قرون گذشته مرکز تجارت برده‌های چرکسی و خرید و فروش آنها بوده و آثار بازارهای برده‌فروشی در آنجا وجود دارد. کشتی-بخاری ما در بندرگاه از کنار قایق‌ها و کشتیهای کوچکی که شباهت زیادی به کشتی‌ها و قایق‌های قدیمی یونانی‌ها داشتند، با آرامی می‌گذشت، نظیر این قایق‌ها را من قبلاً "در بندر" لیسبون" دیده‌بودم که بدون تردید تحت تأثیر صنعت قدیمی کشتی‌سازی یونانی‌ها ساخته شده‌اند، این قایق‌ها مجهز به پاروهای خاصی بودند که مردی قوی هیکل آنها را بحرکت در می‌آورد. شهر طرابوزان از عده‌ای خیابانها و کوچه‌های پریچ و خم تشکیل میشود که بیشتر آنها تنگ و باریک هستند ولی اثری از کثافت در آنها وجود ندارد کف این خیابانها و کوچه‌ها برخلاف شهرهای دیگر مشرق زمین طوری ساخته شده که آب

باران در آن جمع نمیشود و براحی در آبروها میافتد. دیوارهای خانه‌ها بلند است و داخل آنها را کسی نمیتواند ببیند مگر آنکه از در بداخل آنها نگاه کند.

هرخانه مسکونی معمولا "باغچه‌ای از درختان توت، انار و زیزفون دارد، شاخه‌های مو نیز لابلای این درختان پیچیده و آنها را تزئین میدهد، درهای خانه‌ها معمولا "کوتاه هستند بطوریکه تا کسی خم نشود نمیتواند وارد آنها گردد و درحقیقت این خانه‌ها بصورت دژ و پناهگاه هستند که در مقابل حمله اجانب می‌توانند مقاومت کنند.

فرمانده پادگان طرابوزان یک افسر قدیمی ترک بود که مانند مشرق زمینی‌ها عشق و علاقه زیادی به طبیعت و گل و گیاه داشت و بهمین جهت در بالای صخره‌های ساحلی و در همان محلی که آتشی‌های توپخانه مستقر شده بودند باغچه "نسبتا" بزرگی مملو از گل احداث کرده بود، ما موقعی به مقر او رسیدیم که میخواست سوار اسب بشود و برای سرکشی افراد خود برود، بامیهمان نوازی خاص شرقی، اسب را رها کرد و ما را دعوت نمود که به باغچه‌اش برویم و استراحت کنیم، هوای صبحگاهی ملایم و دلپذیر بود و یک فنجان قهوه ترک و یک قلیان استانبولی واقعا "لذت بخش بود، از دورکنار ساحل عده‌ای دیده میشدند که نشسته‌اند. برخی نقاشی میکردند و بعضی‌ها هم مشغول سنگ تراشی بودند جلوی ما تا چشم کار میکرد امواج نسبتا "ملایم دریای سیاه دیده می‌شد و پشت سرمان ارتفاعات معروف به "مال تیه" قرار داشت.

بافرا رسیدن شب، طبیعت، زیبایی و شکوه دیگری به طرابوزان بخشید، توده‌های متراکم ابر که سطح دریا را پوشانده بود، شکافته شد و در این شکاف، خورشید در آب فرو رفت، دریا تبدیل به طشتی از خون شده بود و تشعشع قرمز رنگ آن دیوارهای شهر را هم خونین کرده بود، در طرف شمال شرق قلل کوه‌های قفقاز هم که پوشیده از برف بود، لحظاتی سرخ رنگ شده بود. خورشید که در دریا فرو رفت این کوه‌ها هم بتدریج از نظر محو شدند، یک روز دیگر از سفر طولانی و دور و دراز ما گذشت.

سپیده‌های بامداد روز بعد، در حالیکه ستاره صبح در آسمان خود نمائی میکرد، کشتی ما آهسته آهسته به بندر باطوم واقع در ۸۰ مایلی طرابوزان نزدیک میشد. باطوم بهترین بندری بود که در جنوب دریای سیاه، در اختیار عثمانی‌ها بود و بهمین جهت روسها چشم طمع بآن دوخته و این بندر را از دست ترک‌ها خارج کردند باطوم بندر ثروتمند و مهمی است. تا هفت سال قبل ترک‌ها در آنجا بودند ولی حالا دیگر اثری از آنها در این بندر نیست، سکنه مسلمان باطوم به "نیکوزیا" مهاجرت کردند و حاکم آنجا بآنها زمین و خانه داد ولی بسیاری از این مسلمانان در طول راه بر اثر سختی و گرسنگی تلف شدند. مسیحی‌ها کینه و نفرت خاصی نسبت به ترک‌ها دارند و این نفرت مانع از این میشود که آنها فکر کنند ترک‌ها هم انسان هستند و حق حیات دارند، ترک‌ها برخلاف آنچه گفته میشود بیرحم تر

و خشن تر از دیگران نیستند و استیلا و تسلط آنان بر سرزمین‌هایی که در تصرف دارند، بدتر از کشورهای اروپایی نیست و اروپایی‌ها هم مانند ترک‌ها تابع قانون زور و شمشیر هستند. من نمیخواهم از ترک‌ها طرفداری کنم ولی پا روی حق نباید گذاشت و ترک‌ها را یک طرفه مورد حمله قرار داد.



لباس مردم عثمانی در اواخر قرن نوزدهم

ترک‌ها و اعرابی که بر اثر شکست، ناچار به فرار از شهر و خانه خود شده‌اند واقعا "وضع تأثر انگیز و بدی دارند، نظیر حوادثی را که برای ترک‌ها پیش آمده است مورخین ما در کتابهای خود در ارتباط با شکست اسپانیولی‌ها از اعراب بادیه‌نشین شرح داده‌اند و ما آمریکایی‌ها با آن آشنائی داریم. ترک‌ها امروزه درست وضعی شبیه اسپانیولی‌ها دارند. آنها برخلاف ملل دیگر پس از شکست، تنگ‌ماندن در شهر و خانه خود و تحت تسلط دشمن را تحمل نمی‌کنند، خانه و زندگی را گذاشته و مهاجرت میکنند. بعد از شکست خوردن از یونانی‌ها و آزاد شدن یونان، پس از حمله روسها به رومانی و شکست ترک‌ها، تمام سکنه

ترک از این مناطق مهاجرت نمودند و در مورد باطوم هم بهمین منوال بود و ترک‌ها که در حدود چهارصد سال در این شهر بودند آنجا را رها کرده و همگی رفتند. چرکس‌ها هم بعد از استیلای روسها بر قفقاز، مانند ترک‌ها از آن سرزمین مهاجرت کردند و ننگ ماندن در زیر دست دشمن را تحمل نمودند ولی این مهاجرت‌ها با آسانی انجام نگرفت و در حدود نیم میلیون نفر تلف شدند.

باطوم روی هم رفته شهر زیبا و صرف نظر از پشه‌های مالاریا که در رودخانه آن کمین کرده‌اند، جای مناسبی برای سکونت است. روسها پس از تصرف آن بلافاصله اقدام به ساختمانهای مدرن و جالبی در قسمت‌های ساحلی کردند، اما قسمت قدیمی شهر هنوز بحال خود باقی است، ساختمان‌های آن هم کوچک و یک طبقه و مغازه‌ها و دکانهای آن محقر است، فقط در گوشه و کنار گاهی مناره‌های یک مسجد دیده می‌شود و در میان این خانه‌های یک طبقه، بندرت ساختمان‌هایی دو طبقه که متعلق به اعیان و اشراف قدیمی ترک بوده است بچشم می‌خورد، این ساختمانها سقف‌های سفالی پوشیده از خزه و گیاه دارند و روی قسمت‌های مرتفع آنها لکلک‌ها برای خود آشیانه ساخته‌اند. اما چیزی را که مشکل است توصیف کرد زیبائی و شکوه فوق العاده کوه‌هایی است که در مجاورت باطوم قرار دارند، این کوه‌ها متصل بدریا بوده و دامنه‌های آنها سبز و خرم است و قله‌هایشان پوشیده از برف است، دو نهر و رودخانه کوچک از برف‌های قله این کوهها سرچشمه گرفته و بطرف دریا حرکت می‌کنند، این رودخانه‌ها مملو از ماهی‌های کوچک و بزرگ است و کسانی که برای تفریح و گردش به کوه میروند در بازگشت می‌توانند چند ماهی صید کرده و با خود به سوقات بیاورند، ولی در دره‌های این کوه‌ها همیشه انتظار آرامش را نباید داشت و در وسط روز در حالیکه هوا آفتابی و ملایم است ناگهان توده‌های متراکمی از ابر سیاه از قله کوه بطرف دامنه‌های آن سرازیر میشود، یکمرتبه دریا هم سیاه شده و ابر و مه سطح آنرا فرا میگیرد صدای رعد و برق کوه و دره را می‌لرزاند و باران شدیدی شروع میشود و در حالیکه مسافر تازه وارد در انتظار و نگران جاری شدن سیل مهیبی است، ابرها دفعتاً "کنار رفته، هوا صاف شده و قوس و قزح بر فراز کوه‌ها نمودار میگردد.

روسها اخیراً "یک رشته راه آهن میان باطوم و "تفلیس" کشیده‌اند، موقعی که ما در باطوم بودیم یک قطار برای از باطوم بطرف تفلیس حرکت میکرد ولی چون راه آهن بطور رسمی افتتاح نشده بود نتوانستیم با قطار حرکت خود ادامه دهیم در نزدیکی باطوم، قطار از تونل نسبتاً "طولانی عبور می‌کند، سقف این تونل را بر اثر اشتباه باندازه کافی بلند نساخته بودند که قطارها بتوانند براحتی از زیر آن عبور کنند و بهمین جهت ناچار شده بودند کف تونل را کمی گود کنند تا بعداً "راه آهن را افتتاح نمایند. قبل از تصرف باطوم، روسها فقط یک بندرگاه برای حمل بار و مسافر بطرف ماوراء قفقاز داشتند و آنهم بندر پتی

واقع در مصب رودخانه "فازیس" بود برای آماده کردن این بندر پول و هزینه زیادی صرف شده بود ولی "پتی" بندر خوبی نشده بود، تنها در تابستان و موقعی که باد مناسبی میوزید کشتیهای کوچک می‌توانستند بآن نزدیک شوند و در زمستان اصلاً "این بندر قابل استفاده نبود و حالا هم ما می‌بایستی بآن بندر رفته و از آنجا حرکت خود را ادامه میدادیم.

کشتی بخاری ما یکی از لنگرهایش در بندر باطوم آسیب دید و مدت زیادی بطول انجامید تا موفق به مرمت آن شدند در طول این مدت تنها پذیرائی‌ها و میهمان نوازیهای دریا سالار "گراوپی" و عده‌ای از رؤسای روسی ادارات بود که رنج انتظار و عقب افتادن مسافرت را کاهش میداد، تا بالاخره کشتی تعمیر شد و با آن بطرف بندر "پتی" حرکت کردیم، تا بندر "پتی" فقط چهار ساعت راه بود (۱)، باد نسبتاً "شدیدی از جانب مغرب میوزید، دریا خروشان بود و امواج آن بارتفاع چند متر کشتی را تکان میداد، هر قدر به پتی نزدیکتر میشدیم امواج و طوفان دریا شدیدتر میگشت و ما میدانستیم که اگر طوفان ادامه پیدا کند کشتی ناچار به بازگشت به باطوم خواهد شد. مسافرائی که بقصد پتی از باطوم سوار کشتی شده بودند در عرشه کشتی ایستاده و ناراحت بنظر میرسیدند لباسهای آنها جالب و بنظر ما غریب بود کلاه‌های پوستی باشکال مختلف بر سر داشتند کاپیتان کشتی با مهارت زیاد از میان امواج بالاخره راهی پیدا کرد و بزحمت کشتی را بطرف اسکله و بارانداز نزدیک کرد و بعد از تلاش زیاد کشتی در نزدیکی ساحل لنگر انداخت و به میافران دستور دادند تا از روی تخته باریکی که مانند پل بین کشتی و ساحل گذاشته بودند عبور کنند، کار خطرناکی بود و هر لحظه امکان داشت بدریا پرتاب شویم ولی چاره‌ای نبود، قدم بساحل که گذاشتیم با وضع عجیبی روبرو شدیم عده‌ای زیادی باربر، مامور گمرک و ولگرد بطرف ما هجوم آوردند و با سروصدای زیاد سعی میکردند که چمدان‌ها و اثاث ما را از دست هم بگیرند، چند سگ ولگرد نیز داخل جمعیت پارس میکردند، ما مدتی گیج و مبهوت با طراف نگاه میکردیم و نمیدانستیم چه باید بکنیم. توصیه نامه‌ای که سفارت کبری روسیه در استانبول برای ما نوشته بود در اینجا موثر واقع شد و ماموران گمرک بسرعت اسباب‌ها و چمدان‌های ما را رد کردند و تشریفات گمرکی را انجام دادند.

راه نسبتاً "طولانی را در کنار اسکله طی کردیم تا بایستگاه درشکه‌ها رسیدیم، چند درشکه آن پائین در وسط گل و لای و لجن ایستاده بودند اسکله از محل توقف درشکه‌ها چند متر ارتفاع داشت و برای رسیدن بایستگاه پله هم نبود، جوان‌ها از این ارتفاع باخنده

(۱) دولت روسیه بر خلاف پیمان صلح برلین به بهانه ساختمان بیمارستان، در باطوم اقدام به ایجاد اخبارهای بزرگ اسلحه و مهمات کرده و خود را برای جنگ و حمله دیگری آماده میکند.

و تفریح پائین میرفتند ولی این کار برای زنانی که همراه ما بودند امکان نداشت. بناچار یک ارابه چوبی کوچک آوردند، خانم‌ها را سوار کردند و بدرشکه‌ها رساندند. درشکه‌ها بحرکت در آمدند، اسبهای روسی با تکان شلاق سورچی‌ها بسرعت میرفتند و درشکه‌ها را با تکانهای شدید و ناراحت‌کننده‌ای عقب خود میکشیدند. در دو طرف راه، بوته‌های توت‌فرنگی و توت سیاه سطح جنگل را پوشانده بودند و درختان جنگلی در کنار برکه‌های آب منظره زیبایی ارا به وجود آورده بودند. راه ارا به رویه یک پیچ رسید و پل آهنی را روی رودخانه "فازیس" مشاهده کردیم، با گذشتن از این پل وارد شهر پتی شدیم، اولین قسمتی از شهر که بآن برخورد کردیم جالب و خوب نبود. خیابان دراز و بدون درختی که در دو طرف آن سایبان‌هایی برای فروشندگان وجود داشت، بازار بزرگ شهر را تشکیل میداد. خیابان خیلی کثیف و پر از زباله بود و به یک پارک عمومی منتهی می‌شد تنها هتل شهر روبروی این پارک قرار داشت و از فضای سبز آن استفاده میکرد، پتی شهر ناسالم و غیر بهداشتی است و کمتر مسافریست که با عبور و توقف یک‌شب در آنجا گرفتار مالاریا نشود علت هم وجود کثافت و آشغال زیاده از حد در داخل شهر است. ما قبل از تاریخ شدن هوا پنجره‌های اطاق را بستیم تا از هجوم پشه‌های مالاریا در امان بمانیم، در آنجا برای ما میگفتند که موقع ساختن راه آهن "پتی" در حدود پنج هزار نفر از کارگران بر اثر ابتلای به مالاریا جان سپردند.

شهر "پتی" دیدنی‌هایی هم داشت پارک عمومی آن در کنار رودخانه دارای دروازه بزرگ قدیمی بود که جالب بنظر میرسید، این دروازه ظاهراً از دوران تسلط ایرانی‌ها در پتی بیادگار مانده و کاشی‌کاریهای بسیار زیبای آن نشان میداد که از بناهای ایرانی است، موقعی که از این دروازه عبور کرده و وارد پارک شدیم و بطرف رودخانه رفتیم، بنظر رسید که ما در فرانسه هستیم و در کنار یک رودخانه فرانسه قدم می‌زنیم، آب سبز رنگی که در رودخانه جاری بود و یک رشته درختان تیریزی که بفواصل معینی در کنار آن قرار داشت و کوه بلندی که از دور دیده می‌شد، درست منظره منطقه‌ای در نرماندی فرانسه را در نظر مجسم میکرد، ولی مشاهده کردیم که در رودخانه قایق‌های خود را بحرکت در می‌آوردند با آن کلاه‌های پوستی بلند و شالهایی که بکمر داشتند انسان را متوجه میکرد که اینجا دروازه مشرق زمین است، در نزدیکی ما عده‌ای از زنان گرجی در پارک گردش کرده و قهقهه می‌زدند، این زنان رشید و بلند قد بوده و گیسوانشان تا کمر میرسید چشمان سحرانگیز و سیاه، زیبایی خیره‌کننده‌ای بآنها داده بود، از دیدن اینهمه زیبایی و جاهت مبهور شده بودم و بخاطر می‌آوردم که شنیده بودم زنان گرجی زیباترین زنان دنیا هستند.

در هتل "پتی" ما مواجه با یک کلاهبرداری و تقلبی شدیم که این منطقه در آن شهرت دارد، البته یک کلاهبرداری مدرن که بر حسب اقتضای زمان و محتوای جیب توریست‌ها ابتکار شده

است، ما جزا از این قرار بود که وقتی ماصورت حساب هتل را خواستیم مشاهده کردیم که صاحب هتل قیمت اطاق‌ها و غذا را که درید و ورود ما به "فرانک" فرانسه گفته بود، مدعی است که به "روبل" گفته است و چون قیمت روبل تقریباً دو برابر فرانک است درست قیمت‌هایی را که تعیین کرده بود دو برابر شده است، اطاق‌های هتل زیاد بد نبود ولی راهروهای آن واقعا کثیف و میل و میز و صندلی آن خیلی نامناسب بود.

برای فرار از خطراتی که در کمین ما بود هر چه زودتر بطرف ایستگاه راه آهن "پتی" حرکت کردیم و در آنجا بار دیگر با باربر خورد و دو تمدن مختلف مواجه شدیم، از یک طرف ساختمان مدرن و عالی ایستگاه و قطارهای خوب و راحت، دلیل بر پیشرفت اوضاع اجتماعی و اقتصادی این شهر بود ولی از طرف دیگر در سالن انتظار ایستگاه، گداهای گرسنه و حریص چون سیل بطرف مسافران سرازیر شده و گریبان‌آنها را میگرفتند و باربرهایی که اصلاً شباهت به کارمندان راه آهن نداشتند چمدان‌ها را بدون آنکه متوجه محتوای آن باشند بگوشه‌ای پرتاب کرده و یادادن چند فحش و ناسازی غلیظ راه خود را از میان جمعیت باز میکردند. از همه عجیب تر فروشنده بلیط بود که گوئی آشنایی با حساب نداشت و مانند نوآموزان بانگستان دست خود حساب پول بلیط و بقیه پول مسافران را میکرد و بهمین جهت درست یک ساعت طول کشید تا توانستیم بلیط خریده و چمدان‌های خود را وزن کنیم.

گداهان در داخل قطار هم دست از سر مسافران بر نمی‌داشتند، ترن داشت حرکت میکرد که سه جوان وارد واگن شده و از ماتقاضای پول و بقول خودشان "بخشش" کردند، چند نفر از اشراف روسیه در نزدیکی مانسته بودند و وقتی تعجب ما را دیدند، یکی از آنها گفت:

— گرفتاری ما زیاد است، میدانید ما سرزمینهای زیادی داریم که باید متمدن و آباد کنیم و این کار هم مدت زیادی بطول می‌انجامد، زیر روسیه رویهمرفته کشور فقیر است.

با خودم گفتم راست می‌گوید ولی تعجب میکردم، حالا که وضع اینطور است چرا روسها اینقدر اصرار دارند سرزمین‌های دیگری را جزء متصرفات خود کنند و بارشان را سنگین‌تر نمایند؟

در اینجا باید علاوه کرد که راه آهن "پتی" به تفلیس یکی از شاهکارهای مهندسی بشمار میرود زیرا این راه از مناطق سختی عبور می‌کند، این راه آهن پس از گذشتن از دره "فازیس" در حدود ۱۶۰ میل از کوه‌های عظیم و صعب‌العبور راه خود را باز می‌کند و در یک منطقه قطار در حدود ۶ ساعت ۳۰ تا ۲۷ پار ارتفاع را طی کرده و بوسیله دولوکوموتیو به حرکت در می‌آید، مناظر طبیعی اطراف این راه آهن در همه جا بسیار دل‌فریب و زیباست مخصوصاً در اطراف "کوتاهی" که جنگل‌ها و تخته سنگ‌ها و جویبارهای اطراف خط آهن بی‌اندازه تماشایی و دل‌رباست، در پارهای از نقاط کوهستانی دژها و قلعه‌هایی بر فراز کوه‌ها دیده میشود که متعلق به ازمنه قدیم بودند و حالا خراب و ویران شده بودند، یکی از این دژها خیلی

بزرگ و افسانه‌آمیز بود و انسان را بخاطر دور و درازی فرو می‌برد .
 قطار در فواصل مختلف در پاره‌های ایستگاه‌ها توقف میکرد ، این ایستگاه‌ها عموماً " وضعیتشان خوب و دارای بوفه های عالی بودند ، مسافرانی که با تنفس هوای لطیف کوهستان اشتهایشان تحریک میشد وقتی که به این ایستگاه‌ها میرسیدند . علاوه بر غذای گرم و مطبوع در سالن ایستگاه بارهائی می یافتند که با ودکای روسی و خاویار آنها پذیرائی میکردند .

نکته جالب در این قسمت از مسافرت برخورد با اقوام و نژادهای مختلف بود که از همه آنها معروف تر گرجی ها بشمار میرفتند . در حقیقت از همین گرجی ها بود که زنان و دختران زیبا برای حرمسرای پو لدارهای شهوتران شرقی و غربی خریداری میکردند ، البته این کار در زمان حاضر دیگر منسوخ شده است و گرجی ها زنان و دختران خود را نمی فروشند . درباره زیبایی شکل و صورت این قوم هر چه گفته اند اغراق نیست و برخلاف بیشتر اقوام دیگر زنان و مردان گرجی هر دو دسته از این زیبایی خدادادی سهم بسزائی برده اند ، من در هیچ کجا زنان و مردانی از نظر زیبایی قابل مقایسه با گرجی ها ندیده ام البته با استثنای ساکنان جزایر دریای مانش .
 زیبایی مردان گرجی با لباس براننده و جالبی که شبیه اونیفرم نظامی است افزون تر میشود و این لباسها بقدری متناسب و خوبست که روسها و ترکها و ایرانی ها لباس افراد گارد سلطنتی خود را از روی آن طراحی کرده اند ، مردان گرجی کلاه چرمی برنگ قرمز بر سر دارند که دور تا دور آن پوست گوسفند دوخته شده است و رنگ این پوست سفید ، سیاه و یا خاکستری است . کت یا " کفتان " آنها چسبان و کم رنگ است و آستین ها و کمربت با تکه ها و گل و بوته های طلائی و نقره ای تزئین شده است در دو طرف سینه جیب های بزرگی وجود دارد که دور تا دور آنها را بانخ های طلائی و نقره ای قلابدوزی کرده اند . مردان گرجی یک تیانه نسبتاً کوچک به کمربند بریشمی کت خود بسته اند . در طرف دیگر کمربند آنها شمشیر ظریف جلد نقره ای آویخته شده و مردان موقع حرکت یک دست را به شمشیر گذاشته و در دست دیگر شلاقی دارند که آنرا به چکمه های براق خود زده و بازی میکنند . در واگون قطاری که ما با آن مسافرت میکردیم یک شاهزاده بلند قد گرجی نشسته بود که چنین لباسی بر تن داشت ، او مرد موقری بود که قدش به حدودش پامیر رسید ، از زیر ابروهای خاکستری رنگ چشمانش چون عقاب میدرخشید و کلاه خاکستری رنگی که بر سر داشت با سبیل های مردانه و خاکستری رنگ او کاملاً هماهنگ بود ، قطار بهر ایستگاهی که میرسید او پیاده میشد و با گردن افراشته روی سکوی ایستگاه قدم میزد و مانند آن بود که زیبایی مردانه خود را میخواست به رخ همه بکشد و من هرگز او را برای این خود ستائی سرزنش نمیکنم زیرا چنین زیبایی مردانه ای را واقعاً " کمتر می توان یافت .

مشاهده مناظر جالب و افراد تازه ، مسافرت را برای ما خسته کننده نمیکرد و با آنکه سرعت حرکت ترن زیاد نبود و گاهی توقف آن در ایستگاه‌ها زیاد تر از حد متعارف بود ما احساس خستگی نمیکردیم روز اول در واگون ما مسافری جز همان شاهزاده گرجی نبود و سایر راحتی با اندازه کافی در

از دریای سیاه تا مرز ایران ۱۷

واگونهاى قطار وجود داشت و واگونهاى شبیه به واگونهاى درجه اول راه آهن امریکا و اروپا بود ، راهروى آنها نسبتاً پهن بود بطوریکه دو نفر با سانی می توانستند از کنار هم بگذرند ، هر واگون به چندین قسمت و کوبه تقسیم شده بود و خانواده هایى توانستند در این کوبه های مجزای از یکدیگر با آزادی و راحتی بنشینند و در حقیقت این قطارها از جهت آسایش توریست‌ها راتاً مین میکردند ، ولی دو عیب بزرگ داشتند ، یکی اینکه جای خواب برای مسافران در آنها نبود و دیگر اینکه دزد در این قطارها زیاد بود ، بطوریکه مسافران بناچار می بایستی اسباب و اثاث خود را چهارچشمی نگاه کنند و لحظه ای از آنها غافل نشوند .



لباس مردم باکو (گرجی ها) در اواخر قرن نوزدهم

در غروب آفتاب و لحظاتی که خورشید در افق پنهان میشد ، ترن در یک سرایشی بطرف جلگه ای که مرکز گرجستان در آن قرار داشت حرکت میکرد ، آسمان این دشت و جلگه در آن غروب آفتاب واقعاً " تماشائی و بسیار جالب بود ، انوار مختلف و رنگارنگ آسمان اثری مانند

"بهشت گمشده" میلتنون " را بیاد می‌آورد .

ناگهان غرشی از آسمان برخاست و در این جلگه بسیار وسیع انعکاسی پیدا کرد ، چشمان ما آهسته آهسته بسته شده و بخواب میرفتیم . نیمه‌های شب بود که خسته و گرسنه بالاخره وارد ایستگاه شهر "تفلیس" شدیم ، درید و ورود به ایستگاه برخورد های بدی با چند نفر از کارکنان آن که جیب ما را میخواستند خالی کنند ، داشتیم .

متصدی بوفه ایستگاه و باربران آن جاسعی میکردند هر قدر ممکن است مسافران تازه وارد کلاه بگذارند . ولی این برخورد های ناخوشایند بهیچوجه نباید مانع از آن شود که بگویم ایستگاه تفلیس یکی از بهترین و جالب ترین ایستگاه های جهان است و چه خوب بود که فکری هم بحال کارکنان طماع و حقه باز این ایستگاه کرده و مسافران را از شر آنها راحت میکردند .

خیلی میل داشتم چند روزی را در تفلیس بمانم و این شهر را که در تاریخ مشرق زمین اهمیت زیادی دارد بطور کامل ببینم ولی عجله ای که در مسافرت داشتم و می بایستی زود تر به مقصد اصلی خود یعنی ایران برسم مانع از این توقف شد (۱) و بهمین جهت یک ساعت بظهر همین روز مجدداً "سوار قطار شده و سفر خود را بطرف سواحل دریای خزر و شهر باکو ادامه دادم .

خوشبختانه راه آهن میان تفلیس و باکو درست ده روز قبل از ورود ما به تفلیس افتتاح شده بود و اگر زود تر به تفلیس رسیده بودیم و راه آهن افتتاح نشده بود ، ناچار بودیم که بجای مسافرت راحت باترن ، با کالسکه ها و درشکه های اسبی راه پر پیچ و خم و پراز نشیب و فراز میان باکو و تفلیس را که از کوه های بزرگ و ارتفاعات مهمی میگذشت طی کنیم و در حالیکه مسافرت باترن فقط بیست و چهار ساعت طول می کشید با کالسکه و درشکه در حدود یک هفته در راه میبودیم ، در ایستگاه تفلیس هم سفرگرگی ما یعنی همان شاهزاده زیبا و خوش قیافه پیاده شد و بجای او یک کت روسی که مهندس و در عین حال ژنرال ارتش بود سوار قطار شد و اطلاعات خوبی از سرزمینی که ما را آن میگذشتیم داشت و گفته هایش کاملاً " ما را سرگرم میکرد . راه میان باکو و تفلیس واقعا "مانائتی و دیدنی است . مناظر این راه متنوع بوده و هر چند کیلومتری بکلی عوض می شود و گاهی اراضی باتلاقی و طبعیت را می توان در این نقاط دید . در شمال کوهستانهای خشک که دامنه های آنرا طبیعت رک آمیزی کرده و از دور مثل خرمنی از گل سرخ بنظر میرسند و پشت سر آنها در فواصل دور تر قلل مرتفعی پوشیده از برف که با تشعشع آفتاب چون الماس می درخشند دیده میشوند ، در طرف راست و چپ تا چشم کار می کند چمن های سبز خوش رنگ قرار دارند که با وزش باد چون امواج دریا بحرکت در می آیند و منظره ای از دریای خزر را که هنوز با آن فاصله زیادی داریم مجسم میکنند ، کمی آنطرف در دامنه کوه ها برکه هایی از آب وجود دارند که

(۱) در بازگشت از ایران ما در روز در تفلیس ماندیم و این شهر را با بیلا قاتبا اطراف

و گوه های زیبایش دیدیم ، تفلیس خیلی زود ترقی کرده و بصورت یک شهر مدرن در آمده است .

تصویر کوه در آنها مانند آینه منعکس شده است و چنین می نماید که کوه ها دارند پای خود را در این آبها میشویند ، در فواصل مختلفی گله های بزرگی از گاو و گوسفند دیده میشوند که در میان امواج چمن ها مشغول چرا هستند و چوپانان بالبا سهای بلندی از پوست گوسفند و چوب دستی های دراز ، از آنها مراقبت میکنند ، خورشید کم کم بطرف مغرب میرود و دشت سبز و خرم منظره پس دلفریب تری پیدا می کند ، منظره ای که کمتر شاعر یا نویسنده ای می تواند آنرا بدستی توصیف کند .



سردری یکی از مساجد ایران در باکو

در این دشتها و جلگه های سبز و خرم سکنه ای جز عشایر چادر نشین وجود ندارد ، تاستانها عده سکنه این دشتها زیاد تر میشود و این عده عشایر قبایلی از ایران هستند که برای چراندن احشام خود هر ساله با نجاریها و دوباره زمستان مراجعت می کنند . عده آنها بالغ بر چهل هزار نفر میشود . بعد از آنکه روسها این مناطق را از جنگ ایرانی ها بدر آورند طبق قرارداد صلح عشایر ایرانی اجازه یافتند بدون آنکه احتیاج به تغییر تابعیت خود داشته باشند هر ساله از مراتع باوراء تقاضای چراندن احشام خود استفاده کنند . انرا و در ابتدا یکی این مراتع مرجع

رواج دزدی و راهزنی در آن شده است و هیچ فرد اروپائی اگر سراپا مسلح نباشد و چند نفر مراقب مسلح نداشته باشند نمی تواند قدم به دشت های واقع میان تفلیس و باکو بگذارد. از بیرحمی و سفاکی راهزنان این دشت ها، داستانهای زیادی نقل میکنند. در سر راه خود بنای یادبودی را دیدم که برای جوان دلیری که مردم را از حمله راهزنان خبر کرده بود برپا کرده اند، راهزنان ظاهراً پس از آنکه فهمیده بودند که این جوان مردم را از حمله آنها قبل از مطلع کرده و در نتیجه کارشان بدون نتیجه مانده است، او را بوضع فجیعی مجازات کردند بدین ترتیب که دست و پایش را بسته و در کنار جاده او را تا گردن در زمین مدفون کردند و چندین ساعت همینطور و به همین حال باقی ماند و جان کند تا بالاخره مرد.

با این توضیحات البته معلوم میشود که ساختن راه آهن تفلیس، باکو در چنین منطقه ای چقدر دشوار و مشکل بوده است در تمام طول این راه هیچ شهری وجود ندارد، تنها خانه های مسکونی اروپائی که در این راه می توان یافت خانه هایی است که در حوالی ایستگاههای راه آهن ساخته شده اند و در آنها کارمندان و کارکنان ایستگاهها زندگی میکنند، نزدیکترین شهری که در این منطقه وجود دارد "شماهار" است که صدها میل با راه آهن فاصله داشته و در دامنه کوههای دوردست واقع شده است. آب لازم برای لکوموتیوهای قطارها را در ایستگاه ها از چاه های آرتزین تاء مین میکنند، میان این ایستگاهها البته رفت و آمد محلی وجود ندارد و فقط مسافران و کالاهایی که از نقاط دوردست بطرف سواحل دریای خزر میروند از اینجاها میگذرند، عده مسافران و مقدار بارهای راه آهن بعلت افزایش اهمیت باکو روز بروز زیادتر میشود و در نتیجه راه آهن ارزش بیشتری پیدا میکند.

با فرارسیدن غروب و تاریک شدن هوا، قطار از روی تپه هایی که در مشرق دشت حاصلخیز قرار داشت بالا میرفت و در نیمه های شب از آنطرف تپه ها بطرف پائین و سواحل دریای خزر سرازیر شد و پس از ساعتی در روشنایی نور پریده رنگ ماه از دور امواج دریای خزر را مشاهده کردیم، در یکی از خلیج های کوچک دریادسته ای از قایق ها و کشتیهای سفید رنگ در حال حرکت بودند تپه ها و زمین های شنی و ساختمانهای کوتاه با کوه در مهتاب سفید رنگ بنظر میرسیدند، موقعی که از قطار در ایستگاه باکو پیاده شدیم قبل از هر چیزی بوی مخصوصی به مشام ما رسید. بویی که هوای سنگین میکرد و تا موقعی که در باکو بودیم از مشاممان خارج نمیشد، این بواز چشمه ها و منابع نفت بود که در باکو و اطراف آن وجود داشت.

با کورا اگر نتوانم بگویم زیباترین شهر است که دیده ام باید بگویم یکی از جالب ترین آنهاست، از ایستگاه با در شکه چندین میل راه را در داخل شهر که در خاموشی شبانه فرورفته بود طی کردیم دیوارهای سنگی خانه ها در تلو تلو نور ماه جلوه خاصی داشت و در خیابانهای آرام جز عو و سگهای بگوش نمیرسید. یکسره "هتل اروپا" رفتیم ولی در آنجا نتوانستیم مستقر شویم، اطاق خالی داشتند ولی مستخدمین هتل میگفتند چون دیروقت است مدیر هتل را نمیتوانیم

بیدار کنیم که بما اطاق بدهد، این وضع عجیب مسافران در باکو بود در هر ۲۴ ساعتی یک قطار بان شهر میرسد ولی مسافران خسته با خواب مدیر هتل مواجه میشدند. از آنجا به "هتل دیتالی" (هتل ایتالیا) رفتیم و در این هتل پس از مدتی معطلی موفق شدیم چند اطاق بدست آوریم، قبل از آنکه در اطاق هایمان استراحت کنیم ژنرال همسفر ما به اطاق ما آمده و بیما خوش آمد و شب بخیر گفت و در حالیکه با صدای بلند میخندید ما را ترک کرد.

صبح روز بعد که هوا روشن شد، مشاهده کردیم که این هتل ساختمان و وضع عجیبی دارد، یک کریدور و دالان دراز در حدود سیصد پارا در نظر مجسم کنید، در یک طرف این راهروی طویل اطاق های خواب هتل و در طرف دیگر طویل و اصطبل اسبها و چهارپایان مسافران قرار داشت! در وسط این راهرو هم چند میز کوچک برای غذا خوردن گذاشته بودند کثافت در همه جا بچشم میخورد و با این وصف مدیر آن مرد طماع و پول پرستی بود و در هر صورت حسابی پول غذاهایی را مطالبه میکرد که اصلاً سفارش نداده و نخورده بودیم و ناچار میشدیم که این پولها را هم پرداخت کنیم، بدین ترتیب ماندن در این هتل امکان نداشت و بناچار دوباره به هتل اروپا که در شب اول ما را نپذیرفته بودند رفتیم و این بار توانستیم چند اطاق بگیریم. هتل اروپا بهترین هتلی است که در شهر باکو می توان یافت، وقتی وارد هتل شدیم جلوی در هتل یک لوله آب دیدیم که نمیدانستیم چه مصرفی دارد ولی بعد از آنکه چمدانهای ما را باطاقها بردند دیدیم که چند نفر مستخدم ایرانی با این لولهها شروع به آب پاشی پلهها و صحن هتل کردند و معلوم شد که پس از آمدن هر مسافر آنها عادت دارند که جلوی هتل را آب پاشی کنند، موقع آب پاشی لوله آب را گاهی بطرف مسافران میگیرند و تا از آنها پول و انعام نگیرند راه نمیدهند وارد هتل شوند!

توصیف شهر باکو را نمیدانم از کجا شروع کنم، شاید بهتر باشد از موقعی که باکو یک شهر ایرانی بود صحبت نمایم حتماً میدانید که ماوراء قفقاز سالها جزء خاک و متصرفات ایران بود، باکو در آن زمان یک دژ مرزی بشمار میرفت و بهترین بندر دریای خزر بود. از نظر ایران البته اهمیت داشت ولی اهمیتش از لحاظ روسها بمراتب زیادتر بود، باکو حالا هم همان وضع سابق را دارد، شهر در دامنه یک تپه واقع شده و دور تا دور آنرا خندق و دیوار و برج و باروهایی که به سبک شهرهای ایرانی و هندی ساخته شده، فرا گرفته است. برجها و دیوارهای اطراف شهر منحنی و دایره ای شکل بوده بالای آنها سوراخهایی وجود دارد تا از آن سوراخها مدافعین شهر بطرف مهاجمان بتوانند با تیر و کمان یا تفنگ تیراندازی کنند این دیوارها بطرف دریا نیز ادامه دارد و ارتفاع دیوار و برج در این قسمت به حدود صد پا میرسد و این قسمت از برج و بارو معروف به "قلعه دختر" است دیواره برج در این قسمتها بسیار مستحکم است بطوریکه می تواند در برابر گلوله توپهای کشتیها و همچنین امواج سهمگین دریا مقاومت کند، قلعه دختر در حال حاضر بعنوان فانوس دریایی و

راهنمایی گشتی ها در شب هنگام مورد استفاده قرار می‌گیرد. در قسمت قدیمی و کهنه شهر، ایرانیها سکونت دارند که سبک معماری قدیمی خود، بازارها و حمام‌هایشان را حفظ کرده‌اند، خانه‌ها «چوما» تشکیل میشود از یک حیاط که دور تا دور آن اطاق ساخته شده است، علائم ایرانیها که یک شیر در حال حمله است که خورشید از روی شانه‌های آن میدرخشد هنوز بر سردر حمام‌های باکو وجود دارد، روسها بهیچوجه سعی نکرده‌اند که زندگی و عادات و رسوم ایرانی‌ها را بهم زده و بصورت خود در آورند بلکه خودشان برعکس بشکل ایرانی‌ها درآمده‌اند، قابل ذکر است که ایرانی‌ها برخلاف ترک‌ها، وقتی یک دشمن مسیحی، شهر و دیارشان را تصرف کرده است از آنجا مهاجرت ننموده‌اند، بلکه در خانه خود مانده و بزندگیشان ادامه داده‌اند. بهر حال اینک باکو از هر جهت یک شهر ایرانی بنظر میرسد. بهر کجا که میروید و بهر کس میرسید می‌بینید که کلاه پوستی ایرانی بسر دارد، چشمان سیاه و صورت سبزه و گندمگون او نشان میدهد که ایرانی است و چهره زیبای ایرانی در همه جا بچشم می‌خورد.

در اطراف شهر قدیمی باکو که بوسیله ایرانیان بنا شده است شهر جدیدی ساخته شده و در حال گسترش و توسعه است و بهمین جهت جمعیت باکو زیاد شده و بالغ بر چهل هزار نفر گردیده است تا پانزده سال قبل باکو با آنکه بدست روسها افتاده بود یک شهر شرقی و ایرانی بود ولی امروزه قسمتی از باکو ضمنا " بصورت یک شهر اروپائی درآمده از نظر بازرگانی ترقی زیادی کرده است عامل این تغییر و تحول سریع در باکو، نفت است. از زمانهای قدیم و دوران " هرودوت " مورخ یونانی، شهرت داشت که در سواحل دریای خزر نفت، قیر و نفت سیاه و سنگین وجود دارد ولی در طی سالیان دراز ب فکر کسی نرسیده و یا وسایل آن موجود نبود که از این نفت بصورت تجارتی استفاده شود تا آنکه در امریکا از منابع نفت و ذغال سنگ شروع با استفاده تجارتی نموده و ثابت کردند که این کار امکان پذیر است ولی با همه این احوال فکرا استفاده از نفت باکو موقعی پیدا شد که در پانزده سال قبل فرماندار جدیدی برای این بندر اعزام شد، این فرماندار متوجه شد که در اطراف باکو منابع بزرگی وجود دارد که روسیه با استفاده تجارتی از آن می‌تواند ثروتی نظیر معادن بزرگ طلا در کالیفرنیا بدست آورد. اما مشکل بزرگ در استفاده از این منبع ثروت خیز، در استخراج نفت نبود، بلکه در تصفیه آن بود که بصورتی درآید که در بازارهای جهان با نفت امریکار قایت کند، نفت باکوناخالصی زیادتری از نفت امریکادارد. کوشش زیادی شده که این نفت را تصفیه کرده و قابل استفاده در سوختن و روشنایی بنمایند و با آنکه هنوز نفت باکونا اندازه نفت امریکاخالص تصفیه نشده است، معذالک این نفت تا حدودی صاف و روشن و قابل عرضه در بازار شده دولت روسیه با نفت امریکا رقابت کرده و منبع درآمد قابل توجهی پیدا نموده است در سال ۱۸۸۳ صدور نفت از باکو بالغ بر پانزده میلیون دلار میشد، یک عده کشتی در حال حاضر بطور مرتب نفت را از باکو از طریق دریای خزر به روسیه می‌رسانند این کشتیها سفارش

روسها در کارخانجات انگلستان و سوئد ساخته شده و از راه رودولگا وارد دریای خزر شده اند، اخیرا " خودروسها هم شروع به ساختن کشتیهای هزارتنی برای حمل نفت در کارخانجات قازان کرده‌اند. این کشتیها دارای بادبان هم هستند زیرا در دریای خزر باد متناسب میوزد و از نیروی باد میتوان برای حرکت کشتیها استفاده کرد اما یک چیز جالب و دستگانه اختصاصی که این کشتیها دارند ماشین بخاریست که یک نفروسی اختراع کرده است این ماشین بجای چوب و زغال سنگ نفت میسوزاند و از سوختن آن حرارت زیادی برای بخار کردن آب و بحرکت در آوردن کشتی بدست می‌آید.

فراوانی نفت را در باکو از شعله‌هایی که از جاهای واقع در شمال آن شهرزبان می‌کشد و در برتو آن کارگران چاه هادر هنگام شب هم بکار خود ادامه میدهند، میتوان فهمید. تقریبا " از سه هزار سال قبل در این منطقه از شکاف های زمین نفت خارج شده و در بعضی نقاط مشتعل میشد. نکته جالب آنکه هنوز هم از جاه‌ها و شکاف های زمین در وسط شهر نفت بیرون زده و مانند چشمه میجوشد، در بعضی از قسمت های شهر نفتی که از زمین میجوشد در گودال هایی جمع شده و بصورت برکه‌هایی از نفت در میآید که مردم فقیر شهر غالبا " این نفت ها را با ظرف بمنزل برده و مصرف میکنند. رویهمرفته باکو شهر تمیز و خوبی است و اگر باد های دائمی آن نبود برای سکونت مناسب تر میبود ولی این بادها زندگی رادشوار می‌کند و بهمین جهت هم به شهر نام " بادکوبه " یا " باکو " زاده اند، در طول اقامت در باکو دوروز تمام باد شدید از جانب شمال میوزید و شهر پر از گرد و خاک بود، بطوریکه مردم در خیابانها پارچه ای جلوی دهان و بینی و گوشهای خود بسته بودند تا از آسیب این باد لعنتی در امان بمانند.

یک شهر ثروتمندی که باین سرعت توسعه یافته باشد قاعدتا " باید برای مردمش سعادت و خوشبختی ببار آورد در تمام طول ساحل دریای کوردشگاه جالب و بزرگ و بولوار زیبا ساخته اند طبقه اول کلیه ساختمانهای این بولوار اختصاص به مغازه داده شده است و تقریبا " نیمی از این مغازه‌ها یاقهوه خانه و یادکانهای صرافی هستند درهای کلیه این مغازه ها بطرف خیابان باز است. موقعیکه شخصی از جلوی این مغازه ها عبور میکند ایرانی‌ها را با لباسهای مخصوص خود مشاهده میکند که روی نیمکت های چهارزانو نشسته‌اند و دارند پول می‌شمارند و یا آنکه سکه‌ها را وزن می‌کنند و بعضی هاهم به پشتی های خود تکیه داده و جای مینوشند و یا آنکه قلیان می‌کشند، بادیدن این ایرانی‌ها انسان فکرمی‌کننده که باکو یک شهر صد در صد ایرانی است ولی در حالیکه این فکر از سر او میگذرد، ناگهان دسته‌هایی از زنان زیبای روسی را می‌بیند که عشوه کنان در پیاده روی خیابان راه میروند و یا آنکه قزاق های روسی را مشاهده میکند که با چکمه های خود از خیابان میگذرند. در قسمت قدیمی شهر زنان ایرانی با حجاب کامل از منزل خارج میشوند و یک نفر خارجی وقتی آنها را می‌بیند بنظرش می‌آید که در یک شهر اسلامی است ولی در همین موقع صدای ناقوس کلیسای نزدیک بلند میشود که روسهای مسیحی را برای عبادت دعوت میکند.

سابقاً "معروف بود که دریا کوبه علت وجود نفت و آب و هوای خاصی که دارد، هیچ درخت و حتی علفی بعمل نمیآید ولی با پافشاری و استقامت، ماء موران دولتی موفق شدند در خارج شهر صیفی کاری کرده و خیابانکارند و بعلاوه در جنوب شهر نیز یک باغ عمومی ایجاد کرده و بدین ترتیب بطلان این اذعاز ثابت نموده اند ولی بهرحال کتمان نباید کرد که برای رشد و نمو نباتات هیچ شهری بدتر و نامناسب تر از یا کوب در جهان وجود ندارد.

روز تا جگداری الکساندر سوم امپراتور روسیه ما دریا کوب بودیم و این فرصت را داشتیم که شاهد جشن های این روز باشیم تمام خیابانها و خانه ها با پرچم تزئین شده بود، از سپیده صبح تا شب ناقوسهای کلیساها مرتباً "بعنوان شادی بصدادرمی آمدند، در کلیساها عده زیادی از متعصبین جمع شده و به خواندن سرودهای مذهبی و دعای شکرگزاری میپرداختند. شب، شهر یا کوب منظره خیره کننده و جالبی پیدا کرده بود. تمام خیابانها غرق در نور شمع های شمعدانها و چراغ های نفتی بود. عده ای نیز مشعل های نفتی را با خود از یک خیابان به خیابان دیگر حمل میکردند، منظره شهر مخصوصاً "از جانب دریا جلوه خاص و شکوه بی نظیری داشت و سکنه مسیحی شهر مخصوصاً "در این مراسم زیاد شادی میکردند و این شادی را خارجیان مقیم باکو بخوبی احساس میکردند.

موقعیکه در کنار اسکله یا کوب قدم زده و عبور و مرور کشتی ها را نگاه میکردم، آنچه را که در کتابها راجع به دریای خزر خوانده بودم بیاد آوردم. در آن هنگام که هنوز دریای خزر را ندیده بودم با خواندن این مطالب تصورات دیگری از آنجا داشتم، دریای خزر را یک دریای افسانه ای و اسرار آمیز تصور میکردم که سواحل آن در اختیار ارواح امپراتورهای قدیمی است و مردابهای نیز از کناره آن مملو از حیوانات عجیب و غریب است. آب آن خاکستری بوده و همیشه مه و غبار مرموزی سطحش را پوشانده است. ولی حالا با دیدن یا کوب متوجه میشدم که این تصورات و افسانه ها لاف اقل در مورد سواحل غربی دریای خزر صحیح نیست و شاید مربوط به سواحل شرقی آن باشد. با کوب بندر زنده و فعالی است، کشتیهای بادی مرتب در آن رفت و آمد دارند، قایق های بادبانی حامل مسافردائماً "در اسکله در حرکت هستند و کشتیهای بخاری و بزرگ پانصد تا هزار تنی مرتب وارد بندر شده و از آن خارج میگردند. کشتیهای بندر یا کوب با کشتیهای بنادر دیگر اختلاف شکلی از نظر شکلها و بادبانها دارند، شکل این کشتی ها بیشتر شبیه کشتیهای قدیمی راهزنان دریائی است و به همین جهت خیلی مرموز و خیال انگیز بنظر میرسند. دریای خزر خصوصیات مختلفی بادیهای دیگر دارد، خزر بادیهای دیگر را ارتباطی نداشته و سطح آب آنها در حدود صد پائین تر از دریاهای آزاد است.

نیمه های شب بود که با کورا ترک کردیم باد شدید و تندی از طرف شمال میوزید و دریا طوفانی بود و به همین جهت کشتی ما با فاصله کمی از ساحل حرکت میکرد که گرفتار امواج خروشان دریا نشویم و به همین ترتیب تالنگران این مسافت را پیمودیم. کشتی که با آن از یا کوب حرکت کردم



الکساندر سوم امپراتور روسیه

کشتی بخاری کوچکی بنام "آرمنین" بود این کشتی اطاق های خواب جداگانه نداشت و ما ناچار بودیم شب‌راری نیمکتی در اطاق عمومی بخوابیم. کمی که باد آرام گرفت مستخدمین کشتی برای مادر عرشه آن غذا آوردند، کارکنان کشتی و آشپز آن ایرانی بودند و کاپیتان آن یک نفر آلاسکائی نژاد بود. او انگلیسی را بطور سرودست شکسته صحبت میکرد و مدعی بود که چون از اهالی آلاسکا است پس تبعه آمریکا است. خودش میگفت که پدرش یک نفر روس و مادرش از اهالی جزایر "آلوسین" است، مرد موء دب و میهمان نوازی بود و ما را برای صرف غذا سر میز خود دعوت کرد، روز بعد به لنکران رسیدیم که سابقاً "متعلق به ایران بود و حالا در دست روسهاست. شهر قشنگی است سبز و خرم که در یک دشت و دامنه کوه بلندی که از دنباله های کوههای شمالی ایران است واقع شده و از این جهت به آن "لنکران" میگویند که بندری آرام است و می توان در آن براحتی لنکرانداخت. بعد از آن روز وارد بندر آستارا شدیم که مرز ایران است.

صبح روز بعد کشتی مادر بندر انزلی لنکرانداخت، انزلی نقطه ایست که خارجیاها از شمال میتوانند قدم بخاک ایران بگذارند، این بندر در جنوب دریای خزر قرار دارد و برای رسیدن به ساحل آن باید از مردابی گذشت که خطرناک است و در نزدیکی مرداب فشار باد شمالی دریای خزر زیاد است و غالباً مانع از نزدیک شدن کشتی بساحل میشود بطوریکه کشتی هادر این مواقع ناچار میشوند از انزلی دور شده و راه استرآباد (گرگان فعلی. مترجم) را در جنوب شرقی دریای خزر پیش گیرند و بدین ترتیب راه آنها تا تهران هم دورتر میشود. ولی خوشبختانه باد، کشتی ما را بوضع خوبی بساحل نزدیک کرد و کشتی تفریحی سلطنتی که در آن حوالی بود نزدیک شده و من و اعضای سفارت را سوار کرد و براحتی بطرف قصر تابستانی سلطنتی انزلی برد.

فصل دوم

از انزلی تا تهران

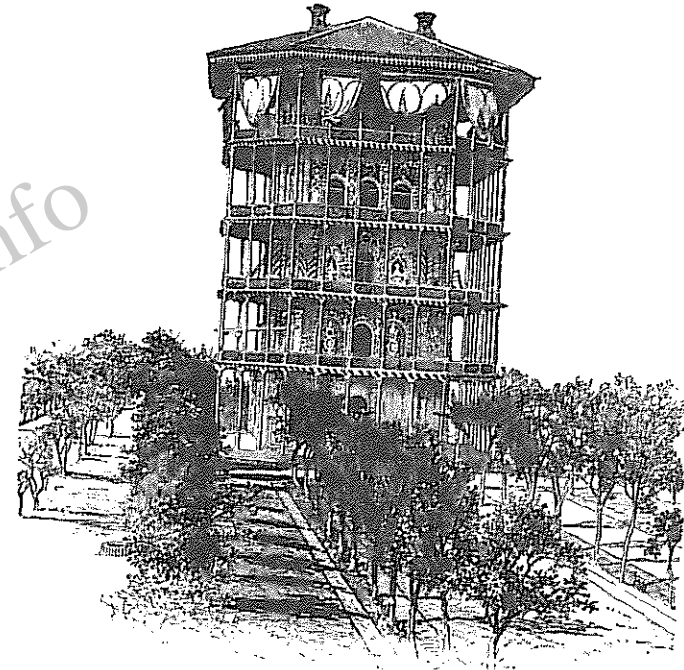
موقعیکه قدم بخاک ایران گذاشتیم میهماندار^۱ که ژنرال محمد تقی خان نام داشت از ما استقبال کرد، علاوه بر میهماندار چند نفر از محترمین و اعیان شهر نیز برای خوش آمد و خیر مقدم در اسکله بودند یک صف سرباز با زدن طبل و شیپور مراسم احترامات را بجا آوردند، قبل از هر چیز ما را بخوردن صبحانه دعوت کردند و پس از صرف یک صبحانه عالی به قصری^(۲) که مخصوص شاه در انزلی ساخته بودند راهنمایی شدیم، این قصر چند طبقه بوده و شباهت زیادی به ساختمان معروف چینی شهر "نانکن" چین داشت. داخل ساختمان با آینه کاریهای ظریف و کاشی های لعاب دار بسیار زیبا تزئین شده بود، طبقه بالای قصر دارای آینه کاریهای باشکال مختلف هندسی بود و خیلی جالب و باشکوه بنظر میرسد از طبقه بالای قصر نگاهی به شهر پر درخت انزلی انداختیم، ماسه های سفید رنگ کنار دریا، یک صخره سنگی بزرگ، امواج دریا و مرداب منظره دیدنی و جالبی بود، با کشتی بخاری سلطنتی از مرداب انزلی گذشتیم و کشتی در دهانه یک رودخانه که بدریا میریخت لنکرانداخت و از آنجا سوار چند قایق شده و بطرف ساحل حرکت کردیم. قایق رانان که مردان قوی هیكلی بودند پاروهارا با فریادیا محمد و یا علی بسرعت به جلو میبردند.

این قایق سواری مدتی بطول انجامید و ساعت چهار بعد از ظهر بود که به پیربازار رسیدیم. پیربازار دهکده ایست که به منزله بندر شهر رشت بشمار میرود و در مصب یک رودخانه ای که

(۱) میهماندار نماینده ایست که از طرف شاه برای پذیرائی و استقبال هیئت های خارجی به مرز اعزام میشود.

(۲) قصر سلطنتی انزلی همان قصر "میان پشته" است که هنوز هم آثار آن باقی است (مترجم).

آب آن سبزرنگ است قرارداد، در طرف چپ یک کارخانه ظرف سفالی و کوزه گری وجود داشت که کارگران باید نیمی برهنه با خاک رس در داخل آن مشغول ساختن ظروف سفالی بودند. در طرف راست چند قایق و کرجی لنگر انداخته و در ساحل نیز چند راهس قاطر و الاغ دیده میشدند، جلوی ما ساختمان حکومتی قرار داشت و کنار ساختمان چند اسب عربی رابسته



کلاه فرنگی و قصر بندر انزلی (میان پشته)

ما را بداخل ساختمان راهنمایی کردند از پله های چندی بالا رفتیم و وارد یک تالار نسبتاً بزرگ شدیم در این تالار والی (استاندار) گیلان از ما استقبال کرد و خوش آمد گفت، عده ای از رؤسای دولتی و محترمین نیز در آنجا حضور داشتند. در وسط تالار میز بزرگی بود که روی آن دیس های شیرینی چیده بودند، پس از پذیرائی مختصری بما اطلاع دادند که همه چیز برای حرکت به رشت مرکز ایالت گیلان آماده است. اول خانم های ما را سوار درشک های کرده و فرستادند و بعد از چند دقیقه من و هیئت مستقبلین و منشی مخصوص سفارت آقای "کویت" از پله های پایین آمده و سوار بر اسب هایی که آماده کرده بودند شدیم و حرکت کردیم راه پیر بازار تارشت که در حدودش میل بود از مناطق بسیار زیبائی میگذشت همه جاسرسبز و خرم بود، در دو طرف راه تا چشم کار میکرد مزارع برنج دیده میشد، برنج گیلان در دنیا معروف و بی نظیر است. در نیمه راه رشت مورد استقبال شش نفر از حاکم های شهرهای نزدیک و همراهان آنها

قرار گرفتیم. آنها سوار بر اسب در دو طرف جاده با انتظار ما ایستاده بودند و پس از سلام و خیر مقدم به کاروان ماملحق شده و باتفاق بطرف رشت تاختم در خارج از شهر، حاکم رشت وعده ای از مقامات مهم آنجا در انتظار بودند. مراسم احترام و سلام انجام شد و بعد از خیا بانها و بازارهای پر پیچ و خم رشت که عده ای زیادی از مردم در آنجا به تماشا ایستاده بودند گذشتیم و در آن طرف شهر به محل اقامت والی رسیدیم. دسته ای از موزیک با نواختن آهنگهایی از ما استقبال کرد، از اسبها پیاده شدیم عده ای از مستقبلین خدا حافظی کرده و رفتند و چند نفر از محترمین باتفاق ما وارد اطاق پذیرائی شدند، روی زمین در وسط سفره ای بزرگ دیس های متعدد شیرینی چیده بودند و این بمعنای استقبال و خیر مقدم گفتن به میهمان خارجی بود که دیدارشان بسیار شیرین است، پذیرائی شروع شد و با اشاره والی بقیه مستقبلین هم مرخص شدند و این کار از لحاظ من خیلی خوب و مناسب بود زیرا خسته شده و احتیاج باستراحت داشتم ساعت سه شب شام را که غذای نیمه اروپائی و نیمه ایرانی بود آوردند و غذاها را روی میز چیده بودند زیرا ظاهراً " میدانستند که نشستن در سفره برای ما مشکل است.

روز بعد از ورود به رشت حاکم شهر بیدین من آمد و بعد از او کارگذار (نماینده وزارت خارجه در رشت) با ملاقات کرد، او جوانی کوتاه قد، فوق العاده مؤدب و خوش صحبت بود، بزبان فرانسه آشنائی داشت علاوه بر سیاست به زیبایی های طبیعت علاقه زیادی داشت از صحبت ها و مذاکرات او متوجه شدم که از دوستداران آثار هنری، آواز پرندگان و گل است. لازم به تذکر است که پذیرائی که در بدو ورود در انزلی و رشت از ما کردند و احتراماتی که مرعی داشتند معمولاً جزء تشریفات است که در ایران نسبت بکلیه سفرای خارجی انجام میدهند. محل اقامت والی گیلان که در آن بسر میبردیم از ساختمانهای جالب و تماشائی بشمار میرود، شخص والی از رجال معروف ایران و از کسانی است که حکومت را از خانواده خود با ارث میبرند. این ساختمان مشتمل بر سه حیاط و باغ می شده که دو قسمت بیرونی و اندرونی را از هم جدا میکردند قسمت عمده ساختمان اختصاص به بیرونی داشت که ما هم در همانجا بودیم و قسمت اندرون متعلق به زنان حرمسرای حاکم بود که کسی رایان راه نمیدادند. قسمتی که ما در آن بسر میبردیم در طبقه اول شامل یک تالار بزرگ پذیرائی بود که در شاه نشین آن چند میبل راحتی بزرگ گذاشته بودند و در همین قسمت سه پنجره بزرگ (ارسی) وجود داشت که بطرف باغ باز میشد این ارسی ها که بالابو پائین میرفت از چوب منبت کاری ساخته شده و دارای شیشه های رنگی کوچک بود. نمای خارجی ساختمان با چوبهای منبت کاری شده و گچ بریهای ظریف و زیبا و به سبک شمال ایران تزئین گردیده بود. در کف تالار بزرگ پذیرائی قالی ها و قالیچه های بسیار زیبائی که شاهکار هنر ایران بشمار میرفتند انداخته بودند و سقف تالار با تیرهای چوبی مخصوص پوشیده شده و ما بین این تیرهای چوبی پارچه های آبی رنگ و در وسط آنها ستاره های طلائی کوبیده بودند. در صدر تالار ما بین دو تالار ارسی ها تابلویی تمام قد از ناصرالدین شاه به

دیوارزده بودند که یکی از هنرمندان ایرانی بنام " مسعود " آنرا کشیده بود. این نقاشی به طوریکه میگفتند جوانمرگ شده و اگر زنده میماند آثار گرانبها تری از خود بیادگار میگذاشت.

اطاق بزرگ غذاخوری نیز پنجره‌هایی بطرف باغ میان اندرون و بیرونی داشت و در وسط این اطاق میز بزرگ غذاخوری قرار داشت که همیشه با انواع گل‌های مختلف ترئین میشد، صندلی‌های اروپائی پشت این میز گذاشته بودند و من مشاهده میکردم که طبقات بالای ایرانی‌ها عادت و رسوم قدیمی خود را که گذار اسر سفره و روی زمین و بادستهای خود بخوردند بتدریج فراموش کرده و یا آنکه لاقلاً در حضور خارجی‌ها غذا را پشت میز و یا قاشق و چنگال میخورند، غذائی که برای ما میآوردند عالی و بسیار خوب بود و پیاره‌ای از این غذاها را هم به سبک فرانسویها درست میکردند ولی بطور کلی در هر ناهار یا شامی انواع برنج پخته را روی میز میگذاشتند این غذاها را آنه‌چلو یا چلو می‌نامیدند و از برنج گیلان درست میشد، این برنج واقعا " عالی است و عطری دارد که من در برنج هیچ نقطه دنیا ندیده‌ام، ایرانی‌ها مانند ترک‌ها در پختن و بعمل آوردن برنج استاد هستند و بصورت مختلف آنرا طبخ میکنند مخصوصا " با گوشت و کشمش که واقعا " لذیذ و خوشمزه میشود. بشقابهای زیادی از گردو، پسته، خشکبار، شیرینی و ترشی روی میز بطور پراکنده قرار داشت که در فواصل غذا میزبان مایعنی والی گیلان آنها را برداشته و میچشید و با تعارف میکرد و بدین ترتیب در حقیقت علاقه و لطف خود را نشان میداد. موقع صرف غذا عده‌ای از مستخدمین دست به سینه در پائین اطاق ایستاده و در انتظار فرمان بودند و هر نوع غذا را با تشریفات خاصی بداخل اطاق آورده و بجای غذاهای صرف شده میگذاشتند، بطوریکه صرف ناهار و شام و چای هر روز در حدود پنج ساعت از وقت ما را می‌گرفت.

خیابان کوچکی که در باغ به ساختمان ما منتهی میشد شب‌ها بوسیله مشعل‌هایی که در زمین نصب شده بود کاملاً روشن و پرنور میگشت، اطاق‌های خواب ما تقریباً تمام طبقه دوم ساختمان را اشغال کرده بود والی گیلان در حقیقت این ساختمان را فقط برای اقامت ما تخصیص داده و خودش از آن استفاده‌ای نمیکرد پله‌های سنگی زیبایی طبقه اول را به طبقه دوم متصل میکرد و در پائین این پله‌ها دائماً " یک مراقب مسلح ایستاده بود، اطاق‌های خواب بزرگ سفید نقاشی شده و اثاث آن ساده بود تشک‌های خواب را روی کف اطاق پهن کرده بودند و از تخت خواب و میز و صندلی اثری در اطاق‌ها دیده نمیشد ولی این سادگی اطاق‌های خواب را بهیچوجه نباید بیای صرفه‌جویی طبقات اعیان و بی‌زاری آنها از تشریفات گذاشت بلکه علت اصلی عادت آنهاست که روی زمین بخوابند و از تخت خواب استفاده نکنند و گرنه هرگز آنها از تجمل‌خواهی خودداری نمی‌کنند.

نکته دیگر قابل ذکر این است که نباید تصور کرد ایرانی‌ها بعلت عدم دسترسی بوسایل و ابزار مغرب‌زمینی‌ها، در کارها و هنرهای خود از مغرب‌زمین تقلید می‌کنند، بلکه کاملاً " وضع برعکس است و من در همه جان‌بوغ و ذوق و سلیقه خاصی را در ایرانی‌ها مخصوصاً " در رشته‌های هنری



ساختمان اقامتگاه والی گیلان در رشت

مشاهده کرده ام . روحیه شاعرانه و افسانه ای آنها در تمام کارهایشان مشهود است و بعلاوه در آثار هنری و کارهای دستی و تزئینی آنها شرائط و تطابق با محیط کاملاً رعایت شده است و باید صادقانه اعتراف کنم که نبوغ و استادی که من در همین رشت در کارهای هنری و تزئینی دیده ام در سراسر ایالات متحده امریکا مشاهده نکرده ام و این درس بزرگی است که از مشرق زمین آموخته ام ، در همه جا و همه قسمت های بیابانی با در نظر گرفتن احتیاجات روزمره مشاهده میشود و عبارت دیگر نبوغ هنری با سادگی و تطابق با محیط آمیخته شده است .

در کف اطاقها قابلیها و قالیچه های بافت ایران که شاهکاری از هنر بشمار میروند چشم بیننده را خیره می کند و در روی همین فرشهاست که رختخوابها را گسترده اند در گوشه و کناره اطاق پارچه ها و پرده ها و بقچه های مخمل و زربفت و حریر که روی آنها کارهای دستی شده است مشاهده میگردد ، همه این پارچه ها مصنوع دست هنرمندان است و اثر فکر و اندیشه شاعرانه آنها در قسمت های مختلف این پارچه ها مشاهده میگردد و مانند پارچه های ماشین باف خشک و بیروح نیستند . پنجره های اطاق های خواب بلند و دارای ارسی است که بطرف بالا و پائین کشیده میشود ، وقتی انسان روی تشکچه ها و مخدعه های قالیچه ای می نشیند و راحتی آنها را احساس می کند بکلی صندلی را از یاد میبرد ، چقدر لذت بخش بود وقتی که روی این تشکچه ها می نشستیم و تنباکوی معطر شیراز را با قالیچه های مرصع میکشیدیم و از پنجره های اطاق ، دامنه های شمالی البرز را از دور دست مشاهده میکردیم و نظری به سقف های سفالی و قرمز رنگ خانه های رشت میانداختیم ، دیوارهای قطور و کلفت اطاق ها دارای طاقچه هایی بودند که از آنها بعنوان میز و قفسه برای گذاردن اشیاء ضروری استفاده میشد فرم و شکل این طاقچه ها مخصوصاً با آن سقف های هلالی شکل سبک زیبایی معماری خاص ایران را نشان میدادند ، جلوی اطاق ایوانی قرار داشت که از روی ایوان داخل باغ و همچنین اما مزاده ای که در آن نزدیکی بود دیده می شد گنبد این اما مزاده را شاخه های یک درخت کهن چنار از هر طرف فرا گرفته بود و منظره واقعا " دیدنی و تماشائی داشت ، هر شبانه روز چند بار از صدای روح پروریک مردوبیک پسر بچه که یکی از گلدسته اما مزاده مجاور و دیگری از پشت بام ساختمان نزدیک اذان میگفتند و مناجات میکردند ، لذت میبردیم ، آنها گوئی با یکدیگر رقابت میکردند ، یکی با صدای بلند اذان میگفت و دیگری جوابش را میداد ، ما از معنای سخنانی که میگفتند چیزی نمی فهمیدیم ولی دچاریک حالت روحانی میشدیم .

روز بعد از طرف زنان اندرون والی از خانمها و همسران اعضای سفارت دعوت شد که با ندرون بدیدار یکدیگر بروند . ساعت این دیدار معین شده بود و بطوریکه همسر من میگفت در جلوی اندرون زنی که سوگلی والی بشمار میرفت با اتفاق زنان دیگر عقدی و صیغه ای و کنیزکائی که در اندرون بودند از خانم های اعضای سفارت استقبال کردند ، آنها همگی خود را آراسته و لباسهای تابستانی خاصی که برای زنان ما عجیب و غریب بود و از این لباسها در فصول بعدی

کتاب یاد خواهد شد ، برتن داشتند و جواهرات زیادی به سر و گردن و لباسهای خود آویخته بودند ، طرفین به رسوم و عادات یکدیگر آشنائی نداشتند ولی با اینحال زنان حرم سرا سعی میکردند از میهمانان خود به بهترین وجهی پذیرائی کنند .

در بعد از ظهر همین روز میهمانداران من دعوت کرد که برای اسب سواری و گردش بخارج از شهر رشت برویم ، اسبهای ما را چند نفر از فرانشان قرمز پوش پیاده وعده ای سوار همراهی میکردند ، میهماندار راهی را در کنار محل اقامت والی گیلان انتخاب کرده و بطور یورتمه این راه را که از میان دشت های اطراف رشت میگذشت طی کردیم این راه به قصر تابستانی سلطنتی منتهی میشد . جلوی قصر پیاده شدیم و بدستور میهماندار پیشخدمتهای مخصوص والی با چای و قلیان که آنها را روی اسب و قاطر حمل کرده بودند از ما پذیرائی نمودند و بعد از نزال میهماندار توصیه کرد که بهتر است که برای تماشای مزارع برنج برویم این پیشنهاد را با کمال میل پذیرفتم زیرا ایالت گیلان محصول برنج و ابریشمش ، شهرت جهانی دارد ، بزودی به مزارع برنج رسیدیم و او اخر فصل بهار بود و برنج های سرسبز که ساقه های بلندشان از آب خارج شده بود از دور چون مخمل موج دار سبزرنگ بنظر میآمدند و من هرگز چنین منظره ای ندیده بودم . حاشیه مزارع برنج درختهای بلندی کاشته بودند و آنطرف درختها چمن خودروی طبیعی تا چشم کار میکرد دشت و صحرا را فرا گرفته بود . در این فصل خوشبختانه خطر پشه مالاریا و سرایت این بیماری زیاد نیست و ما با خیال راحت با اسب گردش میکردیم . در مزارع برنج فقط زنان مشغول کار بودند آنها بر خلاف زنان شهری حجاب کامل نداشتند ولی با شنیدن صدای خود را بر گردانده و بجا پشت میکردند . در نزدیکی مزارع عده ای کلبه گلی کشاورزان و همچنین چند خانه دوطبقه دیده میشد و ما متعجب بودیم که چگونه کشاورزان در کنار این مزارع که بیماری مالاریا و سایر بیماریها انسان را تهدید می کند حاضر شده اند خانه بسازند ، میهماندار توضیح میداد که کشاورزان عادت دارند پس از تاریک شدن هوا در کلبه های خود را ببندند و بهمین جهت پشه و هوای آلوده شبها وارد کلبه نشده و انسان را مبتلا نمی کنند . در یکی از این کلبه ها ما هزاران کرم ابریشم را دیدیم که مشغول خوردن برگهای توت بودند . این کرم ها هر ساله مقدار زیادی ابریشم تولید میکنند که از محصولات مرغوب و پولساز گیلان بشمار میروند . در وسط چمن ها انواعی از گاوهارا دیدیم که مشغول چرا بودند این گاوها قوزهایی پشت گردن خود داشتند و نظیر آنها را من فقط در هندوستان دیده بودم و در اروپا و امریکا شبیه آنها وجود ندارد .

عصر روز بعد با اتفاق میهماندار به بازدید کارگزاران نماینده وزارت خارجه در گیلان رفتیم ، این جوان دیپلمات و خوش ذوق ، سلیقه و عشق خود را به طبیعت با محلی که برای منزلش تعیین کرده بود ثابت میکرد ، خانه او در یک منطقه مشجر که بوسیله درختهای چنار محاصره شده بود قرار داشت در مجاورت خانه او دشت ها و مزارع سرسبز و خرم و در فاصله دور دست دامنه های جبال البرز دیده میشد ، جلوی در ورودی خانه عده ای از مستخدمین منتظر بودند تا ما را به

اطاق پذیرائی راهنمایی کنند، از راهرو پله های نسبتاً تاریکی عبور کردیم و وارد اطاق روشن و خوش منظره ای شدیم که ایوانی پراز گل جلوی آن بود و منظره زیبائی داشت، پذیرائی بلافاصله شروع شد و میزبان خوش ذوق ماصحبت و بحث دلنشین خود را درباره شعر فارسی و شعرای ایران آغاز کرد.

ساعتی باین صحبت های دلپذیر گذشت و میزبان پیشنهاد کرد در دشت ها و مزارع اطراف قدم بزنیم، چند نفر ما مور مسلح هم در این گردش همراه ما آمدند، هوای لطیف و خوبی بود و مناظر اطراف واقعا زیبا و تماشائی و شباهت به سواحل اروپا داشت، سکوت و آرامش مطلق در همه جا حکمفرما بود، این سکوت فقط با پرواز دستجمعی پرندگان که از گردش روزانه به آشیانه های خود بازمی گشتند شکسته میشد. میهماندار سرحال آمده بود، بطوریکه پیشنهاد کرد در وی چمن دور هم بنشینیم و دستور داد قلیان بیاورند، ضمناً "عده ای سوارا فرمان داد که با سرعت زیاد روی چمن و دور تا دور ما تاخت کنند. این اسب سواری با سرعت سرسام آور و حیرت انگیز، مدتی ادامه داشت و بعد پیاده بطرف ساحل رودخانه ای که در آن نزدیکی بود حرکت کردیم، عده ای از کشاووزان در رودخانه مشغول آب تنی و شنا بودند و میهماندار دست در جیب خود کرده و موشکی سکه کوچک بطرف آنها در داخل رودخانه ریخت و آنهائی که در آب بودند برای گرفتن سکه ها بسروری هم ریخته و زیر آب میرفتند و میهماندار میخندید، تماشای این عده ناگهان میهماندار را ب فکر دیگری انداخت:

نمایشی از قدرت و زور گوئی ارباب ها نسبت به نوکران و رعایای خود که نظائر آنرا در طبقه اعیان مشرق زمین میتوان یافت. ز نرال میهماندار یکم تبه به ما موران و فراسهائی که همراه ما بودند دستور داد بداخل آب بپرند! عده ای از آنها بدون تردید فرمان او را اطاعت کرده و با لباس بوسط رودخانه پریدند و چند نفری که خوب شناسی توانستند بکنند معطل ماندند و دستور را اجرا نکردند، میهماندار فرمان داد که آنها را بزور بلند کرده و برودخانه پرتاب نمودند!!

هوا داشت کم کم تاریک میشد، سوار اسبهای خود شده و بطرف رشت حرکت کردیم نزدیک شهر که رسیدیم میهماندار دستوری داد و ناگهان مشاهده کردیم که چند نفر از سواران همراه، ناپدید شده و بطرف مقصد نامعلومی رفتند، علت جدا شدن آنها را موقعی فهمیدیم که بوسط کوجهای برپیچ و خم شهر رسیده بودیم در اینجا سوارانی که رفته بودند پدیدار گشتند در حالیکه هر یک فانوسهای بزرگی را در دست داشتند و با نور این فانوسها راه عبور ما را روشن میکردند. میهماندار با این دستور خواسته بود سرعت حرکت سواران خود را نشان دهد که در مدت کوتاهی رفته و فانوسها را با خود آورده اند.

روز شنبه بعد از ظهر کنسول روس در رشت آقای ولاسوف بدیدن ما آمد و یک دیپلمات واقعی بود و مانند روسهای تحصیل کرده زبان فرانسه را بخوبی صحبت میکرد، ولاسوف دعوت کرد که همان شب برای صرف شام بمنزلش برویم و در شکه مخصوص خود را هم برای بردن خانم ها

فرستاد. ما خودمان سوار بر اسب بمنزل اورفتیم و پس از گذشتن از یک کوجه باریک جلوی در کوچکی از اسب پیاده شدیم و ناگهان خود را در باغ زیبائی یافتیم بر از درخت و گل و گیاه، فانوسهای متعدد دورنگارنگی بدرختان آویخته بودند و نور این فانوسها در وسط شاخه های درختان و فوارههایی که از استخر بطرف بالا میرفت انعکاس تماشائی داشت و ذوق و سلیقه کنسول روس و نشان میداد. ساختمان مسکونی کنسول مدرن بود و میلمان اروپائی و وسائل تزئینی شرقی داشت بدیوارهای اطاق ها پوست ببر جنگل های گیلان و چند شمشیر قدیمی و عتیقه و سلاح آتشین نفیس آویخته بودند، خانم ولاسوف که انگلیسی بود از ما استقبال و پذیرائی کرد، شام حاضر بود، قبل از شام طبق رسوم روسها با ودکا و خاویار از ما پذیرائی نمودند.

در وسط شام نوکران کنسول خبر آوردند که قاصدی از سوی والی آمده و با من کار دارد، قاصد پیام والی را باین شرح با اطلاع رساند که تلگرافی از شاه در تهران رسیده است که انتظار دارد زودتر حرکت کرده و خود را سریعتر به تهران برسانم. روز بعد مقدمات سفر به تهران را بسرعت فراهم کردم و قرار شد خانم ها و همسران اعضای سفارت از ما جدا شوند و با کاروان ملایم و آهسته بطرف تهران حرکت کنند که خسته نشوند و خود من و اعضای دیگر سفارت با اسب های چا پاری و پست بسرعت راه رشت تا تهران را طی کنیم. تهیه اسب و قاطر و تخت روان و مستخدم و آشپز برای مسافرت این دودسته یعنی مرد ها و زن ها کار آسانی نبود آنهم با عجله ای که ما داشتیم که تا حداکثر ۲۴ ساعت دیگر میخواستیم حرکت کنیم ولی بهر حال همه چیز رو براه و آماده شد و چهار ساعت بظهر، میدان جلوی اقامتگاه والی مملو از اسب و قاطر و یابوهای باری و "چاروادر" شده بود. اسبها شیهه کشیده و لگد میانداختند، قاطرها شرارت کرده و افسار خود را از دست چاروادارها بدر می آوردند، سرو صدا و غوغای عجیبی برپا شده بود، عده ای تخت روان را روی قاطرهای گذاشتند و چند نفر کجاوه ها را باریابوها میکردند. بالاخره همه چیز درست شد، مطابق تشریفات معموله در ایران می بایستی من در رأس کاروان و جلوی همه حرکت کنم. سوار اسب عربی که از بدو ورود به خاک ایران در اختیارم گذاشته بودند شدم و چند نفر فراس سرخ پوش پیاده جلوی ما حرکت کردند، پشت سر من در حدود بیست نفر از محترمین شهر با اسب می آمدند، میهماندار سوار بر اسب در طرف چپ من قرار داشت. عقب ما تخت روان که خانم ها سوار آن بودند حرکت میکرد و بعد قاطر حامل کجاوه که یک طرف آن کلفت ما نشسته بود و طرف دیگر بار و اثاث گذاشته بودند که تعادل برقرار شود و بدنبال آن قاطرها و یابوهای باری و بالاخره عده ای از مستخدمین که سوار بر اسب حرکت میکردند.

با این ترتیب تا خارج از شهر رشت و چا پاری خانه رفتیم، در اینجا برای من و میهماندار اسب آماده کرده بودند تا بطور چا پاری و پستی به تهران برویم، کسانی که برای بدرقه به همراه ما از رشت آمده بودند سفر بخیر گفتند و از روی نزاکت اجازه خواستند که بشهر مراجعت کنند. من از همه آنها از طرف دولت متبوع خودم تشکر کردم و از پذیرائی و میهمان نوازی آنها در طی اقامت در

شهرزیبای رشت. سیاست‌گرایی نمودم. بعد از مراجعت آنها من از اسب عربی و راهوار خود با کمال تأسف پیاده شدم از اینجا بعد رانی بایستی با اسبهای چپاری و پستی تا تهران طی طریق کنیم. میهماندار ژنرال محمدتقی خان هم از اسب پیاده شد. برای اینکه سرعت حرکت ما بیشتر شود تصمیم گرفتم فقط خودم به تنهایی با میهماندار با اسب برویم و بقیه و خانم‌ها از عقب سرو با سرعت عادی بیایند. دو اسب چپاری انتظار ما را می کشیدند، اسبها کوچک اندام و لاغر بودند ولی بهر حال به سواری دادن در طول راه عادت داشتند، خدا حافظی با اعضای سفارت و خانم‌ها بسرعت انجام شد و سوار اسبها گشتیم آقای "ویپل" یکی از اتباع آمریکا که مقیم ایران بود و به تبریز میرفت نیز با ما حرکت کرد. تنها مستخدمی که با خود داشتیم ما مور محافظ شخصی میهماندار بود. البته چاپارو ما مور پیست هم ما را همراهی میکرد و مقداری از لوازم و اثاث شخصی را در خورجین اسب او گذاشته بودیم. ما مور پیست با اسب خود بعنوان راهنما در جلو حرکت میکرد و شلاقی در دست داشت که آنرا تکان میداد و با اسب خود نهیب میزد، سواری ما مور پیست واقعا "عجیب بود و در حالیکه مادر حال تاخت حرکت میکردیم او کاملاً" بزین اسب چسبیده بود و درست مثل این بود که یکی از اعضاء بدن اسب است بدن خود را اصلاً حرکت نمیکرد و تنها عضو بدنش که تکان میخورد دست راستش بود که با آن، شلاق را بالا میبرد و آهسته بر کپل اسب میزد و این حرکت درست مثل حرکت یک ماشین یا پمپ آب بطوریکه تاخت انجام میشد. کم کم احساس کردم که اسب من هم احتیاج باین شلاق و تحریک یکنواخت دارد تا سرنوشت خود را که سواری دادن در طول راه و آنهم سریع است از یاد نبرد، سرنوشتی که از اول عمر برای او تعیین شده است و تا لحظه مرگ که زین را از پشتش بر میدارند و او را کنار جاده رها می کنند که بمیرد و طعمه لاش خور ها و کرکس ها شود ادامه دارد. این نخستین باری بود که بعد از چند سال برای طی مسافت طولانی سوار بر اسب شده بودم و بزودی متوجه شدم که کار بسیار دشوار و سختی در پیش دارم و قبل از آنکه بدروازه های تهران برسم می بایستی صبر و تحمل زیادی از خود نشان دهم. بهر حال هیچ چاره ای نبود و می بایستی این رنج و زحمت را متحمل شوم زیرا در غیر این صورت موقعی به تهران میرسیدم که شاه برای مسافرتی که در پیش داشت از تهران حرکت کرده بود و بدین ترتیب ناچار میشدم تا بازگشت شاه که تا ماه اکتبر بطول می انجامید در تهران سرگردان بمانم و چون بحضور شاه نرسیده بودم طبق تشریفات معموله در ایران از مزایای دیپلماسی هم محروم بودم.

در ساعات اولیه بهر حال اسب سواری لذت بخش و سرور آور بود، مناظر اطراف جذاب و زیبا بود، غالباً "از وسط شالیزارها و برنج کاریها عبور میکردیم و شالیزارها که تمام شده جنگل رسیدیم نزدیکیهای غروب به "دوشنبه بازار" رسیدیم. دوشنبه بازار یک کاروانسرای بزرگ و مستطیل شکل بود که اطاق ها و حجره هایی برای اقامت مسافران داشت چند دکان هم در این کاروانسرا موجود بود. اطاق های بالاخانه سردکاروانسرا را برای اقامت ما اختصاص دادند. در این

اطاق چند میز و صندلی و سه تخت خواب آهنی هم گذاشته بودند. پس از چندین ساعت اسب سواری نشستن در ایوان این اطاق ها و خیره شدن به خورشید که در افق دور دست فرو میرفت و آسمان مغرب را برنگ های طلائی و قرمز درآورده بود، واقعا "لذت بخش بود. از دور صدای چهچهه بلبل ها که روی درختان نغمه سرائی میکردند گوش رانوازش میداد. در خارج کاروانسرا زیر یک درخت کهن مرد محترمی مشغول خواندن نماز و دعای شب بود و گوئی بابلبلان در نیایش و عبادت خداهم آواز شده بود.

مستخدم و محافظ شخصی میهماندار، قلیانی را چاق کرده و آورد و من بالذت زیادی مشغول کشیدن قلیان شدم که ناگهان سواری بتاخت از راه رسید. اواز رشت میآمد و تلگرافی را که از شاه رسیده بود همراه داشت در این تلگراف خاطر نشان شده بود شاه ایران ما را بمحض ورود به تهران با تشریفات معموله بحضور خواهد پذیرفت، بتوصیه من میهماندار جوابی باین تلگراف داد که پس از تشکر از مراسم و الطاف شاه با اطلاع رسانده بود که بلافاصله پس از ورود به تهران شرفیاب خواهیم شد. کمی پس از فرستادن جواب تلگراف صدای زنگ و ناقوس یک کاروان از راه دور بگوش رسید که هر لحظه نزدیک و نزدیک تر میشد. طولی نکشید که کاروان از دور نمودار شد، خانم ها و دیگر اعضای سفارت قاطرهای حامل اسباب و اثاث ما بودند. تا آنها از راه رسیدند و پیاده شدند شام حاضر بود. عده ای روی تخت ها، چند نفر روی زمین و چند نفری هم در ایوان خوابیدیم. صبح زود قبل از طلوع آفتاب همه از خواب بیدار شدیم و بوی قهوه که در کتری روی آتش چوب میجوشید مشام رانوازش میداد.

بار رسیدن تلگرام جدید شاه بنا چارمی بایستی سرعت حرکت خود را بطرف تهران زیاد کنم و بهمین جهت ناچار بودم بار دیگر از همسر و همراهان خود جدا شوم و آنها را بحال خود بگذارم که با سرعت معمولی بدنبال ما بیایند البته رها کردن چند زن و مرد در یک کشور غریب که راه دور و درازی را از فراز کوه ها و قعر دره ها طی کنند کار درستی نبود و من بخاطر آنها نگران بودم ولی انجام وظیفه بر هر چیز مقدم بود آنروز پس از شش ساعت تاخت با اسب در حدود ۴۸ میل با خانواده خود فاصله پیدا کردم. با آنکه این اسب سواری خیلی خسته کننده بود مع هذا باید اعتراف کنم که از مناظر بین راه فوق العاده لذت میبردم زیرا از یک سرزمین بسیار زیبا و دوست داشتنی جهان عبور میکردیم. راه از میان جنگل پر درختی میگذشت و در قسمت هایی که درختان را برای استفاده از چوب آنها انداخته بودند چمن خود رو سبز شده بود و کند و باقی مانده بریده شده در وسط این چمن، سرسبز مانند ستون های خرابه های آثار باستانی بنظر میرسیدند جو بیارهای زیادی زمره کنان از وسط جنگل جاری بودند و صدای این جو بیارها با آواز پرندگان آمیخته شده و یک موسیقی دلنوازی را بوجود میآوردند چیزی که مراد چار تعجب میکرد زیادی درختهای انار در جنگل بود شکوفه های سرخ این درختان در وسط برگهای سبز جنگل چون گلهای آتش میدرخشید. طبیعت واقعا " در این جنگل باهما هنگی رنگهای سبز و قرمز یک تابلوی بدیع و بی نظیر را بعنوان شاهکار خود عرضه میکرد.

مدتی در جنگل اسب تا ختیم تا به دهکده "اما مزاده" رسیدیم در اینجا جنگل تمام شده و ما وارد یک جلگه با صفا که رودخانه ای از وسط آن میگذشت گردیدیم. این جلگه هم بنوبه خود دارای منظره‌ای بود که واقعا "زبان و قلم از توصیف آن عاجز است، کنار جاده کمی توقف کردیم، مستخدم میهماندار سرعت جای درست کرده و همانطوریکه روی زمین اسب نشسته بودیم یک فنجان چای با کمی نان و نیمرو به ما داد. صرف این غذا در آن منظره واقعا " لذت بخش بود، در یک طرف جاده تپه ای پوشیده از درخت و گل و گیاه قرار داشت که خانه های دهکده را با بام پوشالی و مخروطی شکل در دامنه آن ساخته بودند در ارتفاعات بالاتر از دهکده گنبد اما مزاده دیده میشد که زیارتگاه مردم اطراف و مسافران بود در طرف دیگر جاده چند میل دورتر، کوه مرتفعی در حدود ده هزار پا اما بسیار زیبا دیده میشد دامنه های این کوه با گل های خودروی وحشی برنگهای صورتی و ارغوانی درآمده بود، این کوه که قله آن با البر پوشیده بود شمالی ترین ارتفاعات سلسله جبال البرز بشمار میرفت چند میلی که از دهکده اما مزاده رد شدیم جلگه به پایان رسید و وارد منطقه کوهستانی گردیدیم که ایالت سرسبز و پر طوبت گیلان را از دشت خشک و لم یزرع جنوبی البرز جدا میکرد. از دره های عمیق و گردنه های مرتفع و رودخانه های زیادی گذشتیم و به دره عریض و پر پیچ و خم سفیدرود رسیدیم، واقعا " برای انسان تعجب آور بود که با طی مسافت نسبتا " کوتاهی چطور یک منطقه سرسبز و خرم جای خود را به اراضی خشک و بی آب و غلفی میدهد. دره سفیدرود در حقیقت بستر عریض و وسیع رودخانه ای به همین نام است که در قسمت هایی از آن مزارع برنج دیده می شود و بقیه پوشیده از ماسه و ریگهایی است که آب رودخانه با خود آورده است. سفیدرود در اوایل که برفها آب میشوند طغیان کرده و جریان سریعی پیدا میکند عرض رودخانه در این فصل به صد تا صد و پنجاه یارد میرسد و عمق آن هم زیاد میشود ولی بعلت جریان سریع آب قابل کشتیرانی یا قایقرانی نیست و اینهم از بد شانسی ایران است که از رودخانه پر آب خود بعنوان راه عبور نمیتواند استفاده کند، شاید هم من اشتباه می کنم و این امر را باید شانس خوبی برای ایران دانست زیرا بدین ترتیب راه های نفوذ به داخله آن کشور سخت و صعب العبور شده و دشمنان با آسانی نمیتوانند بطرف مرکز ایران حمله کنند راهی که ما از آن با اسب عبور میکردیم در حدود چند صد متر از سطح آب رودخانه بالاتر بود.

کمی بعد از ظهر بود که از دره دهکده دیگری پیدا شد که ضمنا " ایستگاه چاپارخانه هم بود و می بایستی در آنجا اسب عوض میکردیم، اسبها چون بمنزل نزدیک شده بودند با سرعت بیشتری حرکت میکردند، خیلی خسته شده بودم و پس از صرف یک چای داغ از سماور قهوه خانه که دائما " در حال جوش است از فرط خستگی روی سکوئی در قهوه خانه دراز کشیدم و هوای لطیف کوهستان مرا بخواب فرو برد. موقعیکه از خواب بیدار شدم، میهماندار مشغول نماز خواندن و دعابود، صدای زنگ گوسفندها و بزها نشان میداد که گله ها از چرا بر میگردند و غروب آفتاب نزدیک شده است، چای داغ دیگری برایم آوردند، قلیان خوبی هم میهماندار سفارش داد

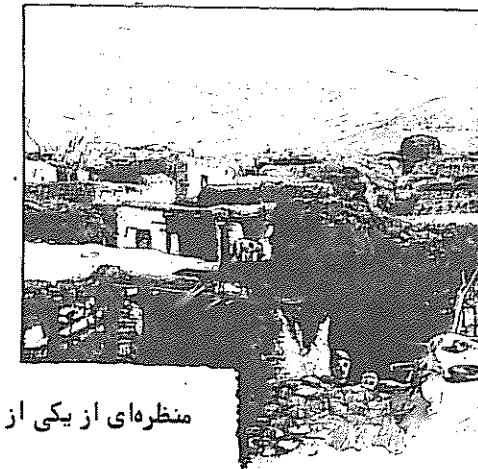
و با صرف این چای و قلیان نیروی تازه ای در خود احساس کردم. روی بام قهوه خانه رفته و بقدم زدن پرداختم، این قهوه خانه ایستگاه چاپارخانه در نقطه ای واقع شده بود که کوههای بلند و مرتفعی دور تا دور آن را محاصره کرده بودند و انسان در آنجا احساس انزوای کامل میکرد. سکوت کاملی در اطراف حکمفرما بود و ظاهرا " برای اینکه سکوت دل آزار و مرگبار نشود دست طبیعت رودخانه ای در وسط این منطقه بوجود آورده بود که زمزمه و صدای شرشر آن مسافران را سرگرم کند ولی بطور کلی باید بگویم که سکوت و آرامش چنین منطقه کوهستانی بعقیده من برخلاف سکوت و آرامش جلگه های باز و سرسبز و آرامش صحنه پهناور دریا غیر قابل تحمل است. موقع قدم زدن در پشت بام چیزی جز کوه در اطراف خود نمی دیدم، من کوهستان را دوست دارم ولی بشرط آنکه کوهستان مشرف به دشت یا جلگه باشد و منطقه ای که در وسط کوهستان محاصره شده است مرا خفه میکند.

در حالی که روی فرش نمدی نشسته بودیم با اشتیهای زیاد خوراکی را گورا که برای ما تهیه کرده بودند خوردیم و پس از آن سیگاری دود کردیم و صحبت های متفرقه شروع شد. میهماندار که سالها در اروپا اقامت داشته بود زبان فرانسه را بطور سلیس و روان مانند زبان مادری میدانست او مانند بیشتر مردان ایرانی خیلی خوش صحبت بود، مرتب حرف میزد و مرا سرگرم میکرد از این شاخ و آن شاخ میپرسید و راجع به موضوعی سخن میگفت. صبح زود روز بعد از این چاپارخانه حرکت کردیم، از ایستگاههای متعددی گذشته و در هر ایستگاه اسبهای خود را عوض میکردیم تا بالاخره به گردنه معروف به "خضران" رسیدیم که در حدود هفت هزار پا از دریا ارتفاع داشت و با گذشتن از این گردنه و طی مسافتی راه وارد "آقابابا" شدیم. در اینجا مورد استقبال کلانتر قزوین واقع شدیم او ما را به یک اطاق پذیرائی که در بالاخانه یکی از منازل اعیانی قرار داشت هدایت کرد، اطاق تمیزی بود با سقفی از تیرهای چوبی که آنها را بارنگ آبی و صورتی تزیین کرده بودند، کف اطاق فرشهای گرانبهای انداخته بودند و وسط اطاق قاب های شیرینی و میوه را چیده بودند. کلانتر پس از گفتن خیر مقدم ما را دعوت به استراحت و خوردن شیرینی کرد و ضمنا " اطلاع داد که کالسکه ای از تهران برای ما فرستاده شده است که با آن براحتی به مسافرت خود ادامه دهیم. پس از کمی توقف، با این کالسکه بطرف قزوین که در وسط دشت خرم و حاصل خیزی قرار داشت حرکت کردیم، باغ های بزرگ و پرمیوه شهر قزوین در اطراف جاده منظره زیبایی داشت در بین راه یک کشاورز جلوی کالسکه آمده و غزالی وحشی را که صید کرده بود تقدیم نمود و میهماندار مثنی سکه با و انعام داد. هنوز بشهر نرسیده بودیم که عده ای اسب سوار از دور پیداشدند و پس از رسیدن معلوم شد که از بزرگان شهر هستند که برای استقبال رسمی آمده اند من پس از تشکر از آنها اظهار داشتم ترجیح میدهم بدون تشریفات وارد شهر شوم زیرا در طول راه خیلی خسته شده ام. پس از ورود به قزوین با کمال تعجب هتل مدرن و خوبی را در آنجا یافتیم و اطاق های راحتی با مبلمان اروپایی و آشپزخانه و غذای عالی داشت

این هتل را دولت ساخته و اداره میکند و ظاهراً " نمونه ای از هتل های است که دولت خیال دارد برای تسهیلات مسافرت در ایران بسازد ولی تاکنون موفق بادامه آن نشده است . نشستن در ایوان هتل و نگاه کردن به منظره شهر واقعاً لذتبخش بود .

نام " قزوین " برای کسانی که آثار " میلیتون " شاعر انگلیسی و مخصوصاً " بهشت گمشده " او را خوانده اند کاملاً آشناست و میلیتون در اشعار خود از قزوین یاد کرده است . قزوین شهر ثروتمندیست که در حدود چهل هزار نفر جمعیت دارد . خیابانهای پر درخت دارد و آثار چند بنای بسیار قدیمی و تاریخی شمال ایران در این شهر هنوز پابرجاست . یکی از این ساختمانهای بسیار قدیمی ، خرابه های مسجدی در نزدیکی هتل بود که شایعات زیادی در مورد تاریخ بنای آن وجود داشت و از جمله کلانتر قزوین میگفت که وقتی ساختمان این بنا پایان رسید حضرت عیسی مسیح از اورشلیم به قزوین آمده و در آنجا دعا خوانده است و بعدها که لشگریان اسلام قزوین را تصرف کردند این کلیسا را تبدیل به مسجد کردند ولی اظهارات کلانتر بعثت آنکه سبک ساختمان اصولاً مطابق طرح های معماری اسلامی است و بعلاوه عمر آن از هزار سال تجاوز نمیکند صحیح بنظر نمی رسد و ممکن است در این محل کلیسایی وجود داشته که لشگریان اسلام پس از ورود به قزوین آن را خراب کرده و مسجدی در محل آن بنا نموده اند .

از قزوین سوار کالسکه شده و در یک جاده خوب بطول ۸ میل بطرف تهران حرکت کردیم . در تهران نزدیک دروازه شهر عده ای از اعضای نظامی و غیر نظامی در باراز من استقبال کردند و گارد مخصوص سلطنتی و یک اسواران سوار مراسم احترامات را بعمل آوردند و در حالیکه سواران کالسکه مرا اسکورت میکردند بطرف محلی که می بایستی در آن مستقر شده و سکونت اختیار کنیم ، حرکت کردیم .



منظره ای از یکی از دهات نزدیک قزوین

فصل سوم

وضع جغرافیائی ایران

کلمه " ایران " یک تمدن باستانی و تاریخی را با خا طرمیآورد . نام های کوروش ، داریوش و خشایارشا بگوش همه آشناست و هر شاگرد مدرسه ای در تاریخ شرح حمله بزرگ ایران به یونان را خوانده است . ولی برای کسانی که ایران را ندیده اند مشکل است تصور کنند چگونه کشوری که قرنهای قبل از میلاد مسیح وجود داشته و بر قسمت مهمی از دنیای آنروز حکومت میکرد ، است ، هنوز پابرجاست و تحرک دارد و مردم آن دارای چنان استعداد و روحیه ای هستند که میتوانند در قرون آینده هم استقلال خود را حفظ کنند . ایران سالها قبل از آنکه دولت روم بردنیای غرب تسلط پیدا کند دارای تمدن درخشان و نبوغ خاصی در سازماندهی سیاسی بوده است . سرستونهای ویران شده پرسپولیس دارای قدمت بمراتب زیادتری از معبد " پارتنون " و " آکروپل " یونان بوده و رقیب بزرگی برای معماری باستانی یونان بشمار میروند . با آنکه روزگاری تصرفات ایران بسیار وسیع بوده و حدود آن از رود " گنگ " تا رود " نیل " و از رود " دون " تا اقیانوس هند میرسیده است ، هنوز هم این کشور که بسیار کوچک شده ، اهمیت خود را حفظ کرده است . مساحت آن دو برابر فرانسه بوده و هوش و استعداد مردم آن به حدیست که آثار انحطاط و نابودی در آن کمتر دیده میشود .

ولی البته نباید کتمان کرد که در چند قرن گذشته وضع ایران طوری بوده است که کمتر توجه دنیا را بخود جلب کرده و در میدان سیاست جهان نفوذ خود را از دست داده است و همین عامل هم موجب شده که عده ای تصور کنند ایران بطرف نابودی و انقراض میرود . شاید علت این عدم تحرک و از دست دادن نفوذ و عظمت ایران ، وضع خاص جغرافیائی این کشور باشد که آنرا منزوی کرده است ، از خارج و مخصوصاً دنیای غرب بعثت وجود کوهها و جبال مرتفع که اطراف این کشور را چون دیوار غیر قابل نفوذی فرا گرفته است ، دسترسی بایران مشکل است ،

در زمانهای گذشته که مسافرت با اسب و چهارپا صورت میگرفت این موقعیت خاص طبیعی، اثر مهمی در انزوای ایران نداشت ولی در قرون اخیر که بتدریج اسب و قاطر جای خود را به راه آهن داده اند، این وضع لطمه زیادی بایران زده است خاصه اینکه بعلت مشکلات اقتصادی و طبیعی کسی هم هرگز بفرآیند احداث راه آهن در ایران نیفتاده است و بدین ترتیب ایران ارتباطش با دنیای در حال پیشرفت قطع شده و در آن طرف جریان و مسیر ترقی صنعتی دنیا واقع شده است. اما بهر حال باید امیدوار بود که ایران بر مشکلات موجود پیروز شود و اهمیت از دست رفته خود را دوباره بازیابد. با آنکه کتب و رسالات زیادی درباره ایران نوشته شده هنوز بطور کلی در خارج، اطلاعات کافی در مورد ایران ندارند از همه مهمتر آنکه هنوز یک نقشه (۱) کاملی از ایران تهیه نشده است. در محافل علمی جهان تا همین اواخر اظهار نظر میشد چگونه در ایران علیرغم تاریخ طولانی که دارد تاکنون فسیل‌های از اعصار معرفت الارضی بدست نیامده است؟! که جواب سؤال این می‌تواند باشد که این فسیل‌ها در طبقات زیرین کوه‌های آهکی ایران مدفون شده اند که کسی را دسترسی بآنها نیست. بخاطر دارم که چندی قبل بعلت همین بی‌اطلاعی، یک زمین‌شناس انگلیسی از من می‌پرسید که آیا در ایران معادن زغال سنگ وجود دارد که در این مورد باید بگویم در اطراف تهران معادن زغال سنگ چندی وجود دارد که از آن بعنوان سوخت در ماشین‌های بخار استفاده میشود در جنوب ایران هم که بنادر خوبی دارد معادن سرشاری از زغال سنگ موجود است که میتواند صادرات مهمی از آن کشور را تشکیل دهد، رگه‌های آهن و سرب هم در نزدیکی همین معادن زغال کشف شده است و این خود میتواند عاملی برای جلب سرمایه‌های خارجی باشد که در ایران راه آهن بسازند و این منابع طبیعی را مورد استفاده قرار دهند.

کشف جدید زغال سنگ در ایران در سال‌های اخیر روی داده است البته باید دانست که در زمانهای قدیم معروف بود که زغال سنگ در ایران وجود دارد ولی بعلم نامعلومی این معادن رفته رفته فراموش شده و حتی محل آنها از یاد رفت و قرن‌ها زغال سنگ بفراموشی سپرده شد ولی نام زغال سنگ هنوز بر زبان‌ها بوده و بی آنکه مردم بدانند چیست نام آنرا میبردند تا آنکه جهانگیرخان وزیر سابق علوم بفرآیند کشف این کلمه زغال سنگ چیست که گاهی بر زبان مردم جاری میشود و شاید واقعا چنین چیزی در ایران وجود داشته باشد و همین جهت دست به پاره‌ای تحقیقات و تجسس‌ات زد ولی بجای نرسید. روزی وزیر علوم، در مسافرتی که در جنگل‌های کوهستانی مازندران میکرد جمعی از کولی‌ها را دید که ماده‌ای سیاه رنگ را میسوزانند

(۱) کاملترین نقشه‌ای که از شمال ایران وجود دارد بوسیله افسران روسی تهیه شده

و آن‌هم بدون شک بخاطر دست اندازی و حمله نظامی باین مناطق بوده است.

و این ماده را زغال سنگ میگویند و زیر علوم باکنجک‌اوی محل معدن این زغال سنگ را از آنها پرسید ولی کولی‌ها از نشان دادن محلی که این ماده را در آن یافته اند خودداری کردند با تهدید و تطمیع هم نتیجه‌ای بدست نیامد. وزیر علوم تدبیر دیگری اندیشید و جاسوسانی را در اطراف کولی‌ها گذاشت که مراقب آنها باشند و ببینند از کجا این زغال سنگ را بدست می‌آورند. این ماء موران بعد از مدتی مراقبت و تعقیب کولی‌ها، بالاخره محل معدن را کشف کردند و از آن به بعد معادن دیگری در سایر نقاط ایران کشف گردید.

سرزمین کنونی ایران عملاً "به چهار قسمت تقسیم شده است که از نظر آب و هوا و موقعیت جغرافیائی از یکدیگر متمایز و مشخص میشوند. قسمت غربی و شمال غربی شامل ایالات آذربایجان، کردستان و کرمانشاه کوهستانی بوده و پست و بلندی‌های زیاد دارند و شایسته زیادی میان این ایالات و آسیای صغیر موجود است. دو قسمت واقع در شمال ارتفاعات سلسله جبال البرز و جنوب این سلسله جبال اختلاف فاحشی با یکدیگر دارند و در کمتر نقطه‌ای از جهان میتوان چنین اختلاف و تضاد مهمی را از نظر آب و هوا میان دو ایالت مجاور هم مشاهده کرد، در دامنه‌های شمالی این سلسله جبال رطوبت دریا جمع شده، ابرومه زیادی بوجود می‌آورد و باران‌های متصل و متوالی در این مناطق میبارد و در هر جا رودخانه‌های در قسمت‌های مختلف این دامنه‌ها جاری شده و پس از مشروب کردن اراضی ایالات شمالی بدریا میریزند. رطوبت زیاد، در کرانه‌های دریای خزر و دامنه‌های شمالی البرز موجب سرسبزی و حاصلخیزی این مناطق شده و مناظر بسیار دل‌فریب و زیبایی در آن بوجود آورده اند. راه‌هایی که به دریا منتهی میشود از وسط جنگل‌های سبز و خرمی که نظیر آن را در کمتر نقطه‌ای از جهان میتوان یافت میگردد. در نزدیکی دریا جنگل جای خود را بار اراضی زراعی و شالیزارهای وسیع و چراگاه‌های پهناور میدهد.

ولی بهر حال به خارج جهانی که مجذوب زیبایی و دل‌فریبی مناظر شمال ایران شده‌اند توصیه میکنم که دست خالی پابین سرزمین نگذارند و مخصوصاً "تفنگ و مقدار زیادی قرص کینین" را فراموش نکنند و بهترین فصل هم برای تماشای این منطقه بهار است. مسافران و جهانگردان به تفنگ، از این لحاظ احتیاج دارند که در جنگل‌های سرسبز شمال ایران پلنگ و ببر در کمین انسان نشسته‌است و قرص کینین را، بخاطر پشه‌های سمج جنگل که ناقل میکروب مالاریا هستند باید همراه داشت. در این منطقه بسیار زیبا به همین علت متأسفانه کمتر کسی است که مبتلا به مالاریا و تب ولرز نباشد. اما انسان موقعی که از ارتفاعات و کوه‌های جنوب گیلان بالا میرود ناگهان خود را در منطقه‌ای دیگر و کاملاً متفاوت می‌بیند و آنکه چند ساعت بیشتر، راه طی نکرده است مانند آنست که مسافت بعیدی را طی کرده و به سرزمین دیگری قدم گذاشته‌است جنگل و حتی چمن‌های خود را در دامنه‌های جنوبی جبال البرز بکلی محو و ناپدید شده و جای

خود را به جلگه ای خشک و سوخته می‌دهد که تا حدود شصدمیل گسترش دارد. آب و هوا هم در دامنه های جنوبی البرز بکلی عوض میشود و در حالیکه در دامنه های شمالی هوا شرجی است و شخص مرتب عرق میریزد، در جنوب هوا کاملاً "خشک است و با استثنای مدت کوتاهی از سال اثری از رطوبت در آن دیده نمیشود. مقدار بارندگی در قسمت مرکزی و جنوب ایران بطور متوسط در حدود هفت اینچ است. هوای مناطق مرکزی ایران تقریباً "سالم و سازگار است، تابستانهای بسیار گرم دارد که درجه حرارت آن به ۱۰۵ تا ۱۱۰ درجه فارنهایت میرسد و این گرما خود مانعی در مقابل مالاریا و بیماریهای مسری دیگر است. بیماری آبله و سرخک تقریباً "در تمام فصول در این مناطق دیده میشود ولی وضع آب و هوا طوریست که این بیماریها خفیف بوده و خطرناک و کشنده نیستند. در مناطق جنوبی ایران شدت گرما زیاد تر است و خارجیها مخصوصاً "ممکن است از گرما دچار حالت های عصبی خطرناک شوند. بطور کلی میتوان گفت که آب و هوای مناطق مرکزی ایران برای خارجیانی که قدم بآن میگذارند خوب و سالم است بشرط آنکه خود را در نیمه های روز در معرض اشعه خورشید قرار ندهند، مراقب آب نوشیدنی باشند و رعایت احتیاط و اعتدال را در صرف غذا بنمایند.

خشکی هوای قسمت مرکزی ایران بعلت کمی گیاه و سبزی و از آن مهمتر ارتفاعی است که این قسمت از خاک ایران از سطح دریا دارد، مسافران کنجکاو که از شمال ایران به مرکز آن میآیند از شیب های تند دامنه های شمال البرز در جنوب آن اثری نمی بینند و در حقیقت مرکز ایران فلاتی است که در حدود چهار هزار تا شش هزار پا از سطح دریا ارتفاع دارد. در گوشه و کنار این فلات گاهی آبادهائی کم وسعت مانند جزایر کوچکی در وسط اقیانوسها و دریا های بیکران دیده میشوند.

در تمامی فلات مرکزی ایران کشاورزی، با آبیاری بوسیله انسان انجام میشود و این آبیاری هم بستگی به مقدار برفی دارد که در ارتفاعات کوه ها ذخیره شده است، کوههای بلندتر معمولاً برف بیشتری را در قله خود ذخیره کرده و مدت زیادتری از سال آب مورد مصرف زراعت را تاءمین می نمایند. مهمترین این کوه ها سلسله جبال البرز هستند که در حقیقت دنباله جبال هندوکش بود و بیشتر قسمت های آن در حدود ۱۳ هزار پا از سطح دریا ارتفاع دارند، در قسمت مرکزی سلسله جبال قله دماوند قرار دارد که در حدود ۲۱ هزار پا ارتفاع دارد. جبال زرد کوه در مرکز ایران قریب ۱۶ هزار پا ارتفاع داشته و این کوه ها وسایر ارتفاعات موجود در فلات مرکزی آب قسمت های مزروعی را که وسعت بسیار کمی دارند، تاءمین میکنند.

اراضی مزروعی فلات مرکزی ایران خاک حاصلخیزی دارند و با آبیاری صحیح، غلات در آنها بخوبی عمل میآید و مخصوصاً "اراضی واقع در دامنه کوه ها که محصول بیشتری میدهند. در مناطق جنوب غربی ایران و اطراف رود کارون نیز اراضی وسیع حاصلخیزی وجود دارند. اما متأسفانه قسمت مهمی از خاک ایران را کویرهای وسیعی تشکیل میدهند که مملو از شن و ریگ

و نمک هستند و در این کویرها هیچ چیزی عمل نمیاید شن ها و ریگ های روان در بعضی از قسمت های کویر مخاطرات زیادی را برای ابران بوجود میآورند و در این نقاط دریائی از شن نرم وجود دارد که انسان در آن فرو میرود و اگر راه را گم کند در این شن ها زنده بگور میشود "بهرام گور" شاه ایران نیز هنگام شکار گورخر در یکی از این کویرها فرود آمد و ناپدید شد.

ولی با همه این احوال اشتباه بزرگی است اگر تصور شود که قسمت مرکزی ایران دیدنی و جذاب نیست، برعکس باید گفت که هرگز اینقدر تنوع که در این فلات مرکزی وجود دارد در هیچیک از نقاط جهان دیده نمیشود، مسافروجهانگرد در حالیکه ساعتها در یک صحرای خشک و سوزان طی طریق کرده است ناگهان در مقابل خود وسط صحرا، آبادی را میباید بسوز خرم و با هوای لطیف که رودخانه کوچکی با آب گوار از میان آن میگذرد مانند آنست که ناگهان وارد بهشت کوچکی شده باشد، وقتی با طرف نگاه می کند تا چشم کار می کند جز صحرای بیابان خشک چیزی نمی بیند ولی همین صحرای وسیع و پهناور خود الهام بخش و شاعرانه است، مانند آنست که روح انسان از جسم جدا شده و در این صحرا های پرواز در میآید، سکوت صحرا آرامش و رضایت خاطر را به شخص می‌دهد که در هیچ کجا نظیر آنرا نمیتوان یافت.

یکی از عوامل طبیعی اختصاصی فلات ایران طوفانها و گردباد های شدید است که بیشتر در اوایل بهار بوقوع می پیوندد ولی در تمام طول سال هم ممکن است روی دهد، این طوفانها مخصوصاً "در کرمان واقع در جنوب شرقی ایران شدت بیشتری پیدا می کند، بطوریکه گفته شده است در آنجا چندی قبل یک ارتش کامل در صحرا گرفتار طوفان شده و در آن مدفون گردیده است، نویسنده شخصاً "شاهد یکی از همین طوفانهای خطرناک بودم، طوفان یکمرتبه و بطور ناگهانی پدیدار شد، در حدود چند میل دورتر از ما صحرا مانند شب تیره و تاریک دید، مانند آن بود که ابر سیاهی آسمان را فرا گرفته و قریباً "باران سیل آسائی خواهد بارید. مادر حالیکه در جستجوی یک پناهگاه برای فرار از این باران سیل آسای بودیم، گرفتار امواج طوفان شدید و با کمال تعجب دریافتیم که از باران خبری نیست بلکه شن و گرد و خاک صحراست که با باد به هوا برخاسته و روز روشن را چون شب تاریک کرده است شدت باد و طوفان بحدی بود که هر یک از ما را بگوشه ای پرتاب کرد و همه چیز را با خود برد. خوشبختانه این طوفانهای شن و خاک در ایران مدتش کوتاه است و بهمین جهت خطر طوفانهای صحرا را ندارد. گاهی اتفاق میافتد که مسافری از یک طرف ایران بطرف دیگر می رود ولی در بین راه اصلاً "با چنین طوفانهای مواجه نمیشود زیرا این گردبادها، زیاد روی نمیدهند.

یکی از دیدنی هائی که در ایران چشمان هر مسافری را بطرف خود جلب کرده و کنجکاو او را بر میانگیزد دهکده هائی است که در وسط دشت ها و جلگه ها واقع شده اند و حتماً دیوار بلندی که بغواصل معینی برج و سنگرهای مستحکم دارد دور هر یک از آنها را احاطه کرده است. مسافر تازه وارد وقتی در نظر اول این دهکده ها را مشاهده میکند تصور می نماید که دریا فلات نظامی هستند

وتعجب میکند که در وسط جلگه و دشت اینهمه دژ و قلعه را چرا ساخته اند ولی بزودی متوجه میشود که اینها دهکده ای بیش نیستند و موقع غروب گله های گاو و گوسفند که برای چرا به صحرا رفته اند بازگشته و جلوی دروازه بزرگ این دهکده ها جمع میشوند که وارد آن گردند، خانه های این دهکده ها کلبه های هستند که از خشت و گل ساخته شده و سقف آنها پوشالی و گنبدی شکل است در تابستان دهکده های واقع در فلات مرکزی ایران دارای هوایی بسیار گرم هستند ولی در کلبه های گلی آنها که دیوارهای قطوری دارند گرمای زیاد انسان را آزاد نمیدهد. معمولا در هوایی نظیر هوای فلات مرکزی ایران خانه های مسکونی را با بایده بکلی باز ساخت که از هر طرف بادگیری باشد و گرمای آن تحمل پذیر کند، یا آنکه خانه ها را با بایده دیوارهای قطور و کلفت و بدون پنجره درست کرد که عایق باشد و از نفوذ گرمای شدید خارج بداخل جلوگیری کند. حصارهای بلند اطراف دهکده ها البته در مقابل توپخانه مقاومتی نداشته و خراب میشود و فقط استفاده های که از آنها میشود اینست که دهکده ها را از حمله دزدان و راهزنان و مخصوصا "ترکمن ها حفظ میکنند. ترکمن ها سوار بر اسب مانند سرخپوستان آمریکا، دهات را مورد تاخت و تاز قرار میدهند و احشام و دارائی کشاورزان را غارت کرده و ساکنان دهات را هم با خود برده و میفروشند و این حصارها، ساکنان دهات را از هجوم و تاخت و تاز ترکمن ها محفوظ میدارند. اخیرا "ترکمن ها کمتر به قسمت های مرکزی حمله میکنند و فقط شمال و مشرق ایران مورد تاخت و تاز آنها قرار دارد و بهمین جهت بتدریج حصارهای اطراف دهات مرکزی ایران اهمیت خود را از دست میدهند و اگر خراب شوند شاید چیز دیگری جانشین آنها گردد.

از دیدنیهای دیگر فلات مرکزی ایران که توجه هر مسافری را بخود جلب میکند خاکریزهای مصنوعی است که بقواصل معینی از یکدیگر صد ها میل در سردشتها و صحراها ساخته شده است این خاکریزها در حدود ۸ تا ۱۰ پا ارتفاع دارند. نباید تصور کرد که این خاکریزها قبور قدیمی هستند زیرا آنها در فواصل مرتب و معینی قرار دارند و بین قیرها هیچوقت اینقدر فاصله نمیگذارند. همین فواصل مرتب و منظمی که بین آنها رعایت شده است خود دلیل بر آنست که این خاکریزها طبیعی نبود و با دست بشر ساخته شده است و ضمنا "تردید نیست که این خاکریزها متعلق بزمانهای بسیار قدیم هستند زیرا دوران ساختمان خاکریز در اعصار ماقبل تاریخ بوده است ایرانی ها بطور کلی اطلاعی از چگونگی ساختمان و تاریخ این خاکریزها نمی توانند بخارجی ها بدهند جز اینکه میگویند آنها در زمان جمشید ساخته اند. این جمله ایست که معمولا "ایرانی ها درباره تاریخ هر چیزی که نمیدانند میگویند و آنرا منتسب بعهد جمشید میکنند. بعضی از دانشمندان ایران عقیده داشتند که از این خاکریزها استفاده ارتباطی و خبری مانند تلگراف میکرده اند بدین معنی که هنگام حمله دشمن بر فراز آنها آتش میافروختند و بدین ترتیب خبر حمله را اطلاع میدادند و این عقیده ظاهرا " بنظر صحیح میآید زیرا در ملل قدیمی و ماقبل تاریخ خبر دادن با آتش سابقه داشته است.

وضع ایران از نظر زمین شناسی علمی هنوز بطور کلی روشن نشده است. گفته میشود که سلسله جبال شمالی ایران که از شرق به غرب گسترش دارد در اعصار "کاربونیفر" (زغال سنگ) بوجود آمده است و منطقه ای از شمال که طبرستان نامیده میشود و قله دماوند در آن قرار دارد از نظر زمین شناسی قدمت کمتری دارد. در جنوب سلسله جبالیی وجود دارد که از جنوب شرقی بطرف شمال غربی ادامه دارد و این سلسله جبال رادره های عمیق و گردنه های خطرناکی از یکدیگر جدا میکند راه میان شیراز و بوشهر از همین گردنه ها میگذرد و بهمین جهت عبور از آن مشکل بوده و ارتباط تجارتنی با خارج را دشوار می نماید.

رودخانه های معروف مرکز و جنوب ایران عبارتند از: هیرمند، زنده رود و کارون. رود اخیر قابل کشتیرانی بوده و قایق ها و کشتیهای کوچک میتوانند در آن حرکت کنند. محمره (خرمشهر) در مصب این رود، تنها بندر قابل استفاده و خوب ایران بشمار میرود که در تمام ایام سال می تواند کشتیهای بزرگ را در اسکله خود بپلوهدهد. تحریکات و دسیسه های همسایه شمالی تاکنون مانع از این شده است که راه و جاده قابل استفاده ای در این منطقه ساخته شده و از محمره استفاده تجارتنی بعمل آید. رودهای مهم شمال ایران عبارت از: رود ارس، هراز و سفیدرود می باشند.

ایران سرزمین خشک و کم آبی است و بهمین جهت دریاچه در آن کم است. عده ای با دلایلی که در دست دارند معتقدند که کویرها و بیابانهای وسیع خراسان، روزگاری بستریک دریاچه بوده است که بتدریج آب آن بخار و بالاخره خشک شده است همانطوریکه آب دریای خزر یا یکنک بخار شده و این دریاچه کوچک میشود. دریاچه کوچکی در نزدیکی ارومیه وجود دارد و دریاچه کوچکتی در مرز افغانستان (هامون) در سیستان. چند دریاچه خیلی کوچکتهم در ایران موجود است از جمله در نزدیکی فیروزکوه که ارتفاع زیادی از سطح دریا دارد.

یکی از خصوصیات ایران سکوت و آرامشی است که در آن سرزمین حکمفرماست و در حالیکه دنیای غرب در عصر جدید و بطرف هیاهو و سروصدا و مخصوصا "صداهای ناهنجار که گوش و عصاب و مغز انسان را آزار میرساند میرود، در مشرق زمین سکون و آرامش حیات بخش از منهن قدیم هنوز حکمفرماست. در حقیقت هر قدر که از غرب بطرف شرق پیش برویم این سکوت و آرامی را بیشتر احساس میکنیم. موقعی که انسان از جاده های کوهستانی و گردنه های صعب العبور ایران میگذرد از سکوت بی پایانی که در اطراف او وجود دارد واقعا " لذت می برد و آرزو میکند که مدت زیادتری در آن نقاط باقی بماند.

در شهرهای ایران صدای ناقوس کلیسا - که در شهرهای غربی دائما " بگوش میرسد - وجود ندارد، صداهائی که در هر یک از شهرهای ایران شنیده میشود صدای دلتوازمون هائی است که در اوقات خاصی از شبانه روز سکوت شهر را درهم می شکند، یا صدای زنگ و جرس شتر هائی که بصورت یک قطار در کوچه و بازار بار حمل میکنند و بالاخره صدای فروشندگان دوره گردی که کالای

خود را توصیف می‌کنند. از صداهای گوش‌خراش و ناهنجار شهرهای اروپائی و مخصوصاً "امریکائی" در شهرهای ایران اثری نیست و شباهمین صداهای مختصر روزهم خاموش میشود و تنها صدائی که گاهی بگوش میرسد صدای حرکت شاخ و برگ درختان بوسیله باد است یا صدای جفدی که احیاناً "از خرابه مجاور بلند است".

در شرق، وقتی انسان سرو صدا و هیاهوی شهرهای مغرب زمین را بخاطر میآورد واقعاً "به خود میلرزد صدای ناراحت کننده حرکت ارابه ها، روی خیابانهای سنگفرش، گاهی انسان را بحد جنون عصبانی می‌کند. سکوت خارج از شهر نیز با سوت دلخراش قطارها و صدای حرکت واگونها روی ریل برهم می‌خورد، حتی دهات نیز آرامش خود را از دست داده‌اند زیرا در نزدیکی آنها کارخانه‌هایی تأسیس شده اند که ماشینهای بخار و اسباب و ادوات آنها گوش را آزار میدهند. شهرهای مغرب حتی شبها نیز پرسروصدا هستند و صدای حرکت ترن و تراموا و ارابه‌های کوچک و بزرگ، ناقوس کلیساها و سوت کارخانجات و قایق‌ها و کشتی‌ها مانع از یک خواب راحت میشود. بدبختانه حتی جنگهای امروزی هم پر سرو صدا شده‌اند و صداهای گوش‌خراش آتشبارهای توپخانه، سربازان تازه کار را تا مرحله جنون میرساند و حال آنکه در گذشته در جنگها هم سر و صدای کنونی وجود نداشت و در حالیکه هاننیهال با ارتش هفتاد هزار نفری خود بارو با جمله کرد، کشاورزانی که در یک میلی میدان جنگ بودند با آرامش مشغول کشت و زرع خود بودند و خبر نداشتند که در یک میلی آنها چه جنگ وحشتناکی در جریان است ولی حالا صدای آتشبارهای توپخانه از فواصل سی میلی شنیده میشود.

در مغرب زمین متأسفانه موسیقی هم بطرف سرو صدای زیاد و گوش‌خراش پیش میرود و آهنگسازان، آهنگهایی بوجود میآورند که گوش را آزار میدهد و در حقیقت موسیقی که باید گوش نواز و آرامش بخش باشد بدتر اعصاب را بهیجان میآورد ولی همه این سروصداها در شهرهای ایران جای خود را با آرامش میدهد. آرامشی که حیات تازه‌ای بانسان می‌بخشد.

فصل چهارم

شهر تهران

تهران، پایتخت کنونی ایران، اهمیت خود را مرهون آغا محمد خان قاجار سرسلسله قاجاریه است که در صد سال (۱) قبل این شهر را مقرر حکومت و مرکز ایران قرار داد. تهران یک شهر قدیمی است. جهانگرد معروف پیترو دلاواله آنرا شهر "درختان چنار" نامیده است زیرا چنار در آن خوب بعمل آمده و درختان بزرگ و کهنی داشته است. بازار بزرگ و زیبای آن حتی در آن زمان شهرت داشته است ولی تا موقعیکه تهران، پایتخت نشده بود بهیچوجه قابل مقایسه با شیراز و اصفهان و سایر شهرهای مهم ایران نبود و از نظر اهمیت با آنها برابری نمیکرد. سلاطین قاجار آنچه از سرمایه و نیروی انسانی در قدرت خود داشتند بکار انداختند تا تهران را به صورت یک شهر بزرگ درآورند. ولی با آنکه تهران یک شهر پیشرفته و بزرگی در شرق بشمار میرود و در حدود دویست هزار نفر جمعیت دارد، هنوز شهرتی پیدا نکرده و در خارج آنرا نمی‌شناسند. تهران با آنکه ساختمانهای قدیمی و تاریخی مانند اصفهان ندارد، معیناً چیزهای دیدنی زیادی دارد و مخصوصاً "حومه آن زیباست و مناظر خاص مشرق زمین را میتوان در آن مشاهده کرد.

پایتخت ایران در فلات مرکزی این کشور واقع شده است و در حدود سه هزار و هشتصد پا از دریا ارتفاع دارد. هوای آن خشک است و تصور نمیکنم که جز صحرای آفریقا، جایی دیگر هوا بیش خشک تر از تهران باشد. ولی وقتی یک خارجی و تازه وارد به هوای آن عادت کرد، مشاهده می‌نماید که این هوا نامطلوب نیست و برای بسیاری از بیماریها از جمله بیماریهای ریوی، اعصاب و رماتیسم، مفید هم هست. پاییز و بهار تهران بسیار خوب و فرح بخش است. تابستان

(۱) این کتاب در سال ۱۸۸۵ نوشته شده و بنابراین در حدود دویست سال است که

تهران پایتخت ایران میباشد. (مترجم) .

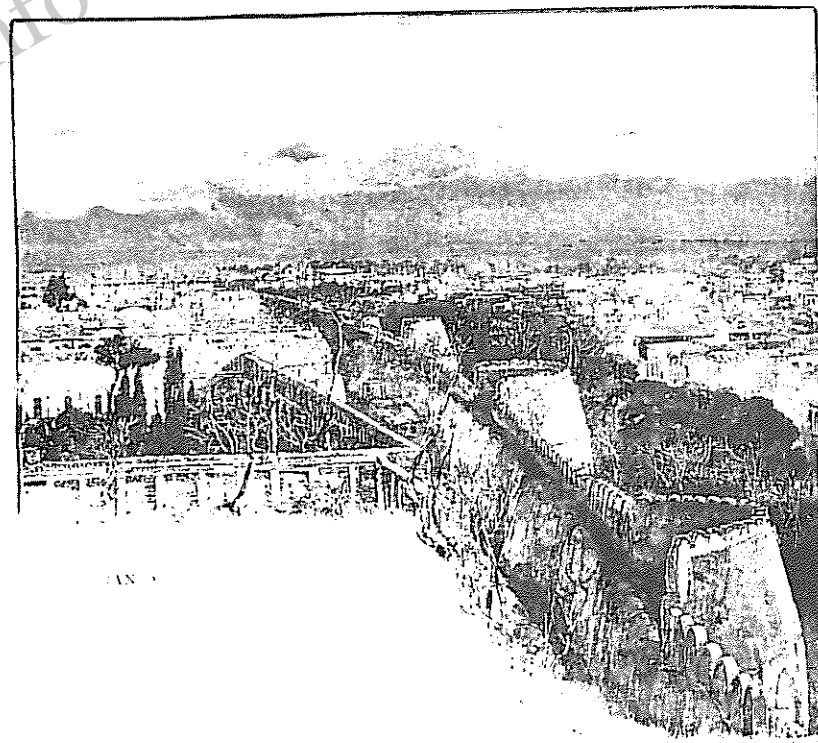


آقا محمدخان قاجار سرسلسله قاجاریه

سفرنامه بنجامین

۵۰

درجه حرارت هوادرسایه به ۹۵ تا ۱۱۰ درجه فارنهایت میرسد ولی این گرما بعلت خشکی هوا غیر قابل تحمل نیست البته انسان باید سعی کند کمتر در معرض تشعشع آفتاب قرار گیرد . خارجی ها و بسیاری از اهالی تهران و مخصوصاً " دربار شاه ، تابستان را در ویلاهای زیبا و جذابی واقع در ده میلی شهر تهران و دامنه های البرز در منطقه ای بنام شمیران میگذرانند ، شمیران در حدود ۱۵۰ پالز تهران مرتفع تراست . روزهای پادی از جانب جنوب غربی میوزد که شبیه بادهای دریائی است و شبها نسیم خنکی از کوهها میوزد که هوارا ۱۰ درجه فارنهایت خنک میکند . در شمیران درجه حرارت هوادرتابستان ۷۲ تا ۹۰ درجه فارنهایت است که البته کمتر به حد اکثر آن می رسد .



برج و باروی اطراف تهران که در شمال آن کوههای شمیرانات دیده میشود

شمیران که در اصل "شمع ایران" بوده است قسمتی از دامنه های جبال البرز است و این جبالی است که در شمال ایران از قفقاز تا مرو گسترش دارد . از دروازه تهران که بطرف شمیران حرکت کنیم راه سربالا و شیب آن تند است بطوریکه پس از طی مسافت کوتاهی در حدود ده میل باندازه هزار و پانصد پا ارتفاع از سطح دریا اضافه میشود . در تمام طول تابستان قله کوههای

شمیران پوشیده از برف است و در زمستان نیز تمام این کوهها جامه ای سفید رنگ بتن میکنند و منظره‌های بس جذاب و دل‌فریب‌تر به تهران میدهند. از روی تمام بام‌های خانه‌های تهران منظره‌ای زیبای ارتفاعات شمیران را میتوان دید و در خیابانهای شمالی جنوبی تهران هم این چشم‌انداز بسیار زیبا چشمان عابران را نوازش می‌کند.

در چهل میلی شمال شرقی تهران چشم‌انداز جالب دیگری وجود دارد که وقتی انسان به آن نگاه کند، دیگر نمی‌تواند فراموشش کند. من خوب بخاطر می‌آورم که برای اولین بار موقعیکه از قزوین عازم تهران بودم در بیست میلی پایتخت پس از گذشتن از پیچ جاده ناگهان قلعه دماوند را از دور مقابل خود دیدم و مجذوب آن شدم، ارتفاع قلعه دماوند را بطور تقریب بوسیله هواسنج تعیین کرده‌اند و این ارتفاع بین ۱۹۶۰۰ تا ۲۱۰۰۰ پا از سطح دریاست، قلعه دماوند مخروطی شکل است و از قلل و کوههای اطراف خود در حدود ده هزار پا بلندتر است و به همین جهت کاملاً متمایز بوده و از فواصل دور مشخص است.

کوهستانها در جنوب غربی تهران یک قوس و خط منحنی را طی کرده و به یک سلسله تپه ماهورهای ختم میشود که در پای این تپه‌ها شهر باستانی و تاریخی "راگیس" قرار داشته است که روزگاری اهمیت زیادی داشته و جمعیت آن در زمان داریوش به یک میلیون نفر میرسد است در قرون بعدی این شهر بنام ری نامیده شد که هنوز هم ایرانیان آن را به همین نام می‌شناسند. از این شهر باستانی در کتب مذهبی قدیمی یاد شده است ولی در تواریخ کمتر درباره سابقه آن مطلبی وجود دارد. در هر حال ری در زمان پارتها و اشکانیان از مراکز مهم ایران بشمار رفته و بعدها در زمان الب ارسلان در قرن دوازدهم (میلادی) باوج شهرت و عظمت رسید و در قرون بعدی در حمله مغولها با ایران بدست هلاکوخان افتاده و کاملاً ویران گردید (۱). بقایا و آثار شهری هنوز در جلگه‌های جنوبی تهران بصورت ویرانه‌ها و خرابه‌های قلعه و حصار آن دیده میشود و مهمترین آثار این شهر بنای استوانه‌ای شکل و برج (۲) مانندی است که نمای خارجی آن

(۱) در یکی از کتب قدیمی از نجم‌الدین نامی از اهالی ری که در زمان حمله هلاکوخان و قتل عام مردم شهر در آنجا بوده و موفق فرار شده است چنین نقل قول گردیده: "قتل عامی فجیع تر و بدتر از قتل عام ری یعنی شهری که من بدبختانه در آنجا متولد شده و از اهالی آن هستم، تاریخ بیاد ندارد. سپاهیان مغول در این حمله تمام شهر را آتش زده و با خاک یکسان کردند و ۵۰۰ هزار نفر اهالی آنجا را یا گشته و یا با سارت بردند...". برای ماکه در عصر امنی زندگی میکنیم واقعا "تصور چنین قتل عام و نابودی یک شهر هم مشکل است.

(۲) مقصود نویسنده بنائی است که در نزدیکی ابن بابویه (شهر ری) واقع بوده و به "برج طغرل" معروف است و اغلب معتقدند که آرامگاه طغرل اول سلجوقی است (مترجم).

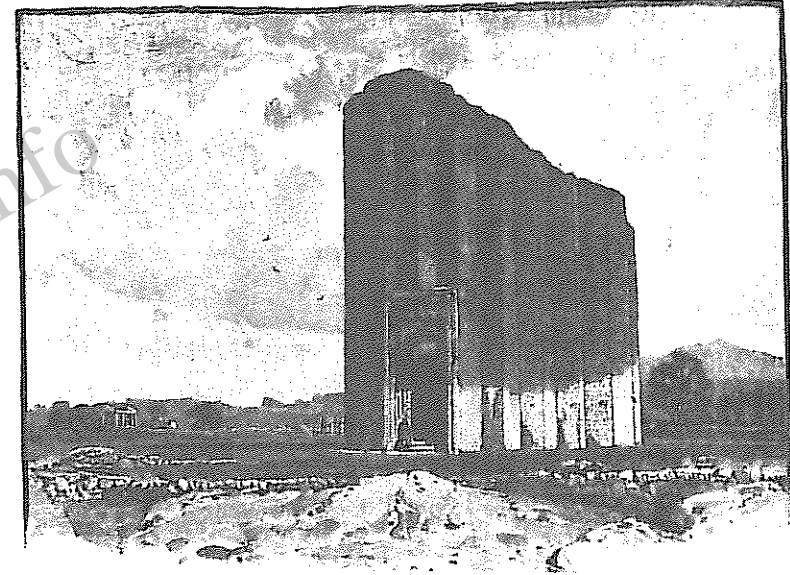
دارای بریدگیها و زوایائی میباشد. این برج ظاهراً "آرامگاه خلیل سلطان نواده تیمورلنگ است که بخاطر عشق افسانه‌ای به دختری بسیار زیبا بنام شادالملوک شهرت پیدا کرده بوده است. این شاهزاده مغول بر اثر حوادث مختلفی از معشوقه خود جدا مانده بود و بعد از زحمات و مشقات زیاد بالاخره این دودلداده بهم رسیدند ولی طولی نکشید که خلیل سلطان را از تخت سلطنت بزیر کشیده و تبعید نمودند و او در تبعیدگاه خود دور از همسرش شادالملوک مرد. وقتی خبر مرگ خلیل سلطان به شادالملوک رسید، همسر با وفا کاردی را در قلب خود فرو برد و به شوهرش پیوست و اجساد این عاشق و معشوق را در این برج بخاک سپردند. قسمت‌های پائین این برج نیمه ویران اخیراً بوسیله ناصرالدین شاه تعمیر شده است. کشاورزانی که در فصل بهار در این منطقه زمین را شخم می‌زنند گاه گاه سکه‌ها و زینت‌آلات طلائی و یاقوتی قدیمی "ری" را از زیر خاک بدست می‌آورند ولی تاکنون حفاریهای منظم باستان شناسی در خرابه‌های این شهر (۱) باستانی انجام نشده است.

در دامنه یکی از کوه‌های مجاور "ری" در جنوب شرقی تهران قبرستان گبرها زرتشتی‌ها واقع است. این قبرستان بصورت یک نقطه سفید رنگ در دامنه قهوه‌ای و خاکستری رنگ کوه از فاصله چندین میلی دیده میشود قبرستان گبرها دارای حصار بلند و دایره‌ای شکل است که از سنگ و گل ساخته شده و آنرا سفید رنگ کرده‌اند و سقف ندارد و کاملاً "بطرف آسمان باز است، اجساد مرده‌ها را در این گورستان در قبرهای کم عمقی قرار داده ولی روی آن خاک نمیریزند و در معرض تابش نور خورشید و عوامل دیگر میگذارند. البته در مراحل اول لا شخورها و کلاغها به اجساد حمله میکنند و اگر اول چشم راست جسد را در آورند بعقیده زرتشتی‌ها دلیل بر آنست که روح مرده به بهشت میرود و اگر اول چشم چپ حمله کردند روح به جهنم میرود.

بفاصله شش میلی تهران و در نزدیکی خرابه‌های ری، مزار و بقعه حضرت عبدالعظیم که مورد احترام خاص شیعیان است قرار دارد. ایرانی‌ها برخلاف ترکها شیعه هستند و معتقدند که جانشین حقیقی پیغمبر اسلام حضرت علی و اولاد او هستند و در این مورد با سنی‌ها اختلاف دارند.

(۱) در اینجا باید خاطر نشان کرد که "راولینسون" معتقد است که "راگیس" و "ری" دو شهر کاملاً جدای از یکدیگر بوده و یک شهر نیستند. بعقیده راولینسون شهر "راگیس" در محل شهر ورامین و در سی میلی جنوب شرقی تهران واقع بوده است و خرابه‌های آن در شهر ورامین هنوز بچشم میخورد. ولی تصورات راولینسون بنظر صحیح نمیآید زیرا اشیائی که در طی کاوشها در شهر ورامین از زیر خاک بیرون آورده شده است بهیچوجه قدمت زیادتری از اشیاء بدست آمده از خرابه‌های "ری" ندارند و بعلاوه وسعت خرابه‌های ری نشان میدهد که شهر بسیار بزرگی در آنجا وجود داشته است. در حالیکه خرابه‌های شهر ورامین دارای وسعت زیادی که حاکی از وجود یک شهر بزرگ باشد نیست.

بزرگترین زیارتگاه های ایران بقعه حضرت امام رضا در مشهد است و بعد از مشهد معروفترین زیارتگاه هاشاه عبدالعظیم است که نزدیک پایتخت است (۱) و هر ساله در حدود سیصد هزار نفر از مردم تهران زیارت آنجا میروند. اغلب مردم تهران عادت دارند که روزهای جمعه زیارت شاه عبدالعظیم بروند. بقعه حضرت عبدالعظیم دارای گنبدی طلائی است که از فواصل دور دست در زیر اشعه خورشید میدرخشد و چشم را خیره میکند.



خرابه های برج طغرل در شهر ری قبل از تعمیر در زمان ناصرالدینشاه

تهران، پایتخت ایران را یک چنین صحنه ها و مناظر طبیعی، تاریخی و قومی و نژادی احاطه کرده است. این شهر در سالهای اخیر ترقی و گسترش زیادی در کلیه جهات پیدا کرده است بطوریکه اینک وسعت شهر از حدودی که برای آن تعیین شده بود تجاوز کرده است. حدود شهر در حقیقت خاکریزها و خندق های سراسریست که دور تا دور شهر بوسیله ژنرال "بولر" مشاور نظامی محمد شاه قاجار در لشکرکشی به هرات گردیده بود و تهران را بصورت یک دژ مدرن در آورده است. خیابانهای بسیاری در تهران وجود دارد که بجاده های خارج از تهران

(۱) گویا نویسنده بقعه حضرت معصومه (ع) خواهر امام رضا را که در قم می باشد از نظر انداخته (مترجم) .

یعنی جاده های قزوین، همدان، شمیران، یوسف آباد (۱)، دوشان تپه (۲)، مشهد و اصفهان متصل میشود. در نقاطی که این جاده های خارج به شهر وارد میشود، دروازه های باشکوه و زیبایی احداث گردیده است و آنطرف دروازه پلی روی خندق زده اند که از روی آن عبور میکنند. دروازه های تهران دارای یک طرح و نقشه کلی هستند که مشابه یکدیگر است ولی هر یک از آنها اختصاصاتی ویژه خود دارند که آنها را از هم متمایز میکند. نمونه قابل ذکری از این دروازه ها، دروازه شمیران (۳) است. این دروازه بنای نسبتاً بزرگی است که طاقی

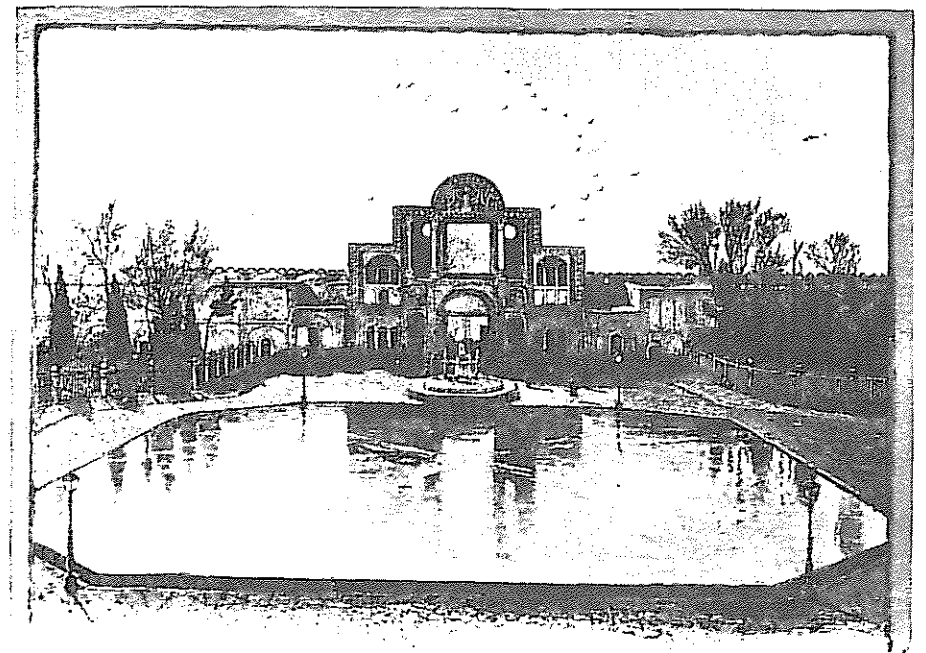


منظره ای از حضرت عبدالعظیم و زواری که برای زیارت آمده اند

- (۱) دهکده یوسف آباد در محله یوسف آباد فعلی تهران قرار داشت و آن موقع تا شهر پنج کیلومتر فاصله داشت (مترجم) .
- (۲) دوشان تپه در انتهای خیابان نیروی هوایی قرار داشت و در آن تپه باغ و شکارگاه سلطنتی احداث شده بود (مترجم) .
- (۳) دروازه شمیران در نزدیکی خیابان فخرآباد و بهارستان بود و بد جاده شمیران متصل میشد (مترجم)

هلالی شکل دارد ولی سردطاق مستطیل و صاف بود، در دو طرف دروازه، طاق نماهایی در دو طبقه بالا و پائین وجود داشت و چیزی که به آن عظمت خاصی میداد، مناره‌هایی بود که در دو طرف سقف دروازه ساخته بودند. نمای کلیه این ساختمان بوسیله کاشی‌ها و آجرهای زیبایی به رنگ‌های زرد، نارنجی، سیاه و آبی پوشیده شده بود و در طراحی آنها اصول هندسی کاملاً رعایت شده بود. در بالای سردر دروازه هم بوسیله کاشی کاری نقشی زیبا و دیدنی از رستم پهلوان داستانی ایران در جنگ با دشمن بوجود آورده بودند.

ولی زیباترین و جالبترین دروازه‌های تهران، دروازه بزرگی است که در شمال محله ارگ وجود دارد، این دروازه مقابل میدانی قرار دارد که وزارت جنگ ایران در آن واقع شده است. این میدان هم تماشائی و فوق العاده دیدنی بود. در وسط میدان حوض بزرگ هشت ضلعی از سنگ مرمر وجود داشت که تقریباً ۱۵۰ پا طول آن بود و دائماً پر از آب بود در هر گوشه این حوض توپ‌هایی قدیمی و بزرگ روی سکوه‌های مخصوص نصب شده بود. در چهار طرف این میدان سربازخانه و ساختمانهای ادارات دولتی قرار داشت ساختمانهای ادارات دو طبقه بوده و طاقهای هلالی شکل داشتند و جلوی هر یک ایوانهایی با ستونهای بلند دیده میشد که تمام با کاشی کاری تزئین شده بودند. این میدان بزرگ رو به هم شش دروازه داشت که شبها آنها را می بستند. در بالای دروازه بزرگی که شرح آن در بالا داده شد پرچم ایران که شیرو خورشید



دروازه جنوبی ارک تهران و میدان بزرگ آن

زرد رنگ در زمینه سبز بود با هنراز در می آمد. هر روز صبح‌ها و غروب‌ها دسته ای موزیک و نقاره چی در بالا خانه سردر این دروازه می‌نواختن سازهای خود که بوق و کرنا و طبل بود طلوع و غروب آفتاب را خوش آمد می‌گفتند. آهنگهایی که آنها می‌نواختند غیر قابل توصیف و گوش خراش بود و هرگز بتهوون و موتسارت آنرا خواب هم نمیتوانستند به بینند! واقعا "تعجب آوراست که ایرانی‌ها با استعداد خاصی که در رشته‌های مختلف هنری دارند چگونه نمیتوانند در آهنگ نقاره خود هماهنگی بهتری بوجود آورند. البته هرگز علت این امر را کمی ذوق و استعداد آنها در موسیقی نمیتوان دانست زیرا آلات موسیقی خاص آنها کاملاً می‌توانند آهنگ‌های موسیقی را اجرا کنند و ایرانی‌ها نیز احساسات خود را در موقع نواختن این آلات بخوبی نشان میدهند و علاوه بر این اطلاع دادند که دسته موزیک نظامی که بوسیله اروپائی‌ها تشکیل شده است آهنگهای غربی را بخوبی اجرا میکنند و در ضیافت‌های سیاسی که شاهزاده نایب السلطنه (۱) در مدت اقامت من در تهران در شبهای تولد ناصرالدین شاه میداد دسته موزیک ایرانی آهنگ سرود ملی امریکا را بخوبی و بدون اشتباه اجرا میکرد. دروازه بزرگ و مهم دیگر تهران، دروازه جنوبی ارک میباشد که تصویر آن در کتاب آمده است. این دروازه از طلوع آفتاب تا غروب آفتاب باز است و شبها بسته میشود و کسی از آن‌ها نمی‌تواند وارد میدان گردد.

تزئینات و طراحی‌هایی که در این فصل با آن اشاره شد فقط منحصر به بناهای بزرگ و دولتی و عمومی نیست، بلکه انسان در هر ساختمانی، تزئیناتی را مشاهده می‌کند که نمونه ذوق و استعداد ذاتی هنری ایرانیان است حتی در طاق گذرگاه‌ها و بازارچه‌ها این آثار هنری مشاهده میشود و تمامی طاق گذرگاهها با کاشی کاریهای زیبا و با گچ‌بری و آینه کاری تزئین شده است و نظائر کارهای هنری این طاق‌ها را در قصر معروف الحمراء اسپانیا میتوان یافت. معماران و استادکاران ایرانی مخصوصاً در گچ‌بری مهارت خارق العاده‌ای دارند و این گچ بریها غالباً با رنگهای هماهنگی بشیوه بسیار هنرمندانه‌ای تزئین شده است. ورودی خانه‌ها نیز تزئیناتی مشابه گذرها دارند جلوی در خانه‌ها طاقی هلالی شکل وجود دارد و در دو طرف آن سکوهائی برای نشستن درست کرده اند بالای این طاق بالاخانه‌ای قرار دارد که دربان در آن زندگی می‌کند و این بالاخانه دارای درهای ارسی دار و شیشه‌های کوچک رنگی است. در خانه‌ها عموماً "کوچک و کوتاه است و روی آنها دو چکش و دق الباب از آهن یا برنج نصب شده از این در شخص وارد راهروی تنگ و نسبتاً تاریکی بنام دالان میگردد و یک نفر خارجی کمتر ممکن است تصور کند که این راهروی تنگ به حیاط نسبتاً بزرگ و زیبایی که پیوندد. حیاط‌ها معمولاً سنگفرش یا آجر فرش بوده و در وسط آن درخت و گل و گیاه وجود دارد و در تمام آنها نیز حوض‌هایی مملو از آب و ماهیهای رنگارنگ ساخته شده است. در خانه‌های اعیان و اشراف حیاط اول اختصاص به اطاق‌های

(۱) شاهزاده گامران میرزا نایب السلطنه پسر ناصرالدین شاه بود (مترجم).

نوکران و خدمتکاران و منشی‌ها و بالاخره سرطوبله اسبها دارد ولی با همه این احوال در دیوارهای این حیاط هم تزئینات و گچ بری وجود دارد. از این حیاط بوسیله دالانی به حیاط اصلی یا بیرونی میتوان رفت که نسبتاً "وسیع و بزرگ و مملو از گل و گیاه است. قسمت‌های اصلی و مهم خانه در همین بیرونی است و دیوارهای بلندی مانند درآ را از کوجه و حیاط اول جدا میکند. گاهی از اوقات ساختمان بیرونی دو طبقه است ولی در بیشتر از موارد بیرونی‌ها یک طبقه میباشند کارهای تزئینی و هنری از اطراف پنجره‌های اطاق‌های بیرونی شروع شده و بداخل اطاق‌ها ادامه پیدا میکند. ناگفته نماند که این تزئینات در همه موارد لوکس و پرخارج نیستند، بلکه غالباً "ساده بوده و استادکار با کشیدن چند خط روی گچ دیوار داخل اطاق را با کمال هنرمندی تزئین کرده است. یونانی‌ها باید گفت که در تزئینات بناهای خود از شیوه استادکاران ایرانی استفاده میکرده اند.



کامران میرزا نایب‌السلطنه پسر ناصرالدین شاه

البته ایرانی‌ها در حال حاضر در رشته‌های هنری بی‌پای‌دوران گذشته خود مخصوصاً " دوران اشکانیان، ساسانیان و صفویه نمیرسند ولی بهر حال ذوق و استعداد ذاتی را از نیاکان خود بارت برده اند و هنوز استادکاران ایرانی شاهکارهایی را میتوانند بوجود آورند. هنرمندان ایرانی در دوران باستانی و گذشته از چه ابزار و آلات مدرن حتی خط‌کش، پرگار و گونیا هستند. استادکاران هنرمندان کنونی این کشور فاقد ابزار و آلات مدرن حتی خط‌کش، پرگار و گونیا هستند. استادکاران و معماران ایرانی از قواعد هندسی کوچکترین اطلاعی ندارند، مته‌های آنها بوسیله دوک‌های نخی بگردش در می‌آید، یک تیرو تیشه کوچک مشکل گشای همه کارهای آنهاست. اگر بخواهند طرح یا نقشه‌ای بکشند یا زغال آن را روی زمین کشیده و نشان اشخاص میدهند وقتی چوبی را بخواهنداره کنند روی زمین می‌نشینند و چوب را با انگشتان پای خود نگاهداشته واره روی آن میکشند و فاقد میز و وسایل مدرن نجاری هستند، هنگامیکه بخواهند ستونی را بسازند تنه یک درخت تبریزی را بلند کرده و در زمین فرو میکنند و بعد با مهارت زیاد و بدون داشتن ابزار و آلات هندسی روی تنه درخت گچ مالیده و روی این گچ با خطوطی که بوسیله دست خود میکشند گچ بریهایی بوجود می‌آورند و در مدت کوتاهی یک ستون زیبا و محکم برپا می‌کنند. البته اگر خط‌کش و گونیای این ستون بگذارند شاید صد درصد صاف نباشد ولی خالی از لطف هنری نیست و استحکام لازم را هم دارد. آنها دیوارها و سقف‌ها را هم با دست خالی و با همین وسایل اولیه تزئین میکنند و این خود حاکی از منتهای ذوق و استعداد آنهاست.

در مورد تزئینات پنجره‌های اطاق‌ها صحبت می‌کردم که کلی به حاشیه رفتیم و حالا به موضوع مورد بحث بر می‌گردم معماران ایرانی بجای آنکه برای اطاق‌های خود به شیوه غربی‌ها چندین پنجره بسازند همه را یکجا جمع کرده و یک پنجره بزرگ یادر، که از کف تا سقف اطاق میرسد برای اطاق در نظر میگیرند و این پنجره بزرگ را بوسیله قاب‌های مختلف به سه یا چهار قسمت تقسیم میکنند و در هر قسمت شیشه‌های رنگی کوچک میاندازند و بدین ترتیب منظره زیبا و خوبی هم از داخل و هم از خارج اطاق پیدامی‌کند و در تابستان هم که هوا گرم میشود با سانی با باز کردن این پنجره بزرگ میتوان اطاق را خنک کرد.

در خانه‌های بزرگ معمولاً "طاق‌ها و سالن‌های بزرگ را بوسیله همین درها و پنجره‌های چوبی از یکدیگر مجزای کنند و در زمستانها یا بستن درها و "پارتیشن" های چوبی سالن‌ها را کوچک می‌کنند که آسانتر گرم شوند و در تابستانها درها و پارتیشن‌ها را بازمی‌کنند و سالن بوسیله جریان هوا خنک میشود، یک عامل خنک کننده در معماری ایرانی‌ها وجود دو دکش‌های پهن و گشادی بنام بادگیر روی بام‌هاست که هوای داخل ساختمان را بطور طبیعی خنک می‌کند. در ساختمانهای ایران جلوی درها، پرده‌های عالی و زیبایی میکشند و کف اطاق‌ها را با حصیر و بوریا و روی آن را با فرش میپوشانند. اخیراً " میان اشراف ایرانی معمول شده است که از خارجی‌ها در منزل خود با میز و صندلی پذیرائی کرده و آنهارا روی صندلی می‌نشانند ولی وقتی خودشان تنها هستند

از صندلی استفاده نکرد و ترجیح می‌دهند که روی زمین بنشینند و به بالشت‌های مخصوصی تکیه دهند. این طرز نشستن برای خارجی‌ها مشکل است ولی ایرانی‌ها از طفولیت به آن عادت کرده‌اند. متصل به حیاط و ساختمان بیرونی، قسمت اندرونی است که حیاط و ساختمان مخصوص خود دارد و این قسمت اختصاص به زنان حرمسرا و دختران خانواده دارد، این قسمت از چشمان نامحرم و کنجکاو هر فرد خارجی محفوظ است و فقط رئیس خانواده حق ورود به آنجا دارد و موقعیکه آقای خانواده در اندرون است و استراحت یا تفریح می‌کند هیچکس حق ندارد مزاحم او شود و کسی اجازه نخواهد داشت که در اندرون را باز کند.

با تمام اوصافی که از زیبایی و تزئینات خانه‌های مسکونی ذکر کردیم، حتماً "تعجب خواهید کرد اگر بگویم که حتی غالب خانه‌های مهم و اعیان‌نشین تهران با گل‌های قالبی خشک‌شده در آفتاب (خشت) ساخته شده است و سقف آنها هم گاه گل است ولی باید دانست که در آب و هوای نظیر تهران این خشت و گاه گل دوام زیادی دارد، بسیاری از برج‌ها و ساختمان‌های ری که دوازده قرن از بنای آنها میگذرد با همین خشت و گل ساخته شده‌اند. در پاره‌ای از بناهای مدرن تهران دیوارها را از خشت‌های توخالی بلوک مانند ساخته اند و روی این دیوارهای خشتی را برای استحکام با ورقه‌ای از گاه گل می‌پوشانند و روی گاه گل هم برای زیبایی گچ می‌مالند. در ساختمان‌ها و بناهایی که استحکام زیاد مورد نظر باشد از خشت پخته شده در کوره (آجر) استفاده میشود. دیوارهای آجری سال‌ها دوام خواهند آورد، استادکارها و بناهای ایران در موقع کار خیلی تماشاچی هستند آنها قبا‌های بلندی را که تازیراز می‌پرسد می‌پوشند و آستین‌های خود را بالا می‌زنند و در موقع کار، تحرک زیادی دارند استاد بنا از بالای دیوار در حالیکه مشغول کار است آواز خوانده و با صدای خوشی با آهنگ به کارگری که روی زمین ایستاده است می‌گوید: "برادر جان آجریده، خشت بده... و کارگری که پائین است در حالیکه آجریا خشت را بطرف او پرتاب میکند جواب میدهد: "... برادر جانم اینهم آجر، بگیر..."

حالا کمی هم درباره گاه گل پشت بام صحبت کنیم، علت آنکه در تهران پشت بام‌ها را گاه گل میکنند، در درجه اول آنست که قیمت چوب در مرکز ایران گرانست و پوشش دیگری برای بام گران تمام میشود و در درجه دوم بعلت آنکه گاه گل در تابستان گرمای شدید را بداخل اطاق راه نمیدهد و عایق خوبی در مقابل آنست. برای ساختن سقف در تهران اول تیرهای چوبی کلفتی را روی دیوارها و جز ساختمان‌ها با فواصل معینی از یکدیگر میاندازند و بعد روی این تیرها را با نی خشک‌شده یا حصیر می‌پوشانند در ساختمان‌های خوب معمولاً "روی این حصیرها را با آجر فرش کرده و روی آجر را گاه گل می‌مالند در زیرش سوزان آفتاب تابستان این سقف خیلی مستحکم میشود و چون کمی شیب دارد است آب باران از روی آن عبور کرده و از پشت بام بزمین میریزد. پس از هربارندگی پشت بام‌های گاه گلی را غلطک (بام غلطان) می‌زنند تا اگر شکافی در آن پیدا شده است پر شود و اگر این کار را نکنند معمولاً "شکافهایی در بام پدیدار میشود و از

این شکاف‌ها آب باران بداخل اطاق سرازیر میشود و سقف چکه میکند که ناچار باید اثاث آنرا جمع کنند و گاهی از اوقات هم اگر باران شدید باشد سقف فرو میریزد.

سیستم تأمین آب تهران و شهرهای دیگر ایران جالب توجه و در عین حال مشابه یکدیگر است قبل از هر چیز باید گفت که در دنیا کمتر کشور متمدنی پیدا میشود که باندازه ایران دچار کمبود از نظر آب و جوی باشد و طبیعت از این نظر با ایران خیلی ظلم کرده است و یک نفر خارجی با این کمبود آب وقتی حوض‌ها و استخرهای پیرا آب را در تهران مشاهده می‌کند دچار تعجب میشود، در فصل زمستان که معمولاً "کوتاه و زودگذر است باران و برف کمی در تهران میبارد که محصول غله و رامین که باید خوراک اهالی تهران را تأمین کند بستگی بمقدار این بارندگی دارد. در بقیه اوقات سال اصلاً "بارندگی نمیشود مگر در قله کوه‌ها و ارتفاعات. حال استوائی که در اینجا پیش می‌آید اینست که در این صورت آب تهران چگونه تأمین میشود؟ باین سؤال بسادگی نمیتوان جواب داد که با حفر چاه. زیرا با کمی بارندگی چاه‌ها باید خیلی عمیق باشند تا آب برسند. در هر حال برف‌های کوه‌ها بتدریج آب شده و نهرهای کوچکی را تشکیل میدهند که از کوه‌ها سرازیر میشود و یاد در زمین فرو می‌روند و بشکل چشمه و منابع زیرزمین در می‌آیند آب این چشمه‌ها و منابع زیرزمینی را که در اعماق کمی از دامنه‌های کوه‌ها قرار دارند بوسیله سیستم قنات به شهر می‌رسانند، قنات‌ها مجاری زیرزمینی هستند که در هر هشتاد یارد فاصله جاهی در مسیر آنها کنده اند که بوسیله این چاه‌ها آب آنها را بطرف شهر هدایت کرده و در صورت لزوم مجرای آب را لارویی میکنند. خاک این چاه‌های قنات را در اطراف دهانه آنها میریزند و بدین ترتیب خاکریزهایی بفواصل معین از یکدیگر بوجود می‌آید که مسیر قنات را مشخص می‌کند و مسافران و خارجیان باید مراقب باشند که در تاریکی شب بداخل این چاه‌ها سقوط نکنند که در این صورت تلف میشوند. آبی که بدین ترتیب بدست می‌آید البته گرانست و شهرنشینان باید آنرا برای شرب یا مصارف دیگر بخرند و هر ماهه مبلغی بابت آن بپردازند. تهران در حال حاضر دارای سی و چهار رشته قنات است که با تحمل مشقت و کار زیاد آنها را ساخته‌اند.

شهر تهران مشتمل بر دو قسمت قدیمی و جدید است. قسمت جدید را محله فرنگی‌ها می‌نامند سفارت‌های انگلیس، فرانسه، ترکیه و ایالات متحده آمریکا در این قسمت واقع است سفارتخانه‌های اتریش، آلمان و روسیه در قسمت قدیمی شهر قرار دارند. عده خارجیان و مخصوصاً اروپائی‌ها در تهران در حدود سیصد نفر است و آنها در حقیقت یک چهارم ساکنان محله فرنگی‌های تهران را تشکیل میدهند و بقیه اهالی این محل را اعیان و اشراف تهران تشکیل میدهند که باغ‌ها و خانه‌های بزرگی در آنجا دارند، زیباترین و بزرگترین این باغ‌ها، باغ مخبرالدوله و روبر معادن و تلگراف ایران و پارک ظل السلطان پسر بزرگ ناصرالدین شاه و حاکم اصفهان است. در این محل بعلاوه دو باغ و پارک بزرگ دیگر

وجود دارد که یکی از آنها متعلق به شاه و دیگری پارک عمومی و ملی است. پارک ملی دره‌ایش برای استفادهٔ عموم باز است و از داخل آن منظرهٔ زیبای کوه‌های شمیران و دماوند دیده می‌شود. خیابانهای عریض و پهن این محله در دوطرف دارای درختانی هستند که در تابستانها سایه خنکی دارند. خیابانهای اصلی، شمالی جنوبی بوده و مردم شهر عصرها بگدم زدن در آنها پرداخته و کوهها و ارتفاعات شمیران را تماشا میکنند.



یکی از کاروانسراهای تهران که در وسط آن بارها را قبان میکنند

در قسمت قدیمی شهر بیش از یکصد هزار نفر از مردم تهران زندگی میکنند. در این قسمت خیابانها عموماً "تنگ و پرپیچ و خم است ولی در فواصل معین به میدانهای منتهی میشوند که در وسط آنها حوضهای زیبا و پرآبی وجود دارند بازار سرپوشیده که یکی از جالبترین دیدنیهای تهران است در همین قسمت واقع شده است. برای عبور از بازار و خیابانهای این قسمت خواه با پای پیاده یا سوار بر اسب و کالسکه - در تهران حدود ۵۰۰ کالسگ ساخت اروپا وجود دارد - باید حتماً از یک یا چند همراه و نوکر استفاده

کرد زیرا بدون نوکر و ملازم عبور از بازار و خیابانها بسیار مشکل است این خیابانها پیاده‌رو ندارند و بهمین جهت وسط آنها ملو از عابران، گداهان، فروشندگان میوه، الاغ، اسب و شتر است و نوکرها و ملازمان با شلاقی که در دست دارند راه را برای عبور بازمی‌کنند آنها در حالیکه شلاق خود را تکان میدهند ناسزاهائی نثار مردم کوچه و بازار میکنند، یکی از مصطلح‌ترین این ناسزاها اینست که: "پدر سوخته برو کنار راه را بازکن!"

مرکز قسمت قدیمی شهر محله ارک است که بصورت قلعه‌ودژی ساخته شده و دیوارهای بلند و گنجره‌ای دورتادور آنرا فرا گرفته است، این دیوارها در فواصل معینی دارای برج‌هایی است که سربازان بتوانند در آن موضع گرفته و در برابر مهاجمان پایداری کنند. این دیوار و برجها البته در مقابل توپ و وسایل جنگی مدرن نمیتوانند مقاومت نمایند ولی جلوی هجوم احتمالی اهالی شهر به قصر سلطنتی را شاید بتوانند بگیرند. محله ارک شامل سربازخانه، وزارت خارجه و سایر ادارات دولتی و زرادخانه بوده و قسمت عمده آن اختصاص به قصرهای سلطنتی دارد که در آن ناصرالدینشاه و حرمسرای او زندگی میکنند.

با اجازه از ناصرالدینشاه این امکان را پیدا کردم که از بیشتر قسمت‌ها و باغ‌های سلطنتی ارک، بازدید نمایم و میتوانم بگویم که قصور سلطنتی ایران از نظر جلال و شکوه و آثار هنری و تزئینات با بهترین و زیباترین قصور سلطنتی اروپائی برابری میکند و حتی از آنها هم بهتر و جلوتر است. نما و خارج قصور سلطنتی فوق‌العاده جذاب و خیره‌کننده است و شاهکارهای هنری در آن وجود دارد. ساختمانی از قصر که شاه در نوروز بارعام میدهد و ساختمان جدیدی که بنام شمس‌العماره نامیده میشود و جزء اندرون سلطنتی است در نوع خود بسیار زیبا بوده و آثار هنرمندان ایران در آنها زیاد بچشم میخورد. در تالار یکی از ساختمانهای قصر سه‌تصویر تمام قد از دوران مختلف زندگی ناصرالدینشاه دیده میشود. بعضی از ساختمانها دارای آینه‌کاریهای بسیار جالب و پرخرجی هستند. کتابخانه سلطنتی نیز قسمتی از قصور سلطنتی را اشغال کرده است در این کتابخانه نسخه‌های خطی بی‌ظیری با نقاشی‌ها و تذهیب و مینیاتور وجود دارد که مهمترین آنها نسخه‌ای از کتاب هزار و یکشب با نقاشیهای فوق‌العاده دیدنی است و دوستان کتاب، در این کتابخانه به نسخه‌های نایاب و خطی دسترسی خواهند داشت.

مهمترین قسمت‌های قصور سلطنتی، تالار شرفیابی است که ناصرالدینشاه در آن درباریان و وزیران و یاسفرای خارجی را بحضور می‌پذیرد (۱). این تالار از نظر وسعت و جلال و شکوه یکی از بهترین و بزرگترین تالارهای جهان بشمار میرود. سقف و دیوارهای این تالار

(۱) مقصود نویسنده تالار برلیان قصر گلستان است که مراسم سلام در آن انجام



ناصرالدین شاه قاجار

شهر تهران

دارای گچ بریبهائی از بهترین نوعی است که نظیر آن را در قصر معروف الحمراء اسپانیا میتوان یافت ، کف تالار باکاشی های خوش رنگ و موزاییک جالبی از کاشی کوچک لعابدار فرش شده و بهترین و گرانبهارترین قالی های دنیا را در آن میتوان یافت در وسط تالار میزبزرگی قرار دارد که روی آن ورقه ای از طلا کشیده شده است و صندلی های استیل و دسته دار طلائی متعددی در گوشه و کنار تالار قرار داده اند . در بالای تالار و مقابل در ورودی تخت معروف به تخت طاوس دیده میشود که نادر شاه آن را با خود از هندوستان بفرستاده بود و این تخت مرصع که جواهرات بسیاری در آن بکار رفته ارزشی فوق العاده داشته و حداقل قیمتی که برای آن قائل شده اند به پول امروزی در حدود سیزده میلیون دلار است .

اهمیت و جذابیت این تالار به علت وجود جواهرات سلطنتی زیاد تر شد ما ست ، این جواهرات در جعبه آینه ها و ویترین های اطراف تالار قرار دارند . غیر از اینها مقادیر معتدله سکه و شمش طلا و نقره در خزانه واقع در قصر سلطنتی نگهداری میشود که ارزش آنها را به بیش از سی میلیون دلار تخمین میزنند ، وقتی شخص این جواهرات را در ویترین های تالار مشاهده می کند متوجه میشود که ایران چه کشور ثروتمند و مستغنی است و مطالبی که درباره عظمت و شکوه ایران گفته میشود افسانه و حرفهای پای منقل تریاک نیست . در میان جواهرات گرانبهای که در طول قرون مختلف در خزانه شاهان ایران جمع آوری شده و حالا در تالار بزرگ کاخ سلطنتی در معرض دید و تماشا قرار دارد چند تاج مرصع و یک زره جواهر نشان متعلق به چهار قرن قبل و زمان شاه اسمعیل صفوی است در یکی از ویترین ها توده ای مروارید درشت را که واقعا " قیمتی برای آن تعیین نمیتوان کرد مانند شن ها و صدف های کنار دریای رویهم ریخته بودند . توده های برلیان ، الماس ، یاقوت ، زمرد و یاقوت کبود در هر گوشه ای از ویترین ها و جعبه آینه های تالار چشم را خیره میکرد . بعضی از این جواهرات روی کلاه خود ، کت ، گردن بند و پوشاک و زینت آلات مختلف نصب شده بودند در یکی از جعبه آینه ها یاقوت درشت و بسیار بزرگی را در ظرف آبی انداخته بودند و نور قرمز رنگی که از این یاقوت منعکس میشد تمام آب را چون قرمز کرده بود . از دیدنی های دیگر تالار یک کره طلائی و جواهر نشان بود که نقشه قاره های دنیا روی آن رسم شده بود این کره که قطر آن بیست اینچ بود از طلائی ناب ساخته شده بود و سطح زمین و خاک کشورهای مختلف با جواهرات برنگهای مختلف نشان داده میشد . اقیانوسها و دریاها را با فیروزه که جواهر معروف و گرانبهای خاص ایران است مشخص کرده بودند و کشور ایران با قطعاتی از برلیان و الماس های درشت تزئین شده بود . الماس معروف دریای نور که دومین الماس جهان از نظر بزرگی و ارزش است در میان جعبه فولادی خاصی نگهداری میشود این جواهری همتا را شاه گاهی اوقات در مراسم رسمی بخود میزند .

جواهراتی که شرح داده شد فقط قسمتی از جواهرات سلطنتی ایران بوده و آنهاست که هستند که در تالار بزرگ تشریفاتی قصر سلطنتی بمعرض دید و نمایش گذاشته شده اند و نمونه ای از عظمت

و شکوه گذشته ایران هستند و من گاهی از خودم سؤال میکنم اگر تاج ها و جواهرات سلطنتی کنونی ایران - که اکنون نسبت بگذشته مقام خود را در جهان از دست داده - اینها باشد، پس تاج ها و جواهرات ایران در دوران عظمت و شکوفائی آن یعنی در زمان های داریوش، خشایارشا، انوشیروان، خسرو پرویز، شاه عباس و بالاخره نادر شاه چقدر بوده است؟ اگر نظری به تاریخ گذشته ایران بیفکنیم متوجه میشویم که کمتر از دو قرن است که نادر از فتح هندوستان با ایران بازگشت و آنقدر غنائم جنگی و جواهر و طلا با خود آورده بود که میگویند به سر بازنش مطابق و ز نشان سکه میداد و با همه این احوال جواهرات و طلا آلتی که سهم خود او یعنی شاه ایران شد بیش از یکصد میلیون دلار (بیول آن زمان) میشد .

یکی دیگر از کاخ های جالب و مهم تهران کاخ نگارستان است . این کاخ را آغا محمد خان قاجار سرسلسله قاجاریه ساخته و فتحعلی شاه آنرا توسعه و گسترش داده است ، در آن زمان در یک میلی خارج دروازه خندق شهر قرار داشت ولی اینک که تهران توسعه زیادی یافته ، در داخل شهر و نزدیک دروازه واقع شده است . در ورودی کاخ بطرف میدان بزرگی باز میشود که در روزهای عید قربان شتری آراسته و در آنجا قربانی میکنند . پس از گذشتن از در ورودی شخص وارد باغ وسیعی میگردد که سه خیابان در سه جهت مختلف دارد . اطراف این خیابانها درختان چنار کاشته اند و در تنه چنارها ریچ های سبز گلدار تا بالای درخت فرا گرفته اند و منظره بسیار زیبایی به باغ داده اند ، ابتدا جزیک ساختمان کوچک و مدرن که مخصوص دربانان است چیزی بچشم نمیخورد ولی کمی که در یکی از خیابانها جلو برویم ناگهان خود را در وسط یک پارک بسیار بزرگ می یابیم که خیابانهای سنگفرش دارد و جویبارهای سنگی و فواره های زیبا در اطراف این خیابانها منظره دل فریب و بسیار جذابی به آن میدهد . آرامشی شبیه به دهات و روستاها در این پارک وجود دارد و فقط گاه بگاه صدای گنجشک ها و چهجه و نوای دلنواز بلبل ها این سکوت و آرامش را می شکند و انسان از خود بیخود شده و لحظاتی فراموش میکند که این پارک عظیم در یک شهر شلوغ و پر جمعیت واقع شده است . خیابانها بد یک حوض و استخر بزرگ از مرمر منتهی میشود و در کنار این حوض یک قصر کوچک ولی فوق العاده زیبا قرار دارد . نمای این قصر با گچ - بریهای هنرمندانه ای تزئین شده است . ساختمان صلیبی شکل بوده و سقف آن گنبدی شکل است . داخل این گنبد گچ کاریهای زیبایی ب رنگهای طلائی ، سبز ، صورتی و سفید دارد که از گچ بریهای کاخ های دیگر ظریف تر و جالب تر است ، چند ستون ، این گنبد را سپر نگاه داشته اند و ستونهای تزئین گچ بریهای مارپیچی ولی شبیه و هم آهنگ با گنبد دارند این کاخ دارای سه گالری است که در آنها مابل ها و صندوقهای مرصع زیادی گذاشته اند و هر یک از این گالریها به پنجره های

(۱) کاخ نگارستان در ضلع شمالی میدان بهارستان و محل فعلی وزارت فرهنگ و هنر و سازمان برنامه قرار داشت و به همین جهت میدان بهارستان سابقا " میدان نگارستان خوانده میشد (مترجم) .

بزرگی منتهی میشوند که دارای " ارسی " هستند و ارسیه های آنها بطور کثوفی بالا و پائین میروند قاب ارسیه بطرح " گوتیک " ساخته شده و شیشه های سنگی رنگارنگ دارد . کف گالریها و تالارها را فرشهای گرانبهای که هر یک مانند یک تابلوی بزرگ نقاشی هستند پوشانده است . از این کاخ که بگذریم و براه خود در پارک ادامه دهیم به حوض مرمرین و ساختمان دیگری در کنار آن میرسیم که سابقا " شاهان گذشته در آن زندگی میکردند اندازه دیدنی های جالب این ساختمان ، تالار پذیرائی است مستطیل شکل که اضلاع بزرگتر آن را پنجره های ارسی دار فرا گرفته است و علاوه سایبان و چادرهای گرانبهای آنرا از تابش اشعه آفتاب محافظت می کند . در دو طرف دیگر این اطاق نقاشی ها و پرتره های از پسران فتحعلی شاه وجود دارد . از این ساختمان وارد یک حیاط بزرگ هشت ضلعی میشویم که در اطراف آن ساختمانهای بزرگی احداث شده است . در وسط این حیاط حوض بزرگی بطول ۸۰ پا وجود دارد . براه خود در پارک ادامه میدهیم و به ساختمان اندرون میرسیم که سابقا " زنان متعدد حرمسرای فتحعلی شاه در آن بسر میبردند . تالار نشیمن مخصوص فتحعلی شاه در طبقه اول این ساختمان نمونه های دیگری از آثار هنرمندان ایران را نشان میدهد . راهروئی که باین تالار منتهی میشود سقفی کوتاه دارد ولی در دیوارهای آن گچ بریها و نقش و نگارهای زیادی وجود دارد . سقف تالار نشیمن نسبتا بلند است و ستونهای چوبی منبت کاری شبیه به ستونهای تخت جمشید زیر سقف زده شده است . قسمتی از دیوارهای راهرو و تالار اختصاص به نقاشیهای از شکار حیوانات داده شده که مستقیما این نقاشیها را روی گچ کشیده اند . این نقاشی ها گرچه با تزئینات دیگر تالارها هم آهنگی دارد ولی از نظر هنری آثار با ارزشی بشمار نمیروند ولی در دیوار روبروی تالار تابلوی نقاشی بزرگی وجود دارد که با دیدن آن کم ارزشی نقاشی های دیواری را فراموش خواهیم کرد . این تابلوی بزرگ فتحعلی شاه را روی تخت زرین خود نشان میدهد و سوسن فراز پسران او پای تخت ایستاده اند و کمی آنطرف تر سفرای انگلیس ، فرانسه و روسیه و روسای دربار و اعیان و اشراف صف کشیده اند . این تابلو از نظر اصالت یک شاهکار هنریست زیرا تصویر کلیه افرادی که در آن دیده میشوند کاملا " شبیه آنهاست و مهمتر آنکه لباس آنها که مربوط به ۸۰ سال قبل است - ابریشم ، ترمه ، قباها های از شال و کشمیر ، سلاح مرصع و جواهر نشان - عینا " با همان فرم و شکل و جزئیات هشتاد سال قبل ترسیم شده است و به همین جهت ارزش زیادی از نظر تاریخی دارد . فتحعلی شاه از دستداران هنر بشمار میرفت و خودش هم شعر میگفت و به سبک حافظ غزلیاتی میسرود ، او مردی خوش سیما بود و وقار مخصوصی داشت ، به شکل و قیافه خود اهمیت زیادی میداد مخصوصا از ریش بلند و زیبایی خود مراقبت خاصی میکرد .

در همین کاخ بود که قائم مقام صدراعظم محمد شاه به قتل رسید . محمد شاه که سومین پادشاه سلسله قاجار بود برخلاف دیگر پادشاهان ظالم و ستمکار مشرق زمین مرد سفاک و بیرحمی نبود

ولی بهر حال از نظر حفظ موقعیت خودش بهمه کس وهمه چیز سوء ظن داشت. قائم مقام تنها یک شاعر و نویسنده نبود بلکه سیاستمدار بزرگی بشمار میرفت که روش خاصی در اداره مملکت داشت و همه امور را با تدبیر سیاسی خاصی اداره میکرد و همین لیاقت و استعداد ذاتی او بود که محمد شاه را وحشت زده و نگران کرد، در حالیکه نگرانی او کاملاً "بیمورد بود، در هر صورت یک روز عصر که قائم مقام - او چند روزی بدستور شاه به کاخ نگارستان احضار شده و در آنجا بسر میبرد - در باغ نگارستان نشسته و جای مینوشید، ناگهان میرغضبی نزد او آمد و گفت فقط پنج دقیقه دیگر از عمرش باقی مانده است زیرا بفرمان شاه باید او را بکشد قائم مقام همان موقع این شعر را بدیواری نوشت:

روزگار است آنکه که عزت دهد که خوار دارد / چرخ بازیگر از این بازیچه‌ها بسیار دارد
بعد خود را در اختیار میرغضب گذاشت و او را پس از پنج دقیقه در یکی از اطاق‌های کاخ با گذاشتن بالشتی روی دهانش خفه کردند. ولی یک نفر که ناظر این واقعه بود به من اظهار داشت که قائم مقام را طناب بگردنش انداخته و آنقدر کشیدند که خفه شد.

قبل از آنکه ساختمان اندرون را ترک کنیم به تماشای حمامی میرویم که زنان حرمسرای فتحعلیشاه در آن، ضمن استحمام به تفریح و بازی میپرداختند. از یک راهروی شیب دار بطرف پائین وزیر زمین رفته و وارد یک تالار و "هال" زیرزمینی میشویم این تالار و هال از سنگهای مرمر صیقلی ساخته شده و دارای ستونهای متعدد است و وسط آن حوضی دایره ای شکل از مرمر قرار دارد. روبروی در ورودی این حوضخانه سطح شیب داری از مرمر صیقلی دیده میشود این سطح شیبدار و در حقیقت سرسره، برای اطفاء غرایز شهوانی فتحعلیشاه ساخته شده بوده است، بدین معنی که زنان حرمسرا با بدن برهنه از طبقات همکف اندرون بیالای این سرسره میرفتند و از آنجا بحالت نشسته قهقهه زنان بطرف پائین سر میخوردند و در آغوش همسرتاجدار خود که در زیر سرسره انتظار آنها را می کشید جای میگرفتند. حمام متصل باین حوضخانه است و دارای چندین قسمت مختلف و تقریباً "مجزای از یکدیگر است که همگی با سنگهای مرمر و کاشی ساخته شده اند. اینک در اینجا سکوت کامل برقرار است از قهقهه زنان حرمسرا و از نغمه ها و آوازهائی که از لبان یا قوت فام آنها بیرون میآید صدائی دیگر بگوش نمیرسد... آنها همه رفته اند و این صحنه، خوشگذرانی و عیاشی را خالی گذاشته اند. در پارک وسیع و زیبای کاخ نگارستان جیک جیک گنجشک ها و نغمه دلنواز بلبلان شنیده میشود. درختان چنار کماکان سایه خود را به خیابانهای باغ میانند و آب در جویبارهای سنگی روانست ولی از ساکنان کاخ نگارستان خبری نیست. دیگر در آنجا کسی جز چند دربان و نگهبان وجود ندارد...

با آنکه بازارها و مغازه‌های تهران مملو از کالاهای مختلف داخلی و خارجی است، معذالک اروپائی‌ها و طبقات اعیان و اشراف ایران خریدهای خود را از فروشندگان چرب‌زبان و خوش‌قیافه‌ای



قائم مقام فرّهانی

میکنند که انواع مختلف اجناس را بار الاغ کرده و از خانه ای بخانه دیگر برای فروش عرضه میکنند. آنها در خانه‌ها رازده و بدون تعارف وارد میشوند و تا شما بخواهید بخودتان بیایید می بینید که فروشنده زرنگ تمام کالای خود را در کف اطاق بمعرض دید و تماشا گذاشته است و مشاهده آنهایی اختیاز اشتیهای خریدارانسان تحریک می کند، روزی نیست که چند نفر از این قبیل فروشندگان بهر خانه ای مراجعه نکنند آنها با صراحت زیاد می خواهند کالای خود را که گاهی اشیاء عتیقه هم هستند بفروش برسانند، مقاومت در مقابل آنها بی فایده است و چه بخواهید خرید کنید و چه نخواهید، خورجین خود را از روی الاغ برداشته و بداخل خانه میآورند در خورجین‌ها انواع و اقسام کالاها وجود دارد: قالی وقالیچه‌های نو و عتیقه بافت کردستان، ترکستان و کرمان، شالهای گرانبهای کشمیر، کارهای گلدوزی و بروده دوزی رشت و شیراز، قلیان سرنقره و طلا و مینا کاری شده، جعبه ها و قلمدانهای حکاکی و منبت کاری شده، مخمل‌های زرد دوزی شده، خنجرها و کاردهای قدیمی خراسان، کاسه و پیاله های لعابی قدیمی، ظروف

گلی متعلق به سیصدتا چهارصدسال قبل، سکه هاوشمش های قدیمی طلاونقره، نسخه های خطی از دواوین شعراکه دارای نقاشی ومینیاتوراست، مجسمه هائی برنجی از طاووس، فیل، پرنندگان که روی آنها حکاکی شده است، الماس، یاقوت وفیروزه، قهوه خوریهای نقره، پوست های ببرمازندران، پوست گوسفندحاجی طرخان، تفنگ وشمشیرعتیقه که در جنگ های افغانستان از انگلیسها به غنیمت گرفته شده است و قطعات کاشیهای قدیمی مساجد اصفهان. فهرست کالائی که در بالادکرشدر حقیقت هر روزه بوسیله فروشندگان دوره گرد در داخل منزل من عرضه میشد. نکته جالب اینست که اگر کسی فکر کند کالائی را که به او عرضه شده و نخریده است میتواند مشابه آنرا روز دیگر از فروشنده دیگری خریداری کند در اشتباه محض است و هرگز چنین فرصتی را بدست نخواهد آورد زیرا مصنوعات هنرمندان ایران در نوع خود بی همتا و تک بوده و مشابه آن وجود ندارد. هر هنرمند و استادکاری سبک وشبوه خاصی در آثار هنری خود دارد که از کسی تقلید نکرده است و این خود وجه تمایز کارهای هنری ایران از کارهای اروپائی



محمد شاه قاجار

وامریکائی است. در اروپا و امریکا، هنرمندان هر دسته از سبک وشبوه خاصی تقلید میکنند و بهمین جهت طرح ها و کارهای هنری آنها مشابه یکدیگر است ولی در ایران وضع چنین نیست و تا چند سال قبل امکان نداشت کسی دو قطعه قالی را پیدا کند که شبیه یکدیگر باشند و هر قطعه فرش ایرانی مشخصات مخصوص خودش را داشت. اخیراً یک مؤسسه اروپائی عده ای از قالیبافان ایرانی را اجیر کرده و به آنها سفارش داد فرشهای طبق نقشه و طرح فرشهای قدیمی بیافند و بدین ترتیب در سالهای اخیر کم و بیش فرشهای پیدامیشوند که دارای طرح مشابه هستند. در حال اگر دلال یا فروشنده ای یک اثر هنری را بشما برای فروش عرضه کند و ما میل به داشتن آن هستیم بهتر است که فوراً "آنها را بخرید زیرا دیگری آنها را خریده و از دست شما بدر خواهد آورد. در مورد اشیاء عتیقه و سکه های قدیمی مخصوصاً باید نکته بالا را رعایت کرد. گاهی اتفاق می افتد که فروشنده گان این اشیاء عتیقه اجناس خود را با مانع گرفته اند تا بعد از فروش حق دلالتی خود را بر داشته و بقیه پول را بصاحب اصلیش بدهند و در این موارد با سروکل زدن با این دلالها اشیاء را بقیمت مناسبتری میتوان خرید. سلاح قدیمی و سکه های عتیقه خریدار و طالب زیادی دارد و بعلمت همین تقاضای زیاد، هنرمندان همدان و اصفهان ترجیح داده اند که کارهای ابداعی خود را کنار گذاشته و سلاحی را به سبک سلاح قدیمی بسازند، تشخیص این آثار هنری از اشیاء اصیل و عتیقه مشکل نیست و بهمین جهت قیمت آنها مراتب کمتر است و کسانی که پول زیادی ندارند عتیقه های اصیل را بخرند می توانند با پول کمتری اشیاء بدلی آنها را زینت بخش تالارهای خود بکنند.

چانه زدن و گفتگوی با این دلالها خسته کننده و در عین حال سرگرم کننده است. تکیه کلام دلالها اینست که "مال قدیم است" و بعد هم مرتب کلمه "بچشم" بچشم" را تکرار میکنند منظور از این کلمه آنطوریکه تحقیق کردم اینست که "به چشم خود قسم میخورم که راست میگویم یا کاری را که شما گفته اید میکنم". وقتی آنها بخواهند اطمینان دهند آنچه را که میگویند راست است در پیش خود قسم میخورند یا آنکه یک تار مواز سیل خود را گرفته و به آن تار مواز گند زیاد میکشد. دلالها معمولاً "خوش اخلاق و برحوصله هستند و اگر پس از یک ساعت چانه زدن و چند بار سس و باز کردن کالای مورد معامله، نتوانند آنها را بفروشند روی خود را ترش نمیکنند و اخم هایشان را در هم نمیکشند. اروپائی ها و امریکائی ها ممکن است از سروکل زدن با دلالها خسته و کسل شوند ولی بعقیده من این چانه زدنها خیلی هم جالب و آموزنده است. یکی از خصوصیات دلالها اینست که اگر بار اول به کسی مراجعه کردند و نتوانستند جنس خود را بفروشند، دیگر نزد او برنمیگردند و چیزی را عرضه نمیکنند و بنا بر این عاقلانه است که بار اول از دلال چیزی را ولو آنکه مهم نباشد خریداری کرد و بدین ترتیب او را تشویق نمود که اشیاء بهتری را دفعات بعد عرضه کرده و به قیمت مناسب بفروشد. اگر دلالی جنسی را به یک اروپائی بفروشد و خبر آن

بگوش دلالتان دیگر برسد بلافاصله فروشنده‌گان و دلالت‌ها به آن شخص مراجعه کرده و اشیاء مشابه خود را عرضه میکنند و در حقیقت با هم بر رقابت برمیخیزند. جالب اینست که در بیشتر موارد نوکران و مستخدمین از دلالت‌ها حق و حساب میگیرند و اگر دلالتی به آنها حق و حساب ندهد نوکرها دیگر او را بداخل خانه راه نمیدهند و بدین ترتیب صاحبخانه را از خرید اشیاء مورد نظر محروم میکنند.

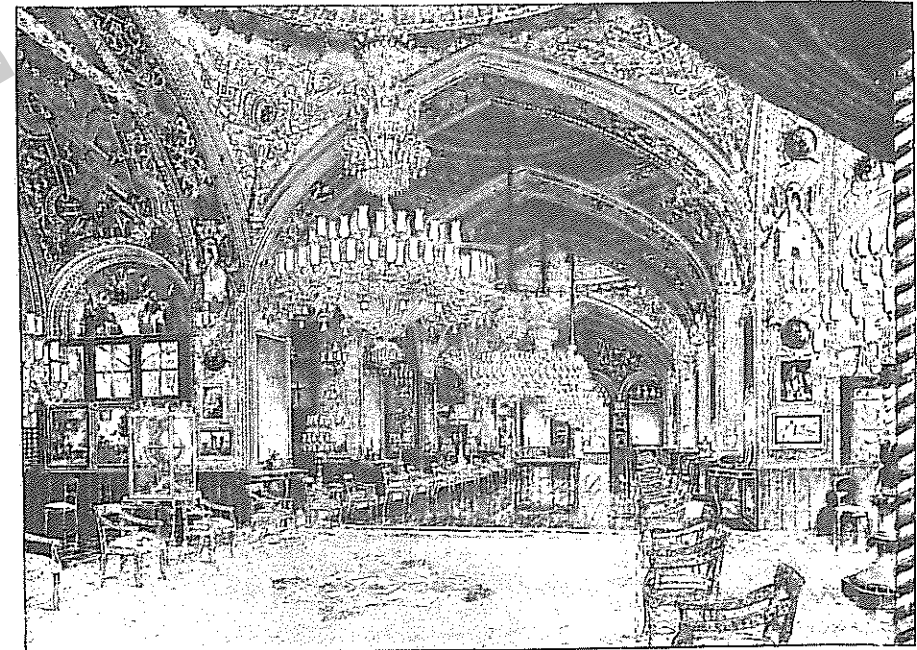
بحث درباره هنر و آثار هنری کاخ‌ها و ساختمانهای شهرهای ایران گرچه جالب است ولی از آن جالب تر و مهمتر مطالعه در اخلاق و روحیه ایرانیها و عادات و رسوم است که از این روحیه ناشی میشود و این اخلاق و روحیات که با اروپائیها اختلاف فاحش و فوق العاده ای دارد، در مواردی ظاهری و آشکار و در عین حال سطحی است که میتوان آنرا در مراحل اول تشخیص داد، مثلاً "ایرانی‌ها برخلاف اروپائی‌ها از طرف راست سواراسب میشوند و یا آنکه از راست به چپ مینویسند ولی اختلاف عمده و بزرگی که میان اروپائی‌ها و بطور کلی آسیائی‌ها بعقیده من وجود دارد در اینست که اروپائی‌ها دارای نرمش و نیروی تطبیق با محیط هستند و شرقی‌ها و آسیائی‌ها فاقد آن هستند. یک اروپائی اگر سعی کند میتواند اخلاق و عادات و رسوم آسیائی‌ها را فرا گرفته و به آنها عمل کند و درست یک آسیائی تمام عیار شود ولی یک آسیائی هرگز توانائی آنرا ندارد که صد درصد در قالب یک اروپائی ظاهر شود و خود را بصورت آنها درآورد و همین خاصیت نژادی بعقیده من رمز تسلط اروپائی‌ها بر آسیائی‌ها شده است.

قدرت و ضعف روسیه نیز از همین عامل سرچشمه می‌گیرد. مردم روسیه دارای روحیه و اخلاقی نیمه اروپائی و نیمه آسیائی هستند و به همین جهت این کشور بصورت یک کشور نیمه اجنبی در اروپا بوده و به همین صورت هم باقی خواهد ماند، از طرف دیگر بخاطر نیمه آسیائی بودنش بیش از دیگر اروپائی‌ها شانس گسترش نفوذ و تسلط خود را بر آسیا دارد و در آینده نیز احتمال دارد نفوذ روسیه در اروپا کاهش یافته و در آسیا افزایش پیدا کند. روسیه اکنون کشوریست که اروپائیها او را از خود نمیدانند و وضع داخلی آن و قدرت خارق العاده ای که تزار بر مردم آن کشور دارد آنرا از کشورهای متمدنی دور کرده است، نژاد روسها از تورانیان قدیم بوده و قسمت عمده سکنه آنرا ترک‌ها و تاتارها تشکیل میدهند و به همین جهت در هوش و استعداد و ذکاوت ذاتی هرگز پهای ایرانی‌ها و هندیها که از نژاد آریائی هستند نمی‌رسند. نکته دیگر در مورد مسئله نژادی اینست که کلیه مشرق‌زمینی‌ها از چین گرفته تا مصر دارای طرز تفکر و افکار متفاوتی از اروپائی‌ها - البته باستثناء روسیه - هستند. حالا این اختلاف در طرز تفکر از کجا ناشی میشود از آب و هوا و یا خصوصیات قومی و نژادی؟ بدرستی معلوم نیست ولی بطور کلی، همه صرف نظر از نژادی که هستند باید این اختلافات و تفاوتها را نادیده انگاشته و خود را در جامعه بشری برادر یکدیگر بدانند و در صد دوستی و صمیمیت با کلیه افراد از هر نژاد و قوم برآیند و برای رسیدن باین هدف

در مرحله اول سعی کنند یکدیگر را بهتر بشناسند و درک کنند. ایرانی‌ها چون اصولاً "تحرک زیادتری از نظر فکر و اندیشه نسبت به بقیه کشورهای مشرق زمین دارند می‌توانند پیشقدم شده و گام‌های اولیه را در شناسائی دنیای غرب بردارند.

مسافران ایرانی که پس از یک سفر طولانی وارد تهران میشوند معمولاً "در کاروانسراهای متعددی که در این شهر وجود دارند منزل میکنند این کاروانسراها، هم بعنوان میهمانخانه و هم بعنوان انبار کالا مورد استفاده قرار میگیرند. در طول راه‌ها نیز کاروانسراهائی وجود دارند ولی کوچک بوده و به همین جهت بارها و چهارپایان، بناچار در خارج از کاروانسرا و در هوای آزاد باید بمانند و فقط خود مسافران میتوانند وارد آن شوند و چون در حال حاضر در خارج از شهرها و راه‌ها امنیت برقرار است و از این نظر ایران خیلی بهتر از آسیای صغیر است - چهارپایان و بارها را کسی نمیدزد. اعیان و اشراف موقعی که مسافرت میکنند، معمولاً "یک نفر را جلو میفرستند که برای آنها جا و منزل آماده نماید و یا آنکه به منزل دوستان و آشنایان هم‌مدیر خود می‌روند و مورد پذیرائی قرار میگیرند. در اینجا باید خاطر نشان کنم که میهمان نوازی افتخار آمیزی که در ایران و کشورهای دیگر مشرق زمین وجود دارد فقط مولود خصوصیات اخلاقی و مهربانی و محبت مردم آن نیست بلکه بیشتر بعلت شرایط محیط زندگی است، کسی که از دوست و آشنای خود پذیرائی می‌کند باید آنست که اگر روزی به شهر دوست و آشنای خود مسافرت کرد مورد پذیرائی او قرار گیرد. افراد طبقات متوسط و مخصوصاً "بازرگانان در موقع مسافرت به شهرها در کاروانسراها منزل می‌کنند، حجره‌ای در آنجا اجاره میکنند و فرشی را که با خود آورده اند روی کف حجره پهن کرده و همانجا برای خود غذا درست کرده و میخورند و میخوانند. در تهران معمولاً "هر کاروانسرا مخصوص مسافران یک شهرستان است و اهالی آن شهرستان در کاروانسرای خاص خود دور هم جمع میشوند که احساس غربت نکنند و من از همین موضوع برای تعقیب فراریانی که مورد شکایت اتباع امریکا واقع میشدند استفاده می‌کردم بدین معنی که تحقیق می‌کردم که آن شخص از اهالی کدام شهر است و بعد به کاروانسرای مخصوص آن شهر میفرستادم و او را پیدا می‌کردم. مسافرانی که وارد کاروانسراها میشوند هنوز بارهای خود را زمین نگذاشته اند که روانه حمام عمومی میشوند. این حمام‌های عمومی در تهران فراوان هستند و معمولاً "هر ایرانی هفته‌ای یکبار به حمام میرود و بعضی‌ها هم بیشتر و حتی هر روز به حمام استفاده می‌کنند طبقات ثروتمند حمام‌های خصوصی در منزل خود دارند که خیلی لوکس و جالب است، یهودیان و مسیحی‌ها را بداخل حمام‌های مسلمانان راه نمیدهند. حمام‌های عمومی تهران شبیه ترکیه بوده و دارای خزینه‌های آب گرم، ولرم و سرد هستند. با آنکه آب خزینه این حمام‌ها را نسبتاً "دیر عوض میکنند ولی چون مطابق محیط زندگی ایران هستند مورد استقبال و رضایت مردم قرار دارند و بدون وجود آنها اصولاً "دستورات مذهبی در مورد تطهیر بدن و غسل امکان پذیر نیست.

مسافر ایرانی بعد از آنکه استحمام کرد و در سربینه حمام یک فلیان با تنباکوی اعلای شیراز کشید روانه بازار میشود تا معاملات را که بخاطر آن مسافرت کرده است انجام دهد. بازارهای تهران که در حقیقت خیابانهای سرپوشیده است مسافرت تازه وارد را از گرما و سرمای زمستان محافظت میکند. تقاطع دو بازار (چهارسوق) شکل میدان کوچکی با سقف گنبدی را دارد که زیر گنبد آن با گچ بری و کارهای هنری تزئین شده است. معمولاً هر صنفی یک بازار مخصوص دارند و در آنجا مجتمع هستند. مثلاً کفاشان یک بازار، فرش فروشهای یک بازار، لباسفروشیها یک بازار و آهنگرها و مسگرها بازار دیگری دارند ولی دکانهای نانوائی، شیرینی پزی، خوراکی پزی (که در آنها میتوان کباب و بشقابی برنج با سم جلوکباب بدست آورد) قهوه خانه و تنباکوفروشی برای راحتی مردم در همه جای خود وجود دارند. دکانها معمولاً تا کنار بازار کالای خود را گسترده اند و بدین ترتیب مشتری ناچار است خارج از دکان و کنار بازار بایستد و خرید کند و بهمین علت مرتباً عابریانی که از بازار میگذرند و الاغ و اسب و قاطر و شتر که از آنجا عبور میکنند با او تهنه میزنند و ممکن است آسیب برسانند، موقعیکه کالسکه یک خارجی و یا اعیان از بازار



تالار آینه

بخواهد عبور کند وضع بدتر میشود زیرا نوکران او که شلاقی در دست دارند بدون ملاحظه همراهِ کنار زده و راه کالسکه را بزمی کنند و مشتریهای بیچاره دکانها از این شلاقها هم بی نصیب نمی مانند. ناگفته نماند که خارجی ها هم موقع عبور از بازار در چهار دره در سرزیادی میشوند و کالسکه آنها در وسط از دحام چهار پایان و عابریان درست حالت یک کشتی را دارد که از میان صخره های دریا میخوهد عبور کند و هر لحظه باید هشیار باشد که به کسی برخورد نکند. یک افسر اتریشی مقیم تهران برای من حکایت میکرد که روزی سوار بر اسب از بازار میگذشته است و ناگهان اسب او بعلتی رم میکند و عابریان صدمه میرسانند و آن افسر اتریشی جانش بخطر میافتد زیرا مردم با مشت های گره کرده بطرف او حمله ور شده و میگفتند: "آیا جان ما بوسله این سگ مسیحی باید به در رود؟" و اگر در همان موقع چند نفر از مأموران حکومتی نرسیده بودند، بدون شک آن افسر کشته می شد.

البته محل خرید و فروش و معاملات تهران منحصر ب بازار نیست. زنان اروپائی تا همین اواخر صلاح نمیدیدند که برای خرید بازار بروند و از این کار وحشت داشتند و با توسعه سریع شهر تهران لزوم دکانهای عطاری، بقالی، خرده فروشی، نانوائی، قصابی، آهنگری و نجاری در تمام مناطق شهر احساس شد و این دکانها در همه جا بازشدنند این دکانها در محلات شهر هم همان وضع بازار را دارند و مشتریهای آنها ناچارند جلوی دکانها در معابر ایستاده و خرید کنند و حتی بعضی از دکانداران قسمتی از معبر عمومی را هم اشغال میکنند، مخصوصاً نجارها که چون دکانشان کوچک است در روینجره را وسط خیابان یا کوچه میسازند و عبور و مرور را مشکل میکنند. این نجارهای تهران مردمان عجیبی هستند آنها بنظر خیلی تنبل میآیند اینقدر کار میکنند که نان بخور و نمیری بدست آورند و بقیه اوقات را یا میخورند و یا میخوابند و در نتیجه دست آنها کاملاً تنهی است و وقتی مشتری بآنها سفارشی میدهد بناچار مبلغی از او بعنوان بیعانه میگیرند که با اصطلاح چوب و میخ و لوازم دیگر را خریداری نمایند و گاهی اوقات همین بیعانه را هم خورده و از مشتری دوباره پول طلب میکنند تا لوازم مورد احتیاج را بخرند و انجام سفارش مدتی بتأخیر میافتد.

مکتب خانه های تهران که در آن پسر بچه های شیطان و سر تراشیده درس میخوانند، نیز مانند دکان ها کاملاً بطرف کوچه و خیابان باز هستند و عابریان میتوانند داخل مکتب خانه را که در حقیقت یک دکان بزرگ است مشاهده کنند مکتب دار بزرگه عینکی روی بینی خود دارد تمام حواسش متوجه خارج از مکتب و عابریانی است که از جلوی آن میگذرند و میتوان گفت که یک چشم و نصفی او متوجه خارج بوده و فقط بانیمی از یک چشم خود به بچه هائی که ردیف و چهار زانو جلوی او نشسته اند نگاه میکند و بدرس خواندن دستجمعی آنها گوش میدهد. سلمانی های تهران هم کار خود را در کوچه و خیابان و در معرض دید همه عابریان انجام میدهند. سلمانی ها

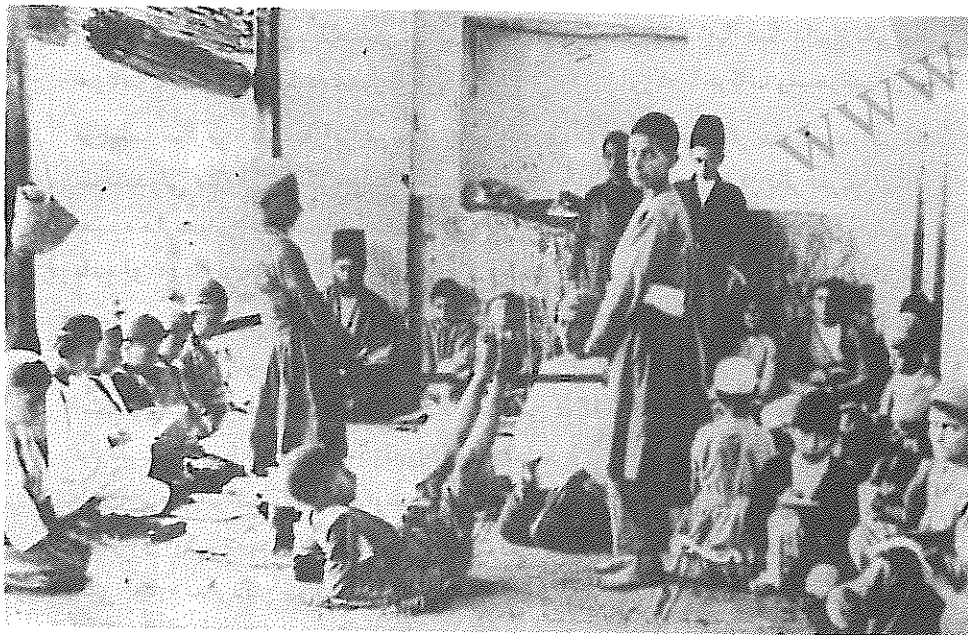
دکان و محلی ندارند بلکه مشتریان را روی سکویاسگی در کنار کوچه و یا خیابان در سایه درخت می نشاندند و سرورامی تراشیدند. ایرانی ها عادت دارند که سر خود را مرتباً "بتراشند و بهمین علت کار سلمانی ها خیلی رواج دارد. سلمانی ها یاد لاکها غیر از تراشیدن سر، دندان هم میکشند، زالومیانند از نند و خون هم میگیرند. گرفتن خون در ایران خیلی معمول است و حتی اشخاص سالم هم عادت دارند که ماهی یک تا دو بار خون بگیرند و هر وقت کوچکترین درد و یا ناراحتی احساس کردند سراغ استاد سلمانی رفته و خون میگیرند و بهمین جهت درآمد سلمانی ها خیلی خوب است. در ایران علاوه معمول است که ماهی یکبار از اسب هاهم خون میگیرند ممکن است تصور شود که این کار برای اسب ها زیان آور باشد ولی با قدرت و استقامتی که اسبهای ایرانی دارند معلوم میشود که با شرایط محیط و آب و هوای ایران این گرفتن خون حتی برای اسب ناممکن است. یکی از کسبه معروف تهران که همه با آنها سروکار دارند ناواها هستند. ناواهایی اعتنایی به مردم و مقررات هر کاری دلشان نخواهد انجام میدهند و مشتریها جرات اعتراض را ندارند. اگر نانی که بپزند شربزه داشته و خمیر باشد خود را مسئول نمیدانند. کارگران نانوائی در مقابل چشم عابران آرد را با آبی کثیف و گل آلود خمیر میکنند و این خمیر را روی پارو انداخته و در تنور میگذارند، کار آنها از نظر بهداشت خیلی نقص دارد ولی نانی که از تنور بیرون میآوردند و قطرش معمولاً "از یک دهم اینج تجاوز نمیکند، تا گرم است بسیار خوش خوراک و خوب است و حتی خارجی ها این نان را بر نانهای که در اروپا پخته میشود ترجیح میدهند.

حالا دوباره برگردیم به مسافری که تازه وارد تهران شده است، پس از چند ساعت معامله و خرید و فروش و چانه زدن در بازار کم ظهر نزدیک شده و گرمای هوا شدت پیدای کند، وقت آنست که آنها را بخورد و کمی استراحت کند، غذای طهر طبقات متوسط ایران سبک و مختصر است و تشکیل میشود از کمی نان و انگور و انجیر و یا خربزه با پنیر و بعد از آن یک یا چند فنجان چای و بالاخره یک قلیان. بعد هم نوبت خواب و چرت میرسد. ایرانی ها از غنی تا فقیر عادت دارند که بعد از ظهر استراحت کنند و در فصل تابستان در ساعات بعد از ظهر همه شهر به خواب میرود و کوچه ها و خیابانها بکلی خلوت میشود، چند ساعت بعد که خورشید بطرف مغرب رفت تهرانی ها از خواب بیدار شده و قبل از هر چیز به نماز ظهر و عصر میایستند.

پس از خواب یک قلیان دیگر تهرانی ها را سر حال میآورد، هوا کم خنک شده و نوبت دوسه ساعت کار میرسد نزدیک غروب دست از کار میکشند و مردان طبقه متوسط و اعیان در حالی که تسبیحی در دست دارند و دوسه نفر از دوستان یا ملازمان آنها را همراهی میکنند عازم خیابانهای اصلی جنوبی شمالی شهر - که تفریحگاه مردم بشمار میروند - میشوند خورشید آخرین اشعه خود را بهام خانه ها میفرستد ولی در این خیابانها بعلت وجود درختان بزرگ، از آفتاب خیری نیست و سایه است. سقاها با مشک هائی که بدوش دارند خیابان را آب پاشی می کنند و هوا

خنک میشود. اشعه سرخ رنگ خورشید بر قله های کوه های شمیران می تابد و در طرف شمال شرقی قله پرازیرف دماوند در زیر آخرین انوار خورشید می درخشد و از دور بر تهران و جلگه های اطراف آن نظاره میکند. مردان تهرانی در این خیابانها با هستگی و باوقار و متانت قدم زده و بایکدیگر صحبت میکنند. قباهای بلند و ریش های انبوه و شانه کشیده و کلاه های پوستی یا عمامه های شان به آنها وقار خاصی می بخشد، قدم زدن در این خیابانها بدون مزاحمت هم نیست و درشکه ها و کالسکه هائی که بسرعت میگذرد با کالسکه چی ها و درشکه چی های خشن و بی تربیت آرامش را بهم میزنند ولی صبر و تحمل مردان تهرانی هم زیاد است.

در این ساعات جای خانه های تهران پر از جمعیت هستند برای خارجی ها شاید تعجب آور باشد که نوشابه و آ شامیدنی مورد علاقه ایرانی ها، چای است نه قهوه، ولی در کشورهای عربی همسایه ایران قهوه صرف میکنند البته در تهران قهوه ای که به شیوه ترکها تهیه میشود مصرف دارد ولی آنچه که عموم ایرانیها مینوشند چای است ایرانی ها، چای را بمقدار زیاد و آنهم بدون شیرولی با قند و شکر زیاد که بصورت یک نوع شربت درمیآید، صرف میکنند و برای تنوع



اینجا دکتب خانه است و دارند یک کودک بازیگوش را به حکم مکتب دار چوب و فلک میکشند

در جای خود آب لیموی نارنج میریزند. عادت ایرانی ها بصرف جای، نتیجه ارتباط تجارته میان ایران و چین در قرون گذشته است. در تهران جای خانه ها زیادند و در هر محله و خیابان جای خانه های متعددی برای طبقات مختلف وجود دارد که همه آنها برای استراحت و صحبت و اختلاط مردان است. در بعضی از جای خانه ها راقص هائی هم وجود دارند که مشتریان را سرگرم میکنند. مطابق مقررات موجود فقط راقصان مرد می توانند در قهوه خانه ها برقصند و زنان راقصه در حریمها موجهات سرگرمی را فراهم میکنند. راقصان مرد را از دوران کودکی برای این شغل تربیت و آماده میکنند. آنها موهای خود را مانند زنان بلند میکنند و ریش خود را هم از ته می تراشند و بارقص شهوت انگیز مشتریان چایخانه را حالی بحالی میکنند.

چیزی که یک خارجی را در این جای خانه ها بیشتر از رقص سرگرم میکند، شعر خوانی نقالان است. این نقال ها غزلیات عرفانی حافظ را با آواز خوش میخوانند و با اشعار حماسی فردوسی شاعر بزرگ ایران را با حرکات و صدای مخصوصی دکلمه میکنند. گاهی اوقات هم قصه های هزار و یک شب را در جای خانه ها برای مشتریان میگویند این قصه ها از نظر آنکه صحنه های مختلف زندگی مشرق زمین را مجسم میکنند، جالب بنظر میرسند.

مسافر تازه وارد اگر در همین ساعات بگردش در خیابانهای تهران ادامه دهد، جمعیتی را مشاهده خواهد کرد که در وسط خیابان به تماشا میروند. اینها ده اند که با آهنگ دایره زنگی لوطی حرکات مضحکی را می کند میمون و حیوانات اهلی مشابه آن که با حرکات و مسخرگیهای خود موجهات سرگرمی انسانها را فراهم میکنند، گرچه پاداش کامل شیرینکاریهای خود را دریافت نمیکنند ولی مثل آنست که خوب احساس کرده اند چه وظیفه مهمی را از نظر تفریح انسانها بعهده دارند و این وظیفه را هم بخوبی انجام میدهند. در گوشه دیگری از خیابان، شیر پیر ماده ای دیده می شود که آنرا زنجیر کرده اند و حیوان ناتوان و گرسنه از فرط ضعف از جای خود نمیتواند تکان بخورد و حتی جواب شوخی بچه ها را با یک غرغره هم نمیدهد. مراسم دیگری که در این مواقع در تهران انجام میشود مراسم کشتی و تمرین پهلوانان در زورخانه های شهر است. پهلوانان با بدست گرفتن میل و پرتاب آن - که در این کار ایرانی ها استادی زیادی دارند - ورزش میکنند و بعد دوید و کشتی میگیرند.

مردان ایرانی معمولاً "بعد از ظهرها یا صبح های زود به دیدار یکدیگر میروند و شب ها بجز موارد اضطراری از کسی دیدن نمیکنند. یک مرد ایرانی هیچوقت نمی تواند به ملاقات یک زن برود حتی اجازه ندارد که احوال او را جویا شود و یا با شوهر آن زن صحبتی از وی بمیان آورد. ولی بعد از مرگ یک زن معمول است که بدیدن مردان قوم و خویش متوفی بروند و با تسلیت بگویند. یک پدر یا برادر می تواند در وقت خواستند یا دختر یا خواهر خود ملاقات کنند با استثنای مواردی که شوهرش این ملاقات را منع کرده باشد. صرف نظر از این ممنوعیت ها ملاقات و دیدن و بازدید

مردان با یکدیگر و زنان با یکدیگر یک رسم رایج و معمول است و مخصوصاً "تهرانی ها به آن اهمیت زیادی میدهند و به مقررات و تشریفات این دیدن و بازدیدهای پای بند هستند. قبل از هر ملاقات و دیداری رسم است که یک نفر مستخدم را - یک روز قبل - میفرستند و به شخصی که به ملاقاتش میروند اطلاع میدهند. درجه مستخدمی که برای این اطلاع اعزام میشود بستگی به شخصی دارد که به ملاقات او میروند. معمولاً اگر یکی از اعیان و اشراف عالیرتبه بخواهد با شخصی هم طراز خود ملاقات کند رسم اینست که طرفین دستخط هائی را مبادله کرده و در مورد وقت ملاقات توافق میکنند. اگر شخص عالیرتبه و مهمی بخواهد با یک نفر پائین تر از طبقه خود ملاقات نماید کافی است که مستخدمی را فرستاده و پیغام دهد که در فلان وقت به دیدار آن شخص خواهد رفت و اگر شخصی از طبقه پائین بخواهد با شخص عالیرتبه ای ملاقات کند تقاضای نماید که وقتی را برای این ملاقات تعیین کنند. در دیدن و بازدیدهای اعیان و

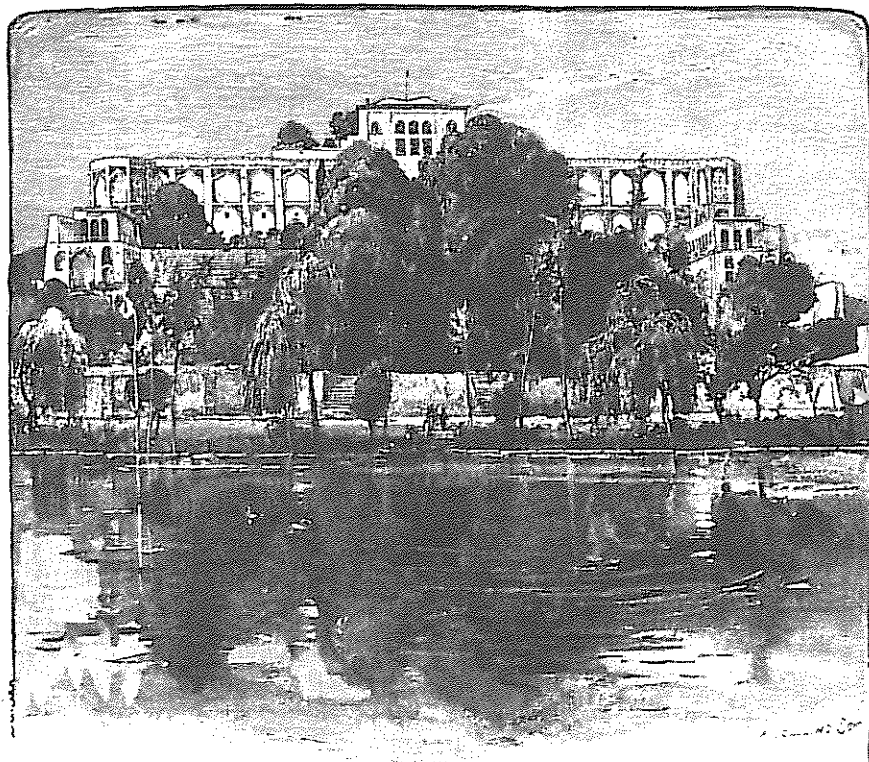


یکی از درویش و صوفی های معروف تهران

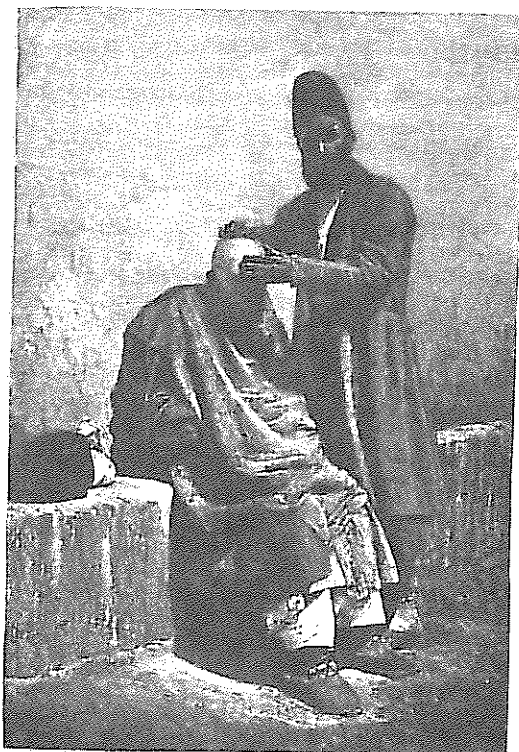
اشراف ، ملاقات کننده باید با اسب و یا کالسکه بمنزل شخص مورد نظر برود و عده کسانی را که همراه خواهد داشت بستگی به شأن و مقام کسی است که بدیدارش میرود .

میهمان اگر از طبقه بالا و عالی رتبه باشد ، وقتی به نزدیکی منزل میزبان رسید بوسیله یکی از ملازمان سوار مورد استقبال قرار میگیرد و آن ملازم بسرعت با اسب میرود تا ورود میهمان را به اطلاع میزبان برساند . اگر میزبان مهمتر و عالی رتبه تر از میهمان باشد ، پاره ای اوقات بعد از آنکه میهمان وارد اطاق پذیرائی شد و نشست به ملاقات او میرود و اگر میزبان این کار را نکرد ، موقع ورود میهمان کشمکش موءدبانه ای میان آنها شروع میشود و هر یک از دو طرف سعی میکنند که ضمن تواضع کاری نکنند که برخلاف شئون آنها باشد . معمولاً " گوشه ای از اطاق که دورتر از در ورودی باشد بهترین و بالاترین جای اطاق محسوب میشود . میهمان اگر عالی رتبه تر از میزبان باشد ، وقتی جای نشستن را - صندلی یا مخدعه - در بالای اطاق باو تعارف میکنند ضمن آنکه بعنوان تواضع در نشستن در آنجا تعلل میکند ، سعی می نماید که نگذارد میزبان که از او رتبه کمتری دارد در جای بالاتر بنشیند و برعکس اگر میهمان رتبه اش کمتر از میزبان باشد وقتی جائی را در بالای اطاق باو تعارف میکنند باید جدا " از قبول آن خودداری کرده و زیر دست میزبان بنشیند و اگر خلاف این کار را بکند ، مانند آنست که به میزبان خود توهین کرده باشد و باید انتظار توهین متقابل را داشته باشد . میزبان اگر میهمانی عالی رتبه تر از خود داشته باشد معمولاً " از اطاق خود خارج شده و چند قدم با استقبال میهمان میرود و اگر میهمان و میزبان هر دو در یک ردیف باشند در آستانه در میزبان با استقبال میهمان میرود و اگر رتبه میهمان کمتر از میزبان باشد میزبان در وسط اطاق ایستاده و در انتظار میهمان میماند و قدمی برای استقبال جلونمیگذارد . در مواردیکه میزبان و میهمان در یک ردیف باشند صندلی یا مخدعه را طوری قرار میدهند که روبروی هم باشد . در تشریفات پذیرائی ایرانیها معمولاً " طرف چپ مهمتر و بالاتر از طرف راست بشمار میآید .

پذیرائی با آشامدنی و خوراکی ها نیز تشریفات مخصوصی خود دارد که بهیچوجه نمیتوان از آن تخطی کرد ، در موقع پذیرائی " ناظر " - که ماء مورتیه و تدارک مایحتاج خانه است - با پای جوراب و بدون کفش یا تفاق عده ای پیشخدمت وارد اطاق میشود . اگر میهمان و میزبان هم رتبه باشند فنجان چای یا گیلان شربت را دونفر پیشخدمت در یک زمان نزد آنها میبرند ولی اگر یکی از آنها رتبه اش بالاتر باشد پیشخدمت چای را اول نزد او میبرد و اگر در مجلس ملاقات یکی از افراد خانواده سلطنتی ، یکی از اعضای کابینه و مشاورین شاه و یا بالاخره سفیر خارجی حضور داشته باشند ، پیشخدمتها موقع خروج از اطاق باید عقب عقب بروند تا هیچوقت پشت آنها به میهمانان نباشد . کیفیت و انواع خوراکی هایی که در این دیدارها میآوردند بستگی به رتبه ملاقات کننده ، ساعت و بالاخره فصل ملاقات دارد ، صبح ها معمولاً " اول با چای پذیرائی میشود و بعد از ظهرها اگر میهمان عالی رتبه تر و یا همردیف میزبان باشد اول چای در استکان بلور



ساختمان معروف به قصر قاجار که در محل فعلی دادرسی ارتش قرار داشت



یک دلاک (سلمان) کنار کوچه مشغول تراشیدن سر مشتریست

www.tabarestan.info
تبرستان

آورده و بعد قلیان تعارف می‌کند. اگر چند نفر میهمان هم رتبه در مجلس باشند باید طبق تشریفات به تعداد میهمانان پیشخدمتها، قلیان آورده و در یک لحظه به همه میهمانان تعارف نمایند و اگر در میان میهمانان یکی از همه عالی‌رتبه تر باشد در این صورت فقط یک قلیان آورده و نزد او می‌برند. معمولاً آن شخص عالی‌رتبه قلیان را قبل از دو کردن به سایر میهمانان تعارف می‌کند ولی وای بحال کسی که این تعارف را قبول کرده و قبل از آن شخص عالی‌رتبه قلیان را بلب‌گذار دک در این صورت توهین بزرگی به آن شخص کرده و باید در انتظاریک عکس العمل شدید باشد.

مستوفی الممالک که در ایران بعد از شاه و ولیعهد عالی‌ترین مقام را (۱) دارد، مدت چهل سال است که لب به قلیان نزده است او قلیان را ترک کرده و در این مدت با تصمیم جدی از کشیدن آن صرف نظر نموده است. علت ترک قلیان هم این بود که در روزگار جوانی مستوفی الممالک در بیت مجلس میهمانی وقتی قلیان آوردند، اول قلیان را نزد کسی بردند که رتبه اش کمتر از مستوفی الممالک بود و بعد که قلیان را نزد او آوردند مستوفی برآشفته، قلیان را کنار انداخت و همان‌جا قسم خورد که دیگر لب به قلیان نزند که امکان چنین توهینی باو پیش نیاید. بعد از قلیان اولی دوباره جای می‌آورد و بدنبال جای قلیان دیگری تعارف می‌کنند که ضمن صحبت آنرا دو می‌کنند، پس از مدتی اگر باز هم مذاکرات و دیدار بطول انجامید قهوه در فنجانهای کوچک می‌آوردند و در آخر باز هم با قلیان پذیرائی می‌شود و این قلیان سوم دیگر نشانه آنست که دیدار پایان یافته است و میهمان با زبان چرب و نرمی از میهمان نوازی و پذیرائی میزبان تشکر کرده و اجازه رفتن می‌خواهد. پس از عید نوروز و شروع فصل بهار در میهمانی‌ها و دیدارها یک گیلان شربت خنک جای جای را میگیرد و گاهی بعوض قهوه هم بستنی می‌آورد و از اول پاییز دوباره جای قهوه جای خود را در دیدارها بازی می‌کنند. اینها نکات خیلی کوچک و بی‌اهمیتی بنظر میرسد ولی ایرانی‌ها باین تشریفات خیلی اهمیت میدهند و در پذیرائی‌ها میزبان نمیتواند به سلیقه خود با هر چه که خواست از میهمان پذیرائی کند بلکه باید رعایت آداب و رسوم و تشریفات را بکند. یک نفر اروپائی هم باید از این مقررات و تشریفات مطلع باشد و در دیدارها آنها را رعایت کند و گرنه متهم به بی‌تریبی و بی‌نزاکتی میشود و در مجامع راهی نخواهد داشت. آنچه که درباره آداب و رسوم ایرانی‌ها ذکر کردیم آداب و رسوم ظاهری آنهاست که هر خارجی می‌تواند بچشم به بیند ولی غیر از اینها رسومی وجود دارد که خارجیانی که سالها در ایران اقامت داشته اند از آنها کوچکترین اطلاعی ندارند و در حقیقت تهران و سایر شهرهای ایران که

(۱) موقعیکه نویسنده بتهران آمده مصادف با دوره ای بوده که ناصرالدین‌شاه صدر اعظم برای خود تعیین نکرده و مملکت را با چند نفر وزیر اداره می‌کرده است که در رأس همه وزیران مستوفی الممالک قرار داشته است (مترجم) .

کاملاً "بروی بیگانگان باز هستند اسراری را در قلب خود حفظ میکنند که خارجی ها بندرت شانس پیدای کنند که از آنها مطلع شوند. من در این جاسعی میکنم از پاره ای رسوم ملی ایرانیها که مربوط به زنان میباشد یاد کنم .

ایران در دنیا معروف به کشور شعر و گل و افسانه است و من تعجب میکنم و از خودم سؤال میکنم شعرای ایران که نمیتوانند و اجازه ندارند زنان را به بینند چگونه میتوانند در بارهٔ "جذابیت و زیبایی چشم و ابرو و زلف و اندام آنها شعر بگویند؟! در تهران چهره و صورت هیچ زنی را نمیتوان دید مگر آنکه نصرانی ، ارمنی و یا گبر (زرتشتی) باشد و بقیه زنان در حجاب کامل هستند و روینده ای که روی سرمیاندازند حتی صورت آنها را هم میپوشاند . خانه های ایرانی ها عموماً " طوری ساخته میشود که از خارج نمیتوان داخل آن را دید و کاملاً " از انظار خارجیان پنهان است ، هیچ پنجره ای بطرف خیابان یا کوچه ندارند که یک بیگانه بتواند از آن نظری بداخل خانه بیاورد . خانه ها مشتمل بر چند حیاط با حوض های آب و باغ و باغچهٔ پراز گل و گیاه هستند . در قسمت اصلی ساختمان آقای خانه روزها اقامت داشته و بکار میبرد از دو کارش که تمام شدشها باندرون میرود و اندرون قسمتی از خانه است که اختصاص به زنان دارد و عده ای خواجه از آن مراقبت میکنند . هیچ مردی جز آقای خانه اجازهٔ ورود باندرون را ندارد ، وقتی آقای اندرون است هیچکس نمیتواند مزاحم او شود و یکسانی که سراغ او را میگیرند کافی است گفته شود : " آقای اندرون است " . در حقیقت اندرون یک پناهگاهی است که شخص از دست مزاحمان میتواند بآنجاروی آورد و چه خوب بود که در امتزیکاهم چنین پناهگاهی وجود میداشت . اندرون در ایران بمنزله باشگاه های اروپا و امریکا است . در ایران تا سیس باشگاه ، تا تراومثال آن که برای تفریحات شبانه بکار میروند ، ممنوع است . شاید اگر زنان ایران بخواهند ، امکان داشته باشد که این مقررات و رسوم تغییر پیدا کند ولی آنها از وضع خود شکایتی ندارند و از آن راضی هستند و بهمین جهت مخالفتی با ادامهٔ آن نمی کنند .

اما اگر عجلانه قضاوت و نتیجه گیری شود که زنان ایران عقب افتاده و بی اطلاع و نادان هستند . اشتباه محض است آنها اگر چه تحصیل کرده و آشنا به تمدن غربی نیستند ولی بهیچوجه کودکان و احق هم نیستند و در امور اجتماعی و سیاسی کشور نفوذ دارند و در پشت پرده خیلی کارها با مشارکت و مساعی آنها میگردد ، فقط نفوذ زنان ایران آشکار و ظاهر نیست و خارجی ها در نظر اول به آسانی از آن مطلع نمیشوند . مثلی است معروف که میگویند " از صاحب قدرت نباید ترسید بلکه از عواملی که این صاحب قدرت را تحریک میکنند و پشت سر او هستند باید وحشت داشت " در ایران وضع چنین است و زنان در دربار و مواضع قدرت نقش مؤثر و ثروالی پشت پرده را دارند . گذشته از این ، استعداد های بسیاری در اندرون ها و داخل حرم سراها وجود دارد : زنانی که در موسیقی ، شعر ، نقاشی ، قلابدوزی و در عین حال سیاست و دیپلماسی بمرحله استادی رسیده اند . سیاست بازی ، انتریک و اعمال نفوذ در ایران بمقدار زیاد ، بستگی به

نقشی دارد که زنان در آن بازی میکنند . وقتی یکی از رجال ایران بخواهد برای انجام کاری مقامی راحت نفوذ خود قرار دهد ، این کار را بوسیله یکی یا همه زنان خود میکند و زنان او با همسران مقامی که مورد نظر است یا با همسران کسی که با آن مقام دوست و آشناست ملاقات میکنند و با چرب زبانی و تقدیم هدایا و دادن وعده و وعید از آنها میخواهند که شوهرشان را وادار بانجام منظور نمایند . بسیاری از دسیسه بازها و اعمال نفوذها در ایران بدینوسیله صورت گرفته و عملی میشود ولی نقش زنان در پشت پرده ایفا میگردد .



صنایع و هنرهای حکاکی روی برنج در ایران

زن ایرانی با لباس خارج از خانه و با چادر و روبنده

حجابی که زنان ایران در کوچه و خیابان دارند بصورت خارجی ها برای زنان ناراحت کننده است ، در حالیکه اینطور نیست و این حجاب از جهات زیادی به نفع آنهاست و بهمین جهت هم زنان بهیچوجه در صد در نمی آیند که این وضع و حجاب را تغییر دهند زنان در این حجاب بسیاری از دسیسه ها و کارهایی را که میخواهند براحتی انجام میدهند این لباس و حجاب که از سر تا پا را بکلی میپوشاند یک زن می تواند بهر کجا که بخواهد برود ، بدون آنکه کسی او را بشناسد ،

زیرا هیچکس حتی شوهرس هم نمیتواند رو بده رادر خیابان و کوجه از روی صورت او بردارد و اگر چنین کاری کند به سخی محازات و درپاره ای مراحل اعدام خواهد شد. از طرف دیگر اگر زنی بخواهد صورت خود را نشان مردی دهد و از او دلربایی کند این امکان را خواهد داشت که در یک فرصت مناسب رو بدهش را کنار زده و چشم و ایرویش را با اصطلاح به مرد مورد علاقه بنمایاند و بدین ترتیب زنان تهران هر جا که مایل باشند میتوانند بروند بدون آنکه کسی از هویت آنها مطلع گردد فقط زنان حرامسرای شاه و فرزندان آنها از این مزایا محروم هستند و هر جا که بخواهند بروند عده‌ای همراه آنها خواهند بود این عده از افراد کار دسلطنتی هستند که بفاصله کمی در جلو و عقب این زنان حرکت کرده و راه را با اصطلاح باز میکنند. معمولا " وقتی زنان حرامسرای شاه بخواهند بخارج بروند قبلا" مراتب به اهالی خیابانها و کوجه هائی که زنان حرامسرا را آنجا میگذرند اطلاع داده میشود، کلیه مغازه ها و دکانهای مسیر باید به بندند و افراد نیز سعی میکنند که خود را از آن مسیر دور نگه دارند، بهمین علت تا جندی پیش حتی سفارخانه‌های خارجی هم جرات نمیکردند بجزیره‌ای بطرف خیابان یا کوجه داشته باشند و ما موران گارداگر مردی را در مسیر زنان حرامسرا می یافتند او را دستگیر کرده و اعدام میکردند حتی اگر آن مرد روی خود را بدیوار هم میکرد که زنان حرامسرا را نبینند باز از مجازات معاف نمیشد و تلافی میخورد و به حبس میافتاد.

اما لباس زنان در داخل خانه با لباس خارج، اختلاف زیادی دارد، لباسهای داخل خانه زنان سابقا " شیک و ترمجمل تر از امروزه بود، لباسهایی که اکنون معمول است از نوع لباسهای کوتاه است که اندام را بیشتر می نمایاند، فرم و شکل لباس خانه زنان از طبقات بسیار عالی تا فقیر مشابه یکدیگر است و فقط از نظر نوع پارچه، رنگ، فلا بدوزی، گلدوزی و کارهای دستی که روی آنها شده است از یکدیگر مشخص میشوند.

بدین ترتیب لباس زنان ساده تر از لباس مردان بوده و بمراتب ارزانتر تمام میشود، رجال تهران مخصوصا " لباسهای بسیار پرزرق و برق و گرانبهای میپوشند و اخیرا " اقداماتی شده است که با استفاده از فرم لباسهای اروپائی، لباس مردان را نزدیک به اون فرم نظامی نمایند و این کار تا حدودی انجام شده است ولی در مراسم رسمی، رجال همان لباسهای قدیمی خود را میپوشند که از سال کشمیر و یاکرمان دوخته شده و دارای زردوزی و تزئینات فراوانی است در موقع شرفیابی بحضور شاه، رجال کلاه پوستی خود را برداشته و عمامه سفید رنگی بسمی بندند و بعد از آنکه از حضور شاه خارج شدند دوباره کلاه را بر سر میگذارند. در اینجا باید خاطر نشان کنم که تشریفات شرفیابی بحضور شاه زیاد است و در اجرای این تشریفات هم سختگیری زیادی میشود فقط اخیرا " مطالعاتی صورت میگیرد تا قسمت ها و جزئیاتی از این تشریفات دست و پا گیر و ناراحت کننده حذف شود بشرط آنکه از عظمت و شکوه دربار چیزی کم نکند.

قبل از آنکه باین فصل پایان دهم اشارهای هم به ویلا و قصر هائی که در حومه تهران واقع



خیابان باب همایون و سردر معروف به الماسیه

است میکنم. دوشان تپه یکی از این قصوراست که در فاصله سه میلی شهر تهران قرار دارد. این قصر در بالای تپه ای در مشرق تهران واقع است و بوسیله یک رشته پله وارد قصر میشوند، در پایین پله ها، باغ با صفا و بزرگی وجود دارد که در آن عده ای از حیوانات وحشی ایران را نگهداری میکنند از جمله چند شیر که از اطراف تخت جمشید آنهارا گرفته اند. قصر دیگر که در شمال تهران واقع است قصر قاجار^(۱) نامیده میشود که از نقاط خوش منظره و بسیار زیبای تهران بشمار میرود شاه کنونی ایران که مانند اسلاف خود علاقه زیادی به شکار دارد همیشه قبل از شکار به این قصر میرود و پس از استراحت کوتاهی عازم شکار میشود.

اروپائی های مقیم تهران، فصل تابستان را در شمیران و در دهکده های تجریش، قلهک و زرگنده

(۱) این قصر در راه تهران و شمیران و در محل دادرسی ارتش و ستاد مشترک واقع

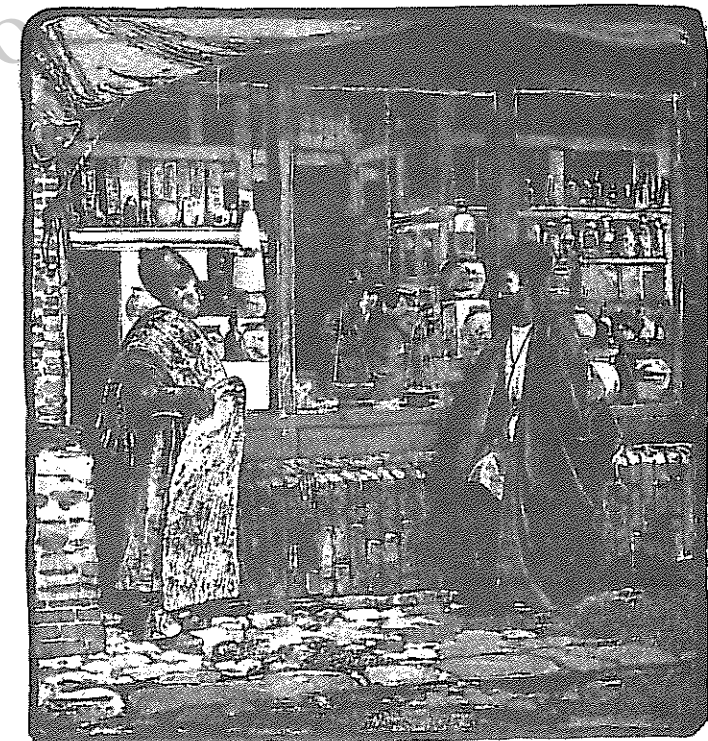
بود (مترجم).

میگذرانند. دودهکده^۶ اخیرا شاه به انگلیسها و روسها برای اقامت واگذار کرده است. راههای کالسکرو در تهران و اطراف آن نسبتاً زیاد است و بعضی از این راهها خیلی خوب ساخته شده و اطراف آن درختکاری گردیده است زیباترین و باصفا ترین راههای اطراف تهران، راهیوسف آباد است که شیب زیادی دارد و در طول راه قلعه دماوند خوبی دیده میشود و تهران نیز از دور کاملاً مشخص است و اگر هوا صاف باشد جلگه جنوبی تهران تا "کناره گرد" را بر احوالی میتوان با چشم دید.

فصل پنجم

اقامتگاه های بیلاقی در شمیران

یکی از دوستان من در حالیکه روی ایوان ایستاده و به منظره مقابل خیره شده بود و فنجان قهوه را به لبهای خود نزدیک میکرد گفت: "شما یک خانه بیلاقی زیبا و نمونه دارید" من خودم هم در این مورد با او هم عقیده بودم و بهمین جهت بی مناسبت نمودم که کمی درباره محل بیلاقی سفارت در تابستان سال ۱۸۸۴ و بطور کلی راجع به شمیران صحبت کنم. از دروازه زیبای شمیران - شرح آنرا در فصل گذشته دادم - که خارج شدیم قدم در جاده ای بنام "شاه"^(۱) میگذاریم که به شمیران می پیوندد، جاده کمی که از شهر دور شدیم شیب تندی پیدا کرده و وارد دامنه های کوه میگردد و باندازه ده میل که از تهران فاصله پیدا کنیم در حدود ۲۰۰۰ پا از تهران ارتفاع پیدا میکند و در این قسمت منتهی به کوههایی میشود که قله آن ۱۲۰۰۰ تا ۱۳۰۰۰ پا ارتفاع دارند. البته در زمستان تمام این جاده و دامنه های کوه جامه های سفید از برف می پوشد و در قله کوه حتی تا اواخر مرداد، نیز برف دیده میشود. تا ۵ سال قبل در دامنه های کوههای شمیران دهکده ای وجود نداشت و جمعیت خیلی کمی در این دامنه ها در کلبه های دور از یکدیگر بسر میبردند، از باغ و درخت و مزرعه در آنجا خبری نبود و فقط در فصل بهار در دامنه های کوه علف و چمنی می روئید که الاغها و گله های بز و گوسفند را برای چرا بآنجا میبردند، هوای تهران هم در آن موقع گرم بود و تابستانها به ۱۱۵ تا ۱۲۰ درجه فارنهایت میرسید. این اطلاعات را من از ساکنان قدیمی و معمر تهران نظیر مستوفی الممالک بدست آوردم.



یک دکان عطاری و سقط فروشی در بازار تهران

(۱) جاده ها در ایران بطور معمول یا بوسیله دولت و از خزانه سلطنتی ساخته میشوند و یا بوسیله ثروتمندان و اشراف برای ویلاها و املاک خود. جاده هایی را که از پول خزانه ساخته شوند بنام "شاه" می نامند.

پس از آنکه آغامحمدخان قاجار، تهران را پایتخت خود قرار داد، جنبش و تحرک خاصی برای گسترش شهر تهران پیدا شد، شهر قدیمی ولی کوچک تهران که در کتابهای "شاردن" و "ولاوله" از آن یاد شده است سرعت از همه جانب و مخصوصاً از طرف شمال رو به رشد گذاشت. فتحعلیشاه باغ و کاخ نگارستان را در شمال تهران و بیرون دروازه آن ساخت و بعد یک قصر تابستانی بنام "قصر قاجار" در بالای تپه‌ای واقع در شمال بنا کرد و باغبزرگی در اطراف آن قصر و اطراف تپه احداث کرد و استخرهای وسیعی در آنجا ساخت که هوا را خنک میکرد. بعد دومین پادشاه سلسله قاجار قصر دیگری در شمال تهران برای خود ساخت که در شمال سفارت آمریکا و جنوب سفارت انگلیس قرار دارد.^(۱) صدر اعظم و مستوفی‌الممالک در نقاط دورتری از تهران یعنی در یوسف آباد و داودیه برای خود باغ و ساختمانهایی احداث نمودند. معتمدالدوله نیز باغی را شبیه به باغ‌های اروپائی در دامنه‌های شمیران ساخت که در استخرهای آن فواره‌های زیادی وجود داشت بدین ترتیب کم کم و بتدریج در دامنه کوه‌های شمیران آبادیها و باغ‌هایی بوجود آمد و سرسبز و خرم شد این آبادیها و دهکده‌ها از "ونک" در مغرب تا "گامرانیه" در مشرق بطول تقریباً ۲۵ میل گسترش پیدا کردند و در این دهکده‌ها و ویلاها در حدود سی هزار نفر جمعیت بسر می‌بردند. نام شمیران که قبلاً "به کوه‌های شمالی تهران" اطلاق میشد به این دهکده‌ها و ویلاها داده شد و این منطقه بنام "شمیران" معروف گردید.

در اینجا باید خاطر نشان کرد که وجود شمیران، در حقیقت مرهون توسعه و ثروتمند شدن تهران است و اهالی تهران که ثروت و پولی پیدا کردند در صد ایداجاد باغ و خانه‌های بیلاقی در دامنه‌های کوه‌های شمالی برآمدند و احداث سی رشته قنات برای تامین آب تهران نیز با بادی شمیران کمک کرد. با آباد شدن شمیران و بوجود آمدن باغ‌های زیاد پر درخت در دامنه‌های آن، آب و هوای تهران هم عوض شد، هوای تهران در تابستان نسبت بسابق ه در حد فارق نهایت خنک شد و دوره بارانهای بهاری نیز طولانی گردیده است. درختهایی که در شمیران کاشته شده‌اند چنار یا تبریزی هستند که از چوب آنها استفاده میکنند و به همین جهت بازار فروش الوار و تیر در تهران رواج پیدا کرده و از چوب این درختان برای ساختمانها و درست کردن میل و اناث چوبی خانه استفاده میشود. ضمناً توجه هم دارند که بحای درختان قطع شده، نهال‌های تازه عرس نمایند.

چند سال قبل دهکده‌های قلپک و زرگنده از طرف شاه ایران بعنوان محل بیلاقی به سفارت‌های انگلیس و روس واگذار شد و در این دو دهکده سرعت خانه‌های نیمه اروپائی

(۱) (ظاهراً) منظور نویسنده باغ معروف به "لاله‌زار" است که در محل خیابان

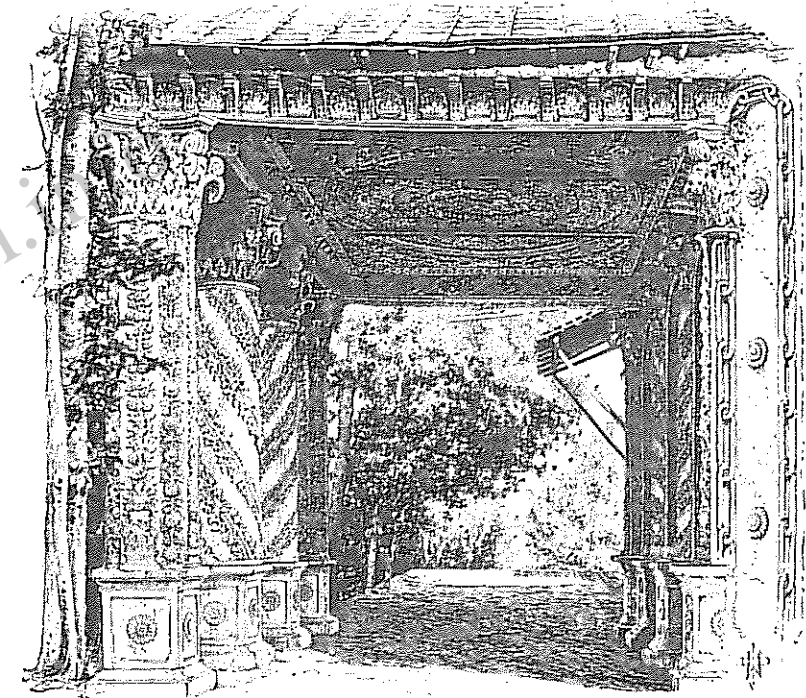
لاله‌زار فعلی قرار داشت و تا شصت سال قبل آثار آن در این محل باقی بود (مترجم).

برای اقامت سفیر انگلیس و سفیر روسو سایر کارمندان سفارتخانه‌ها ساخته شد و باغ‌ها و درختکاریهای وسیعی در اطراف این ساختمانها احداث گردید. با آباد شدن این دو دهکده عده‌ای از خارجیان مقیم تهران هم در آنجا خانه‌های بیلاقی برای خود ساختند و عده‌ای از اعیان و اشراف تهران نیز در اراضی اطراف این دو دهکده خانه‌ها و باغهای بیلاقی به وجود آوردند ولی سفیران انگلیس و روس در قلپک و زرگنده برای خود حقوقی بالاتراز قضاوت کنسولی و کاپیتولاسیون قائل شده‌اند هیچکس در این دو دهکده نمی‌تواند خانه یا زمینی را بدون اجازه سفارتخانه‌ها خرید یا فروش کند، کلیه دعاوی و اختلافات میان ساکنان قلپک و زرگنده می‌بایستی به سفارتخانه‌ها ارجاع شده و در آنجا مورد رسیدگی قرار گیرد، درست مانند آنکه این دو دهکده جزء خاک انگلستان و روسیه است! سفارتخانه‌های فرانسه و اتریش نیز بنوبه خود باغ‌هایی را در دهکده‌های مجاور آنجا یعنی تجریش و دز آشوب برای مدت طولانی جهت اقامتگاه بیلاقی خود اجاره کرده‌اند. سفارت عثمانی هم ساختمان و باغ مجللی در یکی از بهترین نقاط تجریش خریداری نموده است.

تنها سفارت آمریکا در شمیران محل بیلاقی نداشت که می‌بایستی از اول بهار در صد تهیه چنین محلی باشیم، ماندن در تهران بهیچوجه مصلحت بنظر نمی‌رسید زیرا صرف نظر از گرمای شدید تابستان، دربار و وزیر خارجه هم تابستانها به شمیران منتقل میشدند و ارتباط ما با آنها مواجه با اشکال میگردید. ناگفته نماند که کرایه محل بیلاقی و هزینه‌های دیگر نیز می‌بایستی از خرج سفر و حقوق سفیر برداشته شود و دولت آمریکا بودجه اضافی منظور نکرده بود ولی بهر حال چاره‌ای نبود و تصمیم گرفتیم بلافاصله بعد از نوروز و پیش از آنکه محل‌های خوب شمیران بوسیله خارجی‌ها اجاره شود، ساختمان مناسبی را در شمیران پیدا کنیم، تابستان نخستین سالی که وارد تهران شده بودیم چون فرصت کافی برای تهیه محل بیلاقی نداشتیم با کمک میسیونرهای مذهبی باغی در سرآسیاب اجاره کردیم که زیاد مناسب نبود و امسال دیگر نمیخواستیم با آنجا برویم، از نظر اقتصادی البته بهتر بود که محلی را برای سفارت خریداری میکردیم یا مانند بعضی از سفارتخانه‌های خارجی آنرا برای مدت طولانی بیش از ده یا بیست سال اجاره میکردیم ولی وضع خراب خزانه‌داری آمریکا و کمی بودجه اجازه خرید را نمیداد و اجاره مدت طولانی هم بعلت مخالفت کنگره و روشن نبودن سیاست امکان نداشت.

بهر حال در اوایل فروردین چند روز به تناوب در حالیکه ناهار خود را برداشته بودیم به نقاط مختلف شمیران رفتیم تا محل مناسب را پیدا کنیم راه‌های میان دهات شمیران خاکی و بر دست انداز بود و کالسگه‌تکانهای شدید و محکمی میخورد ولی مناظر زیبای شمیران آنقدر جذاب و نشاط‌آور بود که ما هرگز خستگی را احساس نمی‌کردیم. تمام ویلاها و خانه‌های بیلاقی که ما میدیدیم خوب و قابل سکونت بودند ولی دو نکته مشترک در مورد همه آنها

وجود داشت که باید باختصار ذکر کنم. یکی آنکه تمام این ویلاها مشتمل بر ساختمان و باغ تقریباً "بزرگی بودند که دیوارهای بلندی آنها را احاطه میکرد و نوعی حالت انزوا و سکون بآنها میداد که برخلاف انتظاری بود که شخص میتوانست از بیلاق داشته باشد. در بیلاق انسان میخواهد که اطرافش باز و کاملاً "با طبیعت مربوط باشد ولی این دیوارها و حصارهای بلند مانع از این امر بودند.



یکی از گالریهای باغ فردوس شمیران که معیرالممالک ساخته بود

نکته دیگری که دربارهٔ این ویلاهای بیلاقی باید گفت اختلاف زیادی است که میان آنها وجود دارد؛ هر ویلا و خانه بیلاقی به سبک خاصی ساخته شده و هیچ شباهتی با یکدیگر ندارند. در ساختمان این خانه‌های بیلاقی از سبک خاصی تقلید نشده و رعایت شرایط آب و هوا و محیط نگردیده، بلکه معماران یا صاحبان آنها فقط سلیقه خود را در نقشه و طرح ویلاها بکار برده‌اند. ولی رسوم و آداب ایرانی در آنها مورد توجه قرار گرفته است بدین معنی که همه ویلا دارای قسمت‌های جداگانه‌ای برای مردان و زنان هستند و عبارت

اقامتگاههای بیلاقی در شمیران

دیگر دارای اندرونی و بیرونی با حیاط‌های جداگانه میباشند در تمام خانه‌های بیلاقی خرج زیادی برای تامین آب جاری شده است. نهرهای زیادی در اطراف خیابان‌های باغ احداث گردیده و حوض و فواره‌های متعددی ساخته‌اند، اینکار بدو منظور انجام شده است: یکی بخاطر آنکه به ویلاها و باغ‌ها منظرهٔ زیباتر و بهتری داده شود و دیگری آنکه این آبهای جاری در تابستان هوا را خنک‌تر کنند، ارزش این باغها و ویلاها بیشتر بستگی بمقدار آب آنها دارد مثلاً "یک باغ و ویلا که حقا به از دو قنات داشته و هرروزه آب جاری داشته باشد ارزشش ۱۵ تا ۲۰ درصد بیش از باغی است که از یک قنات مشروب شده و یکروز در میان آب جاری دارد.

بهترین و زیباترین باغ و ویلائی که در شمیران دیدیم "داودیه" بود. این باغ و ویلا که مانند یک قصر باشکوه است بوسیله صدراعظم اسبق ایران که در سال ۱۸۵۸ موجب جنگ میان ایران و انگلستان شده بود احداث گردیده است ساختمان داودیه وقتی بنیان رسید آنقدر زیبا و باشکوه و با عظمت بود که شاه دستور داد آنرا از صدر اعظم بگیرند و منطق شاه هم این بود که اینهمه پول را صدر اعظم از کجا آورده که چنین قصر باشکوهی ساخته است داودیه را پس از مرگ صدراعظم بفرمان شاه با شرایطی به وراثت او مسترد داشتند موقعیت این قصر که در نزدیکی تهران است متأسفانه خوب نیست زیرا دریای تپه‌ای ساخته شده که در معرض باد جنوب غربی نیست و در نتیجه هوای آن کمی گرم است و مگس و پشه هم زیاد دارد. داودیه دارای پارک بزرگی است که در حدود یک میل طول و یک چهارم میل عرض دارد و مشتمل بر یک قسمت درختکاری چنار و تبریزی در شمال با استخرها و منابع بزرگ آب، یک قسمت مرکزی که فوق‌العاده زیباست و یک قسمت جنوبی است که مملو از درختان میوه است. متصل به قسمت اخیر ساختمانی برای نوکران و خدمتکاران و جنب آن حمام بزرگی مشتمل بر چندین خزینه و استخر سرپوشیده قرار دارد. در قسمت مرکزی داودیه، ساختمان اصلی قرار دارد، از در بزرگ داودیه که بگذریم نخست وارد اصطبل بزرگی میشویم که آخورهای کافی برای نگهداری صد اسب دارد و این آخورها طوری ساخته شده که اسبها از گرمای تابستان محفوظ باشند، تازه واردین در حقیقت اسبها یا کالسگه خود را در این اصطبل گذاشته و بعد بطرف باغ قسمت مرکزی میروند، در این قسمت خیابان بزرگ و عریضی قرار دارد که در وسط آن نهرسبکی زیبایی ساخته شده و آب زمزمه‌کنان در آن جاریست. در دو طرف این خیابان هم جنارهای زیادی کاشته‌اند کمی که جلو برویم بساختمان اصلی که سه طبقه و فوق‌العاده زیباست میرسیم. با ورود به ساختمان، شخص غرق در حیرت میشود زیرا تالار بزرگی را شبیه به تالار آینه کاخ گلستان مقابل چشم خود می‌بیند این تالار سقفی گنبدی شکل دارد که در حدود ۵۰ یا ارتفاع آنست در وسط این تالار حوض بسیار زیبایی ساخته شده و هشت ستون بزرگ زیرسقف تالار زده‌اند و پنجره‌هایی در اطراف وجود دارد که وقتی باز شود هوا

بخوبی جریان پیدامی کند در اطراف تالار راهروهای وجود داشت که به اطاق های متعددی منتهی میشد و یک پله مارپیچ تالار و طبقه اول را به طبقه دوم و سوم متصل میکرد در طبقه دوم و سوم نیز تالارهایی وجود داشت که بطرف شمال و جنوب پنجره های بزرگی داشت و وقتی این پنجره ها باز شوند هوا یکمرتبه خنک میشود. جلوی پنجره ها پرده های زربفت و قلابدوزی فوق العاده گرانبهائی آویخته شده بود، در دیوار تالار طبقه دوم یک تابلوی نقاشی بسیار بزرگی روی گچ دیده میشد در این تابلو تصویر صدراعظم و فرزندان ذکور او که چند پسر کوچک بودند نقاشی شده بود، این پسرهای کوچک حالا مردان بزرگی شده اند که در دستگاه های حکومتی ایران پست های مهمی دارند و من سه نفر از آنها را دیده ام و می شناسم پسر بزرگتر مرد پرچانه ای است که سرش پر از باد غرور و نخوت خانوادگی است، پسر دوم مرد کوتاه قدی است که جز شرارت هنر دیگری ندارد اما پسر سوم مردی است مؤدب، اجتماعی و با محبت. در شمال ساختمان درختان چنار و تبریزی زیادی وجود دارد و از وسط آنها نهری مملو از آب کوهستان میگذرد.

باغ بزرگ و با شکوه دیگری که در شمیران بازدید کردیم از نظر موقعیت با داودیه اختلاف داشت بدین معنی که در نقطه مرتفعی ساخته شده بود و بهمین جهت هوای کاملا خنکی داشت. این ساختمان و باغ که بعقیده من پرخرج ترین ساختمانهای شمیران بشمار میرود باغ فردوس است. این باغ و قصر آنرا معیر الممالک بزرگ که پدر معیر الممالک کنونی است پایه گذاری کرد و معیر الممالک پسر - که ماجرای جالب او را در فصول آینده شرح خواهم داد - ساختمان آنرا تکمیل کرد. در دوران غیبت معیر الممالک و مسافرت او به اروپا، این قصر خالی ماند و کسی از آن نگهداری نکرد و در نتیجه ساختمان آن متاسفانه آسیب دید مساحت این باغ در حدود چهار صد جریب است. قسمت پائین باغ جنگلی مملو از درختان چنار و صنوبر است و از ایوان و دهلیز مجاور این قسمت منظره واقعا "تماشائی و دل فریبی دارد این ایوان و دهلیز که در حقیقت بمنزله جلوخانی برای قصر است کاملا "مشرف و مسلط بر جلگه تهران است و در هوای صاف و آفتابی ساختمانها و باغهای تهران از آنجا دیده میشود در قسمت مقابل باغ و عقب آن برخلاف باغ های ایران استخر و حوض وجود ندارد ولی چند صف درختان کهن چنار در آنجا قرار دارد و در کنار چنارها یک اصطبل بزرگ ساخته شده است این اصطبل سقفی گنبدی شکل دارد و از آن چون قصر مدتها خالی بوده است، استفاده زیادی نشده است.

در وسط باغ و محوطه وسیع ساختمان اصلی که باید آنرا یک قصر نامید واقع شده است، در مرحله اول، چیزی که در قصر جلب نظر میکند استحکام مخصوص بنا و دیوارهای قطور و ستونهای عظیم آنست با آنکه چنارهای کهن و بزرگ قصر را احاطه کرده اند. معینا قصر آنقدر عظمت دارد که کاملا "از وسط این درختان بزرگ خود نمائی میکند در ایوان های قصر

چهارستون بزرگ ساخته شده است در حالیکه در ساختمانهای دیگر طبق سبک رایج فعلی ایران ستونهای کوچک بجای ستونهای بزرگ در نظر میگیرند و برای استحکام عده ستونهای کوچک را زیادتر میکنند روی ستونها گچ بریها و شیارهای مارپیچی بوجود آورده اند که تا سقف قصر میرسد. پنجره های اطراف طوری طراحی شده است که هوا در داخل قصر جریان پیدا کرده و آنرا خنک می نماید، هواکش هایی نیز در سقف وجود دارد که باین جریان هوا کمک میکند.

تالار پذیرائی وسیعی در طبقه اول وجود دارد که تقریبا "تمام عرض ساختمان را فرا گرفته است درهای این تالار از چوب منبت کاری ساخته شده است، در دو طرف تالار پنجره های بزرگی وجود دارد که از کف اطاق تا سقف میرسد و شیشه های سنگی رنگارنگی در این پنجره ها بابعاد کوچک و در قابهای چوبی کوچک منبت کاری نصب شده است. کف تالار با سنگ مرمر سفید و براق فرش شده و در دیوارهای آن نقاشیهایی از رقاصه های زیبا در حال رقص های مختلف شرقی دیده میشود. علاوه بر این تالار، قصر باغ فردوس تالارها و اطاق های متعدد

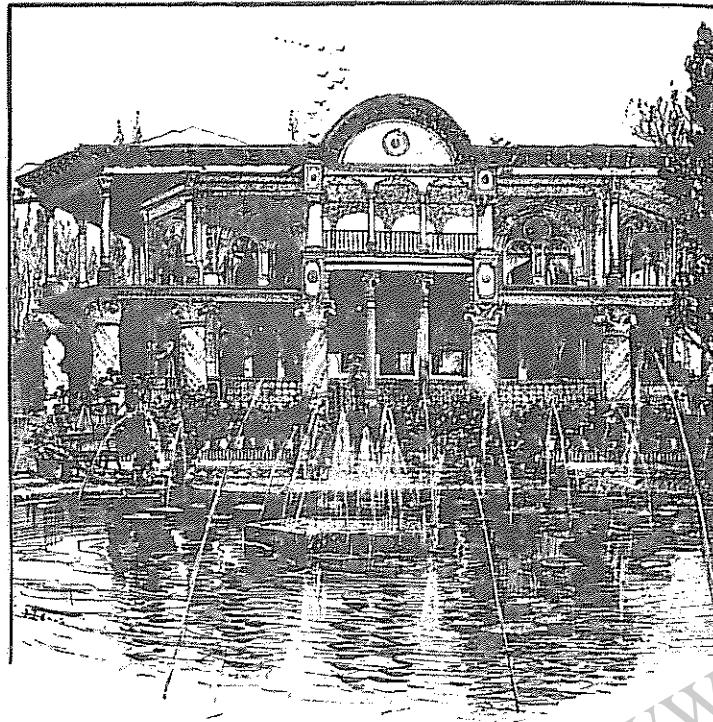


کامران میرزا نایب السلطنه

دیگری هم دارد که در تمام آنها تزئینات و آثار هنری زیادی وجود دارد و مخصوصاً "آینه کاریها و گچ بریهای آنها خیلی جالب است ایوان جنوبی آن که مشرف بر تهران است نیز در نوع خود از نظر ساختمان و تزئینات بی نظیر است. جنب تالار بزرگ قصر یک گالری وجود دارد که از نظر سبک ساختمان منحصر بفرد است و استادکاران ایرانی در گچ بریهای سقف آن نهایت هنر خود را نشان داده اند و شاید این سقف یکی از ظریف ترین و ماهرانه ترین گچ بریهای ایران باشد.

یکی دیگر از قصور عالی و قابل توجه شمیران کامرانیه است که متعلق به شاهزاده کامران میرزا نایب السلطنه پسر ناصرالدین شاه و وزیر جنگ ایران میباشد و طرح و نقاشی که از این قصر در کتاب آمده است گوشه ای از زیبایی و شکوه آنرا نشان میدهد. در اینجا میخواهم از ویلا و ساختمان دیگری صحبت کنم، از ویلایی در نزدیکی جعفرآباد که آنرا در تابستان سال ۱۸۸۴ برای محل بیلاقی سفارت امریکا اجاره کرده بودیم. این ویلا البته از نظر ارزش با ویلاها و ساختمانهایی که قبلاً از آنها صحبت کرده ام قابل مقایسه نبود، تزئینات آن ساده تر و وسعت آن کمتر بود ولی از لحاظ جذابیت دست کمی از آنها نداشت و یک خانه بیلاقی اعیانی تهران بشمار میرفت. این ساختمان در وسط باغی بوسعت تقریباً "شصت جریب که برادر درختان میوه و چنار بود قرار داشت و در سراسیمه مجاور یکی از دره های زیبای شمیران واقع بود از ته این دره رودخانه کوچکی که آب آن از برفهای قتل کوه بود جاری بود و روی رودخانه پل کوچکی وجود داشت شبها صدای آب رودخانه با آواز بلبلها آمیخته شده و یک موسیقی دلنوازی را تشکیل میداد، عقب این ویلا نیز چشمه آب زلالی از زمین میجوشید.

از دهکده جعفرآباد که بالاتر برویم راه خاکی و سربالا به نقطه ای میرسد که عرض آن زیاد میشود در اینجا در بزرگی که پیچک های سبز آنرا پوشانده است خود نمائی میکند از این در وارد محل بیلاقی سفارت امریکا میشویم و قدم در راه باریک و پر پیچ و خمی در وسط درختان چنار میگذاریم و کمی که جلورفتیم در سربالای سفارت را از دور مشاهده میکنیم. ساختمان روی تراس مرتفعی ساخته شده است از پله های آن که بالا برویم تراس آجر فرشی را بطول سیصد پا می یابیم که باغچه هائی مملو از گل و گیاه در اطراف آن وجود دارد و از وسط آن جوی آبی روان است. در قسمت شمالی تراس حوض آب بزرگی وجود دارد که دور آن گلکاری شده است و عقب آن ساختمانی مشتمل بر سه اتاق وجود دارد که ایوانی در جنوب آنست در طرف دیگر ساختمان حیاط بزرگی قرار دارد با حوض و گل کاری که ظاهر آن اندورنی صاحب این ویلا بشمار میرفت. در مقابل این تراس بنای کوچکی مشتمل بر اتاق غذاخوری و آشپزخانه وجود داشت و جوی آبی که از وسط تراس میگذشت از زیر کف آشپزخانه گذشته و در آن طرف بصورت یک آبشار بطرف باغ سرازیر میشد. پله ای از این تراس به تراس

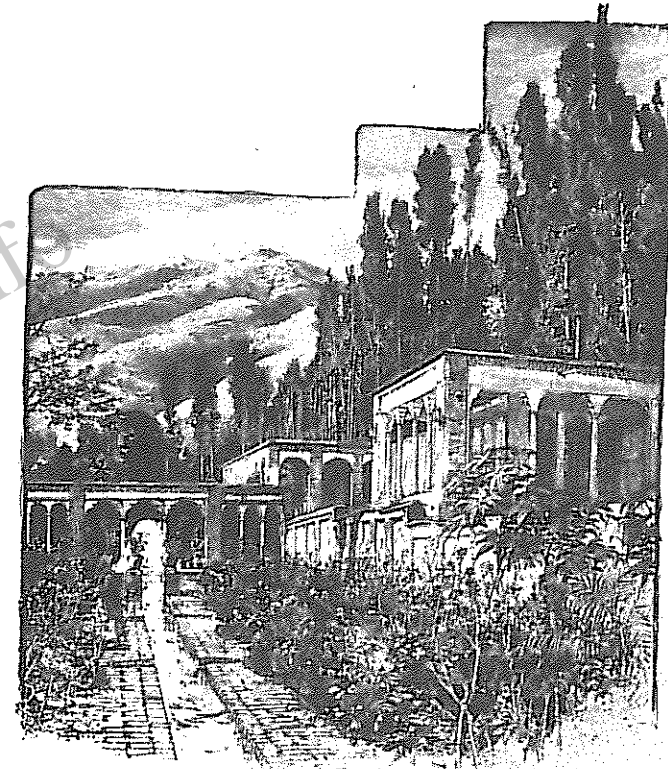


قصر کامرانیه محل اقامت کامران میرزا نایب السلطنه

طبقه دوم میرفت و در آنجا سه ساختمان کوچک به فاصله معینی از یکدیگر وجود داشت. ساختمانی که در قسمت جنوب واقع بود دو اتاق داشت که ما آنرا اختصاص به دفتر و امور اداری سفارت داده بودیم. ساختمان مرکزی با آنکه خیلی ساده بود ولی منظره زیبایی داشت و از ایوان آن که مشرف بر تراس اول و باغ بود در هوای صاف ساختمانهای تهران دیده میشد. در دو طرف دیگر آنهم ایوانهایی وجود داشت که مناسب برای قدم زدن و هواخوری بود. اتاق های این قسمت را اختصاص به اطاق نشیمن و پذیرائی های غیر رسمی داده بودیم.

در طرف شمال تراس ساختمان سومی بود که قبلاً "اتاق پذیرائی اندرون بود و چون تالار خوبی داشت ما آنجا را اطاق پذیرائی رسمی خود کرده بودیم تالار آن در حدود سی و چهار پا طول و ۱۴ پا عرض داشت این تالار از سه طرف پنجره های بزرگی داشت و در یکی از دیوارهای آن نقاشی بزرگی از داخل یک حرمسرا و اندرون ایرانی وجود

داشت که خیلی جالب بود و خارجی‌هایی که راه باندرون ایرانی‌ها نداشتند باید دیدن این نقاشی روی دیوار می‌توانستند تصویری از داخل اندرون ایرانی را در نظر خود مجسم نمایند.



محل بیلابقی سفارت آمریکا در جعفرآباد شمیران

اما مسئله‌ای که در این ساختمان بیلابقی عجیب بنظر میرسد چگونگی سقف آن بود که هیچ آرایش ظاهری نداشت، تیرهای چوبی سقف بدون حفاظ و روپوش دیده میشدند و مابرای آنکه حشرات در لابلای تیرها پنهان نشده و موجب مزاحمت نگردند بناچار مقداری پارچه چیت خریده و روی تیرها کوبیده و سقف را محفوظ کردیم. معمولا "سقف ساختمانهای شمال ایران هم بهمین نحو است و تیرهای سقف روپوشی ندارند، مستخدمین ایرانی ما میگفتند برف و باران زمستان و بهار دامنه‌های البرز آنقدر سنگین است که سقف خانه‌ها را خراب میکند و دیگر آرایش و تزئین سقف کار عبث و بی‌مفودی خواهد بود.

در هر حال باید اعتراف کنم که زیبایی واقعی طبیعت را من در چند ماهی که در آن تابستان در ویلای نزدیک جعفرآباد بسر بردم، درک کردم، موقعی که فواره‌های حوض‌های تراس بالادو پائین بکار می‌افتادند و صدای ریزش آب در سکوت و آرامش بیلابقی بگوش میرسید نشاط و شادی و حالتی خاص بانسان دست میداد که توصیف ناپذیر است، مخصوصا "در شبهای مهتاب که در تراس بالا می‌نشستیم و صدای ریزش آب را توام با نغمه بلبل و آوای جغد از فواصل دور، می‌شنیدیم، شاخ و برگ درختان چنار در نور پریده رنگ ماه جلوه خاصی پیدا میکردند و من ساعتها مبهوت اینهمه زیبایی طبیعت میشدم، ماه اول اقامت ما در این ویلا شبها ابر آسمان را می‌پوشانید و آسمان می‌غریب و باران سیل آسائی می‌آمد ولی در اوایل تیرماه دیگر از ابرو باران خبری نبود و شبها آسمان پرستاره را بالای سر خود داشتیم.

چون محوطه محل بیلابقی سفارت وسیع بود و باغ آن نیز دارای دیوار و حصار قابل توجهی نبود می‌بایستی تدابیری برای حفاظت آن اتخاذ میکردیم و شبها علاوه بر نوکران و مستخدمین سفارت که به نوبت کشیک داشتند، پانزده نفر افراد گارد سفارت را در محوطه باغ و اطراف آن به مراقبت گماشته بودیم، هر شب یک رمز، یا اسم شبی را تعیین کرده و با افراد گارد میگفتیم و هرکس که از ساعت نهم به بعد میخواست از محوطه سفارت بگذرد می‌بایستی آن اسم شب را بگوید و اگر آنرا نمیدانست دستگیر میشد، بدین ترتیب جلوی دستبردزدان و وقوع اتفاقات سوء را میگرفتیم. خوب بخاطر دارم که شبی وزیر خارجه ایران برای یک دیدار رسمی به سفارت آمده بود و موقعی که میرفت ساعت از نه شب گذشته بود من او را تا اواسط باغ بدرقه کردم و بازگشتم و فراموش کردم که وزیر خارجه بدون اسم شب نمیتواند خارج شود و همینطور هم شد و موقعی که وزیر خارجه به در سفارتخانه رسید و خواست از آن خارج شود قراول جلوی در، از او اسم شب خواست و چون وزیر خارجه آنرا نمیدانست، قراول با تفنگ جلوی او را گرفت و هرچه وزیر خود را معرفی میکرد قراول گوش نمیکرد و حتی مانع بازگشت او هم شده بود، من ناگهان یادم آمد که وزیر خارجه اسم شب را نمیداند و ممکن است گرفتار قراولان شود. بهمین جهت سرعت خود را جلوی در رساندم و در آنجا پس از عذرخواهی وی را روانه کردم شبی دیگر کدخدای جعفرآباد از میهمانی منزل برادرش بخانه باز میگشت و بفکرش رسیده بود که خوبست برای آنکه راه خود را کوتاه کند از محوطه باغ سفارت عبور کند ولی در آنجا گرفتار قراولان شد و تا صبح او را بازداشت کردند و ما وقتی از خواب بیدار شده و از موضوع اطلاع یافتیم آقای "کویت" مترجم سفارت را فرستاده و او را آزاد کردیم. اتخاذ این تدابیر در حقیقت کاملا "لازم بنظر میرسید زیرا اگر دزدان شبها به سفارت دستبرد میزدند و یکی از اعضای سفارت دست باسلحه برده و آنها را احیانا "میکشتند نتایج خیلی سوء و ناگواری ببار می‌آمد. مخصوصا" که محل

سفارت در جعفرآباد از محل دیگر سفارتخانه‌های خارجی دور بود و ایرانی‌ها نیز زیاد به خارجی‌ها خوشبین نبودند.

مدت پنج‌ماه اقامت ما در باغ بیلاقی جعفرآباد خیلی خوب و رضایت‌بخش بود، البته اتفاقات سوء و ناراحت‌کننده‌ای هم روی داد ولی در جمع از آن رضایت کامل داشتیم، روابط من در این مدت با همسایگان و رجالی که در نزدیکی ما بسر میبردند خوب و گرم بود، نایب‌الحکومه شمیران در محل سفارت از من دیدن کرد و روحانی بزرگ و متولی امامزاده^۱ تجریش که مرد بسیار محترم و موقری بود نیز بیدار ما آمد. از جمله کسان دیگری که به محل بیلاقی سفارت آمدند "مالک" یا رئیس صنف بازرگانان تهران بود. مالک یک ایرانی نمونه است که به آداب و سنن قومی خود خیلی پای‌بند است و شخصیتی بود خوش‌قیافه که آثار هوش و ذکاوت در چهره‌اش دیده‌میشد و اطلاعات و دانش او هم زیاد بود، از پوشیدن لباسهای نیمه غربی که بتازگی در تهران معمول شده است بشدت متنفر بود جامه بلند و گشادی از بهترین پارچه ابریشم و رنگارنگ می پوشید، اسب‌سواری گرانبهایی از نژاد عربی داشت و وعده‌های نوکر و ملازم با او حرکت می نمودند پذیرائی او شاهانه بود، میهمانان در تالار بزرگی کنار پنجره‌هایی که بطرف باغ باز میشد روی مخدعه می‌نشستند، مستخدمین او در فنجانهای چینی بسیار عالی چای می‌آوردند و سیگارهایی با بهترین توتون خارج تعارف میکردند، او خیلی خوش‌صحت بود، حکایات و امثله^۲ زیادی میدانست از شعرای ایران حرف میزد و آنها را میستود، اشعاری را میخواند، از نقاشیها و کلکسیون خط خود صحبت میکرد و سعی داشت که به میهمانانش بد نگذرد.

دید و بازدیدهای هم با همسایه دیگرمان شاهزاده ابراهیم میرزا^(۱) یکی از نوادگان فتحعلیشاه داشتم، فتحعلیشاه که مردی با قدرت و در عین حال عاشق پیشه و هوسباز بود، بعد از خود یک‌گروه بزرگ فرزند و نوه باقی گذاشت که اکثر قریب با اتفاق آنها بدستور پادشاه وقت محمد شاه یا بقتل رسیدند و یا کور شدند که نتوانند علیه محمدشاه قیام کنند ولی کشتن و کور کردن شاهزادگان، دیگر در حال حاضر در ایران معمول نیست و آنها با خیال راحت و آسوده زندگی میکنند و این نمونه پیشرفت بزرگی در ایران است. روزی که بدیدن ابراهیم میرزا رفتم مصادف با روزی بود که ساختمان فواره‌های استخرها پایان یافته و میبایستی فواره‌ها بکار افتد. موقعی که ما نشسته بودیم فواره‌ها را برای اولین بار باز کردند و پس از آنکه چند لحظه‌ای از آنها آب آمد، ناگهان با کمال تعجب مشاهده کردم که رنگ آب سرخ رنگ و مانند خون شد، علت را از شاهزاده پرسیدم و او در جواب مدتی عذرخواهی کرد

(۱) کلمه میرزا در ایران مانند آقا بوده و بعنوان احترام بکار برده میشود این کلمه را قبیل از اسم ذکر میکنند مگر در مورد شاهزادگان که آنرا بعد از اسم آنها ذکر میکنند.

که این اتفاق در حضور من روی داده است و بعد توضیح داد و گفت در ایران مرسوم است پس از پایان یک بنا و موقع افتتاح آن گوسفند یا گاوی را قربانی میکنند و امروز هم که این فواره افتتاح شد، گوسفندی را قربانی کرده و خون آن را داخل آب فواره کرده‌اند و امیدوارم که این کار شما را ناراحت نکرده باشد و با خاطره^۳ بدی منزل مرا ترک نکنید. ولی پذیرائی شاهزاده آنقدر گرم و صمیمانه بود که من هرگز خاطره^۴ بدی از او ندارم.



فتح علی شاه

فصل ششم

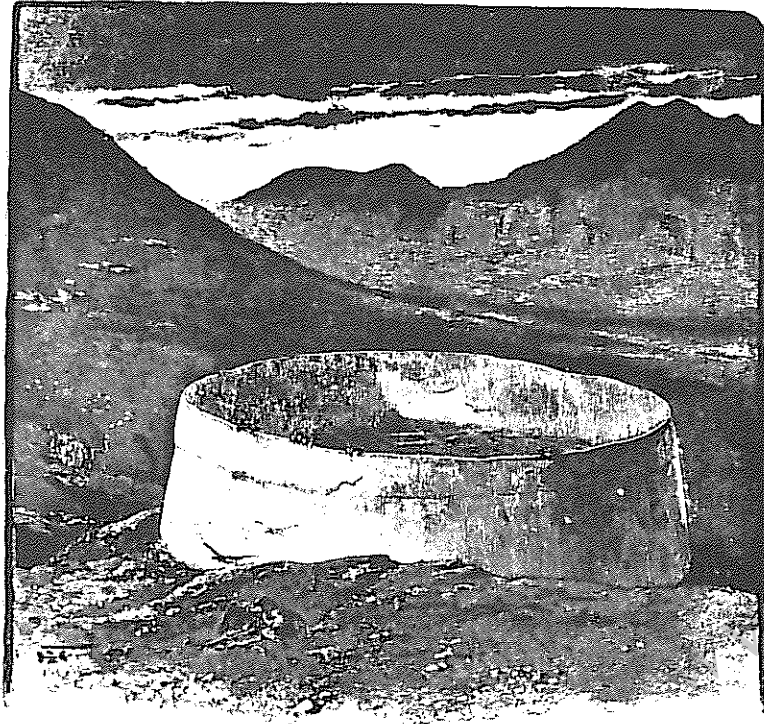
نژادهای مختلف ایران

جمعیت ایران بطور تقریب در حدود نه میلیون نفر حدس زده میشود. ولی عدهای این جمعیت را بالغ بر هفت میلیون ونیم نفر میدانند، منابع روسی جمعیت را همان ۷/۵ میلیون و خود ایرانیها، آنرا متجاوز از نه میلیون نفر حدس میزنند اما بعقیده من این جمعیت بیش از نه میلیون نیست. این جمعیت تا چند سال قبل زیادتر بود ولی پس از قحطی و بدنبال آن وبائی که در سال ۱۸۷۵ گریبانگیر ایران شد عدهء زیادی تلف شدند و جمعیت کاهش پیدا کرد، ظاهراً "دلیلی در دست نیست که سکنه ایران در گذشته، خیلی بیش از این مقدار باشد، فقط نواحی جنوبی ایران بنظر میرسد که در دوران گذشته جمعیت زیادتری داشته و تراکم جمعیت در آن زیادتر بوده است، شهرهای بزرگی که ویرانههای آن باقیمانده و خالی از سکنه است این حدس را قوی میکند. از طرف دیگر صفحات تاریخ در این مورد نقاط ابهام دیگری را بوجود میآورد، در تاریخ آمده است که در قرون باستانی لشکرکشیهای بسیار بزرگی از ایران بطرف مغرب انجام شده و شمارههایی از نفرات این لشکرها ذکر شده است که انسان را بفکر میاندازد که ایران مگر چه جمعیتی داشته است که توانسته با این تعداد سرباز اقدام به لشکرکشی کند؟ و وقتی تلفات جنگ را میخواند با خود میگوید که آیا همین تلفات زیاد جمعیت ایران را اینچنین کاهش نداده است؟ در مورد این سئوالات و ابهامات نباید فراموش کرد که اردوهای عظیم ایران که در زمانهای داریوش و خشایارشا در لشکرکشی به آسیای صغیر و یونان شرکت داشتند مرکب از سربازان کلیه سرزمینهای تحت الحمایه ایران در مشرق زمین بود و سربازان ایرانی فقط این اردو را هدایت میکردند و عدهء آنها در مقابل سربازان ملل دیگر ناچیز بود، از جمله در جنگ معروف سالامیس غیر از سربازانی که از کلیه ملل در اردوی ایران شرکت داشتند کشتیهایی از کلیه کشورهای واقع در ساحل شرقی مدیترانه نیز در صف نیروی دریایی ایران میجنگیدند

و بدین ترتیب این اردوهای عظیم را نمیتوان دلیل محکمی بر جمعیت فوق العاده زیاد ایران در آن زمان دانست. ولی در مورد این جمعیت نسبتاً کم، نکته‌ای را که باید خاطر نشان کرد هوش و درایت ذاتی مردم ایران است.

قسمت عمده‌ای از خاک ایران را کویرها و صحاری خشک و لم یزرع فراگرفته است و هیچ دلیلی هم در دست نیست که در گذشته، این قسمت‌ها آباد بوده و جمعیت زیادی در آن ساکن بوده باشند. عده‌ای معتقدند که شمال ایران از این نظر وضع استثنائی دارد و این منطقه که سابقاً "هیرکانیا" نامیده میشد و فعلاً "مازندران و گیلان" نام دارد، جمعیت زیادی داشته است و آب و هوای مناسب و حاصلخیزی آن، این تصور و حدس را تأیید میکند. ایرانیان خالص و اصیل در تمام نقاط کشور ایران وجود دارند ولی عده‌ای آنها در نواحی که سابقاً "مرکز زادگاه ایران باستان" بوده یعنی نواحی مرکزی، جنوبی و جنوب غربی ایران زیادتر است. آنها مردمان زیبا و خوش اندام، شوخ و بذله‌گو و با هوش و پر تحرکی از نژاد آریائی هستند. زبان آنها در اصل سانسکریت بوده که در طول قرون متمادی تغییراتی کرده و مخصوصاً لغات عربی در آن ریشه دوانیده است. این ایرانیان اصیل جمعیت هنرمند و روشنفکر و با ذوق و استعداد ایران را تشکیل میدهند. هنر، فلسفه، علوم و ادبیات ایران که در جهان شهرت دارد مرهون همین ایرانیان اصیل است. پس از نابود شدن پرسیولیس، دو شهر در ایران اصالت و مرکزیت خود را حفظ کرده‌اند و این دو شهر شیراز و اصفهان هستند و سعدی و حافظ بزرگترین شعرای ایران، در شیراز زندگی میکردند و آرامگاه آنها در این شهر است. شاه عباس در دوره سلطنت خود، اصفهان را بصورت مرکز هنری ایران درآورد و هنرمندان زیادی را از اطراف و اکناف باصفهان دعوت کرد که آثار هنری آنها اصفهان را مشهور کرده است. با آنکه ایرانیها با خارجیها و بخصوص برده‌های خارجی ازدواج کرده‌اند، معذالک باندازه ترکها اصالت خود را از دست نداده‌اند، آنها عده‌ی زیادی از زنان چرکسی و گرجی را بایران آورده و با این زنان ازدواج کردند ولی این کار به اصالت نژادی آنها لطمه‌ای نزده است. ایرانیهایی که از همه بیشتر اصالت خود را حفظ کرده‌اند "گبر"ها هستند که از اعقاب همان ایرانیان زمان داریوش و کوروش می‌باشند و علت هم آنست که گبرها فقط با افرادی از قوم خودشان ازدواج میکنند و هیچ خارجی را به خود راه نمیدهند. آنها عده‌شان کم است و بیشتر در یزد و تهران زندگی میکنند و کار آنها تجارت ابریشم و کشاورزی است. کلمه "گبر" از کلمه "کافر" گرفته شده است و چون آنها مسلمان نشده‌اند "کافر" - که بعداً "این کلمه به "گبر" تبدیل شده - نامیده شده‌اند. ولی بهتر است که آنها را پارسی بنامیم. ایرانیهای آتش پرستی که دین اسلام را قبول نکرده و از آن کشور به بمبئی فرار کرده‌اند نیز پارسی نامیده میشوند، کلمه "پارسی" از ایالت "پارس" یعنی زادگاه ایرانیان باستان گرفته شده و چون حرف "پ"

گاهی با "ف" جایگزین میشود بایالت پارس، فارس هم میگویند.



قبرستان گبرها واقع در تپه‌های جنوبی تهران

سکنه قسمت شمال غربی ایران از نظر نژاد شباهت زیادی به سرزمین آسیای صغیر دارد و شامل عده‌ی زیادی ارمنی میشود که از اعقاب و مردم ارمنستان قدیم هستند. در حدود سی هزار نفر نستوری نیز در این قسمت زندگی میکنند که ایرانیها آنها را "نصرانی" مینامند. آنها در اصل از کلدانیهای قدیم و ساکنین شهر باستانی "بابل" هستند و از معتقدان و مریدان "نستوریوس" هستند که رهبر مذهبی قسطنطنیه در قرن پنجم بود. یکی از هدفهای بزرگ میسیونرهای مذهبی آمریکا در ایران جلب این نصرانیهاست. نستوریها دائم مورد حمله و هجوم کردها واقع میشوند و اگراد، دشمن خونی آنها هستند. کردستان که محل سکونت کردهاست سرزمینی است کوهستانی که راه‌های صعب العبوری دارد و کردها از سرکش‌ترین و شلوغ‌ترین اتباع شاه ایران بشمار میروند. هنر بزرگ آنها قالیبافی است و

فرشهای گرانبهائی را در کارگاههای خود میبافند. لباس آنها طرح خاصی دارد که بالباس سایر ایرانیان اختلاف زیاد دارد، زنان کرد موهای بلند و چشمانی سیاه دارند و در زیبایی آنها نویسندگان و شعرا غلو کرده‌اند. اخلاق و خصوصیات نژادی کردها بکلی جدای از همه تیره‌های اقوام ایران است.

سکنه قسمت مهمی از آذربایجان واقع در شمال غربی ایران ترک هستند که بر اثر تباط و مراوده طولانی با فارسها یا پارسها آداب و رسوم و آئین آنها را فرا گرفته‌اند ولی زبانشان ترکی است و خصوصیات اخلاقی و رفتاری آنها هم با فارسها کاملا متفاوت است. اهالی آذربایجان شیعه خلی متعصب هستند و علت هم آنست که قرون متعادی با ترکهای عثمانی که سنی مذهب هستند در جنگ بوده‌اند. مرکز آذربایجان تبریز است که مهمترین و بزرگترین شهر ایران بشمار میرود و راه تجارتنی طرابوزان و ارض روم و تهران از آن میگذرد. این شهر چندین بار بدست دشمنان ایران افتاده و دوباره آزاد شده‌است و چون مردم تبریز خیلی متعصب هستند خارجیان مقیم آنجا در مواقع انجام مراسم دینی خود زیاد در امان نیستند در ژوئیه سال ۱۸۸۵ بود که بر اثر تظاهرات مردم تبریز، ولیعهد ایران که حکومت تبریز را بعهدداشت نامه‌ای بمن نوشته و با کمال نزاکت خواستار شده بود که به میسیونرهای مذهبی امریکائی مقیم تبریز توصیه کنم که کار خود را تعطیل و مدرسه‌ای را که باز کرده‌اند به‌بندند و گرنه احتمال دارد که مردم بهیجان آمده و همه مسیحیان مقیم تبریز را مورد حمله قرار دهند. نامه و تقاضای ولیعهد ایران لحن دوستانه و خیرخواهانه‌ای داشت و حسن نیت او کاملا آشکار بود و بهمین جهت فوراً باتباع امریکا در تبریز دستور دادم که تسلیم نظر ولیعهد شده و دست از تبلیغات مذهبی خود بردارند. میسیونرها اول زیر بار نمی‌رفتند و میگفتند خطر را استقبال کرده و بکار خود ادامه خواهند داد ولی من به آنها خاطر نشان کردم که موضوع فقط حفظ جان آنها نیست بلکه باید متوجه باشند که با کار خود جان عده‌ای دیگر را نیز بخطر خواهند انداخت و لازمست که دستور را اجرا نمایند.

در جنوب غربی ایران عده قابل توجهی عرب هم زندگی میکنند و اسبهای عربی نژاد ایران مرهون وجود همین اعراب خوزستان است. در شیراز اسب‌هایی وجود دارد که اختلاطی از نژاد عربی و ایرانی هستند و آنها از نژاد عربی به مراتب بهتر و با ارزش ترند. مردم ایالت کم جمعیت واقع در جنوب شرقی ایران یعنی کرمان، از نژاد خالص ایرانی هستند. صنعت مهم این ایالت پارچه‌بافی، قالبیافی و قلابدوزی است. پارچه‌های کرمان از نظر طرح شبیه پارچه‌های کشمیر است ولی از نظر کیفیت با کشمیر برابری نمیکند. علت هم آنستکه پشم محصول ایران به مرغوبی پشم‌های کشمیر نیست. طوفان شن بیابانهای اطراف کرمان شهرت دارد. در این بیابانها شن نرم مانند ماسه‌های کنار دریا همه جا را فرا گرفته است

و بهمین جهت مسافرت در این کویرها بسیار خطرناک است و اگر طوفان شروع شود کاروانها را زیر خود مدفون میکند. البته دره‌های سرسبز و مراتع کمی در مغرب این ایالت وجود دارد ولی قسمت عمده آن خشک و لم یزرع و شبیه سرزمین همسایه آن یعنی بلوچستان است. بلوچستان در نقشه‌های جغرافی جز خاک ایران است ولی خانهای بلوچ عملاً از حکومت مرکزی ایران اطاعت نمیکنند.



یکی از زنان عشایر ایران

در هیچیک از ایالت ایران، مانند خراسان مناظر کاملاً متضادی در مقابل یکدیگر وجود ندارد. قسمت عمده خاک این ایالت را بیابانها و کویرهای خشک و لم یزرع تشکیل میدهد. در این کویرها بفواصل زیاد از یکدیگر کمی آب و درخت وجود دارد و در اطراف این جاههای آب گله‌هایی از آهو و غزال دیده میشوند حاشیه این کویرها به کوهها و ارتفاعات خشکی منتهی میشوند که هرگز در آنها باران و یا برف نمی‌بارد. حدس زده میشود که این قسمت از خراسان بستر دریاچه‌ای بوده است که بتدریج آب آن بخار شده و بیابان لم یزرعی به

جای گذاشته است و پیش بینی میشود که دریای خزر هم به چنین سرنوشتی گرفتار آید و پس از چند قرن روسیه یک ایالت خشک و لم یزرع را بدون آنکه ناچار به جنگ و تهاجم با همسایگان باشد، به کشور خود ضمیمه نماید. در ایالت خراسان ناگهان بیابانها و کویرها باراضی سرسبز و حاصلخیز مبدل میشوند و واقعا "جای تعجب است که چگونه در یک مسافت کوتاه اینقدر وضع خاک و اراضی تغییر پیدا می کند و از بیابان خشک به اراضی آباد و زراعتی میرسیم، شاید همین تضاد عجیب طبیعت الهام بخش شعرا و ادبای این دیار بوده باشد. نیشابور که آرامگاه حکیم عمر خیام در آن واقع است، شهریست پرازگل با باغ های میوه و درختان چنار و صنوبر. مشهد، شهر مقدسی است که در آن باغهای بسیار زیادی وجود دارد. ایرانی ها بایالت خراسان اهمیت زیادی میدهند ولی متاسفانه چشم طمع روسها بآن دوخته شده است و این امر ایران را نگران کرده است. بعضی از قدیمترین شهرهای ایران در خراسان قرار دارند که در اطراف آن حفاریهای باستان شناسی انجام شده است از جمله شهرهای دامغان و نیشابور که شهرت تاریخی دارند معادن مهم فیروزه ایران در نزدیکی نیشابور واقع است و هر ساله از این معادن مقدار زیادی فیروزه استخراج میشود که گرانبهارترین آنها بخزان سلطنتی منتقل میگردد. مردم خراسان باستانهای جمعی از عشایر آن از نژاد اصیل ایران هستند و عموما "از هوش و استعداد کافی برخوردار بوده و هنرمندند. قسمت مهم و قابل توجهی از جمعیت ایران را، عشایر تشکیل میدهند. عده ۶ عشایر ایران بطور کامل معلوم نیست ولی حدس زده میشود که شماره آنها بالغ بر یک میلیون نفر گردد. عشایر ایران با آنکه اقامتگاه ثابتی ندارند ولی در کوچها و نقل مکان آنها نظم و ترتیب کاملی وجود دارد. همانطوریکه اشراف انگلستان عادت دارند تابستانها به املاک و دهات خود بروند و زمستانها را در شهرها بمانند، عشایر ایران هم زمستانها در کلبه های گلی و محقری در جلگه ها بسر میبرند و تابستانها را به کوهستانها کوچ میکنند و در چادرهایی که از پشم بز میبافند زندگی میکنند. اما مقر زمستانی و تابستانی هر عشیره ای ثابت و مشخص است و بهیچوجه جای یکدیگر را در کوچهای تابستانی و زمستانی اشغال نمی نمایند.

در اینجا باید خاطر نشان کرد که در آب و هوای نظیر ایران، این زندگی عشایری و در هوای آزاد خالی از لطف و جذابیت نیست. من خودم در طول اقامت در ایران، هر تابستان چند هفته را در چادری میان عشایر زندگی کرده ام و متوجه محاسن زندگی ساده آنها شده ام. انسان در میان عشایر آزادی مطلق را احساس میکند، خود را محصور میان دیوارهای سنگی و آجری شهر نمی بیند، آسمان را در بالای سر و کوهها را در کنار خود مشاهده میکند سکوت و آرامش بی مانندی در همه جا حکم فرماست و تنها صداهایی که بگوش میخورد، عوعوی سگ چوپان از فاصله دور، زمزمه جویبارهای کوهستان، غرش رعد در آسمان،

صدای خنده دختران عشایر که از چادری به چادر دیگر میروند و بالاخره صدای کودگانی که جلوی سیاه چادر خود مشغول بازی هستند، میباشد. این عشایر در زندگی خود صرفه جوئی زیادی میکنند و آنچه که از فروش کره، پنیر، گوشت و پشم گوسفندان خود بدست می آورند، زندگی آنها را تامین کرده و پس اندازی هم برایشان باقی میماند که با این پس انداز زینت آلات طلا برای خانواده خود خریداری می نمایند و بهمین علت زنان عشایر غالبا "طلاآلات زیادی دارند و من کمتر زنی را میان عشایر دیده ام که گردن بند یا دستبند طلا نداشته باشد. در تناسی که با این چادر نشینان پیدا کردم و صحبت هایی که با آنها نمودم اطلاعاتی از وضع زندگی عشایری بدست آوردم آنها از ماموران مالیات شکایت داشتند. میگفتند که ماموران وصول ماهی یکبار برای بازرسی به چادرها آمده و گوسفندان و احشام هر خانواده را شمارش میکنند و از هر گوسفند و بزی هر ماهه چهارشاهی^(۱) مالیات میگیرند و بدین ترتیب مالیات سالانه ای که عشایر بابت هر گوسفند یا بز خود باید بپردازند در حدود چهل درصد قیمت آن حیوانات میشود آنهم به شرطی که بتوانند گوسفند خود را در بازار به قیمت اصلی خود بفروشند و خریدار برای آن پیدا شود. خانها و رؤسای عشایر هم از افراد قبیله خود مقداری از درآمد آنها را میگیرند و بعلاوه حاکم هر منطقه نیز بعنوان مختلف و بهانه های گوناگون از عشایر پول مطالبه میکند و آنها را هر وقت که لازم شد برای خدمت سربازی میبرد. نباید فراموش کرد که افراد عشایر در ارتش ایران سوارکاران و ورزیده های بوده و جنگجویان دلیری بشمار میروند. ولی با تمام این احوال، وضع عشایر ایران خوبست و درآمد آنها بحدیست که بجز آن میتوان گفت که هیچ طبقه ای در ایران رفاه آنها را در زندگی ندارند. دولت ایران قراردادی با روسیه منعقد کرده است که بموجب آن چهل هزار نفر از عشایر شاهسون که اقامتگاه آنها در ایران و مرز روسیه است. تابستانها با نظر رود ارس کوچ کرده و احشام خود را در مراتع جنوبی قفقازیه بچرانند.

در حالیکه آداب و رسوم عشایر ایران کم و بیش بیکدیگر شباهت دارد، نژاد آنها بکلی مختلف بوده و آزار تیره های گوناگونی هستند و تنها وجه اشتراک آنها مسلمان بودنشان است. عشایر ایران را بطور کلی بدو دسته میتوان تقسیم کرد: یکی عشایر آریان نژاد و ایرانی که به لهجه های مختلف زبان سانسکریت صحبت میکنند. و دیگری عشایر ترک یا تورانی نژاد که از اعقاب تاتارهایی هستند که با چنگیز و تیمور بایران آمده اند. عشایر آریایی نژاد در تمام نقاط ایران زندگی میکنند. در حالیکه عشایر ترک نژاد که یک سوم کل عشایر ایران را تشکیل میدهند، بیشتر در شمال آن کشور از مرزهای غربی تا شرقی بسر

(۱) هر بیست شاهی معادل یک قران یا یک ریال بود (مترجم)

میرند. در حال حاضر مهمترین عشایر ایران ایل قاجار است که آغامحمدخان سرسلسله قاجاریه و اصولاً "خاندان سلطنتی قاجار از این ایل هستند. ایل قاجار هنوز هم مانند سایر عشایر بزندگی ایلیاتی خود ادامه میدهند ولی جمعی از این ایل و مخصوصاً "روءسای آنها، بخاطر آنکه گفته نشود خانوادهٔ سلطنتی در اصل گوسفندچران بوده‌اند، زندگی ایلیاتی و عشایری خود را رها کرده و در شهرها سکونت اختیار کرده‌اند رئیس و ایلیخانی قاجار نیز شخصاً "در تهران زندگی کرده و از مزایای خاصی استفاده می‌نماید. او برای افراد ایل خود حقوق خاصی برتر از دیگران قائل است و درست مانند آنکه در یک چادر ایلیاتی نشسته و بکار افراد ایل خود رسیدگی میکند حالا هم در تهران دعواها و مراجعات قاجارها را شنیده و دربارهٔ آنها حکم صادر مینماید. یکی از اتباع امریکا در تهران با مردی از ایل قاجار بر سر رهن یک ملک اختلاف پیدا کرده بود و من بنا بر وظیفه خود هر قدر سعی کردم این اختلاف را برطرف کنم موفق نشدم زیرا ایلیخانی قاجار از آن مرد قجر به سختی طرفداری میکرد.

عشایر شمالی ایران غالباً " - باستثناء ترکمن‌ها - افرادی آرامش طلب هستند که از حمله بدیگران خودداری میکنند ولی عشایر جنوبی ایران عموماً " ستیزه جو و در موقع لزوم راهزن بوده و زیاد هم از شاه و قانون اطاعت نمی‌نمایند. مهمترین این عشایر، لرها و بختیاریها هستند که جمعیت آنها بالغ بر پانصد هزار نفر میشود و سه چهارم آنها را بختیاریها تشکیل میدهند. آخرین رئیس بختیاریها که ایلیخانی نامیده میشد در "چغاخور" زندگی میکرد. او در این بخش خانه‌ای وسیع و قصرمانند برای خود ساخته بود و میل و اثاث گرانبهائی برای آن فراهم کرده و قسمتی از آنرا حتی از اروپا وارد نموده بود و خلاصه یک نوع زندگی برای خود ترتیب داده بود که با زندگی اتباعش که در سیاه چادرهای بافته شده از پشم بز زندگی میکردند اختلاف بسیار فاحشی داشت. ایلیخانی عادت داشت که هر روز صبح قبل از ناشنای قرصی را میخورد که او را از ابتلای به بیماریها محافظت میکرد. این قرص را معمربین بختیاری از گیاهانی که در کوه‌های آن منطقه بطور وحشی میروئیدند تهیه میکردند و واقعا " هم اثر شفابخش و معجزه‌آمیزی داشت ولی این قرص نتوانست ایلیخانی را از سرنوشت شومی که در انتظار او بود نجات دهد. ایلیخانی مدتها بود که از گوشه و کنار و خارج اسلحه میخرید و افراد عشایر خود را هم جمع‌آوری کرده بود. بدرستی معلوم نبود که چه خیالاتی را در سر می‌پروراند ولی شایع بود که میخواهد دست به شورش و یا غیگری و یا قیام بزند و یا حداقل ادعای استقلال کرده و از پرداخت مالیات بدولت خودداری کند. این خبرها جسته و گریخته بگوش شاه و حاکم مقتدر اصفهان یعنی شاهزاده ظل‌السلطان میرسید و با توجه به رشادت و جنگجویی افراد ایل بختیاری این اخبار نگران کننده بود زیرا امکان داشت که بدنبال آن شورشهایی در نقاط دیگر کشور هم روی

دهد و این آشوبها و بی‌نظمی‌ها غیر از دردسرهایی که برای دولت فراهم میکند موجب آن شود که دولت روسیه که در پی بهانه‌جوئی میگردد و مترصد حمله با ایران است در این گیر و دار مداخله کرده و قسمتی از خاک ایران اشغال نماید. شاهزاده ظل‌السلطان که یارای جنگ و زد و خورد و رویارویی با ایلیخانی را نداشت تصمیم گرفت غائله را از راه دیگری ختم نماید و از در حيله و نیرنگ وارد شود. شاهزاده از ایلیخانی دعوت کرد که باصفهان بیاید و چند روزی را میهمان او باشد. ایلیخانی هم بدون آنکه متوجه دام گردد روانه



شاهزاده ظل‌السلطان حاکم اصفهان

اصفهان شد و ظل‌السلطان برخلاف اصول جوانمردی و میهمان‌داری، محرمانه دستور داد که در اصفهان بر سر ایلیخانی ریخته و او را بقتل رسانند. ایل بختیاری از شنیدن خبر قتل ایلیخانی و توطئه ظل‌السلطان برآشفته ولی چون این ایل رهبری نداشت عکس‌العملی نتوانست نشان دهد و انتقام را بفرصت مناسبی درآینده واگذار کرد. در آنموقع شاهزاده

ظل‌السلطان را بخاطر آنکه برخلاف جوانمردی رفتار کرده و میهمان خود را کشته است مورد سرزنش و شماتت قرار دادند ولی حقیقت آنست که ظل‌السلطان شاید مستحق اینهمه سرزنش نباشد، زیرا ظل‌السلطان به تنهایی قدرت آنرا نداشته که تصمیم به قتل ایلخانی بگیرد و اینکار بدون تردید بدستور شخص شاه به ملاحظات سیاسی انجام گرفته است و به علاوه اگر با این خدعه و نیرنگ ایلخانی را از بین نمیرد، کار به خونریزی‌های بیشتری میکشد. گذشته از همه اینها خود ایلخانی هم با اطلاع از سوابق ظل‌السلطان و خصوصیات او و بعلاوه با توجه به نقشه‌هایی که برای تجهیز افراد بختیاری طرح کرده بود، بی احتیاطی بزرگی کرده بود که دعوت را پذیرفته و باصفهان رفته بوده است.

بختیاربها از نظر پاره‌ای آداب و رسوم شبیه سرخ‌پوستان امریکا هستند، آنها پس از تولد نوزادشان اسامی حیوانات مانند گرگ، شیر و ببر بآنها میدهند و گاهی اوقات نام دومی هم برای این قبیل کودکان انتخاب می‌نمایند آنها مردمانی رشید و شجاع و در عین حال مکار و انتقام‌جو هستند. یک خارجی با گرفتن اجازه از رئیس ایل میتواند در میان ایل بگردش پرداخته و چند روزی هم با آنها بسر برد. در این موارد معمولاً "رئیس ایل یک یا چند نفر از افراد خود را مأمور محافظت از آنها و اموالشان میکند. ولی افراد این ایل فوق‌العاده حیل‌گر بوده و کاری را که بخواهند بدون آنکه اثری و رد پائی از خود به جای گذارند انجام میدهند. یکی از دوستان اروپائی من حکایت میکرد که در بازدید از ایل بختیاری شبی در چادر خود نشسته بود و کلیه اسباب و اثاث را هم برای اینکه مورد دستبرد قرار نگیرد دور خود جمع کرده بود، در ساعات اولیه شب که سر و صدائی بگوش نمیرسید ناگهان او متوجه شد چیزی مانند مار بداخل چادرش میخزد و با کمال تعجب مشاهده کرد که دست یک انسان است که وارد چادر شده تا چیزی را برآید فوراً "چویدستی خود را بالا برد و بشدت روی آن دست زد و بلافاصله از چادر خارج شد ولی کوچکترین اثری از صاحب دست مشاهده نکرد. شبی یکی از ماموران وصول مالیات در چادر خود نشسته بود و داشت به حسابهای پولهای که گرفته است رسیدگی میکرد و ضمناً "مراقب بود که مورد دستبرد قرار نگیرد، وی بطرف چراغ خم شد تا نوشته‌های دفتر خود را بهتر بخواند اما وقتی دوباره خواست راست نشسته و به پشتی خود تکیه دهد از پشتی خبری نبود و بر زمین غلطید. پشتی با پولهای مالیات بسرقت رفت و هرگز اثری از آن بدست نیامد!

قبل از آنکه بفصل مربوط به نژادها و تیروهای مختلف جمعیت ایران پایان دهیم بد نیست کمی هم درباره افغانی‌هایی که بایران پناهنده شده و مرکز ستاد خود را در تهران قرار داده‌اند، صحبت کنیم. با آنکه عده این افغانها زیاد نیست، معذالک در تهران جلب توجه همه را کرده‌اند زیرا دسته‌هایی از آنها سوار بر اسب با طبل و شیپور از خیابانها

گذشته و برای تمرین بخارج شهر میروند. آنها چهره‌هایی سبزه و گندمگون و چشمانی کاملاً سیاه دارند و خیلی پرحرف بنظر میرسند، ابروهای آنها پرپشت، ریش هایشان سیاه، بینی هایشان سریالا، دستها و پاهایشان کوچک ولی قوی و نیرومند است عمامه‌ای رنگارنگ دور سرشان پیچیده‌اند که یک سرعمامه روی شانه چپ آنها سرازیر شده‌است. شالی روی کت گشاد خود بسته‌اند و خنجرها و تپانچه‌هایی که در جنگ با انگلیسها به غنیمت گرفته‌اند در کمر دارند.

عده‌ای، افغانها و دسته‌ای از هندبها را از اعقاب یهودیان میدانند ولی این ادعا را نمیتوان صحیح دانست زیرا افغانها همه مسلمانند و پیرو مذهب تسنن میباشند و خیلی هم در دین و مذهب خود متعصب میباشند. کلمه "افغان" بمعنای داد و فریاد است و ظاهراً "باین مناسبت به این اقوام اطلاق شده است که آنها بخاطر اسارت خود بدست اجنبی‌ها سالهای متمادی سوگواری میکردند و واقعاً "جای تأسف است که هنوز هم مسئله افغانستان حل نشده و تکلیف این مردم روشن نگردیده است. افغانها سعی میکنند زندگی عشایری خود را حفظ کنند، آنها به تیره‌های زیادی تقسیم شده‌اند و هر یک برای برتری خود مبارزه می‌نمایند. مهمترین تیره افغانها "باروک زائی" و "سادوزائی" است که عبدالرحمن، امیر کنونی افغانستان از طایفه "سادوزائی" میباشد.

روابط ایران و افغانستان در بیشتر اوقات صمیمی و خوب بوده است، مرز میان این دو سرزمین کاملاً مشخص نیست، ایران بارها از این مرز گذشته و مدتها قسمتی از افغانستان را تحت اشغال و تصرف خود داشته‌است در سال ۱۸۵۲ یک ارتش از ایران، هرات را محاصره کرده و این شهر را تصرف نمود. در اوایل قرن هجدهم یکی از امراء افغانستان بنام محمود، بایران حمله‌ور شد، سلاطین صفوی را نکست داد و مدت چندسال در ایران حکومت کرد. محمود افغان از روی جهالت و تعصب قسمت عمده آثار هنری شهر اصفهان را خراب کرد عده زیادی از مردم آن و مخصوصاً طبقه هنرمند را از دم تیغ گذراند و بلائی بر سر ایران آورد که هنوز این کشور نتوانسته است از آثار این هجوم وحشتناک و خرابی‌ها، خود را نجات دهد. نادرشاه افغانه را از ایران بیرون کرد ولی از آن بعد امراء افغانستان با یکدیگر مشغول مبارزه و ستیزه جویی شدند و هر کدام سعی میکردند حمایت ایران را نسبت به خود جلب نمایند و با کمک شاه ایران بر امراء دیگر پیروز شوند.

معروفست که فتحعلیشاه روزی از یکی از امراء افغانستان پرسیده بود: "چطور است که

تیغه شمشیرهای ما منحنی و تیغه شمشیرهای شما صاف و راست است؟

و آن امیر جواب داده بود: "تیغه شمشیرها معرف روحیه ما و شماست، تیغه شمشیر ما

راست است بخاطر آنکه ما بدون ملاحظه و مستقیم به هدف خود حمله میکنیم، در حالیکه

شما ملاحظاتی را در کارهای خود دارید.

در مورد تفاوت‌های ایران و افغانستان باید گفته شود که افغانها از نظر فرهنگ و هوس بیای ایرانی‌ها نمیرسند ولی زبان هردو یکی است، مردم قندهار افغانستان بزبان فارسی درست مانند اهالی تهران صحبت میکنند.

در زمان فتحعلیشاه اختلافات و کشمکش‌های اقوام افغانستان باوج خود رسید. طرفین برای جلب کمک و حمایت فتحعلیشاه نمایندگان بایران فرستادند و امیر طایفه "باروک‌زائی" که خود را در خطر میدید شخصا با عده‌ای از اتباعش بایران آمد و در تحت حمایت فتحعلیشاه قرار گرفت و امیدوار بود که روزی با کمک او به رقیب خود حمله‌ور شود اما نمایندگان طایفه "سادوزائی" هم در تهران بیکار ننشستند و با دسیسه و تحریکات و هدایای که بدرباریان دادند موفق شدند فتحعلیشاه را متقاعد کنند تا دست از پشتیبانی "باروک‌زائی" ها بردارد. امیر طایفه باروک‌زائی در این هنگام در تهران بود و در قصر قاجار زندگی میکرد و از طرف شاه پذیرائی میشد. فتحعلیشاه با نیرنگ‌ها و افسونهای نمایندگان "سادوزائی" عدم پشتیبانی خود را از امیر "باروک‌زائی" بدین ترتیب ظاهر کرد که روزی در حضور همه گفت: من فردا بشکار میروم و در غیاب من امیر باروک‌زائی دیگر میهمانم نیست. این سخنان فتحعلیشاه اشاره مساعد و نشان دادن چراغ سبز به رقیبان آن امیر بود و روز بعد که شاه بقصد شکار از تهران خارج شد افغانه طایفه "سادوزائی" به قصر قاجار حمله‌ور شدند و امیر طایفه "باروک‌زائی" و اتباعش را از قصر بیرون کشیده و جلوی قصر با شمشیر آنها را قطعه قطعه کردند!

عده افغانی‌های مقیم تهران در حال حاضر زیاد است و بیشتر آنها از اتباع "ایوب‌خان" یکی از امراء افغانستان هستند که فعلا در تهران اقامت دارد. کار افغانها در تهران منحصر به توطئه و دسیسه علیه یکدیگر شده است.

علاوه بر این عده افغانه‌ای که با استفاده از حمایت ناصرالدینشاه، در تهران زندگی میکنند، عده نسبتا کمی اروپائی هم در ایران اقامت دارند که در شهرهای مهم این کشور پراکنده شده‌اند، البته عده‌ای از آنها، اعضای سفارتخانه‌ها و کنسولگریها هستند. جمعی از کارکنان ایرانی سفارتخانه‌ها هم تبعیت کشورهای خارجی را پذیرفته و خودشان و افراد خانواده‌شان تبعه خارجی شده‌اند و حساب این عده از اروپائی‌ها جداست. اتباع روسیه در ایران از همه کشورهای بیشتر است ولی غالب آنها ارمنی‌های متولد ایران میباشند که تبعیت روسیه را پذیرفته‌اند تا در رشت و تبریز و شهرهای دیگر شمالی با حمایت یک دولت خارجی تجارت و کسب کنند. عده خارجی‌ان مقیم تهران غیر از ترکها و افغانها در حدود سیصد نفر است این عده از کلیه کشورهای اروپائی بوده و چند نفری هم امریکائی میان آنها وجود دارد. بسیاری از آنها کارمندان کمپانی تلگراف هند و اروپا هستند و عده‌ای هم در استخدام دولت ایران بوده و بعنوان مستشار در ارتش و دارالفنون و بعنوان معلم موزیک

و عملیات نظامی کار میکنند و بالاخره چند نفری هم از این خارجی‌ان، کسانی هستند که بعلت سوابق سوء از کشور خود فرار کرده و حالا در ایران در جستجوی خوشبختی و زندگی تازه‌ای میباشند. در تهران چند تجارتخانه اروپائی و یک هتل خارجی وجود دارد که یک نفر فرانسوی آنها اداره میکند و محل مناسبی برای اقامت جهانگردانی است که نمیتوانند در کاروانسرا زندگی کنند و در این هتل از غذاهای فرانسوی هم استفاده می‌نمایند. اروپائی‌های مقیم تهران زندگی جداگانه‌ای بین خودشان دارند و با ایرانی‌ها معاشرت نمیکند. فقط گاهی اوقات رجال مهم و درباریان به میهمانی‌های سفارتخانه‌ها دعوت میشوند. در میان کلیه خارجی‌ان مقیم تهران حسادت، دسیسه و توطئه هم وجود دارد که گاهی اوقات به نتایج ناگوار و افتضاح آمیزی ختم میشود ولی افراد خوب و قابل معاشرت هم بین آنها زیاد است.

رویه‌مرفته اکنون هفت سفارت خارجی در تهران وجود دارد که بترتیب تاریخ تاسیس عبارتند از: سفارت روس، سفارت انگلیس، سفارت عثمانی، سفارت فرانسه، سفارت اتریش و هنگری، سفارت آمریکا و سفارت آلمان نمایندگی سیاسی عثمانی در ایران سمت سفیر کبیری دارد و بهمین جهت مقدم بر سایر هیئت‌های نمایندگی است.

روابط سیاسی و دیپلماتی ایران و آمریکا بر اساس عهدنامه‌ایست که میان دو کشور منعقد شده است این عهدنامه طی مذاکراتی میان فرخ خان امین الملک و "کارول سپنس" سفرای سابق ایران و آمریکا در استانبول تنظیم شده و در زمان ریاست جمهوری "بوکانان" بامضا رسید. در طرح این عهدنامه از قرارداد ترکمانچای که در اوایل قرن نوزدهم میان ایران و روسیه منعقد شده است استفاده شده و در حقیقت عهدنامه ترکمانچای الگوئی برای قراردادهائی گردیده است که بعد از آن بمنظور استقرار روابط سیاسی با کشورهای مختلف انعقاد یافته است. مهمترین مواد این قرارداد در مورد چگونگی حفظ و حمایت حقوق اتباع آمریکا در ایران است و طبق این مواد کلیه دعاوی میان اتباع آمریکا و اتباع ایران باید در محاکم عادی مطابق قوانین ایران رسیدگی شده ولی نماینده رسمی دولت آمریکا هم بایستی در این جلسه رسیدگی شرکت داشته و بر حسن اجرای قوانین نظارت داشته باشد. در عمل، این کار بدین ترتیب انجام میشود که اگر دعاوی مهم و بزرگ باشد، در جلسه‌ای با حضور وزیر خارجه ایران و وزیر مختار آمریکا مطرح میگردد و اگر دعاوی کوچک باشد در جلسه‌ای که با حضور معاونین آنها تشکیل میشود مورد رسیدگی قرار میگردد. این در حقیقت بهترین راهی است که برای رسیدگی بدعاوی انتخاب شده ولی البته از نظر سفارت آمریکا مشکلاتی دارد که مربوط به بعد مسافت میان سفارت و واشنگتن است که اگر سفارت بخواهد کمک و راهنمایی از وزارت خارجه آمریکا، در مورد دعاوی مطروحه بخواهد امکان پذیر نیست و همه مسئولیتها را شخص وزیر مختار باید بعهده بگیرد. اما دعاوی میان اتباع آمریکا و اتباع

کشورهای دیگر خارجه در ایران، مطابق قوانین موجود می‌بایستی در کنسولگری کشور متبوع مدعی علیه رسیدگی شود و بدین منظور هر سفارتخانه‌ای مقررات خاصی را برای حل و فصل دعاوی وضع کرده است و سفارت امریکا در تهران هم احتیاج به چنین مقرراتی داشت که من در این مورد از مقررات سفارت امریکا در استانبول استفاده کرده و با کمی تغییر و تبدیل برحسب شرایط حاکم بر ایران، آنرا به تصویب وزارت خارجه امریکا رساندم.

رویه‌مرفته وظایف سفارت در ایران سخت و دشوار و در عین حال یکنواخت است قبل از تاسیس سفارت حفظ منافع امریکا در ایران بعهده سفارت انگلستان در تهران بود ولی در این اواخر کارهای مربوط به امریکا آنقدر متراکم شده بود که دولت انگلستان به امریکا اعلام کرد که دیگر نمیتواند اقدامی در حفظ منافع امریکا بنماید و بهتر است که امریکا فکر دیگری برای خود بکند و امریکا ناچار شد که با انعقاد یک قرارداد، تصمیمی برای تاسیس سفارت در تهران اتخاذ نماید و این واقعا " ننگ‌آور بود که دولت امریکا تا اینموقع در کشوری به اهمیت ایران نمایندگی سیاسی نداشت و ب فکر این کار نیفتاده بود.

قسمت عمده وظایف سفارت مربوط با مورد دیپلماتیک است و کارهای کنسولی سفارت زیاد نیست مگر آنکه در آینده بازرگانان امریکائی متوجه اهمیت ایران شده و برای ایجاد روابط بازرگانی بتهران مسافرت نمایند و من فکر میکنم که تا حدودی مؤسسات تجارتي امریکا به اهمیت مناسبات بازرگانی ایران پی برده و برای ایجاد این روابط قدم‌هایی برداشته‌اند.

فصل هفتم

شرایط خدمت در ایران

یکی از رسوم و مقررات جاری در مورد مستخدمین ایرانی - اعم از مستخدمین دولتی یا خصوصی - "مداخل" است. کلمه "مداخل" که میان مستخدمین شایع است عبارت از چند درصدیست که بعضی از آنها روی قیمت کالاهائی که برای ارباب خود خریداری میکنند کشیده و بجیب خود میریزند. در اینجا ممکن است تصور شود این حق مستخدمین است که بابت خدمتی که میکنند استفاده‌ای هم ببرند و در همه‌جای دنیا وضع همینطور است ولی باید گفته شود که موضوع بر سر حقوق و درآمد مستخدمین ایرانی نیست زیرا آنها حقوق و دستمزدی طبق آنچه که توافق کرده‌اند میگیرند و این مداخل را علاوه بر حقوق و طبق دلخواه خود از خرید کالا به جیب میزنند. مشکل دیگری که در این مورد مخصوصا برای خارجی‌ها پیش می‌آید اینست که گاهی مستخدمین ایرانی "مداخل" خود را از دو دو طریق برداشت میکنند یعنی از یک طرف جنس متوسط و بدی را بجای جنس خوب و اعلا میخرند و بجای آن عرضه میکنند و از طرف دیگر و در عین حال قیمت آن جنس اعلا را هم گرانتر از آنچه که خریداری کرده‌اند بحساب می‌آورند. در این مورد تنها کاری که ارباب و آقای خانه میتواند بکند اینست که صورت حساب مستخدمین را تعدیل کرده و قسمتی از آنرا به مستخدم ندهد و بدین ترتیب مداخل او را کمی تقلیل دهد که در این موارد مستخدمین، زیاد هم اعتراض نمیکنند.

بعضی از مستخدمین ایرانی بقدری طمع کار هستند که بهیچ تدبیری نمیتوان جلوی آنها را گرفت و برای آنکه مداخل بیشتری داشته باشند دائما "در فکر ابتکارات تازه‌ای هستند و مثل اینست که آنها شب تا صبح بیدارند که چه راههای تازه‌ای برای فریب دادن ارباب خود میتوانند پیدا کنند. در سفارت امریکا آشپزی داشتیم که از این قبیل

بود، روزی او آمد و گفت یک بوقلمون ارزان پیدا کرده است که میتواند از یک دهاتی خریداری کند، این بوقلمون البته کوچک و جوجه است ولی قیمتش هم خیلی ارزانست و بعد پرسید که بوقلمون را بخرد یا نه. جواب ما مثبت بود و شب پرنده‌ای را در دیس میز شام دیدیم که خیلی کوچک بود و وقتی کمی از گوشت آنرا خوردیم معلوم شد که یک جوجه خروس است که آشپز آنرا بجای بوقلمون بما عرضه کرده و پول اضافه آنرا بجیب ریخته است. در یک فرصت دیگر این آشپز ناقلای کاری کرد که منجر به زد و خورد و کتک کاری میان او و سایر مستخدمین شد. در آنوقت یک بیماری دامی در ایران شایع شده بود که چون مقررات بهداشتی و دامپزشکی وجود نداشت خطرناک بنظر میرسید و بهمین جهت من دستور اکید دادم که بهیچوجه گوشت گاو یا گوسفند را برای غذا خریداری نکنند و آنرا به صورت بیفتک، راگو یا سوپ و غذاهای دیگر سر میز نیاورند ولی چون گوشت گوسفند و گاو فراوان و ارزان بود باز آشپز آنرا خریداری کرده و غذا درست میکرد و میآورد و چند بار که ما متوجه شدیم غذا را دست نزده پس فرستادیم و پول گوشت را هم بعنوان جریمه باو ندادیم اما آشپز باز هم دست بردار نبود و با آنکه ضرر و زیان هم دیده بود، این کار را تکرار میکرد، تا آنکه یکروز غذای ما گوشت خوک پخته بود و روز بعد آشپز بقیه گوشت خوک را آبگوشت کرده و به مستخدمین و همکاران خود بجای آبگوشت گوسفند داد، مستخدمین ما همه مسلمان بوده و گوشت خوک را حرام میدانستند و چند ساعت بعد از خوردن غذا آنها متوجه حقه آشپز شدند و کتک مفصلی به او زدند بعد همگی دواهای قوی آور خوردند که غذا را بالا بیاورند و بحمام رفتند و خود را شستند تا از گوشت خوک خود را پاک کنند. همین آشپز هفته‌ای یکی دوبار بعنوان اینکه زن و بچه‌اش مریض هستند از ما مرخصی میگرفت و شام و ناهار را درست نکرده، میرفت و یکروز یکی از سفرا که بدیدن من آمده بود گفت روز قبل آشپز شما به سفارت ما آمده بود و چون میهمانی داشتیم به آشپز ما کمک کرد و معلوم شد هر بار که او مرخصی میگرفته برای کمک به آشپزهای سفارتهای دیگر میرفته و از آنها پول اضافی میگرفته است.

البته باید گفته شود که همه مستخدمین ایرانی اینطور نیستند و در هر خانه بزرگی فقط یکی از نوکرها و احتمالا "پیشکارخانه" و رئیس این مستخدمین که "ناظر" نامیده میشود ممکن است در فکر زیاد حساب کردن و نادرستی باشد و بطور کلی مستخدمین ایرانی همه آداب دان، ملاحظه‌کار و خوش جنس بوده، از زیر کار شانه خالی نمیکند و بعضی از آنها به ارباب و کارفرمای خود فوق العاده وفادارند و پاک هم هستند. خارجیان مقیم ایران معمولاً به مستخدمین خود دستمزد بیشتری از اشراف ایرانی می‌پردازند و از نوکران و مستخدمین خود میخواهند که بطور شبانه‌روزی کار کنند و از منزل خارج نشوند ولی چون آنها غالباً ازدواج کرده و زن و بچه دارند کمتر این شرط را می‌پذیرند و گاهی اوقات به

ناچار نوکرها شب‌ها به نوبت کشیک داده و هر چند شب یکبار به خانه خود میروند. قسمت مهمی از هر خانه اعیانی را در ایران سر طویله آن تشکیل میدهد که خدمه مخصوص بخود دارد و اداره آنهم خود مشکل بزرگی است در ایران - باستثناء تهران و چند شهر بزرگ - تنها وسیله مسافرت اسب است و چون اسب سواری و مسافرت با اسب هم تشریفات خاصی دارد و محتاج به عده‌ای همراه و نوکر و خدمه است بناچار هر خانه اعیانی باید دارای چندین اسب باشد که خوشبختانه در ایران زیاد است و قیمت آنهم گران نیست. نگهداری این اسبها و وسایل آنها هم یک عده خدمه مخصوص میخواهد که هر خانه اعیانی به نسبت شان و مقام آقای آن خانه تعدادی از آنها را در استخدام دارد. رئیس این خدمه اصطبل "میرآخور" نامیده میشود او مسئولیت نگهداری اسبها و خرید



یک دسته لوطی (عتري) که در کوچه و خیابان مردم را سرگرم میکنند

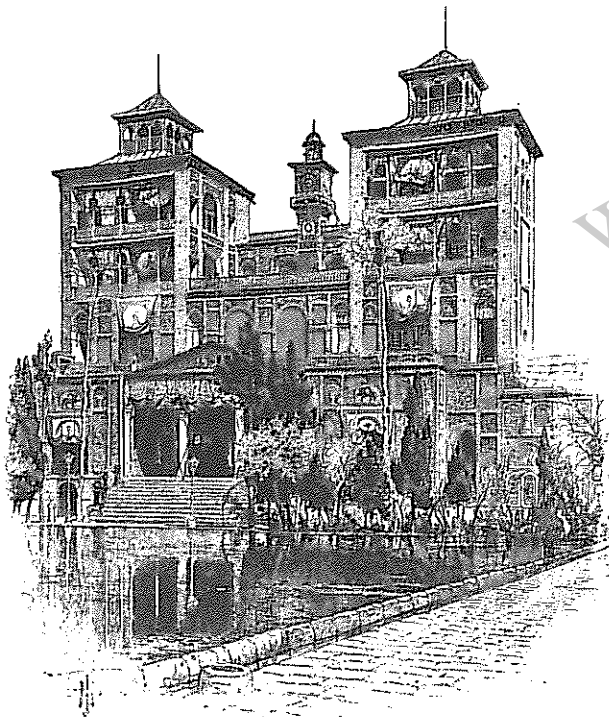
علوفه و علیق و وسایل دیگر آنها را بعهده دارد. از جمله کسانی که زیر دست او کار میکنند یکی "جلودار" است که سوار بر اسب جلوی ارباب خود حرکت کرده و راه را در کوچ و بازار برای او باز می‌کند اعیان و اشراف مهم معمولا "چند نفر" جلودار دارند که موقع حرکت جلوی آنها سواری میکنند. مستخدمین دیگر طویله "مهتر"ها هستند که نگهداری و تیمار کردن اسبها بعهده آنهاست و هر مهتر چند شاگرد هم دارد که باو کمک میکنند. مهترها روی سکوی بزرگی در طویله بسر میبرند و اجازه دارند که عده‌ای مرغ و خروس هم در طویله نگهداری نمایند. همچنین امکان دارد که یک یا چند خوک و گراز وحشی را نیز در طویله داشته باشند. ایرانی‌ها گوشت خوک و گراز را حرام دانسته و نمیخورند ولی عقیده دارند که نگهداشتن خوک و گراز در طویله شگون دارد و این حیوانات بطرز مرموزی اسبها را زیر نفوذ خود قرار داده و رام میکنند و بهمین جهت از دیدن یک یا چند خوک در طویله ایرانی‌ها نباید تعجب کرد. در تهراین یکی از دوستان خوک بزرگی را بمن هدیه کرد و آنرا در طویله خود جای دادم، این حیوان مدتی در آنجا بود تا آنکه با لگد سخت یک اسب از پای درآمد، یکی از دوستان خارجی هم مانند من خوک جوانی را در طویله‌اش داشت و این خوک چنان رام شده بود که وقتی آن شخص سوار بر اسب از طویله خارج میشد خوک مانند یک سگ عقب اسب حرکت میکرد روزی که او برای شکار رفته و خوک را همراه برده بود به دسته‌ای گراز وحشی برخورد و خوک که همجنسان خود را دید طویله و غذای راحت آنها را کرده و بدنیاال گرازها فرار کرد و رفت.

اسبهایی که در طویله‌های تهران برای سواری نگهداری میشود از جنس نر بوده و کمتر میان آنها مادیان دیده میشود ولی باهمه این احوال، اسبها برخلاف اسبهای امریکائی سرکش نبوده و کمتر اتفاق افتاده که رم کرده و حادثه‌های بیافرینند، اسبهای ایرانی عموما "رام و دوست داشتنی هستند و علت آنهم بعقیده من تماس زیادتر آنها با مهترهاست که دائما "اسبها را خوراک داده و تیمار میکنند و بهمین جهت یک رشته مودت و دوستی میان آنها و انسان موجود است.

ایرانی‌ها زین و یراق و جل سنگینی برای اسبهای خود درست میکنند و حتی در تابستان هم برخلاف خارجی‌ها که اسبها را لخت میکنند آنها جل‌های اسبها را کم نمیکنند. بهرحال بعقیده من ایرانی‌ها در نگهداری و تربیت اسب، استادی زیادی از خود نشان میدهند و با آنکه خارجی‌ها تجربه و ممارست آنها را در پرورش اسب ناچیز می‌شمارند ولی باید اعتراف کرد که ایرانی‌ها در اینکار از اروپائی‌ها خیلی جلوتر هستند زیرا چند هزار سال است که با اسب سر و کار دارند و از آن استفاده میکنند. در اصطیل‌های ایران برای اسبها آخور مخصوص درست نمیکنند، بلکه اسبها کنار دیوار ایستاده و علوفه خود را از روی زمین میخورند. زمستانها درهای طویله را می‌بندند که هوای آن گرم شود و تابستانها

غالبا "آخور اسبها را در هوای آزاد و زیر سایه درختان قرار داده و همانجا به اسبها غذا میدهند و شبها این حیوانات روی زمین خوابیده و استراحت میکنند.

در ایران رسم است کسانی که از مجازات میخواهند فرارکنند به سر طویله‌های اعیان و اشراف پناهنده میشوند و اصطیل‌ها در ایران یک نوع "بست" و تحصن گاه بشمار میروند سرطویله شاه و شاهزادگان بست مطمئن‌ترینست ولی بطور کلی همه اصطیل‌ها اعم از آنکه متعلق بهر کس باشند پناهگاه فراریان از مجازات محسوب میشوند و تا موقعی که در آنجا هستند کسی نمیتواند مزاحم آنها شود، این پناهندگان معمولا "نزدیک اسب سواری صاحب اصطیل میخواهند و صاحب طویله موظف است که وسایل خوراک و راحتی پناهنده را فراهم نماید. بدرستی معلوم نیست که این رسم از کی و بچه مناسبت در ایران معمول شده است ولی ظاهرا "باید مربوط با آداب و رسوم عشایر و چادرنشینان باشد و از میان عشایر به شهرنشینان سرایت کرده است.



قصر شمس‌العماره تهران که هنوز در خیابان ناصرخسرو بحال خود باقی است

جای تاسف است که این مصونیتی که سر طویله‌ها دارند شامل صاحب آنها از تعرض خدمه اصطبل‌ها نمیشود! زیرا غالب کارکنان این طویله‌ها سعی دارند بعنوان مختلف ارباب و صاحب طویله‌ها سرکیسه کنند. این عده در مرحله اول مطالبه دستمزد بیشتری کرده و علوفه و علیق خریداری برای اسبها را گرانتر از قیمت اصلی بحساب می‌آورند و در مرحله دوم از علیق اسبها برداشته و بآنها خوراک کافی نمیدهند که در نتیجه حیوانات لاغر میشوند. در این موارد معمولاً "صاحب طویله وقتی لاغری اسبها را حس کرد در صد برمیآید که خودش در علوفه دادن با اسبها نظارت کند ولی مهترها حقه دیگری بکار میبرند، بدین معنی که کف آخورها را سوراخ میکنند و علوفه و علیق اسبها را که جلوی چشم ارباب در آخورها ریختند، مقداری از این علیق در سوراخ‌ها فرورفته و اسبها نمیتوانند بخورند و شب هنگام که در طویله بسته میشود، مهترها سر فرصت علیق‌ها را از سوراخ‌ها خارج کرده و از بالای دیوار طویله به کوچه پرتاب میکنند که رفیق و همدست آنها برمی‌دارد. بعضی اوقات مهترها، شها دوستان خود را به طویله می‌آورند که در آنجا بخوابند یا از تازه‌واردان به شهر پولی گرفته و بآنها جای خواب میدهند که غالباً در بین آنها ممکن است افراد ناباب و خطرناکی باشند که شب بخانه صاحب طویله دستبرد بزنند. خوب به خاطر دارم که یکشب بعدازشام که میخواستم استراحت کنم، یکی از نوکران که روابط خوبی با مهتر طویله نداشت نزد من آمد و گفت بهتر است یکبار دیگر گردشی در خانه و طویله کرده و همه قسمت‌ها را مجدداً "سرکشی نمایم - من هر شب عادت داشتم که قبل از خواب بهمه جا سر میزدم که همه چیز مرتب باشد - یا شنیدن حرف او بلافاصله باتفاق یکی از نوکران و دو نفر از سربازان محافظ سفارت بسرکشی خانه پرداخته و بطرف طویله رفتم و در آنجا را ناگهان باز کردم، در نور کم‌رنگ چراغ نفتی چیزی خاصی آنجا دیده نمیشد ولی از روزه ناطاق عقب طویله نور زیادتری بخارج می‌تابید و معلوم بود که خبرهایی هست بسرعت در آن ناطاق را باز کردم و مهتر را با شش نفر مرد مسلح و شرور دیدم که نشسته‌اند و دارند قلیان دود میکنند. از دیدن من و سربازان آنقدر غافلگیر شدند که نمیدانستند چه بگویند دستور دادم تا اسلحه آن شش نفر را گرفته و همه را شبانه از طویله خارج کردند.

مستخدمین ایرانی با آنکه عموماً افراد بدجنسی نیستند و همه خوش‌طینت و خوب هستند معذالک نمیدانم چرا با خودشان سازگار نیستند و در کمتر خانهای است که این مستخدمین با یکدیگر دعوا و داد و فریاد نداشته باشند و صاحب و آقای خانه مرتب گرفتار این نزاع و بگو و مگوهای پایان ناپذیر است. گاهی هم مستخدمین دو خانه - که احیاناً صاحبان آنها با هم دشمنی داشته باشند - بجان یکدیگر میافتند و ماجراهائی برپا میکنند. اختلاف و نزاع مستخدمین یک خانه، معمولاً "گاهی هم به نفع صاحب خانه تمام میشود زیرا نوکرها که با یکدیگر بد هستند مراقب رفتار همکاران خود میشوند و کوچکترین خلاف

آنها را باطلاع ارباب میرسانند ولی بهرحال در دسر بزرگی هم برای او فراهم میکنند. من خودم از کشمکش و نزاع مستخدمین آنقدر ناراحت و عصبانی شدم که یکروز همه را احضار کرده و گفتم اگر بعد از این کوچکترین صدائی از کسی بلند شود، همه را از خدمت اخراج میکنم. این کشمکش‌ها گاهی هم بر اثر اختلافات مذهبی بوجود میآید مثلاً "در میان مستخدمین سفارت یک نفر که اتفاقاً "از او خیلی هم راضی بودیم علی‌اللهی بود و دیگران باین خاطر او را مرتب اذیت و آزار میکردند.

در اینجا بعنوان مثال یکی از حوادثی را که مولود همین ستیزه‌جویی مستخدمین است شرح میدهم. این حادثه در تابستان سالی که در محل بیلاقی سفارت در جعفرآباد بودیم روی داد. بطوریکه قبلاً "شرح دادم باغ محل بیلاقی سفارت کنار رودخانه‌ای قرار داشت و آنطرف رودخانه در همسایگی ما باغ دیگری بود متعلق به مادر ظل‌السلطان پسر ارشد ناصرالدینشاه و در حقیقت رودخانه این دو باغ را از یکدیگر جدا میکرد. روزی مادر ظل‌السلطان از شهر، باغ بیلاقی خود آمد که چند هفته‌ای در آنجا بماند با این خانم که همسر ناصرالدینشاه محسوب میشد در حدود صد نفر نوکر و مستخدم و فراش آمده بودند که اغلب آنها از لوطی‌ها و اشرار بشمار میرفتند و چون نوکر مادر ظل‌السلطان بودند غرور خاصی توأم با زورگوئی داشتند. یکروز عصر چند نفر از این نوکران از رودخانه گذشته و باغ سفارت آمدند و در آنجا مزاحم همسر مهتر من شدند و قصد درازی باورا داشتند. مهتر نوکران سفارت را به کمک طلبید و نزاع شدیدی میان آنها شروع شد و چون عده نوکران مادر ظل‌السلطان زیادتر بود، کتک مفصلی به نوکران من زدند و جمعی از آنها فرار کردند و چند نفری هم سخت مجروح شدند. یکی از نوکران سفارت دو دندان خود را از دست داد، دومی یک انگشتش قطع شد و نفر سومی دستش شکست، من دیدم ماجرا خطرناکست و باید اقدام فوری شود، بلافاصله منشی سفارت را بوزارت خارجه فرستادم و پیغام دادم که بین نوکران نزاع و خونریزی شده و اگر اقدام فوری و جدی معمول نگردد امکان دارد که این واقعه تکرار شده و مبدل به یک واقعه تأسف‌بارتری گردد. وزیر خارجه در آنموقع در حضور شاه بود و کارمندان وزارت خارجه مراتب را باطلاع او و به استحضار شاه رساندند وزیر خارجه با کسب دستورات موقت فوراً "بمنزل خود که در همسایگی باغ ما در ظل‌السلطان بود آمد و بلافاصله در همانموقع که در حدود ساعت ده شب بود از مستخدمین مادر ظل‌السلطان شروع به تحقیق کرد و سه نفر از آنها را مسئول تشخیص داد در همان نیمه شب در زیر نور چند مشعل آنها را به شلاق بستند و شلاق مفصلی در جلوی همه مستخدمین آنها زدند. روز بعد مادر ظل‌السلطان پیامی برای من فرستاده و از واقعه‌ای که روی داده بود اظهار تاسف و عذرخواهی کرد. نتیجه این شد که تا آخر فصل تابستان دیگر زد و خورد و کشمکش میان مستخدمین او و سفارت روی نداد.

واقعۀ دیگری از این قبیل که نتایج وخیم‌تری داشت در تابستان همانسال در جعفرآباد روی داد، بدین معنی که یکی از روزها مستخدم مترجم سفارت با پیرمردی از اهالی جعفرآباد بر سر یک موضوع بی‌اهمیت مشاجره و بعد نزاع کرد و یک دنده آن پیرمرد را شکست ولی معلوم نشد بوسیله چه کسی شایع شد که پیرمرد بر اثر آن ضربه کشته شده است، نوکر مترجم سفارت که از جان خود بیمناک بود فرار کرد، اقوام و خویشان پیرمرد که او را مرده می‌پنداشتند به‌کوچه‌وخیابان ریخته و اهالی جعفرآباد را بکمک طلبیدند و آنها هم که سخت به‌بیجان آمده و عصبانی شده بودند بطرف خانه مترجم سفارت هجوم بردند تا مستخدم و ارباب او را بخاطر کشته شدن پیرمرد بقتل برسانند. مترجم سفارت که مردی اروپائی و مسیحی بود و بهمین جهت مورد بغض اهالی متعصب جعفرآباد قرار داشت، از در عقب منزل خود فرار کرد و بخانه یکی از معاونین وزارت خارجه که در آن حدود بود پناهنده شد. مردم بدنبال او بطرف خانه معاون وزارت خارجه حمله‌ور شدند و فریاد میکشیدند که باید مترجم را تسلیم آنها کنند و تهدید می‌نمودند که اگر از تسلیم وی خودداری شود او را فراری دهند بطرف سفارت امریکا حمله‌ور خواهند شد مردم در این موقع فوق‌العاده عصبانی و خشمناک بودند و فکر نمی‌کردند که مقصر واقعی نوکر مترجم است نه خود او و وزیر خارجه که منزلش در آن نزدیکی بود با عجله قاصدی را نزد من فرستاد و پیغام داد که وضع خطرناکست و باید فوراً "گارد مسلح سفارت را مجهز کرده و آماده دفاع در مقابل حمله مردم باشم ولی این، کار آسانی نبود زیرا باغ سفارت وسیع بود و امکان داشت که آنها از هر نقطه‌ای وارد سفارت شوند. به‌رحال چاره‌ای نبود من به گارد^(۱) سفارت که مرکب از ۱۵ نفر سرباز بود دستور دادم تفنگهای خود را بپر کنند و آنها را در نقاط مختلف و مهم باغ گماشتم تا در صورت حمله، در مقابل اهالی جعفرآباد مقاومت کنند و بعد چند تپانچه و تفنگی را که با خود از امریکا آورده بودم بر کردم و به مستخدمین دادم که آماده دفاع باشند و آنها هم از حق نباید گذشت که در این دقائق خطرناک فرار نکردند و در کنار ما باقی ماندند. جمعیت عصبانی مردم بطرف سفارت حرکت کرده و به در سفارت نزدیک میشدند، همه این وقایع در فاصله ده میلی پایتخت روی میداد ولی در آنجا نیرو و قوای نبود که بتواند جلوی مهاجمان را بگیرد و تا میخواستند از شهر کمک بفرستند مردم کار خود را کرده بودند، وضع خیلی خطرناک بود

(۱) طبق توصیه دولت ایران، کلیه سفارتخانه‌های خارجی در ایران گارد محافظی از سربازان ساخلوی تهران برای خود تشکیل داده بودند که از آنها در موارد لزوم محافظت نماید. عده گارد سفارت روس چهل نفر و عده گارد سفارت امریکا در زمستان سیزده و در تابستان ۱۵ نفر بود.

ولی یکمرتبه سیل جمعیت متوقف شد، علت هم این بود که از یک طرف وزیر خارجه ریش‌سفیدها را خواسته بود و بآنها نتایج وخیم این کار را گوشزد کرده بود و از طرف دیگر طبیعی که من برای معاینه پیرمرد بمنزل او فرستاده بودم خارج شده و بمردم اطمینان داده بود که او نمرده است و فقط یک دنده‌اش شکسته است. مردم که کمی خشمشان فروکش کرده بود بار دیگر با هم مشورت کرده و این بار بوسیله کدخدای جعفرآباد تقاضای جدید خود را به اطلاع رساندند، طبق این تقاضا مسئول این واقعه را که نوکر مترجم سفارت بود می‌بایستی ما تحویل آنها دهیم که مجازات شود. در این میان نوکر مترجم هم بی‌باغ سفارت آمده و در گوشه‌ای مخفی شده بود من تقاضای آنها را پذیرفتم زیرا این نوکر را گناهکار و مستحق مجازات میدانستم و او بود که به پیرمرد حمله کرده و این غائله را برپا نموده بود ولی وقتی کسانی را فرستادم که او را گرفته و تحویل مردم دهند نوکر حيله‌گر اظهار داشت که او به سفارت امریکا پناهنده شده است و کسی نمیتواند بزور از اینجا بیرونش کند، بناچار کسانی را فرستادم با مردم صحبت کردند و بآنها اطمینان دادم که بعداً ترتیب مجازات این مرد داده خواهد شد، چند روزی که گذشت و حال پیرمرد رو به بهبود گذاشته شد، با دادن پولی اختلاف مردم جعفرآباد را با نوکر مترجم خاتمه دادم. نوکر توانست آزادانه از سفارت خارج شود ولی دستور دادم که مترجم سفارت او را از خدمت خود بیرون کند.

نظیر این واقعه با شدت و حدت بیشتری کمی قبل از ورود من به تهران روی داده بود شرح واقعه از این قرار است که روزی مرد فقیری که شاید مریض هم بوده است بخانه یک انگلیسی مقیم تهران بنام "نلسون" مراجعه کرده و تقاضای پول و کمک میکند. نلسون جواب رد میدهد و آن مرد فقیر اصرار میکند و بالاخره نلسون عصبانی شده و به نوکران خود دستور میدهد که آن مرد فقیر را زده و از خانه بیرون بپندازند. کشمکش میان آنها روی میدهد و مرد فقیر جلوی در خانه آن انگلیسی نقش بر زمین میشود و میمیرد. علت مرگ او بدرستی معلوم نبوده و شاید بر اثر یک حمله قلبی ناگهانی و شاید هم بر اثر کتک کاری بوده است. به‌رحال چند نفر از لوطی‌های محل راه افتاد و مردم را خبر کردند که یک سگ انگلیسی مرد فقیری را با کتک کشته است، مردم عصبانی و ناراحت شده و بطور دستجمعی بطرف خانه نلسون حمله‌ور شدند، مقاومت فایده‌ای نداشت، در خانه را شکستند و وارد آن شدند، تمام شیشه‌های پنجره و میل و اثاث خانه را شکسته و بهم ریختند و نلسون و همسرش را آنقدر کتک زدند که بحال مرگ روی زمین افتادند و مستخدمین نلسون هم از ترس جان خود فرار کردند. این وقایع و نظایر آن هشدار برای اروپائیهای مقیم تهران است که مراقب رفتار خود با مردم باشند و کاری نکنند که موجب تحریک آنها شوند و نتایج وخیمی به‌بار آید.

خانه‌های اعیانی و اشرافی تهران فقط مشتمل بر افراد خانواده و مستخدمین نیست

بلکه خانواده‌های مستخدمین نیز زیر پوشش آنها قرار دارد، مستخدمین ایرانی برخلاف اروپا در هر سنی ازدواج کرده و تشکیل خانواده می‌دهند، نوجوان شانزده ساله‌ای را مشاهده می‌کنید که زن و یک یا دو بچه دارد و اگر سن او بالا برود بطور معمول دو یا سه همسر پیدا میکند و بدین ترتیب صاحب یا رئیس خانواری که مثلا "۱۵ نفر مستخدم دارد در حدود ۸۰ تا ۱۰۰ نفر را زیر پوشش خود دارد، سفارتخانه‌های خارجی هم عین این وضع را دارند و غیر از سرپرستی مستخدمین، سرپرستی خانواده‌های آنها را هم باید بعهده بگیرند و در حقیقت هر خانه اعیانی و یا سفارتخانه تشکیل یک مجتمع را میدهد در این مجتمع همه افراد جشمشان به صاحب و آقای خانه دوخته شده است و از او توقعات زیادی دارند، هر گاه مستخدمی ازدواج کند - این امر بسیار اتفاق می‌افتد - انتظار دارد که آقای خانه هدیه‌ای برای عروسی باو بدهد، همسر او هم متوقع است که خانم خانه برایش هدیه‌ای بفرستد. اگر صاحب بچه شوند توقع هدیه دیگری دارند، در صورتیکه مریض شوند باید آقای خانه توصیه‌نامه‌ای به یک پزشک آشنا بنویسد که آنها را معالجه کند و بدین ترتیب آقای خانه مسئولیت‌های سنگینی بر دوش داشته و در حکم رئیس یک قبیله و عشیره است، هر روزه مسائلی مربوط به مستخدمین باو مراجعه میشود که باید آنها را حل و فصل کند و ضمن گرفتاریهای روزمره اشکالات کار مستخدمین و خانواده آنها را برطرف نماید. برای خارجی‌های مقیم تهران این وظایف بیشتر دشوار است ولی چاره‌ای جز انجام آنها ندارند. یکی از دردسره‌های بزرگ تقدیم هدایا بمناسبت‌های مختلف است. هدیه را که فرستادند، پس از کمی باید انتظار دریافت هدیه‌ای برابر آنرا از طرف مقابل داشته باشند. مبادله این هدایا از رسوم مورد توجه و مهم ایرانیان است و اگر یک خارجی به این رسم آشنا نبوده و یا بآن بی‌اعتنائی کند در محافل و مجامع راه پیدا نکرده و در نتیجه نفوذ خود را از دست میدهد. در محافل اعیان و اشراف رسم است که وقتی کسی هدیه‌ای برایش میرسد باید هدیه‌ای معادل آن یا بیشتر از آن بصورت پول نقد برای هدیه دهنده بفرستد و اگر پولی که او بصورت سکه طلا و نقره میدهد کمتر باشد به حیثیت خود لطمه زده است.

داستان جالب دیگر که باورکردنی بنظر نمیرسد اینست که بیشتر اعیان و اشراف، حقوق و دستمزد مستخدمین خود را بطور اقساطی از طریق همین ارسال هدایا می‌پردازند. بدین معنی که آنها بمناسبت‌های مختلف هدایایی بوسیله یکی از مستخدمین خود برای فردی از دوستانشان می‌فرستند. هدیه گیرنده علاوه بر هدیه‌ای که بعدا "بطور متقابل برای دوست خود ارسال میدارد، مبلغی هم بطور انعام به مستخدمی که هدیه آورده است میدهد و مستخدم این انعام را بجای حقوقی که از ارباب باید دریافت کند می‌پذیرد. مقدار این انعام بستگی به شان هدیه فرستنده دارد و بدین ترتیب اعیان و اشراف و مقامات بالا هر چند وقت یکبار هدایایی برای مقامات زبردست خود می‌فرستند و بدینوسیله آنها را وادار

میکنند که حقوق مستخدمینشان را پرداخت نمایند. از این قرار فرستادن هدایا در حقیقت به نفع مقامات بالا تمام میشود زیرا مقامات زبردست آنها زیادند و با فرستادن هدایای کوچک حقوق کلیه مستخدمین خود را از محل انعام‌های آنها تامین میکنند. حقوقی که شاه ایران به کارمندان عالی‌رتبه و صاحب منصبان خود میدهد بهیچوجه تکافوی زندگی پر از تجمل و خانه باصطلاح گل و گشاد آنها را با گروه زیادی نوکر و کلفت نمیکند و این مقامات برای تامین زندگی خود و اندوختن ثروت از همین سیستم هدایا در سطحی وسیعتر استفاده می‌نمایند. بدین معنی که مثلا "یک وزیر، پست یا مقامی را که به یک نفر واگذار میکند، بمنزله هدیه‌ای قلمداد میکند که باو میدهد و در نتیجه آن شخص می‌بایستی مبلغی پول نقد مثلا "چند بشقاب پر از سکه طلا (اشرافی) - بطور متقابل بآن وزیر بدهد. در حقیقت پست‌ها و مقام‌ها را خرید و فروش میکنند، بدون آنکه چنین اسمی روی آن گذاشته باشند و بعنوان هدیه متقابل صورت حق بجانب بآن میدهند و بهمین ترتیب کسی که بابت گرفتن آن پست پول و باجی داده است آن پول را بمقدار زیادتر از همین طریق از زیر دستان خود دریافت میکند.

شاه هم هروقت بخواهد یکی از درباریان و یا صاحب منصبان عالی‌رتبه خود را مورد لطف قرار داده و پولی باو برساند این کار را با اضافه کردن حقوق او انجام نمیدهد. بلکه وی را مأمور رساندن "خلعت" به یکی از افراد مورد نظر خود میکند. "خلعت" لباس یا لباسی است که شاه با افرادی که بخواهد آنها را مورد مرحمت قرار دهد میبخشد و آنها با افتخار زیاد این لباس را پوشیده و بهمه میگویند که مورد توجه واقع شده‌اند، اما خلعتی که شاه بوسیله درباریان و مقامات عالی‌رتبه خود میفرستد معمولا "برای کسانی است که مدت‌ها در انتظار این خلعت بوده‌اند و حاضرند که در مقابل این خلعت پول زیادی بدهند، وقتی آن شخص ثروتمند خلعت شاه را دریافت کرد، اولاً "پولی قابل توجه به کسی که خلعت را آورده است میدهد و بعد هم پیشکشی با ارزشی که غالبا "سکه‌های زیاد طلاست بحضور شاه تقدیم میکند و در حقیقت هم شاه پولدار میشود، هم آن مقامی که خلعت را برده و داده است و ضمناً کسی هم که مفتخر به گرفتن خلعت شده است سراپا غرق در غرور و شادی میشود. البته شخصی اخیر هم پولهایی را که داده است بعنوان مختلف از رعایا و زبردستان خود میگیرد و از جیب خود چیزی مایه نمی‌گذارد. سیستم هدیه و خلعت، خاص ایران است و در جای دیگر وجود ندارد و معلوم نیست که آیا این سیستم را میتوان در کشورهای اروپا و امریکا اجرا کرد؟

شخص شاه از سیستم خرید و فروش پست‌ها بیش از همه سود میبرد و قسمت مهمی از درآمد خزانه او از وجوهی بدست می‌آید که بابت واگذاری پست‌های مهم با افراد، دریافت میکند. البته در دادن پست‌ها و مقامات، فقط پول در نظر گرفته نمیشود، بلکه صلاح کشور

و شخصیت افراد هم مورد توجه قرار میگیرد. مثلاً "پست نخست وزیری یا صدارت عظمی را بهرکسی که پول بیشتری بدهد واگذار نمیکنند، بلکه اول سه یا چهار نفر اشخاصی را که صلاحیت اشغال این پست را داشته باشند در نظر میگیرند و از بین این چند نفر، هرکدام پول بیشتری دادند صاحب آن مقام میشوند. برخلاف آنچه که عده ای ممکن است تصور کنند پست هایی که باین ترتیب یعنی با دادن پول و پیشکش واگذار میشود دائمی نیست، کسانی که مقامات مهم را بدست میآورند اگر رضایت خاطر شاه را بتوانند با دادن مقرری مرتب فراهم کنند در پست خود باقی میمانند وگرنه پس از مدت کوتاهی باید کار خود را بدیگری واگذار نمایند. وزیر خارجه اسبق ایران مدت ۳۶ سال برای دولت خدمت کرده بود و بیست سال از این مدت را عهده دار پست وزارت امور خارجه بود. صدراعظم کنونی ایران از پانزده سالگی وارد خدمت شاه شده است. پدر او هم خزانه دار شاه بود و خودش اینک در حدود شصت سال است که سابقه خدمت دارد. اینهم یک سیستم خاصی است که بحث در اطراف آن قابل تعمق و دقت است. در کشور ما (امریکا) که به سازمان و تشکیلات مرتب آن میبالم، مقامات خرید و فروش نمیشود، اما پست ها به نسبت لیاقت و صلاحیت اشخاص هم واگذار نمیشود. غالباً افراد صمیمی و کاردان و با تجربه را ناچار می کنند از خدمت کناره گیری نمایند و یا آنها را زیر دست اشخاص نالایق و بی صلاحیتی می گمارند که در انتخابات به رئیس جمهوری کمک کرده و برای موفقیت او تلاش نموده اند. آیا این سیستم هم خود یک نوع رشوه گیری بشمار میرود؟

علیرغم فساد و رشوه خواری سیاسی که قرون متمادی در ایران حکمفرما بوده است، این کشور بطور حیرت آوری توانسته است در حدود سه هزار سال خود را سر پا نگاهدارد و هنوز هم اثری از اضمحلال در آن هویدا نیست. در حالیکه در کشوری مانند انگلستان که بقول خودشان یک حکومت و رژیم لیبرال دارند، با آنکه کمتر از هزار سال از عمر رژیمشان نمیگذرد آثار فتنه و فساد و زوال در آن پیدا شده است. در کشور خود ما نیز آثار فساد سیاسی بحدی ظاهر شده است که موجب نگرانی همه گردیده و عقلاء قوم را عقیده بر آنست که هرچه زودتر باید اصلاحات تند و شدیدی در اساس رژیم بعمل آید. گفته میشود که در ایران وطن پرستی وجود ندارد. و رجال و مقامات مهم کشور آنقدر که در فکر ثروت و املاک و نفع خودشان هستند اصلاً "به مصلحت مملکت نمی اندیشند"، ممکن است این موضوع صحیح باشد ولی آیا حس وطن پرستی در کسانی که تلاش میکنند در کشور ما (امریکا) خود را به مجلس سنا و یا مجلس نمایندگان و گنجره وارد کنند وجود دارد؟ و آیا غالب از سناتور ها و اعضای مجلس نمایندگان بیشتر به منافع خود فکر میکنند و آیا ب فکر سایر مردم هستند؟

در هر حال وضع چنین است، شاید بتوان پذیرفت که سیستم سیاسی ما در یک سطح بالاتری از ایران باشد زیرا - در حالیکه نتایج رضایت بخشی از آن بدست نیامده - در راه

وصول به یک ایده آل و هدف عالی تنظیم شده است.

ما، در امریکا یک سیاست نسبتاً ثابتی در کارها داریم و شخصیت ها و افرادی هستند که باین سیاست مؤمن و معتقدند ولی در ایران نه چنین سیاستی وجود دارد و نه چنان رجالی پیدا میشوند و این خلاء سیاسی سیاسی و فقدان موجب شده است که رجال ایران از تقوی و فضیلت انسانی بیش از امریکائی ها فاصله داشته باشند. عبارت دیگر در امریکا عشق و ایمانی در پاره ای افراد وجود دارد که در ایران اثری از آن نیست و در نتیجه وضعی بوجود آمده که اروپائی ها و امریکائی ها که خود سراپا نقص هستند از ایرانی ها انتقاد نمایند. وضع خاص ایران هم معلول خصوصیات سیاسی است که در شرق حکمفرماست، رجالی که خود را برده و بنده سلاطین و حکام جابر میدانند و یک لحظه هم بخاطرشان نمیرسد که انسانی آزاد هستند، چگونه ممکن است به تقوی و فضیلت معتقد و پایبند باشند. وضع روسیه نیز مشابه ایران است و با آنکه این کشور اروپائی است معذالک رجال آن که خود را برده تزار روسیه میدانند هرگز عشق و علاقه و ایمان ملل دیگر را ندارند و نمیتوانند با اصول سیاسی خاصی مؤمن باشند. در حقیقت در این مورد تفاوتی میان ملل شرق و غرب نیست و در هر کشور که مردم آن آزاد نباشند و خود را برده سلاطین و حکام تصور کنند وضع بهمین منوال است و این رجال هرگز بخاطرشان نمیرسد که نباید اینطور درست در اختیار یک حکومت مطلقه باشند و معنای تقوی و فضیلت انسانی را درست نمیدانند.

تفاوت فاحش میان روحیه رجال ایرانی و خارجی را با شرح دو یا سه واقعه ای که شاهد آن بوده ایم، شاید بهتر بتوانم بیان کنم. میهماندار یعنی کسی که از طرف شاه مأمور پذیرائی نمایندگان خارجی بود. و در مرز با استقبال من آمده و تا تهران مرا همراهی کرد، از رجال عالیرتبه و مهم ایران بشمار میرفت. او چندین سال در اروپا بسر برده و زبان فرانسه را با روانی و فصاحت صحبت میکرد و شخصیت متین و باوقاری بود. در وهله اول که شخص با او برخورد میکرد یک جنتلمن واقعی را در مقابل خود می یافت و تردیدی ندانست که اگر هدیه ای بخاطر میهمانداری و میهمان نوازی باو داده شود - با توجه باینکه از طرف شاه مأموریت این میهمانداری را داشته است - عصبانی شده و آن هدیه را پس خواهد فرستاد. ولی من در عمل مشاهده کردم که اینطور نیست و وقتی بتهران رسیدیم یا ترس و دلهره تصمیم گرفتم هدیه ای بخاطر زحماتی که متحمل شده است باو بدهم و یک زین و برگ گرانبهای اسب را که با خود از امریکا آورده بودم برایش فرستادم. میهماندار، هدیه را بدون تردید و تامل پذیرفت ولی زین اسب را پس از یکروز برگرداند و پیغام فرستاد که این زین مستعمل است و او خجالت میکشد چنین هدیه ای را بدوستان خود نشان دهد و این هدیه در شأن سفیر امریکا نیست. من از آنجائیکه میدانستم زین اسب کهنه و مستعمل نیست و میهماندار باین علت آنرا پس فرستاده که در انتظار هدیه گرانبهایتری بوده است

دوباره زین را برایش ارسال داشتم و پیغام دادم که هدیه را معمولاً "پس از پذیرفتن مسترد نمیکنند بلکه از هدیه دهنده تشکر هم می‌کنند و او هم باید هدیه را قبول نماید . و این بار مبهماندار تسلیم شد و از این هدیه تشکر زیاد هم کرد .

واقعه دیگری را که در اینجا میخواهم شرح دهم در تبریز روی داده و مربوط به یکی از مقامات عالیرتبه و مهم آن شهر است ، این شخصیت ایرانی با یک جنتلمن انگلیسی مقیم تبریز کارش به مشاجره کشید و او را دروغگو و کذاب خواند ، آن مرد انگلیسی که با روحیه ایرانی‌ها آشنائی نداشت یادداشتی برای مقام ایرانی فرستاد که یا از او پوزش و معذرت بخواهد و یا آنکه خود را برای مبارزه تن‌بتن و دوئل آماده کند . شخصیت ایرانی مرد ترسو و جیبونی نبود - اصولاً ایرانی‌ها مردمانی جسور و شجاع هستند و کمتر آدم ترسوئی میان آنها پیدا میشود - ولی اینکه جان خود را باید بخطر اندازد ، بخاطر اینکه به یک نفر دروغگو گفته‌است برایش تعجب‌آور بود و قابل هضم بشمار نمیرفت و بهمین جهت گفت :

- دوئل کنم ؟ برای چه دوئل کنم ؟ من فقط باو دروغگو گفته‌ام و حالا میخواهد که من با وی بجنگم ، هرگز از این مسخره‌تر چیزی نشنیده‌ام !

کسی که یادداشت آن مرد انگلیسی را آورده بود جواب داد : "بهر حال او میخواهد که با شما دوئل کند و از اینکار گریزی نیست زیرا هرگز نباید به یک جنتلمن انگلیسی دروغگو گفته شود .

رجل ایرانی دوباره گفت : - ولی من نمیخواهم با او دوئل کنم .

- پس در اینصورت باید از او معذرت و پوزش بخواهید .

- معذرت ؟ مقصودتان از معذرت چیست ؟

- مقصود اینست که شما اتهام خود را پس بگیرید و بگوئید متأسف هستید که او را دروغگو نامیده‌اید .

سحبیب ایرانی با تعجب گفت : " همین ؟ بسیار خوب من معذرت میخواهم ، پوزش میخواهم کد باو دروغگو گفته‌ام . من خودم و پدر و جدم دروغگو هستیم . . . کافی شد ؟ آیا چیز دیگری هم او میخواهد ؟

بار دیگر به بحث در باره مستخدمین باز میگردیم و از مسئله جدیدی که مشکل بزرگی برای ایران شده‌است صحبت میکنیم . "گزنفون" در فصلی از کتاب خود که درباره دیدار یکی از اشراف و محترمین ایرانی از یونان است می‌نویسد :

" . . . او که از اشراف و اعیان ایران بود چنانکه رسم و عادت ایران است با عده زیادی از مستخدمین خود وارد شد . . . این رسم و عادت یعنی داشتن مستخدمین زیاد پس از هزار سال هنوز در ایران از بین نرفته‌است و در خانه هریک از اعیان حتی درجه

دوم و درجه سوم ایران عده زیادی نوکر و مستخدم دیده میشود ، علل این امر در وهله اول اینست که نیروی کار در ایران ارزانست و با پول کم میتوان نوکر استخدام کرد ، و علت دیگر آنست که مستخدمین ایرانی عادت ندارند بیش از یک کار را انجام دهند و اینهم شاید بخاطر ضعف و سستی است که در آب و هوای گرمی نظیر ایران ، بانسان دست میدهد ، و بالاخره انگیزه مهمتر استخدام نوکران زیاد ، تشخیص است یعنی هرکس که نوکران بیشتری داشته باشد اهمیت و تشخیص زیادتری دارد . بسیاری از نوکران اعیان و اشراف فقط باین خاطر استخدام شده‌اند که عده خدمت‌زیادتر شود و وقتی آن شخص از منزل خارج میگردد نوکران بیشتری در معیت او حرکت کنند . این قبیل نوکران بیکار حقوقی از ارباب خود دریافت نمی‌کنند و بجای دستمزد فقط از این مزایا استفاده می‌نمایند که خود و خانواده‌شان تحت حمایت ارباب قرار میگیرند و این خود در کشوری مانند ایران اهمیت زیادی دارد ، این نوکرها دلشان خوش‌است که غذای خود و خانواده‌شان را از سفره گشاده ارباب بر میدارند ، سفره‌ای که برای هر تازه‌وارد ناشناسی هم باز است ، ضمناً این نوکران گاهی ممکن است از انعامی که از دیگران میگیرند یا مداخلی که از خریدها بدست می‌آورند پولی نصیبشان شود .

شاه و شاهزادگان درجه اول عده نوکرانشان از چند هزار تجاوز میکند و صدراعظم یا نخست وزیر که پس از شاه اول شخص کشور محسوب میشود بالغ بر سه هزار نوکر دارد ! و از این عده خیلی‌ها از کودکی در خانه او خدمت کرده و بزرگ شده‌اند ، اعیان و اشراف دیگر نیز هریک بتفاوت از ۵۰ تا ۲۰۰ نفر نوکر دارند ، البته دستگاه و خانه‌های اعیان و رجال ایران آنقدر گل و گشاد و وسیع است که احتیاج بعدهای از این نوکرها هست ولی در میان آنها خیلی هم بیکارند و واقعا " در کشوری که حداکثر نه میلیون نفر جمعیت دارد جای تأسف است که چگونه نیروی انسانی بهدر میرود . این توده انبوه مستخدمین بدون آنکه چیزی تولید کنند تمام منابع مالی کشور را می‌بلعند .

خرید و فروش برده مدت طولانی است که در ایران منسوخ شده ، این امر پس از نخستین مسافرت شاه بخارج و بر اثر فشار سفارتخانه‌های خارجی صورت گرفت . خرید زنان و دختران برای حرمسراها هنوز ادامه دارد ولی چون این زنان بصورت شرعی یعنی عقد یا سیغه وارد حرمسرا میشوند نمیتوان ایرادی بآن گرفت . قسمت عمده‌ای از کشاورزان یا ساکنان دهات ، رعیت و بعبارت دیگر نوعی برده ارباب بشمار میروند ، آنها باید در دهی که متولد شده‌اند بمانند و بدون اجازه ارباب حق خروج از آنجا و مسافرت به نقاط دیگر را ندارند ، این وضع البته در کشورهای دیگر هم وجود دارد و کمتر کشوریست که در آن رعایا بتوانند ، بدون اجازه ارباب و آزادانه بمسافرت پردازند ولی برخلاف عدم اجازه حرکت ، کشاورزان ایرانی تا موقعیکه بمنافع ارباب تخطی نکرده‌اند از آزادی فکر و بیان برخوردارند ، آنها

می‌توانند عقیده خود را در هر موردی اگر برخلاف حکومت و رژیم هم باشد ابراز دارند و این آزادی واقعا " جای تعجب است و شخص دچار حیرت میشود که چگونه آنها میتوانند هر چه در دل دارند بر زبان آورند ، شاید رمز بقای رژیم نیز همین باشد زیرا اگر مردم بتوانند ناراحتی‌های خود را بر زبان آورند عقده دلشان خالی میشود و اگر این آزادی بیان را نداشته باشد آنوقت است که خطر انفجار وجود دارد .

کشاورزان ایران ، مانند سایر کشورها مردمانی بیسواد و باصطلاح جاهل هستند ولی در عین حال خیلی باهوش و با استعدادند ، زنان آنها هم از زنان کشاورزان کشورهای دیگر با هوشتر و با فهم تر هستند و من این موضوع را خودم شاهد بوده و هوش و فراست زنان دهاتی را بچشم دیده‌ام . کشاورزان ایرانی بعلت داشتن هوش و استعداد زیاد علاقه بسیاری به شعر و ادبیات دارند و در مواقع فراغت و پس از پایان کار روزانه غالبا " دور هم جمع شده و یک نفر برای آنها اشعاری از حافظ و فردوسی میخواند . دهاتی‌های ایران ، مالیات و عوارض خود را بدون هیچگونه فشار و زوری میپردازند ، مردمان با هنر و با ذوقی هستند و هر یک در یک کار هنری تخصص دارند ، اگر کم کار میکنند شاید بعلت سستی ناشی از گرمای زیاد هوا باشد و شاید هم بخاطر آنکه احتیاج به کار زیاد ندارند و مخصوصا " در نقاطی که آب کافی است با مختصری کار ، میتوانند نان خود را بدست آورند و در پاره‌ای موارد ، اگر هم کار بیشتری بکنند و محصول زیادتری بدست آورند بیهوده‌است زیرا بعلت نبودن راه و عدم امکان حمل و نقل ، مازاد محصول خود را نمیتوانند بفروشند .

فصل هشتم

ناصرالدین شاه و خانواده سلطنتی

ناصرالدینشاه ، فرمانروای کنونی ایران در سال ۱۸۴۸ بر تخت سلطنت نشست است و در دوران نسبتا " طولانی سلطنت خود ، قدرت زیادی در اداره امور مملکت و تمایلی به ترقیات و پیشرفتهای عصر حاضر جهان نشان داده‌است ، او مردیست قوی‌الاراده و ضمنا " مطلع که بعلت موقعیت خاص خود و اشتباهاتی که در اوایل سلطنت و دوران جوانی کرده است ، حالا در صدد جبران مافات و جلوگیری از خونریزیها و بیرحمی‌هایی که خاص سلاطین مشرق‌زمین و دوران جوانی خودش بوده ، برآمده‌است . او چهارمین پادشاه سلسله قاجاریه بشمار میرود که تقریبا " صدسال قبل بوسیله آغامحمدخان تاسیس گردید . مؤسس سلسله قاجاریه نبوغ نظامی و تشکیلاتی داشت و سه‌نفر از رقبای خود را از تخت سلطنت دور کرد که یکی از آنها لطفعلی‌خان نواده کریم‌خان زند بود . آغامحمدخان را در جوانی مقطوع‌النسل کرده بودند و بهمین جهت حالت روانی و جنون خونریزی پیدا کرده بود و تمام پیروزیها و سازماندهی‌های او در تاریخ تحت‌الشعاع خونریزیهایش قرار گرفت و از او بنام یکی از سفاکترین و بیرحم‌ترین سلاطین ایران نام برده میشود ، برای من در تهران حکایت کردند که چگونه فرمان داد چشم‌های چندین هزار نفر از اهالی کرمان را درآورده و در مجموعه‌هایی ریخته و نزد او آورند . نظیر این واقعه را از زمان شاه کنونی ایران هم روایت میکنند که تصور نمیکنم درست باشد و این قبیل خونریزیها باین شدت در زمان ناصرالدینشاه وجود ندارد . آغامحمدخان با نبوغ سیاسی و نظامی خود مانع دست‌اندازی روسها بخاک ایران شد و اگر مدت دیگری زنده مانده بود ، هرگز روسها فکر حمله مجدد بایران را هم در مخیله خود راه نمیدادند .



ناصرالدین شاه قاجار

دوران سلطنت ناصرالدینشاه ، صرف نظر از سالهای اخیر آن ، توأم با حوادث تأسف آور و دردناکی بوده است که بدون شک حالا موجب پشیمانی و ناراحتی خودشاه هم شده است . در اوایل سلطنت ناصرالدینشاه بتحریریکبدخواهان و اداربه تبعید میرزاتقی خان صدراعظم خودشد . میرزاتقی خان مرد دانشمند و باهوشی بود و کمر همت بسته بود فسادی را که قرون متمادی در سازمان اداری و سیاسی ایران حکمفرما بوده است ریشه کن نماید . درباریان و مقامات فاسد دستگاههای دولتی از اصلاحات میرزاتقی خان دچار وحشت و هراس شدند و ناصرالدینشاه را که در آنموقع جوانی خام بود اغواکردند که صدراعظم باتدبیر خو را از کار برکنار نماید همسر میرزاتقی خان که خواهر ناصرالدینشاه بود نگران جان شوهرش شد و در تبعید دائما " با شوهرش بود و دقیقه ای از او جدا نمیشد ولی این کوششها بیپوده بود . بزودی جلادانی با فرمان قتل صدراعظم ایران از راه رسیدند و در یک فرصت مناسب ، مردبزرگی را نابود کردند . وقتی که کار از کار گذشت ، شاه متوجه

اشتباه بزرگ خود شد و بطوریکه گفته میشود هنوز او در قتل میرزا تقی خان بسوگ نشسته است زیرا نابودی این مرد بزرگ ضربه شدیدی برای ایران و برای تاج و تخت خود ناصرالدینشاه بود . شاید بخاطر همین پشیمانی و ندامت باشد که شاه بعدها وزیران و مقاماتی را که از کار برکنار شده بودند و با سازش با اجانب و مخصوصا " روسها به مملکت خیانت کرده بودند مجازات نکرد و با آنکه استحقاق شدیدترین مجازاتها و حتی اعدام را داشتند در اینکار احتیاط بخرج داد . حکومت ایران استبدادپرست و در آن قانون خاصی



میرزا تقی خان امیرکبیر

وجود ندارد و فقط دوراه برای گردش امور مملکت موجود است : بیم و امید . امید بآنکه مورد تشویق و پاداش قرار گیرند و ترس از آنکه بشدت مجازات شده و جان خود را از دست بدهند . کلیه خونریزیها و سفاکیهای فرمانروایان مستبد مشرق زمین هم معلول همین دو عامل است . در صورتیکه در رژیم غیراستبدادی احتیاجی باین خونریزیها نیست .

آخرین واقعه مهمی که واقعا "عجیب و وحشتناک می باشد کمی قبل از سفر آخر ناصرالدینشاه بارویا روی داد ، این واقعه باردیگر قیافه "سهمناک و مهیب دیکتاتوری و حکومت مطلقه ایران را نشان میدهد . شاه عازم اروپا بود و قصد داشت که قبل از حرکت زیارت حضرت عبدالعظیم برود و بدین منظور با کالسکه خود از قصر سلطنتی خارج شد و راه دروازه را پیش گرفت . سربازان ساخلوی تهران بر اثر فساد و اختلالی که در دستگاههای مالی دولت وجود داشت چند ماهی بود که حقوق خود را دریافت نکرده بودند و در عسرت و مضیقه بسر میبردند عده ای از این سربازان وقتی خبر حرکت کالسکه شاه را شنیدند تصمیم گرفتند که دستجمعی سر راه کالسکه او بایستند و عریضه ای تقدیم کرده و شاه را مطلع نمایند که چند ماه است بآنها حقوق نداده اند . این کار آنها نازگی نداشت و معمولا " در ایران هر کس میخواست بحضور شاه تظلم نماید سر راه او میایستاد و عریضه خود را تقدیم میکرد و سربازان هم همین کار را میخواستند بکنند . کسانی که مسئول عدم پرداخت حقوق سربازان بودند وقتی از اجتماع آنها مطلع شدند درصدد چاره جویی برآمدند و ظاهرا " افرادی از طرف آنها میان اجتماع کنندگان نفوذ کردند و کالسکه شاه وقتی به اجتماع سربازان نزدیک شد ، قبل از آنکه سربازان بتوانند عریضه خود را تقدیم کنند ناگهان سر و صدا و هیاهویی بلند شد و چند سنگ از اطراف به کالسکه سلطنتی پرتاب گردید که به شیشه های کالسکه اصابت کرد و آنرا شکست . با آنکه هیچ معلوم نبود که سربازان این سنگها را انداخته باشند و اصولا " هیچ قرینه ای از یک حمله قبلا " سازمان داده شده به کالسکه شاه وجود نداشت ، ناصرالدینشاه خیلی نگران شد و ترسید و فوراً " دستور داد که کالسکه بطرف قصر سلطنتی برگردد . ظاهرا " شاه در آن موقع یاد حمله ای افتاد که در سالهای اول سلطنت او افراد فرقه بابی به کالسکه اش کرده و او را مجروح نموده بودند و فکر میکرد که این بار هم سوء قصد جدی در کار است . شاه بمحض ورود بقصر دستور داد سربازانی را که پس از حادثه سنگ پرانی در محل واقعه دستگیر شده اند نزد او بیاورند . در این موقع بشاه گزارش داده شد که با احتمال قوی این سربازان با فرقه بابی ها ارتباط داشته و بتحریک آنان دست به شورش زده اند این گزارش که مطلقاً " صحت نداشت و بدون شک ساخته و پرداخته کسانی بود که حقوق سربازان را نپرداخته بودند ، شاه را بی نهایت خشمگین و عصبانی کرد .

یک شاهد عینی ماجرای هولناک و تاسف آوری را که بدنال این واقعه روی داد برای من حکایت کرد . حیاط خارجی ارک یا قصر سلطنتی مملو از جمعیت بود ، عده ای از آنها درباریان و همراهان شاه و عده " زیادتری که بفاصله دور ایستاده بودند مردم عادی بودند که میخواستند به بینند چه میشود . شاهی که واقعه را برای من نقل کرد در این موقع جلوی وزارت خارجه بود که در قسمتی از حیاط خارجی قصر قرار داشت این شخص که میدانست

چه واقعه ای روی خواهد داد برای آنکه ناظر این صحنه وحشتناک نشود درصدد برآمد که از آنجا دور شود ولی فراشهای سلطنتی او را بعقب راندند و بناچار روی پله ساختمان وزارت امور خارجه باقی ماند و محکوم به تماشای این صحنه از فاصله نزدیک شد . صدراعظم نزدیک او ایستاده بود و سراپا میلرزید ولی قدرت هیچگونه مداخله یا عکس العملی نداشت . گوئی وجدانش باو نهیب میزد که چه واقعه ظالمانه و بیعدالتی دارد روی میدهد و خود او هم در این امر مسئولیت دارد ، در ایوان مقابل او شاه تنها ایستاده بود و یک دستش را به ستون ایوان تکیه داده و با دست دیگرش سیبل های بلند خود را تاب میداد ، او که بی نهایت خشمگین بود از حقیقت قضیه اطلاع نداشت و تصور میکرد که علیه وی توطئه و سوء قصد شده است و از همه مهمتر با سنگ اندازی بکالسکه هتک حرمت مقام سلطنت را کرده اند . دوازده سرباز بدبخت دست و پا بسته در حالیکه سراپا میلرزیدند و رمقی در تن نداشتند جلوی او ایستاده بودند ، شاه با چشمانی سرخ از فرط عصبانیت آنها را مدتی برانداز کرد و قبل از آنکه سؤال و پرسشی بکند که چرا جمع شده و ماجرای سنگ اندازی چه بوده است ناگهان با حرکت دست خود اشاره ای به میرغضبها کرد . دوازده میرغضب از عقب سر ، یکمرتبه بسربازان دست و پا بسته حمله ور شدند آنها را بزمین نشاندند و کاردهای خود را بگردنشان گذاشته و در حضور شاه سر آنها را گوش تا گوش بریدند ، یکی از این سربازان که جوانی تنومند بود ، با آسانی تسلیم مرگ نمیشد و میرغضب خنجری را در سینه اش فرو برد و قلبش را شکافت !

چند روز بعد از این مجازات هولناک بود که ناصرالدینشاه به دومین سفر خود به اروپا پرداخت ولی خبر این واقعه خونین و اعدام دستجمعی عده ای بیگناه ، قبل از او به کشورهای اروپائی رسید و به حیثیت و موقعیت شاه ایران لطمه " زیادی رسانید در ضیافت ها و مراسمی که بمناسبت ورود او در دربارهای مختلف اروپا داده میشد از شاه با سردی استقبال شده و همه سعی میکردند نفرت خود را از این مجازات که آنرا وحشیانه می نامیدند ، بطریقی ابراز دارند . حکومت های استبدادی اروپا نیز مخالفان خود را نابود میکنند ولی روش ملایمتری بکار میبرند و هرگز دستور اجرای سر بریدن دوازده نفر را در حضورشان صادر نمیکنند . عکس العمل محافل اروپائی در سفر ناصرالدینشاه اثر خوبی در میان محافل روشنفکر و تحصیل کرده " ایران که با این خشونت ها مخالف بودند ، بخشید و خود ناصرالدینشاه هم متوجه انعکاس این واقعه شد .

شخص وقتی با یکی از رجال موءدب و بانزاکت درباری ایران صحبت میکند نمیتواند تشخیص دهد که او با پست و مقامی که داشته است چه جنایاتی با قیافه حق بجانب مرتکب شده و با حالت بی تفاوت و خونسرد ناظر چه مجازاتهای سنگین و وحشتناک غیر عادلانه بوده است . آنچه که من در برخورد و تماسهای خود احساس کرده ام ایل قاجار - که سلسله "

سلطنتی کنونی ایران از این ایل است - خشونت، بیرحمی و قساوت خود را بیشتر از ترکها بارت برده‌اند تا از ایرانیها. در کلیه رجال قجر، از شاه بی‌اعین که با آنها صحبت و معاشرت کرده‌ام خشونت، لاف زنی و زورگوئی را بیشتر از رجال نژاد خالص ایرانی دیده‌ام. قجرها در حقیقت تورانی و از نژاد مغولها هستند، فقط مذهب آنها شیعه است و بعلت تماس و معاشرت زیاد با ایرانیها، اخلاق و خوی ایرانیها را فرا گرفته‌اند بطور کلی هوش و استعداد و تحرک آنها کمتر از ایرانیان است و فقط در اعمال زور و لاف زنی و سنگدلی از ایرانیهای آریایی نژاد جلوتر هستند.

شاهزاده فرمانفرما یکی از عموهای شاه از درباریان عالیرتبه و خوش قیافه بشمار میرود، در حدود هفتاد سال دارد، ریشی چون برف سفید و سبیل‌هایی سیاه رنگ با و قار خاصی داده است. چشمانش عقابی شکل و قامتش با این سن کاملاً "راست و مستقیم" است. رفتار او موقرانه و توأم بامتان است، ذوق خاصی در نوشتن نامه دارد، فرهنگی انگلیسی به فارسی تالیف کرده و کتاب جغرافی نوشته است. برادرش معتمدالدوله نیز مرد موقر



شاهزاده فرمانفرما

و سنگینی است که بعلت کهولت کمزش خم شده است. سالها قبل که فرمانفرمای شیراز بود کارهایی در آنجا کرد که هنوز صحبتش بر سر زبانهاست. قبل از آنکه به شیراز برود ایالت فارس مملو از دزد و راهزن بود، فساد سراپای دستگا‌ه‌های دولتی را فرا گرفته بود ولی در دوران معتمدالدوله مالیات ایالت فارس بطور مرتب و منظم جمع میشد، دزدان و راهزنان یکی در آن ایالت ریشه‌کن شدند و نظم و ترتیب و امنیتی در فارس برقرار شد که از زمان کریم‌خان زند تا آنموقع سابقه نداشت، علت هم این بود که معتمدالدوله با قدرت تمام حکومت میکرد. اسلحه بزرگ او ایجاد ترس و وحشت در دل مردم بود در حدود هزار نفر را دستور داد جلوی چشمانش بکشند. بسیاری از این قربانیان البته جنایت کرده بودند ولی جرم آنها در حدی نبود که مستحق مرگ باشند ولی معتمدالدوله مردمی را که با آنها سروکار داشت بخوبی میشناخت و میدانست که فقط با زور و قدرت ممکن است آنها را رام کرد و بهمین جهت در موقع قضاوت و دادن حکم بهیچوجه رحم و شفقت سرش نمیشد،



شاهزاده معتمدالدوله

مانند آن بود که از استنطاق کردن قربانیان خود لذت میبرد، درست مثل گربه‌ای که وقتی موشی را گرفت اول با او بازی میکند و بعد مشغول خوردنش میشود، او هم اول با قربانیان خود صحبت میکرد و از آنها مطالبی را می‌پرسید و حتی شوخی میکرد ولی یکمرتبه قیافه‌اش درهم میرفت و میگفت "بسیار خوب، شرتو را از سر همه خواهم کند. گفتن این جمله اشاره‌ای به میرغضب بود که در آن نزدیکی ایستاده بود، فوراً "جلو می‌آمد و در حضور شاهزاده سر آن بیچاره را می‌برید.

من وقتی به خشونت و سبیت افرادی که قدرت نامحدود دارند، میاندیشم با خود می‌گویم چه خوب بود یک سازمان و جمعیت ارشادی وجود میداشت که این حکام مستبد را از شرق گرفته تا تزار روس در غرب، نصیحت میکرد و بآنها می‌فهماند که چه راه غیر انسانی را در پیش گرفته‌اند، این افراد قابل اصلاح هستند و باور کردنی نیست رجالی که من با آنها سروکار داشتم و در حقیقت مسئول جنایات و خشونت‌های خارج از حد می‌باشند کاملاً " فاسد شده و براه راست هدایت نگردند، رفتار موءدبانهای که آنها دارند و نرمش و محبتی که گاه‌بگاه در رفتار آنها مشاهده میشود حاکی از آنست که درونشان کاملاً "تهی از صفات خوب نیست، شاید سیستم حکومت مستبدانه و مطلقه که می‌بایستی بسرعت تصمیم بگیرند آنها را وادار به چنین جنایاتی می‌کند. متأسفانه در بعضی از موارد هم اشخاصی که از زن و مرد که بطبقات و مقامات بالا میرسند، زیردستان خود را فراموش میکنند و از یاد می‌برند که آنها هم مانند خودشان انسانند، قلب و احساس دارند و تحمل اینهمه درد و غذاب برایشان مشکل است، معتمدالدوله که در ایالت فارس اینهمه خشونت و سنگدلی از خود نشان داد متأسفانه مردیست تحصیل کرده، روشنفکر و باهوش و با همه این احوال انسانیت را یکمرتبه از یاد می‌برد و مرتب دستور قتل صادر میکرد.

شاهزاده "عزالدوله" برادرشاه و حاکم همدان نیز وضع و روحیه‌ای مشابه معتمدالدوله دارد. او مردیست باریک اندام و ظریف که صورتی مانند نوجوانان دارد، سبیل‌های کوتاه فلفل نمکی پشت لبش را میپوشاند، ظاهری آرام و موقر دارد و چشمان ریز و کوچکش مانند چشمان یک سوسمار از دور میدرخشد. شاهزاده خیلی جنتلمن بنظر میرسد رفتاری موءدبانه و با نزاکت دارد. به ادبیات آمریکا وارد یا کاملاً "آشناست و زبانهای فرانسه و انگلیسی را میداند خیلی سنجیده صحبت میکند و از لحن گفتارش هوش و اطلاعات عمومی سرشاری هویداست و شخص متوجه میشود که با یکی از رجال دانشمند و روشنفکر ایران سر و کار دارد ولی همین جنتلمن با تمام این توصیفات و با همه آرامش ظاهری موقعیکه حاکم کرمانشاه بود، دستور داد که هفده نفر را در حضورش سر ببرند و در طی مدتی که حکومت همدان را داشت بیش از هر ایرانی برای اتباع و سفارت آمریکا تولید اشکال و دردسر میکرد، وقتی با او ملاقات و صحبت میکردیم با کمال خوشرویی و صمیمیت پذیرائی و صحبت میکرد

ولی وقتی باصل موضوع و اتباع آمریکا میرسیدیم سر حرف خود باقی میماند و از دستوراتی که در مورد آنها صادر کرده بود عدول نمیکرد، اگر کسی با شاهزاده از سابق ارتباط داشته باشد بخوبی میداند که چگونه شیطان در جسم او حلول کرده است و در پس قیافه و چهره آرام او چه صورت دیو مانند‌ی نهفته است.

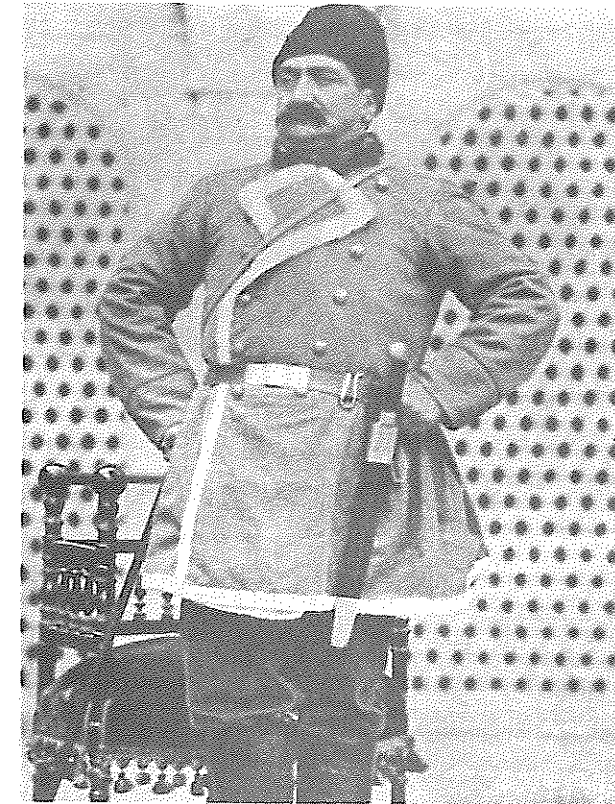


شاهزاده عزالدوله

من تصور میکنم علت خشونت و بیرحمی شاهزاده نسبت به زیردستان و مردم عادی طرز فکر خاص او باشد که معتقد است افراد زیردست او خیلی ناچیزتر و ناقابل‌تر از آن هستند که حقوقی داشته باشند که آن حقوق را شاهزاده بخواد رعایت کند و بعلاوه کتمان نباید کرد که از زورگوئی و آزار دیگران هم لذت میبرد. پس او که معروف به "شاهزاده کوچولو" است و نیابت حکومت همدان را بعهده دارد تحت تاثیر معلم خود قرار دارد که مردی جاهل و نادان بنام "میرزا احمد" است. طرز فکر شاهزاده کوچولو و احساس او را نسبت به طبقات

زیر دست از مطالبی که به مترجم سفارت گفته بود، روشن میشود. مترجم سفارت را من به همدان فرستاده بودم تا در مورد اتباع امریکا در همدان با حاکم آنجا صحبت کند. شاهزاده کوچولو به مترجم گفته بود: "چرا دولت شما اینقدر بخاطر این چند نفر امریکائی مقیم همدان بخودش زحمت میدهد، آنها که سه نفر افراد ساده و معمولی بیش نیستند که شما از "حقوق" آنها صحبت میکنید؟!"

اگر احیانا "مطلبی بتوان در دفاع از خونریزیهای شاه و شاهزادگان گفت و مثلا" خاطر نشان کرد که آنها خونخوارتر از اسلاف خود و از پادشاهان دو سه قرن قبل اروپا نبوده اند، در مورد ظل السلطان این کار را اصلا" نمیشود کرد و این شاهزاده بزرگوار بهیچوجه قابل دفاع نیست. حضرت والا شاهزاده مسعود میرزا ظل السلطان! پسر ارشد شاه و حاکم مطلق و مختار ایالت بزرگ و مرکزی ایران: اصفهان مردیست چاق، با قد متوسط و خپله که در حدود ۳۵ سال دارد، روحیه اش بسیار قویست و از چهره اش سفاکی و خونخواری کاملاً"



شاهزاده مسعود میرزا ظل السلطان

آشکار است. خیلی زود تصمیم می‌گیرد و سرعت فرمان میدهد و هیچکس را در تصمیم گرفتن سرعت او ندیده‌ام. با تمام قدرت و توانائی که دارد، آثار مکر و حيله در وحناتش خوانده شده و زندگی او هم سراسر بر از وقایعی توأم با خدعه و نیرنگ است. خودش برای من تعریف میکرد که از ده سالگی به حکومت منصوب شده است! و بدون شک کسانی بوده‌اند که در خفا شاهزاده را در امر حکومت هدایت و راهنمایی میکردند، بسیار جاه طلب است، عقده جاه طلبی دار دو عقده او هم ناشی از اینجا میشود که با آنکه پسر ارشد شاه بوده و قانوناً "می‌بایستی بولایتعهدی انتخاب گردد، مع هذا پسر دوم شاه، مظفالدین میرزا را که حکومت آذربایجان را دارد باین سمت برگزیده‌اند و علت هم آن بوده است که مادر مظفالدین میرزا، شاهزاده و از خانواده سلطنتی بوده است ولی مادر ظل السلطان زنی از خانواده عادی. اما ظل السلطان هم کسی نیست که باسانی از حق خود صرف نظر کند



مظفالدین میرزا ولیعهد ناصرالدینشاه در دوران جوانی

و این احتمال و نگرانی وجود دارد که وقتی پدرش مرد او بکمک حکام دیگر ولایات علیه برادرش مظفرالدین میرزا قیام کند. او در دوران حکومت خود ثروت بی اندازه‌ای جمع کرده است و با آنکه منع شده است از اینکه نیروی نظامی خارج از نیروهای دولتی تشکیل دهد و یا اسلحه از خارج وارد کند، این کارها را کرده است و کنترل تمام امور اصفهان و جنوب ایران را بدست گرفته است، نیروی نظامی که او برای خود تشکیل داده، او نیفرمی شبیه به سربازان آلمان دارند و در حقیقت بهترین و منظم ترین نیروهای نظامی ایران بشمار میروند. ظل السلطان نفوذ زیادی در پدرش دارد و شاه نیز در خفا عرضه و لیاقت و جسارت پسرش را تحسین میکند ولی البته به خود او چیزی نمیگوید، شاهزاده در دوستی و روابط حسنه با انگلستان شهرت دارد و در مقابل با روسها دشمنی و خصومت علنی میورزد. اگر روزی ظل السلطان بر تخت سلطنت بنشیند بدون شک روابط ایران و روس بمرحله بحرانی و خطرناکی خواهد رسید و یا آنکه روسها مجبور میشوند با وجود ظل السلطان دست از مطامع خود در ایران بردارند و یا آنکه با ایران حمله میکنند و بقول خودشان کار را یکسره می نمایند.

ظل السلطان نه فقط از نظر جسارت و سازماندهی شباهت زیادی به آغا محمدخان قاجار دارد بلکه متاسفانه از لحاظ سفاکی و خونریزی و بیرحمی هم شباهت کاملی با او و سلاطین سابق دارد. من البته کتمان نمیکنم که در کشوری با خصوصیات ایران تند و خشونت شاید تا حدودی لازم باشد ولی این خشونت با خونریزی و سبعیت و درندگی تفاوت بسیار دارد و شاهزاده کارهایش از این قبیل است. قتل ایلیخانی بختیاری را که ظل السلطان به منزل خود دعوت کرده بود - با آنکه برخلاف اصول جوانمردی و میهمان نوازی بود - شاید بتوان بخاطر مصالح مملکت دانست، اما درباره قتل آن بازرگان ثروتمند اصفهانی چه عذری می توان آورد و چه مصلحتی وجود داشت؟ طبق آنچه که برای من حکایت کردند ظل السلطان از این تاجر ثروتمند و بدبخت مقدار زیادی پول، خیلی بیشتر از مالیاتی که با او تعلق میگرفت بزور وصول کرده بود و تاجر که از ظلم شاهزاده بسته آمده بود بطرف تهران حرکت کرده و عریضه‌ای به شاه نوشت و از شاهزاده شکایت کرده شاه دستخطی برای ظل السلطان نوشت که رفع این شکایت را کرده و بعد از این مراقبت نماید که مردم اینطور مورد ظلم و تعدی واقع نشوند.

تاجر بدبخت با خوشحالی تمام دستخط شاه را گرفت و روانه اصفهان شد و با امید بآنکه از او احقاق حق خواهد شد بحضور شاهزاده رسید و دستخط شاه را تقدیم کرد، شاهزاده با آرامی آنرا خواند و بعد نگاهی با لبخند به آن مرد کرد. تاجر سر خود را بزیر انداخته و منتظر بود که ظل السلطان دستور دهد پولهای او را مسترد نمایند ولی ناگهان شاهزاده غرشی کرد و گفت: "هه، که اینطور، تو فکر کردی با شکایت بشاه شاهزاده را بترسانی؟ واقعا" که مرد شجاع و با جرئتی هستی، باید از تو این جسارت را یاد بگیرم،

خوب، مرد شجاعی مثل تو حتما" قلب شجاع و بزرگی هم دارد، این قلب را باید من به بینم!" و بعد شاهزاده خطاب به فراشها و میرغضبهایش فریاد زد: "بیایید قلب این مرد را از سینه اش در آورید!" فراشها و میرغضبها بسر مرد بیچاره که نمیفهمید چه خواهد شد ریختند، دستهای او را بستند و با کارد سینه اش را شکافته و قلبش را در آوردند و آنرا در دیس بزرگی گذاشته و نزد شاهزاده بردند.

وقتی خبر این مجازات هولناک ظل السلطان را در تهران بمن دادند واقعا" تکان خوردم و ملاقاتها و مذاکرات قبلی خود را با این شاهزاده بخاطر آوردم هرگز او را اینطور سبع نمیدانستم، در مذاکرات روی خوش نشان میداد و شوخی و مزاح میکرد. او البته با این کار خواسته بود قدرت خود را بمردم اصفهان نشان داده و ضمنا" از این مرد تاجر انتقام بگیرد ولی انتقام خود را از بد راهی کشیده بود، راهی که مورد لعن و نفرین مردم قرار میگرفت. در غرب نیز افراد انتقام‌های شدیدی از یکدیگر میگیرند ولی نحوه آن طوریست که مورد لعن و دشنام افکار عمومی قرار نمی‌گیرد، این نوع انتقام، روانی و روحی است. بدین معنی که در روزنامه‌ها به فرد مورد نظر بطور غیرمستقیم دشنام میدهند وزن و دختر او را به انحراف متهم میکنند و از این راه آن مرد را تحت شکنجه‌های روحی قرار میدهند که بمراتب شدیدتر از شکنجه‌های جسمانی است و بالاخره هم او را دق مرگ میکنند بدون آنکه مقصر واقعی معلوم باشد و اگر شاهزاده ظل السلطان هم روزنامه‌ای در اصفهان داشت و از این راه وارد میشد شاید مورد دشنام و نفرین مردم قرار نمیگرفت.

دومین پسر شاه، والا حضرت شاهزاده مظفرالدین میرزا ولایتعهد دولت ایران، اینک حکومت آذربایجان و نواحی مرزی، شمالی، غربی ایران و روسیه را بعهده دارد. من با او فرصت ملاقات و یا تماس را نداشتم، زیرا در دوران ما موریت من در تبریز بود و بتهران مسافرت نکرده بود ولی از هرکس راجع باو پرسیدم جز خوبی چیزی نشنیدم، بدون تردید قدرت و استعداد اداره امور را دارد، رفتارش انسانی و ملایم است. شهرت دارد که جوانی جاهل و نادان است ولی آنچه که من از روابط رسمی با او استنباط کرده و از منابع موثق شنیدم این شایعات صحیح نیست و شاهزاده عمدا" تظاهر باین کار میکند و بخاطر هدف‌های خاصی خود را سطحی و بی اطلاع نشان میدهد. بعلاوه معروفست که مظفرالدین میرزا خیلی مذهبی است و تعصب زیادی دارد. همچنین او بظرفداری از روسها مشهور شده است امکان دارد که از فرط زیرکی بهرودی اینها تظاهر میکند ولی در مورد اخیر یعنی ظرفداری از روسها که واقعا" باید تردید داشت. بخاطر آنکه علیرغم مخالفت‌های برادر بزرگترش بتواند بر تخت سلطنت قرار گیرد سعی میکند که پشتیبانی روحانیون ایران را بخود جلب کند و بهمین خاطر نیز در مقابل برادرش ظل السلطان که خود را بانگلیسها چسبانیده است به روسها روی خوش نشان میدهد و ظاهرا" از آنها محرمانه قول گرفته است که از سلطنتش

پشتبانی نمایند ولی خیلی بعید بنظر میرسد که او واقعا "به روسها که چشم طمع خود را از سالیان دراز بایران دوخته‌اند و چندین بار هم باصطلاح دندان نشان داده‌اند اعتماد کند و بآنها راهی برای نفوذ بیشتر بایران بدهد.

والاحضرت نایب‌السلطنه کامران میرزا سومین پسر شاه است. او در تهران زندگی میکند و سمت وزارت جنگ و حکومت تهران را دارد. یعنی دو پست مهم و حساس در مرکز باو واگذار شده‌است و با داشتن این دو پست دائما "با شاه تماس دارد و خیلی مورد توجه اوست. نایب‌السلطنه با در اختیار داشتن ارتش و حکومت تهران رقیب بزرگی میتواند برای دو برادر دیگر خود یعنی ظل‌السلطان و مظفرالدین میرزا باشد، اگر دو قدرت بزرگ خارجی یعنی روس و انگلیس از دو برادر بزرگتر حمایت نمی‌کردند و اگر خود نایب‌السلطنه مرد با عرضه‌ها لیاقتی می‌بود، میتوانست تاج و تخت را تصاحب کند. ولی نایب‌السلطنه جوانی با محبت و مهربان است، خلق و خوئی آرام دارد بیشتر اهل تحمل و دادن میهمانی و ضیافت و خوشگذرانی است و بطور خلاصه بنظر نمی‌آید کسی باشد که بخواهد با دو برادر دیگر از در ستیزه‌جویی درآید بلکه سلطه آنها را بدون چون و چرا می‌پذیرد. البته از نقشه‌های محرمانه او و مشاورانش کسی اطلاعی ندارد و بدرستی نمیداند که چه خواهد شد. بین این سه برادر یعنی ظل‌السلطان، مظفرالدین میرزا و نایب‌السلطنه روابط خوبی وجود ندارد، برای من حکایت کردند، موقعیکه ظل‌السلطان تهران آمده بود از طرف برادرش نایب‌السلطنه برای صرف صبحانه دعوت شده بود البته پذیرائی کاملا "شاهانه بود ولی ظل‌السلطان سر میز، قیافه خود را درهم کشیده و گفت شأن او نیست که جز در سرویس طلا و نقره غذا بخورد و قبل از آنکه دست به غذا بزند به نوکران خود دستور داد که به قصرش رفته و سرویس طلا و نقره را برای صرف صبحانه بیاورند و نایب‌السلطنه هم چیزی نگفت و با آنکه توهین یا شده بود عکس‌العملی نشان نداد.

با توجه باختلافات زیادی که میان این سه نفر وجود دارد. این در حقیقت حسن تدبیر و قدرت فوق‌العاده ناصرالدین‌شاه است که مانع از برخورد و تصادم میان آنها شده و هر سه با آنکه دشمن خونی یکدیگرند ساکت و صامت هستند. ناصرالدین‌شاه در دوران طولانی سلطنت خود مملکت را با همین قدرت و در عین حال تدبیر اداره کرده‌است. عادت او اینست که صبح خیلی زود و قبل از طلوع آفتاب از خواب بیدار میشود و این عادت را چه در شهر و چه در بیلاق باشد از دست نمیدهد بعد از نماز و دعای صبح، بلافاصله وزیران خود را بحضور می‌پذیرد، آنها گزارشات خود را میدهند و شاه هم در هر مورد دستورات صریح خود را صادر میکند. البته در موارد ضروری که کارهای مهمی پیش بیاید نیز وزیران بحضور شاه شرفیاب میشوند و این کار غالبا "عصرها و اوایل شب انجام میگردد ناصرالدین‌شاه دقت زیادی در تمام امور مملکت می‌کند و حتی در جزئیات امور هم شخصا "

دستور صادر میکند؛ و سواس عجیبی دارد که در میان سلاطین قبل از او بیسابقه است این کار از پاره‌ای جهات شاید غیر لازم و حتی زیان‌آور باشد زیرا از مسئولیت مدیران مملکت و در حقیقت اعضای دولت کم میکند و آنها تبدیل بوجود‌های بی‌خاصیتی میشوند ولی بهرحال این عادت زمامداران مشرق زمینی است که شخصا "در تمام امور مداخله کنند و حالا این رسم و عادت بوسیله ناصرالدین‌شاه باوج خود رسیده‌است و علت آنها بی‌اعتمادی شاه نسبت به صدراعظم، وزیران و افراد درجه اول است و ترس از آنکه مبادا آنها اقدام به خیانت کرده و در دسرهایی بوجود آورند. از جمله نتایجی که این کار داشته اینست که کلیه مسائل مهم مربوط به روابط خارجی و دیپلماسی مستقیما "بوسیله ملاقات سفیران خارجی با شاه و مذاکرات با خود او حل و فصل میشود. اگر این کار در دربار نیمه‌شرقی روسیه و سن‌پترزبورگ هم انجام میشد بسیاری از مشکلات کنونی برطرف میگردد و دیگر، وزیران روسیه با انتریک و دسیسه نمیتوانستند به نفع این دولت یا آن دولت خارجی کار کنند و مصالح کشورشان را در نظر نگیرند.

علیرغم دقت زیاد و سواسی که شاه در کارهای مملکت نشان میدهد و وقتی که صرف این کار میکند. باز هم فرصت‌هایی بدست می‌آورد که برای تفریح و تغییر ذائقه با مور مورد علاقه خود بپردازد که از جمله این امور ادبیات و هنر است. او زبان فرانسه را بخوبی میخواند و تقریبا "صحبت میکند. روزنامه‌های معروف خارجی را هرروزه برای او میخوانند تا از اوضاع دنیا مطلع شود، شخصا "در مورد مقالات و نوشته‌های روزنامه رسمی راهنمایی‌هایی میکند. روزنامه یومیهای بنام وقایع اتفاقیه مورد توجه شدید اوست. علاوه بر سفرنامه‌هایی که برای دوست‌خود به فرنگستان نوشته‌است دو جلد کتاب سفرنامه هم در باره مسافرت‌هایی که در داخل کشور کرده، نگاشته‌است. او بعلاوه طبع شعر داشته و شعر میگوید، به نقاشی علاقه زیاد دارد و بعضی از نقاشی‌هایش واقعا "استادانه و زیرکانه است. بخاطر دارم که روزی برای مذاکره در امور سیاسی نزد وزیر خارجه سابق رفته‌بودم و هنگامی که داشتیم با یکدیگر صحبت میکردیم دستخطی ارشاه رسید، دستخط را در یک سینی نقره نزد او آوردند، وزیر خارجه بحالت احترام از جای خود برخاست با دودست پاکت دستخط را از سینی برداشت و بوسید و در مقابل آن سر فرود آورد و پیش از آنکه پاکت را باز کند باطرافیان خود که آنها هم مانند او از جای خود بلند شده بودند گفت: "دستخطی است از قبله عالم، شاهنشاه". پس از بازکردن و خواندن دستخط، وزیر خارجه پاکت را نشان من داد که طرح و تصویری را شاه با قلم خود زیر مهر پاکت کشیده‌بود و گفت: "به بینید، این طرح و تصویر که قبله عالم با دست خودشان کشیده‌اند حاکی از آنست که حال مبارکشان الحمداله امروز خوبست و خوشحالند و در حقیقت غلام و چاکر خود را با این ترتیب مورد لطف قرار داده‌اند".

در ساعات فراغت، یکی از سرگرمیهای شاه صحبت و گفتگوی با درباریان مورد نظر است و قسمتی از ساعاتی شب را بمصاحبت بانزدیکان خود میبرد. بطور کلی ناصرالدینشاه مردی اجتماعی است و تماس با افراد و طبقات مختلف را استقبال میکند. روحیه اجتماعی او را در بازدیدی که یکروز بعد از ظهر از خانه ییلاقی یکی از رجال تحصیل کرده و روشنفکر ایران کرده بود میتوان استنباط کرد. شاه در این بازدید خصوصی روبرف میزبان خود کرده و اظهار داشت: "واقعا" جای تأسف است که تشریفات و شعون سلطنتی اجازه نمیدهد که مدتی در اینجانبینشینم و با افرادی مانند شما تحصیل کرده و آگاه صحبت کنم". ولی این روحیه اجتماعی ناصرالدینشاه یک نتیجه بد و ناگوار بیار آورده و آن اینست که در این ساعات فراغت عدهای از رجال و درباریان چاپلوس و بی پرستیپ شاه را احاطه کرده و با دادن گزارشهای دروغ و حرفهای پوچ او را گمراه میکنند. شاه خوشنیت است و نقشههایی برای ترقی و پیشرفت ایران دارد ولی این طرحها و نقشهها همه در نتیجه نفوذ درباریانی خائن، بی پرستیپ و مرتجع عقیم میماند، افرادی چون امین السلطنه که با اجانب ارتباط دارد و پسر خاله او امین السلطان (صدراعظم) که مردی زیرک و حیلکار است. اولی جمعیت سازمان یافته ضد پیشرفت و مخالف با تجدد ایران را اداره می کند و دومی یکی از افراد بیشمار بیست که تمام فکرشان متوجه مکیدن خون اقتصاد مملکت و پرکردن جیب و اندوختن بی حد و حصر هستند. متأسفانه مقامات بالای مملکت غالباً "از همین قماش هستند و خطر بزرگتر در اینست که آنها اکتفا به غارت خزانه مملکت نمیکنند. بلکه با گرفتن پول و طلا از همسایه شمالی، محرمانه با طرحهای تجدد خواهی و مترقیانه شاه مخالفت کرده و آنرا عقیم میگذارند. متأسفانه ایران تنها کشوری نیست که گرفتار چنین وضعی است، بلکه کشورهای زیادی در جهان هستند که چنین افعی هائی را در دامان خود پرورش میدهند.

در اینکه ناصرالدینشاه بروحیه فاسد و خیانتکارانه بسیاری از اطرافیان خود وقوف کامل داشت تردیدی نیست حالا چرا آنها را عوض نمیکرد و کنار نمیکدانت؟ شاید بخاطر آنکه کسی را بهتر از آنها پیدا نمیکرد. ماجرائی را که یک فرد موق برای من تعریف کرد این موضوع را تأیید کرده و نشان میدهد که چقدر از اطرافیان و درباریان خود متنفر بوده و رنج میبرده است. ماجرا از اینقرار بود که چند سال قبل بعد از ظهر یکی از روزهای تابستان، شاه در قصر سلطنت آباد روی صندلی جلوس کرده و درباریان و اطرافیان هم در پائین اطاق روی زمین نشسته بودند، شاه خیلی خودمانی با آنها صحبت میکرد و ضمن صحبت یکمرتبه شاه خطاب به حضار گفت:

— چرا انوشیروان معروف به "عادل" شده بود؟ آیا من عادل نیستم؟

هیچکس جرأت نکرد باین سؤال جواب دهد. سؤال سختی بود و باسانی برای آن جوابی نمیشد پیدا کرد مدتی بسکوت گذشت و همه سر خود را زیر انداختند و ناصرالدینشاه

با ناراحتی گفت:

— هیچیک از شما نمی تواند جوابی به شاه بدهد؟

باز هم همه ساکت ماندند، سکوت این بار، زننده و خطرناک شده بود، بالاخره یکنفر

بی بایستی چیزی بگوید. حکیم الممالک که جزء حضار بود دل خود را بدریازده و در حالیکه از جان خود گذشته بود جواب داد:

— فدای خاکپایت شوم، شاهنشاه بزرگ، انوشیروان را عادل می نامیدند برای اینکه عادل بود.

شاه در حالیکه اخم کرده بود پرسید: — و ناصرالدینشاه چطور؟ او عادل نیست؟

دوباره همه ساکت ماندند و کسی جرأت نکرد جوابی بگوید، فقط حکیم الممالک شاهنهای خود را بالا انداخت، کف دستش را باز کرد و ابروهایش را بالا کشید ژستی



حکیم الممالک

بمعنای آنکه چه عرض کنم . و شاه خودش سکوت را شکست و به تندی جواب خودش را اینطور داد :

— ای پدر سوخته‌های پست و بی‌همه‌چیز ، من میدانم اگر انوشیروان هم اطرافیانی مانند شما فاسد و رذل و بی‌شرف داشت هرگز نمیتوانست لقب عادل را بدست آورد !
و این بار همه سر فرود آورده و باتفاق گفتند : — فدای خاکپایت شویم ، قیله عالم حقیقت را فرمودند !

ناصرالدین‌شاه مانند بسیاری از اسلاف خود و پادشاهان گذشته ، مردی نیرومند و ورزشکار است ، به شکار علاقه زیادی دارد و قدرت بدنی او در همین شکارها و بعلاوه در استقامتی که در دوره طولانی سلطنت — با توجه به عیاشی‌هایی که پادشاهان مشرق زمین میکنند — کرده ، بخوبی نشان داده میشود . پادشاهان ایران عموماً " به شکار علاقه نشان میدادند . لغت " فردوس " که از " پارادیس " سانسکریت مشتق شده است سابقاً " به شکارگاه‌های سلاطین ایران اطلاق میشد ، بسیاری از سلاطین گذشته — از جمله بهرام گور که جان خود را بدنبال شکار گورخر در باتلاق از دست داد — شکارچیان ماهری بوده و در این کار شهرت داشته‌اند در زمانهای سابق رسم بود : هر وقت سلطان وقت بشکار میخواست برود ، چند روز قبل پرچم سرخ رنگی را بالای برج یا ساختمان مرتفع وسط شهر میافراشتند ولی حالا رسم است که قبل از طلوع آفتاب صبحی که شاه به شکار خواهد رفت یک گلوله توپ شلیک میکنند ، غالباً " شاه برای یک یا دو روز بشکار میرود و گاهی هم این شکار یک هفته بطول می‌انجامد . هر وقت شاه بشکار میرود ، پیشاپیش عده زیادی شتر و قاطر و یابو بار و بنه سفر و مخصوصاً " چادر بزرگ و سرخ رنگ سلطنتی (۱) را حمل می‌کنند و به همراهی شاه عده زیادی از درباریان و چند دسته سوار هم حرکت میکنند . تابستانها که شاه بمسافرت و شکار نقاط دور از پایتخت میرود ، عده این همراهان زیادتر شده و چند نفر از زنان سوگلی حرمسرا هم با او میروند . در سفری که شاه سه سال قبل به مشهد کرد موبک و کاروان شاه نزدیک به بیست هزار نفر میشدند که شش هزار نفر از این عده سربازان گارد سلطنتی بودند . سفر در راه خراسان بسیار مشکل هم هست زیرا در قسمت مهم آن آب وجود ندارد و هر دو منزل را باید این کاروان بدون توقف و آب حرکت میکرد . برای آنکه تشنگی ، افراد و

(۱) چادر ، چون در ایران سابقه زیاد دارد ، هنرمندان ایرانی مهارت زیادی در دوختن آن پیدا کرده‌اند و چادرهای بزرگی درست میکنند که دارای قسمت‌های مجزا و اطاق‌های مستقل است . چادرهای شاه و همراهان از پارچه کشمیر بروده دوزی تهیه شده و داخل آن نقش و نگارهایی از صحنه‌های شکار کشیده شده است ، رنگ چادرها معمولاً " آبی سیر است باستثناء چادر بزرگ و مجلل شاه که سرخ رنگ است .

چهارپایان را از پای درنیارود شبها حرکت میکردند ولی بازهم خیلی مشکل بود ، یکی از گردشگاهها و اقامتگاه‌های تابستانی مورد علاقه ناصرالدین‌شاه شهرستانک است که در ارتفاعات البرز در شمال تهران واقع شده است ، ناصرالدین‌شاه در این ده ، قصر بیلاقی کوچکی برای خود بالای صخره‌ای از کوه در ارتفاع ده هزارپایی ساخته که راه بسیار دشوار و سختی دارد و مخصوصاً " زنان حرمسرا را که با تخت روان باید ببرند در این راه دچار مشکلات زیادی میشوند و در هر سفری که شاه به شهرستانک میکند چند نفر آدم از نوکران و یا همراهان شاه و چند راس اسب و قاطر از یرتگاهها با عماق دره‌ها سرنگون شده و تلف میگردند .

ناصرالدین‌شاه معروفست که یک شکارچی متهور و شجاعی بوده و از مقابل شکار اعم از پلنگ و ببر ، هر قدر هم که بزرگ باشند فرار نمی‌کند ، در یکی از شکارهای شاه ، حادثه‌ای پیش آمد که جرأت و جسارت او را بخوبی نشان میدهد ، عده‌ای از درباریان و همراهان دور شاه جمع شده و آماده شکار بودند که ناگهان سر و کله یک ببر بزرگ پیدا شد و از فاصله نزدیکی بآن گروه حمله کرد ، همه اطرافیان شاه باستثناء امین‌الدوله دچار ترس و وحشت شده و هر یک بگوشه‌ای فرار کردند . اما شاه از جای خود تکان نخورد و با تفنگ خود گلوله‌ای بطرف ببر شلیک کرد که به حیوان درنده خورد و او را از پای درآورد . در این لحظات امین‌الدوله بدون ترس و وا همه کنار شاه قرار داشت و شکار ببر را تماشا میکرد . وقتی خطر برطرف شده و اطرافیان شاه که فرار کرده بودند یکی یکی از پناهگاه‌های خود خارج شده و بطرف ناصرالدین‌شاه آمدند ، شاه که سرحال بود ، آنها را مسخره و ریشخند کرد که چطور بزدلی بخرج داده و ولینعمت خود را تنها گذاشته و گریخته‌اند و ضمناً " گفت : " از نوکر خوب من امین‌الدوله یاد بگیرید که نترسید و در کنار شاه ایستاد " . ولی امین‌الدوله که از رجال زیرک و باهوش بود برای آنکه تعریف و تمجید شاه موجب حسادت درباریان و در نتیجه گرفتاری و دردسر او نشود گفت : " شاهنشاه ، قربان خاکپایت شوم ، علت اینکه فرار نکردم ترس و وحشت زیادی بود که مرا فراگرفته بود و زانوهایم از ترس یارای حرکت نداشتند "

در این شکارها و تفریح‌ها ، ناصرالدین‌شاه مایل است که تشریفات سنگین درباری را کنار گذاشته و بطور عادی با همه برخورد نماید . بیشتر اوقات ، در پایتخت هم شاه این تمایل خود را نشان داده است ، یکی از سرگرمی‌ها و تفریحات ناصرالدین‌شاه اینست که وزیران و درباریان عالی‌رتبه را وادار کند ، خودشان غذایشان را بپزند مثلاً " صدراعظم سیب زمینی پوست میکند ، وزیر علوم برنج پاک میکند و وزیر خارجه پیاز سرخ میکند و شاه نشسته و از دیدن این منظره لذت میبرد .

با آنکه شاه در این شکارها و سفرها آزادی بیشتری از نظر عدم رعایت تشریفات دارد ،

معهدا نمیتواند آنها را بکلی کنار بگذارد، زیرا از قدرت و ابهت او کاسته میشود. میان تشریفات که فعلاً در دربار ایران انجام میشود با تشریفات زمان صفویه و شاه عباس اختلاف زیادی وجود دارد، تشریفات کنونی ساده‌تر از زمانهای اسبق است ولی هنوز قسمت‌های خسته‌کننده‌ای دارد و مقامات درباری مشغول مطالعه هستند تا قسمت‌هایی را که از نظر شاه خسته‌کننده نبوده و از نظر دیپلماتهای خارجی که شرفیاب میشوند، قابل قبول‌تر باشد. جانشین مقررات قبلی نمایند بهر حال برخلاف آنچه که در روزنامه‌های امریکا نوشته شده این تشریفات بهیچوجه در حدی نیست که موجب وهن و خفت وزیران و یا سفیران خارجی باشد. حداکثر کاری که سفرای خارجی باید بکنند اینست که کفش‌های خود را جلوی در از پا درآورند و در این مورد هم زیاد اجبار و اصرار نمیشود، در حالیکه یکی از مواد عهدنامه ترکمانچای منعقد میان ایران و روسیه مربوط بر رعایت همین مورد است. سفیر خارجی موقع ورود به سالن شرفیابی باید تعظیم کرده و سر فرود آورد و این کار را وقتی نزدیک شاه رسید یکبار دیگر تکرار نماید. شاه یا جلو می‌آید و یادار جای خود می‌ایستد و با سفیر مانند دونفر جنتمن صحبت می‌نمایند فقط آغاز سخن با شاه است و اوست که صحبت را پایان داده و اجازه مرخصی میدهد.

رئیس تشریفات سلطنتی و مقامات عالی‌رتبه دیگری که سفرای خارجی را در شرفیابی بحضور شاه همراهی میکنند، لباده‌های بلند از پارچه کشمیر عالی که گلدوزی شده است میپوشند و موقعی که وارد باغ کاخ سلطنتی میشوند کلاه سیاه‌رنگ خود را برداشته و پارچه‌ای سفیدرنگ که نوکران آنها قبلاً آماده کرده‌اند بسر می‌بندند. سفرای خارجی را با کالسکه مخصوص تشریفات دربار که عده‌ای سوار آنرا اسکورت میکنند از سفارتخانه به کاخ سلطنتی می‌آورند عده سواران اسکورت بسنگی باهمیتی دارد که دولت ایران برای روابط خود با کشور متبوع سفیر قائل است.

کالسکه حامل سفیر وقتی وارد میدان ارک شد بوسیله ده نفر از گارد سلطنتی مورد استقبال قرار گرفته و بوسیله این عده تا جلوی در کاخ اسکورت میگردد. در کاخ، سفیر، نخست به سالن پذیرایی وزارت خارجه هدایت میگردد و در آنجا مورد استقبال وزیر خارجه قرار میگردد، وزیر خارجه و مقامات عالی‌رتبه آن وزارتخانه لباس رسمی پوشیده‌اند و ضمن مذاکرات و صحبت‌های غیررسمی از سفیر پذیرایی بعمل می‌آید تا آنکه رئیس تشریفات خبر می‌آورد شاه اجازه شرفیابی داده است. وزیر خارجه در این میان از یکراه خصوصی بطرف سالن شرفیابی رفته و در طرف راست شاه در گوشه‌ای می‌ایستد و سفیر و رؤسای تشریفات از در بزرگ سالن شرفیابی که بطرف باغ باز میشود وارد آن میگردند و قبله عالم را در سالن مقابل خود می‌یابند.

مهمترین و قابل توجه‌ترین مراسم سال در ایران مراسمی است که در ایام نوروز یا

اول سال ایرانی‌ها انجام میشود، این مراسم یادگار تاریخ گذشته ایران و چند هزار سال قبل است. ساعت تحویل سال معمولاً بوسیله محاسبات نجومی صورت میگردد و این اول سال مصادف با آغاز فصل بهار است. جشن‌های مراسم نوروز دهمروز (۱) بطول می‌انجامد و در این مدت تمام ایران غرق در سرور و شادیست، مقدمات و تدارکات زیادی برای آن فراهم میشود، بازارها بسته‌میشود تا همه فرصت شرکت در این جشن باستانی را داشته باشند، مردم لباس نو میپوشند و میزها و دیس‌ها در خانه‌ها مملو از شیرینی و حلویات و

آجیل میشود و به دیدو بازدید از یکدیگر میپردازند، صدای موسیقی در تمام محلات شهر بگوش میرسد روز آخر این مراسم را مردها با زن یا زنان خود از خانه خارج میشوند، دشت‌های اطراف شهر مملو از جمعیت میگردد و در کوچه و خیابان صدای سازودایره بلند است و این در حقیقت تنها روزی در سال است که مردم شهر با تفاق خانواده خود از خانه بیرون می‌آیند.

شب عید نوروز (۲) مردم عادی در کوچه و خیابان آتش‌افروخته و از روی آن می‌پرند. در قصر شاه نیز مراسم باشکوهی انجام میشود که تنها دویاسه نفر اروپائی اجازه یافته‌اند این مراسم را مشاهده کنند و آنها هم کسانی هستند که در استخدام دولت ایران می‌باشند و آنچه را که در اینجا شرح میدهم از زبان یکی از این اروپائی‌ها شنیده‌ام.

کمی قبل از تحویل سال - چه در روز و چه در شب - رجال عالی‌رتبه و مقامات مهم دولتی و درباری در تالار بزرگ شرفیابی کاخ گلستان که به تالار موزه هم مشهور است جمع میشوند، در این تالار که شرح مفصل آن در فصول قبل داده شد، جواهرات خیره‌کننده سلطنتی که معرف جلال و شکوه قدیمی ایران است در ویترین‌های مخصوص نگاهداری میشود. مقامات عالی‌رتبه و رجال درجه اول که لباس‌های نوپرزرق و برق خود را پوشیده‌اند برحسب رتبه و مقام خود قبل از ورود شاه در تالار موزه، بلافاصله بعد از تخت طاوس قرار میگیرند در صدر همه روحانیون طراز اول چهار زانو روی زمین می‌نشینند. بعد از آنها عموهای شاه و سپس صدراعظم، وزیر خارجه و نایب‌السلطنه - این دو نفر روبروی هم و هم‌تراز یکدیگر جای میگیرند - و بعد از آنها سایر وزیران، افسران عالی‌مقام ارتش، رؤسای ایل قاجار و مقامات مهم دیگر همه سرپا در دو صف اطراف تالار موزه می‌ایستند، بعد شاه در حالیکه همه تعظیم میکنند با قدم‌های آهسته وارد شده و روی یک قالیچه مرورید دوزی شده جلوی تخت طاوس می‌نشیند. رئیس ایل قاجار با اجازه شاه در این موقع از جای خود

(۱) نویسنده ظاهراً "ایام نوروز را بجای سیزده روز شنباه" در روز ذکر کرده است (مترجم)

(۲) ظاهراً "نویسنده شب چهارشنبه سوری را با شب عید اشتباه کرده است."

بلند شده و چند نفر از پیشخدمتهای درباری که سینیهای مملو از سکههای نقره تازه ضرب شده و نو در دست دارند باو نزدیک میشوند و رئیس ایل قاجار مشتکی سکه را بهر یک از حضار میدهد تا در هنگام تحویل سال در دست داشته باشند. در این میان نوکرها و پیشخدمتها دیسها و سینیهای مملو از میوه و شیرینی و همچنین بشقابهای بزرگی پر از سکههای طلا و نقره را جلوی شاه میگذارند. ناصرالدینشاه با دست خود چندقطعه کندر را در منقل مطالای پر از آتش که جلوی او گذاشته اند میریزد. پس از آنکه منجم باشی با نگاه کردن بساعت تحویل سال را اعلام کرد، شاه یک جلد قرآن را برداشته و میبوسد و پیشانی خود را بآن میمالد و بعد روی خود را به روحانیونی که کنار او نشسته اند کرده و میگوید: "مبارک باشد". در این موقع یکی از روحانیون برخاسته و با صدای بلند آیاتی از قرآن را خوانده و دعا میکند. بعد مقامات حاضر در تالار موزه، بترتیب و برحسب درجه خود، بطرف شاه رفته و جلوی او زانو میزنند و شاه به نسبت اهمیتی که برای آنها قائل است مشتکی سکه طلا و نقره را بهر یک میدهند، مقامات عالیترتبه سپس بلند شده و تعظیمی کرده و عقب عقب از تالار خارج میشوند، باین ترتیب همه پس از گرفتن عیدی بیرون میروند و شاه در تالار تنها میماند.

چندین ساعت بعد از این مراسم خصوصی، شاه دیپلماتهای خارجی را بحضور می پذیرد که آنها سال نو را تبریک میگویند. بلافاصله بعد از آن شاه بارعام داده و درباغ بزرگ خارج از قصر^(۱) مراسم سلام عام برگزار میشود. در طول خیابانهایی که باین باغ منتهی میشود و در خود خیابانهایی باغ گارد سلطنتی و افسران ارتش و مقامات دیوانی و وزارتخانهها بترتیب درجه خود صف میکشند، شاه با تاج سلطنتی قاجار که با الماسها و برلیانها و مرواریدهای درخشان تزئین شده است از باغ گلستان وارد این باغ شده و بطرف ایوانی میروود که تخت مرمر در آن قرار دارد. این تخت در حقیقت سکوئی است از مرمر عالی که چهار شیر از مرمر آنرا بردوش دارند، عقب تخت، دیواره نسبتاً بلندی دارد، شاه در ایوان از سه پله تخت مرمر بالا رفته و چهار زانو روی تشکچه قرمز رنگ مرواریددووزی شده می نشیند. در این موقع ملک الشعرا پای ایوان آمده و شعری را که در تبریک نوروز سروده با صدای بلند میخواند. بعد یکی از مقامات عالی ایل قاجار و معمولاً ایلخانی جلوی تخت آمده و بعد از تعظیم، از طرف مردم ایران سوورور را بشاه تبریک میگوید، اگر شاه حوصله داشته و سرحال باشد با او چند کلمه ای صحبت میکند و معمولاً "باو ما موریت میدهد که رضایت خاطر شاهانه را باتباع و رعایای ایران ابلاغ کند و ضمناً" سال خوشی

(۱) این باغ در میدان ارک جلوی بازار واقع است و تخت مرمر بهمان وضع سابق

در ایوان آن باقی است (مترجم)

را برای همه مردم آرزو نماید.

مقارن با ایام نوروز یا کمی بعد از آن مراسم اسب دوانی سالانه در حضور شاه انجام میشود. عدهای از اسبهای اصطبل سلطنتی نیز در این مسابقه شرکت می نمایند. در میدان اسب دوانی^(۱) ساختمان مخصوص جهت جلوس شاه ساخته شده است. شاه در ایوان این ساختمان نشسته و عدهای از زنان سوگلی اندرون نیز در غرفه های اطراف قرار میگیرند جلوی این غرفهها را با کاشی های شبکه مانند پوشانده اند، بطوریکه از داخل غرفهها، می توان خارج را دید ولی از خارج داخل غرفه دیده نمیشود، اسبهای شرکت کننده در مسابقه باید شش مرتبه دور میدان بدونند که در حقیقت برابر با مسافتی در حدود هفت میل میشود. بطوریکه میگفتند اسبها در مدت ۲۴ دقیقه این مسافت را طی کرده اند که من تردید دارم این موضوع صحیح باشد. در سال ۱۸۸۴ که من در تهران بودم غالب از جواز، برخلاف سالهای قبل، نصیب اسبهای عادی شد و اسبهای اصطبل سلطنتی فقط موفق بربودن دو جایزه شدند و این امر موجب عصبانیت شاه گردید و عدم رضایت خود را با عزل میرآخور سلطنتی اعلام داشت، در حقیقت شکست اسبهای اصطبل سلطنتی بر اثر بی لیاقتی میرآخور بود که یا در پرورش آنها تعلل کرده بوده و یا آنکه اسبها را قبل از مسابقه تعریف کافی نداده بوده است. اگر این امر در زمان سلاطین گذشته روی میداد، بدون شک فرمان قتل میرآخور از طرف شاه صادر میشد ولی ناصرالدینشاه در این موارد خشونت بخرج نمیدهد و بهمان عزل میرآخور اکتفا کرد.

در مراسم اسب دوانی سال ۱۸۸۵ یک چادر بزرگ و عالی که با کارهای دستی و قلمکاری رشت تزئین شده بود برای جایگاه دیپلماتهای خارجی اختصاص داده شده بود و وزیر خارجه در این چادر از سفرا پذیرائی میکرد، بسیک اروپا چند نوع غذای سرد را روی میز وسط چادر گذاشته بودند. پس از پایان مسابقه ساخلوی تهران در میدان اسب دوانی نمایشی در حضور شاه و مقامات عالیترتبه و دیپلماتهای خارجی ترتیب دادند، در حدود هشت تانه هزار از نیروهائی که زیر نظر افسران اتریشی و روسی تعلیم یافته بودند، بانضمام توپخانه و ارتش غیر منظم رژه رفتند، این رژه نشان میداد که ایران ارتش خود را با ترقیات دنیا هماهنگ کرده است، البته نیروهای منظم و تعلیم دیده، هنوز از ارتشهای خارجی عقبتر هستند. از همه دستهها جالبتر، سوارانی بودند که اونیفرمی شبیه قزاقها داشتند و با اسبهای خود نمایشات جالبی دادند. سواران غیر منظم لباسهایی قدیمی ولی جالب داشتند و سلاح آنها نیمه غربی بود و تفنگهایی بلند در دست آنها دیده میشد، دسته توپخانه

(۱) میدان اسب دوانی در "دوشان تپه" (انتهای خیابان نیروی هوائی کنونی

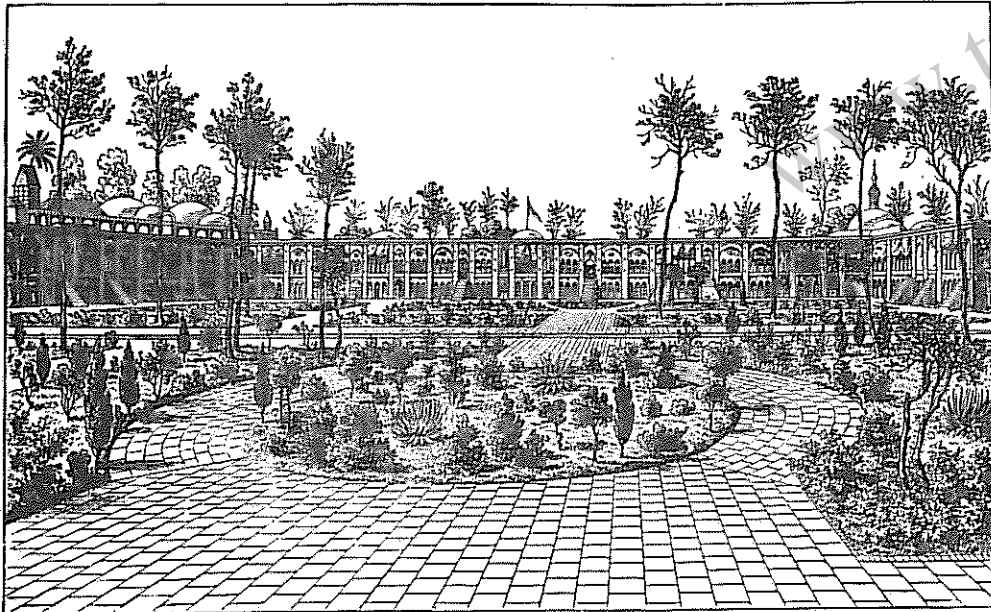
قورداشت (مترجم) .

شامل توپهائی میشد که آنها را بار قاطر کرده بودند ، سابقاً " از شتر هم در ارتش ایران برای سواری و حمل توپ استفاده میشد که با توجه به آب و هوای ایران مناسب بنظر میرسید. رژه از نظر تعداد اسب‌هائی که در آن شرکت داشتند بنظر من خیلی جالب‌تر از رژه ارتشهای اروپائی بود. از دیدنی‌های دیگر رژه شرکت چند فیل در آن بود که ارابه‌های سنگین و بزرگی را بدنبال خود میکشیدند و ظاهراً ، ایرانیها فراموش نکرده بودند که در زمانهای گذشته ، فیل‌ها چه نقش مهمی را در جنگها بازی میکردند .

ناصرالدینشاه بعد از دیدن نمایشات ساخلوی تهران ، بجای آنکه طبق برنامه سوار کالسه سلطنتی شده و بکاخ خود مراجعت کند ، پای پیاده از ساختمان مشرف بر میدان و جایگاه مخصوص خود خارج شد و بطرف باغی که روبروی جایگاه بود ، حرکت کرد . در سر راه خود از جلوی جایگاه دیپلماتهای خارجی گذشت ، من و دیپلماتهای دیگر در چادر ایستاده و شاه را تماشا میکردیم ، او از دور با دست اشاره کرد که دنبالش برویم . جلوی در باغ که رسید ایستاد تا ما جلو برویم . وزیر خارجه دیپلماتها را یک بیک حضور شاه معرفی نمود ، شاه چندکلمه‌ای با دیپلماتها و همچنین خانم‌های آنها صحبت کرد و خانم‌های روسی و امریکائی را مورد خطاب قرار داد و بعد از همه دعوت کرد که باتفاق او در خیابانهای باغ قدم بزنیم . ناصرالدینشاه سرحال بود و اونیفرم نظامی زیبائی پوشیده بود که ابهت خاصی باو میداد ، باکسانی که نزدیکش بودند بزبان فرانسه صحبت میکرد و همینطور باتفاق او رفتیم تا به دریاچه مصنوعی که وسط باغ ایجاد کرده بودند رسیدیم و کنار این دریاچه ، چادر بزرگی را مخصوص شاه برپا کرده بودند ، در آنجا شاه ایستاد و بطرف ما برگشت و با روی گشاده اجازه مرخصی داد . این نخستین بار در تاریخ بود که یک پادشاه ایران اینطور تشریفات را زیر پا میگذاشت و این خود آغاز مرحله‌ای برای تغییرات در تشریفات ایران بشمار میرود . این واقعه خود دلیلی بر روحیه تجدد خواهی و مترقیانه ناصرالدینشاه میبود ، اطرافیان شاه میگفتند که قیله عالم بارها برزبان آورده است که آرزو دارد بتواند روزی با لباس مبدل در کوچه و خیابان شهر گردش کرده و از وضع شهر و مردم مطلع گردد. ناصرالدینشاه همانطوریکه در ایران مرسوم است دارای چندین زن عقدی و صیغه است ولی البته حرمسرا و اندرون او با حرمسرای سلاطین قبل اختلاف دارد نوعی تجدد خواهی در آن مشاهده میشود . یک از زنان سوگلی و مورد توجه شاه در سالهای اول سلطنت دختری روستائی^(۱) از ده تجریش بود ، بطوریکه برای من حکایت کردند او قدی بلند ، اندامی متناسب

(۱) مقصود نویسنده "جیران" سوگلی معروف ناصرالدینشاه است که جوانمرگ شده و ناصرالدینشاه هم پس از آنکه گلوله خورد در مقبره جیران در حضرت عبدالعظیم جان سپرد و بخاک سپرده شد .

و زیبائی فوق العاده‌ای داشت ، زندگی روستائی جذابیت طبیعی او را بیشتر کرده و واقعا آیتی از جمال و در نهایت حسن بود ، روزی که شاه جوان در اطراف شمیرانات بشکار رفته بود این دختر بر حسب اتفاق در سرراه او قرار گرفت و در یک لحظه حساس چادر دختر کنار رفت و چهره او را شاه دید در همان نگاه اول قلب شاه لرزید و اسیر این دختر روستائی گردید . کسانی را فرستاد سراغ پدر و مادر دختر را گرفته و او را خواستگاری نمایند . در این قبیل موارد البته خواستگاری در حکم امر و فرمان شاه بود که می‌بایستی اطاعت شود ولی در هر حال هیچ دختر دهاتی نبود که خواستگاری شاه را رد کند ، گرچه زندگی در اندرون صرف نظر از شکوه و تجمل آن جالب نبود زیرا زنان اندرون در حکم زندانیانی بودند که پشت میله‌های زندان قرار داشتند . در آشنائی بعدی شاه بقدری فریفته آن زن شد که او را با آنکه زن صیغهای بیش نبود سوگلی اندرون و حرمسرای خود کرد و تا زمان مرگ همچنان مورد علاقه شدید شاه بود .



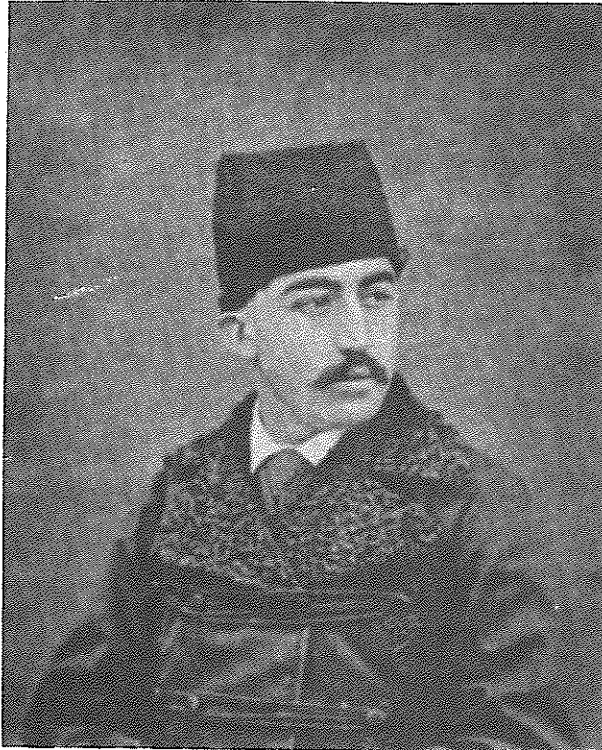
حیاط بزرگ " اندرون " که زنان ناصرالدینشاه در آن بسر میبردند

اما سوگلی کنونی حرمسرای ناصرالدینشاه ، انیس الدوله است که گرچه نمیتوان او را فوق العاده زیبا دانست ولی بطوریکه گفته میشود چهرهٔ دوست داشتنی و جذابی دارد و از رفتاری موقرانه و متین و هوش سرشاری برخوردار است . بهرحال شاه فوق العاده مشتاق اوست و نفوذ زیادی در شخص شاه دارد و از این نفوذ در راه خیر و صواب استفاده میکند . هنگامیکه در سال ۱۸۸۵ من بامریکا احضار شدم و قرار شد تهران را ترک نمایم انیس الدوله خانم و دختر مرا دعوت کرد که در ضیافت کوچکی که بافتخار آنها در اندرون برپا میشود شرکت کنند و همانجا مراسم خداحافظی بعمل آید . در بعد از ظهر آنروز شاه شخصا " به اطاق انیس الدوله آمده و از خانم و دخترم دیدن کرد و با مهربانی زیاد مدتی صحبت کرده و آنها را مورد لطف قرارداد و بقراریکه درباریان میگفتند سابقه نداشته است که شاه به خانم هیچ سفیری اینقدر توجه و لطف نشان داده باشد .

شاه دختران زیادی دارد که با مقامات عالیرتبه و رجال مهم کشور ازدواج کرده اند ، اما افتخار دامادی شاه ناراحتی ها و دردسرهایی نیز دارد ، این دختران بطوریکه گفته میشود نسبت به شوهر خود خیلی سختگیر بوده و رفتار تحکم آمیزی دارند ، شوهران آنها اجازه ندارند همسر دیگری اختیار کنند ولی در مقابل باید این نکته را هم خاطر نشان کرد که دختران شاه از هوش و استعداد زیادی برخوردار بوده و تحصیل کرده هستند . احساسات لطیفی دارند و نسبت به همسر خود صمیمی و وفادارند و از آنها در تمام مراحل پشتیبانی میکنند . در حالیکه این صمیمیت متقابل نیست و شوهران آنها این احساس را نسبت بآنها ندارند .

بزرگترین دختر شاه افتخار الدوله با معیر الممالک ازدواج کرده است . داماد شاه مرد جوانی است بسیار زیبا ، خوش صحبت و جذاب که مقامات عالی و ثروت بی پایانی را از پدر خود با ارث برده است . معیر الممالک بزرگ مردی خوش ذوق و دوستدار هنر بود علاقه زیادی به آثار هنری داشت و در جمع آوری آنها میکوشید او یکی از بهترین و جذاب ترین قصور بیلاقی جهان را در نزدیکی تهران برای خود ساخت (باغ فردوس) و کلکسیون از بهترین آثار هنری باستانی ایران از نقاشی ، حکاکی ، قلمزنی و مینیاتور را جمع آوری کرده بود ، معیر الممالک دارای بهترین کلکسیون کتابهای خطی و نسخه های اصیل ایران بود که تمام این کتب دارای تذهیب و مینیاتور بودند و در میان آنها یک نسخه خطی منحصر بفرد وجود داشت که ارزش آنرا بیش از صد هزار دلار میدانستند ، این نسخه خطی هم بوضع جالبی بدست معیر الممالک افتاد که قابل ذکر است . یک شب در یک مجلس قمار بوکر که در کاخ سلطنتی برپا بود یکی از بازیکنان مبلغ سنگینی باخته بود و برای آنکه ببازی ادامه دهد معیر الممالک خواهش کرد که شش هزار تومان معادل ده هزار دلار باقرض بدهد . معیر الممالک قبول کرد ولی شرطی را برای آن قائل شد که نسخه خطی منحصر بفردی را که او دارد

(همان نسخه خطی گرانبها که بیش از صد هزار دلار ارزش داشت) بعنوان گرو و وثیقه نزد معیر الممالک بگذارد . آن شخص که میخواست آخرین شانس خود را در قمار آزمایش کند و احتیاج زیادی باین پول داشت شرط را پذیرفت و کسی را فرستاد تا آن نسخه



دوست محمد خان معیر الممالک

خطی را از منزلش آوردند و به معیر الممالک داد و پول را گرفت . روز بعد طبق قرار ، آن شخص شش هزار تومان پول را برای معیر الممالک پس فرستاد و طی یادداشتی از او خواست که کتاب را که وثیقه بوده است مسترد کند . اما ظاهرا " هر قدر بدنبال آن کتاب گشتند موفق به پیدا کردن آن نشدند و بالاخره معیر الممالک گفت که دیگر جستجو بیهوده است و کتاب گرانبها یا گمشده و یا بسرقت رفته است . ولی بعد از مرگ معیر الممالک بزرگ این کتاب گرانبها وبی ماندرادر گوشه ای مخفی میان کلکسیون نسخه های خطی معیر الممالک که نفیس ترین و با ارزشترین کتابخانه های مشرق زمین را تشکیل میدادند ، یافتند .

پسر این مرد بسیار ثروتمند و هنردوست یعنی معیرالممالک فعلی در زرنگی و ذکاوت دست کمی از پدر خود ندارد. مخصوصاً " که بخت با او یاری کرده و دختر شاه را بعنوان همسری بخانه آورده است. ناگفته نماند که دختران شاه، برخلاف آنچه که در ایران مرسوم است، قبل از ازدواج سعی می‌کنند همسر آینده خود را به بینند تاد در صورتیکه او را پسندیدند تن باز دواج بدهند و گرنه بطریقی از اینکار شانه خالی کنند و در مورد معیرالممالک نیز این کار انجام شده بود. داماد جوان شاه به داشتن اینهمه ثروت و وصلت با خانواده سلطنتی قانع نبود و انتظار داشت که پست مهمی هم با او واگذار شود، شاید هم توقع و حس جاه‌طلبی او بیش از استعدادش بود، ولی در این کار توفیقی بدست نیاورد زیرا در ایران رسم نیست که بداماد شاه پست مهم واگذار شود و علت هم ظاهراً " آن بوده است که نفوذ زیادی پیدا نکنند و فکرهای بیهوده‌ای بسر آنها نیفتد و بعلاوه مورد حسد برادران همسرشان یعنی پسران شاه واقع نشوند. معیرالممالک گذشته از اینکه پست مهمی نصیبش نشد با واقعه‌ای روبرو شد که برایش غیرمنتظره بود، گویانکه این وقایع در دربارهای مشرق زمین بیسابقه نبود. ماجرا از اینقرار بود که یکی از درباریان بطور غیر رسمی با او ملاقات کرده و اظهار داشت که شاه با توجه به ثروت فوق‌العاده داماد خود، انتظار دارد که وی مبلغ گزاف و معتنا سببی را برای کمک به خزانه سلطنتی بپردازد.

در سرزمین‌های مشرق زمین از زمانهای قدیم چنین مرسوم بوده است که پادشاهان و امرا هر وقت مشاهده میکنند که یکی از اتباع آنها صاحب ثروت و پول کلانی شده‌اند از او خواستار میشوند که مقدار زیادی از ثروت خود را بعنوان کمک به خزانه تقدیم نماید. بسیار اتفاقی می‌افتد که بر سر بهانه‌های مختلف، این قبیل اشخاص، تنزل مقام پیدا میکنند یا آنکه فرمان قتل آنها صادر میشود و آنوقت اموالشان بکلی مصادره میگردد، مگر آنکه آنها هر چند وقت یکبار خودشان مقداری پول تقدیم خزانه سلطنتی نمایند. به همین دلیل ثروتمندان و پولدارهای ایران دیوارهای بلند و در کوچکی برای خانه خود میسازند، بدین منظور که کسی از ثروت و دارائی آنها در خانه مطلع نشده و گزارش آنها به مقامات دیوانی ندهد. در هر حال وقتی معیرالممالک خواسته شاه را از آن درباری شنید دچار تعجب و در عین حال خوف و هراس زیادی شد او بدرستی نمیدانست که منظور از این تقاضا چه بوده است آیا فقط قسمتی از اموال وی را میخواهند یا آنکه این امر مقدمهٔ حبس و مصادرهٔ اموال و سقوط اوست. احساس کرد که باید راه‌حلی پیدا کرده و خیلی فوری اقدام کند، فرصت مشورت با افراد و تأمل بیشتر هم نبود. بدون تردید معیرالممالک در احساس میزان خطر دچار اشتباه شده و آنها بیش از آنچه که واقعا " بود تصور نموده بود، ناصرالدینشاه هرگز خیال بدی دربارهٔ داما خود نداشت و فقط طبق آنچه که در مشرق زمین معمول است قسمتی از اموال و پول او را میخواست ولی معیرالممالک با توجه بسوابقی که در مشرق زمین وجود داشت

تصمیم خود را گرفت و طبق آن عمل کرد و جرات نکرد که همسر خود شاهزاد خانم افتخارالدوله را از نقشهٔ خود مطلع کند. این جوان اشرافی و ثروتمند نقشه استادانهای کشیده و اجرا کرد تا از خطری که گرفتار آن شده است رهایی پیدا نماید.

بعداز آنکه معیرالممالک بزرگ (پدر معیرالممالک کنونی) مرد در مورد قسمتی از گنجینه‌های هنری خود وصیتی نکرده بود که آنها را به چه کسی باید بدهند و این امر نشانه آن بود که این گنجینه‌ها را می‌بایستی با جسد او زیر خاک دفن کنند. تابوت او را در امامزاده‌ای واقع در چند منزلی تهران بامانت گذاشتند. این امامزاده زیارتگاه بشمار میرفت ولی متولی آن، شخص درستی نبود. معیرالممالک به شاهزاده خانم، همسر خود اطلاع داد که قصد دارد برای زیارت به یکی از اماکن متبرکه برود این قبیل زیارتها میان اشراف ایران زیاد معمول است و آنها هر چند وقت یکبار برای آنکه دیانت خود و ایمان و عقیده‌شان را به میانی مذهبی نشان دهند زیارت میروند.

معیرالممالک پس از آنکه همراهان مورد اطمینان خود را انتخاب کرد با شاهزاده خانم خداحافظی کرده و از تهران خارج شد در حالیکه خانم افتخارالدوله نمیدانست که چه مدت طولانی از دیدار شوهرش محروم خواهد شد. معیرالممالک باتفاق همراهانش پس از آنکه مسافتی را در جهت آن مکان متبرک و زیارتگاه بزرگ طی کرد، ناگهان برگشت و از یک بیراهه‌ای درست در جهت مخالف بطرف امامزاده‌ای که پدرش را در آن بامانت گذاشته بودند حرکت کرد. نزدیک غروب بود و هوا داشت تاریک میشد. معیر یک نفر سوار چابک را جلو فرستاد تا به متولی آن امامزاده اطلاع دهد، او دارد میآید و خیال دارد شب را در منزل متولی بماند - معمولاً " اشراف و رجال در موقع مسافرت قبل از رسیدن بمنزل کسانی را جلو میفرستند تا محلی را برای اقامت آنها تدارک نمایند - متولی فوراً " جلوی خانه با استقبال معیرالممالک آمد و پس از سلام و ادای احترام با خودش آمد گفت و دعوت کرد که وارد خانه شود.

در این موقع دختر جوان و دم بخت متولی بخاطر کنجکاوای بالای بام خانه رفته بود که به بیند میهمان محترم پدرش کیست و معیرالممالک موقع ورود بخانه چشمش به بالای دیوار افتاد و اتفاقاً " در همین لحظه چادر دختر کنار رفته و صورت زیبای او نمودار بود، معیرالممالک از دختر خوشش آمد و یکمرتبه بخاطرش رسید که با کمک این دختر نقشه‌ای را که در سر دارد و هنوز جزئیات آنرا طرح ریزی نکرده، بهتر می‌تواند اجرا کند.

پس از آنکه شام در منزل متولی صرف شد، معیرالممالک ضمن صحبت به میزبان خود گفت مایل است با دختر او ازدواج کند. در ایران معمول است که افراد طبقات بالا و حتی شاه، همسرانی برای خود از طبقات خیلی پائین انتخاب می‌نمایند و به همین جهت خواسته معیرالممالک برای متولی عجیب نبود، بلکه او را خوشحال کرده بود که دامادی چون معیرالممالک پیدا خواهد کرد و با چنین مرد اشرافی و متمولی وصلت خواهد نمود. معیرالممالک

ضمنا" از او خواست که این وصلت باید در همان شب انجام گیرد و این تقاضا هم برای متولی عجیب و حیرت آور نبود زیرا در ایران سابقه دارد که اشراف وقتی هوس کردند بهمین سرعت ازدواج می نمایند ، مقدمات ازدواج فوراً فراهم شد ، یک نفر روحانی را خبر کردند که او صیغه عقد را جاری کرد و قباله را نوشت و داد و بدین ترتیب در ظرف چند ساعت یک دختر دهاتی بمردی شوهر کرد که هرگز او را قبلا ندیده بود و نمی شناخت و این مرد معروفترین رجال ایران و داماد شاه بود .

معیرالممالک وقتی با عروس خود در حجله تنها شد ، شروع بصحبت و چرب زبانی کرد و گفت علی رغم این ازدواج برق آسا و ناگهانی و با آنکه مدت کوتاهی از آشنائی آنها نمیگذرد چنان عاشق او شده است که میخواهد هدیه بسیار پرارزشی را بعنوان یادگار باو بدهد و بعد شرح داد که این هدیه یک نیمتاج مرصع و غرق در جواهرات است که از چند نسل قبل در خانواده آنها باقیمانده است ولی متاسفانه این نیمتاج در اختیارش نیست و حالا مشکل اینست که چگونه این هدیه را میتواند دوباره بدست آورده و برسم یادگار عشق به او بدهد . دختر پرسید این هدیه مگر در کجاست و معیرالممالک شرح داد که نیمتاج مرصع بانضمام گنجینه بزرگی از جواهرات در گوشه ای از بقعه امامزاده زیر خاک است و کلید امامزاده هم نزد متولی یعنی پدر دختر است که او سوگند یاد کرده کلید و جواهرات را هرگز بکسی ندهد .

عروس جوان که از یک طرف شیفته و بیقرار شوهر اشرافی و خوش سیمای خود شده بود و از طرف دیگر تصاحب نیمتاج مرصع و جواهر نشان او را بکلی دگرگون کرده بود پس از کمی فکر اظهار داشت که حل این مشکل بدست اوست زیرا پدرش ، شها کلید بقعه را زیر متکای خود گذاشته و میخواهد و چون خواب او سنگین است دختر با آسانی و سهولت میتواند کلید را از زیر سر پدرش بردارد و پس از آنکه منظور انجام شد صبح زود قبل از اذان دوباره آنرا زیر متکای پدرش بگذارد ، بطوریکه اصلاً " پیر مرد متولی متوجه برداشتن کلید نشود و معیرالممالک با بوسه ای تازه عروس را تشویق باینکار کرد .

دختر نیمه های شب پابرهنه بطرف اطاق خواب پدرش رفت و چون همه اطاقها و راهروها با قالی مفروش شده بود و دختر هم پابرهنه بود کوچکترین صدائی از راه رفتن او بلند نمیشد . علت آنکه دختر متولی دست به چنین کارناشایستی میزد ، آن بود که پیش خودش استدلال میکرد این جواهرات بالاخره متعلق به پدر معیرالممالک است که حالا باو ارث میرسد و ماندن آنها در گوشه ای از امامزاده چه فایده ای دارد و اگر بدست شوهرش نیفتد بالاخره کس دیگری بعداً آنرا خواهد یافت و تصاحب میکند ، شاید هم آن دختر که سنی از او نگذشته بود اصلاً " از نظر اخلاقی باین عمل خود فکر نمیکرد . بهرحال با احتیاط و بدون سر و صدا وارد اطاق خواب پدرش شد ، متولی مانند آنچه که در ایران

معمول است در کف اطاق روی تشکی خوابیده بود و این خود کار دختر را آسان تر میکرد ، دست کوچک خود را بزیر بالشت پدرش برد و پس از کمی حرکت آهسته کلید را یافت آنرا برداشت و بدون سرو صدا بنزد شوهرش معیرالممالک بازگشت و با خوشحالی کلید را باو داد .

معیرالممالک بوسه ای بعنوان تشکر بصورت تازه عروس زد و گفت من میروم و جواهرات را برمیدارم و نیمتاج را هم برای تو میآورم و بعد بسرعت بطرف امامزاده حرکت کرد نوکران معیر جلوی امامزاده با چند اسب ، طبق قرار قبلی در انتظار ارباب خود بودند . کلید را بدر امامزاده انداختند و در باز شد ، باز شدن در بمنزله آن بود که راه گنج گشوده شده است . نوکران تابوت معیرالممالک بزرگ را گشودند و گنجینه جواهرات و نفایس دست نخورده بود ، این گنجینه از لحاظ حجم و وزن حملشان آسان بود و مشکلی ایجاد نمیکرد ، مقدار زیادی مرواریدهای درشت و غلطان ، دستبندهای طلا و مرصع قدیمی و عتیقه ، چندین قطعه یاقوت و زمرد بسیار درشت و گرانبها ، مقدار زیادی الماس و گلدوزیه های نفیس و عتیقه و بالاخره نسخه های خطی تذهیب شده و مینیاتور که یک مجموعه هنری بسیار گرانبهائی را تشکیل میدادند . مدت کوتاهی طول کشید تا این گنجینه را از تابوت معیرالممالک بزرگ به خورجین های اسبها منتقل کردند و دوباره در تابوت را بسته و خاک روی آن ریختند و معیرالممالک و نوکرانش سوار اسبهای خود شده و بسرعت از آنجا دور شدند ، صدای سم اسبان در آن نیمه شب در کوچه های ده انعکاس زیادی داشت ، سگها پارس میکردند ولی کسی از اهالی که در خواب بودند متوجه این دستبرد بزرگ نشد . از ده که خارج شدند نهیب باسبها زده در کوه و دره شروع بتاخت کردند و تا هوا روشن شد و سپیده صبح دمید آنها چندین فرسخ از امامزاده دور شده بودند . البته معیرالممالک در سایه فداکاری و صمیمیت نوکران باوفایش بود که توانست این نقشه ماهرانه را عمل کرده و جواهرات موروئی پدرش را بدست آورد .

اما بشنوید از تازه عروس که او در حجله کماکان در انتظار بازگشت شوهر اشرافی جوانش بود که نیمتاج مرصع را برای او بیاورد . اما هرچه میگذشت از شوهرش خبری نمیشد کم کم احساس نگرانی میکرد و از کاری که کرده بود احساس پشیمانی میکرد و بالاخره وقتی هوا روشن و صبح شد متوجه گردید که نه فقط شوهر خود را از دست داده بلکه به پدرش خیانت بزرگی کرده است . در همین موقع معیرالممالک با جواهرات و باتفاق نوکرانش بسرعت بطرف سواحل دریای خزر اسب می تاخت تا جان خود را که تصور میکرد در خطر است از دست شاه نجات دهد آنها چند روز بعد به کنار دریا رسیدند و در مشهدسر (۱) معیرالممالک با دادن پول و انعام جائی برای خود و نوکرانش در یک کشتی بخاری که عازم باکو بود

(۱) مشهدسر نام سابق بایلسراست (مترجم) .

پیدا کرد و از باکو به روسیه و از آنجا با اروپا رفت و خود را به پاریس رساند .
خانم افتخارالدوله وقتی از فرار شوهرش با اروپا مطلع شد نامه‌هایی تضرع و تهدیدآمیز باو نوشت که هرچه زودتر بهتران برگردد زیرا اگر نیاید جان خود او هم در خطر است ولی معیرالممالک عکس‌العملی در مقابل این نامه‌ها نشان نداد و برنگشت . آخر او که بخاطر احتیاط از جنگال شاه با آن وضع فرار کرده بود ، حالا که نافرمانی هم کرده و علاوه بر ندادن پول و هدیه بخزانة سلطنتی بدون اجازه از ایران خارج شده و با اروپا گریخته بود ، چگونه میتواند دوباره مراجعت کند و با چه اطمینانی خود را تسلیم پادشاه مستبدی چون ناصرالدین‌شاه نماید ؟ تنها یک آدم دیوانه میتواند دست بچنین کاری بزند که معیرالممالک هم دیوانه نبود .

اما اوضاع و احوال طوری شد که پس از چندی معیرالممالک ناچار شد دوباره به شاهزاده خانم ، همسر خود روی بیاورد ، گنجینه‌ای که با خود با اروپا برده بود آنقدر گرانبها و پیر ارزش بود که تا مدت بسیار طولانی میتواند زندگی لوکس و پر تجمل معیرالممالک را در اروپا تأمین نماید ولی معیرالممالک در این مورد عاقلانه رفتار نکرد و دست به ولخرجی زیاد در شهری که انواع و اقسام وسایل تفریح و عیاشی در آن فراهم است زد ، و هر شب به قمارخانه‌ها میرفت و بساط غیش برای خود برپا میکرد و یک وقت متوجه شد از گنجی که با خود آورده است چیزی باقی نمانده است و بناچار نامه‌ای برای افتخارالدوله همسرش نوشت و ضمن اظهار تأسف و پشیمانی از کاری که کرده است از او خواست که در این موقعیت یاریش نماید و مقداری پول بفرستد . خانم افتخارالدوله چون شوهرش را دوست داشت ، کارهای او را فراموش کرد و جواب مساعدی برایش نوشت و مقدار زیادی پول هم حواله کرد این مکاتبات چند بار تکرار شد و هر بار شاهزاده خانم مبلغ قابل توجهی پول حواله میکرد تا آنکه شاه متوجه شد دخترش دارد اموال و دارایی خود را میفروشد و برای شوهرش در خارج پول حواله میکند و بعلاوه به شاه گزارش رسید . در حالیکه خانم افتخارالدوله از این موضوع اطلاع نداشت که معیرالممالک پولهایی را که همسرش میفرستد خرج عیاشی کرده و بر باد میدهد و از آنها برای گذران زندگی استفاده نمی‌نماید . بهمین جهت شاه ، دختر خود را احضار کرده و بعد از تغییر او را از فرستادن هر نوع حواله‌ای برای معیرالممالک ممنوع کرد خانم افتخارالدوله ناراحت شد و گریه و زاری کرد و شاه که دختر خود را خیلی دوست داشت ، قول داد که اگر معیرالممالک با ایران برگردد مورد غضب شاهانه قرار نخواهد گرفت و در امان خواهد بود . شاهزاده خانم مراتب را طی نامه‌ای برای معیرالممالک نوشت و او که مشاهده کرد دیگر حواله پول برایش امکان پذیر نیست دل بدریا زده و یک ریسک بزرگ کرد و روانه ایران شد ، او در بهار سال ۱۸۸۵ به تهران رسید و شاهزاده خانم با خوشحالی زیاد از شوهرش استقبال کرد . تاکنون شاه بقول خود وفادار مانده و آسیبی به معیرالممالک نرسانده است

و دلیلی هم وجود ندارد که چنین کاری بکند مگر آنکه باز دوباره معیرالممالک دست گلی بآب داده و خود را گرفتار نماید . از شخصی مانند معیرالممالک نباید انتظار داشت باسانی از حوادث تجربه بیاموزد و از آینده هم کسی خبر ندارد که چه خواهد شد .
دختر (۱) دیگر شاه با یکی از رجال و جنتلمن‌های قاجار ازدواج کرده است این شخص مقام عالیرتبه‌ای را در دربار دارد و تشریفات سلطنتی زیر نظر است و لقبش ظهیرالدوله است . ظهیرالدوله ، هنگامی که من در تهران اقامت داشتم همسایه من بود و خانه (۲)



شاهزاده ظهیرالدوله

(۱) دختر ناصرالدین‌شاه که همسر ظهیرالدوله بود " ملکه ایران " نام داشت و مورد علاقه زیاد شاه بود (مترجم) .
(۲) منزل ظهیرالدوله در اول خیابان فردوسی ، روبروی بانک ملی و جنب کوچه برلن واقع بود و بدین ترتیب سفارت ، ریگامی یا یستی در محل فعلی بانک ملی بوده باشد (مترجم) .

او درست روبروی سفارت امریکا قرار داشت. او مرد جوانی است با شخصیت که رفتاری دوستانه و با محبت دارد، خیلی اجتماعی است و یکی از بهترین رجال ایران بشمار میرود و باطنی پر از صفا و صمیمیت دارد که نظیر آنرا کمتر می‌توان در ایران یافت.

ظهیرالدوله از نظر روابط همجواری دوبار من و اعضای سفارت را به ضیافتی در منزل خود دعوت کرد در ضیافت اول همه چیز طبق رسوم و سنتی معمول در ایران انجام شد. البته کسانی که در ضیافت شرکت داشتند همه مرد بودند میهمانان عبارت بودند از سفیر و وابسته سفارت امریکا، میرزا اسداله‌خان سفیر سابق ایران در سن پترزبورگ و چند نفر از خویشان ظهیرالدوله. ضیافت با یک کنسرت موسیقی ایران که بسیار جالب و دلچسب بود شروع شد نوازندگان از هنرمندانی انتخاب شده بودند که در حضور شاه هم کنسرت میدادند و با اصطلاح جزء عمله طرب شاه بودند، آلات موسیقی آنها را یک "سه‌تار" که از چوب مثبت‌کاری ساخته شده و یک سنتور تشکیل میداد سنتور ساز نیست کاملاً ایرانی که عبارت از چند سیم نقره‌ای بطولهای مختلف است که آنرا روی جعبه‌ای بسته‌اند و با دو مضراب قاشق‌مانند استخوانی روی آن می‌زنند صدای شبیه پیانوی فرنگی‌ها ولی خیلی لطیف‌تر و حساس‌تر از آن دارد.

ساعتی نوازندگان آهنگ جالب موسیقی ایرانی را مینواختند و ماهم مشغول صحبت و اختلاط و کنسیدن قلیان بودیم، دود معطر تنباکوی شیراز اطاق را پر کرده بود، بعد از قلیان سیگار هم تعارف کردند و آنوقت اطلاع دادند شام حاضر است. رجال ایران با آنکه عادت دارند از میهمانان خارجی خود سرمیز پذیرائی کنند و غذاهای فرانسوی برای آنها بیاورند، معذالک ترجیح میدهند که گاهی اوقات هم این ضیافتها طبق رسوم قدیمی ایران بر سر سفره‌ای که روی زمین می‌گسترند انجام شود. ایرانی‌ها همه نشستن سر سفره را خیلی دوست دارند و حتی شاه هم در مواقع خصوصی غذای خود را روی زمین صرف میکند و ظاهراً این رسم و عادت هم از زندگی ایلپاتی و عشایری با آنها ارث رسیده است. بهرحال ظهیرالدوله هم ترجیح داده بود برای آنکه ما را برسوم ایرانی‌ها آشنا کند شام روی زمین و سر سفره صرف شود. وارد اطاق غذاخوری که تالار مجلل و با شکوهی بود شدیم وسط این تالار سفره بزرگی انداخته بودند که روی آن دیس‌های غذا را بفواصل معینی قرار داده بودند، غذا عبارت بود از خوراک راگو با سس ترش خوشمزه و انواع مرباجات و ترشیجات و دیس‌های مختلف پرازچلو و پلو و کباب و خوروش و کنار هر میهمانی هم یک قرص نان گذاشته بودند. نان‌های ایرانی‌ها برخلاف فرنگیها نازک بوده و طولش با اندازه یک دستمال سفره بزرگ است، با سانی می‌توان قطعه‌ای از آنرا با دست کند و با غذا در دهان گذاشت. غذا کاملاً خوشمزه و اشتها آور بود و گرچه سیر شده بودم ولی میل داشتم ساعتی کنار سفره نشسته و غذاهای متنوع آنرا نظاره کنم و لذت ببرم.

هنگامیکه از سر سفره بلند شدیم تا از اطاق غذاخوری باطاق پذیرائی برویم در سر راه به عده‌ای از نوکران و پیشخدمتها برخوردیم که آفتابه لگن و حوله در دست داشتند، میهمانان دستهای خود را در لگن با آب نیمه گرمی که از آفتابه ریخته میشد می‌شستند و با حوله خشک میکردند و بعد در لگن دیگری روی دست آنها گلاب میریختند که خوشبو شود. در اطاق پذیرائی قهوه و قلیان آوردند و هنرمندان از نو شروع بناواختن کردند و چند ساعتی را به صحبت و وقت‌گذرانی لذت بخشی گذرانیدیم.

از میان قصه‌ها و حکایاتی که آنشب در منزل ظهیرالدوله شنیدم دو سه واقعه را که بخاطرمانده است در اینجا نقل میکنم ظهیرالدوله که مرد بدله‌گو و خوش‌محضری بود این واقعه را که در زمان کودکی او روی داده بود با آب و تاب زیادی شرح میداد، او میگفت در زمان کودکی که در خراسان زندگی میکردم یکسال زمستان هوا خیلی سرد شد بطوریکه آب استخر بزرگی که در نزدیکی شهر بود یخ بسته بود و این یخ آنقدر ضخیم و کلفت بود که من و بچه‌های دیگر روی آن رفته و بازی میکردیم و سر می‌خوریم، در بین همبازیهای ما بچه‌ای بود خرافاتی که هر وقت میخواست روی یخ برود، چیزی را زیر لب میخواند و بچه‌های خود فوت میکرد و وقتی از او میپرسیدند چرا اینکار را میکند جواب میداد برای اینکه جن‌ها موقعیکه روی یخ میروم آنرا نشکنند و مرا بداخل استخر نیندازند ما بچه‌های شیطان یک شب در غیبت آن کودک خرافاتی قسمتی از یخ استخر را شکسته و روی آنرا با کمی برف پوشانیدیم و روز بعد که برای بازی با آنجا رفتیم این فرصت را با آن بچه خرافاتی دادیم که قبل از همه برای یخ‌بازی برود و او هم پس از خواندن ورد و فوت کردن آن بچه‌های خود روی یخ سرخورد اما تا آن محل رسید ناگهان پاهایش در برفها فرورفت و در آب یخ استخر افتاد ما فوراً "به کمکش شتافتیم و نجانش دادیم ولی او مرتب فریاد میکرد: "گدام پدر سوخته‌ای یخ را شکسته بود که مرا در آب انداخت؟" و ما جواب دادیم: "هیچ پدر سوخته‌ای این کار را نکرده است. بلکه تقصیر خودت است که فوت محکمتری به شانه‌های خود نکرده بودی که یخ نشکند!"

قصه دیگری را که آنشب شنیدم تقریباً در تمام ایران معروفست و از پاره‌ای جهات شبیه قصه خورشید است که نویسندگانی چون پروفیسور "ماکس مولر" و پروفیسور "ولف" در پاره‌آن قلمفرسائی کرده‌اند. قصه از اینقرار است که روزی یک قهرمان تیراندازی از ترکستان بایران آمد که شهرت زیادی در قدرت بازو و نیرومندی داشت و ادعا کرد که هیچکس در جهان نمی‌تواند تیری را از کمان بفاصله بیشتری از تیر او بیندازد و قهرمانان ایران را برای مبارزه و مسابقه با خود دعوت کرد، هیچیک از قهرمانان ایران یارای مسابقه با او را در خود نمیدیدند و شاه ایران از این جهت خیلی ناراحت شده بود زیرا پای حیثیت ایران در میان بود تا آنکه پهلوانی از جنوب کشور نزد شاه آمده و ادعا کرد که میتواند با قهرمان

ترک مسابقه داده و او را مغلوب کند. روز مسابقه رسید و در آن روز قهرمان ترک قدرت بیمانندی از خود نشان داد و از کمان خود با نیروی بازوانش تیری را رها کرد که بفاصله بسیار زیاد و شگفت‌انگیزی رفت. حالا نوبت به قهرمان ایرانی رسید که ضمناً "مرد دانشمندی بود او مقداری جیوه در کمان خود گذاشت و آنرا رو بطرف خورشید گرفته، زه کمان را کشید و تیر را با تمام قدرت خود رها کرد تیر که آغشته به جیوه بود وقتی در مسیر تابش آفتاب قرار گرفت، نیروئی بوسیله جیوه پیدا کرد که آنرا بطرف جلو میراند و آنقدر رفت و رفت تا در ساحل رود جیحون بر زمین افتاد. روایت دیگری حکایت از آن میکند که این مسابقه بخاطر تعیین مرز میان ایران و توران انجام شد و تیراندازان هم بالای قلعه دماوند ایستاده و تیرهای خود را رها کردند. (۱)

داستان دیگری که آن شب یکی دیگر از حضار گفت ساخته و پرداخته ذوق سلیم ایرانیهاست و اختلاف اثر الکل، تریاک و حشیش را در ارگانسیم بدن تشریح میکند، داستان چنین است: سه نفر الکی، تریاک و حشیشی که با هم بمسافرت رفته بودند پس از تریک شدن هوا بدروازه شهری رسیدند مردی که مشروبات الکی خورده و مست بود وقتی دروازه شهر را بسته دید خشمگین شده و گفت: "باید دروازه را بشکنیم و وارد شهر شویم و من حالا یا شمشیرم این کار را میکنم". دومی که تریک مفصلی کشیده و کاملاً نشئه بود گفت: "نه، چرا خودمان را با این کار ناراحت کنیم، بهتر است همین جا آنقدر صبر کنیم و چرت بزنیم تا سپیده صبح بدمد و دروازه را باز کنند" و سومی که مقدار زیادی حشیش کشیده بود گفت: "من هیچیک از این دو راه حل را نمیپذیرم زیرا ما می توانیم خودمان را کوچک کنیم و از سوراخ کلید دروازه وارد شهر شویم!"

در اینجا بی مناسبت نیست اشاره‌ای به تشریفات و احتراماتی که ایران برای ورود سفیران خارجی قائل است بشود. این تشریفات در ازمنه گذشته در اروپا و مشرق زمین وجود داشته است و حالا هم ایران از زمره کشورهای است که این تشریفات را مرعی میدارند و البته عده این کشورها کم است. منظور از تشریفات و احترامات نسبت به سفیران خارجی، ابلاغ اهمیتی است که کشور میزبان برای روابط دو کشور قائل است و ضمناً "بدینوسیله به سفیر خارجی اطمینان داده میشود که جان خودش و اعضای سفارتش محفوظ است و می تواند وظایفی را که در مورد اتباع کشور خود دارد انجام دهد. در کشورهای مانند ایران خیلی مناسب است که سفیر خارجی در بدو ورود خود مورد استقبال و پذیرائی هیئتی از طرف دربار واقع شود زیرا در طول راه مرز تا پایتخت هتل و جای مناسبی برای اقامت و استراحت

(۱) داستان آرش که با انداختن تیر مرز ایران و توران را در کنار جیحون تعیین

کرد، در شاهنامه فردوسی نقل شده است (مترجم)

وجود ندارد و یک خارجی نا آشنا در یک کشور عریب در وهله اول دچار گرفتاری و درد سر میشود. بهمین جهت در ایران مرسوم است که وقتی شاه مطلع شود از یک کشور خارجی برای اولین بار سفیری وارد ایران میشود یکی از افسران عالیرتبه را به مرز برای پذیرائی از آن سفیر اعزام میکند. وظیفه این شخص که میهماندار نامیده میشود پذیرائی از سفیر خارجی و تهیه وسایل حرکت و همه گونه تسهیلات و بالاخره همراهی او تا رسیدن به پایتخت و شرفیابی بحضور شاه است. بعلاوه رسم است که شاه وقتی سفیری وارد تهران میشود اگر برای محل سفارتخانه قبلاً "جائی فراهم نکرده باشد، یکی از قصور متعدد خود را در اختیار او میگذارد. ما هم از این مزایا استفاده کردیم و چون برای تاسیس سفارت جائی را نداشتیم در یکی از ساختمانهای متعلق به شاه سکونت اختیار کردیم و از همه گونه میهمان نوازی و لطف برخوردار شدیم که از آن تشکر و سپاسگزاری میکنیم. البته این تشریفات و احترامات فقط در باره سفیری که برای اولین بار بمنظور تاسیس سفارت وارد ایران میشود رعایت میگردد و در مورد سفیرانی که بعداً "جانشین سفیر اولی شوند تشریفات خیلی ساده و عادیست.

هدیای که از طرف نخستین سفیر امریکا در ایران بعد از کارمندان دربار و مستخدمین شاه داده شده و اینهمه سرو صدا در مطبوعات امریکا براه انداخته است فقط بخاطر سیاستگزاری از زحماتی بوده است که آنها هنگام ورود اعضای سفارت با ایران و جابجائی آنها متحمل شده اند. در مقابل الطاف و بخششها و میهمان نوازیهایی که در ایران نسبت به ما انجام شد می بایستی این هدایا را میدادیم و من متأسفم از اینکه بعلت وضع خراب خزانه ایالات متحده امریکا ما نتوانستیم هدایای شایسته‌ای به ما موران ایرانی تقدیم کنیم و این هدایا بمراتب کمتر از هدایائی بوده که سفارتهای دیگر تقدیم نموده اند.

اما در مورد شخص شاه این نکته قابل ذکر است که در کشوری نظیر ایران که بی اندازه پای بند تشریفات هستند و ازدواج میان خانواده سلطنتی و افراد عادی بندرت و با احتیاط زیاد انجام میشود، شاه جز اطرافیان با کسی ارتباط ندارد و در حقیقت یک نوع حالت انزوا و جدائی از دیگران را دارد و به سختی و دشواری و بطور غیر مستقیم ممکن است اطلاع پیدا کند که حقیقت اوضاع کشورش و یا دنیای خارج چگونه است. او از حقایق اوضاع کشور خود بخصوص بی اطلاع میماند، وضع زندگی مردم را درک نمیکند، حتی بآن چیزی هم که با چشم خود می بینند نمی تواند اعتماد کند که درست است یا نه، مثلاً هر وقت شاه بخواهد مسافرت کند ماموران فوراً "بطور موقت جاده را مرمت میکنند و شاه نمی تواند بفهمد که آیا این جاده همیشه اینطور است یا حالا بخاطر عبور او آنرا صاف و ترمیم کرده اند و وضع جاده‌هایی که او اصلاً "گذارش با نجا نیفتاده است چگونه است. هر کوششی که شاه برای تماس با دیگران و اجتماع بکند بیفایده است و او شاید تنها با زنان خود می تواند

آزادانه صحبت کرده و حقایق را بشنود که آنها هم متأسفانه در حرمسرا زندانی بوده و تماسی با دیگران ندارند. حتی در مواقعی که شاه بدیدن یکی از رجال مشهور و مورد علاقه خود می‌رود نمیتواند تشریفات را کنار بگذارد و سیل درباریان و همراهان بدنیاال او سرازیر شده و لحظه‌ای شاه را تنها نمیگذارند. ناصرالدینشاه گاهی از اوقات برای آنکه مقامات عالی‌رتبه مورد علاقه خود را مفتخر کند، اعلام می‌نماید که چندروز بعد ناهار را در منزل فلان کس صرف خواهد کرد ولی این رفتن بخانه آن مقامات و صرف ناهار هم فرصتی برای کسب اطلاع باو نمیدهد. زیرا باصطلاح اسمش اینست که او ناهار را در منزل فلان شخص میخورد و این بدان معنی نیست که شاه و آن شخص روبروی هم نشسته و غذا میخورند و در سر غذا آزادانه صحبت میکنند، بلکه مطابق رسوم ایران شاه فقط باشاه غذا میخورد و در غیر اینصورت شاه به تنهایی سر سفره غذا میخورد و دیگران در مقابل او ایستاده‌اند و تشریفات با آنها اجازه رفتار عادی را نمیدهد. اصولاً در این مواقع شاه آشپزها و فراشهای مخصوص خود را روانه منزل آن شخص میکند و آنها منزل او را تحت نظر گرفته و غذای مورد علاقه شاه را فراهم میکنند آمدن شاه مخارج سنگینی برای میهماندار او دارد زیرا باید در درجه اول خانه خود و مسیر حرکت شاه را تزئین نماید و بعلاوه وقتی شاه وارد خانه‌اش شد مقدار قابل توجهی پول پیشکش نماید. بدین ترتیب لطف شاهانه گرچه باعث سرفرازی آن مقام عالی‌رتبه و موجب افتخار او میشود ولی کمکی هم به خزانه سلطنتی و جیب همایونی میکند.

تشریفات و رسوم معموله بدینقرار است که وقتی شاه قدم به تالار پذیرائی می‌زین میگذارد باید مقدار زیادی سکه طلا که در بشقاب‌ها و دیس‌هایی رویهم ریخته شده است بوسیله صاحب خانه تقدیم شده، مقدار این سکه‌های اهدائی حدیقل ۱۵۰۰ تا ۳۰۰۰ عدد است، اگر شاه از هدیه تقدیمی راضی شده باشد رویطرف همراهان خود کرده و باصدای بلند میگوید: "به‌بینید نوکر خوب ما چقدر شاه خود را دوست دارد" دیس‌های غذا را وقتی آماده شد خود میزبان در سفره جلوی شاه میگذارد و مقداری از هر طرف دیس را در دهان میگذارد که معلوم شود غذا سهی نیست و بعد از شاه، همراهان در سفره جداگانه‌ای غذا میخورند. پس از صرف غذا از شاه دعوت میشود که از باغ و حیاط و اندرون صاحب‌خانه بازدید کند. اندرون و حرمسرا طبق رسوم معمول در ایران جزء نقاط ممنوعه است و هیچ مردی جز صاحب‌خانه حق ورود با آنرا ندارد ولی در این مورد یک استثناء وجود دارد، بدین معنی که شخص شاه می‌تواند با هر زنی که دلش خواست حرف بزند و روی او را ببیند و بدین ترتیب وارد اندرون هرکسی هم میتواند بشود، زنان اندرون در این فرصت‌ها بهترین لباس خود را پوشیده و آرایش میکنند و اگر شاه احیاناً یکی از این زنان را پسندیده و از او خوشش بیاید وظیفه صاحب‌خانه است که آن زن را اگر عقدی یا صیغه است فوراً

طلاق بدهد و باندرون شاه بفرستد. بدین ترتیب اگر شاه یکی از زنان صاحب‌خانه را پسندد، در حقیقت صاحب‌خانه یک زن خوب خود را از دست داده‌است ولی اگر احیاناً شاه عاشق و فریفته این زن بشود شانس و اقبال به صاحب‌خانه و شوهر سابق آن زن روی آورده‌است زیرا همسر سابقش در دربار و اندرون شاه بارتی بزرگی برای او خواهد بود و وسایل ارتقاء شوهر سابقش را فراهم میکند و یا آنکه اگر برای او گرفتاری و مشکلی پیش‌آید آن گرفتاری را رفع میکند. سلاطین سابق از این حق و امتیازی که رسوم معموله با آنها داده‌است زیاد استفاده میکردند ولی ناصرالدینشاه بطوریکه گفته‌میشود کمتر اتفاق میافتد که نظری به زنان مقامات کشور داشته‌باشد و فقط بهمین اکتفا میکند که هدایا و پول زیادی باو تقدیم شود و روزی را در خارج از قصر بگذراند و بعلاوه همراهان او هم بجای پاداش و انعام شاهانه مبالغی بعنوان پیشکش از صاحب‌خانه دریافت‌کنند.

فصل نهم

رجال و مقامات عالیرتبه ایران

نزدیکترین افراد وابسته به دربار و مقام سلطنت ، اعضای کابینه ، یا به اصطلاح ایرانی ها ، اعضای شورای سلطنتی هستند . این هیئت از پاره ای جهات شبیه به اعضای دولت و کابینه کشورهای اروپایی بوده ولی خصوصیاتش از مشرق زمین دارند . نخست وزیر ایران صدراعظم و گاهی سپهسالار^(۱) نامیده میشود . شغل وزیران دائمی نیست و بنا بر میل و اراده شاه تغییر و تبدیل پیدامیکنند . صدراعظم کنونی ایران از چهره های معروف و مشهوریست که در حدود شصت سال سابقه خدمت دیوانی دارد و با وقار و متنفاست ، بعد از او وزیر امور خارجه است و همطراز با وزیر خارجه مستوفی الممالک است که مقامی نظیر خزانه دار سلطنتی دارد و اخیراً " مقام او از طرف شاه تا رتبه صدراعظمی بالا رفته است . بعد از آنها بترتیب وزیر تجارت ، وزیر علوم و صنایع ، وزیر تلگراف و معادن و وزیر مالیه قرار دارند ضرابخانه سلطنتی تحت نظر و مسئولیت وزیر مالیه است و او با داشتن این سمت سوء استفاده زیادی در ضرب سکه ها از نظر پائین آوردن عیار آنها کرده است و مدتها مورد غضب شاه بوده ، وزیر دیگر صنایع الدوله است که مسئولیت وزارت انطباعات را به عهده دارد و از جمله وظایف او سانسور مطبوعات (که در ایران آنرا خیلی جدی نمیگیرند) و اداره روزنامه های رسمی کشور است . روزنامه های رسمی ایران یک نشریه ماهانه و یک نشریه ۱۵ روز یکبار است . یک روزنامه نیم رسمی هم بزبان فرانسه از طرف دولت ایران بنام " اکودوپرس " از سال ۱۸۸۵ منتشر میشود . یکی از روزنامه های رسمی مصور بوده و در هر شماره تصویری از یکی از رجال مهم ایران و تصویری از یک ساختمان معروف و یا شکار شاه دارد ، هر دو نشریه چاپ سنگی هستند ، در حقیقت کلیه کتب و مطبوعات در ایران چاپ سنگی بوده و بوسیله خطاطان خوش نویس روی صفحاتی از کاغذ نوشته میشود که بعد



دوستعلی خان معیرالممالک

(۱) نویسنده ظاهراً " دچار اشتباه شده و چون یکی از صدراعظم های ناصرالدین شاه میرزا حسین خان سپهسالار بوده تصور کرده که لقب و عنوان دیگر نخست وزیر ایران سپهسالار است . (مترجم) .

از آن عکسبرداری میکنند و بصورت چاپ سنگی در می‌آورند . صنیع الدوله وزیر انطباعات که چندین سال در اروپا بوده زبان فرانسه را بروانی و سلاست صحبت میکند و رفتاری بظاهر متجدد و متفاوت با شرقی‌ها دارد ولی در حقیقت او تظاهر باین کار میکند و در باطن به سنن و عادات مشرق زمین سخت پای بند است مردیست بی خاصیت ولی پرحرف که نظایر



صنیع الدوله

او را در تهران زیاد میتوان یافت .

یکی دیگر از اعضای مهم شورای سلطنت یا کابینه ایران امین الدوله است که مسئول امور روحانیون و اوقاف میباشد درآمدهای اوقاف را جمع آوری کرده و در هزینه ها و مسائل مربوط به اوقاف نظارت مینماید . او یکی از رجال جنتلمن ، مؤدب و با نزاکت و آزادیخواه ایران است که تا انسان با او صحبت و معاشرت ننماید نمی تواند خصوصیات اخلاق و رفتارش را درک نماید .

پست وزارت دادگستری در کشورهای دیگر معمولاً " از اهمیت خاصی برخوردار است ولی در ایران جزیک پست تشریفاتی و افتخاری چیز دیگری نیست . وزیر عدلیه (دادگستری) همیشه یک نفر غیرروحانی است ولی کوچکترین نفوذ و دخالتی در اجرای قوانین و وضع آنها ندارد زیرا در ایران قوانین عرف کاملاً " تحت الشعاع قوانین شرع هستند و قوانین شرع هم بوسیله روحانیون اجرا شده و قضاوت بمعهد آنهاست که بهیچوجه تبعیتی از وزیر عدلیه ندارند . حالا ممکن است این سؤال پیش آید که بدین ترتیب چرا اصولاً " وزارت عدلیه را بوجود آورده اند ؟ جواب این سؤال آنست که مقامات دولتی بدینوسیله بتدریج



امین الدوله

میخواهند از نفوذ روحانیون کاسته و قوانین عرف را جانشین شرع کنند که البته این کار هم بسیار مشکل و حتی غیر ممکن است .

کمی قبل از آنکه من تهران را ترک کنم ، در ژوئن ۱۸۸۵ مشیرالدوله ، یحیی خان که سالها پست وزارت عدلیه را بعهده داشت بعنوان اعتراض و ناراحتی از مقام خود استعفا

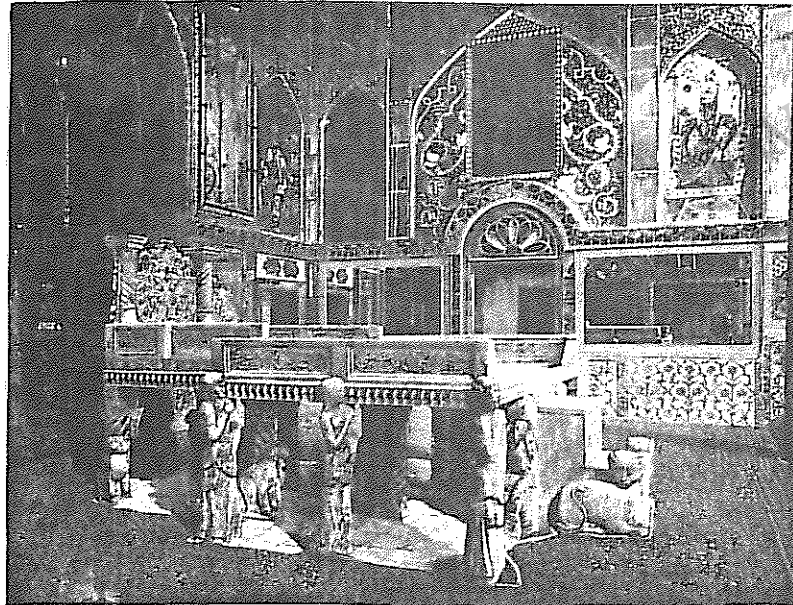
داد ، استعفای او در ارتباط با عدم موفقیت در احراز پست وزارت خارجه بود که از بهار سال ۱۸۸۴ خالی مانده بود . مشیرالدوله خیلی مایل بود این پست را اشغال کرده و ارتقاء مقام پیدا کند ولی مخالفان مانع از اینکار شدند ، معروفست که او باروسها ارتباط نزدیک دارد و شاید همین امر موجب شده که نتواند بهدفع خود برسد . شایعات زیادی وجود دارد که اخیراً " روسها رشوه کلانی بصورت وام باو داده اند که بتواند قروض زیاد خود را بپردازد . زندگی گل و گشاد و مخارج زیاد ، مدتی است که وی را مقروض کرده است . البته اینها شایعاتی است که در اطراف مشیرالدوله شنیده میشود ، روابط شخصی من با او خوب و قابل قبول بود وبدون تردید یکی از رجال جنتلمن ، مؤدب و مهربان و صمیمی ایران بشمار میرود . برادرش " وزیر لشکر " از ژنرالهای معروف و بزرگ ارتش ایرانست و



مشیرالدوله

صفات و خصوصیات خوبی دارد ، صمیمی و خوش محضر است و دوستی بی شائبه وبدون توقعی با اتباع امریکا در تهران دارد .

در بهار سال ۱۸۸۴ یحیی خان مشیرالدوله ضیافت صبحانه ای برای کلیه اتباع امریکا در تهران ترتیب داد ، این ضیافت در تالار پذیرائی بسیار لوکس و عالی ویلای او که در خارج تهران واقع است برپا شده بود . این ویلا و ساختمان مجلل وباشکوه آن که در حدود یک میلیون دلار خرجش شده است اختصاص به میهمانی های رسمی مشیرالدوله دارد . خانه شخصی و مسکونی او که در مرکز تهران وقسمت قدیمی شهر واقع است نیز از نظر شکوه و تجمل و اشیاء عتیقه وهنری آن ، دست کمی از ویلای خارج شهرش ندارد . ضیافت مشیرالدوله کاملاً " بسبک اروپائی بود ، این سبک بتازگی در محافل اعیان و اشراف ایران رایج شده است ، در وسط میز بزرگ صبحانه ، فواره کوچکی بود که از آن گلاب بیرون می جست ومیز را معطر میکرد ، پس از صرف صبحانه که از هر نظر شاهانه بود میزبان ما را دعوت کرد که از باغ ویلا و تاسیسات آن بازدید نمائیم . در پایان گردش در باغ مشیرالدوله ما را به حوضخانه بزرگی که در زیر ساختمان واقع بود راهنمایی کرد این حوضخانه کاملاً " زیرزمین



تخت مرمر که ناصرالدینشاه در سلام عام روی آن می نشست

بود و از دو طرف به راهروهائی منتهی میشد که جریان و کوران هوا را بوجود میآورد و در تابستان بسیار خنک بود ، دیوارها و کف حوضخانه با سنگهای مرمر برنگهای مختلف فرش شده و سقف آن بر ستونهایی که تزئینات طلائی داشت تکیه زده بود حوض مرمرین بسیار قشنگی در وسط حوضخانه بود که آب از فواره های آن جستن میکرد . در اینجا با چای ، قلیان ، قهوه ، شربت و بستنی از ما پذیرائی شد و این ضیافت فراموش نشدنی در میان تجملات آمیخته شرقی و غربی که زائیده ذوق مشیرالدوله بود به پایان رسید .

یحیی خان مشیرالدوله ترقیات خود را مرهون خدمات چندین ساله در دربار است و البته شانس و فرصت هم با او یاری نموده ، در جوانی ، هنگامی که شغل کوچکی در دربار داشت ، در ساعات فراغت با یکی از افسران مشغول بازی بود و در این بازی کار آنها به نزاع و کشمکش رسید و افسر باقمه ای که در کمرداشت صورت یحیی خان را مجروح و خونآلود کرد که هنوز آثار آن جراحت در صورت او دیده میشود . یحیی خان با چهره خون آلود



میرزا تقی خان امیرکبیر

نزد شاه رفت و از آن افسر شکایت کرد . شاه پس از رسیدگی حق را به یحیی خان داد و افسر درباری را بلافاصله مجازات نمود ولی این واقعه موجب شد که توجه شاه بطرف یحیی خان که تا آنموقع ناشناس بود جلب گردد و از آن پس ترقیات او با لیاقتی که یحیی خان از خود نشان میداد شروع شد و مقامات مختلف را یکی پس از دیگری طی کرد و کار بجائی رسید که با اجازه ناصرالدینشاه باخواهراو که زن تربیت شده و تحصیل کرده ای بود ازدواج کرد . این زن همان بیوه میرزا تقی خان امیر نظام صدراعظم معروف ایران بود که بدستور شاه بر اثر اغوای بدخواهان به قتل رسید .

علاوه بر وزیرانی که از آنها نام بردیم وزیران دیگر کم اهمیتی نیز وجود دارند که قابل ذکر نیستند . البته وزیری که بیش از همه من یا اوتماس و سروکار داشتم وزیر امور خارجه بود . در اولین سال مأموریت من در ایران ، این پست را میرزا سعید خان بعهده داشت که مردی مسن و سالخورده بود و سالهای متمادی وزارت امور خارجه را اشغال کرده و مورد



میرزا سعیدخان

توجه خاص شاه قرار داشت . او مرد بزرگی بشمار نمرقت ولی آدم بدی هم نبود ، در روحیه اش بسیاری خصوصیات رجال ایران بطور آمیخته وجود داشت ، استقامت و سرسختی زیادی از خود نشان میداد که با تواضع و فروتنی او تعدیل میشد . حرکات آهسته ، تردید و دودلی زیاد در اتخاذ تصمیم و گاهی دو طرفه بازی کردن او ، بیشتر معلول آن بود که در امر سیاست میخواست تعمق و مشورت بیشتری کند و ارتباط زیادی با روحیه او نداشت . در کشوری با موقعیت کنونی ایران باید در سیاست احتیاط زیادی مرعی شود که کشور در عین حال که دوستان خود را از دست ندهد بر خصومت دشمنان خود هم نیفزاید . کسانی که زمام سیاست ایران را بعهدہ دارند بناچار می بایستی اهل مشورت و تعمق و صبور و شکیبیا و در عین حال زیرک و باهوش و حیلہ کار چون ابلیس باشند . روش تغلل و مسامحه کاری و وقت گذرانی میرزا سعید خان که موجب خشم و عصبانیت دیپلماتهای مقیم تهران شده بود ، جزء روحیه و خصوصیات اصلی او نبود ، بلکه من اطمینان دارم که وزیر خارجه سابق ایران بهترین سیاست را برای ایران ، سیاست دفع الوقت و مسامحه کاری تشخیص داده بود و بهمین جهت این روش را ادامه میداد و پس از سالها تعقیب این سیاست ، وقت گذرانی و تغلل ملکه ثانوی او شده بود و در هرکاری ولو آنکه احتیاج به مشورت و مطالعه نبود او به آسانی نمی توانست تصمیم بگیرد . این دودلی و تردید رأی میرزا سعید خان مخصوصاً " در اواخر عمرش ، بقدری محافل دیپلماتیک تهران را عصبانی کرده بود که بعضی از سفیران تهدید کرده بودند که بعد از این دیگر اصلاً " وارد مذاکره با هیچ مقام دولت ایران نشوند جز شخص شاه . ولی ناصرالدینشاه باتمام این احوال از وزیر خارجه خود که سالها به او صادقانه خدمت کرده بود ، طرفداری میکرد و بجای آنکه با اعتراضات سفیران خارجی ترتیب اثر دهد ، او را مورد لطف خود قرار داد و میرزا سعید خان تا موقعیکه زنده بود وزیر خارجه باقی ماند . او در اوایل سال ۱۸۸۵ بر اثر کهولت زیاد درگذشت و در این میان کارهای وزارت خارجه بعهدہ معاون اول میرزا سعید خان یعنی صدیق الملک که مردی محترم و شایسته است واگذار شده است .

میرزا سعید خان مردی کوتاه قد و ضعیف الجثه بود که ریش و موی سر خود را مانند دیگر ایرانیها رنگ میکرد و رنگ شاداب و تازه مو و ریش او بهیچوجه با قیافه پرچین و چروک و چهره زرد رنگ او هماهنگی نداشت ، چشمانی تیز و نافذ داشت که هوش و ذکاوت و در عین حال مهربانی از آن می بارید ، بطوریکه از نامش پیداست از اولاد پیغمبر اسلام (۱) است . مطالعات عمیقی در ادبیات و فلسفه شرق دارد و خیلی بآن علاقمند است . در یکی از

(۱) نویسنده کلمه " سعید " را با " سید " اشتباه کرده و میرزا سعید خان را میرزا

سید خان تصور نموده است (مترجم) .

ملاقاتهایی که با او داشتم پس از مذاکرات سیاسی و رسمی قریب نیم ساعت وارد بحث دلپذیر و دلچسبی در باره ادبیات و فلسفه ایران شدیم وزیر امور خارجه ایران وقتی صحبت از ادبیات و فلسفه شد ، چهره اش تغییر کرد ، چین و اخم پیشانی اش بر طرف شد و با یک قیافه شاد و خندانی سخن میراند ، از شعرا و نویسندگان و فلاسفه مورد علاقه اش صحبت میکرد و من هم ضمن صرف چای و قلیان از حرفهای وزیر خارجه لذت میبردم .



صدیق الملک

تشریفات ملاقات رسمی با وزیر امور خارجه ایران با تشریفات کشورهای اروپایی و ایالات متحده آمریکا تفاوت بسیار دارد . وقت ملاقات قبلاً " تعیین و اعلام میشود . این ملاقات خواه در وزارت امور خارجه یا خانه مسکونی و شخصی وزیر امور خارجه انجام شود تشریفات مشابهی دارد ، دیپلماتهای خارجی در بدو ورود بوسیله عده ای از مستخدمین مورد استقبال قرار گرفته و بوسیله آنها بسوی وزیر خارجه راهنمایی میشوند . در وزارت امور خارجه این استقبال جلوی در وزارتخانه بعمل میآید و شخص وارد حیات و وسیعی میگردد

که چنارهای بلند و قطور در آن سایه میافکند و از باغچه های پر از گل رز آن بوی عطر بمشام میرسد ، از فواره های حوض بزرگ وسط حیاط آبی صاف و زلال فوران میکند . عده ای از کارمندان جلوی در هستند که با مشاهده دیپلماتهای خارجی از جای خود بلند میشوند و چند سرباز که به نگهبانی مشغولند تفنگ های خود را بحالت احترام بلند میکنند . دیپلمات خارجی نخست ، وارد اطاق و راهروی بزرگ کفش کن که ضمناً "آبدارخانه هم هست شده و از آنجا بطرف تالار پذیرائی راهنمایی میشود و در آستانه در ، وزیر خارجه باستقبال آمده و ملاقات کننده را بحضور می پذیرد . وزیر امور خارجه در موقع کار پشت میز نمی نشیند ، بلکه در صدر تالار بر تشکچه ای تکیه میزند و دور تا دور او منشی ها چهار زانو روی زمین می نشینند آنها هریک قلمدانی مشتمل بر چند قلم و دوات کنار خود دارند و موقعیکه وزیر امور خارجه بخواهد مطلبی را بآنها دیکته کند ، صفحه ای کاغذ را از کمر و "پرشال" خود در میآورند و آنرا بادست چپ گرفته و روی زانوی خود قرار میدهند و با دست راست با قلم نی شروع به نوشتن میکنند . نوشتجات و اسناد رسمی ایرانی ها معمولاً خیلی به ندرت از یک صفحه تجاوز میکند و منشی ها سعی می نمایند مطالب را در جملاتی مختصر و کوتاه و با ایجاز و با خط شکسته و در هم در یک صفحه جای دهند و همین اختصار و ایجاز ، غالباً " برای خارجی ها تولید دردسر و اشکال کرده و آنها را درک مقصود و هدف عاجز میمانند و جملات مختصری را که در کاغذ نوشته شده بدرستی نمی فهمند . اگر مطالب اسناد در یک صفحه جای نگیرد ، منشی ها بقیه مطلب را در حاشیه صفحه و با قلمی ریزتر مینویسند . بعد از آنکه منشی ها نامه و سند را نوشتند آنرا برای صحنه بوزیر خارجه تسلیم میکنند ، ولی او هیچوقت زیرنامه ها و اسناد را امضا نمیکند بلکه مهر خود را با مرکب آغشته کرده و پای نامه یا سند میزند این یک رسم قدیمی در ایران است که نامه و اسناد را مهر میکنند و مهر اسم مقامات رسمی معمولاً " هر ساله تجدید میشود و تاریخ سال در زیر مهر حکاکی میگردد . جعل مهر اشخاص اعم از آنکه شغل خصوصی یا رسمی و دولتی داشته باشند مجازاتهای شدیدی دارد که حتی به مرگ هم میرسد .

پس از آنکه سفیر خارجی و وزیر امور خارجه ایران روبروی هم نشستند ، قبل از آنکه کلمه ای بر زبان رانند ، اول سری بطور متقابل باید بطرف یکدیگر فرود آورند و بدین ترتیب ادای احترام نمایند و بعد تعارفات باین ترتیب شروع میشود که وزیر امور خارجه به سفیر میگوید : " خوش آمدید ! " . و سفیر اگر احیاناً " حالش قبلاً " خوب نبوده در جواب احوالپرسی وزیر امور خارجه میگوید : " گرچه حال قبلاً " خوب نبود ولی حالا که به شکر خدا با لطف و مرحمت جنابعالی موفق به زیارتتان شدم حالم بکلی خوب شده است ! " در این موقع پیشخدمت میز کوچکی را میان آنها قرار میدهد و باقتضای فصل پذیرائی با چای و یا شربت شروع میشود و با تعارف قلیان و سیگار ادامه پیدا می کند و بدنبال آن مذاکرات

رسمی میان سفیر و وزیر امور خارجه آغاز میگردد . در طول مذاکرات ولو آنکه هر قدر جدی و تند هم که باشد وزیر امور خارجه قیافه اش عوض نمیشود و اخم نمیکند ، بلکه ادب و تواضع و فروتنی خود را که نشانه ای از خصوصیات اخلاقی یک سیاستمدار واقعی و جنتلمن است حفظ می کند . معروفست که چند سال قبل سفیر سابق روسیه در تهران برای مذاکره با وزیر امور خارجه به ملاقات او رفته بود ، مذاکرات به مرحله جدی و تندی رسیده بود ، میرزا سعید خان در برابر تقاضای سفیر با خونسردی خاص خود ، مقاومت و پافشاری نشان میداد و سفیر روس که از سرسختی وزیر خارجه و خونسردی او خشمگین شده بود ، بحال عصبانی از جای خود بلند شده و در طول اطاق به تندی قدم میزد و عصای خود را ضمن حرف زدن تکان میداد و آنقدر ناراحت و عصبی بود که ضمن صحبت ، عصا از دست او رها شد و محکم به پای وزیر خارجه خورد ولی میرزا سعید خان بدون آنکه تغییر حالتی پیدا کرده و خونسردیش را از دست بدهد عصا را برداشت و بدست سفیر داد و گفت : " باید از عالیجناب خواهش کنم بروید و استراحت نمایند ! "

هر قدر مذاکرات با وزیر امور خارجه جدی و رسمی باشد . باز هم ملاقات کننده با وزیر نمی تواند از تماشا و نظاره اطراف خود و تالاری که در آن مذاکره انجام میشود ، خودداری کند و در حین مذاکرات ، بی اختیار توجه و اعجاب انسان بطرف آثار خیره کننده و پیرامون خود جلب میگردد . دیوارهای تالار با چوبهای منبت کاری شده تزئین گردیده و سقف تالار شاهکاری از گچ بریها و طراحی های هنرمندان ایرانی است ، این گچ بریها در بالای طاقچه های هلالی شکل باوج زیبایی خود میرسد ، پنجره های تالار که بطرف باغ مجاور باز میشود دارای ارسیهایی است باشیشه های سنگ رنگارنگ و از نیمی از پنجره که ارسی آن پائین کشیده است منظره خیره کننده ای از باغ دیده میشود ، پیچک های گلدار و نسترنها تزئینات و دکوراسیون تالار را تکمیل می کنند ، شاخه های درختان بانسیم ملایم ، بحرکت درآمده و آواز و چهچهه بلبلان گوش را نوازش میدهند . در چنین محیط زیبایی است که میرزا سعید خان مذاکرات جدی و خشک سیاسی خود را باسفرای خارجی انجام میدهد .

میرزا سعید خان چون تحصیلات عمیقی در علوم قدیمه و ادبیات عربی و شرقی داشت محافظه کار بود و در رسوم و سنن قدیمی تعصب داشت . این محافظه کاری و تعصب در نزاکت سیاسی و ادب و تواضع او اثری نداشت ولی در مذاکرات سیاسی یک عدم اطمینانی در مذاکره کننده بوجود میآورد که از پیشرفت مذاکرات جلوگیری میکرد . سفیری که با او دیدار میکرد نمیدانست وزیر خارجه بقول مسأعدی که برای انجام تقاضای او داده ، پای بند است یا آنکه در خفا دستوری راکه در مورد انجام تقاضا داده ، لغو خواهد کرد . وزیر امور خارجه در سنین کهولت خود حریص و طماع شده است ولی در اینجا باید بار دیگر خاطر نشان کنم که سیستم مالی خاصی که در ایران و مخصوصاً " در رابطه با کارمندان دولت وجود دارد

آنها را بطرف این حرص و طمع سوق میدهد. اما علیرغم این نقاط ضعف، میرزا سعیدخان با نبوغ سیاسی خود اعتماد و توجه خاص شاه را بطرف خود جلب کرده است و این اعتماد روی معایب او و مخصوصاً "حرص و طمعش سرپوش گذاشته است. طمع وزیر خارجه بحدیست که وقتی از کسی خواستار هدیه یا رشوه ای میشود، اگر هدیه و رشوه مورد رضایت او نبود، خشمگین نمیشود، بلکه هدیه را هر قدر ناچیز هم باشد قبول میکند و میگوید: "انشأ الله دفعه دیگر جبران کرده و بیشتر خواهید داد."

مانند بسیاری از ایرانیان، میرزا سعیدخان عادت داشت که در موقع صحبت کردن و تصمیم گرفتن تسبیحی را بدست گرفته و دانه های آنرا از زیر انگشتان خود بگذراند. گفته میشود که او ضمن صحبت با شمردن دانه های تسبیح فال هم میگیرد که آیا آن تصمیم را بگیرد یا نه و غالباً "فال هم با چیزیکه خود او اندیشیده بود، درست درمیآید. آخرین باری که او را دیدم از نظر جسمی خیلی ضعیف شده بود، درمقابل آتش هیزم یک بخاری دیواری نشسته بود، یک لباده گشاد کشمیر را روی دوشش انداخته بودند. موقعیکه خداحافظی کردم، قصد داشت از جای خود بلند شود ولی توانائی نداشت و من خواهش کردم که بنشینند و بلند نشود. خیلی مهربان و صمیمی بنظر میرسید، دست مرا بگرمی فشرد و نگاهی طولانی و خیره بصورت من انداخت، شاید احساس میکرد که آخرین دیدار من است. از آن به بعد ضعف او شدت پیدا کرد، بطوریکه غذا نمیتوانست بخورد و بدستور پزشکی و حکیم باشی یک نان سنگک را زیر قاب پلو گذاشته و نزد او میآوردند که شاید اشتهای خود را بازباید ولی نه نان سنگک و نه حکیم باشی هیچیک نتوانستند کمکی بکنند و وزیر خارجه معروف ایران پس از چهل سال خدمت دیوانی از دربار ناصرالدینشاه، به سرای باقی شتافت.

قبل از آنکه به صحبت در اطراف میرزا سعیدخان پایان دهیم، بی مناسبت نیست که در اینجا واقعه ای را که معرف خصوصیات روحیه اوست شرح دهم: شش ماه قبل از فوت او مذاکرات نسبتاً مهمی میان وزارت امور خارجه و سفارت امریکا، در باره مجازات کسانی که برخلاف قانون منافع اتباع امریکا در همدان را مورد تجاوز و تهدید قرار داده (۱) بودند، جریان داشت. حاکم همدان که برادرشاه بود و مردی مستبد و خودرأی بشمار میرفت و

(۱) یکی از راه های تحت فشار گذاشتن اتباع امریکا در همدان این بود که عمال حاکم از بازرگانان و صنعتگران آن شهر التزام کتبی میگرفتند که برای امریکائی ها کار نکرده و چیزی بآنها نفروشد تا این افراد ناچار بترک شهر شوند. این کار خود یک نوع بایکوت محسوب میشد که حاکم همدان بتحریک عدلهای آرمنی که با امریکائیها رقابت تجارته داشتند انجام میداد و از آنها مبالغ کلانی بابت این امر پول و رشوه گرفته بود.

باصول و قوانین پای بند نبود، از عده ای مبلغی پول و رشوه گرفته و در مقابل اجازه داده بود که منافع اتباع امریکا را بخطر اندازند. بعید هم نبود که حاکم همدان پولی را که گرفته بود با میرزا سعید خان وزیر امور خارجه تقسیم کرده و او را بدینوسیله پشتیبان خود نموده بود. در هر حال وزیر امور خارجه با تقاضا و درخواست مصرانه سفارت امریکا که باید حاکم همدان و یا زیردستان او بانهام حمله باتباع امریکا مجازات شوند در تنگنا واقع شده و نمیدانست چه باید بکند. زیرا از یک طرف با حاکم مقتدری که برادرشاه بود مواجه بود و از طرف دیگر سفارت هم در تقاضای خود پافشاری میکرد، او چند بار دستوراتی به نفع سفارت صادر کرد ولی در خفا آنها را لغو نمود و مانع از اجرایشان شد ولی ماهم دست بردار نبودیم، بالاخره میرزا سعید خان که خودرا سخت در بن بست میدید راه حل کار را در ترک شهر تهران دید و یکروز صبح که بعادت معمولی سوار کالسکه شد که بطرف وزارت امور خارجه برود، به کالسکه چی خود دستور داد که بجای وزارت خارجه بطرف شهر قم واقع در تقریباً صد میلی جنوب تهران برود زیرا قصد دارد که مرقد حضرت معصومه را زیارت کند. روز بعد خبری بتهران رسید که کالسکه وزیر امور خارجه در راه تهران - قم مورد حمله و دستبرد عده ای از راهزنان واقع شده و در این دستبرد کیف اسناد و از جمله مهر وزیر امور خارجه بسرقت رفته است، در اینجا فراموش کردم بگویم که میرزا سعیدخان موقع خارج شدن از تهران برای من پیغام فرستاده بود که از قم، طبق وعده ای که روز قبل بمن داده بوده است، امریه کتبی برای مجازات عمال حاکم همدان و رفع مزاحمت از اتباع امریکا خواهد فرستاد. حالا البته با پیش آمدن این حادثه و سرقت مهر وزیر امور خارجه این کار دیگر انجام پذیر نبود و او عذر و بهانه ای داشت که نمی تواند این دستور کتبی را صادر کند من بناچار روز بعد در وزارت امور خارجه به صدیق الملک معاون اول آن وزارتخانه که در غیاب میرزا سعید خان اداره امور وزارت خارجه را بعهده داشت مراجعه کردم و تقاضا نمودم که دستور کتبی صادر شود و صدیق الملک هم این کار را کرد و بدین ترتیب میرزا سعید خان با درست کردن این صحنه خود را از مخمصه نجات داد و مسئولیت دادن امریه کتبی بر علیه حاکم همدان و برادر شاه را بگردن معاون خود گذاشت، مدتها در محافل تهران حمله ساختگی به کالسکه وزیر امور خارجه با خنده و اعجاب نقل می شد.

بعد از مرگ میرزا سعید خان، فرزند او نزدیک بود جاننش را بخاطر عدم رعایت تشریفات و اهمال در آن از دست بدهد بدین معنی که ظل السلطان پسر ارشد ناصرالدینشاه و حاکم مستبد و مطلق اصفهان که برای دیداری بتهران آمده بودند اظهار تمایل کرد که برای بازرسی و سرکشی بوزارت امور خارجه برود، پسر میرزا سعید خان که یکی از معاونین وزارت خارجه بود مأوریت پیدا کرد که مقدمات این بازدید را فراهم کند و تشریفات لازم

را تدارک به بیند و وقتی همه چیز آماده و مهیا شد، مراتب را باستحضار شاهزاده رسانده و تقاضا نماید که شاهزاده وقت بازدید از وزارت امور خارجه را تعیین کند. ولی معاون جوان وزارت خارجه، معلوم نشد بعلت زیادتی مشغله و کارویا آنکه بعلت جهالت و حماقت، بجای آنکه شخصا " نزد والاحضرت رفته و با خضوع و خشوع خود را معرفی کرده و تقاضا نماید که شاهزاده وقتی را تعیین فرمایند که کارکنان وزارت خارجه را بقدم خود مفتخر



سلطان مسعود میرزا ظل السلطان

نمایند، بوسیله یک پیک برای ظل السلطان پیغام فرستاد که همه چیز آماده است و وقت بازدید را تعیین کنند. حضرت والا با شنیدن این پیغام از جسارت معاون وزارت امور خارجه بشدت برآشفته و فریاد زد: " این مرد که پدر سوخته که برای من پیغام فرستاده همه چیز آماده است، کیست؟ بروید سراین مردک را برای من بیاورید! " فوراً " دو نفر از میرغضب های حضرت والا بطرف وزارت خارجه حرکت کردند، خبر به " محمودخان " وزیر امور خارجه رسید و او به وساطت پرداخت و با دشواری زیاد توانست خشم و غضب شاهزاده را اندکی تسکین دهد و جان معاون جوان خود را نجات بخشد ولی مسئله بهمین جا خاتمه

نیافت و معاون وزارت امور خارجه را مجبور کردند بحضور شاهزاده رفته و خود را روی پاهای او انداخته و با تضرع آمیزترین جمله ای که در فارسی معمول است، از حضرت والا تقاضای عفو و بخشش کند و از جسارت خود پوزش بخواهد.

بطوریکه قبلاً " شرح داده شد، ناصرالدینشاه، میرزا سعید خان را تاهنگام مرگ در وزارت امور خارجه نگاهداشت، وقتی میرزا سعید خان مرد، حدسیات زیادی درباره جانشین او میشد و چند هفته ای این شایعات ادامه داشت و نام اشخاص مختلف برای اشتغال این پست برده میشد تا آنکه بر خلاف انتظار همه، شاه کسی را بدین سمت انتخاب کرد که هیچکس تصورش را هم نمیکرد و این شخص محمودخان نصرالملک بود، او مدت چند سال حکومت کرمانشاه را بعهده داشت و چون از پایتخت دور بود یک چهره و شخصیت فراموش شده بشمار میرفت و بهمین جهت انتخاب او با تعجب و شگفتی مواجه شد.



نصرالملک

نصرالملک با کمک ظل السلطان موفق به گرفتن این پست مهم شده بود و مانند سابق بهیچوجه میزان شایستگی و لیاقت و استعداد و تحصیلات مورد توجه قرار نگرفته بود.

نصرالملک چند سال وزیر مختار ایران در لندن بوده و با عادات و رسوم اروپائی کاملاً آشناست و زبان دیپلماسی را میفهمد. علاقه و روابط دوستی زیادی با انگلستان دارد و این علاقه را با فرستادن پسرش با انگلستان برای تحصیل در دانشگاه اکسفورد نشان داده است. با آنکه بعلت کهولت و شرایط آب و هوا دچار کمی بیحالی و عدم تحرک طبیعی است، معذالک از سلف خود میرزا سعیدخان مصمم تر است و تحرک زیادتری دارد، دارای اراده ای نسبتاً قوی و استوار و قیافه ای جدیست و روحیات وزیر امور خارجه جدید تگانی به سفارتخانه های تهران داده است و بیشتر سفارتخانه ها را که در زمان میرزا سعید خان به کلی مأیوس شده بودند وحس میکردند از مذاکره و مراجعه بوزارت خارجه طرفی نخواهند بست تا حدودی امیدوار کرده است و حالا بدولت ایران با نظر دولتی نگاه میکنند که به حقوق دیگران احترام گذاشته و توقع دارد دیگران هم به حقوق او احترام بگذارند. اما تغییر روش وزارت امور خارجه تاثیر دیگری در سفارت روسیه در تهران گذاشته است. دیپلماتهای روسی که عادت کرده بودند که به میرزا سعید خان خشونت و تندى نشان دهند و در مواردی او را مسخره هم نمایند و ضمناً نظرات خود را باو بقولانند حالا با افراد و رفتار تازه ای در وزارت امور خارجه مواجه شده اند و سخنان قاطع و قیافه موقرانه وزیر خارجه جدید مانند سیلی است که بطور ناگهانی بصورت آنها نواخته شده باشد و واقعا قیافه سفیر روس و مترجم او که دست از پا درازتر و خیلی عصبانی از نزد نصرالملک باز میگرددند تماشائی است.

نصرالملک مانند کلیه رجال ایران دارای املاک بزرگی است که یا آنها را بارش برده و یا آنکه خودش خریداری کرده است این املاک مشتمل بر چندین ده در اطراف تهران است خانه مجلل و با شکوهی در تهران و یک ویلای بیلاقی بزرگ و زیبا در دهکده سعدآباد شمیران دارد. اقامت طولانی در اروپا نصرالملک را کاملاً با آداب و سنن اروپاییها آشنا کرده و او خانه شهری و ویلای بیلاقی خود را بسبب اروپائی ها میله کرده است. برخلاف سلف خود میرزا سعید خان، نصرالملک غالباً ضیافت های صبحانه و شام به افتخار دیپلماتهای مقیم تهران میدهد و آشپزی را از پاریس استخدام کرده و آورده است که غذاهای فرانسوی در این ضیافت ها تهیه میکند تابستانها ضیافت های صبحانه وزیر امور خارجه در زیر چادر بزرگی که در باغ وسیع او در سعدآباد زده شده است برپا میگردند و این ضیافت ها خیلی مطبوع و دلچسب است و در امریکا هم ما می توانیم از آن تقلید کرده و در زیر چادر، پاره ای از ضیافت های خود را بزیا نمائیم. (۱)

(۱) هنگامیکه مشغول نگارش کتاب بودم مطلع شدم که یحیی خان مشیرالدوله جانشین نصرالملک و وزیر خارجه شده است.

یکی از مهمترین اعضای کابینه فعلی ایران مخبرالدوله است که نفوذ زیادی در شاه دارد و مورد توجه اوست و بهمین جهت پست وزارت معادن و تلگراف را باو واگذار کرده است، بعلاوه سرپرستی وزارت تجارت را هم باو داده است و اخیراً علاوه بر این دو پست، وی را مامور کرده است که به برلین رفته و سفارتخانه ایران را در آنجا تاسیس کند و روابط سیاسی میان ایران و آلمان را بوجود آورد. اسرار موفقیت و نفوذ او را در شاه باسانی



مخبرالدوله

نیمتوان دریافت زیرا مخبرالدوله مردی اصولاً کم حرف است، نوعی غرور و تکبر خاص دارد، در بیان عقاید و نظرات خود احتیاط زیاد بخرج داده و آنقدر تامل میکند که انسان فکر میکند اصلاً او عقیده ای ندارد که اظهار کند. و ظاهراً همین خصوصیات اخلاقی است که وی را مورد توجه ناصرالدینشاه کرده است. زیرا شاه که از چرب زبانی و تملق گوئی اطرافیان خود و ضمناً سطحی و توخالی بودن آنها بسته آمده است وقتی یک نفر را مشاهده میکند که کم حرف است و کمتر تملق میگوید از او خوشش میآید و مفتون صمیمیت وی میشود.

مخبرالدوله بعلاوه دارای استعداد مدیریت است و افکاری مترقیانه دارد و شاید همین افکار مترقیانه هم موجب لطف شاه باو باشد زیرا ناصرالدینشاه تمایل زیادی دارد که اختراعات و اکتشافات جدید را بکشور خود بیاورد و در این راه با کارشکنی‌های یک دسته مرتجع روبروست و از افرادی که با او همفکر باشند استقبال میکند .

یکی دیگر از رجال مقتدر ایران که مورد اعتماد شاه میباشد میرزا عبدالوهاب خان آصف‌الدوله والی ایالت خراسان است . قبل از آنکه باین سمت ارتقاء پیدا کند ، وزیربازرگانی



آصف‌الدوله

بود و شاه که متوجه عقل و درایت و کاردانی آصف‌الدوله شده بود او را برای این ایالت بزرگ و حساس ایران در نظر گرفت . حساسیت خراسان در اینست که روسها چشم طمع بآن دوخته‌اند و در حقیقت مورد تهدید آنهاست و روسها هم دشمنی خونی‌تر و سخت‌تر از آصف‌الدوله در ایران ندارند . در این اواخر که روابط ایران و روسیه بعلت مطامع روسیه نسبت به هرات تیره شده است ، آصف‌الدوله دستورات اکیدی صادر کرده است که تجار

ایرانی بهیچوجه حق معاملات تجارتنی با همسایه شمالی ندارند زیرا روسها کوشش میکنند که با تماس با تجار ایران آنها را اغوا کرده و به شورشی و طغیان علیه ناصرالدینشاه وادار نمایند . چند نفر از تجار به دستورات آصف‌الدوله وقتی نگذاشته و به مبادلات تجارتنی خود با روسیه ادامه دادند و آصف‌الدوله که از این امر سخت ناراحت شده بود بلافاصله فرمان داد تا آن تجار را دستگیر کرده و سر بریدند . آصف‌الدوله مردیست کوتاه‌قد و فربه ، خیلی مصمم و قوی‌الاراده ، موقعی که در تهران بود خیلی با شکوه و تجمل زندگی میکرد ، باصول و مبانی مذهبی سخت پای‌بند است و بآن تعصب دارد . افکار و عقاید خارجی را به سختی می‌پذیرد و در عین حال که مردی محافظه‌کار است ، افکار و عقاید خود را دوست دارد و بهمین علت زبان خود را نمیتواند نگاهدارد و در هر موردی عقیده خود را بدون در نظر گرفتن اینکه چه خواهد شد ، ابراز میکند و یکبار که بی‌پروا در حضور شاه عقیده خود را گفت ، چنان موجب عصبانیت و خشم شاه شد که بخاطر این جسارت شاه دستور داد فوراً او را بکشند و اگر وساطت فوری صدراعظم نبود آصف‌الدوله جان خود را بدون شک از دست میداد . آصف‌الدوله ضمناً " از حاضر جوابی زیادی هم برخوردار بود و از افراد حاضر جواب هم خوشش می‌آمد .

داستانی را از آصف‌الدوله حکایت میکنند که خصوصیات روحیه او را نشان میدهد . هنگامی که او نصیرالدوله لقب داشت و هنوز لقب آصف‌الدوله از طرف شاه یا او اعطاننده بود . روزی با اطرافیان و نوکران خود سوار بر اسب از راهی میگذشت و یک خرچگی با چند الاغ راه را اشغال کرده و بند آورده بود و با تذکرات نوکران آصف‌الدوله هم راه را باز نمیکرد . آصف‌الدوله که سخت ناراحت و عصبانی شده بود فریاد زد :

— مردکه مگر تو چه کارهای که راه مرا بند آورده‌ای؟ یک خرچگی راه را بسته‌است؟
و خرچگی بلافاصله جواب داد :

— من بعنوان یک خرچگی همانقدر حق استفاده از این راه را دارم که تو با اسب خرگی راندنت!

آصف‌الدوله که از حاضر جوابی مرد خرچگی خوش آمده بود به نوکران خود دستور داد تا باو آزاری نرسانند و آنقدر صبر کرد که خرچگی راه را باز نماید .

فصل دهم

کوهنوردی در ایران

محل بیلاقی سفارت در اولین سال ورود بایران، "سراسیاب"، نقطه‌ای بسیار با صفا و خرم بود که روزهای شاد و خاطره‌انگیزی را در آنجا گذرانیدیم، پس از گذشتن از در ورودی آن قدم به راهروی سبز و خرمی می‌گذاشتیم که صدای دلنواز ریزش جویبار در آن به گوش میرسید و بعد از عبور از بین توده‌ای از درختان چنار ساختمان اصلی که دارای ستونهای سفید و پنجره‌هایی مزین به شیشه‌های رنگارنگ بود، نمودار میشد.

اما، در این فصل راجع باین محل و ساختمان آن نمی‌خواهم صحبت کنم بلکه ماجرای یک مسافرت کوتاه به دامنه‌های البرز را شرح خواهم داد. قسمتی از ارتفاعات البرز که همان کوه‌های شمیران است از محل بیلاقی سفارت در سراسیاب بخوبی دیده میشد و در حقیقت پشت ساختمان سفارت قرار داشت. قله مخروطی و پوشیده از برف دماوند هم از دور چشمک میزد.

مقصد ما در این سفر کوهستانی "لار" بود که تقریباً ۴۵ میل از سراسیاب فاصله داشت و البته بدین منظور می‌بایستی چند چادر، تخت‌خواب، ظروف آشپزخانه و آبدارخانه با خود برداریم و تعداد کافی چهارپا، یعنی اسب و الاغ و قاطر برای حمل خودمان و اسباب و لوازم سفر تهیه کنیم و اینکار هم مستلزم مدت‌زیادی سر و کله و چانه زدن با چارودارها و تهدید و تطمیع آنها بود، پس از چند روز معطلی بالاخره مقدمات سفر فراهم شد و بنظر میرسید که دیگر اشکالی باقی نمانده است. نکته قابل توجه در این سفر آن بود که ما بناچار می‌بایستی شبها حرکت کرده و روزها استراحت نمائیم زیرا گرمای روزهای تابستان بحدی است که سفر را در بیابان و زیر اشعهٔ آفتاب غیرممکن میسازد و بهمین جهت برنامهٔ سفر را طوری تنظیم کرده بودیم که شبها مصادف با مهتاب باشد و در روشنایی نور ماه راه را پیدا کنیم.

موقعی که حرکت کردیم و در راه‌های باریک و پر پیچ و خم کوهستانی کمی جلو رفتیم متوجه شدیم که دست به چه کار پر زحمت و سختی زده‌ایم زیرا سفر در این کوره‌راههای کوهستانی با راههای مسطح جلگه‌ها و دشتهای مختلف زیادی داشت. در رأس کاروان، جلودار

سوار بر یک اسب عربی و شیرازی نژاد حرکت میکرد و بدنبال او دو نفر از اعضای سفارت سوار بر اسب و سپس خانم‌های ما سوار بالاغ و عقب آنها تخت روان مخصوص سواری افراد ناتوان و ضعیف، در حرکت بود. تخت روان از وسایل مسافرت اختصاصی ایران و ترکیه است و عبارت از یک اطاقک کوچک است که روی پشت دو قاطر حمل میشود، این اطاقک دارای یک در و چند پنجره است و تشکچه‌هایی در آن انداخته‌اند که روی آنها دو یا سه نفر می‌توانند براحتی بخوابند. تخت روانهای رجال و اشراف ایران دارای دکوراسیون، پرده و تزئینات زیاد است و معروفست که در زمانهای قدیم سلاطین نیز از این وسیله نقلیه استفاده میکردند. وزن تخت روانهایی که در ایران ساخته میشوند زیادتر از وزنی است که آنها می‌بایستی داشته باشند و علت هم صرفه‌جویی در مصرف چوب است که در ایران نسبتاً گرانست. حرکت تخت روانها باهستگی انجام گرفته و سرعت آنها کم است و به همین جهت کاروانهایی که تخت روان دارند با سرعت کمتری می‌توانند حرکت نمایند. صدای زنگ و ناقوس قاطرهایی که آنها حمل میکنند از فواصل دور بگوش میرسد. در راههای مسطح و جلگه و دشت تخت روان وسیله سفر ایده‌آل و مطلوبی است ولی در راههای کوهستانی و پرنشیب و فراز، تخت روان هم برای قاطرهایی که آنها حمل میکنند وهم برای کسانی که سوار آن هستند طاقت فرساست و تنگانه‌های شدیدی دارد که اعصاب انسان را خرد میکند. جلوی تخت روان مرد چاروداری حرکت میکرد که عرب بود و او را عبدالله ابن الحسن می‌نامیدند، عبدالله قیافه و حرکاتی متین مانند یک شاهزاده داشت، قدش بلند در حدود شش پا و اندامش لاغر و ورزیده بود نیم تنه بلندی از پشم شتر بر تن داشت و سرش را با پارچه سفید رنگی پوشانده بود، صورتی سبزه و فرسوده داشت و چشمان سیاه رنگش از زیر ابروانش میدرخشیدند، وقتی باو انعامی خواستم بدهم، آنرا قبول نکرده و نگاه ملامت باری بمن انداخت که چرا اینکار را کرده‌ام گوئی اصلاً "توقع و انتظار چنین رفتاری را نداشت، حرکات و اخلاق این مرد چارودار که عمری را خود و پدرانش با چهارپایان سروکار داشته‌اند واقعا" برای من عجیب و حیرت‌آور بود مانند بزرگ زاده و آقا زاده‌ای بود که تمام عمر خود را در ناز و نعمت بسر برده و نیاز بهیچ چیزی ندارد، در عین فقر و مسکنت از هر حیث مستغنی بنظر میرسید و این خود از شگفتی‌های خلقت انسانی است.

قاطرهای باری که بار و بینه سفر را حمل میکردند، چند ساعت قبل از ما حرکت نموده بودند تا در محلی که برای توقف و استراحت در نظر گرفته شده بود، پیش از رسیدن ما چادرها را زده و غذا و جای را آماده نمایند، راه ما پس از مدتی به دهکده تجریش و دز آشوب رسید، از کوچه‌های تنگ و سراشیب آن گذشتیم و برای دقایقی، آرامش این دو دهکده را بر هم زدیم، سر راه عده‌ای بیکاره نشسته و چپق میکشیدند، چندگدای سمج هم جلو آمده و مطالبه پول و صدقه میکردند. در میان آنها چند درویش با لباسهای بلند و

سفید ولی کثیف دیده میشدند که کلبه‌ای گلی برای خود در سایه درختی کهن ساخته بودند، آنها هم انتظار کمک و صدقه را داشتند ولی آیا واقعا" می‌بایستی باین عده بیکاره و تنبل که اوقات خود را ببطالت میگذرانند، کمک میکردیم؟



یک درویش ژولیده در دهات خارج از تهران

پس از عبور از دز آشوب، طولی نکشید که به اقامتگاه بیلاقی سومین پسر ناصرالدینشاه یعنی نایب السلطنه رسیدیم. کامران میرزا نایب السلطنه در اینجا باغ بزرگی احداث کرده است که طبقه طبقه بوده و در هر طبقه حوض‌هایی دارد که فواره‌های زیبایی از آن جستن میکند. از خیابانهای پر درخت مجاور باغ نایب السلطنه گذشتیم و وارد جلگه بدون درختی شدیم، راه، سربالا بود و پس از مدت کوتاهی به دامنه کوه‌ها منتهی شد. راه پیمائی از اینجا مشکل میشد و نزدیک غروب بود که بالاخره بازحمت بگردنهای رسیدیم که میگفتند ما من و پناهگاه دزدان بوده‌است. با آنکه دیگر چند سالی میگذشت که از دزدها خبری نبوده و دستبردی در این قسمت نزده بودند، معذالک در تاریکی شب دچار ترس شدیم.

چند سرباز مسلح کاروان ما را همراهی میکردند با اینحال برحسب احتیاط دستور دادم که نزدیک بهم حرکت کنیم تا آنکه اگر از اطراف مورد حمله دزدان واقع شویم بتوانیم از یکدیگر دفاع کنیم. خوشبختانه ماه در این موقع به کمک ما رسید و اطراف را که تاریک و ترسناک بود، روشن کرد و در حدود ساعت نه شب بود که بالای گردنه رسیدیم، از اینجا راه یکمرتبه با شیب زیاد بطرف دره سرازیر میشد و احتیاط زیادی لازم بود که بدون حادثه بتوانیم خود را به پائین برسانیم. در این قسمت، راه از تیغه کوه‌هایی میگذشت که عقب و جلوی دره را مانند دیواری از هم جدا میکرد، عرض کوره راه مرتب کم میشد و قاطرها و الاغها بسختی حرکت میکردند، کوچکترین بی احتیاطی موجب سقوط در قعر دره میشد، نور ماه به ته دره نمیرسید و بهمین جهت از بالا جز تاریکی و سیاهی در پائین چیزی نمی دیدیم، گمی که در این سرازیری جلو رفتیم راه دشوارتر شد زیرا زیر پای چهارپایان شن و ریگ غلطان بود و هر قدمی که برمیداشتند پایشان سر میخورد و هر لحظه خطر سقوط را حس میکردیم، علاوه بعلت وجود این شن‌ها راه هم مشخص نبود و کاروانی که شب قبل از ما از اینجا میگذشت راه را گم کرده و تا سپیده صبح در این قسمت سرگردان مانده بود. قاطرها با مهارت زیاد جلو میرفتند، کار قاطرهای حامل تخت روان از همه مشکلتر بود زیرا می‌بایستی بطور هم‌آهنگ حرکت نمایند و اگر کوچکترین عدم هماهنگی در حرکت آنها بوجود می‌آمد بدون شک هر دو با تخت روان به ته دره پرت میشدند.

سرانجام پس از ساعتی دلهره و ترس بدون حادثه بانتهای سراسیم رسیدیم و از راه باریک و تنگی گذشتیم، چند درخت چنار از دور پدیدار شد، معلوم بود که به یک آبادی کوچک نزدیک شده‌ایم، مردم آبادی هنوز بخواب نرفته بودند و چند دکان کوچک که نان و میوه و گوشت میفروختند، باز بودند، از این آبادی هم گذشتیم و پس از طی مسافت کوتاهی به رودخانه سیلابی که جریان سریعی داشت رسیدیم، این رودخانه جاجرود نام داشت دو صخره بزرگ کنار رودخانه دیده میشد که در آنها گودال‌هایی شبیه سنگرکنده بودند و ظاهراً در سالهای قبل، سنگرهای جنگی و محل استقرار توپخانه بوده‌اند.

پل بزرگ سکی با طاقهای هلالی شکل روی رودخانه وجود داشت که ما از روی آن گذشتیم. در فصل بهار این رودخانه آبش زیاد شده و گاهی طغیان کرده و از بستر خود خارج میگردد و در یکی از همین طغیانها بود که امین‌السلطان بزرگ (پدر امین‌السلطان کنونی) توانست توجه شاهرا بخود جلب کرده، جزء یکی از رجال مهم شود و ثروت فوق‌العاده زیادی بدست آورد. ناصرالدینشاه که علاقه زیادی به شکار دارد، غالباً برای شکار باین منطقه می‌آید و بهمین جهت در باغ بزرگ کنار رودخانه ساختمان زیبا و قشنگی برای اقامت خود بنا کرده است. در این شکارها غالباً عده‌ای از زنان مورد علاقه خود را همراه می‌آورد و معمولاً هر وقت عده ملتزمین رکاب و همراهان شاه زیاد باشد زنان حرمسرا در چادرهای

بزرگی که برای آنها در باغ برپا می‌کنند بسر می‌نهند، در یکی از این سفرها، رودخانه که در حال طغیان بود، نافرمانی و سرکشی خود را به شاه نشان داد و آب، در نیمه شب از بستر رودخانه خارج شده و باغ کنار آنرا فرا گرفت. زنان و ملتزمینی که در چادر خوابیده بودند با صدای رعدآسای سیل از خواب پریده و هراسان از چادرها خارج شدند و خود را در جریان سیل تندی که میخواست همه چیز را کنده و با خود ببرد، دیدند. زنان حرمسرا که سخت وحشت کرده بودند سر و پای برهنه، تمام طلا و جواهرآلات و زینتهای گرانبهای خود را در چادرها بجای گذاشته و از وسط سیلاب بطرف ساختمان و بلندبهای اطراف فرار کردند. صبح روز بعد که سیل فرو نشست یکی از افسران کم‌رتبه گارد سلطنتی که ناظر گمشدن و بر باد رفتن جواهرات و طلاآلات بود به نوکران و افراد زیر دست خود دستور داد که در اطراف به جستجوی این جواهرات گمشده برآیند و آنها در گل و لای باقیمانده از سیلاب با دقت بکاوش پرداختند و مقدار زیادی از این جواهرات را یافتند و آن افسر گمنام جواهرات را جمع‌آوری کرده و بحضور ناصرالدینشاه برد. شاه از صداقت و امانت و در ضمن هوش این افسر خیلی خوشش آمد و لقب "امین‌السلطان" را باو داد و از آن پس کارهای مهمی را یکی پس از دیگری بوی واگذار کرد و مدتها او را مسئول ضرابخانه کرد و امین‌السلطان در مدت کوتاهی جزء رجال درجه اول دربار شد و پس از او پسرش پا در جای پدر خود گذاشته و مورد اعتماد شاه قرار گرفت تا بالاخره به صدراعظمی ایران رسید.

از پل که گذشتیم به یک سربالائی تند رسیدیم و پس از بالا رفتن از آن به یک جلگه وسیع قدم گذاشتیم که در زیر تابش مهتاب مانند اراضی قطبی و سرزمینهای افسانه‌ای کاملاً سفید رنگ و پوشیده از برف بنظر میرسید در این موقع در وسط جلگه دو سوار را مشاهده کردیم که با سرعت زیاد بطرف ما می‌آیند و پس از آنکه نزدیک شدند و عنان اسبهای خود را کشیدند معلوم شد که از نوکران ما هستند که همراه با قاطرهای باری جلو رفته بودند و حالاً که ما را از دور مشاهده کرده‌اند برای راهنمایی آمده‌اند، آنها پس از آنکه محل چادرهایی را که برپا کرده بودند، در فاصله دور نشان دادند، با سرعت و بتاخت دور شده و بطرف استراحتگاه رفتند تا خبر رسیدن ما را به بقیه داده و جای را برای رفع خستگی آماده کنند. با سرعت کم و آهسته‌ای که کاروان ما حرکت میکرد، در حدود نیمساعت بطول انجامید تا به محلی رسیدیم که درختهای چنار زیادی وجود داشت و در زیر شاخه‌های این درختان و در کنار استخری مملو از آب، چادرهای ما را برافراشته بودند، منظره تماشایی و جالبی را مقابل خود میدیدیم: چادرهای سفید رنگ، در پرتو نور کم‌رنگ فانوسهایی که در آنها روشن کرده بودند، در آب استخر منعکس شده و نوکران و خدمتکاران در کنار آتشی که برای طبخ غذا افروخته بودند، مانند اشباحی بنظر میرسیدند و ماه هم بالاتر از همه در آسمان صاف و بدون ابر نورافشانی کرده و زمین را نقره‌فام نموده بود.

صبح روز بعد که یکشنبه هم بود از چادرها خارج شدیم و منظره اطراف آنقدر دلپذیر و تماشایی بود که همگی مات و مبهوت آن شده بودیم و فرصت صحبت با یکدیگر را پیدا نمی‌کردیم و خوشحال بودیم که این محل را تا روز بعد ترک نمی‌نمائیم امریکائی‌ها علاقه زیادی دارند که تعطیلات خود را در نقاطی بدون سر و صدا و دور از جنجال شهرها بسر برند و اینجا درست همان محل مورد علاقه است که انسان خود را فراموش کرده و در آغوش طبیعت فرو میرود.

استراحتگاه ما مشتمل بر چند چادر بزرگ خواب و عده‌ای چادر کوچک جهت مستخدمین و سربازان گارد محافظ میشد و برای صرف غذا میز بزرگی در زیر یک درخت کهنسال چنار گذاشته بودند. این چنار ظاهراً در حدود هزار سال عمر داشت و قطر ساقه آن به سی یا میرسد این تنه قطور و بزرگ کمی که از زمین دور میشد به شاخه‌های متعددی تقسیم میشد که مانند یک چتر اراضی وسیعی را میپوشاند. در کنار این درخت بزرگ توده‌ای از درخت‌بید نزدیک یکدیگر کاشته بودند که در سایه آنها چادرها را برافراشته بودند. این اراضی فوق‌العاده مورد توجه ناصرالدین‌شاه است و او گاه بگاه برای شکار پلنگ و بز کوهی که در آن نزدیکی فراوانند باین منطقه می‌آید.

در اینجا باید خاطر نشان کنم که استراحتگاه ما، در حقیقت در نزدیکی دهکده "گلندوک" قرار داشت و در مجاور منطقه‌ای بودیم که به "هزار دره" معروفست و از این جهت بآن هزار دره میگویند که دره‌های کوچک و بزرگ متعددی مانند شیار آنرا به قسمتهای مختلف تقسیم کرده است و چادرهای ما در مدخل یکی از این دره‌ها قرار داشت و در انتهای این دره قله کوه بلندی که چند هزار پا ارتفاع داشت دیده میشد. در هنگام غروب این کوه بر اثر تابش نور آفتاب جامه‌ای ارغوانی می‌پوشید. در زمین باز و بزرگی میان دهکده و درختکاریها، مزارع سبزی‌کاری و خربزه وجود داشت، در این زمین باز عصرها، نوحوانان و پسر بچه‌های ده جمع شده و ورزش میکردند. صاحب این صیفی‌کاری که پیرمردی با ریش بلند و رنگ حنا زده بود نیز موقع غروب با زن و دخترش می‌آمد تا خربزه‌ها را جمع آوری کند، زن او که یک روسری داشت بزحمت کار میکرد زیرا با یک دست خود روسری را ناچار بود نگهدارد که صورتش پیدا نباشد.

روز بعد پیرمرد صاحب صیفی‌کاری جلوی چادر من ظاهر شد، یک سینی محتوی چند شانه عسل کوهستان در دست داشت و عسل‌ها را پس از سلام و تواضع بعنوان هدیه و پیشکش تقدیم کرد ولی من بخوبی منظورا او را از تقدیم این هدیه میفهمیدیم بطوریکه قبلاً در فصول پیشین اشاره کردم در طبقات پائین ایرانی‌ها رسم است که هدیه کوچکی برای طبقه بالاتر خود میبرند و آنرا تقدیم میکنند و در مقابل انتظار دارند که هدیه بزرگتری به صورت نقدی یا جنسی دریافت نمایند. اگر اینکار زیاد تکرار نشود، معمول آنست که طبقات

بالا، هدایای طبقات پائین را می‌پذیرند ولی پاره‌ای اوقات این کار بقدری تکرار میشد که من خودم بستوه آمده و از قبول هدایا خودداری میکردم. اما در مورد اخیر، عسل تقدیمی چنان اشتها آور و رفتار پیرمرد آنقدر مؤدبانه بود که هدیه را قبول کردم و پیرمرد با مبلغی در حدود دو برابر ارزش عسل با خوشحالی آنجا را ترک کرد.

کمی پس از این ماجرا گروهی از زنان دهکده با حاجبی که از سر تا پای آنها را میپوشاند با استراحتگاه ما آمدند، آنها ظاهراً مطلع شده بودند که یک نفر پزشک به همراهی ماست و حالا میخواستند بآن پزشک مراجعه کرده و معالجه شوند. چاره‌ای نبود زیر سایه یکی از درختان محلی برای مطب. پزشک درست کردیم و دکتر روی کنده درختی نشست و نیض زنان بیمار را گرفته و زبان آنها را میدید. زنان صورت خود را کاملاً پوشانده بودند که پزشک نتواند آنها را ببیند. من جلوی چادر خود ایستاده و با علاقه مطب موقتی دکتر را که در هوای آزاد و روی تنه درخت زنان بیمار را معاینه میکرد زیر نظر گرفته بودم، زنان دهکده دور تا دور دکتر روی زمین نشسته بودند و یک بیک جلو می‌آمدند و از دکتر دستور میگرفتند. معمولاً کسانی که در داخله ایران مسافرت میکنند سر راه خود در هر جا که رسیدند به معاینه بیماران می‌پردازند و خواه دکتر باشند یا نه با مختصر اطلاعاتی که دارند دستوراتی بآنها میدهند. بمن هم توصیه شده بود که این کار را بکنم ولی آنرا درست نمیدانستم و این بار هم چون یک نفر پزشک همراه خود داشتم موافقت کردم که بیماران را معاینه نمایند. در ایران مقام و اداره خاصی نیست که بکار پزشکان رسیدگی کند و صلاحیت آنها را تشخیص دهد. پزشکان بومی احتیاج به دیپلم و گواهی نامه‌ای ندارند که به طبابت بپردازند و فقط کافی است که بتوانند اعتماد و اطمینان مردم را بخود جلب نمایند. بعضی از این پزشکان قلبابی و بدون تجربه سیار هستند یعنی از شهری به شهر دیگری از دهی به ده دیگر حرکت میکنند و هر جا که رسیدند شغل خود را اعلام میکنند و بیماران را بحضور می‌پذیرند و داروهائی را که با خود دارند بآنها میدهند و بول یا جنس در مقابل آن میگیرند و قبل از آنکه بیماران دواها را خورده و نتیجه آنرا بفهمند پزشک، آن شهر یا ده را ترک میکند و میرود زیرا میداند که آبرویش میریزد. در صورتیکه ترس و نگرانی این پزشکان قلبابی هم بیمورد است زیرا ایرانی‌ها مسئولیت مرگ کسان خود را بگردن پزشک نمی‌اندازند و میگویند قسمت او این بوده است.

مسئله مهمی که روز دوشنبه - یعنی فردای آنروز - برای ما وجود داشت این بود که بهترین راه را برای حرکت به لار انتخاب کنیم، بین محل استراحتگاه ما ولار، کوهستانها و ارتفاعات مهمی وجود داشت که می‌بایستی از آنها عبور کنیم و انتخاب راه مناسب اهمیت زیادی داشت و نکته دیگر آنکه ما دو نفر علییل و ناتوان با خود داشتیم که در تخت روان دراز میکشیدند و در انتخاب راه باید تخت روان را هم در نظر می‌گرفتیم. اول فکر کردیم

که از راه لواسان به لار برویم و این راه در دومنزل طی میشد ولی بعد شنیدیم که راه گردنه افجه بهتر است و این راه را در یک منزل می‌توانیم طی کنیم ولی باز هم در انتخاب یکی از آن دو راه مردد بودیم ، در ایران کسب اطلاع از راهها و چگونگی آنها کار بسیار مشکلی است و هرگز انسان نمیتواند اطلاعات صحیحی بدست آورد ، در هر حال برای آنکه اطلاع بیشتری بدست آوریم عقب یک پیرمرد و ریش سفید گلندوک فرستادیم او آمد حرف‌های ما را شنید و درحالیکه زیر درخت چنار نشسته و پک‌های محکمی به چپق خود میزد بما اطمینان داد که در میان راههایی که به لار منتهی میشود راه افجه از همه بهتر و سهل‌العبورتر است و تاکید کرد که این راه خیلی هم نزدیک است و در مدت هشت ساعت می‌توان آنرا پی نمود . قسمت اول اظهارات پیرمرد در مورد بهترین راه ، درست بود ولی قسمت دوم آن که مربوط به هشت ساعت طی کردن آن بود در عمل درست درنیامد و معلوم شد که این مسافت را با اسب و در حال تاخت و سرعت می‌توان هشت ساعت پی نمود ولی با کاروان ما که چند الاغ و تخت روان هم جزء آن بود هرگز این کار امکان نداشت .

بعد از رفتن پیرمرد ریش سفید گلندوک دستور دادم که هرچه زودتر چادرها و اسباب و اثاث را جمع‌آوری کرده و بار قاطرها کنند و قاطرهای باری و مستخدمین چند ساعت زودتر از ما حرکت نمایند تا قبلاً " استراحتگاه بعدی را آماده نمایند . ولی جمع‌آوری چادرها و بستن آنها روی تقریباً " چهل قاطر باری کار آسانی نبود . اسباب و اثاث شخص خود من بار ۱۶ قاطر را تشکیل میداد . چند ساعتی با تلاش بسیار این کار بطول انجامید و بالاخره ساعت یک بعد از ظهر همه چیز آماده شد و قاطرهای باری در معیت نوکران و آشپزها حرکت کردند . ما ناهار را در زیر سایه درخت کهنسال چنار صرف کردیم و چند ساعتی را بعد از ناهار خوابیده و استراحت کردیم و حوالی ساعت چهارونیم بعد از ظهر بود که آماده حرکت شدیم . باتوجه به گرمای هوا و تابش اشعه خورشید این زودترین موقعی بود که میتوانستیم حرکت نمائیم . راه بسیار دشواری را در کوهستانهای ایران مقابل خود داشتیم که می‌بایستی طی کنیم و انتظار داشتیم که در حدود یکساعت بعد از نیمه شب به استراحتگاه بعدی برسیم در اینجا برای اینکه مشکلات حرکت کاروان ما را بهتر متوجه شوید بد نیست بطور متخص اشاره‌ای با افراد کاروان نمائیم . در کاروان ما دو نفر علی و ناتوان ، دو بچه خردسال با پرستارانشان ، دو پسر کوچک کمتر از پنجسال ، چندین دختر بین شش تا ۱۵ سال و عده‌ای زن و مرد وجود داشتند که سوار بر ۲۵ اسب والاغ بودند و البته چنین کاروانی نمیتوانست بسرعت حرکت نماید ، بخصوص اینکه راه دشوار و پر پیچ و خم کوهستانی را که به گردنه افجه در ارتفاع ۱۳ هزار پا از دریا منتهی میشد ، می‌بایستی طی کنیم در اینجا باید علاوه‌کنم که بچه‌های خردسال و پرستارانشان را سوار کجاوه کرده بودیم و کجاوه شکل دو صندوق را دارد که روی پشت یک قاطر و در دو طرف آن قرار میدهند و در هر صندوق

یک نفر می‌نشیند . حرکت با کجاوه هم باید مخصوصاً " در راههای کوهستانی به آهستگی انجام شود زیرا احتمال دارد که یک طرف کجاوه به تخته سنگهای اطراف برخورد کند و در نتیجه قاطر تعادل خود را از دست داده و با کجاوه به قعر دره پرتاب شود .

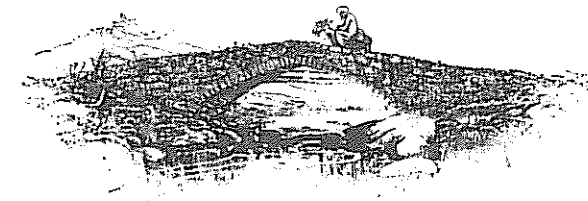
راه ما در حدود چند میل ، ابتدا از هزار دره میگذشت و طی آن از رودخانه‌های خشک و بدون آب عبور میکردیم و روی یکی از این رودخانه‌های خشک پل سنگی جالبی ساخته بودند که فقط یک دهانه داشت و از سبک‌های پل سازی ایرانیهاست و بهمین جهت تصویر آنرا در این کتاب نقل کرده‌ام در کنار پل چندین قطعه چوب و الوار که ظاهراً " در موقع ساختن پل بعنوان چوب بندی استفاده میشده است ، افتاده بود ، ایرانی‌ها عادت دارند که پس از پایان یک بنا الوارها و تیرهای چوب بست را در محل ساختمان ریخته و می‌روند و آنها را جمع‌آوری نمیکند .

بعد از این پل ، راه کمی سربالائی بود و پس از دو سه میل به ده "گردان" رسیدیم که دو آبخیز تماشائی داشت و بر روی رودخانه آنجا نیز دو پل دیده میشد . یکی از این پل‌ها کهنه و باریک و بدون نرده و لبه بود که یک اسب سوار بزحمت از روی آن میتوانست بگذرد و خوشبختانه ما ناچار عبور از این پل نبودیم ، زیرا در کنار آن ، پل جدیدی از سنگ ساخته بودند که کاروان ما براحتی از روی آن عبور کرد .

از اینجا به بعد راه شیب تندى بطرف بالا پیدا میکرد و چهارپایان با دشواری و نفس‌زنان سربالائی را طی میکردند راه از کنار کوه مرتفعی میگذشت و مشرف بر جلگه و دشت وسیعی بود که منظره فوق‌العاده زیبا و تماشائی داشت در این دشت پهناور که آفتاب داشت غروب میکرد ، مزارع سرسبز و خرم ، بیشه‌ها و جنگل‌های کوچک و دهات آباد بفواصل معینی از یکدیگر دیده میشد و رودخانه کوچکی از میان این مزارع و دهات میگذشت که زیبایی و شکوه خاصی بآن میداد . طرف دیگر جاده کوه‌های عظیمی سربلک کشیده وجود داشت که عظمت آنها چشم را خیره میکرد ، طبیعت جذاب‌ترین و بهترین تابلوهای خود را در اینجا مقابل دیدگان انسان قرار داده بود . جهانگردانی که مناظر طبیعی ایران را دست کم گرفته و از آن چیزی نمیگویند یا از آن دسته‌ای هستند که اصلاً " زیبایی‌های طبیعت را درک نکرده و توجهی بآن ندارند و یا آنکه هرگز گذارشان به گردنه افجه و مناطقی نظیر آن نیفتاده است .

راهی که به افجه منتهی میشد برطبق اصول مهندسی ساخته شده بود و پس از دو ساعت طی طریق توانستیم وارد افجه شویم . این ده مانند دهات دیگر ایران تیول یکی از رجال و متنفذین است و خانه بیلاقی او در بالای تپه‌ای مشرف بر یک طرف افجه دیده میشد در ارتفاعات پایین تپه خانه‌های روستائی مردم افجه در وسط توده درختان بطور نامنظم قرار داشت ولی منظره تماشائی و زیبایی بوجود آورده بود . وقتی بده نزدیک شدیم

راه باریکی که از وسط آن میگذشت بوسیله چند الاغ که میوه بار آنها بود ، مسدود شده بود و جلو دار کاروان ، طبق آنچه که در ایران معمول است ، اسب خود را میان الاغها راند و الاغها و خرکچی ها را باداد و فریاد از وسط راه بکنار جاده راند و راه را برای عبور کاروان باز کرد و ما بزحمت از میان جنجال و هیاهوی خرکچی ها گذشتیم و وارد کوچه های باریک و پردست انداز ده شدیم ، بچه ها و زن و مرد برای تماشا میمانند ما از خانه ها خارج شده و بطرف کاروان هجوم آوردند ، عبور تخت روان از این کوچه های تنگ بدشواری انجام میگرفت و دو طرف تخت روان بدیوارهای اطراف گیر میکرد که بزحمت آنها را میزدیم و این کار تجربه ای برای ما شد که در ارتفاعاتی که در پیش داشتیم بتوانیم تخت روان را از راه های باریک کوهستانی بدون آنکه حادثه ای پیش آید ، عبور دهیم .



پل روی رودخانه گلندوک



عبور تخت روان از گردنه پربپیچ و خم افجه

افجه یکی از دهکده های نمونه ایران است ، بطور کلی دهکده های ایران را بدو دسته میتوان تقسیم کرد اول دهکده هایی که در وسط جلگه ها واقع شده اند و این دسته معمولاً

درخت کم دارند و دور آنها را حصارهایی از سنگ یا آجر فرا گرفته است تا از حملات ترکن ها ، کردها و اشرار محفوظ باشند ، دوم دهکده های کوهستانی که دارای آب فراوان بوده و بهمین جهت درختان چنار ، توت و تبریزی در آنها زیاد وجود دارد و محصول آنها میوه و انواع سبزیجات است و افجه از جمله دهات اخیر است که دارای آب و درختان فراوانست . از کوچه های تنگ و باریک افجه خارج شده و به فضای باز آن طرف دهکده رسیدیم . در اینجا صدای ریزش یک آبشار بزرگ شنیده میشد ، آب از ارتفاع زیادی از کوه فرو میریخت و در گودالی فرو میرفت و بعد بصورت رودخانه ای از وسط دهکده میگذشت در مزارع و باغهای سمت راست جاده عده ای مشغول درو کردن گندم و چیدن میوه از درختان بودند از روی پل سنگی جالبی که بر رودخانه زده بودند عبور کردیم و دریک راه بسیار شیب دار قدم گذاشتیم . راه بطور ماریپیچ در دامنه کوه بالا میرفت و به گردنه منتهی میشد ، در راهی که حرکت میکردیم بار ارتفاع ده متر دنباله راه را بالای سرمان مشاهده میکردیم ، خورشید در این میان در پس کوه پنهان میشد ولی هنوز هوا روشن بود و ما از آخرین انوار خورشید استفاده کرده و سعی می نمودیم که قبل از تاریکی هر قدر ممکن است جلو برویم ، در موقع بازگشت از سفر لار موقعی که باین قسمت راه در روشنائی کامل روز رسیدیم متوجه شدیم چه راه خطرناکی را طی کرده بودیم زیرا در اطراف راه گودالها و حفره های متعددی وجود داشت که با کوچکترین بی احتیاطی راکب و مرکوب در آن فرو میغلطیدند . خوشبختانه موقعی که هوا کاملاً تاریک شد و نمی توانستیم راه را تشخیص دهیم به دهانه غار بزرگی در کوه رسیدیم دیگر ادامه راه ممکن نبود و دستور دادم در آنجا مدتی توقف کنیم تا ماه در آسمان ظاهر شده و مهتاب راه را روشن کند ، همه از اسب ها ، الاغها و قاطرها و تخت روان و کجاوه پیاده شدند و روی تخته سنگهای دهانه غار نشستیم چهار پایان را نیز در گوشه ای جمع کرده و چند نفر از نوکران و چارودارها را بمراقبت آنها گذاشتیم باد شدیدی شروع به وزیدن کرد و ما کمی داخل غار شدیم تا از مسیر باد دور بمانیم . نوکران چند فانوس را روشن کردند و ضمناً در گوشه ای آتشی افروختند در پرتو نور فانوسها و شعله آتش ، کسانی که حرکت میکردند مانند اشباح بنظر رسیده و موجب وحشت کودکان میشدند در این موقع سماور بزرگی را که همراه داشتیم روشن کرده بودند و آب آن جوش آمده بود چند فنجان چای همراه با کمی نان سنگک و تخم مرغ پخته در آن تاریکی شب نیروی تازه ای به بدن خسته و فرسوده ما میداد ، در این موقع دو رأس از اسبها شروع به شیهه کشیدن کرده و ناراحت بنظر میرسیدند ، این دو اسب سعی میکردند دهانه خود را از دست نوکران و چارودارها آزاد کرده و بطرف افجه فرار نمایند . ناآرامی این دو اسب و سردست بلند شدن آنها در آن راه باریک وضع خطرناکی را بوجود آورده بود زیرا هر لحظه امکان داشت به قعر دره پرتاب شده و چارودارها را هم بدنبال خود بکشند و بهمین جهت چارودارها و

نوکران این دو اسب را رها کردند و آنها بسرعت بطرف افجه تاخت آوردند ، عده ای از نوکران به تعقیب اسبها پرداختند و مهترمخصوص من نیز روی اسبی پریده و بدنبال آنها حرکت کرد ، چند دقیقه بعد این عده موفق شدند در منطقه مناسبی ، اسب های فراری را بگیرند و برگردانند . یکی از این دو اسب فراری ، اسبایلق افغانی نژادی بود که بمن سواری میداد و پس از بازگشت هنوز آرام نگرفته و در صدد فرار بود .

پس از یکساعت استراحت اجباری بر فراز کوه افجه ، کم کم انوار ماه راز پشت تیغه یکی از کوه ها مشاهده کردیم مهتاب بتدریج ارتفاعات و بالاخره همه نقاط را روشن کرد و راه باریک و مایبچی کوهستانی و ارتفاعات اطراف که تا آنموقع درسیاهی و تاریکی فرورفته بود اینک برنگ نقره ای درآمده بودند ، دیگر موقع حرکت فرا رسیده بود همه سوارشدند و در حالیکه جلو دار فانوس بزرگی را در دست داشت و یکی از نوکران در عقب کاروان فانوس دیگری را حمل میکرد بآهستگی براه ادامه دادیم ، به جلو دار دستور اکید دادم که با احتیاط کامل حرکت کند و مواظب باشد که اگر حادثه ای برای یکی از افراد روی داد فوراً متوقف شود و کاروان از حرکت باز ایستد تا اقدام لازم برای نجات آن فرد بعمل آید ، ما بطور متراکم و کاملاً " نزدیک بیکدیگر حرکت میکردیم تا اگر بخواهد حادثه ای روی دهد کمک کرده و از وقوع آن جلوگیری نمائیم .

ترتیب حرکت کاروان را هم از اینجا بیعد عوض کردیم ، بدین معنی که بدنبال جلو دار ، تخت روان حرکت میکرد و دونفر چارودار در دوطرف تخت روان مراقب بودند که اطافک آن با صخره های کوه برخورد نکرده و حادثه ای روی ندهد ، عقب تخت روان دو نفر مرد اسب سوار بودند که کاملاً " مراقب تخت روان باشند و در موقع لزوم فوراً " از اسب پیاده شده و به کمک بشتابند پس از این اسب سوار ، اسبها و قاطرها و الاغهای حامل زنان و کودکان و بالاخره کجاوه ها و بدنبال همه الاغهای نوکران و سربازان محافظ اعضای سفارت حرکت میکردند .

کمی که جلورفتیم بدبختانه ماه در پس تیغه یکی از کوه ها پنهان شد و راه عبور ما بار دیگر در تاریکی فرورفت ، در حالیکه آسمان کاملاً " روشن بود و قله کوه ها نیز در نور پریده رنگ ماه دیده میشد ، هر یک از اعضای کاروان با دقت زیاد مراقب مرکوب خود بود که در تاریکی از راه باریک منحرف نشود زیرا تنها یک قدم اشتباه اسب یا الاغ کافی بود که خطر بزرگی را برای جان راکب آن بوجود آورد ، سکوت کاملی توأم با وحشت و نگرانی حکمفرما بود و در این سکوت ناگهان فریادی از عقب سر کاروان شنیده شد ، جلو دار که کاملاً " مراقب بود عنان اسب خود را کشید و ایستاد ، کاروان متوقف شد و ما کسانی را فرستادیم تا ببیند چه واقعه ای روی داده ، معلوم شد که یک قاطر باری که یکی از نوکران سوار آن بوده است از جاده بطرف پائین پرتاب شده است ، فوراً " فانوسها را بآن نقطه برده و در جستجوی وی

برآمدند ، چند نفر از چاروداران بطرف دره رفتند ، نوکری که با قاطر پرت شده بود خوشبختانه توانسته بود خود را از قاطر جدا سازد و دستهای خود را به تخته سنگی بگیرد و معلق بماند ، او را نجات دادند ، فقط آسیب مختصری دیده بود ، اما از قاطر خبری نبود ، چاروداران جستجو را ادامه دادند و کمی آنطرف تر قاطر را هم یافتند که بدرختی گیر کرده است . حیوان را بلند کردند ، کمی زخمی شده بود ولی توانایی حرکت را داشت و براه ادامه داد ، آخر قاطر ها هم مانند گربه ها حیوانات جان سختی هستند و به آسانی آسیب نمی بینند .

باردیگر جلو دار با اشاره من حرکت خود را شروع کرد و در راه خطرناک و سربالا به جلو رفتیم در هر چند قدم سنگهایی از زیر پای چهارپایان بطرف دره سرازیر میشد و سروصدائی بلند میکرد ، موقع بازگشت در روز روشن من وقتی این راه را دیدم واقعا " دچار تعجب شدم که چگونه ما توانستیم بدون حادثه سوئی از این راه خطرناک جان سالم بدر ببریم ، عده ای از افراد کاروان صلاح را در آن دیده بودند که از روی اسب و الاغ پائین آمده و با پای پیاده براه ادامه دهند زیرا خطر آن کمتر بود ، بار دیگر صدای فریادی از آخر کاروان بگوش رسید قاطری با بار از راه پرت شده بود ، سراغ حیوان رفتیم ، قاطر که باندازه ۳۰ پا سقوط کرده بود به سختی مجروح شده بود و بار آن هم که وسایل آبدارخانه بود بکلی خرد و درهم شکسته بود .

ماه بتدریج در آسمان بالا میآمد و راه ما را کاملاً " روشن میکرد و با روشن شدن راه ترس و وحشت ما زیادتز شد زیرا در سمت راست راه پرتگاهی را میدیدیم که بیش از چند هزار پا عمق آن بود و در تاریکی ما متوجه آن نشده بودیم ، بعلاوه راه چنان زیگزاگ و پرپیچ و خم و پیچ های آنقدر تند بود که تخت روان هر لحظه در خطر سقوط قرار داشت ، کجاوه ها هم بهمین وضع گرفتار بودند . دو نفر اسب سواری که عقب تخت روان حرکت میکردند ، غالباً " ناچار میشدند که از اسب پائین آمده و به کمک چارودارهای مراقب تخت روان بشتابند زیرا در سربییج ها ، تخت روان با طرف و تخته سنگها برخورد میکرد و میبایستی قاطرها را نگهدارند تا آنها بدره پرتاب نشوند ، پاره ای از اوقات ، هفت تا هشت نفر به کمک هم قاطرها را که پای آنها سرمیخورد گرفته و مانع از سقوط آنها میشدند و بدین ترتیب سرعت حرکت بسیار کم و خیلی کند بود .

در این میان وقت بسرعت میگذشت ، ساعتی که برای رسیدن با استراحتگاه پیش بینی کرده بودیم ، گذشته بود و ما هنوز در خم راه های گردنه افجه بودیم و نیمی از راه را جلو داشتیم ، آثار خستگی و فرسودگی از قیافه همه و مخصوصاً " زنان و کودکان پدیدار بود .

بالاخره در ساعت دو بعد از نیمه شب بهرجان کندی بود بگردنه افجه در ارتفاع ۱۳ هزار پا از سطح دریا رسیدیم ما با سعی و کوشش و همت خود کار بیسابقه ای را توانسته

بودیم در راه گردنه افجه انجام دهیم زیرا این اولین باری بود که یک تخت روان از گردنه و جاده پریچ و خم آن عبور کرده بود و یک خانم امریکائی که در تخت روان بود، نخستین زن خارجی بشمار میرفت که توانسته بود از چنین ارتفاعی در ایران بگذرد، لحظاتی کوتاه در بالای گردنه توقف کردیم آنطرف گردنه در زیر پای ما در اعماق ۲۵۰۰ متری دره و دشت آتش فشانی لار قرار داشت و کمی آنطرف تر قله مخروطی شکل دماوند باشکوه و عظمت بسیار دیده میشد با آنکه در حدود سی میل با آن فاصله داشتیم "کاملاً" مسلط بردشتهای و کوههای اطراف بود و در پرتو نور مهتاب درخشش خاصی داشت.

چون دو ساعت بیشتر به صبح نمانده بود و همه افراد کاروان بشدت خسته و فرسوده و در عین حال گرسنه بودند شاید بهتر این بود که همگی پیاده میشدیم و کمی استراحت میکردیم و چیزی میخوردیم ولی بالای گردنه جایی برای استراحت نبود و ما غذای کافی برای خوردن هم نداشتیم و چاره ای نبود جز آنکه از گردنه سرازیر شویم و پس از چند ساعت راه در جلگه لار پیشرفته و بطرف نقطه ای که دستور داده بودیم چادرهایمان را بزنند برویم. راهی که از گردنه بطرف جلگه لار میرفت با آنکه پریچ و خم بود و شیب زیادی داشت معذالک راحت و بهتر از راهی بود که از افجه تا گردنه طی کرده بودیم، بالاخره در حدود ساعت چهار صبح بود که کاروان ما آخرین قسمت راه سرازیری را طی کرد و قدم بدشت لار گذاشتیم. از جلوی چند سیاه چادر متعلق به عشایر عبور کردیم و سگهای سیاه چادر با عوعو و پارس کردن خود از ما استقبال کردند. در اینجا باید این را علاوه کنم که یکی از موانع بزرگ مادر راه افجه به لار قطارهای قاطر و الاغی بود که برنج وزغال بار داشتند و بطرف تهران میرفتند. این قاطرها و الاغها بسیار خطرناک بودند و بدون توجه به چهارپایانی که از طرف مقابل میآمدند با آنها تنه میزدند و این برخوردها می توانست باسانی حادثه ای آفریده و هردو حیوان را با راکب های آنها بقعر دره بفرستد و به همین جهت موقعیکه باین الاغها و قاطرهای باری میرسیدیم توقف میکردیم و جلو دار و چارودارها با چوب سعی میکردند که آن حیوانات را بکنار رانده و از برخورد و تصادفشان جلوگیری نمایند.

کم کم سپیده صبح نزدیک میشد و قله دماوند را که حالا از همه وقت بهما نزدیکتر شده و عظیم تر و با هیبت تر بنظر میرسید روشن میکرد. زنان و کودکان که از خستگی نیمه جان شده بودند مرتباً از یکدیگر میپرسیدند: "پس چادرهای استراحتگاه ما کجاست؟ مثل اینکه بآن نخواهیم رسید." اطراف دشت لار را از هر سو کوهها و ارتفاعات احاطه کرده بودند و بهر طرف که نگاه میکردیم کوهی را مقابل خود مشاهده میکردیم. هوا کاملاً "روشن" شده بود و ما هر قدر باطراف خود نظر میانداختیم اثری از چادرهای خود نمیدیدیم، رودخانه ای در سر راه ما قرار داشت و در حال عبور از گذار آن رودخانه بودیم که سواری را مشاهده کردیم بتاخت دارد بطرف ما حرکت میکند، بدون شک یکی از نوکران بود

که میآمد تا ما را بطرف استراحتگاه راهنمایی نماید. روزنه آمیدی در قلب یکایک افراد



منظره ای از قله دماوند در دشت لار

کاروان پیدا شد و وقتی فهمیدند که فقط نیم فرسخ یا دو میل راه تا استراحتگاه فاصله داریم فریاد شادی کشیدند، آفتاب بر قله دماوند تابیده و برف های آن از دور مانند الماس میدرخشید، در سر راه خود به گله ها و رمه هایی از مادیانهای که با کرد هایشان مشغول چرا بودند برخورد می کردیم، سیاه چادر هم زیاد بود و بچه های کوچک بآیدن نیمه برهنه جلوی سیاه چادرها مشغول بازی بودند. هرچه میرفتیم این نیم فرسخ یا دو میل راه تمام نمی شد، سکوت و آرامش بیمانندی در این دشت منزوی و دور افتاده حکمفرما بود، ظاهراً "بیش از سه میل راه آمده بودیم ولی از چادرها حتی از فواصل دور هم خبری نبود. در قاطرها و اسبها آثار خستگی و فرسودگی بطور وضوح پدیدار شده بود، یکی از قاطرها که کجاوه را حمل میکرد و از فرط خستگی زانو زد و یکی از کودکانی را که در آن سوار بود زمین پرتاب کرد و او را کمی مجروح نمود. در این موقع اسب سواری که او را جلو فرستاده بودیم تا محل چادرها را پیدا کند و خبر بیاورد، بازگشت و گفت که او استراحتگاه ما را پیدا کرده

است و چادرهای ما در کنار کوهی درست روبرو قرار دارند ، بار دیگر از رودخانه لار گذشته و بطرف آن کوه رفتیم کمی که نزدیک تر شدیم بالاخره چادرها را از دور دیدیم ، چادرها را در کنار دشت زده بودند ، کوه دماوند با ارتفاع ده هزارپا از دشت لار سر بفلک کشیده بود و بنظر میرسید که چادرها پای کوه برافراشته شده اند ولی در حقیقت قریب ۱۵ میل با آن فاصله داشتند .

چند دقیقه ای از ساعت ۸ صبح گذشته بود که سرانجام به چادرها رسیدیم و از اسب و چهارپایان دیگر پیاده شدیم . از زمانیکه از گلندوک حرکت کرده بودیم شانزده ساعت تمام میگذشت و این مدت طولانی را ما در راه بودیم .

پس از این سفر طولانی و خسته کننده تنها کلمه ای که همه باهم بر زبان راندند "چای" بود ، در حقیقت که نوشابه ای بهتر و نشاط آورتر از چای در دنیا پیدا نمیشود و بعد از نوشیدن چند فنجان چای همه در گوشه ای افتاده و بخواب فرورفتیم واقعا " که " خدا رحمت کند کسی را که خواب را اختراع کرد ! "

چند ساعتی که خوابیدیم کمی جان گرفته و بخود آمدیم ، هرکسی بیدار میشد دستهای خود را بهم کوبیده و نوکران را صدا میزد تا صبحانه بیاورند و مستخدمین هم تا صدای دست را می شنیدند ، چادرها را بالا زده و میگفتند : " بله ، بله ، حاضر است ! " پس از صرف صبحانه از چادر خارج شده و نگاهی باطراف کردم ، چادرهای مرا کنار دشت سبز و خرم و چمن زاری زده بودند که در حدود دو میل عرض و چند میل طول داشت ، پشت سر ما کوهی بود که سنگهای آتش فشانی در آن دیده میشد و در ارتفاع هزارپایی آن نیز لکه های بزرگی از برف بچشم میخورد در قسمت جنوب غربی این دشت ، دره کوچکی بود که رودخانه لار از آن میگذشت و درست در منطقه مقابل این دره چند تپه و ارتفاع که بالای آنها صخره های بشکل قلعه های قدیمی دیده می شد ، قرار داشت و در امتداد آنهم قلعه سفید پوش دماوند بالاتر از همه بدشت لار خیره شده بود ، دشتی که ما در آن چادر زده بودیم و در حدود ده هزار و نهصد پا از سطح دریا ارتفاع داشت و قلعه دماوند در حدود ده هزار پا از این دشت هم مرتفع تر بود در دامنه های کوه دماوند ، درخت و گیاهی به چشم نمیخورد و برف تا چند هزار پا ، پائین قلعه را پوشانده بود ، با محاسبات ریاضی باین نتیجه رسیدیم که زاویه مخروط قلعه دماوند ۳۶ درجه است و بدین ترتیب شیب قلعه آن از تمام قله آتشفشانی جهان زیادتر است و همین امر صعود از کوه دماوند را مشکلتر از هر کوه دیگری میکند .

دشت و دره لار با آنکه اثری از درخت در سرتاسر آن دیده نمیشود ، معذالک فوق العاده زیبا و مورد توجه عاشقان طبیعت است سراسر این دشت را گل و گیاه و چمن وحشی فرا گرفته و در برخی نقاط چمن های خودرو تا زانوی انسان میرسد ، رودخانه لار از وسط دشت و دره



یک روحانی جوان که در دهات مردم را ارشاد می کند

لار میگذرد و در حدود ۵ تا صدیارد عرض آنست . آیش کمی گل آلود و جریان آن سریع و تند است ، اگر از روی ارتفاعی مشرف به دشت لار بآن نگاه کنند سیاه چادرهای عشایر را بشکل خالهای کوچکی در سرتاسر آن مشاهده میکنند ، لکه های سیاه متحرکی نیز از گوشه و کنار دشت دیده میشوند که وقتی نزدیک میرسند معلوم میشود گله های عظیم از بز و گوسفند هستند . رمه هایی از مادیان ها و کره های آنها در دشت چرا میکنند که متعلق به ایلیخی سلطنتی هستند و بطوریکه گفته میشود هر ساله در حدود دو هزار اسب در دشت لار جهت سواره نظام ایران پرورش داده میشوند ، این اسب ها کره های مادیانها هستند که بزرگ شده و بوسیله مهترهای سلطنتی رام گردیده روی آنها زین میگذارند و برای سواری آماده می شوند .

دره لار ، در حقیقت بستر و مسیل مواد گدازه آتشفشانی بوده است که از دهانه کوه دماوند خارج میشده است ، در زمانهای بسیار قدیم که دماوند ، آتشفشان فعالی بوده است

گدازه هایش بطرف لار سرازیر شده و دشت فعلی راهمان سنگها و گدازه های قدیم آتشفشان تشکیل میدهد. کوه دماوند در قرون اخیر ساکت و خاموش بوده است ولی بخارات گوگرد که از دهانه آن خارج شده و چشمه های آب گرم که از دامنه های آن بیرون میآید دلیل بر آنست که آتشی در زیر خاکستر دارد و وجود این کوه در نزدیکی دریای خزر بار دیگر این نظریه را ثابت میکند که کوه های آتشفشان معمولا " در کنار دریا قرار دارند .

قله دماوند میتواند برای کوهنوردان معروف جهان یک مقصد جالب و تماشایی باشد ، این قله با آنکه در حدود یک میل از قله " مون بلان " مرتفع تر است ، معهذرا راه هایی دارد که قابل صعود است و کوهنوردان با تجربه که قلب نیرومندی داشته باشند میتوانند بر آن دست یابند ولی در ایران تاکنون کسی درصدد صعود بآن برنیامده . در حالیکه دماوند در ادبیات و فلکلور ایران شهرت زیادی دارد . دیوسپید که جنگ او با رستم در افسانه های شاهنامه آمده است در این کوه زندگی میکرد است . سیمرغ که مریی و پرستار زال پسر سام بوده است ، آشیانه اش در همین کوه بوده است و این پسر بچه موسفید را که پدرش در کوه رها کرده بوده است در آشیانه خود واقع در قله دماوند پرورش داده است ، غیر از اینها موارد و وقایع زیادی در ارتباط با کوه دماوند در تاریخ ایران وجود دارد .

استراحتگاه ما در نقطه ای مشرف بر رودخانه لار قرار داشت ، این استراحتگاه شامل سه قسمت بود ، قسمتی که متعلق بمن بود مشتمل بر هفت چادر بود که دو چادر اختصاص به خدمتکاران و نوکران داشت ، چادر خواب ما را در کنار نهر کوچکی که آبی چون اشک چشم در آن زمزمه کنان بطرف رودخانه لار جریان داشت زده بودند ، از این نهرها که به رود لار می پیوندد در آن حدود خیلی زیاد است و آب آنها را چشمه های متعدد و بیشمار تشکیل میدهند که از وسط چمن زار جوشیده و از زمین بیرون میآیند . در منطقه ای که چادرهای ما را برافراشته بودند ، در فاصله ای کمتر از یک سوم میل در حدود چهل چشمه وجود داشت و بهمین جهت این نقطه را " چهل چشمه " می نامیدند . از چیزهای قابل ذکر و تماشایی دشت لار رودخانه " سفید آب " است که آبی چون شیر سفید در آن جاریست و برودخانه لار می پیوندد و آب رودخانه لار را تیره رنگ می کند ، در نزدیکی سرچشمه این " سفید آب " تخته سنگی بنام " آسیاب شیطان " واقع شده است ، آسیاب شیطان ، تخته سنگ بزرگی است که بالای آن دو قطعه سنگ شبیه به پره های سنگ آسیا دیده میشود ، وقتی انسان در کنار این تخته سنگ بایستد صدائی شبیه بگردش سنگ آسیا را در زیر پای خود و در زیر زمین با گوش می شنود و بومیان این صدا را از شیاطین میدانند و تاکنون کسی درصدد برنیامده است که از دهانه غار مانند ای که در زیر سنگ قرار دارد وارد آنجا شده و به بیند که صدا از چیست و اصولا " این کار هم غیرممکن بنظر میرسد ، زیرا از دهانه غار گازهای سمی بیرون میآید که در صورت تنفس ، انسان را خفه میکند در اطراف تخته سنگ

کوهنوردی در ایران

اجساد پرندگان زیادی دیده میشود که ظاهرا " بر اثر تنفس این گازهای سمی خفه شده و بزمین افتاده بودند و موقعیکه من از دهانه غار بازدید کردم ، خرسی را مشاهده نمودم که در آنجا بر اثر تنفس گاز سمی بر زمین افتاده و مرده است .

من مسیر رودخانه لار را که از دره " پلور " گذشته و به چند رودخانه دیگر ملحق میشود ، دنبال کردم ، رودخانه لار از پلور به بعد بنام رود " هراز " نامیده میشود که در حقیقت یکی از رودخانه های مهم شمال ایران است ، هراز منظره جالب و بسیار زیبایی دارد و من کمتر رودخانه ای را در دنیا زیبایی هراز و دره آن مشاهده کرده ام ، هراز در اعماق دره باریک خود بسرعت زیاد حرکت می کند در حالیکه اطراف بستر رود ارتفاعاتی در حدود چند صد و چند هزار پا قرار دارند و در این ارتفاعات و در دره هراز بیشه زارها و دهات سرسبز و خرم و مناظر بسیار زیبایی وجود دارد .

از جمله دیدنی های دشت لار ، ایللیات و عشایری هستند که تابستانها یا گله های گوسفند و بز خود بآنجا آمده و اقامت میگزینند ، ایللیات ایران بطور کلی در حدود یک میلیون نفر میشوند که زندگی چادرنشینی دارند و کار اصلی شان دامداریست ، در صحبت هایی که با ایللیات لار داشتم آنها بمن گفتند که بنا بر رسوم و عادت بسیار قدیمی تابستانها به لار میآیند . زمستانها ، موقعیکه دشت لار را برف سنگینی در حدود چند متر می پوشاند این ایللیات در منطقه ورامین واقع در جنوب شرقی تهران بسر میبرند و در اواسط بهار آنها از ورامین حرکت کرده و گله های دام خود را از گردنه های مختلف اطراف دماوند عبور داده و وارد دشت لار میکنند ، در این جایجائی آنها قرار و قانون مدونی وجود ندارد و فقط بنا بر رسوم قدیمی که روی کاغذ هم نیامده است هر خانواده و عشیره ای در نقطه معینی هر ساله سیاه چادر خود را برپا میکنند و در آنجا هیچگونه اختلافی میان آنها برسر جای چادر وجود ندارد ، روزها گله های گوسفند خود را برای چرا رها می کنند و شبها که از چریدن میآیند آنها را می شمارند که کم نشده باشند ، هر ماهه مأمور مالیات بآنجا مراجعه کرده و مالیاتی از قرار هر رأس گوسفند چهار شاهی (معادل سه سنت) از این ایللیات دریافت می کنند . البته این مالیات ماهانه هر گوسفند است .

در دشت لار آرامش و سکون کاملی حکمفرماست ، در آنجا کسی را جز چوپانان و گله های گوسفند نمیتوان یافت . این آرامش مطلق انسان را شبیه مطالعه در وضع کواکب و ستاره های آسمان وادار کرده و روزها بهترین سرگرمی ماهیگیری در رودخانه لار است ، ماهی های قزل آلا رودخانه لار معروفست و بمقدار زیاد در آن رودخانه یافت میشود ما روزها کنار رودخانه نشسته و با قلابهای ماهیگیری باین سرگرمی مطبوع میپرداختیم ولی عده ماهی هایی که می توانستیم بگیریم قاعده و قرار مشخصی نداشت ، گاهی اوقات آنقدر ماهی در رودخانه زیاد بود و بقدری ماهی صید میکردیم که نمیدانستیم آنها را چه کنیم

و زمانی هم از صبح تا غروب که می نشستیم بیش از یک یا دو ماهی نمیتوانستیم بگیریم و معلوم نبود که ماهی ها کجا رفته اند روزهایی که ماهی زیاد بود و شانس می آوردیم ، سبدهای پر از ماهی را به چادرها میبردیم و آشپزها در حضور ما آنها را کباب میکردند و دسته جمعی کباب ماهی میخوردیم . من مطالعات زیادی درباره اینکه چگونه میشود ماهی بیشتری از رودخانه صید کرد نمودم و باین نتیجه رسیدم که ماهی ها از حشره ای که در دشت لار زیاد است ، خیلی خوششان می آید و آن حشره را که در آب میانداختم بابوی آن ماهی ها یکجا جمع میشدند و میتوانستیم عده زیادی را صید نمائیم .

غیر از ماهیگیری ، سرگرمی دیگر من در لار مطالعه در کوه دماوند و تغییر شکل آن بر حسب شرایط جوی و آتشفشان بود ، پاره ای از اوقات این کوه مخروطی را نزدیکتر بخود احساس میکردیم ، رنگ دامنه های آن ارغوانی می نمود و در اوقات دیگر کوه خیلی دورتر از آنچه که بود بنظر میرسید و رنگ کوه خاکستری مایل به سربی میشد ولی در تمام احوال قله آن سفید بود و چون دیو و هیولائی سفید پوش نگران دشت لار بود .

شب های دشت لار از همه اوقات آن جالب تر و خاطره انگیزتر است ، نزدیکی غروب جلوی چادر خود نشسته و به طبیعت خیره میشدم ، گله های گوسفند و بز پس از چرا از تخته سنگ های اطراف دشت گذشته و بطرف چادرهای خود میرفتند و جلوی سیاه چادرها ، دختران سیاه چشم عشایری را میدیدم که ایستاده و در انتظار رسیدن گله و دوشیدن شیر گوسفندان هستند ، کوه دماوند تا موقعی که خورشید در پس افق پنهان میشد رنگهای متنوعی بخود میگرفت و لحظاتی برفهای قله آن در زیر آخرین اشعه خورشید سرخ رنگ میشد و شب ها ، هنگامیکه تاریکی همه جا را فرا میگرفت و گله های گوسفندان و چادر نشینان هم بخواب شبانه فرو میرفتند ، سکوت بی نظیری در همه جا حکمفرما میشد و تنها زمزمه جویبارها گوش را نوازش میداد و در این حال من همیشه هیولای بزرگی را در پشت چادر خود احساس میکردم ، هیولائی که چون سایه های ارواح و اشباح انسان را میترساند ولی آزاری نمیرساند و این هیولا کوه دماوند و دیو سفید پوش بود که حتی در تاریکی شب هم شبخ آن از دور دیده میشد .

در دشت لار ، ما عوامل طبیعی نظیر امریکا مشاهده کردیم و این عوامل طبیعی ، تغییر ناگهانی آب و هوا بود . در قسمت بزرگی از خاک ایران ، آب و هوا ثابت است و تغییری در آن مشاهده نمیشود . در نه ماه از سال ، آسمان بیشتر از نقاط ایران کاملاً صاف و آرام است ، روزها فقط کمی گرد و غبار در هوا دیده میشود و شبها این گرد و غبار از بین رفته و ستاره ها در آسمان چشمک میزنند . ظهرها معمولاً " باد ملایم ولی گرمی از دشت ها و کویرهای اطراف می آید و شب ها نسیم خنکی از برفهای کوهستان هوا را لطیف میکند ، تا آنکه در اواخر آذرماه برگهای درختان ریخته و زمستان چهره خود را نشان میدهد و در حدود

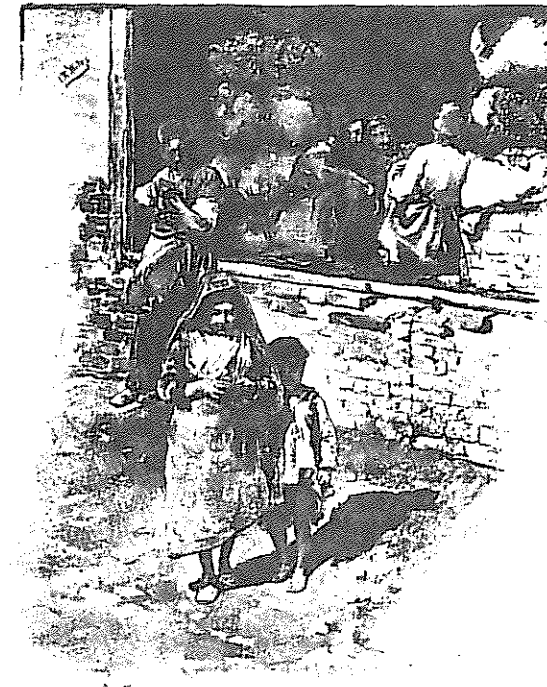
سه ماه از سال این وضع ثابت را دگرگون میکند .

ماکه عادت به آب و هوای ثابت و یکنواخت ایران کرده بودیم وقتی در دره لار مواجه با تغییر ناگهانی هوا شدیم دچار حیرت و تعجب و تاحدودی هم غافلگیر گشتیم . ارتفاع زیاد دشت لار و مجاورت با کوه مرتفع دماوند درحقیقت عامل اصلی این تغییر آب و هوا بشمار میرفت و شرایط را طوری کرد که از کلیه تدارکات و پیش بینی هائی که کرده بودیم یا را فراتر نهاد و اقامت در دشت لار را غیرممکن ساخت . پس از آنکه چندین روز مادرلار هوای خوب و آسمان صاف و آرامی داشتیم ناگهان یک روز آسمان را ابر گرفت ، هواسرد شد و باران شدیدی آغاز گشت . هر روز بعد از ظهر رعد و برق شدیدی میشد بدنبال آن باران سیل آسائی می آمد . این باران ماهیگیری را غیرممکن میساخت و از همه بدتر چادرهای ما را مرطوب و غیر قابل استفاده میکرد . این باران در قله دماوند بصورت برف می بارید و ما بوضوح مشاهده میکردیم که هر روزه مقدار برف قله زیادتر میشود ، البته ظهرها هوا کلاً " گرم میشد و مقداری از این برفها را آب میکرد . درجه حرارت شب و روز اختلاف زیادی با هم پیدا کرده بود درجه حرارت روزها به ۸۶ درجه فارنهایت میرسید و شب ها به ۴۵ درجه نزول میکرد و این وضع موجب شده بود که عده زیادی از افراد کاروان سرما خورده و مریض شوند و اسهال و قاطرها هم که به هوای گرم عادت داشتند دچار سرماخوردگی شده و آثار کسالت و ناراحتی در آنها مشاهده میگردید .

باین ترتیب اقامت در لار دیگر امکان پذیر نبود و می بایستی بدون تاخیر و قبل از آنکه وضع بدتر شود از آنجا حرکت کنیم . یک روز صبح پس از صرف صبحانه ، دستور دادم چادرها را برجیده و اسباب و اثاث را جمع کنند ، چادر و اثاثیه را مانند دفعه قبل بار قاطرها کرده و قاطرها و بارها و عده ای از افراد کاروان را به همراهی آنها چند ساعت زودتر از خودمان روانه کردیم . پیش از ظهر ، هوا آفتابی بود و اشعه خورشید در آن هوای کوهستان ، افراد را ناراحت میکرد و بهمین جهت چترهائی را که با خود آورده بودیم بآنها دادیم تا خود را محفوظ نگاهدارند . کمی بعد از ظهر و پس از صرف غذائی مختصر خودمان هم سوار شدیم که حرکت کنیم و در همین موقع آسمان غریب و باران و رگبار شدیدی شروع شد و بهمین جهت ما در حرکت از استراحتگاه عجله بخرج دادیم و سرعت کاروان خود را از مسیر سیل دور ساختیم و از دور مشاهده کردیم که چگونه سیل محل چادرهای ما را فرا گرفت و هرچه را در آنجا بود باخود برد . این بار در روشنائی روز دشت لار را بیموده و ترک کردیم و راه گردنه افجه را درپیش گرفتیم ، چادرهای ما را در نقطه مناسبی بالای دره نزدیکی گردنه برپا کرده بودند ، برای اسبها هم پناهگاه خوبی در دل یک غار نزدیک استراحتگاه ها در نظر گرفته بودند . نزدیک سپیده صبح بود که به چادرهای استراحتگاه خود رسیدیم ماه در آسمان میدرخشید هوا خیلی سرد بود و جلوی چادرها ،

آتش افروخته بودند ، در کنار آتش کمی خود را گرم کردیم و بداخل چادرهارفته و در صد استراحت برآمدیم .

ولی این استراحت بیش از دو سه ساعت نمی بایستی بطول انجامد زیرا در نزدیکی گردنه توقف نسبتاً طولانی امکان پذیر نبود و می بایستی جای بهتری را برای استراحت انتخاب میکردیم . اشعه آفتاب همه جا را فرا گرفته بود که از چادرها خارج شده و آخرین نگاه را از فاصله نزدیک بکوه دماوند افکندیم . در آنطرف زیرپای ما دره و دشت لارقرار داشت که آسمان آن آرام و بیقرار شده بود ، کوه سپیدیوش دماوند هم با عظمت و شکوه تغییرناپذیر خود بالای سر دشت ایستاده بود ، این منظره ایست که هرگز نمی توانم آنرا فراموش کنم و همیشه در خاطر من نقش بسته است . " آقا برویم ا دیر میشود ا " این صدای مهترم بود که رشته افکار مرا از هم گسیخت و حق را بجانب او دادم ، می بایستی زودتر حرکت میکردیم زیرا هر قدر که از روز میگذشت هوا گرمتر و اشعه آفتاب سوزان میشد و راه پیمائی را با دشواری روبرو میکرد .



منظره یکی از کوچه‌های افجه

سوار اسب شدم ، همه چیز آماده حرکت بود و براه افتادیم ، این بار گردنه افجه را روبهائین و بطرف ده افجه می بایستی طی نمائیم . سرعت حرکت در گردنه البته زیادتر از موقعی بود که از آن بالا میآمدیم و روشنائی هوا نیز این بار بما کمک میکرد که راه را بهتر تشخیص دهیم در حالیکه موقع بالا آمدن از گردنه شب و هوا تاریک بود و راه را درست نمی دیدیم ، معذالک طی همین راه سرازیر هم کار آسانی نبود زیرا پای اسبها و قاطرها غالباً لیز میخورد و خطر سقوط را هر بار بالای سر خود میدیدیم . در بعضی از قسمتها راه آنقدر دشوار و بد بود که همگی از چهارپایان پیاده شده و در کنار آنها حرکت میکردیم زیرا با این ترتیب خطر پرت شدن در دره از بین میرفت ، بدتر از همه وضع تخت روان بود که در این راه بازیگ و سراسیب بطرف پائین سنگینی کرده و قاطری را که در جلو بود سخت در فشار و ناراحتی میگذاشت و آن حیوان چند بار نزدیک بود زانو بزنده که ما بکمک او شتافته و مانع شدیم زیرا اگر زانو میزد ، بدون تردید تخت روان با عمق دره سرنگون شده و قاطرها را هم با خود میبرد ، بالاخره پس از تحمل دشواری زیاد طی چندین ساعت راه از سراسیبی های تند گردنه گذشته و به قسمت نسبتاً صاف و کم شیب آن رسیدیم . همه بی اختیار نفسی براحتی کشیدند و چارودار بلند قد عرب را دیدم که سنگی را از زمین برداشت و بطرف قاطرها پرتاب کرد ، علت اینکار را از او پرسیدم ، جواب داد : بعد از رفع خطر های بزرگ رسم است که این کار را میکنیم و بدینوسیله از خدای بزرگ بخاطر آنکه ما را حفظ کرده است سپاسگزاری می نمائیم . بطوریکه می بینید سخت ترین راه کوهستانی ایران را طی کرده ایم . "

حق با چارودار عرب بود ، از دشوارترین راه های کوهستانی گذشته بودیم و حالا دیگر راه خوبی را در جلو داشتیم . طولی نکشید که بکوچه های پر پیچ و خم افجه رسیدیم و از آنها هم گذشتیم . و جلوی دکانهای ده که رسیدیم ، کاروان از حرکت باز ایستاد و مدت کوتاهی توقف کردیم ، این دکانها درهایشان کاملاً " بطرف کوچه دهکده باز بود و کمی آنطرف تر رودخانه ای زمزمه کنان در وسط ده جریان داشت و درختان پرمیوه نیز از کنار رودخانه شاخه هایشان بطرف کوچه خم شده بود . چیزیکه موجب توقف ما در جلوی این دکانها شده بود ، میوه فراوان و خوبی بود که در این فصل از سال در آنجا مشاهده میکردیم ، بزودی مقدار زیادی میوه ، سیب ، انگور ، خربزه ، هلو و شلیل میان افراد کاروان تقسیم شده و آنها حریصانه در حالیکه مرتب از میوه ها تعریف میکردند مشغول خوردن شدند ، منظره عجیبی بود ، غده ای مرد و زن امریکائی سوار بر اسب ، کجاوه و تخت روان و الاغ بدون رعایت نزاکت در یک دهکده دور افتاده و بیلاقی بدون تکلف میوه ها را بامیل و اشتیاق میخوردند و در این میان عده زیادی از زنان و مردان و کودکان دهکده از روی بام خانه ها و از پنجره اطاق ها و از کنار کوچه و رودخانه با چشمان گرد و از حدقه درآمده ما

را نگاه میکردند و میخواستند به بینند این عده غریب از کجا آمده اند که اینطور سوار بر اسب در وسط کوچه ایستاده و میوه میخورند کنجکای اهالی دهکده در مورد ما بحدی بود که بچه ها سروپای برهنه زیر دست و پای چهارپایان آمده بودند تا خبری برای پدر و مادر خود بدست آورند و کسبه افجه نیز دست از کار کشیده بودند، در یک دکان نعلبندی مجاور میوه فروشی کارگران پتک و سندان خود را کنار گذاشته و جلوی در آمده و ما را تماشا میکردند، کارگران دکان نانوائی نیز پاروی خود را کنار تنور گذاشته و مشغول تماشای ما شده بودند ولی جالب اینجا بود که هیچیک از آنها چیزی نمیگفتند و مزاحم نمیشدند. بلکه برعکس عده ای از اهالی ده برای ما آب آورده و بعضی از آنها هم اطلاعاتی از دیدنیهای ده سرسبز و خرم خودشان بمانند و دعوت میکردند که اگر مایل باشیم شبی را در ده آنها بمانیم. در این موقعیت هاست که انسان متوجه میشود مردم ایران چقدر مهربان، مؤدب و میهمان نوازند و تا چه اندازه به بیگانگان محبت میورزند، کودکانی که جلوی ما آمده بودند همه گونه هائی سرخ و چشمانی درشت و سیاه داشتند و زیبایی خاص آنها شبیه به یونانیها و اسپانیولیها بود. وضع سر و لباس آنها هم بد نبود و این خود حاکی از آن بود که طبقات کشاورز ایران هم وضع زندگیشان بد نیست و بعلاوه از سلامت جسم و صحبت منظر برخوردارند.

توقف ما در دهکده افجه زیاد بطول نیانجامید و با خوردن میوه و پیداکردن نیروی تازه براه خود ادامه دادیم و در راه گلندوک، از افجه خارج شدیم. از دور افجه منظره بسسار زیبایی داشت. درختان سرسبز و خرم آنجا را در کمتردهی از ایران میتوان یافت، شاید علت این امر لطافت بی حد هوای این دهکده باشد. راه افجه تا گلندوک طولانی بود ولی ما را خسته نمیکرد و پس از چند ساعت راه پیمائی به استراحتگاه خود در گلندوک رسیدیم. این بار هم چادرهای ما را در همان محل سابق و در زیر سایه همان درخت کهنسال چنار که وصف آنرا قبلاً داده ام زده بودند در اینجا ما تصمیم گرفتیم چند روزی را بمانیم و استراحت کنیم و از سایه و زیبایی این درخت لذت ببریم. این درخت بطوریکه قبلاً اشاره کردم بیش از هزار سال عمر داشت و شاید "مارکوپولو" هم در هشتصد سال قبل ضمن مسافرت خود بایران در زیر سایه همین درخت چادر زده و چند روزی را بسر برده بود. مارکوپولو ضمن توصیف های زیاد دیگری که درباره ایران دارد از ایران بنام کشور "درخت چنار" نام میبرد، درختی که از نظر مسیحیان هم درخت مقدس و خوبی است و ایرانیها هم آنرا دوست دارند (۱).



(۱) درختان چنار ایران در همه دنیا معروفست و این شهرت سابقه هزار ساله دارد و در همان زمان ایران را بعنوان کشور و سرزمین درخت چنار می شناخته اند و مارکوپولو

دوران توقف ما در گلندوک خیلی لذت بخش و دلپذیر بود و زندگی در چادر تنوع سرگرم کننده ای برای همه ما بشمار میرفت بد نیست در اینجا اشاره ای به چادرهایی که در آن بسر میبردیم بکنم، چادر من که بزرگتر و بهتر از چادرهای دیگر بود، سابقاً" تعلق به یکی از ژنرالهای ایران داشت که هر وقت بهمراهی شاه بمسافرت میرفت از آن استفاده میکرد و یا آنکه در مواقع لشکرکشی و حرکت با اردو این چادر را با خود میبرد. ایرانی ها در درست کردن چادر مهارت زیادی از ادوار سابق دارند و چادرهای آنها در نوع خود کاملاً" بیسابقه و ممتاز است. چادر من از نوعی است که بنام "قلمکار" نامیده میشود، بدین معنی که طراحی و نقاشی های داخل آن قلمکار میباشد یعنی طرحی است که روی فلز حکاکی کرده اند و آنرا با جوهر و مرکب آغشته کرده و بپارچه میزنند. طراحی های

نیز بهمین علت در سفرنامه خود بایران لقب سرزمین درخت چنار را داده و مینویسد که چنارهای ایران و مخصوصاً "چنارهای خطه خراسان از نظر عظمت و ضمناً" زیبایی و طراوت در دنیا بی نظیر است. مسیحیان، زرتشتی ها و مسلمانان هر یک اهمیت خاصی برای درخت چنار قائل هستند و این درخت را گرامی میدانند. مسیحیان چنار را مقدس میدانند و در روایات مذهبی آنان از چنار بعنوان درخت مقدس نام برده شده است. زرتشتی ها، چنار را یکی از درختان بهشت میدانند و مسلمانان درخت چنار را "درخت فضل" مینامند.

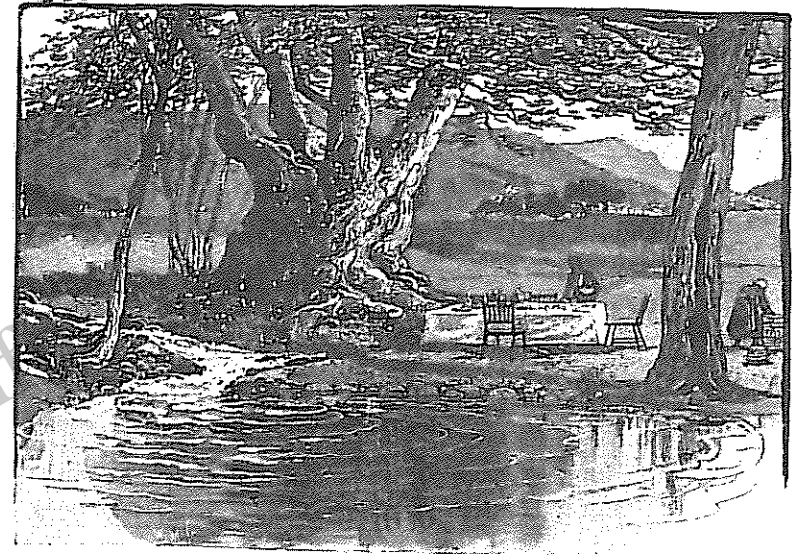
در تواریخ قدیم از چنار کهنسال و بزرگی در شهر دامغان ذکر شده است که جنگ میان اسکندر و دارا در نزدیکی آن روی داده بوده است و در افسانه ها آمده که این درخت چنار دو قسمت مذکر و مؤنث داشته است. قسمت مذکر آن روزها حرف میزده و قسمت مؤنث آن شبها سخن میگفته است و اسکندر با شاخه های این درخت مصاحبه کرد، و اطلاعاتی در باره سرنوشت جنگهای خود بدست آورده است. هرودوت نیز از درخت چنار کهنسال دیگری در آسیای صغیر نام میبرد که مورد علاقه خشایارشا بوده و در لشکرکشی خود به یونان و هنگام عبور از کنار این درخت مقداری جواهر و طلا آلات را بجای درخت ریخته و آنرا با طلا و جواهر تزئین کرده بوده است. در هر صورت شکل و هیكل درخت چنار در دوران گذشته نفوذ و تاثیر زیادی در روحیه مردمان مشرق زمین داشته است. عظمت و بزرگی این درخت و قرم و شکل شاخه های آن که منطقه وسیعی را زیر سایه خود میگیرد و همچنین عمر طولانی و متجاوز از هزار ساله آن، همه عواملی است که چنار را بعد از درخت سرو مهمترین درخت از نظر ایرانیها بگند، زندگی مردم دهات و شهرهای ایران، همه با درخت چنار آمیخته است. آبادی از نظر ایرانی ها جایی است که چند درخت چنار در آنجا وجود داشته باشد.

فصل یازدهم

نظری به هنرهای زیبای ایران

نام " پرسپولیس " یا تخت جمشید و یا بقول ایرانی ها " چهل منار " در همه دنیا مشهور است و راجع به کمتر آثار باستانی و قدیمی بقدر تخت جمشید مطلب نوشته و یا تصاویری نقل کرده اند ، با اینحال جای تعجب است که از تاریخچه تحولات هنرهای زیبای ایران بجز چند نفر متخصص ، کسی اطلاع کافی ندارد و کتاب و رساله ای درباره آن خیلی کم منتشر شده است و ما در این فصل نظری زودگذر به آثار هنری ایران که درخشش خاصی در تمدن جهانی دارد میافکنیم .

از نکات قابل توجه و ذکر هنرهای زیبای معاصر ایران ، تأثیر و نفوذیست که هنر اروپائی در آن میکند البته این اولین باری نیست که هنرهای زیبای ایران تحت نفوذ هنرهای خارجی و مخصوصاً غربی واقع میشود و در تاریخچه تحولات آثار هنری ایران سوابقی از آن دیده میشود و در اینجا بی مورد نیست که علل و عوامل این نفوذ را مورد بررسی قرار دهیم ، این بررسی بدو صورت ممکن است انجام شود ساده تر از همه اینست که این علل و عوامل را فهرست وار ذکر کنیم و نتیجه گیری از آنها را بخود خواننده واگذار کنیم و راه دوم که مورد نظر ماست اینست که عوامل مختلف موثر در هنرهای ملی را با توجه بگرایش های مردم مورد بررسی قرار داده و آنها را با خصوصیات هنرهای خارجی مقایسه و بعد نتیجه گیری کنیم . هنرهای زیبای معاصر ایران گرچه اینک مسیر و راه خاص خود را طی میکند ولی در هر حال وابستگی کامل به گذشته این هنرها دارد و بدون در نظر گرفتن خصوصیات گذشته نمیتوان در مورد هنرهای زیبای معاصر قضاوت کرد . یکی از خصوصیات هنرهای زیبای ایران که از زمانهای قدیم تاکنون آنها حفظ کرده است ، جنبه آرایشی و تزئینی بودن و ضمناً قابل مصرف بودن آنست و بدین ترتیب هنر ایران در محدوده احتیاجات و نیازهای عمومی با توجه باصول و قوانین زیبایی عرضه میشود یک هنرمند ایرانی ، نبوغ و ذوق هنری خود را با توجه به ماده اولیه ای که در اختیار دارد و با در نظر گرفتن شرایط محیط و احتیاجات محلی بکار میبرد و سعی میکند که محصول کار او مفید و قابل مصرف باشد و در حقیقت هنرهای زیبای ایران ، بیشتر جنبه سازندگی دارد و هنرمندان



درخت بزرگ و کهن چنار در گلندوک که در سایه آن سفیر آمریکا چادر زده بود

داخل چادر تشکیل میشد از عده ای درخت " سرو " که در ایران به درخت زندگی معروفست ، روی درخت چند پرند را نقاشی کرده بودند و در نزدیکی درخت چند فیل در شکارگاه دیده میشدند . در گوشه ای از چادر قلمکار شیری در حال غرش را که شمشیر برهنه ای در دست داشت کشیده بودند و رویهم طراحی جالبی بنظر میرسید . طراحی های قلمکاری چادرها ، فرم و شکل مشخصی ندارد و هر هنرمندی خصوصیات هنری خود را در آن بکار میبرد و بدین ترتیب هیچیک از آنها شبیه یکدیگر نیستند .

مدتی که در گلندوک اقامت داشتیم هفته ای دوبار بیک مخصوص نامه های مارا از تهران میآورد . بیک اسب سوار معمولاً " فاصله تهران - گلندوک را درشش تا هفت ساعت طی میکرد . در بین این نامه های پستی ، نامه هایی از وزارت امور خارجه ایران ، نامه هایی از اتباع آمریکا در ایران و بالاخره نامه هایی هم از آمریکا وجود داشت ، نامه های آمریکا پس از ۳۶ تا ۴۰ روز از تاریخ تحویل آن به پست نیویورک بدست ما میرسید .

ایرانی در عین حال که خود را مقید و تابع احتیاجات عمومی میدانند، آثاری خلق میکنند که واقعا " فنا ناپذیر است .



قسمتی از بنای تخت‌حشمید ، آثار معماری هخامنشیان

کسانیکه معتقدند که نقاشی و مجسمه سازی ، بدون در نظر گرفتن جنبه تزئینی و آرایشی آن ، عالیترین نوع بیان هنر است با عقیده خود قسمت مهمی از هنرهای زیبای ایران را نادیده و ناچیز تلقی میکنند . در حالیکه بجرأت میتوان گفت که هیچکس بهتر از ایرانیها در گذشته و حال ، حقیقت و روح هنر را درک نکرده است و ایران یکی از کشورهایی است که سهم بزرگی در پیشرفت و ترقی هنر جهانی داشته است ، از عوامل موجودیت و بقاء ۲۵۰۰ ساله ایران نیز همین هنر فنا ناپذیر آن کشور بوده است . کشورهای مصر ، آشور و یونان در زمانهای باستان و بسیار قدیم دارای هنر درخشانی بوده اند ولی اکنون از این هنر خبری نیست در حالیکه ایران هنوز در زمان معاصر ، هنر فعال و قابل توجهی دارد و اشتباه بزرگی است اگر تصور شود که هنر معاصر ایران از نظر کیفیت نسبت به گذشته خیلی نزول کرده

نظری به هنرهای زیبای ایران

است . چنانچه در پاره ای از رشته های هنری ، نسبت به گذشته رکودی بنظر رسد ، موقتی است و رکود نیست که معمولا " در دوران انتقالی پیش میآید و هنرمندان آن رشته موقتا " استراحت کرده و بمطالعه میپردازند تا خود را برای شروع یک مرحله فعال و مهم دیگر آماده نمایند .

یکی از هنرهای فعال ایران که بهیچوجه از رکود در آن اثری نیست هنر معماریست . ایران در دوران گذشته ، در رشته معماری شهرت زیادی در دنیا داشته و آثار مهم و فنا ناپذیری را خلق کرده است و حالا هم در این رشته قدرت و نبوغ خود را حفظ کرده است . یکی از خصوصیات مهم و قابل توجه هنر معماری ایران در گذشته و همچنین در زمان حال این بوده و هست که با شرایط محلی از نظر مواد اولیه و آب و هوا کاملا " تطابق داشته است . در جنوب ایران که سنگهای زینتی و خوب از جمله مرمر زیاد است از آنها در ساختمانها استفاده می کنند ، در شهرستانهای ساحلی دریای خزر که چوب فراوان است ، از چوب بعنوان ماده اولیه اصلی در ساختمان استفاده میشود ، سقف ها را از چوب میسازند و روی آنها سفال میپوشانند و داخل اطاق ها را هم با چوبهای منبت کاری شده تزئین میکنند . در حالیکه در شهرستانهای دیگر خیلی کم و بندرت چوب را در ساختمانها بکار میبرند . معماران ایران شرایط آب و هوا را در فرم و شکل پنجره های ساختمانها رعایت می کنند مثلا " در تهران و مناطق دیگر گرمسیری پنجره ها را طوری میسازند که وقتی آنها را باز کنند یک طرف اطاق بهوای آزاد و حیاط راه پیدا کند و بدین ترتیب هوا با آسانی جریان یابد و خنک شود ، با چنین پنجره هایی بنظر میآید که معماران و هنرمندان امکان کمتری را برای تزئین اطاق پیدا می کنند در حالیکه چنین نیست و آنها ذوق و سلیقه خود را در تزئین همین پنجره های کثوئی (ارسی) چنان بکار میبرند که بجرأت میتوان گفت پنجره های هیچ ساختمانی در جهان زیبایی ایران نیست . شیشه های سنگی و رنگارنگ کوچکی که ایرانی ها در این پنجره ها بکار میبرند ، آنها را شبیه به پنجره های کلیساهای سبک " گوتیک " می کند . این تزئینات فقط در خانه های مجلل و با شکوه بکار نمیروند ، بلکه در بسیاری خانه های کوچک و محقر ایرانی ها نیز میتوان پنجره هایی را یافت که در نوع خود شاهکار هنری بشمار میروند .

تهران ، با آنکه از اوایل این قرن (قرن نوزدهم) تبدیل به یک شهر مهم شده است ، شهر جدیدی نیست و خانه های قدیمی دارد که شاهکارهایی از هنر معماری را میتوان در آنها مشاهده کرد . بعلت کمبود و گرانی چوب در تهران ، مصالح مهم ساختمانی را در پایتخت ایران خشت و گاه گل یعنی گل آمیخته با گاه تشکیل میدهد ، در ساختمانهای اعیانی و مجلل مقداری آجر هم در سردرها و زوایای ساختمان بکار میبرند و واقعا " تعجب آور است که معماران هنرمند ایران با این مصالح ساختمانی خیلی ساده و

ابتدائی چگونه موفق به ساختن خانه های زیبا و مجللی میشوند که چشم را خیره می کند. این معماران مصالح ساده را بکار میبرند ولی با کمک از ذوق و ابتکار خود در تزئین و آرایش شاهکاری بوجود میآورند. برای تزئین، هنرمندان ایران از گچ استفاده میکنند و با گچ خانه خشتی و گاه گلی را بصورت یک بنای افسانه ای در میآورند. در ایالات غربی ایران در زمان ساسانیان نیز از گچ برای تزئین و آرایش بناها استفاده میکردند و همین روش کنونی هنرمندان ایرانی را بکار میبردند. نکته مهم دیگر آنستکه هرگز نباید تصور کرد که از گچ بریها فقط در خانه های مجلل و اعیانی تهران استفاده میشود، بلکه در کلیه ساختمانهای محقر و کوچک تهران هم آثار هنری معماران ایران بچشم میخورد، ایوانهای جلوی ساختمانهای تهران غالباً دارای چند ستون هستند. این ستونها از تیرهای چوبی تشکیل میشوند ولی هنرمندان روی این چوب ها گچ مالیده و با کمک دست و چشم و بدون احتیاج به لوازم هندسی گچ بریها و نقش و نگارهایی روی آن بوجود میآورند که هر بیننده خارجی را مبهور میکند و بعد هم سرستون را با کمک گچ با شکل مختلفی مطابق ذوق و سلیقه خود در میآورند، شکل سرستونهای تهران صرف نظر از ابعاد آنها شبیه به سرستونهای دوران هخامنشی است و در حقیقت هنرمندان ایرانی ناخودآگاه پادر جای پای اسلاف خویش گذاشته و ذوق و سلیقه آنها را بکار میبرند.

مهارت معماران ایرانی را میتوان در شیوه ای که برای جلوگیری از خراب شدن سقف بکار میبرند، دریافت. سقف های خانه های تهران بعلاوه آنکه گاه گلی است وزن زیادی دارد و خیلی سنگین است و ستونهای نازک معمولی و گچ کاری با شکل میتواند تحمل وزن سنگین سقف را بنماید و معماران این اشکال را با ساختن جرزه های کلفت و قطور در اطراف اطاق ها و یا مابین ستونها برطرف میکنند و سرستونها را به شکل هلالی و منحنی میسازند که فشار سقف را بطور مستقیم به ستون منتقل نکند. در ساختمان سردرهای هلالی شکل نیز معماران و استادان ایرانی مهارت زیادی دارند.

اگر مجموعه ای از هنرهای تزئینی و معماری ایران را یکجا بخواهید ملاحظه کنید باید به باغ فردوس شمیران بروید در این ساختمان مجلل و باشکوه مخارج سنگین و هنگفتی برای تزئین و آرایش شده است. باغ فردوس همانطوریکه در صفحات قبل اشاره شد متعلق به معیر الممالک است که مردی هنردوست و عاشق و فریفته آثار هنری بود. در طول سالهایی که معیر در خارج ایران و بحال تبعید بسر میبرد، متأسفانه قسمت هایی از این تزئینات آسیب دیده و از بین رفته است و در مورد ترمیم آن هنوز اقدامی نشده است در داخل تمام قسمت های این ساختمان بزرگ و مجلل، کارهای دستی و آثار هنری اساتید ایرانی دیده میشود و واقعا "چشم در مقابل اینهمه شاهکار و عظمت زیبایی خیره میماند. تزئینات و دکوراسیون داخلی ساختمان سبکی نیمه اروپائی دارد و شبیه کارهای دوره رنسانس است و

شاید معماران و اساتید ایرانی تا حدودی از سبکهای اروپائی الهام گرفته و آنها را با سبک ایرانی آمیخته اند که شبیه به تزئینات ساختمانهای قدیمی اسپانیولی است و این خود نفوذ نسبی هنر اروپائی را در ایران نشان میدهد.



دوستعلی خان معیر الممالک

اما خانه شهری معیر الممالک در تهران - باغ فردوس خانه بیلابقی معیر الممالک بود - بیشتر شبیه ساختمانهای اروپائی و سبکی نزدیک به رنسانس است ولی گچ بریها و تزئینات داخلی آن سبک صد درصد ایرانی است. اخیراً در طبقات بالا و اعیان ایران گرایش پیدا شده است که در ساختمان از ایده ها و سبک های اروپائی تقلید نمایند ولی این تقلید بطور صد درصد و پذیرش کامل طرح خارجی نیست بلکه سبک اروپائی را تطبیق با شرایط ایران داده و در حقیقت ساختمانها را شبیه اروپائی ها کرده اند در اینجا قابل ذکر است که اصولاً "تقلید صد درصد از سبک های خارجی نه فقط در ایران بلکه در هیچیک از کشورها صلاح نیست زیرا این تقلید کورکورانه به اصول اولیه معماری که توجه به شرایط محیط از نظر آب

و هوا و شرایط اجتماعی است لطمه میزند. اساتید و هنرمندان ایران بطور کلی از دوران گذشته در صدد کسب اطلاع و استفاده از ایده های خارجی بوده و هستند ولی هیچگاه دست بسته مقابل این ایده ها تسلیم نمیشوند بلکه آنها را با شرایط طبیعی و اجتماعی ایران تطبیق میدهند.

یکی از دیدنی های جالب توجه باغ فردوس، تالار بزرگ سرداب مانند طبقه اول آنست این تالار بابعاد شصت پا طول و چهل پا عرض است و بایک قطعه نمیدیک پارچه فرش شده است که بافت هنرمندان یزد است در اینجا باید اضافه کنم که میان اعیان و رجال ایران مرسوم است که برای تالارهای بزرگ خود فرش یک تکه سفارش میدهند و من خودم در خانه یکی از اشراف فرش نمدی را مشاهده کردم که ۸۰ پا طول و ۵۰ پا عرض داشت و البته یک تکه بود و هیچ درز و شکافی نداشت نام یافته نیز در گوشه فرشها بافته میشود، درست نظیر نقاشی که امضای خود را پای تابلو میگذارد. اندازه و وزن زیاد این فرشها حمل و نقل آنها را مشکل و تقریباً غیرممکن میکند و یکی از مخارج سنگین، هزینه حمل این نمدهای بزرگ از یزد و اصفهان به تهران است. نمدهای ایرانی که قطر آنها به یک اینچ میرسد از نظر لوکسی و راحتی بهترین فرشی است که در دنیا عرضه میشود.



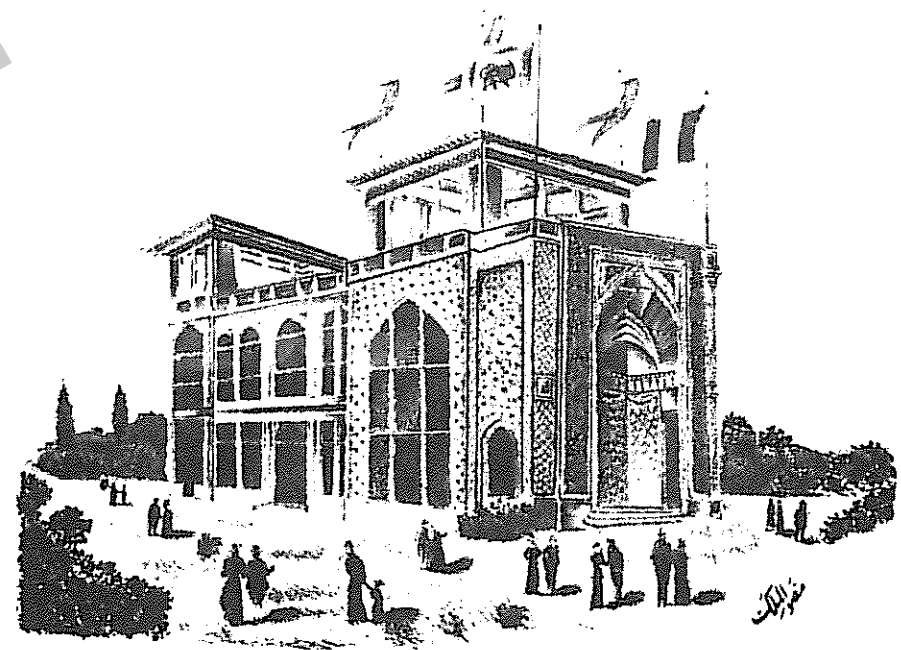
نمونه ای از نقاشیهای کاشی کاری دیواری قصور اصفهان

دکوراسیون و تزئینات این تالار بر خلاف سایر قسمت های باغ فردوس - که شبیه سبک اروپائی است - صددرصد به شیوه و سبک معموله در ایران میباشد. در سقف این تالار

گچ بریها و مغرس کاریهای بسیار ظریفی وجود دارد که ارزش آنرا تنها هنرشناسان میتوانند تشخیص دهند، این گچ بریها با استادی و مهارت رنگ آمیزی شده و شباهت بسیاری با دکوراسیون های شرقی قصر " الحمراء " اسپانیا دارند، البته ناگفته نماند که گچ بریهای قصر الحمراء تقلیدی از سبک و کارهای هنر ایرانیهاست که خارجی ها در دوران گذشته تقلید کرده اند و درحقیقت این سبک و شیوه ایست که قرنها قبل در ایران معمول بوده و امروزه نیز بکار میرود. سبک طاق و سردرهای هلالی شکل که امروزه ایرانی ها در آن نهایت استادی را دارند و همه جا صحبت از آنست نیز در چند هزارسال قبل و پیش از آنکه یونانی ها معبد " پارتون " و رومی ها " کولوسئوم " را بسازند در ایران معمول بوده است.

در ذوق و استعداد و مهارت هنرمندانی که ساختمانهایی چون باغ فردوس را بوجود میآوردند هیچگونه شک و تردیدی نمیتوان داشت ولی موقعیکه در اطراف این هنرمندان بررسی و تحقیق پرداخته شود باکمال تعجب مشاهده میگردد که آنها هیچیک تحصیلات و مطالعات علمی در کار خود ندارند و در خلق شاهکارها و آثار هنری خود فقط از ذوق و استعداد طبیعی و تجربیات خود الهام میگیرند، شما هنرمندی را می بینید که مشتی گچ آب دیده را دست گرفته و بدون آنکه الگو و نمونه ای جلوی خود داشته باشد و بی آنکه خط کش، گونیا و پرکاری را بکار گیرد از آن مشت گچ، طرح ها و اشکال دقیق و استادانه ای بوجود میآورد، و وقتی از او میپرسید که این هنر را در کجا فرا گرفته و چه روش و دستوری را بکار میبرد، جواب می شنوید که آموزش مرتب و منظمی ندیده است و از اصول و روشهای هنر هم بی اطلاع است، او با هنر و کار خود بزرگ شده است و دستهایش حرکات هنرمندانه را با الهام از ذوق و استعداد درونی انجام میدهند، در حالیکه در گذشته چنین نبوده است و آموزشگاههایی برای هنرمندان وجود داشته است. شاه عباس یک آموزشگاه هنری با کمک و بودجه دولت تاسیس کرده بود و هنرمندانی را در آنجا میپذیرفتند که آزمایش شده و استعداد ذاتی داشته باشند، جانشینان بلافصل شاه عباس نیز تا مدتی این روش را در تربیت هنرمندان بکار میبردند ناگفته نماند که داریوش و انوشیروان از سلاطین سلسله های هخامنشی و ساسانی نیز در دوران خود با کمک و بودجه دولت هنرمندان را تحت آموزش قرار میدادند. مانی نقاش معروف ایران و مؤسس مذهب مانوی نیز هنگامی که از تبعید خود در چین با ایران باز میگشت، قسمت هایی از سبک چینی ها را با خود با ایران ارمغان آورد. انوشیروان و خسرو پرویز مجسمه سازانی را از بیزانس (روم شرقی) با ایران دعوت کردند که چگونگی کارهای هنری خود را برای هنرمندان ایران تشریح کنند، پیدایش کاشی در تزئین و آرایش ساختمانها بطوریکه گفته میشود مرهون هنرمندان چینی بوده است که زمان شاه عباس با اصفهان و کاشان آمده بودند، هنرمندان ایرانی تمام این سبک ها و روش ها را گرفته اند ولی هیچگاه آنها را کورکورانه بکار نبرده اند بلکه با نبوغ خود تغییراتی مطابق

با شرایط جوی و اجتماعی در آنها داده و بصورت یک سبک ایرانی درآورده اند . بدین ترتیب ملاحظه میشود که در دوران گذشته علاوه بر حمایتی که از کارهای هنری میشد ، تأسیساتی هم برای پرورش استعداد هنرمندان و آموزش آنها بوجود میآوردند ولی اینک چند قرن است که اقدامی در این مورد نشده و برای هنرمندان آموزش کلاسیک و سیستماتیک وجود نداشته است اما با همه این احوال نمیشود نتیجه گرفت که عشق و علاقه به هنرهای زیبا در ایران کم شده است بلکه این گرایش هنری بهیچوجه نسبت به سابق کاهش نیافته است و بهمین علت هم هنرمندان با الهام از ذوق و استعداد ذاتی آثار خود را بوجود میآورند از معماران بزرگ ایران که هنوز در قید حیات هستند میتوان از استاد حسین معمار و طراح باغ فردوس و از استاد علی معمار ارک و کاخ سلطنتی تهران نام برد . یکی از هنرهای بسیار جالب و زیبای ایران که سابقه زیادی ندارد و ظاهراً " متعلق به قرون اخیر است یک نوع گچ بری بنام " آینه کاری " است . آینه کاری بدین ترتیب



عمارت ایران در اکسپوزیسیون پاریس

است که ابتدا هنرمندان ، دیوار یا سقف را با گچ باشکالی که مورد نظرشان باشد و غالباً اشکال تودرتو است در میآورند و روی سطوح این گچ بری که هنوز نرم است آینه های ریز و کوچک را می چسبانند البته این کار بسیار دشوار و مشکل است ، وقت زیادی میبرد و حوصله و دقت زیادی میخواهد ، ولی نتیجه کار بسیار جالب و زیباییست و این آینه کاریها در زیر اشعه آفتاب و یا نور چراغ درخشندگی خاصی داشته و نورهایی که از میلیونها سطح آینه کاری منعکس میشود منظره بسیار تماشایی را بوجود میآورد . مواد اولیه ای که جهت آینه کاری مصرف میشود نسبتاً " ارزانست ولی چون کار بسیار دشوار و مشکلی است که وقت زیادی را میگیرد ، اجرت بسیار زیادی دارد و از جمله تزئیناتی است که خیلی گران تمام میشود . در غرفه ایران در آخرین اکسپوزیسیون پاریس یک اتاق را آینه کاری کرده بودند که فوق العاده توجه بازدید کنندگان از نمایشگاه را جلب میکرد . چندین تالار و سالن از قصور سلطنتی و پاره ای از خانه های اعیان و اشراف تهران با آینه کاری تزئین شده است . از جمله بهترین آینه کاریهایی که من در تهران مشاهده کرده ام میتوانم از تالار قصر تابستانی " دوشان تپه " (۱) نام ببرم و همچنین تالار منزل مسکونی وزیر عدلیه ایران یحیی خان مشیرالدوله که بوسیله سپهسالار صدراعظم سابق ایران - که در سال ۱۸۸۲ فوت کرد - ساخته شده است آینه کاری بسیار جالبی دارد این تالار با آنکه اندازه اش متوسط و عادیست و در حدود ۶۰ در ۵۰ پا میباشد معذالک بر اثر انعکاس نور از آینه کاریها خیلی بزرگتر بنظر (۲) میرسد . یک قسمت از دیوار این تالار مشتمل بر پنجره هایی با ارسی مزین به شیشه های کوچک رنگارنگ است و سقف تالار تمام آینه کاریست ولی از همه زیباتر تالار آینه یکی از خانه های قدیمی ولی مجلل متعلق به صدراعظم سابق ایران است که در حدود صدسال قبل ساخته شده و اینک در دست وراثت اوست . چه خوبست موسسات دکوراسیون و آرایش و تزئین نیویورک که دائماً " در فکر طرح و ابتکارات جدید برای جلب رضایت میلیونها امریکایی هستند با ایران آمده و از طرح های اساتید هنرمندان ایرانی مخصوصاً " آینه کاری آنها استفاده نمایند . اینک نظری به کاشیهای ساخت ایران و کاشی کاریها میافکنیم . در وهله اول باید خاطر نشان کنیم که در گذشته در ایران علاقه بیشتری به کاشی کاری نشان داده می شد و البته این دلیل بر آن نیست که اکنون در ایران توجه کمتری به آرایش و تزئین ساختمانها میشود بلکه علت آنست که از وسایل دیگری برای تزئین استفاده میکنند . در هر حال هنوز

(۱) قصر دوشان تپه در انتهای خیابان نیروی هوایی کنونی و نزدیک قصر فرح آباد قرار داشت .

(۲) خانه سپهسالار همان بنای مجلس شورای سابق در میدان بهارستان است که توسط میرزا حسین

خان سپهسالار مشیرالدوله بنا شده است و تالاری که از آن نام برده شده همان تالار آینه ساختمان است

که هنوز هم بوضع خود باقی است (مترجم)

هم کاشی مقام مهمی در کارهای تزئینی دارد و چون معدن سنگ مرمر در نزدیکی تهران وجود ندارد و حمل آنهم از فواصل دور خرج زیادی دارد بجای مرمر در فرش کف ساختمانها و تزئین دیوارها از کاشی استفاده میشود و گاهی در فرش کف تالارها و سالونها ، کاشیهای ریز و کوچک را کنار یکدیگر بصورت یک موزائیک قرار میدهند .

داخل حمام ها را غالباً " با کاشی فرش و تزئین می کنند و دیوارها و کف های اطرافها که با کاشی فرش میشوند درخشش داشته و زیبایی خاصی پیدا میکنند . گنبد و گلدسته های مساجد و اماکن مذهبی و سردروازه های شهر را هم با کاشی تزئین میکنند و این کاشی کاریها در زیر اشعه آفتاب از دور انعکاس و درخشش بسیار جالبی دارند و موقعیکه خورشید در افق است این کاشی ها برنگ طلائی درآمده و تمام بنا را طلائی رنگ مینمایند . در ساختمانهای تهران گاهی برای تزئین آجرهای رنگی شبیه کاشی را در لابلای آجرهای ساختمان بکار میبرند و نقش و نگارهایی در دیوارها بوجود میآورند که خیلی جالب است .

در کاشی کاری طرح هایی که هنرمندان تهیه میکنند فوق العاده متنوع بوده و شباهتی بیکدیگر ندارند . هنرمندان کنونی ایران در رشته کاشی کاری ، گرچه آثار قابل ملاحظه و استادانه ای را خلق میکنند ولی باید اعتراف کرد که اساتید دوران گذشته کارهای خیلی بهتری را عرضه کرده و از خود بیادگار گذاشته اند و با توجه باینکه هنرمندان کنونی از ذوق و استعداد کافی برخوردارند ، باید علت این امر را رموز و اسراری دانست که هنرمندان قبلی در آثار خود بکار میبرده اند و اساتید فعلی پس از گذشتن چند قرن این اسرار را فراموش کرده و از آن بی اطلاع مانده اند .

در تاریخ تحولات هنرهای زیبای ایران و مخصوصاً " کاشی کاری سه یا چهار عامل مهم در طول ۱۲ قرن اخیر و بعد از شکست و انقراض سلسله ساسانیان موثر بوده است . این عوامل البته هیچیک جنبه هنری نداشته اند ولی دگرگونی هایی بوجود آورده اند که مسیر حرکت هنرهای ایران را تغییر داده اند . این عوامل بترتیب عبارتند از ظهور اسلام ، زنده شدن افسانه های تاریخی بوسیله شاعر معروف حماسه سرای ایران : **فردوسی** که این افسانه ها غالباً " الهام بخش هنرمندان میشد ، روی کار آمدن سلسله صفویه و بالاخره مسافرت هنرمندان چینی و هندی بایران ، البته عوامل دیگری نیز در تاریخ تحول هنرهای زیبای ایران مؤثر بوده اند ولی مهمترین آنها چهار موردی بود که بآن اشاره شد .

پس از آنکه مردم ایران ، دین اسلام را پذیرفتند ، زبان عربی وارد ایران شده و در زبان و ادبیات ایران رسوخ و نفوذ کامل پیدا کرد ، درست مانند زبان لاتین که در سایه دین مسیح در زبانهای کشورهای آنگلساکسون ریشه دوانید . ولی البته باید اذعان کرد که نفوذ زبان عربی در ایران خیلی عمیق تر و زیادتر از زبان لاتین در کشورهای آنگلساکسون بود ، اعراب با ورود بایران در مدتی کمتر از یک قرن تحولی شگرف در ادبیات و تمدن

ایران دادند ، اروپائی هایی که به مشرق زمین مسافرت نکرده اند هرگز نمیتوانند میزان این تحول و نفوذ را حدس بزنند در حقیقت در تاریخ واقعه ای را نمیتوان یافت که مانند اعراب مسلمان اینطور در مدت نسبتاً " کوتاهی ، عقیده ، طرز فکر و روحیه و تمدن مردم یک کشور باستانی را عوض کرده باشد . بطوریکه وقتی اعراب از ایران خارج شدند ، روحیه تحول یافته ایرانی ها بحال خود باقی ماند و بهیچوجه بصورت قبل و زمان ساسانیان باز نگشت .

با گرویدن بدین اسلام ، هنرمندان ایران تا مدت زیادی از کشیدن و نقاشی کردن صورت انسانی خودداری میکردند ولی بر اثر تماس با اعراب دایره میدان تفکرات و خیالات آنها وسعت شگفت آوری پیدا کرد که در آثار آنها بخوبی آشکار است بعلاوه اعراب و دانشمندان اسلام نوعی طرح های هندسی را وارد هنر ایرانی ها کردند و این طرح ها بعدها در هنرهای تزئینی ایران نقش مهمی بازی کردند . موفقیت های دانشمندان ریاضی و نجوم ایران چون حکیم عمر خیام نیز تا حدودی مرهون همین اثر و نفوذ طرح های هندسی اعراب در ایران است ، در حالیکه دارم این یادداشتها را می نویسم صفحه ای اسطرلاب برنجی در مقابل من است که متعلق به تقریباً " هزار سال قبل است این اسطرلاب نه فقط از نظر طرح های هندسی و علمی که در آن نقش شده اهمیت دارد ، بلکه از لحاظ زیبایی که سازنده آن با تزئین خطوط و طرح های علمی بکار برده ، نیز از هرجهت قابل ستایش است و در حقیقت هنر با علم و صنعت آمیخته شده و این وسیله علمی و نجومی را بوجود آورده است .

اعتقادات به مبانی دینی و مذهبی ، هنرمندان ایرانی را وادار کرد که شروع بساختن آرامگاه هایی برای مقدسین و اولادان پیغمبر در سراسر کشور خود بنمایند و زیارتگاه هایی را بوجود آورند . اما این بناها و آرامگاه ها را ایرانیها ، ساده و معمولی نمیساختند و اصولاً " برپا کردن بنائی بدون تزئینات و دکوراسیون دور از نبوغ و استعداد هنرمندان ایرانی بود و نتیجه این شد که یک سری آرامگاه ها و زیارتگاه هایی در نقاط مختلف ایران از طرف هنرمندان ساخته شدند که هر یک شاهکاری هنری در نوع بشمار میروند تمام این آرامگاهها و مقبره ها دارای گنبد و گلدسته هستند . طرح گنبد در معماری ایرانی ها ، اصولاً " از طرح هندیها و عبارت دیگر آریائیها گرفته شده است . البته نباید تصور کرد که ایرانی ها طرح گنبد را بطور کامل از هندیها اقتباس کرده اند زیرا بطوریکه گفته شد شکل گنبد در معماری آریائیها وجود داشته است و ایرانی ها هم که خود از نژاد آریائی هستند ، بالطبع از این طرح مطلع بودند و فقط آنها را تا آنموقع مورد استفاده قرار نداده بودند . در بنای آرامگاه ها معماران ایرانی از تزئینات و طرح های اعراب هم استفاده نمودند و مخصوصاً " شکل حروف عربی برای آنها از نظر دکوراسیون و تزئین الهام بخش بود . چون در ایران جنگل و در نتیجه چوب کم بود ، معماران ایرانی برای بنای آرامگاه ها متوسل به آجر و برای

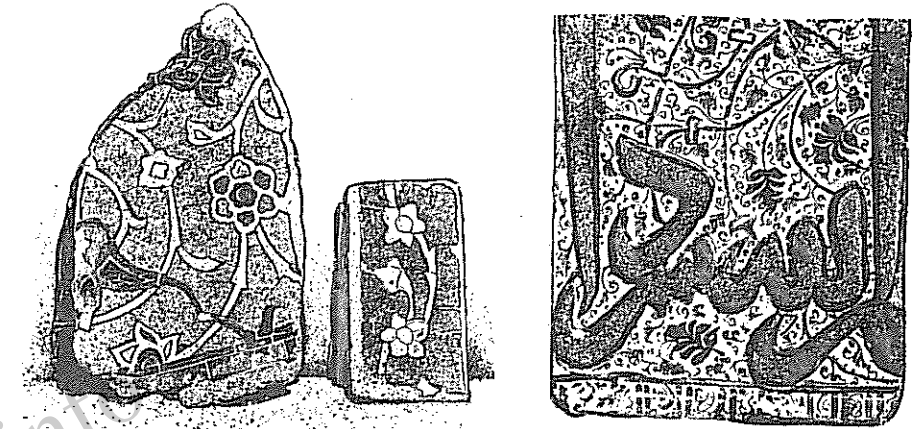
تزیین آنها هم متوسل به سرامیک و کاشی شدند و در این دوران بود که تزیینات سرامیک در بناها معمول شد و عده زیادی آرامگاه و بقعه بوجود آمدند که می توانست کلکسیون و مجموعه خوبی از آثار هنرمندان ایرانی باشد ولی افسوس که عده زیادی از این بقعه ها و آرامگاه ها بتدریج رو بویرانی گذاشت و تزیینات و سرامیک های آنها بتاراج رفت و در سالهای اخیر با قیمت های گزاف از طرف دلان خارجی خریداری شد و روانه خانه کلکسیونرهای هنری و موزه های بزرگ جهان گردید . یکی از بهترین آثار این دوره تزیینات سرامیک داخلی مسجد سلطانیه بود که همگی آن به یغما به موزه های خارجی رفت و متأسفانه از آن فقط دیوار خالی بجا مانده است و از همه این تزیینات مهمتر کاشیهای سردر مسجد سلطانیه بود که تا این اواخر باقی بود ولی یکمرتبه بطور مرموزی ناپدید شد ! اخیراً برای اینکه جلوی این تاراج و دزدی آثار نفیس قدیمی را بگیرند در مورد کسانی که اقدام بسرقت این قبیل آثار نمایند حکم مرگ صادر میشود و این امر موجب شده است که تا حدی جلوی سرقت گرفته شود ولی پول زیادی که کلکسیونرها و موزه ها بابت این آثار میپردازند آنقدر زیاد و قابل توجه است که باز هم اشخاص جان خود را بخطر انداخته و باین دستبردهای هنری ادامه می دهند .

آرامگاه مشهور حضرت امام رضا در مشهد نمونه دیگری از شاهکارهای معماری ایرانیها مخصوصاً در رشته سرامیک است ، البته مسیحیان اجازه بازدید از این آرامگاه را ندارند و از فاصله مشخصی بآن نمی توانند نزدیک شوند ولی عظمت آن از کنبه های طلائی ، کاشیکاری و گلدسته های زیبای آن از فواصل دور دیده میشود و هنر شناسانی که این بنای مهم را دیده اند از عظمت و نبوغ هنری که در آن بکاررفته و از طلاکاریها و کتیبه های که با کاشیهای لعاب دار و فوق العاده زیبا تزیین شده با اعجاب زیاد حکایت می کنند . کاشی های لعاب دار قدیمی ایرانی که در این بنا بکاررفته ارزش فوق العاده زیادی دارند ، بطوریکه موزدها برای هر کاشی لعاب دار قدیمی مبلغی در حدود ۵۰۰ دلار به دلالتی که آنها را بطور قاچاق از ایران خارج میکنند ، پرداخت می نمایند . این کاشیها که لعابی از شیشه دارند در چند بنای تاریخی دیگر ایران هم بکاررفته اند که درخشندگی و جلای خاصی دارند و مانند بلور نور را تجزیه کرده و باطراف منعکس می نمایند .

در بعضی از کتیبه های متعلق به دوران اسلامی ایران ، هنرمندان خط خوش و زیبای کتیبه را با برگهای مو و شاخه های گل که لابلای این خطوط کشیده اند ، تزیین نموده اند و بهترین نوع این کتیبه ها نوع برجسته آنست . در رنگ آمیزی این کتیبه ها ، هنرمندان استادی و مهارت فوق العاده ای بکار برده اند ، بدین معنی که حروف و کلمات را که تقریباً تمام عرض کتیبه را میگیرد برنگ آبی تند و نیلی و زمینه کاشی را برنگ کرم یا نخودی انتخاب کرده اند و برگ مو و گل های لابلای خطوط را طلائی نموده اند و روی این رنگ ها یک لعاب

شیشه ای کشیده اند که کاشیهای کتیبه را بصورت یک مرمر شفاف ولی رنگارنگ درآورده است و رنگ های آبی و طلائی بخصوص درخشش جالبی دارد . فرمول ترکیبات رنگ های نیلی و طلائی کاشی ها و لعاب های آنها از سراریست که در دل تاریخ هنرهای زیبای ایران نهفته است و با هنرمندان و اساتیدی که آنها را میساخته اند بخاک سپرده شده است ، ظاهراً " هنرمندان کنونی ایران از رموز و اسرار ساختن این کاشی بدون اطلاع هستند و یا اگر بعضی از آنها هم فرمول های قدیمی را بدانند ، نمی توانند این فرمولها را بمرحله عمل و اجرا درآورند زیرا این کار خود مستلزم تجربه و ممارست زیاد در زیر دست اساتید فن است که آنها امکان ندارد و بهمین جهت است که این کاشیهای قدیمی ارزش فوق العاده ای پیدا کرده اند . تاریخچه تحول هنرهای زیبای ایران در دوران سقوط سلسله ساسانیان تا روی کار آمدن سلسله صفویه را در همین کاشیهای لعابدار کتیبه ها میتوان مشاهده کرد . بناهای مجلل و باشکوه این دوره ، تمام زیبایی و عظمت خود را مرهون کاشیهای لعابدار هستند که دیوارهای خشتی و گلی آنها را پوشانده است . علاوه بر این کاشیهای لعابدار ، کاشیها و سرامیک های دیگری نیز در این دوران در بناهای بکارمیرفت که آثار آن وجود دارد ولی از نفاست بیای کاشیهای لعابدار و براق نمیرسند . قدمت و عمر این کتیبه ها و کاشیهای آنرا از خطوطی که در آن بکار رفته است میتوان تشخیص داد و معمولاً " کتیبه های که با خط کوفی نوشته شده اند از قدمت بیشتری برخوردارند . ظروف شکسته ای که در اطراف خرابه های ری و خرابه های باستانی شهر ورامین بدست آمده ثابت می کند که کاشی های لعابدار در ایران قبل از اسلام هم وجود داشته اند و در دوران ساسانیان و حتی قبل از آن نیز این نوع کاشی ها در ایران بوده است .

کاشیهای قدیمی به نسبت خصوصیات و مشخصاتی که دارند متعلق به بناهای یک قسمت از ایران هستند . مثلاً " کاشیهای لعابدار که رنگهای مسی در آن بکار رفته متعلق به بناهای قدیمی شهر نطنز میباشد . زمینه این کاشی ها سبز رنگ پریده است و از نوع بهترین و با ارزشترین کاشیهای لعابدار ایران بشمار میروند . کاشیهای لعابدار که سطح آنها صاف بوده و خطوط عربی آنها برنگ سیاه روی زمینه سفید است متعلق به خرابه ها و مساجد قدیمی ورامین می باشند و قدمت پاره ای از آنها بدوران قبل از اسلام هم میرسد ، کاشی های هشت ضلعی که ستاره هائی در وسط آنها حک شده است نیز متعلق به ورامین هستند . کاشیهای آبی رنگی که لعابدار نیستند و رنگ آنها تیره است متعلق به بناهای قدیمی اصفهان قبل از دوران صفویه میباشد ، بدین ترتیب ملاحظه میشود که هر شهر قدیمی ایران دارای کاشیهای با خصوصیات مختلف می باشند و این خود حاکی از آنست که هنرمندان ایرانی فقط مقلد نبوده و از سبک ها و شیوه های هنری خاص تبعیت نمی کرده اند بلکه با نبوغ خود تغییراتی را که لازم میدیده اند در آنها میدادند .

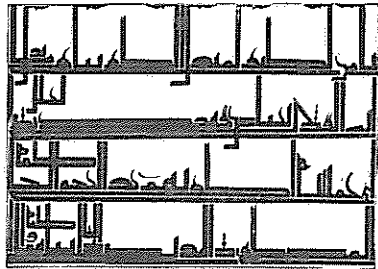


نمونه‌ای از کتیبه‌های کاشی متعلق به ۴۵۰ سال قبل قطعاتی از کاشی کاریهای قدیمی

ایرانی‌ها حروف عربی را که داخل زبان آنها شده بود بقدری زیبا نوشته و نوع هنری خود را در آرایش آن حروف بکار بردند که خوش نویسی بتدریج در ردیف یکی از هنرهای زیبای ایران قرار گرفت. خوش نویسی وقتی توأم با تذهیب میشود واقعا "تبدیل به یک هنر عالی میگردد و این خوش نویسی توأم با تذهیب هنوز در تهران مرسوم است ولی کمتر از سابق از آن استفاده میگردد، زیرا کتب چاپی بتدریج جای کتب خطی را میگیرند و هنر خوش نویسی و تذهیب کم کم دارد میمیرد و اگر بهمین منوال بگذرد بکلی از بین میرود. کتب قدیمی خطی و تذهیب کاری شده اینک در ایران ارزش زیادی دارند و کلکسیون کامل از این کتب را معیر الممالک و خانواده او در اختیار دارند.

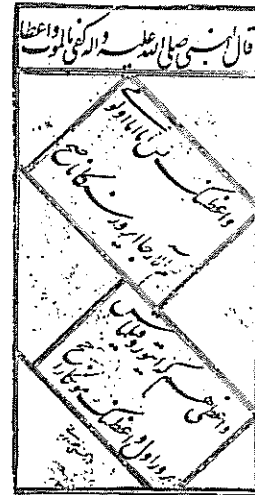
نکته قابل توجه اینجاست که با آنکه نام هنرمندان گذشته ایران فراموش شده واز یاد رفته است نام خوش نویسانی چون "میر" و "درویش" هنوز کاملاً در ایران زنده است و مانند هنرمندان معروفی چون "رامبراند" و "میکل آنژ" همه با این نام آشنا هستند. نمونه‌هایی از خط خوش آنها که هنوز در تهران موجود است دارای ارزش فوق العاده‌ای هستند و کسانی که این نسخه‌ها و نمونه‌ها را در دست دارند از آنها با دقت نگهداری میکنند که خراب نشود. صنعت چاپ در ایران روبه پیشرفت است ولی باتمام این احوال ایرانیهای هنردوست، هنوز از خوش نویسان استقبال میکنند و عده زیادی هستند که هنوز سعی میکنند در سایه تمرین خط خوش پیدا کنند. معروفترین و بهترین خوش نویسان معاصر ایران "میرزا غلامرضا" است که در تهران زندگی میکند. او مرد دانشمند و متفکرینست و در حقیقت فقط یک خوش نویس نیست بلکه یک شاعر خوب و یک فیلسوف متفکر است شاگردان زیادی دارد که سعی می‌کند شیوه قدیمی خوش نویسی را در قالبی جدید و شیوه‌ای نو بآنها بیاموزد. کره جغرافیائی معروفی که در خزانه جواهرات سلطنتی ایران است و در آن

طلا، الماس، زمرد، یاقوت و فیروزه بکاررفته است زیر نظر و طبق دستور میرزا غلامرضا ساخته شده است و این کره یکی از بهترین نفایس و گرانبهاترین قطعات جواهرات سلطنتی بشمار میرود که در تالار موزه بمعرض نمایش گذاشته شده است.



نمونه از خط کوفی کتیبه‌های مساجد و اماکن ه

نمونه ای از خط نستعلیق "میرعماد"



در اینجا بی مناسبت نیست که از پنج نوع خط معمول در ایران از زمان اسلام تا کنون که هر یک خصوصیات مشخصی دارند نام ببریم. اول خط کوفی که حروف آن از خطوط مستقیم تشکیل شده و خطوط منحنی ندارد و بیشتر کاشیهای کتیبه‌های قدیمی با این خط نوشته شده است. دوم خط نسخ که حروف آن خطوط منحنی هم دارد و بالا و پائین سطر میرود. این دو خط بیش از خطوط دیگر در ایران رایج است و بیشتر نسخه‌های خطی را مخصوصاً "با خط نسخ مینویسند. سوم خط نستعلیق که در نسخه‌ها و کتب فعلی از آن استفاده میکنند، چهارم خط ریحانی و پنجم خط شکسته که اخیراً در ایران معمول شده و بیشتر افقی است و معمولاً در نوشتن نامه‌ها و حکایات از آن استفاده می‌نمایند. اینک روایت و داستانی از زندگی بزرگترین خطاط و خوش نویس ایران یعنی میرزا برای شما بازگو میکنم:

در قرن پانزدهم میلادی خطاط و خوش نویس معروفی در مشهد زندگی میکرد که "سلطانعلی" نام داشت، سلطانعلی شاگردان زیادی را تربیت کرده بود که مهمترین آنها "میرعماد" معروف به میربزرگ بود که بعدها بهترین و معروفترین خطاط ایران شد او پس مرگ استاد خود سلطانعلی به زادگاه خود در گیلان رفت و در آنجا بسر میبرد، وقتی شهرت

میربا خط بسیار زیبایی او ایران را فرا گرفت و شاه عباس هم نام این هنرمند بزرگ راشنید بفکر افتاد که او را باصفهان بیاورد. درباریان شاه عباس که گروهی از هنرمندان معروف را در اصفهان گردآورده بودند، شاه عباس را باین فکر انداختند و شاه نامه ای به "میر" نوشته و او را از گیلان دعوت باصفهان کرد. دعوت شاه عباس البته در حکم فرمان بود و کسی نمیتوانست از آن سرپیچی کند و بهمین جهت میر ناچار شد که خانه خود در گیلان را با اکراه زیاد ترک کرده و روانه اصفهان شود. شاه عباس برای آنکه به میر احترام بگذارد، عده ای سواران و فراشان شاهی را به گیلان فرستاده بود تا میر و خانواده اش را تا اصفهان



شاه عباس اول پادشاه صفوی

اسکورت نمایند. بفرمان شاه عباس در بدو ورود باصفهان تجلیل شایانی از "میر" کردند و یک خانه برای سکونت باو دادند مقرر برای تعیین کردند و چند نفر نوکر و مستخدم در اختیار او گذاشتند و شاه عباس به "میر" مأموریت داد که شاهنامه را به خط خوش بنویسد. خطاط بزرگ این مأموریت را پذیرفت ولی در انجام آن اکراه داشت زیرا میدانسته

که این کار پرزحمتی است که سال ها وقت او را میگیرد و تلف میکند و بهمین جهت بطوریکه معروفست فقط چند صفحه ای از شاهنامه را به خط خودش نوشت و بقیه را محرمانه به شاگردان با استعدادی که تربیت کرده بود واگذار نمود که آنها بنویسند، خود استاد ترجیح داد که وقت خود را صرف نوشتن مطالب کوتاه، ابیاتی از شعرای معروف و یا آیه‌هایی از قرآن کند و این کار البته از نظر انتشار بیشتر خط بسیار زیبایی او میان مردم و طبقات عامه صحیح تر بود. زیرا نوشتن تمام شاهنامه سالها وقت او را می‌گرفت و تازه وقتی هم که تمام میشد کتابی بود، فقط عده قلیلی میتوانستند آن نسخه خطی را به بینند در حالیکه بجای شاهنامه میتوانست مطالب کوتاه زیادتری بنویسد و عده خیلی زیادتری خط او را ببینند. شاگردان میر مشغول کار شدند ولی صفحاتی از شاهنامه که آنها نوشتند با یکدیگر هماهنگی نداشت و خط آنها با یکدیگر متفاوت بود و این درست خلاف انتظار و پیش‌بینی میر بود ولی او دستش پیش نمی‌رفت که شاهنامه را دست گرفته و تمام کند و کماکان اوقات خود را بنوشتن جملات کوتاه و ابیات مهم می‌گذراند. شاه عباس هر چند وقت یکبار از "میر" چگونگی پیشرفت کار نوشتن شاهنامه را می‌پرسید و هر بار خطاط جوابهایی میداد و خاطر شاه را آسوده میکرد که کارها دارد پیش میرود مقداری از شاهنامه نوشته شده است. چندین سال بدین ترتیب گذشت. میر از مقرری شاه استفاده میکرد ولی در مقابل سئوالات شاه دیگر جواب قانع کننده ای نداشت بدهد تا آنکه شاه عباس بالاخره حوصله اش از جوابهای بی سر و ته "میر" سر رفت و روزی فرمان داد که او هر چند صفحه را که نوشته ببرد و نشان شاه بدهد. دیگر طفره رفتن فایده ای نداشت و میر سه چهار صفحه ای را که در اوایل کار نوشته بود. برداشته و نزد شاه برد، زیرا آنچه را که شاگردانش نوشته بودند بعلت اختلاف خطها نمیتوانست بجای خط خود ارائه دهد. اما شاه عباس وقتی متوجه شد که خوش نویس معروف پس از چند سال فقط سه چهار صفحه از شاهنامه را نوشته است فوق العاده عصبانی شد و آن چند صفحه را بادست خود پاره کرد و دور ریخت و بعد در حالیکه سبیل های معروف خود را با دستش تاب میداد به میر غضب دستور داد کار خود را انجام دهد و چند لحظه بعد سر هنرمند معروف و بزرگ ایران را در حضور شاه بریدند. بدین ترتیب بزرگترین خوش نویس و خطاط ایران جان خود را از دست داد و مجال نیافت که آثار بیشتری از خود بجای گذارد. شاه عباس بعدها گفته بود که ناچار شده بوده است این هنرمند بزرگ را بکشد زیرا در غیر اینصورت به عظمت و موقعیت شاه لطمه وارد می‌آید و مردم متوجه میشدند که شاه را هم میتوان باسانی فریب داد.

این روایت را برای من در تهران میرزا غلامرضا خوش نویس و فیلسوف معاصر ایران

حکایت کرد و اطمینان داد که صددرصد صحیح است.

حالا بی مناسبت نیست که در دنبال بحث خوش نویسی و درارتباط با آن، کمی هم

از هنر ایرانی ها در درست کردن و آرایش جلد کتابها صحبت کنیم . هنر آرایش جلد کتابها مانند هنرهای زیبای دیگر ایران دارای این خصوصیت است که منحصر به فرد است یعنی جلد هر کتاب از نظر تزئین با کتاب دیگر اختلاف دارد و در هر یک ، هنرمند نبوغ و سلیقه خاص خود را بکار برده است ، جلدهای نفیس کتابهای قدیمی که از آثار هنری پرارزش بشمار میروند دونوع هستند . نوع اول که بسیار کمیاب و نادر می باشند آنهایی هستند که طرح و تزئین جلد تمام روی چرم انجام شده است . چرم هائی که سابقا " در ایران تهیه میشدند فوق العاده بادوام بوده و جلا و شفافیت آنها بسادگی از بین نمیرفت . چرم مرغوب فعلی ایران بنام چرم روسی معروفست و از روسیه وارد میشود ولی باید دانست که این چرم روسی سابقا " در ایران تهیه میشد و بعدها کارخانه آن از ایران بروسیه منتقل گردید . در هر حال جلد پرارزش و نفیس کتابهای قدیمی از همین چرم های ایرانی تهیه میشود .

روی چرم جلد کتاب هنرمندان ایرانی طرح های زیبایی را با رنگهای مختلف میکشند و گاهی اوقات نیز برای آنکه این جلدها زیبایی بیشتری پیدا کنند نقش و نگارهای طلائی رنگ را بوسیله پلاکهای فلزی روی آنها میزنند ، این نقش و نگارها را ابتدا روی پلاک فلزی حکاکی میکنند و بعد پلاک را برنگ طلا آغشته کرده و روی چرم جلد کتاب فشار میدهند و بطور کلی باید بگویم که ایرانیها در آرایش و تزئین جلد کتاب از کلیه ملل جهان جلو هستند و تاکنون زیبایی جلد کتابهای هیچ کشوری بیای کتابهای ایران نرسیده است .

اما نوع دیگر آرایش و تزئین جلد کتابها ، جلدهای مقوایی است که در اینحال طرحها و نقاشیهای مستقیمی " روی مقوای جلد میکشند ، این طرح ها بیشتر مربوط به شکارگاه ها هستند و رنگ آمیزی پاره ای از آنها فوق العاده زیبا و جالب است . اخیرا " جلدهای کتاب را در تهران تذهیب هم میکنند که بعضی از این جلدها خیلی نفیس است .

عامل مؤثر و مهم دیگر در تحولات هنرهای زیبای ایران زنده شدن داستانهای حماسی ایران بوسیله فردوسی بود ، ابوالقاسم فردوسی با پشتیبانی و حمایت سلطان محمود غزنوی - که بعد از قول خود زود وعده ای را که بفردوسی داده بود عمل نکرد - داستانهای حماسی تاریخ ایران بنظم در آورده و کتابی بنام شاهنامه از آنها درست کرد . شاهنامه از نظر تاریخی صد درصد درست نبود ولی داستانهای حماسی آن تمام ایرانیان را تکان داد و آنها را بیاد دوران عظمت و شکوه گذشته انداخت و همین داستانها بنوبه خود در هنرمندان ایران هم اثر گذاشت و الهام بخش آنها شد . شاهنامه خیلی زود جای خود را در میان خانواده های ایرانی باز کرد و درست مانند کتاب " ایللیاد " یونانی ها بود . داستانها و افسانه های شاهنامه بزودی بر سر زبانها افتاد نام رستم قهرمان افسانه ای شاهنامه را تمام ایرانی ها میدانند و شرح ماجراهای پهلوانی او را خوانده و شنیده اند . نقاشی جنگ رستم و دیوسپید هم اکنون بر سردروازه تهران جلب نظر میکند و هزاران تصویر و نقاشی از

جنگهای رستم بوسیله هنرمندان ایرانی کشیده شده است و هر بچه ای در ایران داستانهای زال ، اسفندیار و کیخسرو را میداند .



رستم و دیو سفید روی قطعه برنج

اما عامل مهمتری در تحولات هنری ایران که موجب شد داستانهای حماسی شاهنامه بطور وسیعتری در قلمرو هنرهای زیبا مخصوصا " نقاشی ، مجسمه سازی و حکاکی نفوذ کند ، ظهور سلسله صفویه و مخصوصا " شاه عباس بود که علاقه زیادی به هنر نشان میداد ، تا کنون هیچ پادشاهی باندازه شاه عباس برای زیبایی و آبادی پایتخت خود کار و فعالیت نکرده است . در زمان شاه عباس اصفهان بصورت موزه و کلکسیونری از آثار هنری ایران درآمد ، شاردن سیاح فرانسوی که در آن دوران از ایران بازدید کرده است در کتاب خود مینویسد که اصفهان در طی مدت کوتاهی از بغداد جلو افتاده است و بمراتب زیباتر و دیدنی تر از آن شده است و با تمام خرابی ها و ویرانی هائی که این شهر در طی حمله محمود افغان متحمل شد معذالک هنوز اصفهان آنقدر آثار و شکارگاههای هنری دارد که جهانگردان

را مبهوت خود میکند .

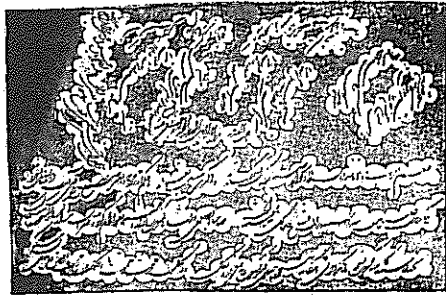
شاه عباس عده زیادی از هنرمندان را در دربار خود جمع کرده بود و آنها را تشویق به پدید آوردن آثار هنری جدید میکرد . این هنرمندان ، غیر از شاه که محیط مناسبی برای فعالیت آنها بوجود آورده بود ، مشوق دیگری هم داشتند و این مشوق مردم ایران و مخصوصاً " ایالات مرکزی آن بودند که روحیه زیبایسند ، شاد و فعالی داشتند . از طرف دیگر تا قبل از زمان صفویه مذهب ایران تسنن بود ولی سلاطین صفوی که خود از اولاد حضرت علی بودند ، شیعه را مذهب رسمی ایران کردند و در مذهب شیعه هم محدودیت‌هایی برای هنر و آثار هنری قائل نبودند و بهمین جهت هنرمندان در خلق آثار جدید هنری آزادی بیشتری پیدا کردند و هنر ایران در این زمان مانند دوران خسرو پرویز باوج خود رسید .

شاه عباس بخاطر پیروزیهایی که در جنگهای عثمانی بدست آورده بود شهرت زیادی در تاریخ دارد ولی شهرت و معروفیت او بیشتر برای آثار هنریست که از دوران او بیادگار مانده است . خوشبختانه از دوران شاه عباس ، مدت زیادی نگذشته است و بیشتر آثار او اکنون دست نخورده باقی مانده است ، این آثار بقدری زیاد و متنوع هستند که برای بررسی ، باید آنها را دسته بندی کرد . در حالیکه اصفهان در حقیقت مرکز فعالیت های هنری ایران در زمان شاه عباس بشمار میرفت ، شهرهای دیگر ایران هم از این جنب و جوش عقب نمانده و هر یک در رشته هنری خاصی جلورفتند . شیراز ، کرمان ، قم ، مشهد ، یزد ، زنجان و کرمانشاه از جمله شهرهایی بودند که در این فعالیت شرکت داشته و هر کدام در تولید یک محصول هنری شهرت پیدا کرده و هنوز هم این شهرت را حفظ کرده اند . فعالیت هنری که مخصوصاً " در طبقه جوان پیدا شده بود از هر جهت در تاریخ ایران بیسابقه بود و این شکوفایی بی نظیر به گسترش و پیشرفت هنرهای زیبای ایران کمک زیادی کرد .

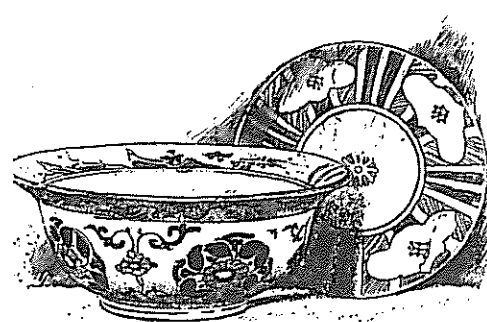
حالا نظری به بهترین آثار هنری این دوران شکوفایی بیفکنیم . هنرهای سرامیک سازی در این دوره به منتهای لطافت و زیبایی خود رسید و با دعوت هنرمندان چینی به ایران ایده های تازه ای وارد این هنر شد . هنر ساختن کاشیهای لعابدار که مدتها بود متروک شده و فرمول و راه ساختن آن فراموش شده بود ، از نو کشف گردید و دوباره هنرمندان این شیوه قدیمی و باستانی را بکار بردند و این امر تا حمله افغانه با ایران ادامه داشت و با این حمله و تلف شدن عده زیادی از هنرمندان فرمول ساختن کاشیهای لعابدار برای همیشه از بین رفت و دیگر کسی از آن اطلاع ندارد . در عین حال و بموازات سرامیک های لعابدار هنرمندان چینی نوع تازه و مشابهی از این اثر هنری را عرضه کردند که ایرانی ها نیز به تقلید از آن پرداختند این محصول جدید چون در کاشان ساخته میشد معروف به کاشی شد و همین کاشی هایی است که هنوز هم معمول است هنرمندان چینی علاوه بر رنگ های مخصوص آبی و سرمه ای را تولید کرده و آنها را در سرامیک ها و کاشیهای خود بکار میبردند . این

نظری به هنرهای زیبای ایران

رنگها را گاهی در ظروف و بشقاب های سرامیک نیز استعمال کرده و این ظروف را بانقوش گل و گیاه تزئین میدادند و بعد مهر و علامت چین را هم پشت ظروف میزدند ، هنرمندان ایرانی فکر و ابداع چینی ها را گرفته و آنها را با طرحهای جدید هنری خود تکمیل کردند و کلاهی که صد درصد رنگ و قیافه ایرانی داشت عرضه نمودند .



نمونه‌ای از خط شکسته نستعلیق



کاسه و بشقاب چینی کار همدان

در هر حال میان ظروف و آجرهای کاشی ایرانی و چینی هاشباهت بسیاری وجود دارد و هنرشناسان این آثار هنری را از مشخصات آنها تمیز میدهند ، ظروف و آجرهای کاشی چینی سبک تر هستند و ظروف و آجرهای ایرانی سختی کمتری از چینی دارند ، بدین معنی که ظروف و آجرهای کاشی ایرانی با یک میله فولادی مخطط میشوند ولی انواع چینی در مقابل فولاد هم مقاوم و سخت بوده و مخطط نمیشوند . نمونه های آجرها و ظروف کاشی دوره صفویه خیلی کم و پرارزش است و آنها را نباید با کاشیها و ظروفی که فعلاً " در ایران ساخته میشوند ، اشتباه کرد .

یکی دیگر از آثار هنری پرارزش و فوق العاده کمیاب این دوره ظروف چینی سفید رنگی است که هنرمندان ایرانی از قبل از زمان شاه عباس شروع بساختن آن کرده بودند . این ظروف برنگ سفید شیری و نیمه شفاف بوده و خطوطی در روی آنها دیده میشد در خمیر این ظروف هنرمندان ایرانی مقداری موم و ماده شمعی داخل میکردند که در موقع گرم کردن خمیر موم ها ذوب شده و حالتی نیمه شفاف به این ظروف میدادند ، نمونه هایی که از این آثار هنری باقی مانده ، توسط کلکسیونرها جمع آوری شده و برای فروش عرضه نمیشود . در طول مدت اقامت من در ایران دلالت های عتیقه فقط یکبار یکی از این ظروف را بمنزل من آورده و برای فروش عرضه کردند ولی مانند یک جواهر از آن مراقبت کرده و ارزشی مانند یک الماس برای آن قائل بودند . سلاطین صفوی که کوشش زیاد برای گسترش مذهب شیعه

میکردند، هنرمندان ایرانی را تشویق کردند که برای قیورائمه آرامگاه ها و بناهای جدیدی بسازند و این ساختمانها شروع شد و در تزئین آنها کاشیهای لعابداری که شبیه سرامیکهای لعابدار قرون قبل بود و شفافیت و درخشندگی آنها را داشت با طرح های جدید و رنگهای متنوع تری بکار بردند، کاشیها و سرامیکهایی که در آن بناها بکار رفته به کاشیهای فعلی اختلاف زیاد دارد و کاشیها کنونی تلؤلو و درخشندگی آنها را ندارد. عده ای از کارشناسان مسائل هنری معتقدند که علت درخشندگی کاشیهای دوران صفویه و ماقبل آن تغییرات مواد شیمیائی بکار رفته و رنگ آنها در طول سالیان درازاست و این تغییرات ماده جدیدی را بوجود آورده که دارای آن خاصیت درخشندگی است ولی عده زیادتری این عقیده را درست نمیدانند و شفافیت و تلؤلو کاشیهای گذشته را معلول مهارت و زبردستی سازندگان آنها و فرمولهایی میدانند که حالا کسی از آنها اطلاع ندارد. بشهادت تاریخ در میان هزاران نفر از اهالی اصفهان که بدستور محمود افغان قتل عام شدند طراحان و سازندگان این کاشیها هم بودند، آنها چون هنر خود را بر علیه مذهب تسنن بکار برده بودند مورد کینه خاص محمود افغان قرار داشتند و به همین جهت قتل عام شدند و اسرار و فرمول ساختمان این کاشیها را با خود بگور بردند. در هر حال صرف نظرا از اینکه عقیده کدام دسته از این هنرشناسان درست باشد، چیزی که مسلم است اینست که در حدود صد و پنجاه سال است که این کاشیها دیگر تولید نشده و فرمول آنها از یاد رفته است.

کاشیهای لعابداری که مخصوصاً " در زمان شاه عباس ساخته شده اند از لحاظ زیبایی بنیامند می باشند، نقش و نگار و طراحی این کاشیها آبی و سبز رنگ و زمینه آنها قهوه‌ای تیره و ارغوانی پررنگ است ولی موقعی که در مقابل نور قرار میگیرند برنگ صورتی، ارغوانی و طلائی در آمده و تلؤلو و درخشندگی خاصی دارند که عمیق بنظر میرسد. بعضی از این کاشیها شش ضلعی بوده و روی آنها حروفی فارسی یا عربی وجود دارد که وقتی کنار هم گذاشته شوند کتیبه ای را تشکیل میدهند. از روی خطوط و حروف کاشیها می توان معمولاً قدمت آنها را تشخیص داد که تقریباً " متعلق به چه دورانی هستند. کاشیهایی که دارای حروف و خطوط کوفی هستند متعلق به قبل از دوران صفویه و قرون قبل از آن می باشند و خطوط دیگر متعلق به دوران صفوی و بعد از آنست. اخیراً هنرمندان ایران سعی کردند که کاشیهایی از نوع کاشیهای زمان صفویه بسازند ولی غیر از آنکه در رنگ آمیزی آنها توفیقی پیدا نکردند استحکام آجر کاشی آنها هم باندازه کافی نبود و کاشیهای دوران صفویه شاید بعلت قرنها ماندن استحکام خیلی زیادتری دارند. بدین معنی که پشت کاشیهای کنونی را میتوان با ناخن دست مخطط کرد در حالیکه ممکن نیست با ناخن در پشت کاشیهای زمان صفویه بتوان خطی کشید.

از آثار دیگر هنرمندان در دوران صفویه کاشیهای تصویردار است که مانند تابلوهای

نقاشی، قصور مجلل سلطنتی اصفهان را زینت داده اند و خوشبختانه قسمت مهمی از این کاشیهای تصویردار که تصویر انسان یا حیوانی را در شکار و یا بزم نشان میدهند در حمله افغانه آسیب ندیده و بیادگار باقی مانده است این نوع کاشیها را بدو دسته میتوان تقسیم کرد، اول دسته ای که شبیه موزائیک بوده و مانند موزائیک ساخته میشود. این نوع کاشیهای موزائیک، دارای دو خصوصیت هستند یکی رنگهای بسیار زیبایی که در آنها بکار رفته و مخصوصاً " رنگ آبی تند که فرمول آن معلوم نیست و امروزه نظیر آن را نمیتوانند بسازند و دیگری ترکیب و چگونگی ساختمان آنها که تشکیل میشوند از ذرات و قطعات کوچک کاشی که برای قسمت های مختلف در نظر گرفته شده و این قطعات را در خمیر گچ مانندی کنار یکدیگر گذاشته و بهم می چسبانند. این کاشیهای موزائیکی واقعا " از شاهکارهای هنری اساتید ایران بشمار میروند ولی متأسفانه از طرف هنردوستان آنها توجه کافی نشده است، دوام آنها هم خیلی زیاد و خوبست. این کاشیهای موزائیک قابل تقلید بوسیله استادکاران امریکائی برای تزئین ساختمانها می باشند، گو آنکه رنگ آبی بسیار زیبایی را که در این کاشیها بکار رفته فعلاً " نمیتوان ساخت و فرمول آن معلوم نیست.

نوع دیگر کاشیهای تصویردار، آنهایی هستند که موزائیک نبوده و بوسیله هنرمند روی آنها طراحی و نقاشی شده است و در حقیقت نقاشان و چهره نگاران ایران در اینجا میدانی برای هنرنمایی خود پیدا کرده اند، آنها در نقاشی روی کاشیها انواع بیشتری از رنگها را بکار برده و خود را محدود در رنگهای خاصی نکرده اند، در بعضی از کاشیهای تصویرداری که من دیدم هفت رنگ بکار رفته بود که لااقل چهار رنگ آنها در حال حاضر ناشناس است و معلوم نیست که چه فرمولی دارد. در بیشتر اوقات هم تصویر فقط روی یک کاشی کشیده نشده بلکه مجموعه ای از بیست تا چهل کاشی را فرامیگیرد و این مجموعه ها دارای حاشیه ای هم هستند که از گل و گیاه تشکیل میشوند. من چند مجموعه از این کاشیها را که از دیوارهای ساختمانها کنده شده بودند خریداری کرده و با خود بامریکا آوردم. این مجموعه ها تابلوهایی را از باغ و بوستان که عده ای در آنها مشغول چیدن میوه بودند تشکیل میدادند. این تابلوها تا حدودی اثر نفوذ هنرمندان چینی را در هنرهای ایران نشان میدهد، مخصوصاً " قیافه زنان که شبیه زنان چینی می باشند. ظاهراً " این تصاویر و طرح ها تقلیدی از " من - او - هار " رئیس هنرمندان چینی در ایران می باشد. تابلوهای دیگری از این کاشیها به سبک نقاشیهای هندی در اصفهان وجود دارد که زیر نظر و آموزش " حسنی دکان " هنرمند هندی که بدعوت شاه عباس بایران آمده بود ساخته شده است.

هنرمندان ایرانی در تحت تاثیر فردوسی و الهام از داستانهای حماسی شاهنامه تصاویری روی کاشی از قهرمان افسانه ای شاهنامه یعنی رستم کشیده اند در پاره‌ای از کاشیها نقش جنگ رستم با دشمنان خود بطور برجسته و با رنگهای زیباروی کاشی کشیده

شده است و در بعضی از تابلوهای کاشی جنگ رستم و دیوسفید نشان داده شده است . نقاشان و هنرمندان ایرانی دیوسفید را با مشخصاتی که از تخیلات خود و یا از اشعار فردوسی الهام گرفته اند ، کشیده اند در این تصویر روی کاشیها ، رستم در حالیکه سوار بر اسب خود " رخس " است دیده میشود که با شمشیر بر سر دیوسفید با هیکل بزرگ و هیولا مانند و شاخدارش زده است . افسانه قهرمانی رستم و دیوسفید در ایران ، مانند افسانه " سن جرج " و " اژدها " در انگلستان است و همان اندازه و شاید هم بیشتر شهرت دارد . بهر حال نباید فراموش کرد که جنگ رستم و دیوسفید و سایر افسانه های حماسی که در نقاشیهای تزئینی ایران الهام بخش هنرمندان است بوسیله شاهنامه فردوسی زنده و جاوید مانده است . نکته قابل ذکر آنست که هم اکنون در سرزمین مازندران و در دامنه های شمالی البرز قبایلی زندگی میکنند که بنام " دیوسفید " معروف هستند و عده ای از ایرانی ها معتقدند که افراد این قبیله دیوسفید از اعقاب و باقیمانده ای قوم نیمه وحشی و جنگجویی می باشند که مغلوب رستم شده و بوسیله آن پهلوان نامی سرکوب گردیده اند ، اثبات صحت این ادعا البته کار مشکلی است زیرا وقایع مربوط به رستم و دیوسفید اگر صحیح باشد متعلق بزمانی در حدود سی تا چهل قرن قبل است و بندرت میتوان مدارک تاریخی از آن دوران بدست آورد .

فلز کاری و کارهای دستی روی فلزات از قرون قبل از سلسله صفویه در ایران معمول بوده است ، یک قسمت از این کارهای دستی روی فلزات مربوط به اسلحه هائی بود که در ایران ساخته میشد و هنرمندان ایرانی روی تیغه و یا جلد و دسته شمشیر و یاخنجر و کارد کارهای تزئینی میکردند . آفتابه (۱) و لگن نیز که در ایران از اشیاء و لوازم خانگی است نیز از جمله فلزکاریهای ایرانی ها محسوب میشود ، زینت آلات فلزی زنان نیز از انواع دیگر رشته های این هنر است ، انواع ظروف فلزی خانگی که بقایائی از آنها از خرابه های باستانی بدست آمده نمونه های دیگری از کارهای روی فلز ایرانیهاست ، نمونه هائی از این قبیله اشیاء فلزی دوران قبل از صفویه بسیار نادر و کمیاب است و اشیاء فلزی را که در حال حاضر میتوان بدست آورد مربوط بدوران صفویه میباشد و در این دوران کارهای دستی فلزی ایرانی ها باوج کمال خود رسیده است فلزاتی که روی آنها کار میشود عبارتند از آهن ، فولاد ، طلا ، نقره ، مس و برنج .

اصفهان مرکز کارهای فلزی ایران بشمار میرفت و هنوز هم این مقام را دارد . بعضی از شهرهای دیگر ایران در این مورد با اصفهان رقابت میکنند ولی بیای این شهر نمیرسند .

(۱) آفتابه لگن در ایران کار روشویی امروزه را انجام میداد و اشخاص قبل و بعد از غذا دستهای خود را با آفتابه لگن می شستند . (مترجم)

در شهرهای مشهد ، استرآباد و دامغان مانند اصفهان شمشیرهای میساختند که تیغه آنها با شمشیرهای ساخت دمشق کمی اختلاف داشت ، فولادهای ساخت ایران نرمش کمتری از فولاد دمشق دارند ولی تیغه های شمشیر ساخت ایران ضعیف تر از شمشیرهای دمشق نیست ، شمشیرهای ساخت اصفهان هم شمشیرهای کج و هم شمشیرهای صاف و راست می باشند .

تزئین و آرایش سلاح و وسایل جنگی از قبیل کلاه خود ، سیر ، زره و شمشیر باطلا و نقره از جمله هنرهای تزئینی ایران بشمار میرود که از قرون قبل معمول بوده است و هنوز هم این هنر فراموش نشده است ، این تزئین اگر با نقره انجام شود ، نقره کوب و اگر با طلا انجام شود طلاکوب یا زر نشان نامیده میشود . طرز کار بدینقرار است که روی این وسایل جنگی فولادی طرحی را که هنرمند در نظر گرفته حکاکی میکند و این حکاکی را با قلم های مخصوص عمیق تر از حد معمول می نماید و بعد در داخل شیارهای این حکاکی سیم نازکی از طلا یا نقره را نشانده و آنرا با چکش محکم میکند . در دوران صفویه و در زمان نادر شاه کلاه خود و سیر سردارانی را که در جنگها پیروز شده و دشمن را شکست میدادند طلاکوب میکردند و این طلاکوبی هر قدر که پیروزی آن سردار مهمتر بود ، بطرز بهتر و مجلل تری انجام میشد . بعضی اوقات سردارانی که از طرف شاه به ماموریت جنگی اعزام میشدند مسلح به کلاه خودها و سپرهای میگشتند که روی آنها تصویر جمشید و تصاویر رستم و زال را حکاکی کرده بودند . به میهمانانی که از خارج می آمدند کلاه خودهای طلاکوب هدیه میشد . شاهزادگان تزئین و آرایش وسایل جنگی خود را گسترش داده و در وسط طلا و نقره از جواهرات ، یاقوت و یا الماس هم استفاده میکردند . وقتی انسان سلاح و وسایل جنگی سلاطین و شاهزادگان را که در میدانهای نبرد با خود حمل میکردند ، ببیند واقعا " دچار حیرت و تعجب از آنهمه تجمل و شکوه آنها میگردد ، افراد گارد سلطنتی و یا غلامان خاص شاه نیز وسایل جنگی طلاکوب و مرصع داشتند . اکنون قریب صدسال است که کلاه خود ، سپر و زره از فهرست وسایل جنگی ایران حذف شده اند زیرا با پیدایش سلاح گرم و وسایل جدید جنگی دیگر آنها بکار نمی آید و بدرد موزه ها میخورند .

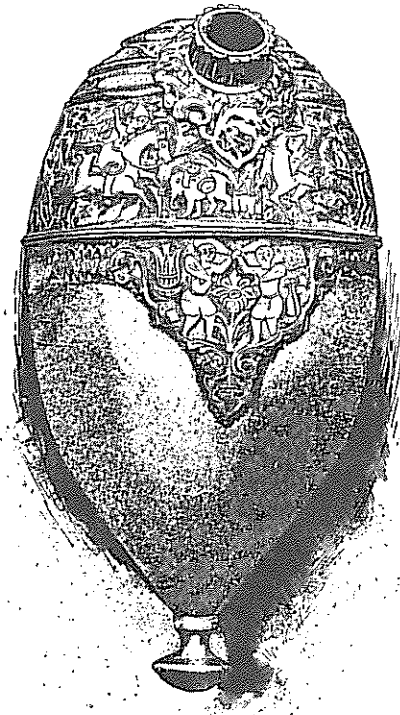
در زمان صفویه لوله های توپ را هم در اصفهان میساختند و این لوله های توپ از نظر جنس و کیفیت در نوع عالی بود ، دو نفر از سازندگان لوله های توپ در آن موقع شهرت داشتند : حسن و حاج محمد و نام این دو نفر روی لوله توپهایی که ساخته اند حک شده است .

نوع دیگری از تزئین لوازم و اشیاء آهنی با طلا و نقره روکش کردن آنها با ورقه ای نازک از نقره یا طلاست و این روکش ها غالبا " استحکام زیادی دارد ، این قبیل اشیاء روکش شده البته زیبا و دیدنی میشوند ولی دوام آنها باندازه اشیاء طلاکوب و نقره کوب نیست و بهمین جهت هنرمندان ایرانی ترجیح میدهند که برای تزئین اشیاء آهنی از روش طلاکوب

یا زرنشان استفاده نمایند و بیشتر اشیاء و لوازمی را که در اصفهان به تقلید از انواع قدیمی آنها برای فروش به کلکسیونرها و خارجی ها میسازند از نوع همین طلاکوب و نقره کوب است. برای صیقلی کردن سطح اشیاء آهنی و فولادی نظیر تیغه شمشیر، جام های مختلف، آفتابه لگن و کلاه خود آنها را با روغن جلا که دو قسمت آن از زاج و لاک شیشه ای تشکیل میشود و ماده دیگری هم دارد که نوع آن معلوم نیست، آغشته میکنند. روغن جلا سطح این اشیاء را براق و صیقلی میکند و در عین حال رنگ کرم و نخودی به آهن میدهد که در حقیقت نوعی تزئین بشمار میرود. اشیائی که بدین ترتیب تزئین میشوند ظاهری ساده و سنگین دارند و در میان اروپائی ها، بازار خوبی پیدا میکنند. اما تزئین آنها دوام ندارد و اگر زیاد استعمال شوند رنگ و جلای خود را ازدست داده و تبدیل به یک شیئی کهنه آهنی میشوند. کلکسیونر و خارجی هائی که با اشیاء اصیل و قدیمی دسترسی پیدائی کنند طالب این قبیل اشیاء تزئین شده میباشند.

هنرمندان ایرانی که در تزئین اشیاء فلزی کار میکنند در برنج کاری و حکاکی و قلمزنی روی آلیاژ برنج هم مهارت زیادی دارند قلمزنی روی برنج از هنرهای قدیمی ایرانست و کارها و آثار قدیم از کارهای کنونی بمراتب با ارزشتر و بهتر است و علت این امر فقط بر اثر عدم توانائی و مهارت استادکاران کنونی نیست، بلکه بیشتر باین جهت است که کارهای خوب قلمزنی متأسفانه فعلاً "در بازار طالب و خریداری ندارد و بیشتر اشیاء قلمزنی که بتقلید از اشیاء قدیمی طراحی شده و مورد تقاضای خارجی هاست ساخته میشود و تا وضع باین ترتیب باقی است بدون شک کار قلمزنی روی برنج راه تنزل و سقوط را خواهد پیمود، بنظر میآید که در آینده برنجم جای خود را در میان اشیاء فلزی ایرانی ها باز کند ولی استادکاران ایرانی به کار روی برنج علاقه بیشتری دارند با آنکه ایرانی ها با روش ذوب و ریخته گری فلزات هم آشنائی دارند، ولی کار مهم آنها در مورد فلزات، چکش کاری، قلمزنی و حکاکی روی فلزات مختلف مخصوصاً "آهن برنج، طلا و نقره است. قلیان از جمله اشیائی است که هنرمندان قدیمی در ساختن و تزئین آن مهارت زیادی بکار برده اند و مخصوصاً "در این تزئین تنوع زیادی مطابق ذوق و سلیقه هر هنرمند مشاهده میشود، گاهی روی فلز قلیان، اشعاری از حافظ و سعدی را حکاکی کرده اند و زمانی روی فلز قلیانها صحنه هائی از شکار حیوانات، مجلس بزم و رقص رقاصه ها و بالاخره گل و گیاه حکاکی و قلمزنی شده است و این تصاویر را هم با مفتول هائی از طلا و نقره و یا قطعاتی از فیروزه آرایش داده اند من خودم قلیان نفیسی را در منزل یکی از رجال دیدم که تمام سطح آنرا فیروزه نشان کرده بودند و البته ارزش فوق العاده زیادی داشت. هنرمندان ایرانی در مورد هیچیک از اشیاء باندازه قلیان ذوق و هنر خود را نشان نداده اند و قلیان های ساخت قدیم و جدید را از نوع قلمزنی و تزئین آنها میتوان از یکدیگر تمیز داد زیرا در کارهای قدیمی شیارهای حکاکی ها عمیق تر هستند.

کارهای قلمزنی روی اشیاء آهنی که از دوران قبل بیادگار مانده بقدری زیبا و جالب توجه هستند که انسان را دچار حیرت می کنند اما متأسفانه در حال حاضر کلیه اساتیدی که در این رشته تخصص داشته اند کار خود را رها کرده اند و بهمین جهت اشیاء آهنی قلمزنی شده خیلی کم بوده و قیمت آنها هم زیاد است ولی بازار قلمزنی روی نقره و برنج



یک قلیان قدیمی از برنج

کماکان گرم و خو بست و هنرمندان زیادی در اصفهان، زنجان و تاحدودی در تهران باین کار اشتغال دارند این قلمزنی ها همه تقلیدی از کارهای اساتید قدیمی و گذشته بوده و کمتر نوآوری در آنها مشاهده میشود. بیشتر این قلمزنی ها طرح هائی از افسانه های شاهنامه و صحنه هائی از زندگی روستائی می باشند و اشیاء تزئینی جالبی بشمار میروند.

هنرشناسان عقیده دارند که در قلمزنی های روی برنج، هنرمندان کنونی ایران دقت کافی بخرج نمیدهند و بهمین جهت کار آنها قابل مقایسه با کارهای قدیمی نیست، شاید در این مورد تا حدی حق با آنها باشد ولی نباید انکار کرد که پاره ای از کارهای هنرمندان

کنونی نیز اصالت و تازگی دارد، مثلاً "سینی هائی از برنج درست کرده اند که نقره کوب است و این سینی ها خیلی زیبا و جالب بنظر میرسند و برای تزئین سالونها و اطاقها مناسب بنظر میرسند، نکته قابل ذکر این است که در کارهای قلمزنی که اینک در ایران انجام میشود هدف ساختن اشیائی نیست که مورد استعمال واقع شوند بلکه منظور آنست که اشیاء تزئینی و آرایشی بوجود آورند که باب خارجی ها و صدور بکشورهای خارج باشد و این درست خلاف کارهای قلمزنی دوران گذشته است در آنزمان اشیاء را طوری میساختند که در عین زیبایی بتوان آنها را در داخل مورد استعمال قرارداد ولی اشیاء قلمزنی و تزئینی کنونی این جنبه را ندارند و فقط بکار تزئین میخورند، توصیه ای که من برای امریکائی ها دارم آنست که این اشیاء برای تزئین خانه های آنها بسیار مناسب هستند و چون سطح دستمزد در ایران پائین است قیمت این اشیاء برنجی قلمزنی شده ارزان است و با بهای کمی میتوان آنها را خرید. اخیراً "این اشیاء راه خود را بطرف امریکا باز کرده اند و امید است که بازار بهتری پیدا کنند ولی کسانی که بخواهند اشیاء تزئینی گرانبهائی بخرند که بعداً نیز ارزش خود را از دست ندهد، بهتر است که در جستجوی اشیاء ساخت دوران قدیم باشند.

ایرانی ها در کار روی مس و قلمزنی آنها مهارت و استادی زیاد دارند و اصولاً بیشتر روی این فلز است که کارهای تزئینی خود را انجام میدهند. در ایران غالب ظروف و وسایل آشپزخانه از مس است و ایرانی ها که عشق و علاقه زیادی به زیبایی دارند همین ظروف و وسایل آشپزخانه را هم قلمزنی و حکاکی میکنند و در خانه های معمولی بسیاری از ظروف مسی دیده میشوند که قلمزنی شده و با همه زیبایی در آشپزخانه بکار میروند این آثار قلمزنی روی مس البته در تمام موارد خیلی استادانه و هنرمندانه نیست ولی بهرحال برای کلکسیونر هائی که پول زیادی برای اشیاء تزئینی و نفیس نمیخواهند بدهند قابل توجه است آثار قدیمی از قلمزنی روی مس اعم از بادیه و کاسه، سینی و جام از نظر هنری پر ارزش می باشند و کارهای کنونی نیز تقلیدی از آنهاست. ظروف مسی را معمولاً "در ایران با قلع سفید میکنند ولی اگر مس قلمزنی شده باشد ترجیح میدهند که آنرا سفید نکنند و بحال خاکستری و تیره رنگ نگاهدارند، جالبترین کارهای روی مس که در ایران دیدم قندیلی بود متعلق به قرون قبل که واقعا "شاهکاری از هنر بشمار میرفت و ارزش آن بمراتب از قندیل هائی طلائی هم بیشتر بود. در کارهای قلمزنی معمولاً نام سازنده و هنرمند را هم روی آن حکاکی میکنند بعضی اوقات تاریخ ساخت را هم ذکر می نمایند. جام های مسی را معمولاً "از خارج و همینطور از داخل هم قلمزنی میکنند، قلمزنی خارج صحنه هائی از شکارگاههای سلاطین و قلمزنی داخل مجالس بزم و رقص است.

ایرانی ها در قلمزنی و کار روی فلزات گرانبها و مخصوصاً "طلا کمتر کار میکنند و کارهای جالب کمتر ارائه داده اند و آنها بیشتر اوقات خود را صرف قلمزنی روی فلزات

سنگین، مخصوصاً آهن و مس میکنند، البته آثاری از هنرنمایی ایرانیها روی طلا و نقره هم دیده میشود. مخصوصاً "دستبندها و کمربندهای مرصعی را که در میان اعیان و اشراف دیدم، همه از مهارت ایرانیها در این قسمت هم حکایت میکند. از کارهای جالب هنرمندان ایرانی در این رشته مليله دوزی با مفتولهای طلائی است. این هنر در زمانهای قدیم معمول بود و هنوز هم با موفقیت در زنجان تعقیب میشود. کارهای استادانه مليله دوزی هنرمندان زنجانی دستکمی از بهترین مليله دوزیهای دمشق و فلورانس ندارد و از هر حیث با آنها رقابت میکند ولی بدرستی معلوم نیست که چرا آنها در این رشته کارهای بیشتری را عرضه نمیکند.



یک آفتابه قلم کاری از نقره

هنرمندان ایرانی در ساختن زینت آلات طلا مخلوط با مینا کاری نیز مهارت زیادی از خود نشان داده اند، بدرستی معلوم نیست که این هنر در چه تاریخی با ایران آمده و معمول شده است ولی با مشاهده و بررسی بسیاری از مینا کاریها عقیده خود من در این

باره آنست که این هنر قدمتش در ایران از سال ۱۵۶۰ بیشتر نیست، یکی از دلایل این امر آنست که میناکاری در اصفهان رواج زیاد دارد و حال آنکه اگر این هنر سابقه زیادی داشت، یا فراموش شده بود و یا در نحوه آن تغییرات زیادی مشاهده میشد و حال آنکه در نمونه‌های میناکاریهای گذشته و حال ایران اختلاف زیادی مشاهده نمیشود یکی از راه‌هایی که می‌توان تاریخ ساخت یک میناکاری را مشخص کرد توجه به لباسهایی است که هنرمند در طرح خود در میناکاری آورده‌است و از روی لباسها و چگونگی آنها میتوان تشخیص داد که یک میناکاری متعلق به چه دوره‌ایست. زیرا هنرمندان در طرح‌های خود لباس را مطابق لباس مد روز خود میکشند، مگر آنکه طرح مربوط به داستانها و افسانه‌های حماسی گذشته باشد.

میناکاری را ایرانی‌ها معمولاً "بطور مستقیم روی صفحاتی از نقره و یا طلا انجام میدهند و بیشتر اوقات هم میناکاری را روی مس میکنند. در بعضی از موارد هم مفتول‌های طلائی را با مینا توأم کرده و آنرا بصورت طرح‌هایی روی جام‌ها و یا اشیاء دیگر مسی میکوبند. قلیانی را از این نوع در ایران دیدم که روی کوزه مسی آن میناکاری کرده و روی مینا با مفتولهای طلا و نقره طرحی را کشیده بودند که یک مجلس بزم و رقص را نشان میداد و این قلیان فوق‌العاده زیبا و جالب بود. کوزه این قلیان باندازه تخم یک شتر مرغ بود و آنرا زمان صفویه در اصفهان ساخته بودند.

رنگ مهم و چشمگیری که در میناکاری استعمال میشود آبی تندونیلی است ولی به نسبت طرحی که میناکاری میشود رنگهای دیگر هم حتی رنگ سرخ در آن بکار میرود سه نفر از معروف‌ترین اساتید میناکاری ایران که آثار جاودانی از خود بیادگار گذاشته‌اند عبارتند از آقا محمد حسن، آقا محمد امین و آقا محمد علی. بهترین میناکاری موجود در ایران یک سرویس چایخوری طلاست که روی آن میناکاری شده و شاهکاری از هنر بشمار میرود که نظیر آن در ایران و یا خارج ساخته نشده‌است. این سرویس میناکاری متعلق به قصر سلطنتی تهران است که در ضیافت‌های رسمی از آن استفاده میشود و آنرا آقا محمد حسن ساخته‌است در میناکاری، اساتید بهبهان از همه شهرهای دیگر ایران جلوتر هستند و بهترین میناکاریها را از بهبهان می‌آورند.

کارهای برجسته‌ای از طلا و نقره کوب روی مس توأم با میناکاری وجود دارد که ظاهراً از سبکهای خارجی تقلید شده و از کارهای بومی خود ایران نیست.

جای تعجب است که هنرمندان ایرانی که تا این اندازه در قلمزنی و کار روی فلزات پیشرفت کرده‌اند در حجاری و سنگتراشی پیشرفتی نداشته‌اند و اخیراً کارهای مهمی ارائه نداده‌اند. در دوران گذشته ایرانی‌ها استعداد خیلی زیادی در سنگتراشی و حجاری و مجسمه‌سازی داشتند و آثار تخت‌جمشید شاهد گویای این مدعاست. این استعداد هنرمندان

ایرانی تا قرون بعد از هخامنشی‌ها ادامه داشت و در زمان ساسانیان نیز باوج شکوفائی خود رسید که آثار بیستون در نزدیکی کرمانشاه از آن دوره است. در زمان قاجاریه نیز حجاری روی کوه‌ها و تخته سنگ‌ها مورد توجه سلاطین واقع شد و بدستور فتحعلیشاه و ناصرالدینشاه حجاریهایی در کوه‌های اطراف تهران و فیروزکوه بعمل آمد که البته از لحاظ نفاست و زیبایی بیای حجاریهای تخت‌جمشید و بیستون نمیرسد و حجاریهای زمان شاه عباس نیز از نظر کیفیت و اصالت بهتر از حجاریهای اخیر است. هنرشناسان بر این عقیده‌اند که حجاریهای ایران پس از ظهور اسلام کار خود را رها کرده و به ساختن سرامیک و کاشی پرداخته‌اند.

اما منبت‌کاری و خاتم کاری چوب برخلاف حجاری پیشرفت زیادی در ایران داشته و هنوز هم مورد توجه و رو به ترقی و تکامل است، مخصوصاً "خاتم‌کاری که از هنرهای اصیل ایرانی است و نمونه‌هایی از آنرا می‌توان یافت که واقعاً انسان را از فرط زیبایی مبهوت می‌کند. خاتم‌هایی که هم اکنون توسط استادکاران شیراز ساخته میشود بعقیده من یکی از بهترین نمونه‌های هنرهای زیبای ایران بشمار میرود. خاتم‌کاری ایرانی‌ها یک کار سهل و ممتنع است و وقتی انسان به یک کار خاتم دقیق شود و آنرا مورد بررسی قرار دهد در حیرت فرو میرود که هنرمند با چه حوصله و دقتی هزارها قطعات کوچک چوب و یا فلز را در سطح کوچکی کنار یکدیگر قرار داده و یک قطعه خاتم بوجود آورده‌است. در ایران میز، صندلی، نیمکت و میل، جعبه، ویولون، گیتار، عصا، قاب عکس و همه قسم اشیاء چوبی را منبت‌کاری میکنند. برای اینکه متوجه دشواری کار هنرمندان و دقت فوق‌العاده آنها شویم کافی است که بدانیم در یک هشتم اینچ مربع خاتم در حدود ۳۵ تا ۴۰ قطعه کوچک چوب و استخوان و فلز را توانستم بشمارم. در خاتم‌های ایران گاهی اوقات کمی خرده و براده آلیاژ برنج هم بکار می‌برند و این آلیاژ به خاتم درخشندگی و جلا داده و وقتی نور بآن می‌تابد ذرات برنج برق زده و مانند آنست که خورشید بر سطح دریا تابیده باشد این کارهای خاتم مورد علاقه خود ایرانی‌ها و در عین حال خارجی‌هاست یعنی هم در داخل کشور مصرف دارد و هم خارجی و کلکسیونرها آنرا خریداری می‌نمایند.

حالا به‌بینیم که ایرانی‌ها در رشته هنرهای طراحی که با رنگ سر و کار دارد، اعم از طراحی‌های صنعتی، تابلوهای نقاشی مناظر و پرتره چه کرده‌اند. این رشته از هنرها البته از دوره رنسانس بعد مهم‌ترین رشته‌های هنری اروپا را تشکیل میدهند و بهمین جهت جالب توجه است که ایرانی‌ها در این مورد چه پیشرفت‌هایی داشته و آیا با اروپاییها قابل مقایسه هستند یا نه. در اینجا باید گفته شود که هنر نقاشی ایران از زمان صفویه دوره جدید خود را شروع کرده‌است ولی قبل از آنکه در مورد این رشته وارد بحث شویم باید متذکر گردیم که برای بررسی نقاشیهای ایران باید تصوراتی را که از متخضات این هنر و

نقاشان اروپا در خاطر داریم کنار بگذاریم. معمولاً وقتی صحبت از نقاش و نقاشی میشود همه آتلیه و استودیوی را بیاد میآورند که دکوراسیون مجللی با پرده‌های گرانبها دارد و نقاش با لباسی که با دکوراسیون آتلیه هماهنگی دارد روی چهارپایه در مقابل تابلویی نشسته و مشغول تکمیل آنست و در گوشه و کنار آتلیه هم تابلوهای متعددی از کارهای هنرمند نقاش را در معرض تماشا و فروش گذاشته‌اند. و حال آنکه این تصورات را بهیچوجه نمیتوان درباره نقاش ایرانی و آتلیه او داشت. نقاش ایرانی مردیست از طبقه متوسط که عمامه سفید یا سبز رنگی دور سر خود پیچیده و لباده‌ای که تا زانوئی او میرسد پوشیده و چهارزانو روی گلیمی در دکانی که در آن بطرف خیابان کاملاً باز است، یا در سایه درخت چناری نشسته است و بکار خود مشغول است. اگر او هنرمند موفق و خوشبختی باشد، آنقدر درآمد دارد که بتواند زندگی روزمره خود را بگذراند، اطراف او چند نفر از شاگردانش بهمان وضع چهار زانو نشسته‌اند و باستاد خود کمک می‌کنند و ضمناً از او هم کار یاد میگیرند که بعداً اگر استعدادی داشته باشند روزی نقاش شوند. او رنگ‌هایی را بکار میبرد که خودش طبق نسخه‌ای که از پدر یا استادش بارث برده، ساخته‌است و روغن جلائی را برای درخشش تابلوی خود مصرف میکند که شخصاً درست کرده‌است. کسی در کارهایش او را راهنمایی و ارشاد نمیکند و هیچکس هم از او انتقاد هنری نمی‌نماید، هرگز کسی درصدد برنمی‌آید که تابلوهای او را مورد بررسی و نقد هنری قرار دهد و نظرات خود را بگوید یا مانند اروپا در روزنامه‌ها برای استحضار عموم منتشر کند. تنها منتقد نقاشان ایرانی و کسانی که درباره کار آنها نظر میدهند مشتریانشان هستند. موقعی که مشتری جلوی دکان و کارگاه نقاش پیدا شود، او از جای خود بلند شده و با گفتن یک "بسم‌اله" با کمال تواضع از مشتری تقاضا میکند وارد دکان شده و تابلوها و کارهای او را برای خریداری مشاهده نماید و به این مشتری یک فنجان چای و یا قلیان هم تعارف میکند. یا آنکه اگر مشتری پولدار باشد، معمولاً کسی را عقب نقاش میفرستد و در این موارد نقاش تابلوهای خود را در پارچه‌ای پیچیده و زیر بغل یکی از شاگردان خود میگذارد و باتفاق بطرف خانه مشتری میروند تا شاید تابلوها مورد پسند او واقع شده و خریداری گردد، اگر هم تابلوی خود را نتوانست بفروشد بهیچوجه ناراضی و ناراحت نمیشود و با حالتی کاملاً تسلیم میگوید "حتماً خواست خدا نبوده‌است که تابلویش را بفروشد. تنها تفریح او هم اینست که عصرها و اوایل شب سری به قهوه‌خانه بزند و یا در یکی از خیابانها گردش کرده و ضمن خواندن ابیاتی از حافظ و سعدی بفکر تابلویی باشد که فردا باید دست بگیرد.

این صحنه‌ای از زندگی و کار نقاشی ایرانی است. او مانند "روینس" و "رامبراند" زندگی نمیکند، دستمزدی که دریافت می‌کند هرگز کافی برای کاری که عرضه کرده نیست ولی مشتریها طوری پول را باو میدهند که مانند صدقه و بخشش است. هرگز مانند هنرمندان

اروپایی از هیجانان و لذات زندگی استفاده نمیکند ولی خصوصیتی را دارد که یک هنرمند واقعی باید داشته‌باشد و آن لذت از کاریست که میکند و علاقه و عشقی است که بکار خود میورزد، یک روز نقاشی در تهران برای انجام کاری که با او قرارداد بسته‌بودم بخانه‌ام آمد، مرد موءدب و بلند قدی بود که ریش‌حنائی رنگی داشت، چشمان سیاهش میدرخشیدند و همیشه به نقطه دوردستی خیره بود، مثل این بود که در دنیای دیگری بسر میبرد و در تخیلات و تصورات دور و دراز است. میگفت شاگرد آقا یا آقا نجف بوده‌است آقا نجف نقاش مشهور در زمان فتحعلیشاه قاجار میزیست‌است. من که مراقب کار او بودم و از صداقتش خوشم آمده بود گفتم خیلی بیش از پولی که از من گرفته‌است در کار خود دفت بخرج میدهد. او نگاهی بزرگوارانه بمن کرد و جواب داد: "من فقط بخاطر پول کار نمیکنم، بلکه کار میکنم برای آنکه عاشق آن هستم" گفته این نقاش هنرمند مرا بکلی دگرگون ساخت و احساس کردم که با یک هنرمند واقعی روبرو هستم. از او چگونگی کار و موفقیتش را پرسیدم جواب داد با آنکه بهنر و کار خود عشق میورزد باید اعتراف کند که هرگز نتوانسته‌است کارهای هنری خود را بیای آثار استادش آقا نجف برساند و از قول استاد خودش میگفت که او هم اظهار میداشته‌است هر قدر سعی می‌کند نمی‌تواند بخوبی استادش آقا صادق آثار هنری خلق کند. این جواب میزان حق‌شناسی هنرمندان ایرانی را بخوبی نشان میداد و ضمناً ثابت میکرد که هنر نقاشی ایران در زمان حاضر به شکوفائی دوران صفویه نبوده و عقب رفته‌است.

یکبار دیگر، یکی از بهترین تذهیب‌کاران ایران برای من پیغام فرستاد که میخواهد پارهای از کارها و آثار خود را نشان من دهد اگر مایل هستم، وقتی را برای آمدن او تعیین کنم. روز مقرر باتفاق شاگردش آمد، مردی با مووریش خاکستری بود که لباده بلند و پوشیده و عمامه سفیدی بر سر داشت، اجازه نشستن خواست و خودش و شاگردش روی زمین نشستند و بقچه‌ای را که با خود آورده بودند باز کرده و کارهای هنری را از آن بیرون کشیدند، این کارهای هنری شامل چند جمعه، بادبزن، چند کتاب و صفحاتی از کتاب تذهیب شده بود، طرح‌های این تذهیب‌ها بسیار عالی و در عین حال کاملاً متنوع بوده و انسان را به یک دنیای رؤیائی فرو میبرد، رنگ‌آمیزیها فوق‌العاده زیبا و هماهنگ بود و من که در شناسائی اشیاء هنری تخصص و سابقه دارم هر قدر نگاه میکردم از تماشای آنها سیر نمیشدم و کوچکترین نقصی را نمی‌توانستم پیدا کنم در عین حال که شیفته و مهیوت کارهای این هنرمند شده بودم رفتار متواضعانه و بی‌توقعی او برایم کاملاً عجیب بود، هیچ ادعائی نداشت و بکارهایش نمی‌بالید. میگفت که رنگهای کارهایش را خودش ساخته و ترکیب کرده‌است، شاگردش باو کمک میکند ولی ساختن رنگها کار حساس و دقیقی است که هنوز نمی‌تواند به شاگرد خود واگذار نماید. این هنرمند غیر از تذهیب کاری در رشته‌های رنگ و روغن هم استاد بود. نام او میرزا محمدتقی بود و با آنکه کارش

دقیق بود، دستش تند بود و به سرعت و چابکی حیرت‌آوری کارهای خود را انجام میداد. بطوریکه قبلاً ذکر شد هنر نقاشی و کشیدن تصویر در ایران نسبتاً جدید است و ظاهراً سوابق طولانی نباید داشته باشد، شواهد و دلایل بسیار ناچیزی وجود دارد که هنر نقاشی قبل از دوران شاه عباس هم در ایران وجود داشته است و اگر هم واقعا اینطور باشد آثار و تابلوهایی از آن دوران باقی نمانده که بتواند بطور کامل صحت این ادعا را ثابت کند. شواهدی موجود است که هنر نقاشی قبل از دوران شاه عباس در هندوستان بوده و راه تکامل می‌پیموده است و اگر بتوانیم این ادعا را قبول کنیم در آن صورت می‌توانیم بپذیریم که در ایران هم این هنر ناشناس نبوده است.

نقاشی پرتره در ایران هیچگاه به برجستگی و امتیاز خاصی نرسیده است ولی در هر حال کار نقاشان ایرانی را در دو بیست سال گذشته در مورد پرتره نباید نادیده انگاشت مخصوصاً با توجه باینکه پرتره یکی از رشته‌های فوق‌العاده مورد توجه اروپایی‌هاست و بیشتر آثاری که از نقاشان گذشته بیادگار مانده همین پرتره‌هاست. اما با تمام اهمیتی که اکنون به پرتره میدهند این هنر در زمان‌های قدیم و مخصوصاً در دوران تمدن باستانی روم و یونان زیاد مورد توجه نبوده و آثار مهمی از آن زمان بیادگار نمانده است و بهمین جهت هم جای تعجب نباید باشد اگر هنر کشیدن پرتره در کشورهای مشرق زمین که بعقل آداب و رسوم و مبنای مذهبی زنان و دختران در حجاب بوده و نمی‌توانند مدل نقاشی واقع شوند، پیشرفت نکرده و ترقی و تکامل نیافته است در هند و همچنین ایران، نقاشان تابلوهای زیادی کشیده‌اند که در صحنه‌های این تابلوها زنان هم وجود داشته‌اند مانند مجالس بزم و رقص و غیره ولی این تابلوها بیشتر جنبه تخیلی داشته و نقاشی مقل خاصی را انتخاب نکرده است و هر وقت هم که ناچار بوده است از روی مدل زنده‌ای تابلوی خود را تکمیل کند بناچار سراغ زنان گمراه و فاسد رفته است زیرا زنان نجیب و اصیل حاضر نمیشده‌اند که خود را بعنوان مدل در اختیار نقاش بگذارند. اما در مورد تابلوهای پرتره باید گفت که در ایران و هند این تابلوها فقط منحصر به جنس مذکر هستند و تاکنون پرتره‌ای از زنان دیده نشده است. در اینجا این نکته قابل توجه است که لطافت و زیبایی جوانان ایرانی پاره‌ای اوقات درست مانند زنان است و بهمین جهت تابلوهای پرتره‌ای را که از شاهزادگان جوان کشیده شده است، انسان با پرتره زنان اشتباه می‌کند، خاصه آنکه لباس آنها که جواهر نشان، در بیشتر موارد بروده دوزیست شباهت زیادی بلباس زنان دارد. بسیاری از تابلوهای پرتره که از زمان صفویه و کمی بعد از آن باقیمانده از این نظر خیلی جالب توجه هستند که بطور کامل لباس آن دوره را نشان میدهند و از روی آنها می‌توان لباسهای دوران صفویه را تشخیص داد. در این پرتره‌ها جزئیات لباسها نشان داده میشود ولی رنگ آنها اصلی نیست، در نشان دادن تزئینات و جواهراتی که روی لباسها

بوده است نیز رعایت امانت شده و شکل جواهرات و رنگ آنها کاملاً مشخص است اما در مورد چهره‌ها و دست‌ها مخصوصاً ناشی‌گریهائی از طرف هنرمندان نقاش مشاهده میشود در بعضی از پرتره‌ها، دستها اصلاً تناسبی با چهره و اندام ندارند و بهمین علل این تابلوهای پرتره با کارهای نقاشان پرتره اروپائی از جمله رامبراند قابل مقایسه نیستند البته گاهی شاهکارهایی هم در میان آنها وجود دارد، از جمله من تابلوی پرتره‌ای را مشاهده کردم که روی شیشه کشیده بودند شاهزاده‌ای جوان با دو پرنده زیبا را نشان میداد، رنگ‌های تابلو نزدیک به سبک امبرسونیسم بود و کمی خشن و تند بنظر میرسید ولی همین رنگها از طرف دیگر شیشه که نگاه میشد ملایم و هماهنگ بود و جزئیات جواهراتی که بلباس شاهزاده بود نیز در تصویر دیده میشد و نقاش منتهای زحمت و سعی خود را در کشیدن این پرتره بکار برده بود. متأسفانه نام هنرمندان بزرگی که آثار نقاشی ایرانیها را بوجود آورده‌اند معلوم نیست و همه آنها بفرا موشی سپرده شده‌اند و بدتر از همه آنها آثار و تابلوهای آنها هم در معرض خرابی و از بین رفتن است. گاه و بیگاه در دست فروشندگان و دلالان دوره‌گرد بسته‌های پارچه‌ای دیده می‌شود که وقتی آنها باز می‌کنند تابلوهائی از هنرمندان گذشته وجود دارد که برای فروش عرضه می‌کنند و متأسفانه این تابلوها بر اثر عدم مراقبت یا پاره شده و یا کثیف و لکه‌دار گردیده‌اند.

نقاشی پرتره ایران در زمان کریم‌خان زند باوج شکوفائی خود رسید و در این سال هنرمندان معروفی در ایران پیدا شدند که از معروفترین آنها آقا صادق بود که او را باید از بهترین هنرمندان دوران جدید هنر ایران دانست، تابلوهائی که از او بیادگار مانده نشان میدهد که در کشیدن پرتره سعی و کوشش زیادی داشته و بیشتر دقت خود را صرف این رشته میکرده است. شاگرد او محمدحسن خان یک سری پرتره‌های تمام قد در کاخ نگارستان کشیده است. این پرتره‌ها متعلق به فتحعلیشاه و عده‌ای از پسران او و جمعی از سفیران خارجی مقیم تهران و رجال و اعیان آن زمان است و با کشیدن این تابلوها، محمد حسن خان نشان داده است که در کشیدن پرتره استاد بی‌نظیر در ایران بوده است. ولی او مانند دیگر نقاشان ایران در این تابلوها رعایت "پرسیکتیو" (مناظر و مراپا) را نکرده و این خود تا حدی از ارزش تابلوهایش کاسته است. ابوالحسن خان پسر محمدحسن خان که او هم نقاش زبردستی است فعلاً در تهران زندگی میکند و با داشتن لقب صنایع‌الملک مقام و شغل نسبتاً مهمی نیز در دربار ناصرالدین‌شاه دارد. او استعداد هنری را از پدر خود بارت برده و اخیراً تابلوهای پرتره متعددی از رجال معروف ایران کشیده است. در پرتره‌های او روحیات و صفات اشخاص بیشتر از تابلوهای پدرش نشان داده شده و تابلوهائی که از صدراعظم ایران کشیده است بهترین نمونه و معرف کارهای هنری اوست. در تابلوهایش هماهنگی کاملی میان رنگهائی که بکار رفته است وجود دارد ولی در بیشتر از موارد در

بکار بردن رنگها و سوسا بخرج داده و این احتیاط زیاده از حد قدری از ارزش کار او را کاسته است. غیر از وی در حال حاضر نقاشان متعددی در تهران هستند که در کشیدن پرتره کار میکنند و با بودن این عده علاقه مندی به نقاشی جادار دارد که در تهران مدرسه مخصوصی جهت پرورش استعداد نقاشان تاسیس گردد و چنین مدرسه‌ای با وجود اینهمه جوانان با استعداد می‌تواند با مدارس هنری لندن و پاریس رقابت کند. ظاهراً "مقامات دولتی ایران در نظر دارند که در آینده چنین مدرسه‌ای را در تهران برپا کنند ولی کی و چه وقت این فکر واقعاً "جامه" عمل بخود می‌بوشد معلوم نیست.

در اینجا بی‌مناسبت نیست که از یک هنر دیگر ایران که بدون ارتباط با هنر تصویری نیست صحبت کنیم و این هنر نویسندگی و مکاتبات است. در بیشتر از کتابهای مقدس و قدیمی از قلمدان و دوات‌های شاخی نام برده شده است و ظواهر امر نشان میدهد که در سه هزار سال قبل قلمدان و دوات شاخی وجود داشته، یکی از لوازم تمدن بشمار میرفته و هر کاتب و نویسندگانی که در شال کمر خود داشته‌است. یونانی‌ها و رومیهای قدیم با قلم در روی صفحاتی کوچک می‌نوشته‌اند. ولی آسیای‌ها خطوط خود را یا روی سنگ حکاکی میکرده‌اند و یا با قلم روی قطعات پوست و پارشمن مینوشتند. قلم آنها از چوب مخصوصی باندازه قلم‌های کنونی تراشیده میشد که آنرا در رنگهایی که میساختند فرو برده و می‌نوشتند در ایران مرکبی سیاه‌رنگ را برای نوشتن ساخته‌اند و این ماده را در دوات میریزند و برای آنکه مرکب از دوات بزمین نریزد و زیاد سیال نباشد در آن مقداری نخ بنام "ریقه" میگذارند، مزیت مرکب ایرانی‌ها بر جوهر اروپائی‌ها آنست که مرکب باسانی از کاغذ پاک میشود و نامه‌ها و مکاتبات را باسانی می‌توان اصلاح کرد. مرکب را معمولاً در دوات‌های فلزی کوچک که سر آن بسته میشود میریزند و این دوات را در جای مخصوص قلمدان که استوانه‌ای شکل است و قلم‌ها را در آن میگذارند، قرار میدهند. در این قلمدان غیر از قلم مهر اسم هم گذاشته میشود که در سطح فلزی آن نام نویسندگانه یا کسی که باید نام را امضا کند حک شده‌است. این مهر را بجای امضاء پای نامه‌هایی که مینویسند، میزنند. برای زدن مهر ابتدا کمی مرکب را با انگشت روی سطح حکاکی شده آن مالیده و بعد گوشه‌ای از کاغذ را مرطوب کرده و مهر را روی آن فشار میدهند. این روش نوشتن در کلیه کشورهای واقع میان دریای مدیترانه تا هند بکار میرود. اما ساختن شکل و فرم حکاکی مهر یکی از هنرهای است که در مشرق زمین و بخصوص ایران اهمیت زیادی دارد. ایرانی‌ها در این مورد تخصص و مهارت دارند و تصور نمیکنم که در تمام دنیا هنرمندی پیدا شود که بهتر از نقاشی ایرانی بتواند طرحی را برای مهر اسم ارائه دهد نقاشی اسم نویسندگانه را با حروف عربی یا فارسی بطور دکوراتیو نوشته و حاشیه کوچکی از گل و گیاه هم دور آن میکشد بعضی از مهرها با خط کوفی هم نوشته شده‌است. مهرها را گاهی روی حلقه می‌نشانند که

می‌توان آنرا بانگشت کرد و زنان اعیان و اشراف غالباً "مهر اسم خود را در حلقه‌هایی جواهر نشان در انگشت و یا بصورت مدال مرصع در گردن دارند. بطور کلی در ایران از شاه تا گدا همه افراد دارای مهر اسم هستند که بجای امضاء پای کاغذ یا اسناد میزنند و بدون مهر اسم کسی ممکن نیست بتواند زندگی کند و کار خود را بگذراند.

بطور کلی قلمدان در ایران اهمیت زیادی داشته و از لوازم اولیه است، هر شخص بزرگ و محترمی معمولاً یک منشی دارد که همیشه همراه او حرکت میکند. منشی‌ها یک قلمدان را بشالی که در کمر دارند میزنند، آنها میزنند که موقع نوشتن کاغذ را روی آن بگذارند و هر وقت که با آنها دستور دهند چیزی بنویسند چهار زانو روی زمین نشسته و قطعه کاغذی را با قلمدان از لای شال کمر خود در آورده و کاغذ را با دست چپ روی زانوی خود نگاهداشته و با دست دیگر قلم را برداشته و روی کاغذ از راست بچپ می‌نویسند و حاشیه بزرگی را در طرف راست کاغذ باز میگذارند و وقتی تا پائین کاغذ را نوشتند و باز هم مطالبی برای نوشتن باقی ماند آنرا در حاشیه کاغذ می‌نویسند. کلیه مکاتبات رسمی بدین نحو انجام میشود و حتی کتابهای خطی را هم بهمین ترتیب می‌نگارند و اگر خط کاتب و منشی خوب باشد که غالباً اینطور است - این کاغذها آثار هنری بشمار میروند. قلمدان در ترکیه و ایران معمول است و قلمدانهای ترکیه برنجی بوده و شکل آن گرچه دراز است ولی با قلمدانهای ایرانی اختلاف دارد، قلمدانهای ایرانی از مقوا ساخته شده‌اند و روی بعضی از آنها روکش چرمی وجود دارد این قلمدانها در حدود ۸ تا ۱۲ اینچ طول و دو تا چهار اینچ عرض دارند و در بالای آنها کشویی وجود دارد که از آن می‌توان قلم‌ها را خارج کرد و رو به‌رفته قلمدانهای ایرانی جالب‌تر از قلمدانهای ترکیه است.

اما نکته مهمتر اینست که این قلمدانها میدان وسیعی برای هنرنمایی اساتید ایران در هنرهای تصویری است و روی جلد این قلمدانها تصاویر بسیار جالبی کشیده شده‌است که مشاهده آنها با اشعاری از حافظ که روی آنها نوشته شده، انسان را بعالم دیگری میبرد تصاویر غالباً مربوط به اشعار میشود و این اشعار طوری انتخاب شده‌اند که شادی و نشاط را در انسان بیدار می‌کند و شخص را تشویق می‌کند که از نعمات خدای بزرگ و لذات دنیا بهره‌مند شود، بصحرا برود در کنار نهر آب نشسته و در میان گل و گیاه با آواز بلبلان گوش دهد. تماشای یک کلکسیون از این قلمدانها بمنزله خواندن یک جلد دیوان حافظ است با این تفاوت که هنرمندان و اساتید ایرانی تخیلات حافظ را با کشیدن تصاویری زنده کاملان در برابر نظر انسان مجسم میکنند. در تصاویر روی قلمدانها اساتید ایرانی منتهای مهارت خود را بکار برده‌اند و با دیدن آنها شخص جنبه‌های لطیف و دوستداشتنی زندگی را بیشتر احساس میکند و افسوس و هزار افسوس که این قلمدانها که آثار هنری برجسته‌ای هستند خوب حفظ نمیشوند و بر اثر عدم مراقبت نقش روی آنها پاک شده و روزی از بین

میروند .

هنرمندان و اساتید ایرانی علاوه بر قلمدان ، جعبه‌ها و آینه‌ها را نیز با کشیدن همین تصاویر زنده و امیدبخش تزئین می‌کنند پاره‌ای از این تصاویر که مربوط به مجالس و شکارگاه‌های دوران باستان است ، آنقدر جالب و خیال‌انگیز است که بی اختیار انسان را باخود به چند هزارسال قبل برده و با اوضاع آنزمان آشنا میکند . البته از نظر درصد هنری این تصاویر خالی از عیب و نقص نیستند و ایرادهائی میتوان بآنها گرفت ولی از نظر ایده و اصالت بی نظیرند و از لحاظ آنکه جنبه‌های امیدبخش زندگی را در انسان تقویت میکنند ارزش فراوان دارند .

من هر وقت این تصاویر مینیاتور را با دقت مشاهده میکردم واقعا " از اینکه چگونه اساتید ایرانی اینهمه ذوق و تخیلات خود را در سطح کوچکی در حدود چند اینچ مربع مجسم کرده اند دچار حیرت و اعجاب میشدم و در اینجا میخواهم بکسانی که عادت کرده‌اند از تابلوهای بزرگ و پراز رنگ نقاشی تعریف و تمجید نمایند بگویم که این مینیاتورهای کوچک قلمدانها و آینه‌ها ، دنیائی هنر بمراتب عمیق تر از آن تابلوهای بزرگ را در خود جمع کرده اند . من همانطوریکه قبلا " هم اشاره کردم بهیچوجه نمیخواهم نقائص این تابلوها را از نظر عدم رعایت پرسپکتیو کتمان کنم ولی معتقدم که مینیاتورها را باید در محیطی خارج از محدوده قواعد و قوانین نقاشی بررسی کرد .

در مورد این مینیاتورها هرچه گفته شود کم است و حق مطلب ادا نشده است ، دقت زیادی که اساتید هنرمند در کشیدن و خلق چنین آثاری کرده اند حیرت آور است ، پاره‌ای اوقات برای دقیق شدن در یک مینیاتور روی قلمدان و مشاهده ریزه کاریهای آنها شخص احتیاج به ذره بین پیدا میکند و با ذره بین مشاهده می نماید که چگونه در یک سطح بسیار کوچک نقاشی توانسته است اینهمه صورت و چهره را بکشد . اندازه مینیاتور روی یک قلمدان تنها ده اینچ در دو اینچ است و در این سطح کوچک در حدود ۵۰ تا صد صورت و چهره را میتوان شمرد که همه آنها را مینیاتورپرست با دقت و بطور کامل کشیده است . من حتی قلمدانی را مشاهده کردم که در مینیاتور روی آن که بهمین ابعاد بود ، نقاش هنرمند سیصد چهره و صورت را کشیده بود . هم اکنون که این یادداشت‌ها را مینویسم قلمدانی مقابل من است که روی آن مینیاتوری با ابعاد ده در یک و یک سوم اینچ وجود دارد و در این مینیاتور صحنه‌ای از جنگ ایران و عثمانی با سلاح قدیمی آنزمان کشیده شده است در این صحنه جنگ نقاش ۵۶ چهره را بطور کامل کشیده است و سلاح آنزمان اعم از شمشیر ، زنبورک و شمشال و توپ بطور دقیق نقاشی شده است . صحنه جنگ ، حرکات سربازانی که در آن دیده میشوند و حمله آنها با سلاحی که در دست دارند خیلی دقیق تصویر شده و وقتی انسان با ذره بین بآن نگاه کند درست میدان جنگ بزرگی را مقابل خود می بیند . این

قلمدان و مینیاتور روی آن ، کار میرزا احمد هنرمند و مینیاتورپرست معروف معاصر ایران است که ریاست و سرپرستی نقاشان خاص ظل السلطان حاکم و فرمانروای مطلق اصفهان را بعهده دارد و نمونه‌های دیگری از کارهای او در اصفهان وجود دارد .

مینیاتور قدیمی و جالب دیگری را دیدم که آنرا پشت قاب یک آینه کشیده بودند ابعاد این مینیاتورنه درش اینچ بود و نادرشاه را در جنگ هندوستان در اوایل قرن گذشته نشان میداد . طول زمان ، رنگ این تابلوی مینیاتور را برده و رنگ ملایم و بسیار جالب تری به آن داده بود . در جلوی این تابلوی مینیاتور ، نادر شاه سوار بر اسب سفیدی ترسیم شده بود و کلیه مشخصات و حتی موهای ریش نادرشاه در این مینیاتور با دقت زیاد نقش گردیده بود ، پشت سر نادرشاه جمعی از شاهزادگان و سرداران سوار بر اسب دیده میشدند و زمین میدان جنگ و زیر پای اسبان آنها مملو از اجساد سربازان و اسبهای دشمن بود . در وسط این تابلوی مینیاتور دسته‌ای از سواره نظام نادرشاه در حال حمله بدشمن مشاهده میشدند و در قسمت های عقب تابلو توپخانه ایران که در آن موقع از سلاح جدید بشمار میرفت ترسیم شده بود . در این تابلو بعد از نادرشاه و شاهزادگان و سرداران او چیزی که جلب نظر میکرد سه نفر اسیر دشمن بودند که دست‌های آنها را از پشت بسته بودند و جلوی اسب نادرشاه زانو زده بودند و ظاهرا " از او تقاضای عفو و بخشش میکردند ، حالت ترس و وحشت آنها و قیافه تضرع آمیزی که در مقابل نادرشاه داشتند بخوبی و مهارت فوق العاده زیاد در صورت آن سه اسیر ترسیم شده بود . پشت سر آنها جلادی که شمشیر خود را کشیده بود و سر طناب و زنجیر این اسیران را بدست داشت حاضر با اجرای فرمان ایستاده بود . در تاریخ جنگ‌های آسیا از این مناظر زیاد دیده شده است اما نقاش چنان این صحنه را زنده ترسیم کرده بود که نشان میداد حتما " خود او در میدان جنگ شاهد صحنه بوده و آنرا بچشم خود دیده است . نقاش و مینیاتورپرست این تابلوی کوچک که ارزش فوق العاده‌ای داشت ناشناس بود و نام او هم مانند هنرمندان دیگر ایران فراموش شده است فقط در پای این مینیاتور امضائی وجود داشت که بزحمت خوانده میشد و امضا این بود : آقا صادق . در اینجا بی مناسبت نیست اشاره کنم که بزرگترین نقاشان تابلوهای جنگی " علیقلی بیگ " بود که در زمان شاه عباس در اصفهان میزیست .

در زمان نادرشاه دو نفر از هنرمندان بخاطر مینیاتورهایی که از گلها می کشیدند شهرت زیادی یافتند و این دو نفر عبارتند از آقا محمدحسین و اباذر . پس از آنها عده زیادی در صدد تقلید از کارهایشان برآمدند ولی نتوانستند آثاری همانند آنان خلق کنند . این دو نفر مینیاتورهای خود را رو پشت قاب آینه‌های کوچک دستی میکشیدند و این قاب‌های آینه را فوق العاده پرارزش میکردند . آنها تابلوهای خود را با الهام از طبیعت کشیده و مدل آنها گل‌ها و مناظر طبیعی بودند ، گل‌ها و پیچک‌های مینیاتورهای آنها

در زمینه ای طلائی کشیده شده و برجستگی خاصی دارند در وسط این گل ها یک یا چند بلبل هم با نهایت دقت تصویر شده است در اینجا باید گفته شود که شعرای ایران هر جا اسم گل را میبرند بلافاصله دنبال آن اسم بلبل را اضافه می کنند و یک رابطه قطع نشدنی میان گل و بلبل در دواوین کلیه شعرای ایران وجود دارد. عده ای معتقدند که شعرا بخاطر این نام گل و بلبل را در ردیف هم ذکر میکنند که این پرنده نغمه سرا آشیانه خود را روی بوته های گل و یا نزدیک آن میسازند. یکی از ایرانی ها ضمن صحبت با من علت این امر را وجود ماده ای خاص در گل سرخ میدانست که کرم ها را از آن درخت دور می کند و بدین ترتیب بلبل ها برای آنکه تخم هایشان از آسیب کرم ها محفوظ بمانند روی بوته گل سرخ یا نزدیک آن آشیانه میسازند. من میدانم که این ادعای صحیح است یانه و قضاوت و اظهار نظر در آنرا بخوانندگان واگذار میکنم.

قسمتی از مینیاتورها و نقاشیهای پشت آینه های ایران نیز اختصاص بتصاویر دینی و مذهبی و وقایع تاریخی و بزرگ دینی دارد. در این رشته از همه بیشتر آقا نجف آثار مهمی را خلق کرده است آقا نجف از نقاشان و مینیاتوربست های معروف زمان کریم خان زند است که در اوایل سلطنت قاجاریه نیز میزیست و تابلوهای زیادی از این قبیل را کشید. هنرمندان این رشته فقط بکشیدن صحنه هایی از تاریخ اسلام و یا چهره های معروف اسلامی نمیپردازند بلکه آنها چهره هایی از مسیح و صحنه هایی از تاریخ نهضت مسیح را هم کشیده اند و این خود برای ما خارجی ها جای تعجب است که چگونه هنرمندان ایرانی که در مذهب خود متعصب هستند بکشیدن تصاویری از مسیح هم اقدام می کنند.

انگیزه هنرمندان ایرانی در کشیدن صحنه های دینی چه بوده و مخصوصاً "نقاشیهای آنها در مورد مسیح چگونه و از روی چه مدلهایی بوجود آمده، بدرستی معلوم نیست. در زمان شاه عباس ظاهراً "چند نفر از نقاشان ایرانی برای مطالعه و آموزش سبکهای نقاشی به خارج اعزام شده بودند و این عده در خارج با تابلوها و آثار نقاشان از مقدسین آشنا شده و تحت تاثیر قرار گرفتند و در بازگشت با ایران چند تابلویی از این قبیل را به عنوان نمونه با خود با ایران آوردند و این تابلوها ظاهراً "مدل نقاشان ایرانی واقع شدو به تقلید از آنها عده ای از نقاشان در صدد کشیدن تابلوها و خلق آثاری مشابه از صحنه های تاریخی دین اسلام برآمدند و بخصوص آقا نجف در زمان کریم خان زند در این راه قدم های بزرگی برداشت. مینیاتورهای آقا نجف در این رشته بابعاد ۸ تا ۱۲ اینچ طول و ۵ تا ۶ اینچ عرض بوده و در پشت قاب آینه کشیده شده است. آنطرف قاب آینه هم معمولاً "مینیاتوری از گل وجود دارد. بعضی از قابهای آینه ها هم یک طرفش مینیاتور گل و طرف دیگرش مینیاتوری از چهره یک زن دارد که وقتی انسان قیافه آن زن را می بیند متوجه میشود که یک زن شرقی و ایرانی نیست و مینیاتوربست ایرانی ظاهراً "آنرا از روی تابلوهایی که از

خارج با ایران آورده اند و بدست او رسیده است کپی کرده است، این آینه های مینیاتوری در خانه های اعیان و اشراف وجود دارد و از عتیقه ها و اشیاء نفیس ایران بشمار میروند. مینیاتورهای روی قلمدان و یا پشت قاب آینه ها را ابتدا روی کاغذهای پوستی مخصوص میکشند و بعد روی آنرا روغن جلا میزنند که رنگ های تابلو را حفظ کند و بعد کاغذها را روی قلمدان یا قاب آینه می چسبانند و بار دیگر روی آنها روغن میزنند، قلمدانهای قدیمی را اگر بدقت ملاحظه کنند متوجه میشوند که قبلاً "چندین بار آنها را با روغن جلا تمیز کرده اند. از اساتید مهم و برجسته مینیاتورهای مذهبی باید از آقا صادق، آقا زمان و آقا نجف نام برد. نفر آخر تقریباً "چهل سال قبل فوت شده بود نام این هنرمندان و تاریخ کشیدن تابلو در زیر آنها با حروف ریز قید شده است. در مینیاتورهای مذهبی نیز مانند سایر مینیاتورها دقت فوق العاده و ریزه کاریهای زیادی بکار رفته که پاره ای از نواقص فنی آنها را می پوشاند. این نقاشی ها اخیراً "در اروپا بازار خوبی پیدا کرده است و بهمین جهت خانم های اعیان و اشراف که آینه های مینیاتور شده را در اختیار دارند بوسیله دلالان آنها را بخارجی ها میفروشند. نکته جالب دیگری درباره آنها این است که مینیاتور مذهبی همانطوریکه ذکر شد از نمونه های خارجی تقلید شده اند و بهمین جهت در بیشتر آنها زنان و کودکانی که کشیده شده اند دارای موهای بلند و بور و طلائی رنگ هستند ولی رنگ چشمان آنها سیاه است و حال آنکه ایرانی ها همه موهای مشکی دارند و کمتر موی بور میان آنها دیده میشود و معلوم است که مدل نقاش تابلوهای خارجی بوده که زنان و کودکان با موهای بور در آنها تصویر شده اند اما چرا هنرمندان ایرانی چشمان آنها را مشکی کرده و آبی یا زاغ ننموده اند، بعلت آنست که ایرانی ها صاحبان چشمان آبی را مردمان شیر و بد و در عین حال بدبخت میدانند و نقاشان نمیخواهند که چهره های مقدس تابلوهای خود را که بیشتر از فرشتگان تشکیل میشوند افراد بد و شریر معرفی نمایند.

در اینجا بی مناسبت نبود که از طرح های سیاه قلم ایرانی که در آن مهارت زیادی بخرج میدهند و همچنین از نقاشیها و طرح های برجسته ای که با فشار دادن انگشت دست بروی کاغذهای مخصوص بوجود میآورند صحبت کنیم ولی مجال آنرا نداریم زیرا از هنرهای قلابدوزی و بروده دوزی، قالیبافی و کارگاههای پارچه بافی ایران که این کشور در قرون قبل در آنها شهرت جهانی داشته است، هنوز هیچگونه بحثی نکرده ایم. مجسمه های بسیار قدیمی که از دوران باستانی بجای مانده اند نشان میدهند که هنر قلابدوزی و بروره دوزی و بطور کلی کارهای سوزنی در ایران از هزارها سال قبل معمول بوده است ولی متأسفانه با آنکه این هنر سوابق بسیار طولانی در ایران داشته و هنوز هم مورد توجه هنر دوستان غربی است مدارک و مآخذی برای بررسی در چگونگی این هنر وجود ندارد. ضمناً "جای بسی تأسف است که تعداد زیادی از انواع کارهای سوزنی ایران در سالهای اخیر بعلت

عدم تقاضا یا اصلاً" تولید نشده اند و یا از تولید آنها فوق العاده کاسته شده است. در اینجا باید خاطر نشان کنیم که ایرانی ها اصولاً " مردمان تنوع پسندی هستند و برخلاف دیگر مشرق زمینی ها با سانی چیزهای نو و جدید را پذیرفته و چیزهای قدیمی را فراموش میکنند و بهمین علت است که در طول تاریخ ایران محصولات هنری و صنعتی بسیار زیاد و متنوعی بوجود آمده و وارد بازار شده اند و با ورود هر جنس، کالای مشابه قدیمی از بازار و مصرف خارج شده است، خارجی ها و مخصوصاً " امریکائی هائی که قصد تجارت با ایران را دارند باید این خصوصیت و صفت ایرانیان را خوب بشناسند. ایرانی ها آمادگی کامل دارند که در مقابل ورود اجناس تازه اروپائی محصولات و کالای مشابه قدیمی و هنری خود را فراموش نمایند و بدین ترتیب هر کالای تازه ای که وارد بازار ایران شود استقبال شده و سود زیادی را عاید خواهد کرد.

یکی از کارهای سوزنی و قلابدوزی قدیم ایران شلوارها و زیرپوشهای زنانه است که بآن " نقش " میگویند. لباسهای خانه و زیرپوشهای زنان ایران در قرن اخیر تغییر زیادی پیدا کرده، این لباسها بطور کلی مختصر شده و کارهای قلابدوزی و " نقش " از لباسهای آنها حذف گردیده است این زیرپوشهای زنانه در حدود دوپا طول و ۱۶ اینچ عرض داشت و پارچه آن ابریشم خالص قلابدوزی شده بود که بافتی ریز و محکم نظیر قالی داشت. دوام آنها بسیار طولانی بود حتی نمونه هائی از آنها وجود داشت که بیش از یک قرن در یک خانواده استعمال شده بود و چند نسل آنها پوشیده بودند و معذالک رنگ و فرم خود را حفظ کرده و حتی از انواع نو هم زیباتر به نظر میرسید و آنوقت زنان ایرانی یک چنین زیرپوش بادوام و لطیفی را که در کشور خودشان تولید میشد کنار گذاشته و کالای مشابهی را که از خارج وارد میشد جانشین آن کردند. حالاً هر ساله این " نقش " ها کم و نایاب تر میشوند و نمونه های خوب آنها با قیمت چندین برابر هم بدست نمیآیند. فقط عده ای سودجو انواعی خشن و نامرغوب آنها را فقط برای فروش بخارجی ها تولید میکنند که به هیچوجه مرغوبیت ندارند. در موقع خرید این نقش ها گاهی فروشندگان اجناس قدیمی پاره را با نخ های جدید وصله و ترمیم میکنند که باید مواظب بود که آنها را خریداری ننمایند. این پارچه های نقش برای روکش مبلها، صندلیها و پشتیها بسیار مناسب هستند و اینکه که زنان ایرانی آنها را باندرون ها راه نمیدهند، خارجی ها می توانند از آخرین فرصت استفاده کرده و آنها را برای روکش مبل بکار برند.

نوع دیگر کارهای سوزنی ایران که آنها متأسفانه رو بنابودی است و بتدریج دارد محو میشود، هنریست که عده ای از زنان در داخل خانه انجام میدهند و مربوط به قلابدوزی و گلدوزی جانماز زنانه و چادر و روبنده ایست که زنان در خارج از اندرون بر سر میکنند. این قلابدوزیها با نخ ابریشم سفید رنگ انجام شده و فوق العاده زیباست. نمونه های خوب

این کار بهیچوجه دست کمی از قلابدوزیهای نفیس " ولانس " و لباس ملکه های بزرگ اروپا ندارد.

از کارهای سوزنی ایران که خوشبختانه تولید آن متوقف نشده و کاهش نیافته شال کرمان است. کسانی که از این شال ها قبل از ورود رنگهای آنیلینی خارج به ایران، خریداری کرده اند سود زیادی برده اند زیرا شالهایی با رنگ ثابت و خوب دارند بطور کلی کارهای سوزنی کرمان تا حدودی شبیه به محصولات کشمیر است و تفاوت شالهای کرمان با کشمیر در آنست که شالهای کرمان کمی زبرتر از شال کشمیر هستند در حالیکه در بافت آنها نهایت دقت بکار رفته است. نخ های آنها از پشم و گاهی از ابریشم است که در این صورت شباهت بسیار زیادی با کشمیر پیدا می کند. شال های کرمان دارای گل و بوته های شاخه ای و سروی بوده و زمینه آنها صورتی یا سفید رنگ است.

انواع زیاد دیگری از کارهای سوزنی، بروده دوزی و قلابدوزی در ایران تولید میشود که باید گفت آنها متأسفانه از نظر هنری بیای کالای ذکر شده در بالا نمیرسند ولی البته در ساختن و تولید آنها وقت زیادی صرف شده و حوصله زیادی بکار رفته و رو به فرته از بسیاری از کالای مشابه خود که در خارج و از جمله در امریکا تولید میشوند بهتر هستند. بهترین سبک و شیوه کارهای سوزنی در شیراز و رشت انجام میشود، بعد از این دو شهر کارهای " قره داغ " نیز قابل ذکر است آنها بطور کلی شباهت زیادی بیکدیگر دارند و از خصوصیت عمومی شان بافت پیچ در پیچ و زنجیره ای شکل آنها با نخ ابریشم و برنگهای درخشان معمولاً " سرخ و ارغوانی، خاکستری و گاهی هم سیاه است. بعضی از هنرمندان مشهور، گلدوزی و بروده دوزی خود را روی پارچه ای از رنگ دیگر کرده و بعد آنرا روی پارچه اصلی میدوزند. بعضی اوقات فرشها را با این پارچه های بروده دوزی و گلدوزی می پوشانند که البته این فرشها بسیار گران قیمت شده و برای کشورهای نظیر ایران مناسب هستند که مردم عادت دارند جلوی در اطاق کفش هایشان را کنده و با پای بدون کفش روی فرش قدم بگذارند. کارهای سوزنی سابق رشت از کارهای کنونی آن پرارزش تر و بهتر هستند، علت آنهم بخاطر کم شدن استعداد هنری اساتید رشت نیست بلکه برای رنگهای آنیلینی و مصنوعی است که وارد رشت شده و در این هنر بکار میرود. دولت ایران که متوجه ضرر این رنگهای آنیلینی و لطمه زدن آنها به هنرهای قدیمی شده است، ورود این رنگها را بداخل کشور ممنوع کرده و برای کسانی که اقدام باین کار نمایند مجازاتهای قائل شده است ولی رشت چون در نزدیک مرز واقع است در معرض ورود قاچاق این رنگها واقع شده و در نتیجه بکارهای هنری این شهر لطمه زیادی وارد آمده است.

در اینجا کارهای گلدوزی و بروده دوزی با مفتول های طلا و نقره را که از هنرهای قدیمی ایرانیان است نباید از قلم انداخت و ناگفته نباید گذاشت که زمانی نقره دوزی و

طلادوزی ایرانی ها با بهترین کارهای از این قبیل اروپا در قرون وسطی رقابت میکرده است . طلادوزی و نقره دوزی روی مخمل صورتی یا سیاه رنگ و روی ابریشم آبی یا سرخ رنگ انجام میشود و این طلادوزیها عبارت از آیه‌هایی از قرآن مجید یا اشعاری از شعرا توأم با حاشیه‌هایی از گل و گیاه است و پاره‌ای از این گلدوزیها واقعا " در نهایت ظرافت و لطافت بوده و ارزش فوق العاده هنری دارند . گلدوزیهایی از این قبیل که برای خانواده سلطنتی میشود ، غالبا " توأم با مروارید و الماس بوده و بهمین جهت ارزش زیادی پیدا می‌کنند . نمونه‌های کارهای طلادوزی و نقره دوزی خیلی کم در بازار پیدا میشوند و کلکسیونرها پس از جستجوی زیاد شاید موفق به پیدا کردن آنها شوند . تقلید از این گلدوزیها خیلی کم است زیرا مشکل و دقیق بوده و وقت زیادی را میگیرد و بهمین جهت دسترسی به آنها روز بروز مشکلتر میشود و فقط تجاری که با کالای تازه از اروپا می‌آیند ممکن است موفق شوند نمونه‌هایی از این کارها را از داخل اندرون‌ها خریداری کرده و بجای آنها کالای جدید اروپائی خود را بفروشند بدین ترتیب از این گلدوزیهای طلائی و نقره‌ای هرچه که یافت شود بخارج صادر میگردد و ممکن است روزی پیش‌آید که حتی یک نمونه از آنها هم در ایران باقی نماند و خارجی‌هایی که این کالای هنری را می‌خرند سود سرشار و بسیار زیادی عایدشان میشود . از فرش‌ها و قالیه‌های ایران که شهرت جهانی دارند شاید بنظر بیاید که باید در همین فصل هنرهای زیبای ایران بحث شود ولی من بدلیل موجهی که دارم این بحث را برای فصول بعدی کتاب میگذارم .

موسیقی و هنرهای دراماتیک را نیز در فصل مربوط به هنرهای زیبا باید مورد مطالعه قرار داد اما از هنرهای دراماتیک در فصل " تعزیه " بطور مفصل صحبت خواهیم کرد و از موسیقی ایران من با احتیاط و تردید زیاد کمی صحبت میکنم زیرا کسی میتواند در این مورد بطور کامل بحث و اظهار عقیده کند که موسیقی دان باشد . بهر حال آنچه را که در این مورد میتوانم بگویم اینست که موسیقی ایرانی بقدری با موسیقی جدید اروپائی اختلاف دارد که مقایسه آنها بایکدیگر بکلی غیر ممکن است و از طرف دیگر اشتباه بزرگی است که موسیقی ایران را بعنوان یک موسیقی بدون پایه و وحشی بنگریم بلکه این موسیقی برپایه فلسفه و طرز فکر چند هزار ساله تمدن ایران بنا شده و آلات و ادوات مخصوص بخود دارد . موسیقی ایرانی شاید قابل مقایسه با موسیقی قدیمی یونانی ها باشد ولی موسیقی این دو کشور بزرگ باستانی بهیچوجه چیزی را از یکدیگر تقلید نکرده و بعاریت نگرفته اند زیرا هم ایرانی ها و هم یونانی ها ، این را برای خود ننگ میدانستند که چیزی را از یکدیگر بخواهند تقلید کنند . در جمع بندی راجع بوضع کنونی هنرهای زیبای ایران ، نمیتوان گفت و نباید نتیجه گرفت که این هنرها در حال نابودی و محو شدن است بلکه در یک مرحله انتقالی است . در طرح های هنری فعلی ایران اصالت ، ابداع و خلاقیت کمتری مشاهده میشود ولی عشق

به زیبایی و فعالیت هنری در هنرمندان ایران از بین نرفته است و آنها در صددند که با هنرها و ایده‌های جدید اروپائی تفاهم پیدا کرده و افکار و ایده‌های قدیمی را با آن تلفیق و آمیخته نمایند .



نمونه‌ای دیگر از نقاشی قاب‌آینه



کارهای هنری و نقاشی قاب‌آینه

فصل دوازدهم

دین و مذهب ایران

پیش از آنکه من به مأموریت ایران بیایم چند سالی در مشرقزمین اقامت داشتم و در آنجا مطالبی در باره ادیان و مذاهب ایران شنیده بودم ولی اطلاعات صحیح و کاملی نداشتم تا آنکه در مأموریت ایران با این موضوع بیشتر آشنا شدم و اینک در این مورد صحبت میکنیم .

پیروان دین اسلام مانند دین مسیح که به قسمت‌های مختلفی تقسیم شده‌اند ، چند گروه هستند که دو گروه آنها از همه مهمترند شیعه و سنی . افغانها ، ترکها و قسمتی از اعراب سنی هستند و معتقدند که پس از پیغمبر اسلام ، ابوبکر ، عمر ، عثمان و حضرت علی جانشین او بوده‌اند ایرانیها شیعه هستند و عقیده سنی‌ها را قبول ندارند و بهمین جهت و بر سر این اختلاف عقیده ، جنگهایی میان ایران و ترکهای عثمانی جریان داشته است .

شیعه‌ها جانشین و خلیفه اول پس از پیغمبر را ، حضرت علی پسر عم و داماد پیغمبر میدانند و معتقدند که پس از حضرت علی دو پسر او حضرت امام حسن و حضرت امام حسین مقام امامت و جانشینی پیغمبر را داشته‌اند و بعد از آنها اولاد آنها تا امام دوازدهم حضرت مهدی جانشینان دوازده‌گانه پیغمبر بوده‌اند . یازده نفر از امام‌های شیعیان بوسیله کفار شهید شدند و حضرت مهدی امام دوازدهم از انظار غائب شده و زنده‌است و روزی ظهور خواهد کرد و همه دنیا را از فساد و کفر نجات خواهد داد .

کسانی که اسلام را یک دین غیر فعال و فرسوده تصور می‌کنند سخت در اشتباهند و اسلام هنوز هم مانند روزهای اول ظهور و پیدایش آن کاملا " فعال و زنده است و فعالیت آن اگر از مذهب مسیح بیشتر نباشد کمتر نیست . علت هم آنست که پیغمبر اسلام دین خود را با افکار و اصول تازه‌ای عرضه کرد که هنوز این اصول کهنه‌نشده و تازه‌است و بعلاوه با زندگی مردم آسیا و افریقا کاملا " مطابقت دارد و بهمین جهت است که پس از گذشتن قرن‌ها از ظهور اسلام هنوز این دین کاملا " فعال و زنده مانده و در قرون بعد هم بهمین حال باقی خواهد ماند .

مذهب شیعه نه فقط بر سر جانشینان پیغمبر بلکه در مورد جزئیات و تشریفات دیگر مذهبی و دستورات فقهی با مذهب سنی اختلاف دارد و شیعیان ایران قوانین و مقررات خاص و کاملاً "جداگانه‌ای از اهل تسنن را اجرا میکنند. قوانین ایران تکیه بر اصول و دستورات قرآن داشته و آنها را قوانین شرع می‌نامند. غیر از قوانین شرع قوانین کشوری بنام "عرف" هم وجود دارد که در حقیقت بر طبق عادات و رسوم بوجود آمده و مانند قوانین عمومی انگلستان است. ولی قوانین عرف بهیچوجه قوانین شرع را نقض نمیکنند و هر جا هم که تایینی پیش‌آید حکم با قوانین شرع است. در موارد اختلاف فتوی با رهبر روحانیون یا مجتهد اعلم و مرجع تقلید است. در عثمانی رهبر روحانیون را شیخ الاسلام می‌نامند. رهبر مذهبی شیعیان معمولاً "در حوزه علمیه نجف بسر میبرد و بعد از او مجتهد اعلم و مرجع تقلید است که در تهران اقامت دارد و فعلاً" این شخص حاج ملا علی‌کنی است. شیعیان ایران به امام اول خود حضرت علی ارادت زیادی می‌ورزند و خیلی باو اعتقاد دارند، نام علی همیشه و در همه جا بر سر زبانهاست. هر کس کفکی می‌خواهد و کار بزرگی می‌خواهد انجام دهد و یا بیمار است بی‌اختیار فریاد یا علی میکشد و از حضرت علی یاری و کمک می‌طلبد.

شیعیان ایران، مردمانی آزادمنش بوده و پای‌بند خرافات نیستند و این یک وجه مشترک بزرگ آنها نسبت به ترکهاست ولی در عین حال در مورد دستورات دینی و مذهبی تعصب کامل دارند. آنها از خارجی‌ها و کسانی که خارج از اسلام هستند خوششان نمی‌آید و از این عده حتی المقدور احتراز میکنند. در عثمانی مساجد بسیار است که اروپائی‌ها اجازه دارند از آنها بازدید نمایند ولی ایرانیها به هیچ مسیحی اجازه بازدید از مساجد و یا زیارتگاه‌های خود را نمیدهند و این از نظر خارجی‌ها جای تأسف است زیرا مساجد و زیارتگاه‌های شیعیان از نظر معماری و ساختمان، شاهکارهای هنری بشمار میرود و خارجی‌ها از دیدن آنها محروم میشوند. در مقابل ایرانی‌ها همانطوریکه قبلاً "ذکر شد کاملاً" آزادمنش هستند. آزادی‌گفتار در ایران حتی بیش از هر کشور اروپائی رعایت میشود، مردم کوچه و خیابان از هر طبقه‌ای بر علیه دولت و اشخاص متنفذ می‌توانند آزادانه صحبت کنند و هیچکس مزاحم آنها نمیشود و منطق مقامات ایران هم آنست که با این آزادی‌گفتار عقده‌های مردم خالی میشود و اگر آنها از دستگاهها ناراضی باشند با اظهار ناراضیتی منفجر نشده و دست به طغیان نمی‌زنند.

تعصب دینی ایرانی‌ها بدون شک از خصوصیات نژادی آنهاست در زمان ساسانیان نیز این تعصب بطور کامل مشاهده میشد و کسانی که علیه مذهب آنروزی ایران یعنی زردشتی اقدامی میکردند یا چیزی میگفتند، بشدت مجازات میشدند، در این مورد نباید ایرانیها را سرزنش کرد زیرا این تعصب در بسیاری از کشورهای اروپائی نیز مشاهده میشود و جنگها

و خونریزیهای مذهبی اروپا در قرون وسطی بر اثر همین تعصبات مذهبی بود. نکته قابل ذکر اینست که ایرانی‌ها در عین ایمان و اعتقاد محکمی که به دین اسلام دارند و تعصبی که نسبت بآن نشان میدهند، به رسوم و سنن قدیمی خود نیز پای‌بند بوده و این رسوم را از یاد نمی‌برند مثلاً "اول سال شمسی آنها مانند دوران قبل از اسلام همان نوروز یعنی بیستم ماه مارس است و در نوروز مانند دوران گذشته و باستانی جشن میگیرند و دید و بازدید می‌کنند. سایر عادات و رسوم قدیمی را هم بهمین ترتیب حفظ کرده‌اند و بآن مقید هستند و درحقیقت هم در دستورات دینی اسلام متعصب هستند و هم در حفظ آداب و سنن قدیمی.

من در ایران مشاهداتی داشته و به نتایجی رسیده‌ام که شاید مورد قبول و موافقت همه نباشد ولی عین حقیقت است و در اینجا بازگو میکنم: در کشورهای اسلامی بطور کلی قوانین از قرآن گرفته شده‌اند و در آنها حکومت خدا "الله" حکمفرماست و بهمین جهت در این کشورها و از جمله ایران هر قانون جدید دیگری غیر از دستورات قرآن بخواهد جاری شود با مخالفت و مقاومت عمومی مواجه میشود و همه از اجرای چنین قانونی خودداری میکنند. در عثمانی یکبار در صدد برآمدند تا قوانین فرانسوی و کد ناپلئونی را بتدریج جایگزین قوانین اسلامی نمایند و با مخالفت روبرو شدند. این مقاومت و مخالفت بدون شک در ایران که مردم آن تعصب مذهبی شدیدتری دارند، زیادتر خواهد بود و کار به شورش و طغیان مردم خواهد کشید و بدین ترتیب کسانی که فکر می‌کنند که در لباس تجددخواهی می‌توان قوانین خارجی و کشورهای اروپائی را وارد ایران کرد سخت در اشتباهند و این قوانین اگر بطور موقت هم اجرا شوند، بزودی با پافشاری مردم از بین می‌روند. در ایران حتی رجال و طبقات اعیان هم که تظاهر به تجددخواهی میکنند با آوردن قوانین خارجی در ایران و جایگزین کردن آنها بجای قوانین اسلامی مخالفت و میدانند که اگر موافقتی با این امر نشان دهند مورد نفرت مردم واقع خواهند شد. ترقیات سریع اخیر ژاپون نیز نشان داده است که یک کشور اگر به دین و مذهب و سنن و عادات قدیمی خود هم وفادار باشد می‌تواند در راه ترقی و پیشرفت قدم بردارد و برای ترقی احتیاج به تقلید از قوانین خارجی و عادات و رسوم آنها نیست و نمونه کار ژاپون در طرز فکر و برداشت طبقه تحصیل کرده و رجال ایران فوق‌العاده مؤثر است.

ایرانی‌ها که اینقدر در مقررات دینی متعصب بوده و بآن ایمان دارند برخلاف اقوام بدوی آسیا از لحاظ نژادی مردمانی با هوش، متفکر، با ذوق و با استعداد هستند. آنها آریائی بوده و از تیره سانسکریت‌های هند هستند که به سرزمین کنونی خود در چند هزار سال قبل مهاجرت کرده و اقامت گزیده‌اند. زبان اولیه آنها هم شعبه‌ای از زبان سانسکریت بود که بعدها پس از ظهور اسلام لغات و کلمات عربی در آن نفوذ کرده و بصورت فارسی

کنونی درآمده است و مردم ایران بطورکلی در تمام دوران خصوصیات نژادی خود را حفظ نموده‌اند .

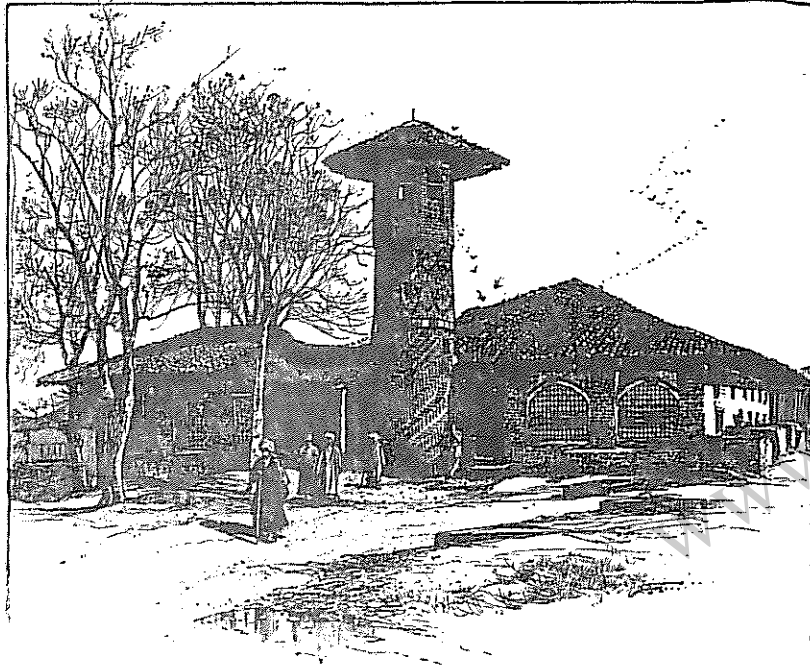
قبل از ظهور اسلام دین رسمی ایران زردشتی بود و کسی را یارای مخالفت با این دین نبود ، مانی هنرمند و نقاش ایرانی را که افکار و عقاید تازه‌ای را عرضه کرده بود ، طوری تحت فشار قرار دادند که مجبور به خروج از ایران و مسافرت به یک دیار دور دست یعنی چین شد ، سالها در چین بود و موقع بازگشت از چین ، چیز تازه‌ای که با خود به سوقات آورد سلیقه و سبک چینی‌ها در نقاشی و طراحی سرامیک بود که مانی این سبک را با سبک ایرانی‌ها آمیخته و بصورت سبک و روش جدیدی عرضه نمود و در بازگشت شروع به ترویج دین جدید و افکار خود کرد که طرفدارانی هم پیدا نمود . ولی جایگزین زردشتی نشد و فقط اسلام بود که تمام ایران آنرا پذیرفته و بآن ایمان آوردند .

غیر از شیعیان دوازده‌گانه (اشنی عشری) که اکثریت کامل و قریب با اتفاق مردم ایران را تشکیل می‌دهند تیره‌ها و فرقه‌های مذهبی دیگری هم در ایران وجود دارد از جمله "صوفی‌ها" که مرام و عقاید خاصی دارند و ظاهراً " قسمتی از عقاید آنها از مرتاضان هندی گرفته شده است . در حال حاضر چندین هزار صوفی در سراسر ایران و در میان کلیه طبقات از اعیان و اشراف و کسبه و نوکران و فقرا وجود دارند . گروه دیگر "حاکمی" ها هستند که آنها هم عقایدشان با صوفی‌ها متفاوت است و عده‌ای از شعرای ایران از جمله حکیم عمر خیام و حافظ از این تیره هستند و از رهبران مذهبی آنها نیز سید ابوالحسن جلوه شهرت دارد . تیره دیگری از مسلمانان ایران "علی‌اللهی" ها هستند که اعتقاد و ارادت فوق‌العاده زیادی به حضرت علی دارند و برای علی مقام و منزلتی عالی و برتر از آنچه که دیگر مسلمانان عقیده دارند ، قائل هستند . قسمتی از عشایر غربی و شمالی ایران علی‌اللهی هستند و در تهران هم جماعتی از پیروان این فرقه زندگی میکنند که اجتماعات و محافل خاص خود را دارند .

فرقه دیگری از آنها که حضرت پیغمبر و حضرت علی را هم قبول دارند "دهری" ها هستند که آنها به نوعی "وحدت وجود" عقیده دارند و در مورد زنان هم عقایدی دارند که آنها را البته اجرا نکرده‌اند . در دهات نزدیک کرمانشاه جماعتی بنام "مزدکی" زندگی میکنند که ظاهراً از پیروان مذهب "مزدک" هستند و اصول و عقاید مردودی چون داشتن همسر مشترک دارند . و بالاخره جماعتی هم در مغرب ایران بنام "شُرک" زندگی میکنند که عده آنها کم است و تابع دین خاصی نیستند .

حالا که بحث از مذاهب است بد نیست که اشاره‌ای به "سید" ها هم بکنیم که فرزندان و اولاد حضرت علی و حضرت فاطمه هستند بوسیله عمامه سبز یا سیاه رنگی که به سر می‌بندند از دیگران متمایز و مشخص میشوند آنها بخاطر اصالت خانوادگی خود مورد

احترام زیاد شیعیان هستند و از مزایای خاصی برخوردارند از جمله در دادگستری و دستگاههای قضائی ایران ، قسمت خاصی وجود دارد که بامور مربوط به سیدها و دعاوی آنها رسیدگی میکند . عده آنها هم بسیار زیاد است و آمار صحیحی از آنها در دست نیست .



یکی از مساجد دهات ایران

در ایران علاوه بر پیروان دین اسلام ، عده‌ای اقلیت‌های مذهبی هم زندگی میکنند که از آنها هم باید ذکری بمیان آوریم ، این اقلیت‌ها عبارتند از اقلیت‌های زردشتی ، ارمنی ، آسوری و اقلیت‌های مذهبی اروپائی .

غالباً در خارج از من سؤال میکنند که آیا ایرانی‌ها هنوز آتش پرستند؟ این سؤالات البته ناشی از جهالت و بی‌اطلاعی فوق‌العاده مردم اروپا نسبت به ایران است و شاید هم ناشی از اشعار پاره‌ای شعرای ایران و یا نویسندگان افسانه‌سرا باشد که کتابهایی راجع بایران نوشته‌اند . متأسفانه عده کسانی که این کتابهای تخیلی و افسانه‌ای راجع به ایران را خوانده‌اند در مقایسه با آن عده‌ای که کتابهای تاریخی و حقیقی مربوط به کشور

ایران را مطالعه کرده‌اند خیلی زیاد تراست و بهمین جهت است که آنها اطلاعات صحیحی راجع بایران ندارند. بهر حال در این مورد باید گفت که موقعی که اعراب به ایران آمده و دین اسلام را آوردند، عده زیادی از آتش پرستان یا زردشتی‌ها که دین اسلام را پذیرفتند از آتش پرستی دست برداشتند و عده‌ای که اسلام نیاوردند بخارج از ایران رفته و به هندوستان پناهنده شدند که بنام پارسیان معروف شدند و جمعی از آنها هم در ایران ماندند و اعیان آنها همین اقلیت زردشتی هستند که در ایران اقامت دارند و شماره آنها در حدود بیست و سه هزار نفر است. زردشتی‌ها بیشتر در شهر یزد بسر می‌برند و در آنجا نوعی از پارچه‌های ابریشمی ایران را می‌بافند که شهرت جهانی دارد و خیلی ممتاز است. شغل دیگر زردشتی‌ها کشاورزی است، آنها لباسهای خاصی می‌پوشند که بیشتر برنگ زرد است، مردمانی راستگو و درستکار هستند و کمتر در کارها مرتکب تقلب و خلاف میشوند این اقلیت زردشتی عادات و رسوم نیاکان خود را فراموش نکرده‌اند و از جمله آتش پرست هم هستند، در اینجا نکته قابل ذکر اینست که افراد تحصیل کرده و روشنفکر زردشتی‌ها



یکی از تجار گبر (زرتشتی) بازار تهران

آتش را نمی‌پرستند، بهمین ترتیب خورشید را هم پرستش نمی‌کنند، بلکه آتش و خورشید را مقدس دانسته و به آنها احترام می‌گذارند ولی طبقات عامی و جاهل گبرها و یا زردشتی‌ها تعصب کامل داشته و واقعا " آتش را می‌پرستند. کسانی که مخالف سیگار کشیدن یا هر دخانیاتی هستند بد نیست بدانند که زردشتی‌ها هرگز سیگار، چپق یا قلیان نمی‌کشند و از این کار بدشان می‌آید و در حضور آنها هم نمیتوان سیگار کشید زیرا این کار را بمنزله اهانت به آتش می‌دانند. رهبر زردشتیان ایران مرد با هوش و مؤدبی بنام " مانوک‌چی " است که در تهران اقامت دارد و با پارسیان هند در تماس است و در حقیقت از طرف پارسیان مقیم بمبئی مأموریت پیدا کرده که از زردشتیان ایران سرپرستی نماید. او تابعیت انگلستان را دارد و بهمین جهت بدون نگرانی از اینکه مزاحمتی برای او ایجاد شود وظایف خود را انجام میدهد. عادت و رسمی که زردشتیان دارند که مرده‌های خود را در قبرستان در هوای آزاد می‌گذارند که بوسیله لاشخورها و آفتاب متلاشی گردد باین علت است که آنها معتقدند که اگر اجساد را در زمین دفن نمایند، خاک که مظهر پاکی است آلوده میشود. البته این امر در آب و هوای خشک و گرم عملی و قابل اجراست و مسیحیان نیز در قرون قبل که اجساد را بخاک نمی‌سپردند این کار را به تقلید از زردشتی‌ها انجام میدادند.

از اقلیت‌های مذهبی دیگر ایران ارمنی‌ها، یهودیان و نصرانی‌ها هستند که بطور منزوی و بین خودشان زندگی میکنند و ارتباط زیادی با مسلمانان ندارند، آنها قرن‌هاست که بهمین ترتیب در ایران زندگی کرده و باین وضع کاملا " عادت دارند، عده هریک از این اقلیت‌ها در حدود بیست و پنج تا سی هزار نفر است و در تهران هریک در محلات خاصی زندگی میکنند. یهودیان کارشان تجارت و کاسبی است. ارمنی‌ها نیز بهمین ترتیب قسمت عمده شان مشغول بازرگانی و تجارت هستند ولی بعلت حالت انزوائی که دارند مانند آرامنه سایر کشورهای مشرق زمین کمتر در کار خود مواجه با موفقیت میشوند و کمتر اتفاق می‌افتد که پست‌های مهمی هم بدست آورند. نصرانی‌ها، کلدانی‌های مسیحی هستند که شغل و کارشان کشاورزی است و قسمت عمده‌ای از آنها در شهرستانهای غربی ایران زندگی می‌کنند و در آنجا غالبا " از طرف همسایگان کرد خود مورد حمله و تجاوز واقع میشوند. این اقلیت‌ها غالبا " از اینکه در ایران محدودیت‌هایی دارند و مورد بی‌عدالتی واقع میشوند، شکایت دارند ولی آنچه که خود من استنباط کرده‌ام اینست که شکایتهای آنها کاملا " بی‌مورد است و در ایران با آنها رفتار بدی نمیشود و تا حد امکان رعایت حال آنها را می‌نمایند و بهیچوجه به حقوق آنها بیش از دیگر ایرانی‌ها تجاوز نمیشود. در کشورهای مشرق زمین و بخصوص ایران که حکومت مطلقه حکمفرماست معمولا " به حقوق همه افراد تجاوز شده و بی‌عدالتی نسبت بهممزیاد است و این اقلیت‌ها چون خود را منزوی می‌بینند،

تصور می‌کنند بیش از دیگران تحت فشار هستند و حقوق آنها تضییع شده است و حال آنکه تفاوتی میان آنها نیست و نسبت به آنها بی‌عدالتی نمی‌شود. عده‌ای از خارجی‌ان که به ایران آمده‌اند متوجه این حقیقت نشده و در این مورد با اقلیت‌ها همصدا میشوند ولی من که بیش از ۲۳ سال است در کشورهای مشرق زمین بسر برده و به روایات و اوضاع و احوال این مناطق آشنا هستم بخوبی می‌دانم که اقلیت‌های مذهبی وضعی بدتر از دیگران در مشرق زمین ندارند و با آنها بی‌عدالتی نمی‌شود.

در ایران مسیونرهای مذهبی از انگلیس، امریکا و کلیسای کاتولیک وجود دارد ولی تبلیغات و فعالیت آنها فقط منحصر به میان مسیحیان بومی ایران و یهودیه است و جرئت نمی‌کنند فعالیتی میان مسلمانان انجام دهند چون این کار مجازات مرگ دارد و اگر بخواهند تبلیغات مذهبی مسیحی میان مسلمانان کنند احتمال دارد که مورد حمله و هجوم متعصبین واقع شوند زیرا بطوریکه گفته شد ایرانی‌ها در دین اسلام تعصب زیادی دارند و هرگز اجازه چنین تبلیغاتی را به خارجی‌ها و آنهم مبلغین مذهبی نمی‌دهند و آنها باید این کار را برای موقع مناسب‌تری در آینده‌ای که معلوم نیست بگذارند وگرنه جان خود را بخطر خواهند انداخت.

این امر سابقه دارد و واقعه‌ای که یک یا دو سال قبل در اصفهان روی داد بخوبی نشان میدهد که این نگرانی بی‌مورد نیست، در آن موقع روزی شاهزاده ظل‌السلطان حاکم و فرمانروای مطلق اصفهان تصمیم گرفت که در مراسم دعای روز شنبه کلیسای پروتستان اصفهان که زیر نظر دکتر "بروس" انگلیسی انجام میشد، شرکت کند. شاهزاده اینکار را کرد و چند روز بعد دو نفر از اهالی اصفهان که تحت تاثیر کار شاهزاده ظل‌السلطان واقع شده بودند به کلیسای پروتستان رفته و مراسم مذهبی را انجام دادند. این خبر بگوش ظل‌السلطان رسید و دستور داد که آن دو نفر را گرفته و نزد او بیاورند و وقتی با آنها روبرو شد بلافاصله و بدون هیچگونه تحقیق و صحبتی به میرغضب‌ها دستور داد که سر هر دوی آنها را ببرند. دستور شاهزاده انجام شد و آن دو نفر را در حضور ظل‌السلطان سر بریدند. دکتر "بروس" رئیس کلیسا که با ظل‌السلطان از نظر ارتباط او با انگلیسها، روابط خوبی داشت، نزد وی رفته و باین عمل اعتراض کرد و علت این مجازات را پرسید و شاهزاده جواب داد: "من بعنوان حاکم اصفهان به کلیسای شما آدمم و حق داشتم که بیایم و آنجا را به بینم ولی آن دو نفر که به کلیسای شما آمدند بدین منظور بودند که دین و مذهب خود را عوض کرده و مسیحی شوند و این امریست که کاملا برخلاف قوانین ماست و نمی‌توانیم این گناه بزرگ را تحمل کنیم"

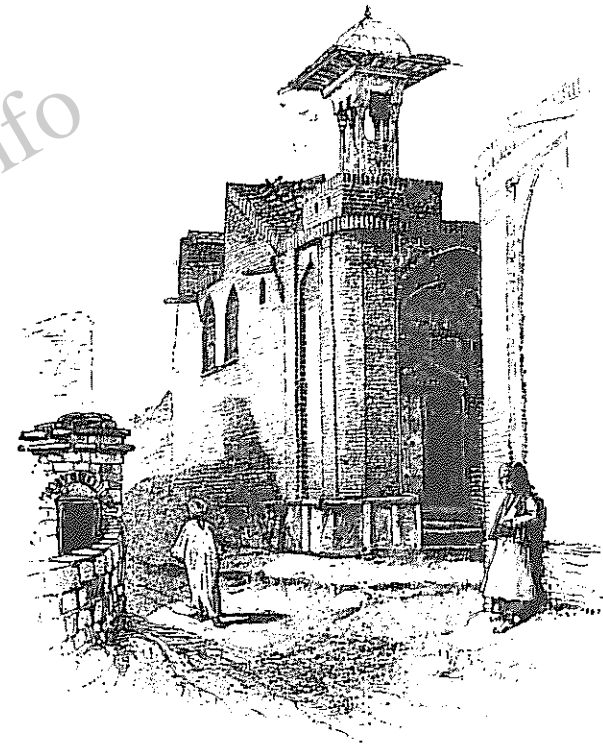
ظل‌السلطان یک مرد مذهبی و روحانی نبود و روابط خوبی هم با انگلیسها و مسیونرها داشت ولی با همه این احوال این مجازات شدید را نسبت به کسانی که به کلیسا رفته بودند

اعمال کرد، علت این بود که حتی حاکم جاہری چون او هم در مسائل دینی تعصب دارد و بخود اجازه نمیدهد و یا از افکار عمومی مردم وحشت دارد که عملی برخلاف اسلام کند. ظل‌السلطان بخوبی میدانست که اگر این کار را نکند مردم به خود او بدبین شده و در اصفهان شورش و بلوایی برآید خواهد افتاد و بهمین جهت عکس‌العین تند و شدیدی از خود نشان داد، سایر رجال و مقامات ایران هم همین وضع را دارند.

مسیونر مذهبی امریکا اینک قریب ۵۰ سال است که در ایران مشغول فعالیت هستند و حالا ممکن است سؤال شود در این مدت طولانی آنها موفق شده‌اند چند نفر را مسیحی کنند؟ و آیا بهتر نبود که اینهمه خرج نمیکردند، به ایران نمی‌آمدند و در همان امریکا، بکار خود ادامه می‌دادند شاید اینگونه قضاوت درباره آنها صحیح نباشد زیرا هرگز نباید انتظار داشت که با تعصب زیاد دینی مردم ایران آنها بتوانند کسی را مسیحی کنند و به هر حال آمدن آنها به ایران از نظر تبلیغ و شناسائی زبان و مردم ایران مفید است.

کلینی امریکا در ایران که تقریباً تمام افراد آنرا مسیونرها و مبلغین مذهبی تشکیل میدهند در حدود ۸۱ نفر می‌باشند و بطوریکه قبلاً ذکر شد ۵۱ سال است که در ایران اقامت دارند. این عده در ارومیه، سلماس، تبریز و همدان اقامت گزیده‌اند چند نفر از مسیونرهای مذهبی انگلستان نیز در اصفهان اقامت دارند که کلیسائی برای خود برپا کرده‌اند، مسیونرهای مذهبی امریکا چون برای کار خود احتیاج به تاسیس مدارس و اقامتگاههایی در نقاط مختلف ایران دارند می‌بایستی زمین‌ها و خانه‌هایی را خریداری نمایند. آنها طبق قرارداد منعقد شده میان ایران و ایالات متحده امریکا اجازه خرید زمین و خانه را در ایران دارند ولی معضله در این راه مواجه با اشکالات و موانعی شده‌اند زیرا مردم به مسیونرهای مذهبی بطور کلی بدبین هستند و مایل نیستند با سانی محلی را به آنها فروخته و یا حتی اجاره دهند و این موضوع خود یکی از مشکلات سفارت امریکا در تهران بود که می‌بایستی آنرا حل نماید. در اینجا باید خاطر نشان کنم که اصولاً "مسیونرهای مذهبی کارشان از بازرگانان خیلی دشوارتر است، یک بازرگان امریکائی وقتی وارد ایران میشود با آنکه مقصود و هدف اصلی او تحصیل درآمد و بدست آوردن پول است باز از طرف مردم پذیرفته میشود زیرا بهر حال یا کالای تازه‌ای را با خود آورده است که مورد توجه ایرانیهاست و یا آنکه اجناسی از ایران را می‌خرد که آنها استقبال میشود ولی مسیونرهای مذهبی موقعی که قدم به خاک ایران می‌گذارند با سوء ظن زیادی از طرف مردم مواجه میشوند و هیچکس روی خوش با آنها نشان نمیدهد و تا امکان داشته باشد در کارهای آنها مشکل تراشی می‌کند. بدین ترتیب مسیونرهای مذهبی خیلی بیش از بازرگانان و افراد عادی احتیاج به حمایت و پشتیبانی دیپلماتیک دارند و این یکی از دشوارترین وظایف سفارت امریکا در تهران بشمار میرفت و بسیاری از وقت ما را می‌گرفت.

همانطوریکه اشاره کردم ایرانی‌ها بطور کلی از اقامت میسیونرهای مذهبی در ایران نفرت دارند و هر گونه ارتباط و تماس با آنها را تحریم میکنند، البته طبق قرارداد ایران و آمریکا، میسیونرها می‌توانند در ایران اقامت کنند ولی با قرارداد که کارها درست نمیشود و قرارداد که جلوی احساسات مردم را نمی‌گیرد. باز هم ایرانی‌ها مردمان خوب و خوش‌خلقی هستند که با وجود این احساسات مخالف اجازه میدهند میسیونرها در خاک آنها باقی بمانند و این عده را مورد حمله قرار نمیدهند. با این وضع تردیدی نیست که اگر میسیونرهای



یکی از مساجد کوچک تهران

مذهبی بخواهند از حالت رکود خود خارج شده و فعالیت کنند بدون شک کاسه صبر و تحمل ایرانیها را لبریز می‌نمایند و با احتمال قوی مورد حمله مردم واقع میشوند و یا آنکه دولت ایران ناچار خواهد شد برای جلوگیری از وقایع سوء از میسیونرها بخواهد خاک ایران را ترک نمایند و در این مورد هم نمیتوان بدولت ایران اعتراض کرد. خوشبختانه خود میسیونرهای مذهبی هم موقعیت را خوب تشخیص داده و خطر را احساس کرده‌اند و در

مقابل حملات لفظی مردم از خود بردباری نشان داده و اقدام به تبلیغات علنی نمیکند و ساکت و آرام نشسته‌اند، من اگر چند سالی دیگر در ایران می‌ماندم، در نظر داشتم که با کمک سفارتخانه‌های کشورهای اروپایی اقدام مشترکی برای آزاد کردن فعالیت میسیونرهای مذهبی بکنم، گرچه که این کار با آسانی امکان پذیر بنظر نمیرسد. بدین ترتیب در وضع کنونی میسیونرها می‌باید باین اکتفا کنند که مسیحیان ارمنی و نصرانی را ارشاد کرده و آنها را تحت تعلیمات مذهبی قرار دهند و ضمناً "در میان اقلیت یهود به تبلیغ بپردازند تا بلکه افرادی از آنها را مسیحی کنند. میسیونرها تا حدودی این کارها را کرده‌اند و مخصوصاً "در مورد ارشاد و راهنمایی نصرانی‌ها فعالیتشان زیاد است اما متأسفانه باید اعتراف کرد که نصرانی‌های ایران که همان کلدانیها هستند در حدود سی هزار نفر بیشتر نیستند و یک اقلیت کاملاً منزوی و محدود بشمار می‌روند و پول و هزینه‌ای را که میسیونرهای مذهبی صرف میکنند بهیچوجه ارزش ارشاد این عدهء قلیل را ندارد.

اما عامل مهمی که میسیونرهای مذهبی در اختیار دارند و این عامل بدون هیچ اشکالی با آنها کمک میکند وجود چند نفر پزشک در میان آنهاست. پزشکان مذهبی بدون آنکه مستقیماً تبلیغ کنند میان مردم در شهرها و دهات رفته و آنها را مجاناً مورد معاینه و معالجه قرار میدهند و این کار محبوبیتی برای آنها بوجود می‌آورد که بطور غیرمستقیم به پیشرفت کارشان کمک میکند. یکی از رهبران میسیونرها "فلچرسالتون" میگفت بجای کشیش‌ها و پدران دینی بمن پزشک بدهید که با کمک آنها خیلی آسانتر کار خود را پیش می‌بریم.

فصل سیزدهم

تعزیه یا نمایش مذهبی ایران

جهانگردی که از اروپا وارد تهران شده و در یکی از روزهای ماه مقدس محرم برای اولین بار در خیابانهای تهران قدم میزند ، ناگهان صدای سوزناکی بگوشش میرسد که در سکوت و آرامش شهرهای مشرق‌زمین برای او تازگی داشته و تعجب‌آور است ، این صدا از کودکان و نوجوانانی است که با آهنگ خاص و ناثرآوری آواز میخوانند ، نت و آهنگ این آوازهای انفرادی و یا دسته‌جمعی بطریق خاصی است که بگوش جهانگرد تازه وارد کاملاً ناآشناست ولی او را بطرف خود جلب می‌کند . از رهگذری که عبور میکند با کنجکاوی سؤال میکند :

— این چه آوازیست که بچه‌ها میخوانند آیا آنها تمرین میکنند و سرود میخوانند؟
و جواب میشوند: — نه آنجا تعزیه‌خوانی است و بچه‌ها قسمتی از اشعار تعزیه را میخوانند .

جهانگرد که متوجه نمیشود منظور او چیست می‌پرسد: تعزیه چیست؟

و باو میگویند: — تعزیه نمایش تراژدی مذهبی ایرانیان است .

این جواب بجای آنکه خارجی را قانع کند ، کنجکاوی او را بیشتر تحریک می‌نماید و شخصی هم که باو جواب میداده با یک جمله و دو جمله نمیتواند این موضوع را که ارتباط بیکی از مهمترین و بزرگترین وقایع مذهبی جهان دارد برای او تشریح کند . اگر بخواهیم توضیح کافی در اطراف تعزیه بدهیم ، ابتدا باید نظری زودگذر به واقعه مهمی که در تاریخ اسلام روی داده است بیفکنیم ، این واقعه را گرچه عده‌ای که تاریخ ادیان را خوانده‌اند ممکن است بدانند ولی بحث و بررسی درباره آن ، هنگامیکه از ایران سخن میگوئیم لازمست .

پس از رحلت محمد پیامبر اسلام ، بر سر جانشینی او میان مسلمانان اختلاف افتاد با آنکه محمد در زمان حیات خود ، علی را به جانشینی انتخاب کرده بود و شیعیان همه باین حقیقت اعتراف داشتند باز عده‌ای به مخالفت با علی برخاستند ، جانشینی علی

کاملاً " بحق بود و طبیعی بنظر میرسید زیرا داماد محمد و همسر تنها دختر او بود و نزدیکترین شخص نسبت به محمد بشمار میرفت . ولی با همه این احوال مخالفان علی مانع از خلافت او شدند و بالاخره پس از ابوبکر ، عمر و عثمان نوبت خلافت به علی رسید . مخالفان و کفار باز هم دست بردار نبودند و دستهای را بر علیه علی تشکیل دادند و تحریکات و اقداماتی را شروع نمودند که منجر به شهادت علی و یک سلسله عملیات مشابه بر ضد فرزندان او که امامان دوازده گانه را تشکیل میدادند ، شد . در رأس مخالفان علی ، معاویه قرار داشت که با دستیاری عایشه همسر پیغمبر چندبار با علی به جنگ پرداخت . معاویه در دمشق برای خود بارگاه سلطنتی درست کرده و سلسله خلفای اموی را پایه ریزی نمود و با دادن پول و سیاست بازی عدهای را فریب داده و دور خود جمع کرده بود . در این میان علی مورد سوء قصد واقع شده و به شهادت رسید و مردم مدینه خلافت فرزند ارشد او ، حسن را پذیرفتند ولی او هم با مخالفت معاویه روبرو شد و چون جنگ و اختلاف میان مسلمانان را در آنموقع مصلحت نمیدانست با معاویه مبارزه نکرده معاویه هم در مقابل تعهد نمود که پس از او خلافت به امام حسن برسد .

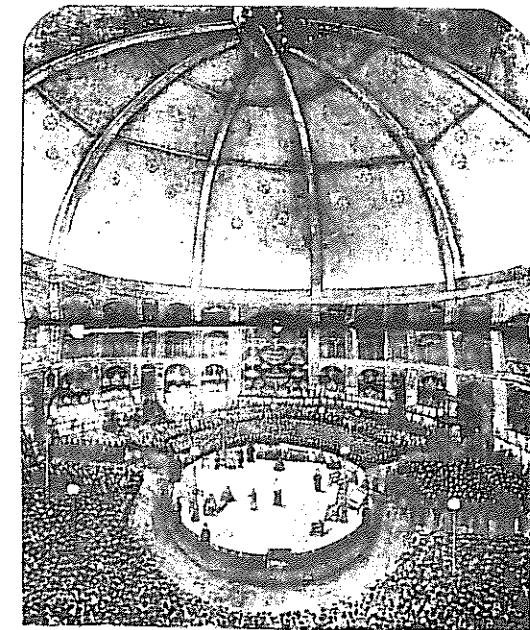
یزید پسر معاویه که انتظار داشت خودش روزی جای پدر را گرفته و خلیفه مسلمین شود از تعهد پدر خود نگران شد و بفکر افتاد که پدر پیر او بزودی خواهد مرد و با بودن امام حسن خلافت از دست او خارج خواهد شد و بهمین جهت توطئه ای برای شهادت امام حسن طرح کرد و بوسیله همسر امام ، او را مسموم و شهید کرد و آنگاه از پدر خود خواست که حالا او را به جانشینی انتخاب نماید ، معاویه که از عمل جنایت آمیز و زشت پسر خود ظاهراً " اطلاعی نداشت از اهالی بلاد مختلف اسلام شروع بگرفتن بیعت برای یزید کرد ولی مردم مدینه ، مردم مکه و مردم ایران - که شهرهای کوفه و بغداد آنموقع جزء ایران بود - با یزید بیعت نکردند و خلافت را طبق وصایای پیغمبر حق امام حسین ، برادر کوچکتر امام حسن دانستند . امام حسین در آنموقع در مدینه اقامت داشت و تصمیم گرفت علیه حکومت جا برانه و غاصبانه یزید مقاومت نماید و مردم هم بیاری او برخاستند . اما والی مدینه به تحریک یزید در صدد سوء قصد و دستگیری امام حسین برآمد و بهمین جهت امام توقف در آنجا را جایز ندیده و از مدینه خارج شد . بهترین جایی که در این موقعیت امام می توانست برود شهرهای ایران و کوفه بود کوفه شهری بود که علی آنجا را مرکز خلافت خود قرار داده بود و پس از شهادت هم در نزدیکی آنجا (نجف) به خاک سپرده شده بود و بعلاوه مردم این شهر طی دعوت نامهای که برای امام حسین فرستاده بودند از او صمیمانه درخواست کرده بودند بشهر آنها برود بدین ترتیب طبیعی بود که امام شهر کوفه را برای اقامت خود اختیار کند و با خانواده و کلیه طرفداران خود بطرف کوفه حرکت کرد تا در آنجا مقدمات جنگ با یزید را فراهم کند . ولی مردم کوفه شبات رأی نداشتند و منافق

بودند ، آنها در وفاداری خود نسبت به امام حسین پایداری نشان ندادند و طولی نکشید که تغییر عقیده دادند .

پس از آنکه مردم منافق کوفه دعوتنامه خود را برای امام حسین فرستادند یزید به وسیله جاسوسانش از موضوع مطلع شد و حاکم تازه ای را برای کوفه تعیین کرده و باو دستور داد که طرفداران امام را سرکوب کرده و لشکریانی برای مقابله با اردوی امام که بطرف کوفه در حرکت بود بفرستد . مردم کوفه که طرفدار امام بودند با آمدن حاکم تغییر رویه دادند و فرستاده و حاکم اعزامی از طرف یزید با سانی موفق شد لشکر بزرگی از مردم کوفه تشکیل داده و آنها را برای جنگ با امام بفرستد و کوفیان هم بدون آنکه فکر کنند خودشان پیشقدم شده و از امام دعوت کرده اند به کوفه عزیمت نمایند منافقانه برای جنگ با نواده پیغمبر آماده شدند کسانی که از دورویی و تزلزل مردم کوفه مطلع بودند و شقاوت و بیرحمی یزید را میدانستند از امام درخواست کردند که از بین راه مراجعت کرده و سفر خود را به کوفه بتاخیر اندازد و یا آنکه لااقل زنان و فرزندان و اهل بیت را گذاشته و آنها را با خود نبرد ولی امام حسین قهرمانی شجاع و مبارز و با ایمان قوی به خدا بود ، او میخواست دستورات قرآن را اجرا کند و با کفار بجنگد از سرنوشت خود بیمی نداشت و شهادت را در راه حق و حقیقت استقبال میکرد . چه فرصت و موقعیتی از این بهتر که امام درس فداکاری و ایثار در راه خدا و دین را به پیروان و اخلاف خود بدهد بدین ترتیب امام باتفاق خانواده و اهل بیت و طرفداران خود حرکت بسوی کوفه را ادامه داد و از اینجا بود که یک واقعه حماسی و قهرمانی بزرگ تاریخ آغاز شد و باید اعتراف کرد که اگر در تاریخ یک قهرمان بزرگ وجود داشته باشد ، آن قهرمان ، حسین بن علی بود ، حسین از این جهت قهرمان بزرگی بشمار میرفت که سرنوشت شوم خود و اهل بیتش را حدس میزد و میدانست که دارد بطرف شهادت میرود ولی معجزاً از فداکاری در راه حق و حقیقت خودداری نکرد ، او میگفت : ما از خدا هستیم و بطرف خدا باز میگردیم (انالله و انا الیه راجعون) و با این روحیه در رأس اردوی خود بطرف کفار پیش میرفت .

اردوی کوچک امام به ساحل رود فرات که رسید بوسیله قوای زیادی که از طرف کوفه برای جلوگیری از آنها اعزام شده بود ، متوقف گشت و این محل میدان یک جنگ دلاورانه ای شد که با آنکه قرنهای آن گذشته است خاطره آن هنوز باقی است و هر ساله در ماه محرم بوسیله شیعیان گرامی داشته میشود ، ایرانیها از این محل خاطره دیگری هم دارند و آن خاطره حمله مسلمانان عرب بایران و جنگ معروف قادسیه است که در نزدیکی آنجا روی داده است . میان طرفین یعنی نیروهای امام و قوای اعزامی از کوفه مذاکراتی شروع شد که بدون نتیجه قطع شد زیرا فرمانده قوای اعزامی از کوفه عبیدالله خواهان آن بود که امام و یارانش بدون قید و شرط تسلیم شوند و با یزید هم بیعت کنند و امام هم مرگ را بمراتب

به پذیرفتن چنین شرایطی ترجیح میداد. برادر و همراهان و افراد اردوی امام هم هیچیک با این شرایط موافق نبودند و همه تصمیم گرفتند که در کنار امام تا مرحله شهادت بجنگند. در این میان قوای اعزامی کوفه در محلی میان چادرهای امام و رود فرات مستقر شده و آب را در آن گرمای شدید صحرا بروی امام و یارانش بستند و شقاوت و پستی و دنائت را بحد اعلائی خود رساندند. در آخرین شب در اردوی کوچک امام همه بیدار در انتظار فرارسیدن صبح یرحاده و خوفناک بودند، زینب خواهر امام حسین و کلیه افراد خانواده دور امام جمع شده بودند و در مورد وقایع فردای خونین که همه به شهادت میرسیدند، صحبت میکردند ولی روحیه همه، حتی کودکان خوب بود و همه آماده جنگ و دفاع در راه حق میشدند. امام بهمه تکلیف میکرد که اگر مایلند با استفاده از تاریکی هوا فرار کنند و جان خود را نجات دهند ولی همگی جواب دادند خدا هرگز راضی نیست که در چنین موقعیتی شما را ترک کنیم میمانیم و شهید میشویم. بدین ترتیب شب به سحر انجامید و سرنوشت همگی آنها که شهادت بود کاملاً آشکار بود آنها شهید میشدند ولی بطریقی که خاطره



منظره‌ای از تکیه دولت تهران که در آن تعزیه میخواندند

جانگداز شهادت و دل‌وریه‌ها و فداکاریهای آنها در اسلام قرن‌ها فراموش نشده و نمیشود، دور تا دور چادرهای امام و یارانش را گودال‌هایی کنده و آنها را برآز چوب و هیزم کرده بودند که در موقع لزوم روشن کنند، هوا که روشن شد یاران امام با کمال تعجب چند نفر از کوفیان را دیدند که به کمک آنها آمده و آماده دفاع از خاندان علی و شهادت در این راه شده‌اند. حمله از طرف سپاهیان کوفه بفرماندهی شمر از همان صبح زود شروع شد، جنگ خونین و شدیدی میان دو دسته نابرابر درگرفت که تا ظهر بطول انجامید و عده زیادی از یاران حسین شهید شدند، موقع نماز ظهر طرفین جنگ را موقتاً متارکه کردند و امام به دعا و نماز ایستاد، سرنوشت جنگ دیگر کاملاً معلوم بود، متارکه تمام شد و جنگ از نو شروع شد. امام حسین که سی زخم شمشیر بر بدنش وارد شده بود بر زمین غلطید و شمر سر آن حضرت را برید و نزد عبیداله برد تمام یاران امام جز زینب و چند کودک، بشهادت رسیدند و لشگریان کوفه سرهای بریده را باتفاق زینب و کودکان اهل بیت امام به دمشق نزد یزید بردند و بدین ترتیب یک حادثه تاریخی و فراموش نشدنی به پایان رسید.

اما یاران و طرفداران خاندان علی و یا شیعیان پس از این فاجعه جانگداز ساکت ننشسته و جنایات کوفیان را بی‌مجازات نگذاشتند، آنها گروهی را برای انتقام کشیدن از مسئولان کشتار ساحل فرات و کربلا تشکیل دادند و در رأس این گروه مرد فعال و شجاعی بنام مختار قرار داشت. مختار عده‌ای از یاران خاندان علی را تجهیز کرد و تصمیم گرفت که انتقام خون امام حسین و یاران او را از کلیه کسانی که در این امر مسئولیت داشته‌اند بگیرد. شرح ماجراها و اقدامات مختار در این مورد کتاب بزرگ و قطوری را تشکیل میدهد و در اینجا فقط می‌توانیم اشاره کنیم که او در طی جنگهای خونینی که کرد تمام سران واقعه کربلا را که در شهادت امام و یارانش دست داشتند کشت و عده‌ای از آنها را بوضع فجیعی برای عبرت دیگران بقتل رسانید و حتی در یک وهله دستور داد که سه هزار نفر از کسانی را که در واقعه کربلا شرکت داشتند در حضور او سر ببرند. کارهای انتقامی مختار در حقیقت یک نتیجه طبیعی بود که بعد از فاجعه کربلا می‌بایستی به‌آید.

دنیای اسلام واقعه کربلا و فاجعه شهادت حسین و یارانش را زود فراموش کرد ولی شیعیان ایران این حماسه بزرگ را هیچوقت از یاد نمیرند و آنها که دوستداران علی و خاندانش هستند هر ساله با رسیدن محرم تجدید خاطره می‌نمایند. واقعا وفاداری شیعیان ایران نسبت بخاندان پیغمبر شگفت‌آور است و انسان تعجب می‌کند که چطور مردم مکه و مدینه که زادگاه پیغمبر و محل ظهور و پیدایش اسلام است مانند ایرانی‌ها که از یک سرزمین دوردست نسبت به عربستان می‌باشند. بخاندان نبوت وفادار نمانده‌اند. شاید علت وفاداری و علاقه زیاد ایرانی‌ها به خانواده علی بخاطر آن باشد که یکی از

همسران امام حسین دختر یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی بود. شهریانو دختر یزدگرد و همسر امام حسین در واقعه کربلا حضور داشت و از سرنوشت او اطلاعی در دست نیست ولی جسدش را بایران آورده و بخاک سپردند. آرامگاه بی بی شهریانو در نزدیکی خرابه‌های ری متعلق به همسر امام و دختر یزدگرد است و دلیلی وجود ندارد که در این امر شک و تردیدی باشد. در هر حال علت هرچه می‌خواهد باشد ارادت و اعتقاد و ایمان مردم ایران نسبت به خاندان پیامبر و آل علی توصیف‌ناپذیر است و عده‌ای از متعصبین در ماه محرم حتی سرخود را تیغ زده و بخاطر شهادت امام حسین خون خود را جاری می‌سازند. شیعیان ایران به علی و یازده نفر دیگر از ائمه که فرزندان و اعقاب علی هستند اعتقاد دارند و تعصب زیادی در این خصوص از خود نشان می‌دهند.

اما این شیعیان قرن‌ها مظلوم زیسته و از طرف حکام و پادشاهان ایرانی و غیر ایرانی تحت فشار و مضیقه بودند و با همه احوال مقاومت می‌کردند و از عقیده و ایمان خود نسبت بخاندان علی دست برنمی‌داشتند و بالاخره پس از گذشت هشتصد سال بالاخره روزی را که همه آنها انتظار داشتند فرارسید، روزی که از ظلم و جور نجات یابند. در اواخر قرن پانزدهم میلادی کودکی در اردبیل یا برصه وجود گذارد بنام اسمعیل که از طرف پدر نسبت او به امام موسی کاظم امام هفتم شیعیان میرسید و بدین ترتیب از نوادگان علی و فاطمه محسوب می‌شد و از طرف مادر نسبت او به یکی از حکام مسیحی طرابوزان ترکیه میرسید. اسمعیل از جوانی دارای هوش و استعداد فوق‌العاده‌ای بود، او عده‌ای از جوانان شیعه را دور خود جمع کرده و لشکری فراهم کرد و دست به شورش و طغیان زد و پس از چند جنگ و زد و خورد خونین سلسله پادشاهان آق‌قویونلو را شکست داد و خودش در سال ۱۴۹۹ میلادی بر تخت سلطنت نشست و سلسله صوفی، یا صفویه را تشکیل داد که پس از ظهور اسلام مهمترین سلسله‌های سلطنتی ایران بشمار میرفت. اسمعیل چون از خاندان علی بود طبعاً شیعه بود و بهمین جهت خود را شاه شیعیان جهان نامید شیعیان و مردم ایران بعدها باو نام "شاه جنت مکان" را دادند. شاه اسمعیل نه فقط ایران را متحد کرده و بصورت یک کشور قوی و نیرومند درآورد، بلکه مذهب شیعه را مذهب رسمی این کشور قرار داده و برای نخستین بار یک کشور شیعی مذهب در جهان بوجود آورد و دنیای اسلام بزودی متوجه شد که ایران فقط یک کشور قوی و نیرومند نیست، بلکه کشور شیعی مذهبی است که در مقابل فرقه‌های دیگر اسلامی قد برافراشته است.

در دوران صفویه، حکومت و مذهب کاملاً با یکدیگر آمیخته شد، مذهب شیعه در کلیه ارکان کشور رسوخ کامل پیدا کرده و مردم از تمام طبقات بشدت در آن تعصب بخرج میدادند. پادشاهان صفوی هم خودشان در این امر پیشقدم شده و همه را به نفوذ بیشتر دین در سیاست تشویق میکردند و این درست برخلاف کشورهای اروپائی در آنزمان بود

که قصد داشتند دین را از حکومت جدا نمایند. مردم ایران که رفته رفته تعصب بیشتری در مذهب شیعه پیدا میکردند در پی فرصت و موقعیتی بودند که احساسات و جوش و خروش درونی خود را نسبت به خاندان علی شان داده و ظاهر کنند و بهترین فرصت و موقعیت هم برای این کار سالگرد مهمترین و بزرگترین فجایع تاریخ یعنی فاجعه کربلا و ظلم و جوری بود که کفار به امام حسین و یارانش کرده بودند. ماه مقدس محرم مناسبترین فرصتی بود که شیعیان ایران بیاد شهادت امام حسین می‌توانستند عزاداری کرده و ضمناً احساسات خود را نسبت به علی و خاندان او نشان دهند. در اینکه ایرانی‌ها این کار را از چه کسانی تقلید و پیروی کرده‌اند صحبت زیادی شده است ولی آنچه که مسلم است در تاریخ شواهدی از این قبیل وجود داشته که می‌توانسته است، راهنمایی، برای شیعیان ایران باشد از جمله در خود ایران موقعی که داریوش هخامنشی "سمردیس" نامی از مغان و رهبران مذهبی را کشت تا مدتها بعد از آن مردم در سالگرد قتل او مراسمی برپا کرده و عزاداری مینمودند.



شاه اسماعیل اول پادشاه صفوی

بدین ترتیب مراسم عزاداری ماه محرم میان شیعیان ایران از زمان صفویه بطور وسیعی معمول شد.

ولی شواهدی در دست است که مراسم عزاداری خاندان علی بطور محدود قبل از سلسله صفویه نیز پاره‌ای اوقات در ایران معمول بوده‌است مثلاً "در دوران کوتاه حکومت سلسله دیلمیان یعنی از سال ۹۳۳ تا ۹۸۶ میلادی مجالس ذکر مصیبت امام حسین و خاندان دیگر علی در ایران برپا می‌شده‌است. بدین معنی که منابر و سکوه‌های مخصوص وعظ را در میدانهای شهر برپا کرده و یکی از روحانیون عالی‌مقام در آنجا برای مردم ذکر مصیبت می‌کرده‌است و یا آنکه گاهی این کار را در منازل و خانه‌های اشخاص انجام میدادند و مردم را دعوت میکردند که در این مجالس شرکت نمایند. این مجالس بر حسب موقعیت اشخاص که آنرا ترتیب میدادند یا روحانیونی که سخنرانی میکردند از نظر اهمیت و وسعت اختلاف داشت و بهرحال نام همه آنها را "روضه" گذاشته بودند و در بعضی از شهرها مکانهای سرپوشیده بزرگی جهت این کار اختصاص داده بودند که بآنها "روضه‌خانه" میگفتند و هر سالی سه ماه را که از نظر شیعیان اهمیت داشت در آنها ذکر مصیبت مینمودند. در دوران صفویه این روضه‌خوانی‌ها گسترش زیادی یافت و مخصوصاً "در دوران شاه عباس که با تشویق او مراسم ذکر مصیبت همگانی شد و در زمان فرزندان شاه عباس نیز این مراسم گسترش بیشتری پیدا کرد. شاردن که در زمان صفویه بایران مسافرت نموده در سفرنامه خود شرح کاملی از عزاداری ماه محرم در اصفهان که خود شاهد آن بوده داده‌است و از شرحی که او در سفرنامه خود داده‌است میتوان تصور کاملی از چگونگی این عزاداری در اصفهان پیدا کرد ولی در توصیفی که شاردن از این مراسم کرده و در هیچ سفرنامه دیگری، از اینکه در ماه‌های عزاداری، نمایشهای تراژدی و مذهبی یعنی تعزیه داده شود، ذکری بعمل نیامده‌است.

در حقیقت فکر اینکه واقعه کربلا و حواشی آنرا بصورت نمایش تراژدی و تأثرانگیز بنام تعزیه درآورد، بعد از دوران صفویه پیدا شده و این کار بتدریج، صورت عظمی بخود گرفته‌است و بطوریکه یکی از دانشمندان و مطلعین ایران بمن گفت تعزیه کنونی که در ایران خوانده میشود، نتیجه سالها تحول و تکامل است و چیزی نبوده که یکمرتبه بخاطر کسی رسیده و اجرا شده باشد. این تعزیه یا نمایش مذهبی هنوز هم نواقص زیادی از نظر چگونگی اجرا دارد که باید بعدها بتدریج برطرف شود. اینک نظری به ماه‌های عزاداری ایرانیان که در آن تعزیه‌خوانی هم میشود میافکنیم. مسلمانان بطور کلی اعم از شیعه یا سنی یک ماه از سال را از طلوع تا غروب آفتاب روزه میگیرند و این ماه رمضان است که مصادف با سالگرد شهادت علی امام اول شیعیان است در این یک ماه روزه آنها خیلی جدیست و مانند دین مسیح نیست که از خوردن پاره‌ای چیزها باید پرهیز کند، بلکه در

تمام مدت روز از خوردن هرچیز و آشامیدن آب و کشیدن سیگار ممنوع هستند. شیعیان در این ماه روزه و تعزیه‌خوانی هم می‌کنند. ولی ماه‌های عزاداری واقعی و کامل شیعیان ماه محرم و ماه صفر است. سالگرد شهادت‌ها و وقایع تأثرانگیز زیادی در این دو ماه جمع شده و تقارن پیدا کرده‌است که ممکن است از نظر عده‌ای اشخاص عجیب بنظر برسد ولی تعجبی ندارد و از این قبیل تقارن‌ها در تاریخ زیاد ممکن است پیش‌آید چنانکه مثلاً "تولد افراد معروف چون "سزار"، "گرامول" و "ناپلئون" هر سه در یکروز بوده‌است، از جمله سالگردهای مهمی که مصادف با ماه‌های محرم و صفر یعنی ماه‌های عزای ایرانیهاست: شهادت امام حسن، شهات امام حسین، شهادت امام رضا، رحلت فاطمه دختر پیغمبر است.

در اینجا باید خاطر نشان کنیم که ماه قبل از محرم، ماه شادی و سرور در ایران است عید معروف قربان که بزرگترین اعیاد مسلمانان بشمار میرود در این ماه است. از مراسم مهمی که در این عید انجام میشود قربانی کردن شتر است که تقریباً در تمام شهرهای ایران انجام میشود. مراسم شتر قربانی تهران در میدان بزرگی (۱) که جلوی کاخ نگارستان واقع است صورت میگیرد، در این مراسم شتری را که کاملاً "آراسته‌اند و جهاز گران قیمتی روی آن گذاشته و پارچه‌های رنگارنگی بسر و گردن او آویخته‌اند با طبل و نقاره وارد میدان که ملو از جمعیت و اهالی محلات مختلف تهران است میکنند و شتر را وادار می‌نمایند که در وسط میدان زانو بزند و بعد یکی از شاهزادگان و نزدیکان شاه که سوار بر اسب است و نیزه‌ای در دست دارد در میان هممه و جنجال مردم به شتر نزدیک میشود و نیزه‌ای را که در دست دارد بزیر گلوی شتر فرو می‌برد، هنوز خون از جای نیزه بیرون نیامده‌است که مردمی که اطراف شتر حلقه زده‌اند با چاقوها و کاردهائی که در دست دارند بجان شتر می‌افتند و در مدتی کمتر از دو سه دقیقه شتر را پاره پاره میکنند و هر قطعه از گوشت شتر را اهالی هر محله شهر به محله خود میبرند که موجب خوشبختی مردم آن محله در طول سال شود. این مراسم در حقیقت مقدمه‌ای برای مراسم مهمی است که در ماه‌های عزاداری محرم و صفر انجام میشود.

نشانه و علامت فرارسیدن ماه‌عزا یعنی محرم، متوقف شدن کار و کاسبی در شهرهاست. در اوایل این ماه بیشتر دکانها بسته میشوند و در بازارها بطور کلی دست از کار میکشند. شب‌ها در اوایل ماه محرم صدای فریاد کسانی که مشغول عزاداری در تکایا و مساجد هستند از فواصل دور بگوش میرسد. دهه اول ماه محرم اختصاص به عزاداری برای شهادت امام حسین و خاندان او دارد و از روز سوم به بعد دسته‌های عزاداری متعددی در کوچه و خیابان‌های

(۱) منظور میدان بهارستان فعلی است که کاخ نگارستان در ضلع شمالی این میدان قرار داشت (مترجم)

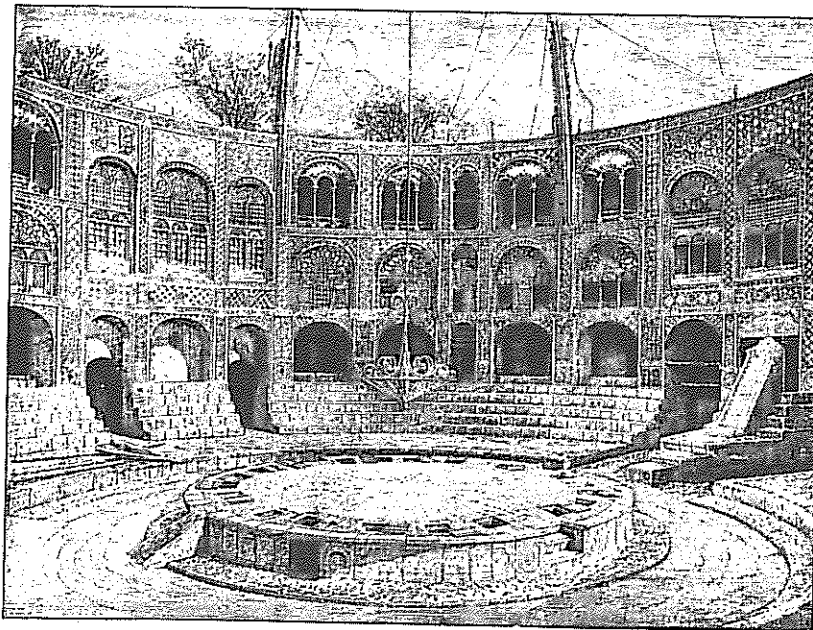
شهر براه میافتد و کوچه و خیابان چهره دیگری پیدا می‌کند. در این دسته‌ها مردان در حالیکه جلوی پیراهن‌های خود را باز کرده و با دودست بسینه می‌کوبند مرتباً "فریادمیزند: "یا حسین! یا حسین!" و بدین ترتیب برای شهادت امام خود عزاداری مینمایند. در دو سه روزه آخر دهه محرم احساسات مردمی که عزاداری میکنند باوج خود میرسد و در این روزها خارجیان مقیم ایران برای تماشای دسته‌ها از خانه خارج نمیشوند زیرا احتمال دارد مورد حمله جمعیت بهیجان آمده و احساساتی واقع شوند.

حوادثی که در موقع حرکت دسته‌ها سابقاً "پیش می‌آمد حالا کمتر شده ولی بکلی از بین نرفته‌است. سال ۱۸۸۴ میلادی که من در تهران اقامت داشتم دسته‌هایی که در خیابانها و کوچه‌ها حرکت میکردند احساسات تند و شدیدی از خود نشان میدادند و خود ایرانیها میگفتند که این احساسات بیسابقه بوده و در سالهای گذشته کمتر سابقه داشته‌است. روز عاشورای آنسال دسته بزرگی از جلوی منزل من عبورکرد و من از داخل خانه آنها را تماشا میکردم چند نفر روی تابوتهایی خوابیده و بصورت نعش درآمده بودند و عده‌ای تابوتها را بدوش گرفته و حمل میکردند، جلو و عقب تابوتها عده‌ای سینه‌زن بشدت با دست به سینه‌ها و سر و صورت خود میکوبیدند و فریاد "یا حسین" میکشیدند، در این میان ناگهان جمعی سفیدپوش که کاردهائی دردست داشتند پدیدار شدند که با هیجان زیاد کاردهارا بالا برده و بسر خود میزدند و خون از سر آنها و از کاردهائی که دردست داشتند فواره‌میزد و سرتاپایشان را سرخ کرده بود، واقعا "که منظره دلخراش و بسیار تأثرآوری بود که هرگز آنرا نمیتوانم از خاطر ببرم. کسانی که در این دسته‌ها سینه یا قمه می‌زنند گاهی اوقات آنقدر بهیجان آمده و یا خون از آنها می‌رود که بیحال شده و روی زمین می‌افتند و حتی ممکن است اگر فوراً "مداوا نشوند جان خود را از دست بدهند. در بعضی از شهرستانها گاهی دسته‌ها برحسب تصادف یا عمد" از دو سوی خیابان یا گذر با یکدیگر روبرو میشوند و هر یک میخواهند قبل از دیگری راه را باز کرده و حرکت نمایند و سراین موضوع این دودسته که از اهالی دو محله مختلف هستند به نزاع و زد و خورد می‌پردازند که ممکن است چند نفر در طی آن مجروح شده و یا جان خود را از دست بدهند. در سال ۱۸۸۴ در تبریز زد و خورد شدیدی میان چند دسته روی داد که برای جلوگیری از آن ناچار شدند از سربازان و قوای نظامی کمک بخواهند. در تهران برای روءسای دسته‌هایی که باین قبیل نزاعها می‌پردازند مجازات‌های شدید تعیین کرده‌اند و قبلاً "هم بآنها اخطار نموده‌اند که از این کار خودداری کنند وگرنه گرفتار مجازات میشوند و بهمین علت این زد و خودها کم شده است ولی متأسفانه این مقررات در شهرستانها اجرا نشده و در نتیجه از این حوادث و بی‌نظمی‌ها در آن مناطق پیش می‌آید.

در این دسته‌ها بیشتر از کسبه و طبقه عوام شرکت می‌نمایند و جلوی دسته‌ها گاهی

افرادی از طبقات اعیان و اشراف هم دیده‌میشوند کسانی که در این دسته‌های عزاداری شرکت دارند معتقدند که با این عزاداری سلامتی خود را تا سال دیگر بیمه میکنند و پیغمبر و ائمه خوشبختی و سعادت آنها را تأمین می‌نمایند. شواهد تاریخی در دست است که سابقاً "قبل از ظهور اسلام هم در ایران دسته‌هایی تشکیل شده و در خیابانها راه می‌افتادند ولی آن دسته‌ها معمولاً "بخاطر اعتراض مردم نسبت باوضاع و احوال و یا اقدامات دولت تشکیل میشد و مقامات دولتی هم از آنها جلوگیری نمی‌کردند زیرا عقیده داشتند که افراد مردم با فریادزدن و ابراز احساسات از عصبانیت و هیجانشان کاسته‌میشود و کار آنها به طغیان و شورش نمی‌انجامد.

غیر از این دسته‌های عزاداری جالب‌ترین مراسمی که بمناسبت یادبود فاجعه کربلا در ماه‌های عزا انجام میشود، نمایشاتی است که در طی آن گوشه‌هایی از واقعه دلخراش و جانگداز کربلا را روی صحنه می‌آورند، منظور من از این نمایشات همان تعزیه‌است که



تکیه دولت جایگاه تعزیه‌خوانی

قبلا" اشاراتی بآن کرده بودم. در تمام نقاط ایران این تعزیه‌خوانی‌ها کم و بیش و مفصل و مختصر انجام میشود و از همه این تعزیه‌ها مهمتر تعزیه‌هایی است که از طرف دربار شاه برپا شده و در حضور شخص شاه اجرا میگردد و کلیه ریزه‌کاریها و جزئیات این نمایشات مذهبی را در این تعزیه‌ها میتوان مشاهده کرد.

تعزیه‌های حضور شاه را در تکیه دولت^(۱) میخوانند و معمولا" خارجی‌ها اجازه پیدا نمی‌کنند که در این تکیه حضور پیدا کرده و مراسم تعزیه را که در دهه ماه محرم اجرا میشود، تماشاکنند ولی من این فرصت و شانس را پیدا کردم که در تکیه دولت تعزیه را تماشا کنم، کسی که در این مورد بمن کمک کرد ظهیرالدوله داماد شاه بود که مرا دعوت کرد به تکیه دولت بروم و در آنجا موفق به تماشای سه قسمت از این تعزیه‌ها شدم که آنرا در اینجا نقل خواهم کرد. شخص با دیدن تعزیه می‌تواند منظره‌ای از نمایشنامه‌های درام و تراژدی را که یونانی‌ها در هزاران سال قبل در آمفی‌تاترهای خود بمعرض نمایش میگذارند مجسم کند زیرا توصیفی که از تاترهای قدیمی یونان کرده‌اند کاملا" شبیه تکیه دولت است و بعلاوه مشاهده دکورها و لباسهایی که تعزیه‌خوانان برتن دارند، انسان را به دوران هزار سال قبل و روزگار صدر اسلام میرسد.

در اینجا باید بار دیگر تکرار کنم که منظور و هدف اصلی از تعزیه‌خوانی مجسم کردن صحنه‌های شهادت امام حسین و خاندان و یاران اوست ولی در فواصل حوادث اصلی، حواشی و شاخ و برگهایی در ارتباط با آن حوادث گنجانیده شده است. رویهمرفته در دهه اول ماه محرم تعزیه صحرائ کربلا در بیست قسمت متوالی هر روزه بعد از ظهر و اوایل شب اجرا میشود که چندین قسمت آن حوادث فرعی و حواشی است و این قسمت‌ها را تعزیه گردانان بدین علت در آنها گنجانیده‌اند که تا حدودی مردم را سرگرم کرده و توجه آنها را بیشتر به قسمت‌های اصلی جلب نمایند و حوادث در تعزیه طوری پیش میرود که شهادت امام حسین درست در روز دهم ذکر میشود و در این صحنه هیچان مردم مانند شرکت‌کنندگان در دسته‌ها باوج خود میرسد.

روزی که ظهیرالدوله مرا دعوت به تماشای تعزیه در تکیه دولت کرد پنجم ماه محرم بود، ما طوری حرکت کردیم که مقارن ظهر به جلوی تکیه رسیدیم. موقعی که از کالسکه پیاده شدم با کمال تعجب ساختمان استوانه‌ای شکل مجللی را مقابل خود دیدم که بوسعت و بزرگی آمفی‌تاتر "ورونا" بود و با آجر و سنگ بسیک بسیار زیبایی ساخته شده بود. فورا" چند نفر فراش جلو آمدند تا راه را برای ورود ما باز کنند. جلوی در تکیه عده زیادی

(۱) تکیه دولت در نزدیکی سبزه میدان کنونی و محل بانک ملی شعبه بازار قرار داشت و در اوایل سلطنت رضا شاه آنرا خراب کردند (مترجم)

از مردم جمع شده و راه عبور را سد کرده بودند و فراشها با تکان دادن چویدستی‌های خود سعی میکردند که جمعیت را کنار زده و ما را بطرف در ببرند، پس از کمی معطلی بدنبال فراشها به در تکیه رسیده وارد یک راهرو و دالان سرپوشیده و نیمه تاریک شدیم، من بناراحتی جلو میرفتم زیرا چشمم درست اطراف را نمیدید، راهرو هم مملو از جمعیت بود و فراشها مرا بطرف پله‌کانی که بطرف بالامیرفت هدایت کردند و در آنجا فراشاشی جلو آمده و مرا به بالا رفتن از پله‌ها دعوت کرد فواصل این پله‌ها از یکدیگر مانند سایر پله‌های ایران زیاد بود و من پله‌ها را به سختی بالا رفته و به گالری دایره‌ای شکل طبقه اول تکیه رسیدم، در اینجا از چند پله دیگر هم بالا رفتم و پرده گلدوزی شده را کنار زدند و من وارد غرفه مخصوص ظهیرالدوله شدم. این غرفه مشتمل بر دو قسمت بود و یک قسمت آن از دیگری بلندتر بود. از قسمت عقب غرفه که بلندتر بود با پائین رفتن دو پله به قسمت



شاهزاده علیخان ظهیرالدوله

جلوی آن راهنمایی شدم و مزاد عوت کردند روی تشکچه مخملی در طرف چپ (۱) ^۱ظهیرالدوله بنشینم، دیوارهای این غرفه را با آجرهای رنگارنگ و زیبا تزئین کرده بودند و سقف و روی دیوارها را با چندین قطعه شالهای گرانبهای کشمیر پوشانده و تزئین کرده بودند، کف غرفه نیز فرشهای بسیار نفیسی انداخته بودند. آنها نیز همگی مانند من روی زمین ولی بحالت چهار زانو نشسته بودند، نشستن چهار زانو برای کسانی که از بچگی بآن عادت نکرده اند بسیار دشوار و خسته کننده است و بهمین جهت بمن اجازه دادند که پاهای خود را دراز کرده و بنشینم. در کنار من تابلوی نقاشی بزرگی از پیامبر اسلام را بدیوار آویخته بودند البته این تابلو یک تصویر خیالی از محمد را نشان میداد، پیامبر را ظاهراً در سنین جوانی نقاشی کرده بودند، عمامه سبزی بر سر داشت و با چهره‌ای باز و سیمائی روشن روبروی خود را نگاه میکرد.

من موقع آمدن به تکیه دولت شاپوی خود را برداشته و یک کلاه بلند مخروطی شکل ایرانی از پارچه طرح پوست گوسفند، مانند رجال ایران بر سر گذاشتم و بدین ترتیب توانستم در ردیف اول و جلوی غرفه بنشینم و بدون مانعی از آن بالا داخل تکیه را تماشا کنم - معمولاً خارجانی که گاهی با موافقت شاه اجازه پیدا میکنند به تکیه دولت بیایند، باید در غرفه‌ای بنشینند که جلوی آن پرده توری کشیده باشند و از پشت پرده توری بتوانند تکیه را تماشا نمایند و اگر بخواهند بدون پرده تکیه را ببینند باید مانند من تغییر لباس بدهند - از بالای غرفه که بداخل تکیه نگاه کردم منظره باشکوه و فوق العاده‌ای توجه مرا بخود جلب کرد. ساختمان استوانه‌ای شکل تکیه بزرگتر و عظیم تر از آن بود که تصور میکردم شعاع صحن دایره‌ای شکل آن در حدود دو بیست پا و ارتفاع غرفه‌های چند طبقه آن بیش از هشتاد پا بود، چهارچوب عظیم و بزرگی از الوارهای قطور آهن سقف تکیه را فرا گرفته بود و روی این چهارچوب چادر بسیار بزرگی کشیده بودند که داخل تکیه را از آفتاب و باران محافظت میکرد وسط تکیه از بالا یک چهلچراغ عظیم و باشکوه آویخته بودند که چهار چراغ برق قوی در شاخه‌های اطراف آن روشن میشد - و بدین ترتیب از آخرین اختراع برای روشنایی استفاده شده بود - در اطراف تکیه و در غرفه‌های مختلف آن فانوسها و لوسترهای مختلف رنگارنگ بسیار زیادی نصب شده بود که در آنها شمع روشن میکردند و من با یک حساب دقیق باین نتیجه رسیدم که رویهمرفته پنجهزار شمع در این لوسترها و فانوسها و شمعدانها میسوزد و در تاریکی شب، تکیه را چون روز روشن میکند و منظره بسیار تماشایی و مجلل و باشکوهی بآن میدهد.

(۱) در ایران طرف چپ مهمتر از طرف راست بوده و میهمانان محترم را در طرف چپ میزبان جای میدهند.

غرفه‌ها و لژهای متعدد تکیه ترتیب و شکل خاصی داشتند. در دیوارهای غرفه‌ها از نظر ساختمان دکور و تزئین مخصوصی بکار نرفته بود، نمای همه آنها آجر بود و فقط تزئیناتی در سر در غرفه‌ها و شکل هلالی آنها مشاهده میشد و از این نظر تکیه دولت با آمفی تاترهای شاهانه و مجلل روم قدیم و از جمله "کولوستوم" اختلاف زیادی داشت ولی با همه اینکه از دکور و تزئین در ساختمان تکیه اثری نبود، معیناً خود ساختمان بسیار با عظمت و باشکوه بنظر میرسید و ظاهراً "معمار بزرگ این تکیه خواسته بود ثابت کند که نقشه یک ساختمان را طوری می‌توان طرح کرد که بدون دکوراسیون و تزئین هم ابهت و جلال خود را حفظ کند و ضمناً طوری تنوع در فرم و شکل غرفه‌های اطراف بکار برده بود که چشم را خسته نمیکرد و خود این تنوع زیبایی خاصی به تکیه میداد در حقیقت معمار هنرمند نبوغ و استعداد ذاتی خود را در این ساختمان بی مانند نشان داده است. غرفه‌هایی که برای شاه در نظر گرفته شده بود ارتفاع بیشتری داشته و بلندی سقف و سر در آن درست دوبرابر غرفه‌های مجاور بود. مقابل این غرفه و در آن طرف ساختمان دایره‌ای شکل تکیه غرفه‌های دیگری مشابه و هم ارتفاع غرفه شاه دیده میشد که سر در آنها را با آجرهای رنگارنگ و مخصوصاً سبز و طلائی تزئین کرده بودند و این غرفه‌ها اختصاص به زنان حرمسرا و اندرون شاه داشت مابین غرفه مخصوص شاه و غرفه‌های مخصوص زنان اندرون یک ردیف غرفه‌های کوچکتر و زیبایی ساخته بودند که مخصوص رجال درجه اول و مقامات مهم کشوری و اعیاناً تعدادی از افراد خانواده سلطنتی بود و باز روبروی این قسمت غرفه بزرگتر و مرتفع تری وجود داشت که متعلق به یکی از دختران ناصرالدینشاه بود. روزی که من به تکیه دولت رفته بودم غرفه دختر شاه خالی بود و بهمین جهت کرکره پرده مانندی جلوی آنرا بالا کشیده و داخل غرفه دیده میشد در آن غرفه هم از دور تابلویی شبیه پیامبر اسلام بدیوار آویخته بودند، برای جلوگیری از یک نواختی در ساختمان، مدخل ورودی به طبقه هم کف، بزرگ و وسیع در نظر گرفته شده بود و در حدود بیست و پنج پا عرض آن بود، سقف هلالی شکل این مدخل نیز بلند بود و در حدود چهل پا ارتفاع داشت و این خود عظمت خاصی به بنای تکیه می‌بخشید، قطر دیوارها و پی ساختمان زیاد بود و نشان میداد که استحکام کافی برای این بنای بزرگ که چند هزار نفر را باید در خود جای دهد در نظر گرفته شده است.

تردید ندارم که اگر این تکیه یا آمفی تاتر بجای آجر مانند آمفی تاترهای روم قدیم از سنگ مرمر صیقلی هم ساخته میشد باز بهیچوجه بر زیبایی و عظمت آن افزوده نمیگشت زیرا در عظمت و شکوه ساختمان فقط مصالح نمی‌تواند مؤثر باشد بلکه طرح و شکل ساختمان که ناشی از نبوغ معمار است، آن جلال و ابهت را بساختمان میدهد. واقعا "توصیف زیبایی طاق‌ها و سردرهای هلالی شکل تکیه امکان پذیر نیست و ایرانی‌ها در حقیقت استاد

این نوع معماری در جهان هستند. معروفست که معماران ایرانی این سبک ساختمان را از آسوریهای قدیم تقلید کرده‌اند، حالا این موضوع خواه درست یا نادرست باشد قطعی است که ایرانی‌ها طاقهای هلالی شکل را خیلی قبل از رومیها میساخته‌اند رومیها این سبک را از ایرانی‌ها تقلید کرده‌اند و با آنکه به طاقهای هلالی شکل خود خیلی مباحثات میکنند، معینا هرگز کار آنها به زیبایی و اصالت کار ایرانیها نیست. در وسط صحن تکیه، سکو و سن بزرگ و مدوری بارتفاع سه‌پا از زمین قرار دارد که از دو طرف بوسیله چند پله روی آن میروند. در یک طرف صحن هم چسبیده بدیوار منبری از سنگ مرمر گذاشته‌اند که مانند منابر سایر کشورهای اسلامی است. پله‌های زیادی دارد که اطراف آن نرده کوچکی گذاشته‌اند و پله آخر منبر از همه وسیع تر بوده و جای راحتی برای نشستن است. معمولا "واعظ یا روضه‌خوانی که بالای منبر می‌رود بر حسب مقام و موقعیتی که دارد روی یکی از پله‌ها می‌نشیند و هر قدر مقام او مهمتر و ارجمندتر باشد، پله‌های بالاتری را برای نشستن اختیار می‌کند. البته بالا رفتن و پائین آمدن از پله‌های منبر هم تعیین می‌خواهد و اگر کسی برای اولین بار بخواهد از آن بالا برود ممکن است دچار سرگیجه شود.

پس از آنکه از دیدن ساختمان عظیم و بزرگ تکیه و ریزه‌کاریهای هنری آن فارغ شدم، تازه متوجه انبوه جمعیتی گشتم که در آن گرد آمده بودند تمام صحن تکیه باستثناء راه باریکی در اطراف سکوی وسط پر از زنانی بود که کنار یکدیگر نشسته بودند با یک حساب تخمینی در حدود چهار هزار زن در صحن تکیه چهارزنانو کنار یکدیگر نشسته و به سکو نگاه میکردند صحن تکیه را هم طوری ساخته بودند که نسبت به سکوی وسط آن شیب داشت به طوری که زنانی که عقب تر نشسته‌اند بدون مانع و ناراحتی بتوانند تعزیه‌خوانان را روی سکو مشاهده کنند و نفرات جلوئی مانع دید آنها نشوند. زنان، همه چادرهای مشگی و سورمه‌ای داشته و روپندهای سفید رنگی نیز بر سر انداخته بودند که همه صورت آنها را می‌پوشانید و جلوی چشمان آنها این روپنده توری شکل بود که از پشت توری میتوانستند جلوی خود را ببینند این روپنده بوسیله قلابی در عقب سر بسته میشد و زنان اعیان و رجال معمولا "قلاّب روپنده‌هایشان طلا و در موارد استثنائی حتی الماس نشان بود. در حقیقت این تنها زینت آلات و جواهری است که زنان روی چادر خود بکار می‌برند و البته زیر چادر و روی لباسشان گردن بندها و سینه ریزهای طلا و جواهر دارند. این انبوه زنان از غرفه‌های بالا منظره تماشائی داشت چهار هزار چادر سیاه و روپنده سفید مانند لکه‌های سیاه و سفید کنار یکدیگر مشاهده میشدند و البته صورت هیچیک از زنان از پشت روپنده پیدان بود، در اینجا باید تذکر دهم که این وضع خاص زنان بهیچوجه دلیل بر آن نیست که آنها در فشار و ناراحتی هستند، بلکه برعکس نفوذ زنان ایران در شوهرانشان و کارهای جاری مملکت خیلی بیش از کشورهای دیگر است و در مورد حجاب خود آنها معتقد باین هستند

که باید رویشان را مرد نامحرم نبینند و محبایستی در حجاب باشند. در اینجا البته لازم بذکر نیست که از چنین انبوه جمعیتی آنهم زنان وقتی در انتظار شروع تعزیه باشند چه هیاهو و سرو صدائی از حرف زدیشان با یکدیگر بلند میشود و گاهی اوقات هم چند نفری از آنها که حوصله‌شان از انتظار شروع تعزیه سر می‌رود به بهانه‌ای به نزاع و دعوی با یکدیگر می‌پردازند و آنوقت دیگر جنجالی برپا میشود و چند روپنده احتمال دارد که پاره شده و بزمین افتد و کار بمداخله مأموران انتظامی و فراسهای سلطنتی برسد.

قیافه جالبی که در میان این جمع جلب توجه میکرد، پیرمرد خوش سیمائی بود که کوزه‌ای را در یک دست و لیوانی را در دست دیگر داشت و به تماشاچیانی که در صحن تکیه نشسته بودند آب برای نوشیدن و رفع تشنگی میداد، این مرد بطوریکه میگفتند در حدود چهل تا پنجاه سال است نذر کرده که در ماه محرم بیاد شهدای تشنه لب کربلا بمردم آب بدهد و هر ساله نذر خود را در همه تکایا و از جمله تکیه دولت انجام میدهد. چند نفر دیگر در وسط جمعیت لیمنواد، جای و قلیان به مردم داده و پول میگرفتند. زنان هم مانند مردان قلیان میکشند و مشتری این عده بیشتر زنان بودند. در صحن تکیه عده‌ای مرد هم مشاهده میشدند ولی عده آنها نسبت به زنان کمتر بود و کنار دیوار تکیه پشت سر زنان ایستاده و بهمان حالت تعزیه را تماشا میکردند. لژهای اطراف و غرفه‌های طبقات بالا هم پر از مرد بود، وقتی که صحن تکیه کاملا "پر شد، دربانان و فراسها، کسانی را که باز میخواستند بداخل تکیه هجوم بیاورند از آنجا خارج میکردند. در غرفه ظهیرالدوله چند بار جای و شربت آوردند و به من سیگار هم تعارف کردند ایرانی‌ها ترجیح میدهند که قلیان خود را به خارجیان ندهند زیرا خارجیان را نجس میدانند و بهمین جهت حتی المقدور بجای قلیان از آنها با سیگار پذیرائی میکنند. ولی بمحض آنکه تعزیه شروع شد، پذیرائی و آوردن جای و قلیان و سیگار متوقف شد زیرا این کار را یک نوع بی‌احترامی به نمایش مذهبی میدانستند.

مدتی که در انتظار شروع تعزیه نشسته بودیم، کسل‌کننده و ناراحت کننده نبود زیرا موج و حرکت توده مردم خود تماشا داشت و بعلاوه هر چند دقیقه یکبار یک نفر فریاد "یا حسین" میکشید و همه حضار در تکیه هم جواب او را با "یا حسین" میدادند و در این میان دو نفر روضه‌خوان که یکی از آنها نوجوانی چهارده تا پانزده ساله بود بالای منبر رفته و با خواندن روضه احساسات مردم را تحریک کرده، همه گریه میکردند و روضه‌خوان و نوجوانی که با او بود فریاد "یا حسین" میکشیدند و مردم هم یکصدا جواب آنها را میدادند. در گوشه‌ای از تکیه هم عده‌ای از مردانی که ایستاده بودند با صدای نوحه‌خوان سینه میزدند و بدین ترتیب زمینه کاملا "برای شروع تعزیه و نمایش تراژدی و تأثرانگیز

وقایع کربلا فراهم میشد.

در این موقع سر و صدائی از جلوی مدخل تکیه و مقابل غرفه مخصوص سلطنتی بلند شد، عده زیادی در آنجا گرد آمده بودند که در حدود دویست نفر میشدند، آنها پیشخدمتها و نوکران خاص شاه بودند که به صف دونفری بترتیب وارد تکیه شدند، پیشخدمت باشی جلوی آنها حرکت میکرد و شروع به حرکت دور تا دور سکوی تعزیه خوانان نمود. آنها لباسهای سرتا پا سیاه پوشیده بودند که جلوی سینه‌شان باز بود و با آهنگ نوحه‌ای که خوانده و قدم‌هایی که برمیداشتند با دو دست بر سینه خود میکوبیدند، سینه آنها کاملاً سرخ بود، زیرا هر روزه دوبار در طول دهه ماه محرم در تکیه سینه میزدند.

این گروه مانند دسته‌های دیگری که بدنبال آنها وارد تکیه میشدند وقتی جلوی غرفه شاه رسیدند کمی مکث کرده و با فرود آوردن سر، ادای احترام نمودند. بلافاصله پس از آنکه خارج شدند دسته دیگری از مردهایی که لباس غربی پوشیده بودند با سر و صدای زیاد وارد تکیه گردیدند آنها با دو دست و بشدت بر سینه و محل قلب خود می‌کوبیدند و طوری در این کار از خود حرارت نشان میدادند که مانند آن بود خود را میخواهند بکشند. به بدنبال این عده، گروه دیگری که از کمر بیالای آنها برهنه بود وارد صحن تکیه شدند آنها هریک، قطعه چوب بزرگی در دست داشتند و با آهنگ مخصوصی این چوبها را بهم میزدند. این دو گروه اخیر در حقیقت معرف اعراب بادیه‌نشین بودند که امام حسین و یارانش از سرزمین آنها گذشته و بطرف کربلا رفته بودند و آنها نتوانسته بودند که در لحظات آخر به کمک امام و یارانش بشتابند و بهمین جهت حالا اینطور بسر و سینه خود زده و عزاداری میکردند. وقتی این سه دسته از تکیه خارج شدند موزیک نظامی شروع به نواختن آهنگ عزا کرد. کسانی که آهنگ را می‌نواختند از افراد و گروه مخصوص موزیک سلطنتی بودند و پس از آن شش دسته موزیک دیگری که در تکیه مستقر شده بودند بنوبت آهنگ‌های عزا را که مخصوص تشییع جنازه رسمی بود می‌نواختند.

آخرین دسته موزیک سلطنتی که آهنگهای مخصوص عزای خود را نواخت با نظم و ترتیب خاصی مانند دسته‌های دیگر از صحن تکیه خارج شد و در همین موقع در مدخل تکیه دسته دیگری مشاهده شدند که خود را برای ورود آماده میکردند، در جلوی این دسته چندین پسر بچه کوچک بودند که لباسهای سبز رنگی بر تن داشتند و در کنار آنها چند مرد جنگجو سراپا مسلح که کلاه خودهایی طلاکاری شده متعلق به قرون قبل را بر سر داشتند حرکت میکردند. سکوت کاملی در صحن تکیه برقرار شد، در این سکوت مطلق ناگهان صدائی شبیه پرنده‌گانی که شبها میخوانند از یکی از پسر بچه‌ها بلند شد، صدا کاملاً صاف و آسمانی بود و هر لحظه اوج میگرفت، آهنگ آن سوزناک بود و در قلب انسان نفوذ میکرد و اثر میگذاشت، هر بیگانه‌ای مانند من که یکبار این صدا را شنیده باشد هرگز نمیتواند

آنرا فراموش کرده و از یاد ببرد، این آواز سوزناک و تأثرآور گوئی همداری برای تماشاچیان داخل تکیه بود که خود را برای دیدن تأثر انگیزترین صحنه‌های تاریخ یعنی شهادت امام حسین و یارانش آماده نمایند. در این هنگام صدای دیگری از پسر بچه دوم بلند شد که با صدای اولی هماهنگی میکرد و طولی نکشید که همه پسر بچه‌ها بطور دستجمعی شروع به خواندن کردند، صدای آنها تکان دهنده و بسیار مؤثر بود، گوئی که آنها آواز و آهنگ مرگ خودشان را میخوانند. در حالیکه خواندن بچه‌ها ادامه داشت همه افراد آن دسته به بدنبال یکدیگر وارد صحن تکیه شدند و با قدم‌های آهسته و با وقار در اطراف سکوی وسط تکیه شروع به حرکت کردند و بعد از پله‌های سکو بالا رفته و در دو صف مقابل غرفه مخصوص شاه ایستادند و بطور دستجمعی سری فرود آورده و ادای احترام نمودند.

روی سکوی وسط تکیه دکور و تابلوئی که گوشه‌ای از صحرای کربلا را نشان دهد دیده نمیشد ولی مانند آن بود که احتیاجی هم باین دکورها وجود نداشت، زیرا تماشاچسانی که در تکیه نشسته و تعزیه را میدیدند از ماجرای صحرای کربلا و چگونگی آن اطلاع داشتند و بخوبی در نظرشان مجسم میکردند که این عده که روی سکو ایستاده‌اند در واقع کجاستند، در وسط صحرای خشک و سوزان در ساحل رود فرات که عده زیادی از سپاهیان یزید و اهل کوفه آنها را محاصره کرده و آب را برویشان بسته‌اند و میخواهند بوضع فجیعی همه را شهید کنند. روی سکو که در حقیقت منظره‌ای از داخل یکی از خیمه‌ها را خواسته بودند نشان دهند چند صندلی گذاشته بودند این صندلی‌ها را از خزانه سلطنتی به امانت آورده بودند و همه آنها طلاکوب بودند و هریک در حدود چهار هزار دلار ارزش داشتند. علت اینکه این صندلی‌های گرانبها را در اختیار تعزیه‌خوانان قرار داده بودند اعتقاد و ایمان زیادی است که مردم نسبت به مذهب و رهبران مذهبی خود دارند و شاه نیز برای جلب رضایت مردم صندلیهای طلاکوب خود را بعنوان دکور با اختیار تعزیه‌خوانان گذاشته بود. ولی در حقیقت همانطوریکه ذکر شد تماشاچیان تعزیه احتیاجی به دیدن دکور نداشتند، مهارت تعزیه‌خوانان و آوازهایی که آنها با صدای تأثر انگیز خود میخواندند، کافی بود که تماشاچیان بشدت تحت تاثیر قرار گرفته و عزاداری انجام شود.

کسی که در نقش شبیه امام حسین در صحنه ظاهر شد مردی با وقار بود که نامش ملا حسین بود، او لباس سراپا سبزرنگی پوشیده بود که آنرا از شال کشمیر دوخته بودند و حاشیه‌هایی طلائی داشت و عمامه‌ای بزرگ و سبز رنگ بطرح اعراب بر سر گذاشته بود، او در تمام طول تعزیه که روز پنجم محرم انجام شد در گوشه‌ای بحالت متفکر و اندوهگین روی یک صندلی نشسته بود. برادر امام حسین یعنی حضرت عباس را مردی بنام میرزا غلامحسین که او هم رفتاری موقر و متین و قدی بلند داشت مجسم میکرد او لباس بلند عربی پوشیده و روی این لباس هم زره بر تن داشت، کلاه خودی قدیمی و متعلق به پهلوانان چند قرن

قبل را سر گذاشته بود و پرچم سبز رنگی را در دست داشت زیرا پرچمدار برادرش در صحرای کربلا بود. میرزا غلامحسین حرکاتی کاملاً "سنگین و جوانمردانه" داشت و یک قهرمان بزرگ تاریخی را بخوبی مجسم میکرد و **ظهیرالدوله** میگفت که در انتخاب او شایستگی زیادی نشان داده‌اند و از او بهتر کسی را برای مجسم کردن حضرت عباس پیدا نمی‌کردند. شمر نیز لباسی مشابه **میرزا غلامحسین** پوشیده بود ولی رفتار و حرکات وحشیانه خشنی داشت و یک سردار خونخوار وحشی عرب را بخوبی مجسم می‌نمود. غیر از شبیه‌های **امام حسین**، حضرت **عباس** و شمر از چهره‌های معروف تعزیه شبیه حضرت زینب بود که او هم بخوبی شجاعت و شهامت و سخنوری حضرت زینب را در صحرای کربلا مجسم میکرد.

شبیه حضرت زینب در آغاز صحنه در حالیکه روپوش سراپا سیاهی پوشیده بود، در گوشه‌ای نشسته بود و به سرنوشت و تقدیر دردناک خود میگریست و عده‌ای کودک نیز که اهل بیت **امام حسین** را مجسم میکردند دور او جمع شده بودند و در عزاداری با او شرکت می‌نمودند و انسان وقتی به آنها نگاه میکرد درست ریگزارها و شن‌های داغ صحرای کربلا را در نظر مجسم میکرد و متأثر میشد. تمام صحنه‌های تعزیه بوسیله یک تعزیه‌گردان اداره میشد که در اطراف سکوی وسط تکیه حرکت میکرد. مطالبی را که تعزیه‌خوانان باید بگویند برای آنها آهسته میگفت و با حرکت دست تعزیه‌خوانان را راهنمایی مینمود و ضمناً بدسته موزیک اشاره میکرد که آهنگ لازم را بنوازند و یا آنکه نواختن آهنگ را متوقف کنند. من پس از مدت کوتاهی که صحنه تعزیه را تماشا میکردم متوجه او شدم و فهمیدم که تعزیه را او اداره میکند و با اشارات اوست که حرکات مختلف انجام میشود، این شخص را بطوریکه بعداً "شیندم ایرانی‌ها" **"معین البکا"** می‌نامند. در اینجا باید باردیگر خاطر نشان کنم که حرکات و صداها تعزیه‌خوانان بقدری مؤثر و نافذ است که انسان را مبهوت و خیره میکند و من وقتی آنها را نگاه میکردم تا مدتی فراموش کردم که اینجا تکیه است و دارند تعزیه‌خوانی میکنند و مثل این بود که صحرای کربلا را آنطوریکه توصیف کرده‌اند مقابل خود میدیدم. و آن فاجعه را در کنار رود فرات نظاره میکنم و اینها همه از هنر تعزیه‌خوانها بود و بار دیگر نظریه یونانیان قدیم و شکسپیر را تأیید میکند که دکور و وسائل مصنوعی تأثیر زیادی در تجسم وقایع ندارند و باید نویسنده توانسته باشد وقایع را خوب در نوشته خود توصیف کرده باشد و کسانی که آنرا اجرا میکنند از عهده کار خود بخوبی برآیند. دسته‌موزیکی که در فواصل تعزیه و با اشاره تعزیه‌گردان می‌نواخت مرکب از چند نفر بود که در بالاترین غرفه‌های تکیه جای داشتند و از آنجا آلات خود را بصدا درمی‌آوردند و خوشبختانه فاصله آنها از غرفه ما زیاد بود زیرا این دسته مجهز به چند طبل بزرگ (دهل) و چندین سرنا و "کرنا" یا شیپورهای شاخ مانند بسیار بزرگی بودند که با دمیدن در آنها صداها گوش خراش و شدیدی بلند میشد، صدای طبلها هم خیلی بلند بود و هر

بار که با اشاره تعزیه‌گردان این موزیک یا نقاره بصدا درمی‌آمد تمام دیوارهای تکیه بلرزه درمی‌آمد، کرناها و "سرنا"های ایران که در حدود دو متر طول آنهاست از زمانهای بسیار قدیم و شاید از دوران جمشید در ایران معمول بوده‌اند و نظایر آنها در سایر کشورهای مشرق زمین هم مشاهده میشود. در شروع هر قسمت جدید تعزیه، با اشاره کارگردان ناگهان نقاره‌چی‌ها بر طبل‌ها می‌کوبیدند و صدای مهیبی از آنها بلند میشد و بلافاصله سرناها و کرناها هم بصدا درمی‌آمدند. در پایان هر قسمت نیز باردیگر با اشاره کارگردان نقاره بصدا درمی‌آمد و حضار را برای مشاهده قسمت بعد آماده میکرد. آهنگ این نقاره هم البته تأثرانگیز و اندوهگین بود.

یک قسمت از تعزیه با صحنه‌ای میان شبیه‌امام حسین و شبیه زینب شروع میشد، آنها در یک گفتگو و محاوره دوی دو راجع به واقعه‌ای که در پیش است و مقاومت در مقابل بیزید و کفار صحبت کرده و با تأثر و تأسف از سرنوشت یاران و همراهان خود سخن میراندند و یکدیگر را تشویق میکردند و تأکید می‌نمودند که در مقابل این جباران و ستمگران بخاطر حفظ شعائر اسلام باید تا مرحله شهادت مقاومت و پایداری کنند. موقعیکه شبیه‌امام حسین اسم از شهادت می‌برد شبیه زینب خود را بخاک انداخته و خاک و خاکستر بر روی سرو روی خود میریخت و ناله میکرد، اوج این صحنه تأثرانگیز موقعی بود که شبیه علی‌اکبر فرزند بزرگ **امام حسین**، جوانی رشید و سراپا غرق در اسلحه وارد صحنه شد و قهرمانانه از پدر خود اجازه خواست که یک نفره برود با قوای کفار که در کنار فرات هستند بجنگد و برای یاران حسین و اهل بیت که مدتی است تشنه بوده‌اند، آب بیاورد. این نوجوان به خوبی میدانست در این راهی که میرود بازگشت ندارد و در حقیقت جان خود را برای نجات زنان و کودکان از تشنگی بخطر می‌انداخت. شبیه **علی‌اکبر** با آواز رسا و بسیار تأثرانگیزی اشعاری را خواند، صدای او فوق‌العاده حزن‌انگیز و مؤثر بود. شبیه **علی‌اکبر** با کسب اجازه روانه ساحل رود فرات شد و صدا و فریاد گریه و شیون از گوشه و کنار تکیه بلند شد. وقتی در غرفه با طرف خود نگاه کردم، چشمان همه را پر از اشک و گریان دیدم، تمام مردم بشدت میگریستند و من هم با آنکه بدرستی معنای اشعاری را که تعزیه‌خوانان با صدای بلند میگفتند نمی‌فهمیدم تحت تأثیر واقع شده و نزدیک به گریستن بودم.

خارجی‌هایی که قبل از من از ایران بازدید کرده بودند میگفتند که گریه و زاری مردم در تعزیه و یا روضه مصنوعی است، من با گفته آنها جدا مخالقم و ادعایشان صحت ندارد. تأثر و شیون و زاری مردم در تعزیه‌ها کاملاً طبیعی و جدی است و صحنه‌ها آنقدر تکان دهنده است که حتی افراد غیر مسلمان را متأثر و ناراحت میکند. قرنهاست که شیعیان خاطر داین وقایع جانگداز و فاجعه‌ای را که در کربلا روی داده است هر ساله در

ماه‌های محرم بیاد می‌آوردند و بدرستی عزاداری مینمایند و باید اعتراف کنم که ایمان و عقیده قلبی که آنها به علی و خاندانش دارند در پاره‌ای از موارد خیلی قوی‌تر و بیشتر از ایمان مسیحیان متعصب به دین خودشان است.

در این موقع اسب سفید رنگ و زیبایی با زین و برگ طلاکوب از اصطبل سلطنتی وارد صحن تکیه شد. شبیه علی اکبر با شبیه امام حسین و شبیه زینب، خداحافظی کرده و سوار این اسب شد تا به مأموریت خطرناک خود برای آوردن آب از رود فرات برود، هنوز شبیه علی اکبر با اسب خود چند قدمی جلو نرفته بود که ناگهان از اطراف چند نفر اعراب بدوی مسلح سوار بر اسب و پیاده ظاهر شدند و آنها به تعقیب شبیه علی اکبر پرداخته و دور سکوی وسط تکیه به اسب‌دوانی پرداختند. اسب‌دوانی آنها در داخل صحن تکیه واقعا خیلی مهیج و عجیب بود، زیرا بطوریکه قبلا شرح دادم تمام صحن تکیه را چندین هزار نفر زن اشغال کرده بودند و فقط راه باریکی در اطراف سکو باز بود و اسب‌سواران طوری از این راه باریک اسب‌های خود را می‌ناختند که به زنانی که کنار آنها نشسته بودند صدمه‌ای نمی‌رساندند و حادثه‌ای پیش نمی‌آمد. اسبها که همه متعلق به اصطبل سلطنتی بودند همگی رام و کاملا تربیت شده بودند و با آنها تمرین قبلی زیادی کرده بودند که در موقع دویدن در صحن تکیه به جمعیتی که کنار آنها روی زمین نشسته‌اند آسیبی نرسانند، پس از چند دور اسب‌دوانی و زد و خورد با شمشیر شبیه علی اکبر در حالیکه از اطراف بوسیله اعراب بدوی و شمشیر بدست محاصره شده بود از یکی از راه‌های خروجی تکیه بخارج رفت و دیگر به صحن تکیه بازنگشت زیرا بر اثر ضربات شمشیری که از مهاجمان خورده بود از اسب فرو غلطیده بود. در این لحظه نقاره‌چیها شروع بناواختن کرده و صدای گوش خراش طبل و کرنا و سرنای آنها بلند شد و بدنیاال آن شمر که فرماندهی قسمتی از قوای مهاجم را داشت وارد صحن گردید، او کلاه خودی قدیمی بر سر و زرهی بر تن داشت و سراپا مسلح بود و از طرف دیگر شبیه حضرت عباس برادر امام حسین ظاهر شده و مقابل شمر قرار گرفت و از دو طرف محاوره و گفتگویی میان آنها شروع شد، شمر آمده بود تا از امام حسین بخواهد قبل از آنکه خود و یارانش همگی شهید شوند تسلیم گردد. شبیه امام حسین در این هنگام در گوشه‌ای از صحنه نشسته و بفکر فرو رفته بود و شبیه حضرت عباس به تنندی شرایط شمر را که تسلیم بدون قید و شرط و بیعت با یزید و صرف نظر کردن از خلافت بود رد کرد و اعلام نمود که در مقابل کفار تا آخرین نفس خواهند جنگید.

من نمایش‌های زیادی را دیده و تماشا کرده‌ام و باید اذعان کنم که محاوره و گفتگوی شبیه حضرت عباس و شمر واقعا در نوع خود عالی تنظیم شده بود و آنها حرکات خوبی داشتند و اشعار و جملات را به بهترین وجه دکلمه میکردند، مخصوصا شبیه حضرت عباس که هر وقت حرف میزد با تحسین همگان مواجه میشد و در پایان این محاوره طولانی شمر

که از مذاکره مأیوس شده بود، در حالیکه تهدید میکرد که مقاومت آنها عاقبت خوبی نخواهد داشت سوار بر اسب خود شده و با فریادی خشمگین صحن تکیه را ترک کرد. در این موقع تعزیه باینجا رسید که شب شده و طرفین بخاطر تاریکی جنگ را موقتا ترک کرده و بروز بعد موکول نمودند، یاران امام روی زمین دراز کشیده و بخواب رفتند، عده‌ای از آنها آخرین باری بود که میخوابیدند زیرا روز بعد شهید میشدند. امام حسین و اهل بیت او که ایمان قوی به خدا داشتند، بدون نگرانی و ترس و اضطراب بخواب رفتند ولی آنها فراموش نشده بودند امام علی و فاطمه، پدر و مادر امام حسین که میدانستند فرزند آنها در راه خدا و بخاطر اسلام در کنار فرات شهید خواهد شد در گور و آرامگاه خود نمیتوانستند آرام و قرار داشته باشند، آنها از گورهای خود برخاستند و بطرف فرزندشان آمدند. این فکر و ایده تازه‌ای بود که در تعزیه ایران گنجانیده شده بود، دو شب در حالیکه در کفن پیچیده شده بودند از داخل گورهای خود روی سکوی وسط تکیه بلند شده و بیرون آمدند، تعزیه گردان این کار دشوار را بدون عوض کردن صحنه انجام داد که واقعا مشکل بود امام علی و فاطمه پس از کمی حرکت بالای سرفرزند خود از نظر ناپدید شدند و در این موقع شمر و یکی دیگر از سرداران سپاه دشمن پدیدار گشتند، آنها آمده بودند تا شبانه وضع خیمه‌های امام و اهل بیت او را شناسایی کنند و برای روز بعد نقشه خوبی بکشند که چگونه حمله کنند.

قسمت بعدی تعزیه روز بعد را نشان میداد که جنگ میان عده معدود و کم امام حسین و سپاهیان انبوه یزید آغاز شده است تعزیه گردان در این صحنه کانون مقاومت یاران حسین را در وجود شبیه حضرت عباس قرار داده بود، پس از آنکه نقاره‌چی‌ها طبل‌ها و سرناهای خود را بصدا درآوردند شبیه حضرت عباس در لباس تمام رزم نزد برادر خود رفته و اجازه رفتن به میدان جنگ را گرفت شبیه امام حسین با دست خودش روپوش سفیدی را بر دوش برادرش انداخت و شبیه حضرت عباس سوار بر اسب خود شد و ناگهان با عده‌ای از سواران دشمن مواجه گردید، او را محاصره کردند جنگ و زدو خورد میان آنها شروع شد، شبیه حضرت عباس چند نفر از سپاهیان دشمن را از پای درآورد و بعد چند لحظه‌ای در میان سپاهیان از نظر ناپدید گردید و وقتی دوباره ظاهر شد بنظر آشفته و فرسوده میرسید، یکی از دستهایش قطع شده بود و از آن خون جاری بود، معهدا سپاهیان دشمن دست از سر او برنمیداشتند، شبیه حضرت عباس با همان یک دست خود می‌جنگید و شمشیر میزد، بار دیگر دقیقه‌ای دیده نشد و پس از آنکه دوباره ظاهر شد، هردو دست او قطع گردیده بود و بزحمت خود را روی زین اسب نگهداشته و سعی میکرد باز هم با کفار بجنگد. اسب او را به اردوگاه امام برد و در نزدیکی آنجا از اسب فرو افتاد، در حالیکه سراپایش غرق در خون بود، در این موقع سپاهیان دشمن از راه رسیده و شمر در حالیکه شمشیر خود

را کشیده بود به قصد جدا کردن سر حضرت عباس یاو نزدیک شد. فریاد زاری و شیون تماشاچیان در تکیه باوج خود رسیده بود، تعزیه بعد از ظهر در اینجا با آخر خود رسید، شاه از جای خود در غرفه سلطنتی بلند شد و حرکت کرد. تماشاچیان بدنبال شاه از جای برخاستند و بطرف درهای خروجی تکیه رفتند، زنان عده‌ای بلند شده و رفتند ولی جمعی در جای خود نشسته و تکان نمی‌خورند آنها می‌خواستند همانجا بمانند و آنقدر انتظار بکشند که قسمت بعدی تعزیه در شب شروع شود ولی فراشها اجازه این کار را نداده و آنها را بزور بلند کرده و از در تکیه بیرون کردند. زنان تهران به تماشای تعزیه علاقه زیادی نشان می‌دهند، آنها صبح خیلی زود از خانه خارج شده و جلوی در تکیه دولت در انتظار می‌مانند که در باز شود و بتوانند داخل آنجا بروند. قبل از آنکه ساختمان تکیه را ترک کنم اطلاع پیدا کردم که ناصرالدینشاه یک خرقة قیمتی از شال کشمیر را بعنوان خلعت به میرزا غلامحسین کسی که در تعزیه، شبیه حضرت عباس شده بود، داده است. زیرا او در صحنه تعزیه خیلی خوب ظاهر شده و به بهترین وجه توانسته بود صحنه کربلا را مجسم کند و شاه از کار او راضی بنظر میرسید.

سب همانروز پس از آنکه شام مختصری را زودتر از وقت مقرر صرف کرده بودم دوباره بهمراهی میزبان خود ظهیرالدوله به تکیه دولت رفتم. در دهه اول ماه محرم که مراسم تعزیه در تکیه دولت برقرار است هر روزه در دو نوبت تعزیه خوانی انجام میشود. نوبت اول بعد از ظهر و نوبت دوم شب. من باتفاق میزبان خود نیمساعت قبل از شروع تعزیه وارد تکیه شده و بهمان غرفه بعد از ظهر رفتیم و در همان جای سابق نشستیم بلافاصله جای و شربت آوردند. در صحن و غرفه‌های تکیه جمعیت زیادتری از بعد از ظهر وجود داشت ولی تکیه اسهت و شکوه دیگری پیدا کرده بود، زیرا هزاران شمع داخل لوسترها و شمعدانها را روشن کرده بودند و این لوسترها با حبابهای رنگارنگ جلوه خاصی به آنجا داده بود. مناسفانه چهل چراغ بزرگ برقی که بالای سکوی وسط تکیه قرار داشت و می‌بایستی تمام محوطه تکیه و مخصوصاً "سکو" را که تعزیه خوانان روی آن می‌رفتند روشن کند، بعلت نامعلومی نورش کم شده بود و بهمین جهت سکو باندازه کافی روشن نبود و کسانی که در غرفه‌ها و لژهای طبقات بالا نشسته بودند بعلت آنکه نور شمع‌های اطراف چشم آنها را میزد نمی‌توانستند تعزیه را درست تماشا کنند.

موضوع تعزیه آنشب خیلی مهیج و جالب و در عین حال در ارتباط با واقعه کربلا و شهادت امام حسین بود، در بیان مختصر فاجعه ساحل فرات اگر خاطر خوانندگان باشد اشاره‌ای به قیام مختار که به خونخواهی امام صورت گرفت، کرده‌بودیم و تعزیه آنشب در اطراف قیام مختار و پیروزی او بر عبیداله زیاد فرماندار یزید در کوفه بود که در شهادت امام مسئولیت مهمی داشت.

در نخستین صحنه، عبیداله زیاد نشان داده‌میشد که روی کرسی با کمال تکبر و غرور نشسته‌است و از اینکه توانسته‌است فرمان یزید را برای شهادت و نابودی امام حسین و خاندان او اجرا کند، خوشحال است و مسرت و شادی‌خود را با طرافیاننش بطور آشکار ابراز می‌کند. خبر شهادت امام بوسیله قاصد بادیا و چابک‌سواری باو رسیده‌بود و حالا خوشحال بود که با ریختن خون خاندان پیامبر توانسته‌است بحساب خود پایه خلافت خاندان معاویه را استوار و محکم نماید، بزودی صدای یکنواخت زنگ کاروان شترها بگوش رسید و چندین شتر وارد تکیه شد. براین شترها حضرت زینب و کودکان و زنان بیت امام حسین را سوار کرده و باسارت نزد عبیداله زیاد آورده‌بودند، جلوی شترها چند نفر از سربازان در حالیکه سرهای بریده امام حسین و یاران او را بر نیزه کرده‌بودند حرکت میکردند،



میرزا غلامحسین که در تعزیه نقش شبیه حضرت عباس را بعهده داشت

عبیداله با بی‌احترامی سربریده امام را گرفت و حضرت زینب در این موقع خطبه بلیغ و غرائی را ایراد کرد و در طی آن شقاوت و بیرحمی یزید و سپاهیان کوفه را که امام و

خاندانش را به شهادت رسانده‌اند برشمرد. این خطبه‌آ تقدیر فصیح و مؤثر بود که عبیداله سکوت کرد و نتوانست از آن جلوگیری نماید فقط در آخر کار چون عصبانی شده بود، دستور داد یکی از اهالی کوفه را بنام "مسلمه" که از خاندان علی حمایت کرده بود مجازات نمایند. مسلمه با اتفاق پسر کوچک خود به بارگاه عبیداله آمده و به رفتار خشونت آمیز او به خاندان امام اعتراض کرده بود و عبیداله هم دستور داده بود که چشم‌های او را از حدقه درآورند، جلادان مشغول کار شدند و مسلمه را بزمین انداختند تا چشمان او را درآورند پسر کوچک مسلمه خود را بروی پدرش انداخت که مانع از کار جلادان شود ولی آن بیرحم‌ها کودک را بشدت مضروب کرده و بطرفی پرتاب کردند بطوریکه کودک بیچاره در دم جان سپرد و جلادان بدون توجه به کودک، مسلمه را کور کردند و آن مرد با ناله‌وزاری از جای برخاست و در جستجوی پسرش برآمد، او را صدا کرد و جوابی نشنید و در حالیکه دیگر جایی را ننمیدید با کشیدن دست روی زمین بدنبال فرزندش میگشت و بالاخره جسد بیجان



چندتن از تعزیه‌خوانها در زمان ناصرالدین شاه

او را پیدا کرد و نعره‌ای زد و روی جسد پسر خود بیهوش شد، این صحنه بقدری مؤثر بود که تماشاچیان را تکان داد و واقعا "تعزیه‌خوانان با مهارت فوق‌العاده‌ای از عهده‌ محسم کردن واقعه برآمدند.

صحنه بعد، فرارسیدن موقع انتقام از دشمنان امام بود، مختار با قتل‌بند و مردانه خود وارد صحنه شد، او که علیه قاتلین امام و خاندانش قیام کرده بود موفق شده بود عبیداله را از مسند حکومت کوفه سرنگون و با اتفاق عده‌زیادی از طرفدارانش دستگیر نماید و در این صحنه مجازات شدید آنها نشان داده میشد و هنرنمایشی تعزیه‌گردانان در مجسمه کردن این مجازات‌ها واقعا "تحسین انگیز بود، دو نفر را با طنابی که از سقف تکیه آویخته بودند بدار کشیده و یک نفر را نشانده بودند که جلاد سرش را ببرد و دیگ بزرگی را پر از آب بر سر آتش گذاشته بودند تا نفر چهارم را زنده در آن بگذارند و در همین لحظات حساس ناگهان شاه غرفه خود را ترک کرد و بطرف کاخ خود رفت و تعزیه بی پایان رسید. آن دو نفری که بدار آویخته شده و جسد آنها به طناب تکان می‌خورد پائین پریده و من با حیرت دیدم هر دو زنده‌اند و با پای خود از روی سکوی وسط تکیه پائین آمدند و نفهمیدم چطور آنها را بدار آویخته بودند که آسیبی ندیده بودند.

تعزیه‌آنشب با آنکه خیلی مهیج و تکان دهنده بود ولی از نظر انسانی صحنه‌های آن باندازه تعزیه بعد از ظهر و مخصوصا "فاجعه حضرت عباس برادر امام حسین مؤثر نبود.

دو روز بعد از آن، بار دیگر موفق شدم به تماشای تعزیه بروم و میزبان محترم، ظهیرالدوله مرا با کالسکه خود به تکیه دولت برد، در دهه ماه محرم هرچه به عاشورا یعنی روز آخر تعزیه نزدیک شویم معمولا "اشتیاق مردم برای تماشای آن بیشتر شده و به تکیه دولت هجوم می‌آورند و بهمین جهت ساعتها قبل از شروع تعزیه صحن تکیه پر میشود و بناچار درهای ورودی آنها می‌بندند آنروز، یعنی هفتم ماه محرم موقعیکه ما جلوی تکیه دولت از کالسکه پیاده شدیم مواجه با در بسته آن گشتیم، عده‌زیادی از مردم پشت در آهنی آن جمع شده و ایستاده بودند تا آنکه بلکه شانس با آنها یاری کرده و بتوانند وارد تکیه شوند، نوکران ظهیرالدوله جمعیت را کنار زده و ما با زحمت زیاد خود را بدر رساندیم همراهان ظهیرالدوله با دست به در کوبیده و از دربانان خواستند که در را بازکنند تا ما وارد شویم. چند دقیقه‌ای طول کشید که دربانان ظهیرالدوله را شناختند ولی باز کردن در کار آسانی نبود زیرا فشار جمعیتی که پشت آن ایستاده بودند بقدری زیاد بود که این خطر را داشت که دربانان نتوانند در را کنترل کنند و سیل جمعیت وارد تکیه شده و عده‌زیادی زیر دست و پا بروند و کشته شوند. این واقعه سال قبل در تکیه دولت روی داده و طی آن عده‌ای تلف شده بودند. بهر حال دربانان کمی لای در را باز کردند ولی قبل از

آنکه بتوانیم وارد شویم، آنها خطر را احساس کرده و دوباره در را بشدت بستند و ما که بقصد ورود گهی جلو رفتیم بشدت بعقب رانده و در فشار جمعیت قرار گرفتیم و معطل ماندیم که حالا چه باید بکنیم و چگونه امکان دارد که وارد آنجا شویم در این موقع ناگهان مشاهده کردیم که در بزرگ تکیه تکانی خورد و باز شد و ما از فرصت استفاده کرده و خود را بداخل آن انداختیم ولی ناگهان مشاهده کردیم که در بزرگ ورودی بطور کامل باز شد و یک فیل عظیم الجثه در حالیکه خرطوم خود را تکان میداد از داخل تکیه بطرف جمعیت که پشت در بودند رفت، انبوه مردم با مشاهده فیل وحشت کرده و عقب رفتند و ما که خودمان هم دچار ترس و وحشت شده بودیم بسرعت بطرف پلهای که بطرف غرفه‌های بالا میرفت دویدیم و در این موقع صدای در آهنی را شنیدیم که بشدت بسته شد.

تعزیه روز هفتم نیز با مقدماتی که در روزهای دیگر هم انجام میشد و قبلاً "از آنها صحبت بمیان آمد، آغاز گشت، یعنی اول چند آهنگ عزا توسط دسته موزیک سلطنتی و بعد هم با نواختن نقاره، این آهنگها ظاهراً" باین علت نواخته میشد که بخاطر مردم بیاورند این تعزیه برای سرگرمی نیست، بلکه بمناسبت بزرگترین فاجعه تاریخی اسلام است که در بنیان گذاری مذهب شیعه نقش مهمی دارد، آنهم واقعه خونین کربلاست. اما موضوع تعزیه بعد از ظهر روز هفتم از حواشی وقایع بود و جنبه هنری آن، بخصوص خیلی قوت داشت.

موضوع تعزیه مربوط به سلیمان پیغمبر بود، سلیمان از نظر علم و دانش و تسلطی که بر زبان حیوانات داشت و در حقیقت سلطان جن و انس و حیوان و دنیای ماوراء طبیعت بشمار میرفت، در تاریخ کشورهای شرق و غرب شهرت فراوانی داشته و دارد، اما علت آنکه او را در تعزیه دهه عاشورا آورده بودند، این بود که سلیمان علاوه بر آنکه برگزیده کامل "وقوف داشت یک نوع قدرت پیشگوئی و پیش بینی داشت و تا دوازده قرن بعد از خود را میدانست که چه اتفاقاتی خواهد افتاد و از جمله از فاجعه و واقعه خونینی که در صحرای خشک کربلا روی خواهد داد کامل" اطلاع داشت. بدین ترتیب در نخستین صحنه، سلیمان پیغمبر با تمام قدرت و شکوه خود دیده میشد که روی تخت بزرگی نشسته است و برای آنکه تسلط او را بر جن و انس و کلیه مخلوقات جهان نشان دهند اطراف تخت او گروهی از غلامان، اشباحی بعنوان اجنه، چند شیر و ببر، سوسمار و خزندگان آماده به فرمان ایستاده‌اند. البته این حیوانات همه مصنوعی بودند و شکل‌هایی از آنها درست کرده بودند که بوسیله بجه‌هایی که داخل آن شکل‌ها شده بودند بحرکت درمیآمدند و بعضی از آنها هم با اصل خود زیاد شبیه نبودند ولی بهر حال توجه تماشاچیان را بی اندازه بخود جلب میکردند.

پس از آنکه قدرت و عظمت سلیمان پیغمبر را تماشاچیان خوب ملاحظه کردند، تعزیه

چنین پیش رفت که حالا سلیمان در انتظار پذیرائی و استقبال از "بلقیس" ملکه سیاست که سلیمان او را بوسیله هدهد خواستگاری کرده و بلقیس روانه دربار سلیمان، شوهر خود شده است. برای موب بلقیس ملکه سبا هم در تعزیه جلال و شکوه خاصی که شایسته شان پیغمبری چون سلیمان میباشد در نظر گرفته شده بود و بعلاوه گوشه‌هایی از مراسم مجلل عروسی مشرق زمین را که مخصوصاً "برای اروپائیهایی خیلی دیدنی است مجسم میکردند. اول یک قطار شتر که جهازهای مخملی سرخ و طلائی رنگی داشته و حامل جهیزیه ملکه سبا بودند وارد صحن تکیه شدند در گردن این شترها زنگ‌هایی آویخته شده بود که صدای خاصی شبیه یک آهنگ موسیقی میداد، بار این شترها وسایل خانه مبل و صندلی و قالی و لباس و آینه و شمعدان و غیره بود که همه را از خزانه سلطنتی بعاریت گرفته بودند، بدنال آنها دسته‌ای سوار بر اسب با لباسهای مجلل و بیراق نشان و سراپا مسلح بعنوان اسکورت و همراه ملکه سبا وارد تکیه شدند و بعد از آنها نوبت به بلقیس ملکه سبا رسید که در هودج بسیار مجلل و طلاکوبی روی یک فیل بزرگ نشسته بود، این کاروان عظیم و بزرگ که مرکب از فیل، چندین اسب و شتر و قاطر بود دور سکوی تکیه که محل تعزیه خوانان بود در راه باریکی شروع بگردش کردند و من هر لحظه انتظار داشتم که واقعه‌ای روی داده و برخوردی میان این حیوانات و جمعیت انبوه تکیه روی دهد، زیرا فیل و شترها و اسبها درست از کنار توده زنهائی که روی زمین برای تماشا نشسته بودند میگذشتند و کوچکترین بی احتیاطی ممکن بود که چندین نفر را زیر دست و پای آنها تلف کند ولی عجیب اینجا بود که این حیوانات رام و تعلیم دیده با نظم و ترتیب از همان راه خود حرکت میکردند و کوچکترین انحرافی پیدا نمی نمودند و عجیب تر آنکه زنان هم هیچ ترس و وحشتی از فیل و شترها نداشتند و راحت و آسوده در جای خود نشسته بودند و در تمام مراسم هم هیچ اتفاق سوئی روی نداد.

ملکه سبا پس از آنکه بحضور سلیمان رسید از هودج خود از روی فیل فرود آمد و با ابهت و شکوه خاصی نزد شوهر خود رفت و سلیمان برای آنکه قدرت خود را در علوم غریبه و پیشگوئی نشان دهد واقعه‌ای را که در چندین قرن بعد روی خواهد داد برای بلقیس ملکه سبا شرح داد و این واقعه را که تعزیه گردانان روی صحنه آوردند، مربوط بعروسی قاسم فرزند امام حسن بود، این واقعه مطابق تاریخ شیعیان یکروز قبل از فاجعه کربلا روی داده بود و امام حسین که میدانست که روز بعد چه خواهد شد و همه یاران و خود او به شهادت خواهند رسید تصمیم گرفت هرچه زودتر برادرزاده خود را که در رکاب او می‌جنگید داماد کند و وصلتی میان خانواده خود و برادرش بوجود آورد و بهمین جهت دختر خود را به قاسم داد و آنها در یک موقعیت بیسابقه که واقعه‌ای هولناک در انتظارشان بود طی مراسم بسیار ساده‌ای عروسی کردند و این واقعه ایست که در تاریخ با اهمیت خاصی از آن ذکر به

عمل می‌آید و این حادثه را در حضور سلیمان طبق پیشگویی او تعزیه گردانان روی صحنه آوردند.

صحنه با گفتگوی و مکالمه میان شبیه حضرت زینب، لیلیا مادر قاسم و خود داماد جوان شروع میشد، آنها هر سه اطلاع داشتند که فردا چه وقایع شومی روی خواهد داد و بهمین جهت در حالتی خاص میان شادی بخاطر عروسی و تاسف و ناراحتی برای فاجعه‌ای که در پیش است بسر میبردند. زینب و لیلیا اشعاری مرثیه مانند با صدای حزن‌انگیزی میخواندند و داماد جوان هم با صدائی رسا آمادگی خود را برای شهادت در راه خدا و اسلام اعلام میکرد، بعد عروس جوان در آستانه خیمه خود مشاهده شد که او را سوار شتری کردند و بعد از چند دور گردش دور صحنه نزد داماد آوردند، شبیه امام حسین جلو آمد و عروس و داماد را دست بدست داد و عروس و داماد با تفاق اشعاری مرثیه‌وار با آواز و آهنگی بسیار حزن‌انگیز و موثر میخواندند، صدای گریه از تمام گوشه و کنار تکیه بگوش میرسید و همه بر سر و روی خود میکوفتند و در اوج این صحنه تاثر انگیز شاه از جای خود برخاست و تکیه را ترک کرد و این قسمت از تعزیه هم بپایان رسید.

من موفق نشدم قسمت آخر تعزیه دهه ماه محرم را که سه روز دیگر انجام میشد، مشاهده کنم زیرا طبق معمول سالانه اصولاً " مسیحیان را در سه روز آخر دهه محرم به تکیه دولت راه نمی‌دهند و معتقدند که صحنه‌های مقدس تعزیه را در آن سه روز نباید چشمان ناپاک یک بیگانه و خارج از مذهب تماشا کند و اصولاً " هم من به خارجیان توصیه میکنم که در آن روزها بهیچوجه به تماشای تعزیه نروند زیرا احساسات مذهبی مردم طوری تهییج میشود که نمیتوانند یک بیگانه را در کنار خود تحمل کنند و حتی گاهی مانند چند سال قبل طوری مردم بهیجان می‌آیند که افرادی را که در نقش‌های شمر و یزید و ابن زیاد در صحنه ظاهر میشوند مورد حمله قرار داده و جان آنها بخطر میافتد. در آخرین صحنه تعزیه آن سال عده‌ای از مردم و تماشاچیان در تکیه دولت از شاه یکصد تقاضای آزادی یک زندانی مشهور را کردند و این تقاضا آنقدر مصرانه بود که شاه ناچار به تسلیم شد و از همانجا دستور آزادی آن زندانی را صادر کرد. این واقعه بطور متناوب در سالهای گذشته هم روی داده بود، بعلاوه در روزهای دهه ماه محرم معمول است که دسته‌های عزاداری جلوی زندان و یا انبار دولتی رفته و تقاضای آزادی زندانیانی را که فهرست آنها را قبلاً " تنظیم کرده‌اند می‌نمایند و متصدیان زندان هم برای آنکه بزندان حمله نکنند تقاضایشان شده و آن زندانی‌ها را آزادی نمایند در سال ۱۸۸۴ که من در تهران بودم ۶۵ نفر زندانی را باین ترتیب از زندان آزاد کردند و لی مقامات دولتی کمی بعد که عزاداری تمام شده و احساسات مردم فرو نشست دوباره آن عده‌ای را که آزاد کرده‌اند، دستگیر می‌نمایند، مگر آنکه آنها خود را مخفی کنند که کسی نتواند دستگیرشان نماید.

بطور کلی اگر بخواهیم بی طرفانه قضاوت کنیم باید بگوئیم که مراسم تعزیه ایرانیها یکی از بهترین و موثرترین مراسم مذهبی است که در جهان انجام میشود و ایرانیها اصولاً " ذوق و استعداد زیادی در کارهای هنری تعزیه دارند.

فصل چهاردهم

منابع اقتصادی، تولیدات و بازرگانی ایران

ایران مدتهاست که در یک وضع انزوای اقتصادی بسر میبرد، روابط بازرگانی ایران با دنیای غرب و از جمله آمریکا آنقدر ناچیز و مختصر است که مردم این کشورها اطلاعی از منابع اقتصادی، تولیدات و امکانات این کشور ندارند و علاقه‌ای هم باین کار از خود نشان نمیدهند. ایران دارای منابع و معادن زغال سنگ نسبتاً غنی است که اخیراً کشف شده و من در فصول گذشته بآن اشاره‌ای کردم و این معادن میتواند نقش مهمی در پیشرفت اقتصادی ایران داشته باشد. گرچه در (۱) ایران معادن مهم دیگری وجود ندارد ولی نیروی کار ارزان ایران می‌تواند همین معادن زغال را بکار انداخته و از این راه چرخ‌های اقتصاد کشور را بگرداند ولی مشکل و مانع بزرگ در این راه موقعیت خاصی است که ایران دارد و در راه ترقی و تکامل اقتصادی با دو مخالفت بزرگ روبروست مخالفت دولت روسیه و مخالفت دولت انگلستان. انگلیسها با استخراج زغال سنگ ایران مخالفند زیرا نمیخواهند رقیبی برای معادن زغال "لانکاشیر" آنها پیدا شود و روسها با این امر مخالفند زیرا میخواهند بطور کلی از هر امری که بقدرت ایران کمک کند، جلوگیری نمایند و ایران را همیشه بصورت یک کشور ضعیف در همسایگی خود نگاهدارند.

از معادن طلا و نقره در ایران خبری نیست، گرچه تصور میشود که در گذشته معادن کوچکی از این فلزات گرانبها در ایران وجود داشته است ولی در حال حاضر اثری از آنها دیده نمیشود و شاید اکتشافات دقیق‌تری اگر انجام شود بتوان به معادن ازمنه گذشته پی برد و مقداری طلا و نقره بدست آورد. معادن سرب فراوان است و به آسانی میتوان با استخراج پرداخت، معدن‌شناسان اروپائی اخیراً "در کوه‌های ایران رگه‌هایی از معادن فلزات دیگر را هم یافته‌اند.

(۱) در آنموقع هنوز معادن نفت ایران کشف نشده بود و داریسی که امتیاز کشف و استخراج را از ناصرالدین‌شاه گرفته بود هنوز بطور کامل مشغول بکار نشده بود.
(مترجم).

یکی از منابع مهم درآمد ایران معادن فیروزه آن کشور است که متأسفانه مقدار آن رو بکاهش است. فیروزه‌های ایران دو نوع هستند: فیروزه‌های سبز کم‌رنگ و مایل‌بآبی که در جنوب استان کرمان استخراج میشوند و ارزش آنها کم است قطعات درشت این فیروزه‌ها را حکاکی کرده و روی آنها آیات و کلماتی از قرآن را حک میکنند و بعنوان زینت آلات بکار میبرند. نوع مرغوب‌تر فیروزه از معادن خراسان واقع در نزدیکی نیشابور استخراج میشود، این معادن در اعماق زمین قرار دارند و تونل‌هایی که برای استخراج آنها حفر میکنند غالباً "خطرناک بوده و موجب بروز حوادث ناگواری میشود فیروزه‌هایی که از این معادن استخراج میشوند عالی‌ترین و مرغوب‌ترین فیروزه جهان بشمار میروند، درخشش خاصی دارند و رنگ آنها از آبی آسمانی تیره تا آبی روشن و مایل به سبز است. هر قدر رنگ آبی آنها تیره‌تر باشد، ارزش بیشتری در ایران برای آنها قائل میشوند ولی در اروپا رنگ‌های روشن آن طالب و خریدار بیشتری دارد. در یک فیروزه خوب و مرغوب عامل دیگری که غیر از رنگ باید در نظر گرفته شود صافی و خلوص آنست که بدون رگه و لکه باشد.



مخبرالدوله

فیروزه‌هایی که کاملاً "صاف و بدون لکه و یا رگه باشند خیلی نادر و کمیاب هستند و یک قطعه فیروزه از این نوع که بدرستی یک لوبیا باشد در حدود هفتصد تا هزار دلار ارزش دارد. معادن فیروزه ایران را مخبرالدوله وزیر تلگراف و معادن اجاره کرده است و سالانه مبلغ هشتاد هزار دلار بابت درآمد اجاره آن به دولت می‌پردازد. مخبرالدوله غیر از معادن فیروزه، صید مروارید خلیج فارس و سواحل جنوبی ایران را هم از دولت اجاره کرده است و بابت آن سالی پنجاه هزار دلار می‌پردازد. صید مروارید سابقاً اهمیت بسیار زیادی در ایران داشت و هر ساله درآمد زیادی از آن نصیب خزانه دولت میشد ولی چند سالی است که این صید اهمیت خود را از دست داده و درآمد آن کاهش یافته است و علت آنهم روش غلط در صید است. صیادان بطور بی‌رویه‌ای در حد افراط در سواحل به صید می‌پردازند و مجال رشد و نمو را به صدف‌هایی که تبدیل به مروارید باید بشوند، نمیدهند. در حالیکه در ماه‌هایی از سال باید صید مروارید متوقف شود تا صدف‌ها رشد نمایند و این کاری است که در هندوستان میکنند ولی صیادان ایران رعایت نمی‌نمایند. صدف‌های مروارید معمولاً در آب‌های کم عمق خلیج وجود دارند ولی در اعماق زیاد هم بهرحال مروارید تولید میشود. اخیراً وسایل غواصی مخصوصی برای صید در آب‌های عمیق از اروپا وارد کرده‌اند اما غواصان ایرانی باین وسایل و لباسها عادت ندارند و از این لباسها و وسایل استفاده صحیح نمی‌کنند و نتیجه مطلوب را هم بدست نمی‌آورند.

صحراها و کویرهای وسیعی که در ایران وجود دارند، ممکن است عده‌ای را دچار اشتباه کنند که محصولات کشاورزی ایران کم است و این کشور ناچار است مقادیر زیادی از این محصولات را برای مصرف داخلی وارد کند، در حالیکه برخلاف این تصور، اراضی قابل کشت در ایران بقدری زیاد است که اگر فرصت آبیاری و آبادی آنها را پیدا کنند مقدار زیادی از تولیدات کشاورزی را هم میتوانند بخارج صادر نمایند. انواع محصولات کشاورزی که در ایران بعمل می‌آیند بقدری زیاد و متنوع است که ذکر فهرست آنها خسته‌کننده خواهد شد و ما در اینجا نگاهی زودگذر به پاره‌ای از محصولات عمده این کشور خواهیم داشت. گندم تقریباً در تمام نقاط کشور کشت شده و محصول آن بقدری خوب و فراوان است که هر ساله مقدار زیادی از آن بخارج صادر میشود و اگر راه تجارت خارجی ایران بهتر از حالا باز شود می‌توان از راه توسعه صادرات گندم درآمد بیشتر و قابل توجهی بدست آورد. روش شخم زدن و کشت زمین در ایران خیلی ساده و ابتدائی است. زمین‌های زراعتی معمولاً خیلی سخت هستند و شخم زدن هم با اشکال بسیار زیادی انجام میشود و اگر از وسایل کشاورزی مدرن و صنعتی مانند اروپا استفاده شود، بدون تردید محصولات کشاورزی و مخصوصاً گندم ایران خیلی زیادتر خواهد شد. جوسیه در ایران بعمل نمی‌آید ولی جو معمولی با سانی کشت شده و محصول خوبی میدهد که برای خوراک اسبها و

چهارپایان دیگر بکار میرود شمال غرب ۴ ایران و آذربایجان بهترین منطقه برای کشت غلات بوده و در حقیقت انبار غله ایران بشمار میروند. در سایر مناطق هم البته محصول غله بقدری است که خوراک اهالی آن منطقه را تامین کرده و مقداری هم مازاد دارد. لازم به تذکر نیست که کشاورزی ایران در درجه اول مانند سایر نقاط وابسته به آبیاری است. عده رودخانه‌ها و دریاچه‌های ایران متأسفانه بسیار کم و منابع آب بقدری ناچیز است که در هیچ کشوری باندازه ۶ ایران آبیاری گران تمام نمی‌شود و برای بدست آوردن آب احتیاج به مصرف نیروی انسانی زیادی است. آب را معمولاً در ایران ساعتی می‌خرند و ارزش هر محل بستگی به تعداد ساعت آنجا دارد که آن محل می‌تواند در مدت هفته داشته باشد. سیستم آبیاری ایران پیچیده و طبق روش خاصی است که از زمان انوشیروان تا کنون در آن کشور معمول است و در اینجا شرح آن امکان‌پذیر نیست.

پنبه تا حدودی در نواحی جنوبی ایران کشت شده و بعمل می‌آید ولی نوع این پنبه مرغوب نیست و محصول آن تکافوی مصرف داخلی را کرده و مازادی هم دارد که صادر می‌شود. تنباکو نیز محصول دیگری از کشاورزی ایران را تشکیل می‌دهد، نوعی تنباکو که شبیه به تنباکوی ترکهاست در شمال ایران کشت می‌شود.

نوع دیگری از تنباکو هم وجود دارد که تا آنجا که من میدانم فقط در ایران بعمل می‌آید و در نواحی مرکزی ایران و بهترین نوع آن مخصوصاً در خاک حاصلخیز اطراف شیراز کشت می‌شود و اگر باین کشت توجه بیشتری گردد منبع درآمد مهمی خواهد بود، این نوع تنباکو را در اصطلاح محلی "تونیک" می‌نامند. مقدار زیادی از این محصول هر ساله بخارج صادر می‌شود. ترکیه و ایران طبق آمار موجود هر یک سالانه در حدود یک میلیون دلار تنباکو بخارج صادر می‌نمایند. گلهای این نوع تنباکو عطر و بوئی شبیه چوب صندل دارد. یکی از خصوصیات این تنباکوها آنست که باید بطور مرطوب و خیس دود شوند وگرنه انسان را دچار سر درد و سرگیجه می‌کنند و بهمین جهت تنباکو را در ایران و ترکیه باوسيله خاصی دود می‌کنند که دود از داخل آب عبور نماید و این وسیله را در ایران قلیان و در ترکیه "نارگیله" می‌نامند. برای مصرف تنباکو، اول آنرا در آب خیس می‌کنند که مانند اسفنج آب را بخود جذب میکند و بعد آنرا در سر قلیان می‌گذارند و روی آتش زغال قرار می‌دهند. این زغال باید از چوب مو باشد و در غیر اینصورت بعلت مرطوب بودن تنباکو زود خاموش می‌شود. دود حاصل از تنباکو وارد کوزه بلوری یا چینی قلیان شده و از آب عبور میکند و بوسیله نی پیچ یا یک چوب قلیان کشیده می‌شود. در ترکیه، نی پیچ و در ایران، چوب قلیان معمول است. در اینجا باید خاطر نشان کنم که کشیدن قلیان از نظر آنکه دود تنباکو در آب شستشو می‌شود و از لحاظ آنکه شاعرانه است بهتر از سیگار و پیپ است فقط آنرا در امریکا نمیتوان معمول کرد، زیرا برای روشن کردن آن مدتی وقت صرف

میشود و نگهداری و تمیز کردن آنهم مستلزم کار و صرف وقت و احتیاج به یک مستخدم است در ایران در خانه‌های اعیان یک نفر مستخدم بعنوان پیشخدمت وجود دارد که وظیفه او آماده کردن چای و شربت و قلیان است. افراد فقیر و بی بضاعت قلیان روزانه خود را در قهوه‌خانه‌های بازار ضمن صرف چای میکشند آنها با پرداخت مبلغ جزئی در حدود یک یا دو سنت میتوانند یک چای صرف کرده و یک قلیان بکشند و در حدود ده تا پانزده دقیقه استراحت نمایند.

بعد از گندم، برنج غذا و خوراک مهم ایرانی‌ها را تشکیل میدهد که خوشبختانه به اندازه کافی در ایران بعمل می‌آید. اراضی حاصلخیز واقع در سواحل جنوبی دریای خزر استعداد زیادی برای کشت برنج دارند و مزارع برنجکاری موجب اشاعه بیماری مالاریا در مناطق شمالی ایران است. ایرانیها در پختن و طبخ برنج تخصص دارند و از این لحاظ در جهان مشهورند. نکته‌ای را که در اینجا باید خاطر نشان کنم اینست که ما امریکائی‌ها بدون جهت اینقدر برای سیب زمینی اهمیت قائل هستیم و اگر بجای سیب زمینی، توجهی به کشت برنج می‌نمودیم، نتیجه بهتری بدست می‌آوردیم زیرا برنج مواد غذایی بهتر و بیشتری دارد.

یکی از مهمترین صادرات ایران تریاک است. در گذشته محصول تریاک ایران خیلی بیشتر از حالا بود ولی در سالهای اخیر کاهش یافته است. میزان مصرف داخلی تریاک نسبت به مقدار محصول ناچیز است و قسمت عمده آن بخارج صادر میگردد مقدار مرفین تریاک ایران زیادتر از تریاک کشورهای دیگر است. و بهمین جهت مرغوب بوده و در کشورهای خارجی خریدار زیادی دارد و حتی به چین هم صادر میشود. اخیراً "دو عامل موجب تقلیل محصول تریاک ایران شده است، عامل اول تقلب در تریاک‌های صادراتی است که بازار آنرا کمی را کد کرده و در نتیجه کشاورزان رغبت کمتری به کشت آن نشان میدهند و عامل دوم اقدام دولت در جلوگیری از کشت تریاک در پاره‌ای از نقاط است زیرا کشت تریاک مانع از کشت گندم شده و محصول گندم را کاهش داده است.

قسمت عمده تریاک ایران در ایالات کرمانشاه و اصفهان کشت میشود. اصفهان مرکز تجارت تریاک ایران بشمار میرود و بعلاوه تریاکی که در اطراف اصفهان کشت میشود از بهترین انواع تریاک ایران است و مرفین آن به ۱۵ تا ۱۶ درصد میرسد که بالاترین حد مرفین در تریاک‌های جهان است. در ادوار گذشته تریاک‌های قم، تهران و یزد هم شهرت داشته و مقدار مرفین تریاک قم از اصفهان هم بیشتر بوده است، در اینجا قابل ذکر است که بهترین نوع تریاک هندوستان بیش از ۱۳/۵۷ درصد مرفین ندارد و حال آنکه مقدار مرفین تریاک ایران براحتهی به ۱۶ درصد میرسد و از این نظر بمراتب از تریاک هند و مصر

مرغوب‌تر بوده و بازار بهتری دارد.

عیب مهمی که تریاک ایران داشته و به مرغوبیت آن لطمه میزند، تقلبی است که در آن میکنند و مقداری شن و خاک یا دانه‌های نباتی را داخل شیره تریاک کرده و بعد آنرا بصورت گلوله درمی‌آورند. در موقع خرید باین تقلبات نمیتوان پی برد و شرکت‌های خارجی که بخواهند تریاک ایران را خریداری نمایند، بهتر است طبق یک قرارداد تریاک یک مزرعه یا یک ده و یا یک منطقه را پیش خرید کرده و خودشان در جمع‌آوری شیره خشخاش و تریاک رأساً اقدام نمایند که تریاک خالص بدست آورند.

قیمت متوسط تریاک خام ایران اکنون کیلوئی ۴/۷۷ دلار است و معمولاً به هر ۷۲ کیلوگرم تریاک خام، شش کیلو روغن بزرک علاوه کرده و مخلوط را خوب مالش میدهند که پس از آنکه باصطلاح عمل آید وزن خود را کمی از دست میدهد و بالغ بر ۶۶ کیلوگرم میشود و این ۶۶ کیلو تریاک مالیده را به صد قسمت کروی شکل میکنند و بعد این گلوله‌های تریاک را که هریک بیش از نیم کیلو وزن دارند در جعبه‌هایی گذاشته و بسته‌بندی میکنند. مخارج بسته‌بندی و عمل آوردن تریاک را اگر به قیمت آن علاوه کنیم رویهمرفته هر جعبه تریاک ایران بالغ بر ۴۶۶/۶۶ دلار تمام میشود این تریاک را با این قیمت میتوان صادر کرد و البته ۵ درصد هم باید بآن مطابق عهدنامه ترکمانچای حقوق گمرکی علاوه کرد. کالاهائی هم که وارد ایران میشود این پنج درصد حقوق گمرکی را باید بپردازند.

بطور متوسط هر ساله در حدود دو هزار جعبه تریاک ایران بارزش ۷۳۲ هزار دلار از طریق بندر بوشهر به انگلستان صادر میشود، البته مقادیری هم به چین و سایر نقاط جهان از طریق بندر و مرزهای دیگر فرستاده میشود و تردیدی نیست اگر اقدامات تشویقی با تاسیس نمایندگی‌های تجارتهای در اصفهان و در نتیجه تسهیلات خرید تریاک از کشاورزان بشود، محصول بمراتب افزایش خواهد یافت و تجار اصفهان آمادگی انعقاد قراردادهای چندین ساله و طویل‌المدت را برای فروش تریاک دارند.

یکی دیگر از محصولات مهم و صادراتی ایران، ابریشم است، ابریشم ایران سابقه تاریخی داشته و تجارت ابریشم این کشور دارای شهرت جهانی است و بهمین جهت در اینجا کمی بیشتر درباره این محصول مهم ایران صحبت می‌کنیم، بخصوص آنکه مصنوعات ابریشمی اینک در اروپا و امریکا بازار خوبی داشته و از اهمیت زیادی برخوردارند.

در سفرنامه‌ها و کتب قدیمی از ابریشم ایران زیاد نام برده شده است. در نخستین کتابی که از تجارت ابریشم ایران صحبت بمیان آمده، سفرنامه مارکوپولو در سال ۱۲۹۰ میلادی است که می‌نویسد ابریشم گیلان واقع در شمال ایران به کشورهای نیز و کشورهای دیگر اروپائی حمل میشود و خریدار خوبی دارد.

"بالدوچی پگولنی" سیاح دیگر ایتالیائی نیز در سفرنامه خود که در سال ۱۳۳۵

منتشر شده از ابریشم گیلان و مرغوبیت آن بحث کرده است. "چاندسلور" انگلیسی که در سال ۱۵۵۳ سفری به مسکو کرده بود و همچنین همراه او "جنکینسن" که تا بخارا هم رفته بود، متفقاً گزارشی را به الیزابت ملکه انگلستان تقدیم کرده و طی آن از ابریشم مناطق شیروان و احتمال صدور آن به انگلستان ذکری بمیان آوردند. ملکه الیزابت به جنکینسن مأموریت داد که بمنظور خرید و تجارت ابریشم به ایران مسافرت کند و او در سال ۱۵۶۲ به ایران آمد و از شهرهای دربند (قفقاز)، شاماخی و قزوین بازدید کرد، بدنبال او یک نفر انگلیسی دیگر بنام "ادواردز" در سال ۱۵۶۷ به ایران آمد و گزارش دلد که ابریشم گیلان بمراتب بهتر از ابریشم نواحی قفقاز است و بهمین جهت یک کارخانه ابریشم در نزدیکی رشت برپا کرد و بعد از او یک تاجرانگلیسی بنام "چاپمن" به ایران آمد و برای تجارت ابریشم در گیلان توقف کرد. انگلیسها بمنظور حمل ابریشم خریداری از ایران در سال ۱۵۷۳ نخستین و آخرین کشتی خود را در دریای خزر به آب انداختند و این کشتی با بار ابریشم از طریق بندر گیلان بطرف بندر "حاجی طرخان" حرکت کرد ولی در این مسافرت توفیقی بدست نیاورد زیرا راهزنان دریائی قزاق در وسط دریا بآنها حمله کرده و کشتی را با بارش ربودند و بردند و بعد از آن دیگر انگلستان از کشتیرانی در دریای خزر منصرف شد کمی بعد "ولاند" نامی یک کارخانه ابریشم در جزیره هرمز تاسیس کرد. در همین موقع شاهزاده نشین "هلشتین" باتفاق دولت بندر آزاد هامبورگ ب فکر افتاد که در تجارت ابریشم ایران شرکت کرده و در این مورد با هلندیها رقابت کند و بهمین جهت سفرائی را از طرف خود به روسیه و ایران اعزام داشت تا با ایران قراردادهائی برای خرید ابریشم و با روسیه قراردادی برای حمل ترانزیتی ابریشم منعقد نماید. نتایج این مسافرت را "اولتاریوس آدام" در کتاب خود بنام "سفر ایران" بطور مفصل برشته تحریر درآورده است. اولتاریوس در کتاب خود می‌نویسد که محصول ابریشم ایران در سال از بیست هزار عدل تجاوز نمی‌کند - هر عدل ابریشم در حدود ۲۱۶ پوند وزن دارد - از این تعداد، ۸۰۰۰ عدل محصول گیلان، ۳۰۰۰ عدل محصول خراسان، ۲۰۰۰ عدل محصول مازندران، دو هزار عدل محصول شیروان، ۲۰۰۰ عدل محصول قره‌داغ و بقیه محصول گرجستان است. بدین ترتیب محصول ابریشم مناطق کنونی ایران بالغ بر ۲۸۰۸۰۰۰ پوند میشود - شیروان، قره‌داغ و گرجستان دیگر متعلق به ایران نیستند و از این کشور جدا شده‌اند - اولتاریوس بعلاوه خاطر نشان می‌کند که یک هزار عدل از این محصول که بالغ بر ۲۱۶ هزار پوند میشود در کارخانجات داخلی ایران مصرف میشود و بقیه آن به هندوستان، ترکیه، ایتالیا، انگلستان و هلند صادر میشود.

قیمت ابریشم خام در زمان اولتاریوس، هر پوند ۴۸ تا ۵۲ سنت بود - قیمت ابریشم در حال حاضر چهار برابر آن زمان است - و بدین ترتیب هر ساله در آن

هنگام ۱۴۰۴۰۰۰ دلار درآمد فروش ابریشم میشد. شاردن سیاح فرانسوی که سی سال قبل از اولتاریوس به ایران آمده در سفرنامه خود در سال ۱۶۶۹ می نویسد که محصول ابریشم ایران ۲۲ هزار عدل بوده است - گیلان ده هزار عدل، خراسان سه هزار عدل، ایالات مرکزی سه هزار عدل، مازندران دو هزار عدل، کرمان دو هزار عدل و گرجستان دو هزار عدل - و ارزش آن رویهمرفته بالغ بر دوازده میلیون فرانک فرانسه میشده است. قیمت ابریشم در زمان شاردن درست همان قیمت زمان "اولتاریوس" بوده است. شاردن در سفرنامه خود علاوه میکند که تولیدات ابریشم ایران رو به افزایش است و هلندیها در حدود ۶۰۰ هزار فرانک ابریشم از جزیره هرمز به اروپا صادر می نمایند.

در اواخر قرن هفدهم قسمت عمده تجارت ابریشم در دست ارمنی های ایرانی بود که بعدها به تبعیت دولت روسیه درآمدند و هنوز هم این تجارت بطور عمده در دست ارمنه باقیمانده است. ارمنه ایران در اواخر قرن هفدهم انحصار تجارت ابریشم را از شاه ایران بدست آوردند و پطر کبیرامپراتور روسیه قراردادی با این ارمنه در سال ۱۷۱۱ امضا کرد که بموجب آن تجار ابریشم، کالای خود را بجای ترکیه از راه روسیه بطور ترانزیت بخارج ارسال دارند و تا مدتی این انحصار و قراردادهای بحال خود باقی بود تا آنکه چند سال بعد معلوم شد که ارمنه در معامله خود با ایران و روسیه دست به تزویر و تخلف زده اند و بهمین جهت ایران انحصار ابریشم را لغو کرد و دولت روسیه هم در سال ۱۷۲۰ قرارداد خود را با ارمنه بهم زد و دولت روسیه از این به بعد تصمیم گرفت خود را "تجارت ابریشم را عهده دار شود، این تصمیم در تعقیب گزارشاتی بود که به دولت روسیه داده شده بود منبئی بر اینکه گیلان محصول ابریشم خود را افزایش داده است و در حدود ۱۲۰۰۰۰۰۰ پوند از ابریشم گیلان، سال قبل به ترکیه فروخته شده است و ارزش این ابریشم ها بالغ بر ۳۲۰۰۰۰۰۰ روبل معادل ۲۴۰۰۰۰۰۰ دلار میشده است. بدین ترتیب روسها کشتیهای خودشان را در دریای خزر بطرف سواحل ایران فرستادند تا ابریشم گیلان را خریداری نمایند ولی با مرک پطر کبیر و اغتشاشات و جنگهایی که آتموقع - زمان نادرشاه - در ایران روی داده بود مساعی روسها بجای نرسید و آنها از فکر بدست آوردن انحصار تجارت ابریشم ایران منصرف شدند.

در سال ۱۷۳۸ چند نفر از تجار انگلستان از نادرشاه اجازه گرفتند که کارخانه های تولید ابریشم در گیلان تاسیس کنند. آنها در سال ۱۷۳۴ قراردادی هم با دولت روسیه منعقد کرده بودند که طبق آن کلیه ابریشمی که از ایران خریداری میکنند از راه روسیه به اروپا حمل شود و علاوه کلیه کالای صادراتی انگلستان هم به ایران از راه روسیه عبور کند در سال ۱۷۴۴ یک انگلیسی بنام "جوناس هانوی" وارد ایران شد و اداره امور نمایندگی تجارتی انگلیس برای خرید ابریشم را بعهده گرفت. در آن هنگام قیمت ابریشم خام گیلان

هر پوند، دو دلار بود ولی در سالهای بعد این قیمت افزایش پیدا کرده و به هر پوند چهار تا پنج دلار رسید. "گملن" که در سال ۱۷۴۰ به ایران مسافرت کرده است مینویسد که ایرانی ها محصول دست اول و مرغوب ابریشم خود را در داخل مصرف می نمایند و انواع متوسط و پست آنرا بخارج صادر می نمایند. هر ساله در ماههای پائیز شهر رشت مملو از تجار ترک، ایرانی و روسی میشود که برای خرید ابریشم آمده اند، بازرگانان ترک پول نقد میدهند و بهمین جهت جنس خود را ارزانتر از دیگران که بهای ابریشم را اقساطی پرداخته و یا کالای دیگری در عوض آن میدهند، خریداری میکنند. قیمت ها در سال ۱۷۴۱ هر سیزده پوند ابریشم درجه یک در حدود دوازده دلار بوده است که بعدها به هر پونددی دو و بالاخره پنج دلار رسیده است.

بهترین آماری که در سالهای اخیر از ابریشم گیلان داده شده است، آماری است که "فرایزر" سیاح انگلیسی در سال ۱۸۸۲ داده و طبق آن محصول ابریشم گیلان بطور متوسط سالی هتفصد و هشتاد هزار پوند بوده است و یک سوم از این محصول به روسیه و یک سوم به ترکیه فروخته شده و بقیه در داخل کشور به مصرف میرسیده است.

در هر حال بطور کلی میتوان گفت که محصول ابریشم کنونی ایران متاسفانه کاهش زیادی یافته و فقط یک هفتم اواسط قرن هفدهم میلادی است، قیمت متوسط آن در حدود سه برابر آن زمان و یک چهارم زمانی است که انگلیسها انحصار تجارت ابریشم گیلان را به عهده داشتند.

در مورد وضع کنونی ابریشم ایران مطالب زیر را میتوان گفت: نواحی از ایران که ابریشم تولید میکنند عبارتند از ایالت خراسان در مشرق، ایالات واقع در سواحل جنوبی دریای خزر، نواحی مرکزی ایران شامل نواحی واقع میان کاشان، یزد، شمال فارس و اصفهان، و بالاخره نواحی شمال غربی ایران شامل آذربایجان. میزان دقیق محصول ابریشم هر یک از این مناطق معلوم نیست ولی من از مقامات مربوطه و تجار ابریشم آماری از این محصول را بدست آورده ام که تصور نمی کنم زیاد دور از حقیقت باشد و این آمار را ذکر خواهم کرد. در گیلان و مازندران تقریباً "هر خانواده ای بتربیت کرم ابریشم می پردازند و قسمت مهمی از ابریشمی را که از این راه بدست می آورند نمی فروشند، بلکه زنان خانواده این ابریشم ها را تبدیل به نخ کرده و با نخ های ابریشمی، پیراهن، زیرپوش و پوشاک دیگر برای افراد خانواده می بافند. در نواحی دیگر هم که علاقه به بافت پارچه های ابریشمی ندارند باز مقداری از ابریشم تولیدی خود را برای مصرف داخلی نگاه میدارند و بدین ترتیب از روی آمار ابریشم نمی توان بطور دقیق میزان محصول و تولید کلی آنرا تعیین کرد ولی تصور میکنم که بطور تخمین میزان مصرف داخلی ابریشم در حدود ده تا ۱۵ درصد مقداری باشد که برای صدور عرضه میگردد.

ابریشم خام ایران را از نظر کیفیت به سه نوع می‌توان تقسیم کرد: ابریشم درجه یک که نوع عالی و مرغوب آنست، ابریشم درجه دو که "گوروک" نامیده می‌شود و ابریشم درجه سه که نامش "لاس" است. ابریشم درجه یک نیز به نوبه خود برحسب ظرافت، جلا و رنگ تارها به چند دسته تقسیم میگردد. شاردن در سال ۱۶۶۹ از چهارنوع ابریشم ایران نام میبرد: اول شیروانی که پست‌ترین نوع آنست و در اروپا بنام "آرداش" شهرت دارد، دوم "خرواری" که نوع مرغوبی نیست و در اروپا بنام لاهیجی معروفست زیرا در لاهیجان تولید میشود، سوم "گدخداسند" که نوع متوسط ابریشم است و در ایران برای مصارف خانگی بکار میرود و چهارم "شعرباف" که بهترین نوع ابریشم بشمار رفته و مخصوص محصولات بافندگی کاشان و یزد است. انواعی که شاردن از آنها نام برده است هنوز هم در ایران وجود دارند. در حال حاضر ابریشم کاران ایران انواع مختلف ابریشم درجه یک را باین ترتیب نام گذاری کرده‌اند: ابریشم علاقبندی که بهترین و مرغوب‌ترین نوع ابریشم بافندگی بشمار میرود و برای بافتن پارچه، چادر، چارقد و امثال آن مصرف میشود، ابریشم "شعرباف" که در اصفهان، یزد و کاشان برای بافتن پرده، قالی، روتختی و غیره بکار میرود، ابریشم "پارچه‌باف" که در خراسان برای بافتن پارچه‌های درجه یک مصرف میگردد، ابریشم شیروانی مخلوط با گیلانی که برای بافتن پارچه‌های ابریشمی ضحیم استعمال دارد. انواع ابریشم‌های درجه دو و سه تماما "بخارج صادر میگردد و از ابریشم‌های مرغوب فقط یک سوم بخارج فرستاده شده و بقیه در داخل مصرف میگردد. در زمان "گلمن" تنها ابریشم درجه سه را به روسیه صادر میکردند، زیرا در آن کشور بافنده‌های خوب و ماهر وجود نداشتند و اصلا نوع خوب و بد ابریشم را از یکدیگر تشخیص نمیدادند.

در گیلان و مازندران محصول ابریشم در اواخر ماه مه (خرداد) جمع‌آوری شده و در ماه‌های اوت و سپتامبر (اوایل پائیز) ب بازار عرضه میگردد و در خراسان و نواحی دیگر ایران کرم‌ها کمی دیرتر ابریشم تولید کرده و در ژوئن و ژوئیه (تابستان) محصول ابریشم جمع‌آوری میگردد.

خراسان هر ساله ۱۶۳۵۰ پوند ابریشم خام تولید میکند. مرکز تجارت ابریشم خراسان شهرهای سبزوار و نیشابور است نوع ابریشم خراسان تقریبا "خوبست و آنرا بصورت کلاف‌هایی بطول سی تا سی و یک اینچ بسته‌بندی میکنند. یک من شاه معادل ۱۳ پوند ابریشم را در سبزوار به قیمت پنج تا چهارده تومان^(۱) می‌فروشند. از محصول ابریشم خراسان بطور کلی چیزی بتهران نمیرسد، یک قسمت کوچکی از آن به یزد و کاشان فروخته میشود، قسمتی از آنرا هم تجار روسیه خریداری می‌نمایند و قسمت عمده آنهم در داخل خود

(۱) یک تومان معادل با (۱/۶۰) دلار میباشد.

ایالت خراسان مصرف میشود. در سال‌های اخیر عده زیادی از کشاورزان خراسان که بتربیت کرم ابریشم میپرداختند، کار خود را رها کرده و به کشت تریاک پرداخته‌اند که ظاهرا "سود بیشتری برای آنها دارد و بهمین علت میزان محصول ابریشم خراسان کاهش پیدا کرده است و چند سال قبل محصول ابریشم خراسان از چهل هزار پوند تجاوز میکرد. محصول ابریشم استانهای سواحل دریای خزر بدو قسمت گیلان و مازندران تقسیم میشود که قسمت آخری شامل استرآباد هم می‌باشد ابریشم گیلان که بهترین نوع ابریشم ایران بشمار میرود در مدت سیزده، چهارده ساله اخیر بعلت بیماری و آفتی که در میان کرم‌های آنجا بروز کرده بود، بمقدار زیادی محصولش کم شده است و در دو ساله اخیر با اقداماتی که انجام شده تا حدودی این وضع بهبود پیدا نموده است. میزان این محصول در سال ۱۸۸۵ که من در تهران بودم بالغ بر هفت هزار عدل (هر عدل یک من شاه و معادل ۶۵ پوند است) میشد. اما قابل توجه است که این عدل‌ها که در رشت ۶۵ پوند وزن دارند وقتی بتهران حمل میشوند وزنشان به ۶۱/۷۵ پوند تقلیل پیدا میکند. این کاهش وزن هم بعلت رطوبت منطقه گیلان است که ابریشم‌ها در آنجا رطوبت را جذب کرده و وقتی بتهران حمل میشوند بر اثر هوای خشک تهران رطوبت خود را از دست میدهند. محصول ابریشم خام گیلان که وارد تجارت شده و بخارج صادر گردیده بالغ بر ۴۳۲۰۰۰ پوند بوده است. ابریشم‌های گیلان را بصورت کلاف‌هایی بطول بیست تا بیست و یک اینچ بسته‌بندی میکنند و هر یک من شاه در رشت، لاهیجان، فومن و شهرهای دیگر گیلان بقیمت ۱۲ تا ۱۴ تومان فروخته میشود.

ابریشم گیلان را غالبا "با ابریشم شیروان مخلوط کرده و بعد برای فروش بتهران ارسال میدارند. قسمت مهمی از ابریشم گیلان بمصرف ابریشم دوزی در رشت و سایر نقاط ایران میرسد و همچنین بمنظور تهیه توریهای ابریشم، حاشیه‌های ابریشمی و روبان ابریشمی بکار میرود. این نوع ابریشم پس از آماده و رنگ شدن در رشت از قرار هر پوند ۱۶ تا ۱۸ قران - معادل ۲/۵۶ تا ۲/۷۲ دلار - فروخته میشود، این افزایش قیمت هم بعلت کاریست که روی این ابریشم‌ها انجام شده و آنها را برای ابریشم دوزی آماده نموده‌اند. هر ساله در حدود بیست هزار پوند ابریشم تبدیل به نخ‌های ابریشم دوزی میشود. بهترین و لطیف‌ترین ابریشم گیلان در دهاتی نزدیک رشت که متعلق به میرزا محمد علی خان است تولید میگردد و این ابریشم را از قرار هر پوند سه تومان - معادل ۴/۸ دلار - می‌فروشند ابریشم صادراتی گیلان قسمت عمده‌اش بروسیه فرستاده میشود و اگر از طرف دولت کوشش مختصری بشود، امکان دارد که محصول ابریشم گیلان را بمقدار قابل توجهی افزایش دهند.

تولید ابریشم استان مجاور گیلان یعنی مازندران سالانه در حدود سی و پنجهزار پوند است. این ابریشم از نظر کیفیت از نوع متوسط بوده و بسته‌های ۱۳ پوندی در حدود

ده تومان خرید و فروش میشود. ابریشم مازندران را در جعبه‌هایی بوزن ۶۵ یا ۷۸ پوند بسته‌بندی میکنند. قسمت کوچکی از این محصول بروسیه صادر میشود و آنرا معمولاً "با ابریشم گیلان مخلوط میکنند که جنسش بهتر شود. قسمت دیگری از آنرا از راه تهران به کاشان و یزد فرستاده و با ابریشم‌های آن شهرستانها مخلوط کرده و برای بافتن پرده و پارچه‌های ابریشمی بکار میبرند. مرکز تجارت ابریشم مازندران بارفروش است.

محصول ابریشم ایالات مرکزی ایران در حدود سیزده هزار پوند در سال است. این ابریشم از لحاظ کیفیت پست و نامرغوب است و صادر نمیشود و از آن برای مصارف داخلی استفاده میکنند. مقدار این محصول را نمیتوان افزایش داد زیرا در این مناطق آب کم است و درخت‌های توت هم با دشواری کشت میشوند.

در آذربایجان کرم ابریشم را در نواحی کم ارتفاع پرورش میدهند و اصولاً در ارتفاعات بیش از ۶۵۰۰ پا از سطح دریا کرم‌ها تلف میشوند، محصول ابریشم این ایالت سالانه ۳۲۵۰۰ پوند است که از نوع پست و نامرغوب بوده و تقریباً "همه‌آن بروسیه صادر میگردد و قسمت کوچکی هم بمصرف داخلی میرسد.

بطور کلی در جمع، محصول ابریشم خام ایران سالانه بالغ بر ۶۰۸۰۰۰ پوند میشود که ۱۵ درصد آن در داخل کشور مصرف شده و بقیه آن بخارج صادر میگردد و باید خاطر نشان کرد که متأسفانه اخیراً "توجه‌کمتری به تربیت کرم ابریشم شده و تریاک را میخواهند جانشین محصول ابریشم کنند.

تولیدات فرش ایران از لحاظ اهمیت بی‌ای ابریشم نمیرسد ولی به‌رحال یکی از ارکان تجارت خارجی ایران را تشکیل میدهد. فرش ایران شهرت جهانی داشته و قرن‌هاست که بخارج صادر میگردد و در همه جا معروفست و در اینجا ما نظری زودگذر بآن میافکنیم.

درباره فرش ایران و انواع آن صحبت زیاد است که در این مختصر نمی‌گنجد و بطور مجمل باید بگوئیم که در ایران در حدود ۲۵ تا سی نوع فرش مختلف وجود دارد که هر یک از آنها را در شهرستان جداگانه‌ای می‌بافند و خصوصیات مشخصی دارند که وقتی اسم آنها را میبرند، شخص متوجه خصوصیاتشان میشود. بافت فرشهای ایران شبیه فرشهای ترکیه‌است ولی از آن خیلی بهتر و مرغوب‌تر است. تمام فرش‌ها دست‌باف هستند، کارگاه‌های قالی‌بافی در هر خانواده، شهرستانی وجود دارد که کلیه افراد خانواده از زن و مرد و بزرگ و کوچک، هر وقت فرصت کردند پشت کارگاه نشسته و از روی نقشه و طرحی که جلوی آنهاست فرش را می‌بافند ولی این افراد فقط نگاهی به نقشه میکنند و بعد مطابق ذوق و سلیقه خود تغییراتی هم در آن میدهند، در حقیقت یک قطعه فرش معرف ذوق و سلیقه یک خانواده است. در کارگاه‌های فرش‌بافی بهیچوجه محدودیتی وجود ندارد که کارگران صددرصد مطابق نقشه فرش را ببافند، بلکه آنها می‌توانند و مجازند که تغییرات کوچکی

در آن بدهند و بهمین جهت فرش‌های ایرانی اگر جفت‌هم باشند کاملاً "و صددرصد مطابق یکدیگر نیستند و یک نفر که یک قطعه فرش ایرانی داشته باشد مسکن است فرشی را شبیه فرش خود پیدا کند ولی این شباهت صددرصد نیست و قابل تشخیص است. در حقیقت فرش‌های ایران درست مانند تابلوهای نقاشی هستند که دو تابلو اگر هم از یکدیگر کپی شده باشند باز اختلافاتی دارند که شناخته‌میشوند و این خود یکی از امتیازات بزرگ فرش‌ایران بشمار میرود.

یکی از مشخصات دیگری که بموازات خصوصیات ذکر شده قبل، امتیاز خاصی بفرش‌های ایران میدهد، تنوع در طرح‌ها و بافت‌های شهرستانهای مختلف است. بطوریکه قبلاً ذکر شد هر شهری از ایران نقشه‌ها و طرح‌ها و سبک‌های خاصی را در قالیبافی بکار میبرند که کاملاً با یکدیگر متفاوت است و علاوه‌بر رنگ و جنسی که آنها مصرف میکنند نیز همین اختلاف را دارد و این خود تنوع زیادتری بفرش‌های ایران میدهد، و زیادی این تنوع موجب شده که هرکسی نتواند فرشها و نوع آنها را بشناسد و برای این کار خبره و متخصص لازمست اخیراً "یک شرکت خارجی بنام "زیگلر" نمایندگانی بایران فرستاده تا تغییراتی در طرح و بافت فرشهای این کشور بدهد، این کمپانی طرح‌هایی را که بخیال خود در اروپا بیشتر طالب و خریدار دارد، میخواهد در ایران رواج دهد و کارگران قالیباف را وادار کند که فقط مطابق این طرح‌ها فرش خود را بیافند شرکت زیگلر با کارگران قالیباف چند شهر در این مورد مشغول مذاکره شده ولی توفیقی بدست نیاورده‌است و اخیراً "بالاخره توانسته است قراردادی با کارگاه‌های قالیبافی سلطان‌آباد (اراک) منعقد کند که کارگران مطابق طرح‌ها و نقشه‌های آن کمپانی فرش خود را بیافند، کارگران پذیرفته‌اند ولی شرط کرده‌اند که ضمن بافت باید سلیقه خود را در تغییرات کوچکی در این طرح‌ها بکار برند. اگر این کمپانی بتواند نظیر قرارداد بالا را با کارگاه‌های قالیبافی سایر شهرها هم منعقد کند لطمه بزرگی به محصول فرش ایران و مرغوبیت آن وارد میشود زیرا تنوع و منحصر بفرد بودن فرش‌های ایرانی از بین میرود. البته این کار در وهله اول ممکن است سودی عاید کمپانی کند ولی این سود به بهای لطمه و شکست بزرگی است که بفرش‌های ایرانی وارد شده است و درست مثل آنست که مرغی را که تخم طلائی میگذارد بکشند بخاطر آنکه از گوشت آن استفاده نمایند.

قالی‌هایی که تحت نظارت کمپانی زیگلر بافته‌میشوند از نظر جنس و مرغوبیت فعلاً عیبی، نقیصی ندارند ولی نقص در مشابهت طرح‌های آنهاست که بدون شک پس از چندی رضایت سلیقه و ذائقه اروپائی‌ها را هم جلب نخواهد کرد. چندی قبل خطری مشابه صنعت فرش ایران را تهدید میکرد که با هشجاری مقامات دولتی ایران این خطر برطرف شد، در آنموقع رنگهای مصنوعی و آنیلینی وارد ایران شدند و تهیه این رنگها چون اشکال و دشواری

رنگ‌های طبیعی ساخت ایران را نداشت فرش‌باقان بآن روی آورده و از آن رنگها در فرشهای خود استفاده کردند و بمقدار زیاد از مرغوبیت این فرشها کاستند و تا مدتی بازار فرش ایران در خارج متزلزل گردید. دولت ایران زود متوجه این خطر شدید که صنعت فرش را تهدید میکرد شد و دستور اکید برای جلوگیری از ورود آنیلین بکشور صادر کرد. واقعا" جای تعجب است کشوری که هنرمندانش قرن‌ها در صنعت فرش سابقه داشته و فرشهای گرانبهائی در تمام ادوار تاریخ خود بافته‌اند در کلیه این فرشها هم رنگهای طبیعی ساخت خود را استعمال نموده‌اند، چگونه در ظرف چهل یا پنجاه سال اخیر تسلیم رنگهای مصنوعی وارداتی شده و هنرهای اسلافی خود را بفراموشی سپرده‌اند. متأسفانه باید باین حقیقت اعتراف کرد که ایرانی‌ها بسیاری از فرمول‌های رنگهای طبیعی و سنتی خود مخصوصا" آبی نیلی را که در تمام جهان شهرت داشت از یاد برده‌اند و بجای آنها ناچار از رنگهای خارجی استفاده می‌نمایند و اگر سختگیری و شدت عمل دولت نبود، بدون شک بقیه رنگهای طبیعی و سنتی هم بفراموشی سپرده میشد و یکباره برنگهای مصنوعی و نامرغوب روی می‌آوردند. مهم‌ترین انواع فرشهای ایران عبارتند از فرشهای فراهانی، کرمانشاهی، کرمانی، شیرازی، خراسانی و کردستانی و باین عده باید فرشهای ترکستانی هم را علاوه کرد که امریکائی‌ها آنها را باشتباه فرشهای بخارامی نامند، منظور از فرشهای ترکستانی، فرشهای هستند که ترکمن‌ها آنها را می‌بافند. ترکمن‌ها در حال حاضر دو قسمت شده‌اند یک قسمت بخاک روسیه پیوسته‌اند و قسمت دیگر جزء ایران هستند و هر دو دسته دارای طرح‌های مشابهی هستند و ترکمن‌های روسیه هم چون هنوز علائق زیادی نسبت بایران دارند، فرشهای خود را غالبا" از طریق ایران برای فروش عرضه می‌کنند این فرشها غالبا" کوچک و بصورت قالیچه هستند و بعقیده من بهترین و مناسبترین قالیچه‌هایی هستند که در ایران بافته میشوند. دوام آنها بی نظیر است و هر قدر کار کنند از بین نمی‌روند. رنگ‌های تند و تیره‌ای که در آنها بکار می‌برند درست مانند تابلوهای نقاشی هلندیهاست. این رنگها هر چه می‌گذرد در فرشهای ترکمنی تیره‌تر و غلیظ‌تر بکار برده میشود و بافت آنها هم ریزاست و شباهت زیادی با مخمل دارد و وقتی مدتی کار کردند حالتی مانند پوست پیدا می‌کنند، فقط در موقع خرید فرشهای ترکمنی باید مراقب بود که انواع نامرغوب آنها را خریداری نکرد. زیرا فرشهای که ترکمن‌های روسیه می‌بافند و از طریق ایران عرضه میشود، چون در روسیه رنگهای آنیلینی فراوان و در دسترس است امکان دارد که با آن رنگها بافته شده باشند و در اینصورت پس از مدتی رنگ آنها از بین میرود و بعلاوه هماهنگی لازم هم میان رنگهای آنها وجود ندارد و این خود عاملی است که از ارزش آنها میکاهد.

فرشهای بافت کردستان از نظر بافت با اصطلاح "باز" شهرت دارند و از خصوصیات این بافت آنست که دو طرف فرش تقریبا" مشابه یکدیگر است رنگهای این فرشها روشن ولی

کاملا" متضاد است و بعضی از آنها درخشش و شفافیتی چون فرشهای ابریشمی دارند فرشهای که خصوصیات مخالف فرشهای کردستانی داشته‌باشند معمولا" متعلق به نواحی جنوبی ایران هستند، بافت آنها درشت بوده و کلفت و قطور هستند، در بعضی از آنها در زمینه فرش، پشم شتر بکار رفته که زیبایی خاصی بآن داده‌است.

نوعی فرش دیگر در ایران تهیه میشود که بعلت وزن و حجم زیاد قابل صدور بخارج نیست و در خود ایران مصرف میشود، منظور من از فرشی است که بنام نمد معروفست. بهترین نوع نمدها را در ایران، در یزد و اصفهان می‌الند، نمدهای یزد دارای رنگهای قهوه‌ای و نمدهای اصفهان رنگی سفید مایل به خاکستری دارند. برای تهیه نمد، ابتدا توده‌ای از موهای مختلف را که برشهای کوتاه دارند رویهم انباشته میکنند و بعد این موها را با چوب و مشته کوبیده و بهم فشار میدهند بطوریکه حجم آنها کم شده و بهم فشرده شوند و بعد این توده فشرده شده را کلی مرطوب میکنند و دوباره آنقدر با چوب و یا مشته می‌زنند که تبدیل به توده و تلی خمیرمانند شود آنوقت آنها را پهن کرده و بصورت فرش بابعاد مورد نظر در می‌آورند و تمام سطح فرش حاصل را با رنگهای طبیعی رنگ می‌کنند و برای آنکه این رنگها یک نواخت و خسته‌کننده نباشد با قلم مو روی بالا و پائین و یا حاشیه آنها طرح‌های ساده‌ای میکشند. این فرشهای نمدی دارای دوام فوق‌العاده‌ای هستند و فقط باید مراقب بود که بید نزنند زیرا بید و حشرات باآسانی آنها را خورده و از بین می‌برند. این نمدها معمولا" راحت‌ترین فرشی هستند که من دیده‌ام و مخصوصا" برای اطاق‌های خواب و کتابخانه خیلی مناسب هستند زیرا با کفش بدون آنکه سر و صدائی بلند شود می‌توان براحتهای روی آنها قدم گذاشت و چون نرم هستند راه رفتن روی آنها خیلی مطلوب است. پاره‌ای اوقات نمدها را باندازه‌های وسیع و بزرگی تهیه میکنند، من خودم یک تکه فرش نمدی را دیدم که هشتاد پا طول و پنجاه پا عرض داشت و آنرا از اصفهان روی پشت ده قاطر تا تهران حمل کرده بودند. ایرانیها معمولا" فرش نمد را باندازه ۲۰ سالن یا تالار منزل خود سفارش میدهند و ترجیح میدهند که فرش تالار آنها مخصوصا" یک تکه باشد و البته حمل این فرشهای یک تکه کار بسیار دشواری می‌باشد. فرش مخصوص دیگری که کمتر بخارج صادر میگردد گلیم است، گلیم معمولا" نازک بوده و طول آن زیاد است، طرح‌های یک نواخت و مشابهی دارد و در بافت آن پنبه بکار برده میشود و بعضی از گلیم‌ها فقط از پنبه بافته میشوند، رنگ آنها کاملا" ثابت و محو نشدنی است و باآسانی مانند یک پارچه شستشو میشوند، گلیم‌ها سبک و به راحتی قابل حمل بوده و در موارد مختلفی می‌توان آنها را بکار برد.

در مورد قیمت فرش در ایران و اینکه در تجارت مظنه آنها چقدر است، مشکل است که بتوان رقمی را داد، قیمت‌هایی برای فرشها برحسب یارد مربع داده میشود ولی این

قیمت‌ها ثابت نیست و فرق می‌کند و با کمی چانه زدن پائین و بالا می‌رود علت هم آنست که در خرید و فروش فرش، تمام ایرانی‌ها شرکت دارند بدین معنی که افراد یک خانواده وقتی پولی بدست می‌آورند بجای آنکه پول را نگهداری کنند یک یا چند قطعه فرش می‌خرند و دوباره در موقع احتیاج این فرشها را بهر قیمتی که امکان داشته باشد می‌فروشند، دلالتها و تجار فرش نیز، فرشها را سعی میکنند هر قدر ارزانتر که ممکن است خریداری کنند و آنوقت برحسب خرید خود با مقداری سود آنرا می‌فروشند، اینست که گاهی اوقات خرید



یک دکان سفیدگری در تهران که ظروف مسی را در آن سفید میکردند

آنها خیلی ارزان است و فرش را با قیمت کمتر می‌فروشند و گاهی برعکس. بدین ترتیب یک نفر خارجی ممکن است برحسب اتفاق فرشی را از قیمت اصلی و حقیقی آن خیلی ارزانتر بتواند بخرد و ممکن هم هست که آنرا به قیمت زیادتری از آنچه که معمول است خریداری نماید.

قبل از آنکه از بحث درباره فرش ایران بگذریم بجاست که اشاره‌ای به فرشهای

ابریشمی این کشور هم بکنیم. این فرشها خیلی کم بوده و البته قیمت آنها هم خیلی زیاد است. اندازه‌های آنها معمولا "کوچک و بشکل قالیچه هستند و بیشتر برای دیوارکوب و تزئین بکار می‌روند و از آنها کمتر بمنظور فرش کردن اطاق استفاده میشود. فرشهای بسیار ظریف و خوش بافت هم مانند فرشهای ابریشمی در اندازه‌های کوچک و تزئینی می‌باشند، عالیترین فرش ابریشمی که من در ایران دیدم، فرشی بود که در تالار آئینه جلوی تخت طاوس انداخته بودند و در بافت این فرش دانه‌های مروارید هم بکار رفته بود و ارزش فوق‌العاده زیادی داشت.

یکی از صنایع دستی ایران قلابدوزی و گلدوزی و کارهای سوزنی است. این رشته از صنایع دستی که بوسیله زنان هنرمند ایران انجام میشود در قرون گذشته اهمیت و شهرت زیادتری داشت ولی هنوز هم باید اعتراف کرد که این کارهای سوزنی نفاست خود را دارد و در این مورد در فصول گذشته به تفصیل صحبت شده است.

در صنعت پارچه‌بافی نیز ایران شهرت دارد و انواع پارچه‌های مختلف را تهیه میکند که البته همه آنها دستیاف است و شامل پارچه‌های کتان، پشمی و ابریشمی می‌باشد. تمام این پارچه‌ها یک وجه مشترک و امتیاز دارند که در پارچه‌های خارجی کمتر مشاهده میشود و این وجه تشابه هم دوام فوق‌العاده آنهاست. بحث درباره چگونگی تهیه و بافت این پارچه‌ها طولانی و خسته‌کننده است و بهمین جهت ما از آن می‌گذریم و فقط اشاره میکنیم که رنگهایی که در این پارچه‌ها بکار رفته واقعا "عالی است. این رنگها طبیعی بوده و از نباتات بومی ایران استخراج میشوند، مخصوصا "پارچه‌های بافت اصفهان که رنگهای آنها خیلی خوب و ممتاز است.

یکی دیگر از مصنوعات ایرانی‌ها که در قرون گذشته در آن پیشرفت زیادی داشتند، چرم سازی است. چرم‌های مرغوبی که به چرم "روسی" معروف بوده و از آنها بعلت مرغوبیت در جلد‌های کتب بزرگ و قطور استفاده میشود، اول در ایران ساخته میشدند و فرمول ساختن آنها را ایرانی‌ها ابداع کرده بودند، بعدها روسها اسرار ساخت این چرم را از ایرانی‌ها بدست آورده و خودشان فرمول‌های آنرا بکار بردند و در مقابل ایرانیها به تدریج فرمول تهیه این چرم‌ها را از یاد بردند و در نتیجه این نوع چرم معروف به "روسی" شد ولی هنوز هم با آنکه روسها روی این فرمول خیلی کار کرده‌اند نتوانسته‌اند چرم‌هایی بخوبی و مرغوبیت چرم جلد کتابهایی که از قرون قبل بیادگار مانده بسازند. ایرانی‌ها در تهیه چرم‌های خود یک کار سنتی و قدیمی انجام میدهند که نتیجه خیلی خوبی از آن بدست می‌آید. بدین معنی که چرم‌ها را روی قله تپه‌ها و کوه‌ها برده و در معرض تابش اشعه خورشید قرار میدهند و چند روز این چرم‌ها بالای کوه می‌مانند تا باصطلاح عمل بیابند. این تابش طولانی نور آفتاب در بالای کوه فعل و انفعالات خاصی در چرم انجام

می دهد که آنها را از مرغوبیت خاصی بهره مند میکند و بدین ترتیب هنوز هم در ایران قدرت آنها دارند که چرم های کاملاً " مرغوبی با قیمتی ارزانتر از نقاط دیگر تهیه کنند . خوب بخاطر دارم که چند سال قبل یک بازرگان روسی ، خانه یک انگلیسی را مقاطعه کرد که با چرم روسی تزئین کند و پس از آنکه کار او تمام شد نزد من فاش کرد که چرم خود را از بازارهای ایران خریداری کرده است زیرا هم نوع آن بهتر بوده و هم قیمت آن بمراتب از چرم روسی ارزانتر شده است .

محصولات میوه ایران تقریباً " مشابه کشورهای همجوار یعنی ترکیه و کشورهای عربی است و فقط در پاره ای از موارد میوه های ایران از نظر کیفیت بهتر از میوه های آن کشورهاست از جمله این موارد انار است که محصول ایران خیلی عالی تر از کشورهای دیگر است ، خربزه های ایران ، مخصوصاً " آنهایی که پوست کرم مایل به زرد دارند و در اصفهان بعمل می آیند امتیاز خاصی بر خربزه های کشورهای مجاور دارند ، بسیار شیرین و ترد بوده و عطر خاصی دارند . کشت این خربزه ها مهارت و تخصص میخواهد و کود زیادی باید به مزرعه داد . زردآلو و شلیل ایران نیز معروفست و یکی از بهترین اقلام خشکبار را تشکیل میدهد ، هلو نیز در ایران بومی است ولی بدرستی هلوهای خارجی نمیرسد . از میوه های ممتاز دیگر ایران به است که گرچه بدرستی به های خارجی نیست ولی عطر و طعم خیلی بهتری دارد . انجیر ، سیب ، خرما ، پرتقال و انگور نیز در ایران باندازه کافی وجود دارد و مشابه میوه های ترکیه است ، محصول انجیر زیاد نیست ولی محصول انگور زیاد و فراوان است و نوع آنهم کاملاً " مرغوب می باشد . نیشکر هم در ایالات شمالی ساحل دریای خزر عمل می آید ولی اقدامی جهت استفاده صنعتی از آن نشده است .

ایرانی ها در درختکاری به مهارت اروپایی ها نمی رسند ولی از کوشش در این راه خودداری نمیکنند . اخیراً اقداماتی در جهت افزایش محصول میوه و گسترش درختهای میوه شده است و باغ های میوه زیادی در اطراف شهرها و یا نقاط کوهستانی احداث گردیده است از درختهایی که خاص ایران است و در نقاط دیگر کمتر دیده میشود درختهای نارون است که ایرانی ها بطور خاصی آنها پیوند میزنند و بصورت کروی و گنبدی شکل درمیآوردند که سایه ای عمیق دارد . باغ های گل سرخ نیز در ایران زیاد است و گل سرخ را بشکل درخت درمیآوردند ، گل های سرخ ایران از نظر عطر و بو خوبست ولی از لحاظ رنگ متنوع نیست . درختهای گردو نیز در ایران زیاد است و مخصوصاً " در شمال ایران گردو خوب عمل می آید و یکی از اقلام نسبتاً " مهم صادراتی ایران را تشکیل میدهد در جلگه ها و کوهستانهای جنوب و مغرب ایران درختهای کهن و عظیم بلوط وجود دارد . اما درخت های همیشه سبز مانند سرو و شمشاد زیاد نیست و در شمال کشت آنها نتیجه خوبی داده است . در جنگلهای زیبا و پرشکوه شمال که من از آنها عبور کردم انواع مختلف درختان از قبیل نارون ، چنار ، گردو ،

انار ، بلوط ، اقاچیا و توت وجود داشت . چوب درختان جنگلی ایران را هر ساله بمقدار زیاد به روسیه صادر میکنند و این قطع بی رویه درختان جنگلی و صدور چوب آنها باین جنگلهای زیبا بدون شک لطمه میزند و بتدریج آنها را از بین می برد .

درختانی که در ایران زیاد دیده میشوند و در همه جا بچشم میخورند درختان چنار و تبریزی هستند که آنها را بخاطر استفاده از چوب کشت می نمایند و چوب آنها را در ساختمانها و مخصوصاً " برای پوشش سقف خانه ها بکار می برند ، فرم و شکل طبیعی درخت چنار ، شاخه های پراکنده و خوشه ای آنست ولی ایرانی ها عادت دارند که شاخه های چنارهای خود را قطع میکنند و در نتیجه درختان آنها قد کشیده و بلند میشوند و شکل دیگری پیدا میکنند .

در اینجا چند کلمه ای هم درباره صید ماهی در ایران صحبت می کنیم ولی قبل از همه چیز باید گفت که ایران با آنکه سواحل طولانی و بزرگی در دریای آزاد دارد ، دارای نیروی دریایی و کشتی جنگی نیست و شاید بتوان گفت که این کشور با کمال تعجب اصلاً " کشتی بزرگ و مهمی که بتواند در دریا رفت و آمد کند در اختیار ندارد و تنها کشتی های ایرانی ها قایق های کوچکی هستند که فقط در خط ساحلی میتوانند رفت و آمد کنند . از همه بدتر آنکه ایران مطابق قرارداد ترکمانچای و بر اثر فشار روسها حق برافراشتن پرچم خود را در دریای خزر ندارد و در آن دریاچه هم اثری از کشتیهای ایرانی نیست ولی با تمام این احوال صید ماهی ایرانیها در سواحل جنوبی دریای خزر مهم و قابل توجه است . انحصار صید ماهی شمال را یک ارمنی بنام " الیانوف " بدست آورده است و هر ساله از دهانه های رودخانه های ایران تعداد زیادی ماهی های استروژن صید کرده و به روسیه می فرستند و از این راه ثروت زیادی اندوخته است .

از کالاهای مهم بازرگانی ایران نمک است که معادن زیاد و سرشاری در نقاط مختلف آن کشور دارد ، معادن آن غالباً " سطحی است و بآسانی میتوان آنها استخراج کرد ولی فقط در داخل مصرف میشود و بازار خارجی ندارد .

بعنوان نتیجه از مطالبی که در این فصل ذکر شد باید ذکر کنیم که ایران کشوری با منابع سرشار طبیعی است و با آنکه تا کنون موفق نشده از منابع طبیعی و امکانات خود استفاده لازم را بکند ، معهداً نمیتوان آنها را کشور فقیری دانست ، مردم آن در فقر و بی چیزی بسر نمی برند ولی البته ثروتمند و غنی هم نیستند . سطح مردها و حقوق ها در ایران پائین است ولی مستخدمین اعم از دولتی و خصوصی از راه مداخل زندگی خود را تامین میکنند سیستم توزیع عادلانه ثروت در آن وجود ندارد ، طبقات بالا مرتباً " بر ثروت و دارایی خود می افزایند ، دربار عظمت و شکوه خود را زیاد می کند و شاه از خزانه هر سال مقدار قابل توجهی برداشت میکند . ترقی ایران نسبت به کشورهای دیگر با توجه به امکانات و

منابع اقتصادی که دارد کند و بطی است ولی بهرحال در راه ترقی گام نهاده است و اگر در نظر آوریم که در طول چند هزار سال گذشته خون تازه و فعالی وارد رگ‌های ایران نشده است، بعلت کندی حرکت ایران و پیشرفت آن پی می‌بریم، تجارت ایران با روشهای غربی و اروپائی اخیراً تطابق پیدا کرده است و بطور کلی تجارت خارجی ایران رو به افزایش است و علت پیشرفت تجارت هم در اینست که ایرانی‌ها برخلاف ترکها، نژادا تاجر پیشه هستند در ترکیه تجارت بطور کلی در دست یونانی‌ها، آرامنه، یهودیها و فرانسویهاست ولی در ایران وضع کاملاً برعکس است و هیچکس باندازه خود ایرانی‌ها استعداد تجارت و معاملات را ندارد. استعداد نژادی ایرانی‌ها را از پارسیان هند می‌توان تشخیص داد که در مدت کوتاهی توانسته‌اند ثروت فوق‌العاده زیادی از راه تجارت بدست آورند و این پارسیان هم کسی جز ایرانیهای خالص نیستند.

بدست آوردن ارقام صحیح و درست از تجارت خارجی ایران مشکل است ولی بطوریکه مقامات دولتی اطلاع دارند واردات ایران از کشورهای اروپائی بالغ بر ۱۸ میلیون دلار است و این واردات هر ساله رو به افزایش است. سوالی که خیلی‌ها از من میکنند اینستکه آیا آمریکا هم می‌تواند در تجارت خارجی ایران شرکت کرده و کالاهائی را وارد و صادر نماید؟ در این مورد قبل از هر چیز باید بگویم که ایرانی‌ها نسبت به کالای آمریکا غریب و ناآشنا نیستند، هر ساله صدها هزار دلار کالای مختلف از قبیل منسوجات نخی، عروسک، سیگار، بخاری و چراغ و غیره وارد ایران میشود منتهی بطور غیرمستقیم و از طریق کشورهای اروپائی. البته کالائی که بطور غیر مستقیم خریداری شود قیمت بیشتری پیدا میکند زیرا اروپائی‌ها، کالای آمریکائی را که خریداری کرده‌اند با افزودن سود خود به ایرانیها می‌فروشند و بدین ترتیب کالای آمریکائی گرانتر از کالای مشابه اروپائی بدست ایرانیها میرسد و در نتیجه بازار خوبی نمی‌تواند پیدا کند و بدین ترتیب بهترین راه برای افتتاح مناسبات تجارتي با ایران آنست که بطور مستقیم و بدون واسطه با آنها وارد معامله شویم و برای اینکار در درجه اول شناسائی طرفین لازمست که هر یک بدانند دیگری چه امکاناتی دارد و این وظیفه‌ای بود که من در طول مأموریت خودم در ایران بطور جدی انجام میدادم و قسمت مهمی از وقت من صرف جواب دادن به تجار و بازرگانان آمریکائی بود که درباره امکانات اقتصادی ایران توضیحاتی خواسته و سئوالاتی میکردند و بعلاوه اطلاعاتی را از امکانات اقتصادی آمریکا بوسیله بروشور، جزوات مختلف و کتاب در اختیار بازرگانان و محافل اقتصادی ایران قرار می‌دادم. این اطلاعات مورد توجه واقع شده و مقامات بالا، حتی شاه توضیحات بیشتری در این مورد میخواستند که در اختیار آنها قرار میدادم و قبل از آنکه از ایران خارج شوم، با کمال خوشوقتی میدیدم که این شناسائی بوجه رضایت بخشی انجام شده و برای استقرار مناسبات بازرگانی احتیاج به مسافرت چند هیئت اقتصادی میان

دو کشور است که قراردادهائی را منعقد نمایند.

یکی از عوامل مهم و لازم برای ایجاد روابط اقتصادی با ایران تاسیس یک سفارتخانه دائمی در این کشور^(۱) است که افرادی فعال و جدی در آن مشغول کار شده و با کمک سفیر سعی در بوجود آوردن این مناسبات نمایند و بعلاوه سفیر آمریکا در تهران باید بوسیله تاسیس چند کنسولگری کامل در شهرهای تبریز، رشت و بوشهر تقویت شود زیرا اتباع آمریکا در این سه شهر نسبتاً زیادند و سفیر از تهران و فاصله دور نمی‌تواند با این اتباع ارتباط داشته و از وضع آنها مطلع باشد من در فصول قبل هم اشاره باین موضوع کردم که واقعا برای کشور بزرگی چون آمریکا، ننگ است که فقط منابع اتباع خود را در ایران به سفارتخانه‌ها و کنسولگریهای کشورهای دیگر ولو آنکه آنها کشور دوست هم باشند واگذار نماید و اقدام به تاسیس سفارتخانه و کنسولگری دائمی نکند و آشکارا می‌گویم کسانی که در آمریکا با این امر مخالفت می‌ورزند یا آنکه بی‌اطلاع هستند و از چگونگی وضع اتباع آمریکا در این منطقه خبری ندارند و یا آنکه مفروض بوده و بخاطر اغراض سیاسی اقدام باین مخالفت می‌نمایند، روسیه با آنکه ظاهراً مخالفتی با ایالات متحده آمریکا ندارد، معهذاً هر جا که منافعی منطبق با منافع آمریکا نباشد از هیچ اقدامی علیه ما فروگذار نمیکند و بهیچوجه قسمتی از بازار ایران را با سانی بما واگذار نمی‌نماید. دولت روسیه همانطوریکه درواشنگتن بمقامات مربوطه گزارش دادم نسبت به ورود آمریکا در صحنه سیاست ایران با نظر حسادت آمیز نگاه میکند و با اقدامات میسیونرهای آمریکائی در ایران مخالف است و هر جا که دستش برسد از کارشکنی در راه هدفهای آنها خودداری نمی‌نماید، در هر نقطه‌ای که مشاهده کند تجار ما وارد شده و در صدد ایجاد روابط اقتصادی هستند بلافاصله علیه آنها شروع به تحریک و دسیسه کرده و سعی می‌نماید که کالای آمریکائی را از بازارهای ایران خارج کند و میدان به آنها ندهد. سیاست انگلستان هم در مورد ما بهتر از روسیه نیست این کشور زیرچشمی مراقب فعالیت اقتصادی ما در ایران است و در موارد لازم از کارشکنی خودداری نمی‌نماید و بدین ترتیب واقعا "احمقانه است که وزارت خارجه آمریکا حمایت از منافع و فعالیتهای اقتصادی ما را در ایران به انگلستان و یا هر کشور دیگری که منافع اقتصادی در ایران دارد واگذار نماید زیرا این کشورها در فکر منافع خودشان هستند و با سانی میدان فعالیت را به آمریکا واگذار نمی‌کنند.

دولت آلمان بنوبه خود اخیراً با ایران روابط سیاسی و دیپلماتیک برقرار کرده است با این قصدونیت آشکار که منافع اقتصادی خود را در ایران تامین کرده و در بخش‌های مختلف اقتصادی این کشور نفوذ نماید، کالای خود را وارد بازارهای ایران کرده و کالاهای

(۱) بنجامین نویسنده کتاب بعنوان سفیر موقت تهران اعزام شده بود (مترجم)

سودآور ایران را بکشور خود ببرد. اما جای تاسف است که سفیر جدید آلمان در ایران آقای "برونشوینگ" حضور آمریکا را در ایران برخلاف منافع آلمان احساس کرده و در صدد مقابله با آمریکا برآمد و بدین منظور چندبار بطور علنی و آشکار بدولت آمریکا توهین کرد و به اعضای سفارت آمریکا در تهران نیز پرخاش و اهانت نمود و من هم در مقابل جدا " در مقام اعتراض و معامله بمثل برآمدم و کشمکش رسمی و تندى میان دو سفارت در تهران شروع شد بطوریکه این موضوع مدتها نقل محافل تهران و دیپلماتهای خارجی بود و وزارت خارجه آمریکا متاسفانه در این مورد کوتاه آمد درحالیکه می توانست بطور رسمی از دولت آلمان تقاضا کند که سفیرش در تهران از جسارتی که کرده است عذرخواهی نماید و اگر وزارت خارجه آمریکا این کار را کرده بود سه نتیجه خوب عاید میشد اول آنکه نشان میداد دولت آمریکا به حیثیت دیپلماتها و مأمورانش در خارج از کشور اهمیت داده و جدا " از آنها حمایت خواهد کرد، دوم آنکه سفیر یک کشور خارجی متوجه میشد که نباید به کشور دوست خود توهین کند و سوم آنکه کشورهای دوست ما می فهمیدند که در داخل آمریکا هم از اقداماتی که برای حفظ منافع اقتصادی کشور در خارج میشود حمایت^(۱) می کنند. گرچه اقدامات و روش سفیر آلمان در تهران طبق دستور " پرنس بیسمارک " صدر اعظم آلمان نبوده است ولی تردیدی ندارم که بیسمارک هرگز سفیر خود را مورد مؤاخذه و سرزنش جدی قرار نداده است زیرا بهر حال اقدام او را از لحاظ منافع کشورش مفید میدانند و فقط در ظاهر ممکن است که انتقاد کوچکی از او کرده باشد. گذشتن ساده از یک چنین کارها و اقدامات اهانت آمیزی، بدون آنکه لااقل اعتراضی بعمل آمده و عکس العملی نشان داده شود، موجب از بین رفتن نفوذ و حیثیت آمریکا در خارج خواهد شد و این امر به منافع اقتصادی آمریکا هم لطمه خواهد زد و دارائی و مایملک اتباع آمریکا در خارج را نیز بخطر خواهد انداخت. این یک سیاست محتاطانه و تردیدآمیزی است که وزارت خارجه آمریکا در خارج از کشور اتخاذ کرده و نتایج شوم این سیاست هم در آینده " نزدیک آشکار خواهد شد. در هر حال من بطور مؤکد می گویم که هرگونه تضعیف سفارت آمریکا در تهران نه فقط به حیثیت ملی آمریکا لطمه خواهد زد، بلکه کوششهایی را که برای ایجاد روابط اقتصادی با آسیای مرکزی شده است مواجه با عدم موفقیت خواهد کرد.

تا کنون چندین بار عقیده " مرا در این باره خواسته اند که آیا مصلحت است سرمایه های امریکائی برای ساختن راه آهن در ایران بکار افتد، در مورد این سؤال من خیلی مطالعه

(۱) نوشته های بنجامین سفیر آمریکا در تهران نشان میدهند که آمریکا وسایر کشورهای بزرگ برای چه منظوری در تهران اقدام به تاسیس سفارت کرده اند و چگونه بر سر غارت هستی این کشور و منابع اقتصادی آن با یکدیگر بر رقابت پنهانی و آشکار وحتى کشمکش پرداخته اند (مترجم)

و فکر کرده و باین نتیجه رسیده ام که موانع و مشکلات در راه کشیدن راه آهن در ایران به قدری زیاد است که نمی توان بر آنها فائق آمد. مهمترین مشکل موضوع برگشت سرمایه است، فرض کنیم چنین راه آهنی را با تمام دشواریها بتوان ساخت، پول و بودجه آنرا چه کسی میدهد؟ بعقیده من قبل از آنکه اطمینان کامل از برگشت سرمایه حاصل نشود بهیچوجه نباید آن سرمایه را بخطر انداخت. بعلاوه کشیدن راه آهنی از مرز ترکیه یا روسیه تا تهران و نقاط دیگر ایران با مشکلات بزرگ مهندسی و فنی توأم بوده و مخارج بسیار سنگینی هم دارد. وسایل این راه آهن یعنی ریل و ماشین آلات لازم را تا مرز ایران نمیتوان بنحوی رساند ولی حمل آنها در داخل ایران از جاده های باریک و کوهستانی و آنهم با فاطرکار بسیار دشواری است و وقت زیادی را می گیرد و هزینه سنگین و زیادی هم دارد، بدین ترتیب باید نتیجه گیری کنیم که ایجاد راه آهن در ایران سرمایه فوق العاده زیادی میخواهد و احتیاج به یک تضمین کافی دارد که این سرمایه برگردد و از بین نرود در این مورد به بهره برداری از راه آهن نمیتوان امید داشت زیرا مردم محلی اطراف خط آهن بقدری فقیر و بی چیز هستند که توانائی خرید بلیط و سوار شدن در قطار را ندارند. زمانی خارجی ها طرحی را در نظر داشتند که راه آهنی را از طریق ایران به هندوستان بکشند ولی در اینکه این پروژه با صرفه باشد در تردید بودند. اخیراً " دولتهای روسیه و انگلستان هر یک بطور جداگانه در صدد برآمده اند که راه آهنی تا هرات بکشند و بدین ترتیب پروژه قبلی بکلی کنار گذاشته شده است. اخیراً " پروژه دیگری هم در دست مطالعه است که راه آهنی را از شمال در دره فرات بکشند و اگر این راه آهن ساخته شود، یک رشته فرعی هم بطرف ایران کشیده خواهد شد. حالا کدام طرح و پروژه صورت عملی بخود بگیرد معلوم نیست و در این میان برای امریکائی ها ریسک بزرگی است که سرمایه خود را بخواهند در ایجاد راه آهنی در ایران بکار اندازند.

راه دیگری که برای گرفتن امتیاز راه آهن بنظر من میرسد اینست که در ساختمان راه آهن با شاه شریک شوند و راه آهن را بنام او بسازند و هر ساله مبالغی از شاه بابت اقساط خود بگیرند. توصیه دیگری که میکنم اینست که باید سعی شود وسایل راه آهن در خود ایران ساخته شود زیرا حمل این وسایل مخصوصاً " ریل آن از خارج بعلت مخارج زیاد حمل و نقل بهیچوجه صرف نخواهد کرد ولی میتوان در داخل ایران یک کارخانه ذوب آهن کوچک و محلی تاسیس کرد و با سنگ آهن و زغال سنگ خود ایران، ریلها را ساخت و در کشیدن راه آهن از آنها استفاده کرد و چون نیروی کار در ایران ارزان است این کار خیلی بصره خواهد بود.

برای شروع و آغاز کار هم بنظر من مصلحت در اینست که ابتدا در جلگه های صاف مرکزی تهران اقدام به کشیدن راه آهن شود و روی این راه آهن واگونهاى اسبی را بکار

اندازند که با دو یا سه اسب کشیده میشوند و بعد از آنکه توجه مسافران بآن جلب شد و به سوار شدن واگون اسبی آنها در مسافت کوتاه عادت کردند آنوقت لکوموتیو بخار را جانشین اسبها نمایند. احداث یک چنین خط آهنی میان تهران و شاه عبدالعظیم که یک محل زیارتی است خیلی با صرفه و خوب خواهد بود و مسافر زیادی خواهد داشت. این راه آهن را در عین حال تا شمیران هم میتوان ادامه داد و در این خط هم مسافر زیاد خواهد بود. خط دیگری با واگون اسبی بطول ۸۰ میل میان تهران و قزوین میتوان احداث کرد و رشته راه آهن سومی هم بطول ۲۰۰ میل میان تهران - قم و اصفهان می توان کشید که روی آنها واگون اسبی حرکت کند و چون اسب در ایران زیاد و ارزان است این کار خیلی با صرفه خواهد بود. اگر این خطوط آهن موفقیت آمیز و خوب بود، آنوقت میتوان واگون اسبی را با لکوموتیو بخار جانشین کرد. در غیر اینصورت من بهیچوجه مصلحت نمیدانم که یک سرمایه دار پول خود را در وضع فعلی در ساختمان راه آهن طولانی و با استفاده از لکوموتیو بخار بخطر اندازد.

فصل پانزدهم

قوانین عرف و شرع ایران

اصول کلی قضاوت، ابدی و جاودانی است و فقط روش های آنست که در نقاط مختلف با یکدیگر تفاوت دارد و یا در طول قرون ممکن است تغییراتی پیدا کند. مطالعه این روش های قضاوت در هر حال جالب بوده و مقایسه آنها با یکدیگر مخصوصاً خیلی آموزنده است. بررسی قوانین ایران از دو جهت جالب است: اول از این نظر که اختلاف زیادی با کشورهای مسیحی دارد و دوم آنکه ایران کشوری است که بطور سنتی حکومت الله و خدا در آن وجود دارد و مطالعه قوانین آن از این لحاظ میتواند جالب توجه باشد.

قوانین ایران بدو قسمت شرع و عرف تقسیم میشود: قوانین شرع از قرآن اقتباس شده و بوسیله روحانیون اجرا میشود. قوانین عرف مقررات شفاهی و سنتی است که بوسیله قضات غیر روحانی طبق عادات و رسوم و سنت های گذشته که از سالها قبل بیادگار مانده اجرا میگردد. این دو بخش از قوانین بوسیله دو سازمان و دستگاه جداگانه و کاملاً مستقل بمرحله اجرا درمی آیند. بدین ترتیب اگر بخش قوانین عرف تقویت شود، درحقیقت قوانین شرع محدود و تضعیف گردیده است بطور کلی عرف به مسائل جنائی و شرع به مسائل حقوقی و مدنی رسیدگی میکند. در مورد مسائل جنائی شکایت را نزد حاکم شهر یا کدخدای ده می برند و او در این مورد طبق آنچه که مرسوم است و شرع اجازه داده است حکم میکند. گاهی اوقات مسائل جنائی را در حضور والی ایالت یا حتی شخص شاه مطرح میکنند و این کار معمولاً در مراحل انجام میشود که یک طرف دعوی با دستگاه حکومت و یا دولت ارتباط داشته باشد. در این مورد غالباً "شاه یا والی دیگر به قواشین توجهی ندارند بلکه یکمرتبه تصمیم ناگهانی اتخاذ کرده و آنرا با اشاره ای برای اجرا ابلاغ میکنند. درحالیکه رسیدگی به کلیه دعاوی و شکایات غیر مدنی و حقوقی در صلاحیت عرف است، معذالک قضات عرف هر وقت باشکال و مانعی برخورد می کنند آن دعاوی را به حکام شرع ارجاع می نمایند و در بعضی اوقات هم که بعلت رتبه و مقام یکی از طرفین دعوی میترسند رأی خود را صادر نمایند، این دعوا را نزد حاکم شرع می فرستند و مسئولیت را از خود متوجه او میکنند و هر تصمیمی که از طرف حاکم شرع اتخاذ شود، بدون چون و چرا

پذیرفته شده و بعنوان یک رأی نهائی اجرا میگردد و در حقیقت تقدس دادگاههای شرع و معنویتی که حکام آن دارند جرئت اعتراض و سرپیچی از آن رأی را یکسی نمیدهد. بدین ترتیب دادگاههای شرع از نظر آنکه قوانین را کاملاً زیر نظر دارند نفوذ زیادی در سازمان قضائی دارند و دادگاههای عرف اگر حمایت و پشتیبانی دولت نباشد، نفوذ و اهمیتی ندارند.

مفسرین قوانین و حکام شرع همانطوریکه اشاره شد روحانیون هستند که آنها را مجتهد می‌نامند و مجتهد اعلم که مرجع تقلید است در حقیقت عالیترین مقام قضائی ایرانست و این شخص در حال حاضر حاج ملا علی کنی است که در فصول گذشته از او یاد شد و از این مرجع تقلید مهمتر و بالاتر، مرجع تقلیدیست که در نجف اقامت دارد و رئیس حوزه علمیه نجف است. حاج ملا علی کنی مردی مسن، محترم و خیلی با وقار و هیبت است، ولی علیرغم مقام و موقعیت خود زندگی مجلل و با شکوهی ندارد و خیلی ساده و معمولی بسر می‌برد، با آنکه املاک و دارائی هم دارد، معبداً در صدد نمایش دادن آنها نیست و در کمال سادگی زندگی می‌کند، موقعی که از منزل خارج میشود فقط سوار یک قاطر سفید رنگ میگردد و یک نفر نوکر همراه اوست ولی مردم وقتی از آمدن او مطلع شدند از هر طرف نزد وی می‌آیند و مانند یک وجود فوق طبیعی از این روحانی استقبال می‌کنند. یک اشاره از طرف او کافی است که شاه را از تخت سلطنت بزیر آورد و هر فرمان و دستوری که درباره خارجیان و غیر مسلمانان ایران صادر کند، فوراً از طرف مردم اجرا میگردد. سربازان گارد محافظ سفارت امریکا در تهران بمن میگفتند با آنکه از طرف شاه مأمور حفاظت جان من و اعضای سفارت شده‌اند اگر حاج ملا علی با آنها دستور دهد، بدون درنگ من و دیگر اعضای سفارت را خواهند کشت. خوشبختانه فردی که انهمد قدرت و نفوذ کلام دارد کسی است که خیلی رئوف و مهربان و ملایم است و هیچوقت دستورات شدیدی صادر نمی‌کند. ولی بهر حال باید توجه داشت که هیچ کار اجتماعی و مهمی در ایران بدون جلب نظر و صلاحدید حاج ملا علی کنی انجام نخواهد شد.

در دعاوی کوچک و کم اهمیت معمولاً نظر و رأی روحانیون و مجتهدین عادی کافی است و وقتی پای نظریه مهر و اسم خود را زدند آن رأی و نظر قابل اجراست ولی در دعاوی بزرگ و مهم نظر مرجع تقلید و حکم او لازمست. این دعاوی معمولاً یا بوسیله یکی از طرفین دعوی یا مجتهدی که در آن قضاوت کرده بنظر مرجع تقلید میرسد و مرجع تقلید نظر خود را که متکی به یکی از آیات قرآن یا تفاسیر مهم و معتبر است در حاشیه حکم قاضی شرع می‌نویسد و آنرا مهر میکند با این نظر دیگر دعوی به مرحله آخر خود رسیده و رأی نهائی همانست که مرجع تقلید در حاشیه کاغذ نوشته است. با نظر مرجع تقلید در حقیقت هر نوع شائبه و شک و تردید در مورد اعمال نفوذ در رأی بدوی برطرف میشود

قوانین عرف و شرع ایران

زیرا مرجع تقلید با مقام بسیار مهم و بزرگی که دارد نه زیر نفوذ قرار می‌گیرد و نه آنکه از طرفین دعوی ترس و ملاحظه‌ای دارد که احیاناً جانب یکی از آنها را بگیرد و بدین ترتیب رای او کاملاً عادلانه و منصفانه است من خودم دعوائی را که مربوط بیکی از اتباع امریکا بود نزد حاج ملا علی کنی بردم و او این دعوی را که مدت‌ها رسیدگی بآن بطول انجامیده بود با یک نظر قاطع و عادلانه بنحو خوبی حل کرد، بطوریکه هر دو طرف کاملاً راضی بودند و تصدیق میکردند که رأی عادلانه است.

قوانین شرع مجموعه بزرگی از اظهار نظرها و تفسیرها و مقرراتی درباره کلیه مسائل مربوط به زندگی است. این مقررات و اظهار نظرها همه متکی و مبتنی بر آیات قرآن و فرامین خدا هستند ولی البته گسترش پیدا کرده و با روایات و نقل قولهایی از دوازده امام تکامل یافته‌اند. قوانین شرع شیعیان مفصل‌تر و کامل‌تر از قوانین اهل تسنن میباشند. در آغاز پیدایش اسلام معمولاً اصحاب پیغمبر اسلام در ساعات بخصوصی بایشان مراجعه کرده و دستورات و تفسیرهایشان را پیرامون آیات قرآن جویا میشدند که جواب کافی می‌شنیدند پس از رحلت پیغمبر گفته‌ها و اظهار نظرهای ایشان بطور شفاهی و گوش بگوش نقل میشد که آنها را سنن دینی و مذهبی می‌نامیدند و با مرور زمان لازم بود که این روایات شفاهی بطور مجموعه‌های کتبی درآید. این کار توسط مفسرین و فقهای معروف انجام شد و روایاتی نیز از دوازده امام بر آن افزوده گشت. در میان قرون سوم تا هفتم هجری مفسرینی کتابهای فقهی درباره مجموعه این روایات و تفاسیر نوشتند که از جمله آنها شیخ محمد بن محمد بن النعمان، سید مرتضی ابوالقاسم علی ابن علی الحسینی ابن الیهدی میباشند. یکی از کاملترین مجموعه‌های قوانین فقهی ایران که فعلاً مورد استناد حکام شرع است کتاب شیخ نجم الدین ابوالحسن جعفر ابن علی یحیی ملقب به المحقق است که نام آن "شریعت الاسلام فی مسائل الحلال والحرام" می‌باشد. بدین ترتیب کسانی که تصور میکنند حکام شرع ایران در دعاوی فقط دآوری کرده و قوانین مدونی ندارند سخت در اشتباه هستند بلکه آنها قوانین و مقررات کاملی دارند که البته با قوانین کشورهای دیگر اختلاف دارد.

مجموعه قوانین فقه شیعه ایران مشتمل بر چهار قسمت است که هر قسمت هم بخش‌های مختلفی دارد: قسمت اول مربوط به کارها و وظایف دینی و مذهبی است. قسمت دوم مربوط به قراردادهای و تعهدات می‌باشد. قسمت سوم مربوط به مسائل مربوط به شخص و قسمت چهارم مربوط به صید، گوشت، آشامیدنی‌ها و خصوصیات مجازاتها از نظر مذهبی و مدنی میباشد و در واقع یک مجموعه دربر گیرنده و وسیع کلیه مسائل مربوط به زندگی انسان میباشد.

بسیاری از قوانین شرع مخصوصاً پاره‌ای از مقررات مدنی آن شباهت زیادی به مقررات سایر کشورها دارد از جمله مقررات مربوط به تصرف و اشغال زمین و مقررات مربوط

به قراردادهای و نظایر آنها و غالب این مقررات هم بر اساس احتیاجات و شرایط زندگی مشرق زمین وضع شده است ولی مقررات مربوط به عبادات و فرایض مذهبی و دینی البته با مقررات سایر مذاهب اختلافات کلی دارد. مقررات فقهی مربوط به رعایت تشریفات مذهبی و دینی در حدود پانصد و چهل و نه فقره و مقررات مربوط به روزه و زیارت اماکن مقدسه هزار و دوازده ماده است. کارهای خیریه و کمک به فقرا و مستمندان نیز بخش مهمی از قسمت اول مقررات فقهی را تشکیل میدهد.

در قسمت دوم، بخش مربوط به خرید و فروش شامل شصت و بیست و پنج ماده است. در همین قسمت در حدود دویست و یازده ماده اختصاص به ورشکستگی و بیع و شرط و رهن وجود دارد. مسایل مربوط به شرکت، اجاره، کشاورزی، وکالت، وصیت و مانند آنها نیز مقررات کامل و مدونی در شرح دارند. حتی مسائل ورزشی و از جمله مسابقات اسبدوانی نیز در شرح فراموش نشده اند و مقررات خاصی در مورد آنها وضع کرده اند و بدین ترتیب ملاحظه میشود که قوانین شرع تا چه حد وسیعی جامعیت داشته و کلیه مسائل و موارد مربوط به زندگی را فرا میگیرد.

مسائل مربوط به روابط میان زن و مرد که در قوانین کلیه کشورها و ملل مختلف اهمیت زیادی دارد، در قانون شرع ایران نیز مورد توجه کامل قرار گرفته و ارزش زیادی برای آنها قائل شده اند، بطوریکه تنها در حدود یک هزار و چهار صد و دوازده ماده در قانون شرع برای ازدواج، طلاق، صیغه و تربیت و سرپرستی کودکان وجود دارد و این قسمت هم مانند قسمتهای دیگر جامعیت کامل داشته و کلیه جوانب امر در آن در نظر گرفته شده است و برای تخلف از این مقررات نیز مجازاتهایی در نظر گرفته شده است.

مجازات روابط نامشروع یا زنان، زنا، لواط و اعمال فسادهای مشابه آن در قوانین شرع ایران سنگین است، برای لواط و انواعی از زنا حتی مجازات مرگ بوسیله سنگسار در نظر گرفته شده است ولی این مقررات بطور جدی فعلاً در ایران اجرا نمیشود و از راههای فراری که در قانون و مقررات وجود دارد برای رهایی مجرمین از مجازات استفاده میکنند. از جمله راههای فرار یکی شرطی است که در قوانین گذاشته شده که باید چهار شاهد عادل وقوع جرم را گواهی کنند و کم اتفاق می افتد که اینگونه وقایع چهار شاهد داشته باشد ولی این قوانین در قرون قبل و مخصوصاً در صدر اسلام بطور خیلی جدی و قاطع اجرا میشده است و در نتیجه فساد را ریشه کن کرده بود هنگامیکه من در تهران بودم چند بار شنیدم که زنان و مردانی را بجرم روابط نامشروع و زنا دستگیر کرده اند ولی از مجازات آنها هرگز چیزی نشنیدم و با احتمال قوی بطریقی از مجازات فرار کرده بودند.

از انواع ازدواجهایی که در ایران معمول است و فقه شیعه آنرا مجاز شناخته است ازدواج موقت یا صیغه است که شیعیان معتقدند از طرف پیامبر اسلام و در طی آیات قرآن

منع نشده و بنا بر این مجاز است. نوعی از ازدواج موقت در ایران قبل از اسلام نیز ظاهراً وجود داشته است و ازدواج رستم پهلوان افسانه ای ایران با دختر شاه سمنگان که نتیجه آن تولد سهراب بود از نوع همین ازدواجهای موقت محسوب میشود، بدین معنی که چون رستم در هنگام شکار راه خود را گم کرده و به سمنگان رسیده بود و مدتها از خانه خود دور شده بود احتیاج به زن داشت و با دختر شاه سمنگان بطور موقت ازدواج کرد. این نوع ازدواج را که مردان ایران غالباً در هنگام سفرهای طولانی خود انجام میدهند از نظر آنکه از فساد و روابط نامشروع با زنان جلوگیری میکند، خیلی مفید بنظر میرسد. ازدواجی که معیر الممالک برای بدست آوردن جواهرات پدرش کرده بود و در فصول پیشین داستان مفصل آن شرح داده شد نیز از نوع همین ازدواج موقت بشمار میرفت.

در ایران چهار شرط برای ازدواج موقت و صیغه وجود دارد: خواندن صیغه، شرایط مقتضی، مهریه و تعیین مدت ازدواج. فقدان هر یک از این چهار شرط ازدواج موقت را باطل و غیر قانونی و غیر شرعی میکند. صیغه باید در حضور یک روحانی و با رضایت کامل طرفین انجام شود. شرایط شخصی زیاد است و از جمله آنکه زنی که صیغه میشود باید دارای یکی از ادیان چهارگانه اسلام، یهودی، مسیحی و زردشتی باشد و اگر مردی اشتباهاً با زنی که دارای یکی از این مذاهب نبود ازدواج کرد باید او را در طول ازدواج از خوردن گوشت حرام و مشروبات الکلی منع نماید. در ازدواجهای موقت توصیه میشود که زنان پاکدامن و مؤمنه را انتخاب نمایند و اگر اینطور نبود باید زن را موظف کرد که در طول ازدواج از فساد خودداری نماید. پرداخت مهریه یکی از شروط اصلی ازدواج موقت است این مهریه باید دارای وزن یا ارزشی باشد که بتوان در صیغه ذکر کرد و مقدار آن از کم یا زیاد تفاوتی نمیکند و در صورتیکه شوهر قبل از روابط زناشویی با همسر خود او را خواست طلاق دهد باید نیمی از مهریه او را بپردازد. طول مدت ازدواج موقت نیز باید تعیین و در صیغه ذکر شود.

مدت ازدواج موقت طبق توافق طرفین باید تعیین شده و در صیغه ذکر گردد، این مدت از یکروز تا ۹۰ سال میتواند باشد زنانی که باز ازدواج موقت و یا صیغه تن در میدهند معمولاً از طبقات پائین و فقیر هستند ولی گاهی هم اتفاق می افتد که زنان یادخترانی از طبقات بالا نیز باین قبیل ازدواجها رضایت میدهند و علت هم آنست که آنها امیدوارند با این ازدواج شوهر خود را وادار نمایند که ازدواج موقت را باز ازدواج دائم تبدیل کنند و بعلاوه از مهریه سنگینی که شوهرشان بآنها خواهد پرداخت استفاده نمایند. در صورت پایان مدت ازدواج، زن باید عده خود را نگاهدارد تا معلوم شود از شوهر خود حامله است یا نه و اگر حامله بود حق ازدواج با مرد دیگری را ندارد و نفقه باو تعلق میگیرد و پس از تولد، البته بچه متعلق به پدر است.

برخلاف آنچه که خارجی‌ها با نظر سوء و بد بازدواج‌های موقت معمول در ایران می‌نگرند من قاطعانه خاطر نشان میکنم که این ازدواج‌ها بمراتب فساد در طبقات جامعه را بهتر از قوانین کشورهای دیگر کم میکند و ضرر آن خیلی کمتر از مقررات و رسوم ارتباطات زن و مرد در کشورهای دیگر است.

روابط میان پدران و مادران نیز در قوانین شرع ایران از نظر دور نمانده است و در حدود سیصد و نود و پنج ماده در تنظیم این روابط و وظایف طرفین نسبت بیکدیگر وجود

دارد که از نظر استقرار روابط صحیح اجتماعی از اهمیت خاصی برخوردار است. در مورد شرایط قضاوت و مشخصاتی که یک قاضی یا حاکم شرع باید دارا باشد نیز مقررات خاصی در قوانین شرع ذکر شده است.

در مورد مدارک و اسنادی که در دعاواها عرضه میشود و شهودی که در این دعاوی شهادت میدهند نیز مقررات مدون و کاملی در قوانین شرع موجود است که کار و تکلیف حکام شرع را راحت و کاملاً مشخص می‌کند.

مسائل مربوط به پرداخت غرامت، پول‌خون و بالاخره مجازات‌گناهکار و مجرم بدست خود یا اطرافیان مقتول و یا مجروح. فصل بزرگی از قانون شرع را تشکیل میدهد که شامل هزار و دویست و پنجاه و نه ماده است. یکی از مشخصات این قسمت از قانون شرع مجازات مجرم بطور قصاص است یعنی شخص مجروح می‌تواند با حکم حاکم شرع، شخص متجاوز را بدست خود مجازات کند و حتی تقاضا نماید مجازات طوری انجام شود که جبران نقص یا جراحاتی که او پیدا کرده است بشود. ممکن است عده‌ای در اروپا و آمریکا باین قسمت از قوانین ایراد بگیرند و بگویند چرا این مجازات قصاص تبدیل به جرمینتدی یا پول نمیشود. در حالیکه این ایراد وارد نیست. زیرا با پول که نمیشود جبران هرگناه و یا خسارت جانی را کرد و کسی که پول دارد نباید بخود اجازه دهد که در پناه پول خود بدیگران تجاوز و تخطی کند و این نوع مجازات برای بازداشتن پولداران از ظلم و زورگویی است. ولی البته اگر خود شاکی رضایت دهد و از شکایت خود صرف نظر کند این مجازاتها از بین میرود. و غالباً این کار در برابر پرداخت مقداری پول طبق توافق طرفین بعنوان خون بها و یا غرامت نقص عضو و جراحت انجام میشود. مدتی که من در ایران بودم خیلی کم و بندرت به کسانی برخورد کردم که از قصاص صرف نظر نکرده و خودشان قاتل یا متجاوز را مجازات نمودند و بقیه با گرفتن خون بها یا پولی بابت نقص عضو از شکایت صرف نظر میکردند.

فصل شانزدهم

در گوشه و کنار ایران

در تابستان سال ۱۸۸۴ بر اثر کار مداوم و خسته‌کننده در سفارت احساس کسالت و بیماری کردم و لازم بود که برای مدت کوتاهی از پایتخت دور شده و بمسافرت بروم. اتفاقاً در همین موقع یکی از میسیونرهای مذهبی آمریکا در ایران آقای "پاتر" نیز احتیاج با استراحت داشت و متفقاً تصمیم گرفتیم مسافرتی بطرف دریای خزر بکنیم.

ما ناچار بودیم در این مسافرت با خود چادر برداریم. یک چادر بزرگ برای خودمان یک چادر کوچک برای آشپزخانه و چادر سومی هم برای مستخدمین. بعلاوه وسایل خواب و پخت و پز را هم می‌بایستی برمیداشتیم و بدین ترتیب برای حمل این اسباب و اثاثیه و سواری خودمان ۱۲ اسب و قاطر احتیاج داشتیم که آنها را فراهم نمودیم. دونفر غلام یا سربازان گارد محافظ سفارت را نیز می‌بایستی همراه خود میبردیم که هم ما را در طول راه محافظت کنند و هم در منازل میان راه برایمان جا و مکان مناسب پیدا کنند، یک سگ درنده نیز بکاروان ما اضافه شد که شبها از چادرها محافظت کند. ماه ژوئیه (تیر و مرداد) بود و تصمیم گرفتیم که شبها حرکت کنیم زیرا در جاده‌ها و راه‌های ایران روزها بر اثر شدت گرما و حرارت آفتاب، حرکت ممکن نیست و فقط انسان می‌بایستی شانس می‌آورد که در موقع مسافرت شب، مهتاب وجود میداشت و راه دور و درازی را که از وسط کوه‌ها و جلگه‌ها میگذشت روشن میکرد و کار براه پیمائی در تاریکی نمیرسید.

اسباب و اثاثیه را ساعت پنج بعد از ظهر با عده‌ای از مستخدمین جلو فرستادیم و بآنها دستور دادیم که در یک فرسخی یا چهارمیلی دروازه و خندق شهر، نزدیک خرابه‌های ری چادرها را زده، شام را تهیه کنند و در انتظار رسیدن ما بمانند. ما قصد داشتیم پس از صرف شام تا نیمه شب در آنجا توقف کنیم و بعد حرکت نموده و تا ساعت هفت و هشت صبح که آفتاب همه جا را فرا میگرفت راه پیمائی کنیم. ولی وقتی به محل مورد نظر که قرار بود چادرهایمان را زده باشند رسیدیم، چادرها را پیدا نکردیم و با آنکه چنداسب سوار باطرف فرستادیم آنها هم اثری از چادرها نیافتند و حتی رد پای اسبها و قاطرها را هم پیدا نکردند که لااقل بدانیم کجارتهند و دنبال آنها برویم، وضع ناگوار و بدی داشتیم

ساعتی از شب را بدون خواب و با شکم گرسنه راه رفته بودیم و حالاهم نمیدانستیم نوکران ما کجا رفته و چادرها را در چه جایی زده اند. بالاخره ناچار شدیم یکی از راه‌های متعددی را که در کوهستان وجود داشت و حدس میزدیم بطرف خاتون آباد میرفت انتخاب کنیم و در آن راه بجلو برویم. شب خوبی بود، ماه در آسمان صاف و بدون ابر میدرخشید و همه جا را روشن میکرد، سکوت کامل و مطلوبی در اطراف حکمفرما بود. ساعت‌ها در یک راه شن‌زار که از تپه‌ای بالا میرفت به جلو حرکت میکردیم ولی اثری از گمشدگان خود نمی‌یافتیم. ساعت دو بعد از نیمه شب بالاخره به دهی رسیدیم که درختان زیادی داشت و در وسط دشت خشک، مانند واحه‌ای بنظر میرسید. این ده اقامتگاه بیلاقی یکی از درباریان شاه بود، سرایدار را از خواب بیدار کرده و خود را معرفی نمودیم در باغ و عمارت را باز کرد و وارد تراس بزرگ و زیبایی شدیم روی نیمکت‌های راحتی نشستیم و برای ما کمی غذا که نان و هندوانه و چای بود آوردند و با آنکه غذای خیلی ساده‌ای بود، چون خسته و گرسنه بودیم با کمال اشتها آتر خوردیم و بعد از صرف غذا و کمی استراحت در صدد بدست آوردن اطلاعاتی از چادرهایمان برآمدیم، در این میان بمردی برخوردیم که با عجله از شهر می‌آمد او یکی از قاطرچی‌های ما بود که بدلیل شخصی در شهر مانده بود و حالا با عجله آمده بود که خود را بکاروان برساند و این قاطرچی راهی را که قاطرهای حامل اسباب و اثاثیه طی کرده بودند بنا نشان داد.

بناچار حرکت کردیم تا چادرها را پیدا کرده و استراحت نماییم و پس از طی راه نسبتاً طولانی ساعت هشت صبح به ده "خاتون آباد" رسیدیم و در آن طرف ده چادرهایمان را مشاهده کردیم که کنار نهر آبی زده اند، از مشاهده چادرها همه خوشحال شدند، آسمان کاملاً صاف و بدون لکه ابر بود و گرما سنج ۱۰۵ درجه فارنهایت در سایه را نشان میداد، پس از آنکه با عجله ناشتایی را صرف کردیم خود را در بستر انداخته و چندین ساعت متوالی خوابیدیم، وقتی از خواب بیدار شدم احساس کردم هوا خیلی گرم شده است ترمومتر در وسط چادر ۱۱۰ درجه فارنهایت را نشان میداد. ما درست در وسط جلگه گرم و ناسالم ورامین چادر زده بودیم در حالیکه قبلاً چنین قصدی نداشتیم و نوکران و چاروادارها چادرها را در خاتون آباد برافراشته بودند، بهر حال می‌بایستی خیلی مراقب خود باشیم زیرا هم‌گرم زیاد بود و هم پشه‌حدوفور وجود داشت و بدین ترتیب خطر گرمزدگی و ابتلای به مالاریا همه ما را تهدید میکرد بخارج از چادر نظری انداختم پسر بچه‌ها در آب نهر شنا میکردند و بعد از آب خارج شده و ذر گرمای سوزان آفتاب میگرفتند، چند نفر زن نیز بدون توجه بگرما در زیر آفتاب مشغول شستن لباس در نهر بودند و از آفتابی ده به سر و بدن آنها میخورد ناراحت بنظر نمیرسیدند. آنها باین آب و هوا عادت داشتند ولی البته از خطر بیماری مالاریا مصون نبودند و رنگ و روی زرد آنها نشان میداد که میکروب

مالاریا در بدنشان وجود دارد. دامنه‌های چادر را بالا زده بودند و کورانی ایجاد شده بود که تا حدی هوا را خنک میکرد ولی جرأت خارج شدن از زیر چادر را نداشتیم. نزدیک‌های غروب که هوا کمی خنک‌شده بود ما توانستیم از چادر خود بیرون بیاییم، فکر کردم بهتر است عوض غذا مقداری شیر بخوریم ولی متأسفانه در ایران شیر سالم و خوب را کمتر میتوان بدست آورد زیرا در همه جا مقداری آب را با آن مخلوط میکنند و چون آبها کثیف است شیر هم آلوده و غیر بهداشتی میشود، بهمین جهت مستخدمین را به ده خاتون آباد فرستادم تا یک گاو شیرده را جلوی چادر ما بیاورند و در حضور خودمان شیرش را بدوشند. ولی این کار هم بسهولت انجام نشد زیرا طبق رسوم ایرانیان شیرگاو را باید در حضور گوساله‌اش بدوشند و بناچار گوساله او را هم آورده بودند و باز طبق سنن و آداب ایران، مردان شیرگاو را نمیدوشند و زنان باید اینکار را بکنند. در نتیجه زن صاحب‌گاو آمده بود و شوهرش هم که نمی‌توانست زن خود را به تنهایی بفرستد او را همراهی کرده بود، زن در حالیکه روی خود را بطور کامل پوشانده بود کنارگاونشسته و با ناراحتی زیاد شیر حیوان را دوشید.

من و آقای "پاتر" در نهر آب جلوی چادر کمی آب‌تنی کردیم و بعد خود را در بستر خواب انداختیم که تا پدیدار شدن ماه در آسمان کمی استراحت کنیم ولی گرمای زیاد و هجوم پشه‌ها مانع از هر استراحتی بودند و خواب را از چشمان دور میکردند معذبانه در همین هوای گرم و زیرنیش‌پشه‌ها مستخدمین و چاروادارها بخواب عمیقی فرو رفته بودند، ساعت یازده شب قرص ماه در آسمان نمودار شد و با نور خود همه جا را نقره‌ای رنگ کرد، مستخدمین و چاروادارها را بزحمت بیدار کردیم زیرا می‌بایستی حرکت نماییم، جمع کردن اسباب و اثاث و بار کردن قاطرها در حدود دو ساعت بطول انجامید، یکی از قاطرها هم فرار کرد که چاروادارها بزحمت آن حیوان را پیدا کرده و آوردند. در هر حال نیمه‌های شب بود که حرکت کردیم. جلگه ورامین کاملاً ساکت و آرام بود، در سر راه از چند نهر بزرگ که برودخانه‌ها جاجرود می‌ریختند گذشتیم. جاجرود نمونه‌ای از رودخانه‌های ایران است که از کوه‌ها سرچشمه گرفته و بطرف جلگه سرازیر میشود تا بدریا به پیوند ولی مقداری که جلو میرود به چندین رشته مختلف و جدای از یکدیگر تقسیم میشود که از هر یک از آن قسمت‌ها در آبیاری زمین‌های زراعتی استفاده میگردد و آنچه هم که در بستر اصلی رودخانه باقی میماند در ریگزارهای مرکزی ایران بزمین فرو میرود.

راه پیمائی در نور مهتاب در بیابانهای آرام و ساکت ایران واقعا "لذت بخش است"، با آنکه راه پیمائی در شب انجام میگرفت ما بیخوابی کشیده بودیم معذالک از این سفر خیلی لذت می‌بردیم. کم‌کم ماه در افق پنهان شد و طلوع خورشید نزدیک بود، با روشن شدن هوا قبل از هر چیز قله سفیدپوش دماوند از دور بنا چشمک میزد، هرگز طلوع آفتاب

را اینقدر زیبا و تماشائی ندیده بودم ، نور طلائی رنگ خورشید برفهای قله دماوند را رنگ کرده بود و این رنگ هرچه که میگذشت تندتر میشد. نسیم خنکی میوزید و خستگی را از بدن ما بدر میکرد .

کاروان کوچک ما تا سپیده صبح به راه پیمائی خود ادامه داد و بالاخره به دهه شریف آباد و کوچه های پست و بلند آن رسیدیم البته در این دهه ، هتل یا مسافرخانه ای وجود نداشت و دو نفر غلام و گارد محافظی که همراه ما بودند پس از کوبیدن در چند خانه موفق شدند باغی را پیدا کنند که بتوانیم در آنجا اطراق کنیم . مستخدمین بلافاصله مشغول زدن چادرها در زیر درختان چنار یکی از خیابانهای آن شدند ولی ما از فرط خستگی دیگر نتوانستیم در انتظار زدن و آماده شدن چادر بمانیم و روی فرش کثیف اطاق سراپدار باغ افتاده و به خواب و چرت فرو رفتیم . نزدیک های ظهر بود که از خواب بیدار شدیم صدای جیر جیرکها و سوسکهای پر دار که در همه دهات ایران بگوش میرسد در اینجا هم از میان انبوه درختان باغ شنیده میشد ، روز گرمی بود ، هوا دم داشت و درجه حرارت در سایه به ۱۵۵ درجه فارنهایت میرسید . صبحانه را در داخل چادر آماده کرده بودند که با بی اشتهائی تمام صرف کردیم و من و آقای پاتر سخت خسته بودیم و احساس کسالت میکردیم و بهمین جهت تصمیم گرفتیم دو روز در شریف آباد توقف نمائیم و شب سوم ساعت یازده آماده حرکت از شریف آباد به "ایوان کیف" شدیم . ساعت یازده از باغ شریف آباد حرکت کردیم ولی در آغاز راه یک قاطر باری در نهر آبی افتاد و مدتی ما را از حرکت بازداشت تا دوباره آن حیوان را بلند کرده و توانستیم براه ادامه دهیم . بار دیگر وارد دشت و جلگه ای شدیم که مناظر اطراف آن صحراهای بزرگ جهان را بیاد میآورد ، در حقیقت هم ما از یک قسمت از صحرای نمک زاری میگذشتیم که صدها میل در جنوب و شرق گسترش داشت و بنام کویر نمک معروف بود ، هیچ اثری از زندگی و حیات در این صحرای بزرگ دیده نمیشد ، پرندهای در هوا پرواز نمیکرد ، هیچ حشره ای با پرواز خود سکوت مطلق شب را نمی شکست و هیچ بوته ای در بیابان نمکزار دیده نمیشد . حتی قرص ماه هم در آسمان صاف و بدون ابر احساس خفگی میکرد و نور آن حالتی غبارآلود و غم انگیز داشت . آقای پاتر همراه و صاحب من آنقدر خسته و فرسوده بود که چند بار روی اسب خوابش برده و بزمین افتاد و یکمرتبه هم پس از افتادن روی شن های زمین همانجا بخواب رفت که اگر من متوجه نمیشدم در وسط بیابان بجا میماند . ولی در طول راه به کاروان های زیادی برخورد میکردیم که از کنار ما میگذشتند ، زیرا راهی را که طی میکردیم راه اصلی تهران به مشهد و ترکستان بود . در میان این کاروانها ، کاروان یک شاهزاده از همه جالب تر بود زیرا شامل عده ای زیادی اسب و قاطر و چند صد نوکر و فراش و چندین تخت روان و کجاوه حامل حرم سرا و شترها و قاطرهای زیاد حامل بار بود . در صحرائی که راه ما از آن میگذشت به پدیده خارق العاده ای

برخورد کردیم . ماه با آنکه در آسمان صاف و بدون ابر میدرخشید ، معهذ اشیا و جانداران را ما فقط از فاصله نزدیکی می توانستیم به بینیم صدای پای اسبها و قاطرها و زنگ گردن شترها و آواز ساریبانان و قاطرچی ها را خیلی قبل از آنکه کاروانی را مشاهده کنیم می شنیدیم و مانند آن بود که با یک کاروان نامرئی و گروهی از اجانبین و پریان برخورد کرده ایم و یکمرتبه و ناگهان کاروانی را در چند متری مقابل خود می دیدیم و معلوم نبود که چرا اینقدر در آن صحرای نمکزار ، دید کم بود . کاروانها و قاطرهای شتر که از کنار ما میگذشت از همه تماشائی تر و جالب تر بود . شترها ، این کشتیهای صحرا وقتی پای خود را روی شن نرم گذاشته و بلند میکردند درست مانند اشباحی بودند که در افسانه ها آمده است . در این سکوت خیال انگیز صحرا افکار من بی اختیار متوجه حوادث تاریخی که در این سرزمین باستانی روی داده است شد . و این ابیات از شعار "شلی" را زیر لب زمزمه میکردم که :

" آنجائی که گور پادشاهان اشکانی در مقابل بادهای شدید صحرا شکافته شده و اجساد آنها بصورت گرد و غبار در هوا پراکنده میشوند "

در جنوب شرقی راهی که ما طی می کردیم خرابه های شهر ورامین که معروفست روزگاری پایتخت پادشاهان اشکانی بوده ، قرار داشت و بهمین جهت افکار من متوجه سلاطین اشکانی و اشعار شلی شده بود .

ساعات شب گذشت و سپیده صبح دمید و با پدیدار شدن نخستین اشعه آفتاب ناگهان احساس گرمای شدیدی کردیم ، کویر نمک مانند جهنم سوزان و طاقت فرسا میشد . در حرکت خود عجله کرده و بر سرعت اسبها و قاطرها افزودیم تا هرچه زودتر به ایوان کیف رسیده و پناهگاهی را برای حفاظت از گرما پیدا کنیم ، طولی نکشید که دیوارهای قرمز رنگ ایوان کیف از دور پیدا شد . در آنجا درختی بنظر نمیرسد و فقط خانه های گلی و ابتدائی میان دو کوه دیده میشدند . یکی از این ارتفاعات معروف به "دروازه خزر" است که میگویند اسکندر مقدونی در اینجا لشگریان داریوش سوم را شکست داده و راه پیشرفت خود را به طرف هندوستان باز کرده است ، در حالیکه وارد شهر ایوان کیف شدیم کاروانی از ترکمنها را مشاهده کردیم که از کنار ما گذشته و بطرف تهران میرفتند ، آنها مردانی خشن و بیرحم بنظر میرسیدند که سراپا مسلح بودند در آن گرمای سوزان کلاه های پشمی بلندی بر سر و جامه های پشمینی بر تن داشتند ظاهرا "آرام و بی آزار بودند ولی همین عده ، تا چندی قبل که امنیت برقرار نبود ، در این مناطق آتش میسوزاندند و مرتب با سواران خود به دهات اطراف و از جمله خود ایوان کیف دستبرد و شیبخون زده ، اموال مردم و زنان و کودکان آنها را با خود برده و زنان و کودکان را مانند برده می فروختند . حمله آنها سریع و ناگهانی و مانند صاعقه بود ، یکمرتبه و بدون مقدمه ای حمله ور میشدند و بسرعت هم قبل از رسیدن کمک با اموال و افراد مسروقه فرار می کردند و ناپدید میشدند .

در ایوان کیف هم جایی برای منزل و اطراق نداشتیم و پس از جستجوی زیاد بالاخره یک نفر پیدا شد که موافقت کرد قسمتی از خانه‌اش را بما واگذار نماید. این شخص دو اطاق بزرگ و تمیز خود را در اختیار ما گذاشت ولی ما بالاخانه‌ای را که روی در ورودی حیاط ساخته بودند برای اقامت خودمان ترجیح دادیم در بالاخانه را که باز میکردیم کوران ایجاد میشد و از گرمای هوا میکاست. صبحانه مختصری با عجله خورده و خود را روی تخت‌های سفری انداختیم و از فرط خستگی به خواب عمیقی فرو رفتیم. موقعی که از خواب بیدار شدم همه را در خواب دیدم در آن ساعات بعد از ظهر همه شهر ایوان کیف بخواب رفته بودند و شهر درست شباهت به افسانه‌های هزارویکشب و داستان امیرارسلان پیدا کرده بود. در حیاط خانه مستخدمین و قاطرچی‌ها همه مانند مرده در کنار اسپهاری زمین افتاده و خوابیده بودند. اسپه‌ها و قاطرها هم از فرط خستگی و گرما در خواب بودند، باد گرم و سوزانی می‌وزید و درجه حرارت در سایه به ۱۰۸ درجه فارنهایت میرسید، عرق از سر و روی من جاری بود، درحالی‌که به صحن حیاط نگاه میکردم یکی از اسپه‌های خودم را دیدم که مستخدمین اشتباهاً افسار آن حیوان را زیر آفتاب محکم کرده بودند و آفتاب سر و صورت اسب بیچاره را سوزانده بود و تاو لهائی روی صورتش دیده میشد. اهالی ایوان کیف میگفتند این هوا برای شهر آنها زیاد گرم نیست و از این بدتر هم میشود، فقط باد سوزان و گرمی که می‌وزد، هوا را غیر قابل تحمل کرده است. وزش این باد هم ظاهراً بعلت کوه‌هائی بود که در دو طرف آن شهر قرار داشت و آنجا را کانالی برای عبور هوای گرم کرده بود. نزدیکی‌های غروب بتدریج، شهر از خواب سنگین تابستانی برخاست. هوا تغییر کرده و از حرارت آن بعیزان قابل توجهی کاسته شد، مردم از خانه‌های خود خارج شده و روانه کوی و بازار شدند. عده‌ای هم بروی بام‌های خانه‌ها رفته و زیر آسمان پرستاره، سفره‌های خود را پهن کردند که شام بخورند، در مرکز ایران درجه حرارت روز و شب تغییر و نوسان زیادی میکند و مخصوصاً در نقاط کمی مرتفع شبها خیلی خنک‌تر از روزها میشود و خارجانی که باین قسمت‌ها میروند باید متوجه این تغییر درجه حرارت باشند که مریض نشوند.

هوای فوق‌العاده گرم ایوان کیف و ضعف و ناهت مانع از آن شد که دنباله مسافرت خود را طبق نقشه‌ای که قبلاً داشتیم ادامه دهیم و بناچار تغییراتی در آن دادیم و به عوض کنار دریا متوجه نقاط کوهستانی که آب و هوای سالمتری در تابستان داشتند شدیم و تصمیم گرفتیم که بیکی از نقاط کوهستانی برویم و چند روزی را استراحت نمائیم.

نقطه‌ای را که برای استراحت در نظر گرفته بودیم البته با مشورت چند نفر از اهالی ایوان کیف، فیروزکوه بود و قدم اول هم برای این سفر بدست آوردن اطلاعاتی از راه و مسافت تا آنجا بود، در ایران کتاب راهنمای مسافرت وجود ندارد و مسافت را معمولاً

با فرسخ تعیین می‌کنند که دقیق نیست و معمولاً سه میل و نیم تا پنج میل راه را یک فرسخ می‌گویند. بطورکلی یکی از مشکلترین و ناراحت کننده‌ترین کارها در ایران کسب اطلاع راجع به مسافت است. وقتی از یک نفر پرسیدیم: از اینجا تا فیروزکوه چقدر راه است؟ جواب داد: در حدود شش فرسخ است. ولی وقتی از دیگری در این مورد پرسیدیم، او گفت: در حدود هشت فرسخ است! و ما با کمال تعجب گفتیم: ولی بما قبلاً اطلاع دادند که شش فرسخ است! و این بار او جواب داد: خوب اگر گفته‌اند شش فرسخ، که همان شش فرسخ است! و بدین ترتیب آخر هم نتوانستیم این مسافت را بدرستی تعیین کنیم و چاره‌ای نبود که حرکت کنیم و بقیه پیش آمده‌ها را که بموقع بمنزل برسیم یا نه به شانس و اقبال واگذار نمائیم. ساعت یازده شب بود که روی زمین اسب نشسته و با کاروان کوچک خود بطرف شمال حرکت کردیم. پس از یکساعت راه‌پیمائی، نسیم خنکی از جانب دماوند وزیدن گرفت که هوا را خنک میکرد و برای نخستین بار در طول مسافرت احساس راحتی کرده و از هوای خنک لذت می‌بردیم.

راه خود را از ایوان کیف در یک جاده باریک و پر پیچ و خم کوهستانی که به خرابه‌های یک قلعه منتهی میشد ادامه میدادیم، این قلعه در بالای ارتفاعات مشرف بر اراضی خشک و سوزان ایوان کیف قرار داشت در زیر پای ما و در جنوب راهی که طی میکردیم دره‌ای آتشفشانی واقع بود که چین خوردگی‌های بسیاری داشت و در زیر نور ماه، مانند دریائی موج بنظر میرسید، خاک و سنگ و شن ریزه‌های این دره رنگهای مختلفی داشتند ولی در آنها کوچکترین اثری از گیاه و سبزی دیده نمیشد، حتی از بوته‌ها و خارهای صحرائی هم چیزی بنظر نمی‌رسید. پرنندگان نیز در اینجا وجود نداشتند و ظاهراً از انزوا و تنهائی این دره به نقاط مجاور پناه برده بودند. پس از طی مقداری راه بالاخره باین قلعه که "دورآباد" نام داشت رسیدیم. دورآباد قلعه خراب و قدیمی بود که در اطراف آن برج و بارو و دور آن خندقی وجود داشت و معلوم نبود متعلق به چند هزار سال قبل است. از دورآباد به بعد مناظر اطراف تغییر کرده و زیبا و دلپذیر میشد و اینهم از عجایب دشتها و اراضی ایران است که آب و هوا و شرایط جوی یکمرتبه و در فاصله یکساعت راه عوض شده و یک منطقه خشک و سوزان و کویری تبدیل به یک منطقه سرسبز و خوش آب و هوا میگردد. باغستانهای مو، سیب و به در اطراف جاده دیده میشد و هر قدر جلو می‌رفتیم درختان میوه بیشتر و انبوه‌تر میگردد. بعلاوه درختان چنار و افرا و تبریزی در گوشه و کنار جاده زیاد بود، جویهای آب، زمزمکنان از وسط راه باریکی که آنرا طی میکردیم میگذشت و صدای آب، آهنگ ملایم و دلنوازی را بگوش می‌رساند، در بعضی از قسمت‌ها که غله کشت کرده بودند، محصول را جمع کرده و خرمن‌های بزرگی مشاهده میشد. درحقیقت باورکردنی نبود که دو یا سه ساعت قبل ما در هوای سوزان ایوان کیف بال و پر می‌زدیم و حالابه

نقطه‌ای چنین با صفا و خوش آب و هوا قدم گذاشته‌ایم .

راه پیمایی در میان این باغات مدت زیادی بطول نیانجامید و ما به ده "سارون" رسیدیم و با دیدن مناظر این دهکده نشاط خاصی بهمه دست داد . در ایران و بطور کلی مشرق‌زمین وقتی صحبت از یک ده میشود ، انسان مجموعه‌ای از خانه‌های گلی و کلبه‌های کوچک و چند دکان محقر را در نظر می‌آورد که بوسیلهٔ دیواری قلعه‌مانند احاطه شده و دروازهٔ آنرا شب‌هنگام می‌بندند که از تعرض و حملهٔ دزدان و سارقین مسلح در امان باشد . ولی "سارون" وضع دیگری داشت . ما وارد دره کوچکی شدیم که شیب تند ی طرف کوهستان داشت در وسط این دره رودخانه کوچکی جریان داشت که ارتفاعات اطراف دره مانند دیوارهایی آنرا دربر گرفته بودند ، انبوه درختان میوه و اشجار سبز و خرم و گل‌های وحشی قرمز و سفید و بنفش رنگ در دو طرف رودخانه مشاهده میشد ، آسیاب زیبایی در کنار رودخانه وجود داشت و از روی درختان اطراف آسیاب ، نغمه لیل‌ها و پرندگان دیگر خوش الحان گوش را نوازش میداد . در طول مسافرت‌های خود با ایران کمتر به چنین منظرهٔ زیبا و شاعرانه‌ای برخورد کرده بودم .

در کنار رودخانه براه خود ادامه دادیم ، چندبار هم اسبها و قاطرها از رودخانه گذشته و بالاخره ما را به مرکز ده "سارون" رساندند و در آنجا با منظرهٔ زیبایی مواجه شدیم در یک طرف دره تپه سرسبز و خرمی قرار داشت که از پائین تا بالا روی آن خانه‌های متعددی را طبقه طبقه ساخته بودند ، سبک ساختمان خانه‌ها خیلی جالب و اعیانی بنظر میرسید و از این لحاظ شباهتی به خانه‌های سایر دهات ایران نداشتند . این ساختمانها دارای درها و پنجره‌های شبکه‌مانند بودند و جلوی هر ساختمان هم بالکونی مشرف به رودخانه وجود داشت که پشت نرده‌های آنها گل‌دانه‌های پر از گل قرار داده بودند . در بالای تپه ساختمان بزرگی قلعه مانند دیده میشد که بعدها فهمیدیم مسجد آن ده است و اطراف این ساختمان را انبوه درختان میوه و چنار و افرا و صنوبر احاطه کرده بودند . در صحن حیاط آن ساختمان ، عده‌ای از ریش سفیدان و معمرین/نشسته/ و قلیان میکشیدند و با هم صحبت می‌کردند . آنها بوسیلهٔ غلامان و افراد گارد محافظ مطلع شدند که ما کی هستیم و به چه منظور وارد "سارون" شده‌ایم و بهمین جهت از جای خود بلند شده و بما سلام و خوش آمد گفتند . غلام‌ها از پیر مردها خواستند که محلی برای اطراق بما بدهند و با کمال تعجب مشاهده کردم که آنها از ما دعوت کردند که در صحن مسجد منزل کرده و اسبها و قاطرهای خودمان را هم در زمین مجاور آن بنشینیم . من با شکر از آنها بلحاظ آنکه اقامت ما در مسجد ممکن است برای اهالی ده ناراحت کننده باشد ، این دعوت را رد کردم و گفتم اگر مانعی نداشته‌باشد در وسط درختان بالای تپه چادر خواهیم زد و آنها با کمال میل موافقت کردند و بهمین جهت در فاصله چند صد متری مسجد چادرهای خود را در وسط درختان

زردآلو برافراشتیم ، اسبها و قاطرها را هم در اطراف چادرها به درختها بستند و در طرف چند دقیقه مستخدمین غذا را برای شکم گرسنه ما آماده کردند .

در این محل فوق‌العاده زیبا و خوش منظره ، چند روزی را توقف کردیم و از هوای لطیف و پاک کوهستان بهره‌مند شدیم و بطور محسوسی ضعف و نفاقت ما از بین میرفت . مردم "سارون" خوب و مهربان بودند و مزاحمتی برای ما نداشتند ولی در روز اول و دوم چون هیچ اروپائی را تا آن هنگام ندیده بودند و هیچ خارجی گذارش با آنجا نیفتاده بود نسبت بوضع ما کنجکاو بودند و باطراف چادرها آمده و کارها و رفتار ما را تماشا میکردند ، در حقیقت برای آنها موجودات غریب و قابل مطالعه‌ای شده بودیم ، مخصوصاً " زنان دهکده با چادر سیاه جلوی چادرها صف کشیده و ما را از پشت روبنده‌های خود نظاره میکردند و با هم در گوشی بچ و بچ میکردند ولی خوب که ما را تماشا کردند ، حس کنجکاو آنها ارضاء شد و پی کار خود رفتند . اما پسر بچه‌های ده بسادگی دست بردار نبودند آنها جلوتر آمده و وارد چادرهای ما میشدند و بالاخره غلام‌ها و افراد محافظ آنها را تهدید کرده و از چادرها خارج نمودند .

از "سارون" حرکت کرده و در امتداد دره و رودخانه آن بطرف بالا جلورفتیم و به یک جلگه مرتفع که چند هزار پا از سطح دریا ارتفاع داشت رسیدیم این جلگه در نزدیکی قلعه پر از برف دماوند قرار داشت ، مقصد بعدی ما شهر دماوند بود که مرکز نواحی و مناطق اطراف بشمار میرفت . این منطقه حاصلخیز سرسبز و خرم بوده و آب نسبتاً فراوانی هم دارد . از وسط چمنزارهای متعدد و انبوه درختان زیادی عبور کردیم و بالاخره وارد شهر دماوند شدیم و چادرهای خود را در محلی بیشه مانند برپا کردیم در دماوند صنایع بافت پارچه‌های ابریشمی ، چرمسازي و نمد مالی وجود دارد ولی کار عمدهٔ مردم آنجا کشاورزی است ، چندین امامزاده و بقعه قدیمی نیز در آنجا بود که البته ما اجازه ورود بآنها را نداشتیم ولی آنچه را که از خارج می‌دیدیم حکایت از آن داشت که بناهای آنها خیلی قدیمی است و آثار هنری زیادی در داخل آن بناها وجود دارد . در اینجا باید علاوه کنم که چند ماه بعد یکی از اهالی دماوند در تهران بمن مراجعه کرده و چند کاشی متعلق باین بقعه‌ها را برای فروش عرضه نمود که آنها را خریداری کردم ، آن مرد میگفت که کاشیها را از خرابه‌های یکی از بقعه‌ها بدست آورده است ، آنها متعلق بدوران شاه عباس بوده و نفاست و زیبایی خاصی داشتند و همین کاشیها نشان میدادند که در داخل بقعه‌ها چه آثار گرانبهای هنری نهفته است .

در طی مدتی که در دماوند اقامت داشته و استراحت میکردیم در صدد برآمدیم که کاغذهائی بدوستان خود در تهران نوشته و از حال آنها و خبرهائی که از امریکا رسیده است جويا شویم ولی پس از جستجو دریافتیم که دماوند ادارهٔ پست ندارد و نامه‌رسانی

هم وجود ندارد که نامه‌ای را به تهران ببرد و بطور خلاصه دماوند فاقد خدمات پستی و تلگرافی بود و در این مورد چاره‌ای نداشتیم جز کاری که دیگران معمولاً انجام میدادند، بکنیم و این کار هم آن بود که قاصدی را اجیر کرده و نامه‌ها را بوسیله او به تهران بفرستیم، این قاصدها نیمی از اجرت خود را قبلاً دریافت می‌نمایند و نیم دیگر را وقتی که نامه را بمقصد رسانده و جواب آنرا آوردند میگیرند. اینهم البته یک نوع خدمات پستی بود ولی گران تمام میشد.

از دماوند بطرف "رینه" حرکت کردیم، راه دماوند - رینه از یک گردنه صعب‌العبور کوهستانی در ارتفاع نسبتاً زیاد میگذشت و راه پرپیچ و خمی بود که آنرا ژنرال "کاستیگر" یک اروپائی که در استخدام شاه ایران بود، طرح‌ریزی کرده و ساخته بود. در بالای گردنه امامزاده زیارتگاهی وجود داشت و در کنار امامزاده گورستانی دیده میشد که میگفتند متعلق بکسانی است که هر ساله زمستانها در برف و بوران این گردنه جان خود را از دست میدهند. معمولاً هر ساله عده زیادی از مسافران در این گردنه از سرما و بوران تلف میشوند از این گردنه بعد جاده از دامنه‌های کوه دماوند عبور کرده و نسبتاً خوب ساخته شده بود. بدون تردید اگر این جاده ساخته نشده بود، هرگز عبور از این قسمت و از دماوند به "رینه" امکان نداشت در طرف راست جاده رود هراز در عمق دره جریان داشت. این رودخانه در فاصله چند میلی به رودخانه لار پیوسته و تبدیل به رود خروشان و تندی میشود که با جریان سریعی در اعماق دره بطرف دریا سرازیر میشود. زیر پای ما در طرف دیگر جاده قریه "اسک" مشاهده میشد که تخته سنگ‌های عظیمی اطراف آنرا فرو گرفته بود و از اینجا به بعد راه شیب تندی بطرف بالا پیدا میکرد و پس از طی چند میل به دهکده "سرسبز و خوش منظره" "رینه" رسیدیم.

در ده رینه باسانی و اسهولت توانستیم قطعه زمین هموار و سرسبزی را در یک غلذ مرتفع برای زدن چادرهای خود پیدا کنیم و تصمیم گرفتیم چندروزی را در آنجا استراحت نماییم. من و آقای پاتر درحالیکه روی چمن در زیر سایه درختان نشسته و فنجان چای داغ را در دست داشتیم احساس می‌کردیم که بهترین لحظات زندگی خود را می‌گذرانیم و خوشحال بودیم که لااقل یک هفته در این مکان خوش‌آب و هوا اقامت و استراحت خواهیم کرد. شب موقعی که در چادر خود میخواستیم استراحت کنیم یک نفر با یک بره وارد چادر شد و بوسیله مستخدمین فهمیدیم که این بره را یکی از معمرین دهکده بعنوان هدیه فرستاده است که آنرا پذیرفته و کسی را که بره را آورده بود با انعام خوبی روانه کردیم. در طول اقامت در رینه یکی از همراهان ما مریض شد و احتیاج به پزشک پیدا کرد ولی در آنجا یافتن پزشک کاری مشکل و حتی غیر ممکن بود. اگر میخواستیم از تهران یک دکتر را بآنجا بیاوریم چند روزی بطول می‌انجامید و خطر مرگ بیمار را تهدید میکرد. پس

از جستجو و تحقیق مطلع شدیم که یک پزشک بومی و سیار چند روزی است در رینه اقامت دارد و حالا پس از معالجه یا کشتن کلیه بیماران دهکده قرار است فردا آنجا را ترک کند، چاره‌ای نبود جز آنکه از او استمداد کنیم، یکی از مستخدمین را عقب وی فرستادم. طولی نکشید که مردی بلند قد با ریش بلند و سیاه و با چشمانی عقابی شکل وارد چادر شد او هم همان پزشک بومی یا حکیم باشی بود، سری در مقابل من بعنوان احترام فرود آورد و اجازه نشستن خواست و چهارزانو روی فرش که داخل چادر گسترده بودیم نشست، نبض بیمار را گرفت و معاینه مختصری از او کرد و گفت "چیزی نیست، انشاءاله خوب خواهد شد" نسخه‌ای نوشت و بدست ما داد و گفت خود او نمیتواند این دوارا تهیه کرده و به بیمار بدهد و بهتر است یکی از مستخدمین را به‌راهی او بفرستیم تا از دهکده دارورا خریده و بفرستد و ما خودمان آن دارورا جوشانده و به بیمار بخورانیم. بعدها اطلاع حاصل کردم که این روش کلیه حکیم باشی‌های ایرانست که پس از آنکه نسخه دوارا نوشتند خودشان میروند و اگر امکان داشته باشد از آن شهر یا ده خارج میشوند تا اگر دوا اثر نه‌بخشید و بیمار مرد از تعرض و حمله کسان بیمار مصون بمانند. در هر حال چاره‌ای نبود و می‌بایستی دستورات وی را عمل میکردیم یکی از نوکران را فرستادیم و او داروهای لازم را آورد که آنها را جوشاندیم مزه‌وطعم خاصی داشت که با داروهای خارجی کاملاً متفاوت بود، با ترس و لرز از اینکه نتیجه کار چه خواهد شد و بیمار چه وضعی پیدا خواهد کرد، دارورا باو دادیم. و با کمال تعجب روز بعد مشاهده کردیم که حال او خوب شد و از بستر بیماری برخاست، البته در آنموقع پزشک بومی از رینه خارج شده و از نتیجه طبابت خود اطلاعی نداشت.

یک هفته اقامت در رینه در رفع نفاخت من مؤثر واقع شد و بهمین جهت در ادامه مسافرت به فیروزکوه و نزدیک شدن به جنگلهای مازندران دچار تردید شدم. خاصه آنکه در این فصل از سال خطر ابتلای به مالاریا وجود داشت و پس از کمی فکر تصمیم به بازگشت بطرف تهران گرفتیم.

در بازگشت از سفر نیز حوادثی برای ما روی داد که بعلت جلوگیری از اطاله کلام از ذکر آنها در این فصل خودداری میکنم، فقط به خارجیبانی که علاقه به اسب سواری و زندگی در چادر را دارند توصیه می‌کنم به ایران آمده و باین مسافرت‌های لذت‌بخش دست بزنند.

فصل هفدهم

موقعیت سیاسی ایران

موقعیت سیاسی کنونی ایران فوق العاده جالب توجه بوده و از اهمیت روزافزونی برخوردار است. همسایگی امپراتوری روسیه با این کشور باستانی و سیاست خاصی که روسها در طریق پیشروی بطرف هندوستان اتخاذ کرده اند از عوامل مهم این اهمیت و حساسیت



ناصرالدین شاه



یک سقا در تهران که با خیک آب را به خانه‌ها می‌رساند

موقعیت ایران است. ایران در تحقق هدف روسها نقش مثبت و منفی میتواند داشته باشد و تهران از این نظر مرکز یک سلسله تحریکات و دسیسه‌های خارجی شده است که برای تشریح و درک آنها لازمست قبلاً "اطلاعاتی از موقعیت سیاسی و نظامی ایران و قدرت آن کشور در این دوران بحرانی داشته باشیم."

ناصرالدینشاه، حکمفرمای کنونی ایران چهارمین پادشاه از سلسله قاجاریه بشمار رفته و قریب ۳۸ سال است که بر تخت سلطنت ایران نشسته است. موقعیکه سلطنت رسیدوارث اوضاع آشفته و درهم و برهمی شد که نتیجه مداخلات و دسیسه‌های سفرای خارجی مقیم تهران بود. او در سایه تدابیر صدراعظم خود میرزا تقی خان چندین شورش و طغیان را سرکوب کرد و بعدها موفق به فتح هرات هم گردید. در آن هنگام راهزنی و سرقت مسلحانه باوج خود رسیده بود در جاده‌های خارج از شهرها، مخصوصاً در راه‌های خراسان و اصفهان به بوشهر کسی جرئت عبور را نداشت زیرا جان و مالش در خطر حمله سارقین بود



میرزا تقی خان امیر کبیر

ولی حالا هیچ کشوری در مشرق زمین باندازه ایران امنیت ندارد. البته در این مورد باید کردها را استثنا کرد و کردستان هنوز ناامن است که این موضوع هم تازگی ندارد و این منطقه از زمان "گزنفون" شلوغ و دستخوش ناآرامی بوده است. در نواحی بختیاری نیز عبور و مرور آسان نیست و گذشتن از جاده‌ها و راه‌های آنجا یک نوع ریسک است زیرا عشایر بختیاری همه مسلح هستند و هرجا دستشان برسد از غارت اموال مردم ابایی ندارند. غیر از این دو منطقه در هر جای دیگری از سرزمین پهناور و وسیع ایران میتوان با خیال راحت مسافرت کرد و جاده‌های ایران بمراتب امن‌تر از ترکیه بوده و مانند بعضی قسمت‌های اروپا و امریکاست. در طول راه‌ها گاهی به بسته‌های پستی - البته اگر مطلع شوند که در آنها پول موجود است - دستبرد ممکن است زده شود ولی غیر از آن در طول مدت اقامت در ایران هرگز نشنیدم که راهزنان به کاروان یا مسافرانی در راه‌ها حمله‌ور شده باشند. هنگامیکه کمیسیون تعیین مناطق مرزی انگلستان سال ۸۵-۱۸۸۴ در افغانستان اقامت داشت، هر ماهه مبلغی در حدود هشتاد هزار دلار از تهران از راه‌های خراسان بآن منطقه ارسال میشد که صرف حقوق و مخارج اعضای کمیسیون شود. این پول را یک نفر اروپایی از تهران تحویل میگرفت و باتفاق دو نفر از همکارانش و یک سرباز، راه دراز و طولانی تهران تا افغانستان را با اسب طی میکرد و در تمام این مدت هرگز اتفاق ناگواری روی نداد و حتی یکمرتبه هم آنها مورد حمله قرار نگرفتند. این حقایق بمراتب گویاتر از شایعات و گزارشهای سراپا غلط و اشتباهی است که در باره ایران منتشر میشود و بعقیده من این اوضاع و احوال دلیل بر قدرت دولت ایران و تسلط کامل بر مملکت است.

ایران در حال حاضر قروض خارجی ندارد و وضع مالی آن بد نیست ولی حقوق و دستمزد سربازان و ارتش بوضع بدی پرداخت میشود. این حقیقتی است که کتمان نمیتوان کرد اما گناه این کار بگردن افسران و فرماندهانی است که حقوق و جیره سربازان را یکجا می‌گیرند ولی بآنها نمیدهند و به جیب خودشان سرازیر میکنند. نکته مهمی را که باید گفت آنستکه جیره و مواجب سربازان ایرانی کم نیست و درست به نسبت کشورهای اروپایی است و اگر در میان راه، وزیران، فرماندهان و افسران قسمتی از آنرا به نفع خود بر نداشته و همه این مواجب و جیره را به سربازان بدهند تکافوی زندگی آنها را می‌کند ولی حرص و طمع و فساد آنها کار را خراب کرده است و این فساد هم منحصر و محدود به ایران نیست و در همه کشورها حتی اروپا و امریکا هم وجود دارد. مردم ایران را بطور کلی نمیتوان فقیر نامید و آثار فوق‌العاده‌ای از فقر در آن کشور دیده نمیشود. البته همه چیز نسبی است و همانطوریکه کارگران و کشاورزان ایران دوسوم اوقات خود را باید کار کنند تا نان بخور و نمیری برای خود و خانواده‌شان بدست آورند و احتمالاً مبلغ مختصری هم صرفه‌جویی می‌نمایند، کارگران اروپایی هم همین وضع را دارند و شاید حقوق آنها به نسبت مخارج از

کارگران ایرانی هم کمتر باشد. کارهای اجباری و دشوار در ایران معمول است از جمله خدمت اجباری سربازی ولی باید در نظر داشت که این امر در کشورهای دیگر هم سابقه دارد و در روسیه تزاری عدهٔ بیشماری از رعایا و طبقات ضعیف را برای تمام عمر بخدمت سربازی میبرد. بطور کلی عدهٔ افراد مستمند و فقیر ایران خیلی کمتر از اسپانیا و ایتالیاست و ثروتمندان ایران تحت تعلیمات اسلام قسمتی از درآمد خود را وقف به کمک به مستمندان و فقرا میکنند و بهمین جهت عدهٔ این فقرا کمتر از کشورهای دیگر و حتی کشورهای اروپایی است و درحقیقت هیچ کشوری را در جهان نمیتوان یافت که با مشکل طبقات مستمند مواجه نباشد و افراد فقیر نداشته باشد. ما هم در امریکا فقر و مسکنت داریم و این مسئله و مشکلی است که در هر مکان و هر عصر و زمانی وجود دارد. البته به نسبت اوضاع و شرایط زمان و مکان.

وضع خزانه دولت ایران خوب و رضایت بخش است و شاه هر ساله از محل درآمدها و مالیات‌هایی که از مردم می‌گیرد نه فقط مخارج و هزینه ادارهٔ مملکت را تأمین میکند، بلکه بر ثروت و دارائی شخصی خود می‌افزاید و این ثروت و سرمایهٔ شخصی او چندین برابر زمانی است که بر تخت سلطنت جلوس کرده است. خزانه سلطنتی ایران فعلاً نه فقط دارای بهترین و با ارزش ترین کلکسیون‌های جواهرات دنیاست - که شرح آن بطور اختصار در فصول قبل ذکر شد - بلکه مملو از میلیونها سکه طلا و نقره و شمش‌های طلای خود شاه شده است. وزیران و مقامات مهم دولتی و تجار معروف ایران هم دارای ثروت و انداخته‌ای هستند که به نسبت کشورهای دیگر کاملاً قابل توجه و مهم است. آنها در تهران دارای ساختمانها و قصور با شکوه و مجللی هستند و هر ساله هم بر تملک و مستغلات خود می‌افزایند. برای تزئین این قصور و ساختمانها بهترین فرشهای ایران را بکار برده و گرانبهارترین اشیاء برنزی، آینه و مبل‌های استیل گران قیمت را از خارج وارد کرده‌اند. ایرانی‌ها برخلاف ترکها در تجارت و معاملات هوش و استعداد زیادی دارند و در این راه موفقیت زیادی کسب می‌نمایند و بهمین جهت در تهران عدهٔ زیادی از تجار را میتوان یافت که ثروت و دارائی آنها بالغ بر چندین میلیون دلار است و این وضع خود رونق اقتصادی ایران را نشان میدهد. ایران در مشرق زمین شباهت زیادی بفرانسه پیدا کرده است یعنی در حال حاضر خود کفاست و اشیائی که از خارج وارد میشود، تجملی و مورد احتیاج عامهٔ مردم نیست یعنی اگر هم وارد نشود خللی در وضع اقتصادی آن کشور پدیدار نمیشود و بهمین جهت دوران رونق اقتصادی را میگذرانند. البته تردیدی نیست که قدرت و توانائی ایران نسبت بدوران گذشته و قبلاً "زمان شاه عباس خیلی کم شده است و باز هم کتمان نمیتوان کرد که فساد در آن کشور و مخصوصاً میان طبقات بالا ریشه دوانیده است ولی با تمام این احوال نمیتوان گفت که ایران یک کشور فرسوده و از کار افتاده است و آثار حیات و فعالیت در مردم و در میان

طبقات مختلف وجود دارد و بخلاوه تمایل زیادی هم در گام گذاشتن در راه ترقی و پیشرفت در بین مردم مشاهده میشود و بطور کلی میتوان بدون تردید اعتراف کرد که ایران مایل است عظمت دوران گذشته خود را بدست آورد و در این راه شروع به تلاش کرده است که معلوم نیست تا چه حدی موفق شود.

در راه این تجدید حیات موانع و مشکلاتی وجود دارد و این موانع عده‌ای از روشنفکران را از تلاش مایوس میکند در حالیکه نباید ناامید شوند. این مشکلات با گذشت زمان خود بخود برطرف میگردد و یا آنقدر کاهش مییابد که دیگر جای نگرانی باقی نخواهد گذاشت. در هر حال کسانی که تصور میکنند ایران بمرحله سقوط کامل رسیده و قریباً نابود خواهد شد در اشتباه بزرگی هستند و درست برخلاف نظر آنها ایران باقی خواهد ماند و تجدید حیات خواهد کرد.

یکی از موانع و مشکلات بزرگ پیشرفت و تجدید حیات ایران فساد کلی است که در طبقات حاکمهٔ این کشور وجود دارد. بسیاری از مقامات عالیرتبه و مهم این کشور فاسد هستند و بکشور خود بانواع مختلف خیانت می‌کنند. متأسفانه کوچکترین اثری از وطن پرستی در وجود آنها دیده نمیشود. با گرفتن رشوه و باج در مقابل هر اقدامی که ایران را در راه ترقی به جلو میبرد مخالفت می‌کنند به مملکت خود و به شخص شاه که او را ولینعمت خود میدانند خیانت میورزند و با هر نقشه و طرحی که شاه برای استخراج معادن و بکار انداختن چرخهای اقتصاد کشور بخواهد بکند مخفیانه مخالفت کرده و در راه آن کارشکنی می‌نمایند، بطوریکه این نقشه‌ها مواجه با عدم موفقیت میگردد. دربار ایران و هیئت وزیران آن کشور مرکز دسیسه و انتریک است و گاهی مقامات عالیرتبه وقتی از تحریک و مخالفت نتیجه‌ای نمیگیرند و تصمیم قاطع شاه را در اجرای طرح‌های خود می‌بینند از در دیگری وارد میشوند آنها پول‌هایی را که شاه برای کارهای عمرانی و پیشرفت اقتصادی تخصیص میدهد. چنان غارت کرده و ماهرانه بجیب خود سرازیر می‌نمایند که شاه پس از چندی از پیشرفت کار مایوس گردیده و دیگر حاضر نمیشود که پول‌های خود را بجای کارهای عمرانی به کیسه مقامات حریص و طماع خود بفرستد. اگر تصور شود که فساد در ایران پدیدهٔ تازه‌ایست اشتباه بزرگی است زیرا این فساد فرنهاست که در ایران کم و زیاد حکم فرماست همانطوریکه در کشورهای دیگر هم وجود داشته است ولی در حال حاضر با (موقعیت) خاصی که ایران دارد و با چشم طمعی که همسایگان بخاک آن کشور دوخته‌اند این فساد بیشتر جلب نظر کرده و خطرناکتر بنظر میرسد.

مانع بزرگ دیگری که در سر راه ترقی و پیشرفت ایران وجود دارد، ادامه رقابت شدید میان انگلستان و روسیه در آن کشور است مخصوصاً "مداخلات جدی روسها در اوضاع داخلی ایران بمنظور آنکه هر اقدام مترقیانه‌ای را در آن کشور عقیم بگذارند. اکنون دیگر

هیچ تردیدی باقی نمانده است که روسها قصد دارند ایران را ببلعند و بهمن جهت ازهر نوع اقدامی که باعث تقویت ایران شده و در نتیجه اجرای نقشه و هدف آنها را دشوار کند جلوگیری مینمایند. دیپلماسی روسها در ایران با تمام وسایل که در اختیار دارد برای رسیدن به هدف اصلی خود بشدت فعالیت می‌کند و گاهی به تهدید و زور و زمانی به تطمیع و محبت و خوشروئی متوسل میشود و در هر دو حال از پول خرج کردن خودداری نمیکند و آشکار و پنهان رشوه و باج میدهد و ضمناً " تهدید و تطمیع هم می‌نماید .

روش دیپلوماسی روسها که موجب وحشت و نگرانی جهان شده است زیاد پیچیده نیست . دیپلماتهای روس در درجه اول سعی می‌کنند از جهالت و بیخبری مردمی که با آنها سروکار دارند استفاده نمایند . بآنها وعده‌های پوچ و خیالی میدهند که هیچوقت عمل نخواهد شد و ادعا میکنند که میخواهند کشورشان را تصرف کنند تا آنها را از اسارت و بندگی آزاد نمایند و از دین و مذهب آنان حمایت کنند و بدین ترتیب تلاش مینمایند مردم را بطرف خود جلب کنند و سران و مقامات مهم را هم با پول و وعده حمایت می‌خرند. آثار سیاست روسها در ایران اکنون کاملاً آشکار شده است . ارتش ایران که سابقاً " قدرت بزرگی در مشرق زمین بشمار میرفت بقدری ضعیف شده که بهیچوجه توانائی مقابله با همسایه شمالی خود را ندارد ، مقامات و زمامداران ایران هم توانائی مقاومت در مقابل طلاهای روسیه را از دست داده‌اند و با قبول این طلاها خود را در بست در اختیار آنها گذاشته‌اند و بدین ترتیب روسها جای پای خوبی در ایران برای اقدامات بعدیشان بدست آورده‌اند. نفوذ روسها بخصوص پس از ضعفی که انگلستان در مذاکرات بر سر افغانستان از خود نشان داد بیشتر هم شده است زیرا ایران با دیدن قدرت روزافزون روسها بناچار بآنها متمایل میشود و عاقلانه نمیداند در چنین موقعیتی که خودش در خطر است جانب رقیب روسها یعنی انگلیسها را بگیرد . در هر حال جای هیچ شک و تردیدی نیست که به حیثیت انگلستان در دهساله اخیر در مشرق زمین لطمه زیادی وارد شده و موقعیت آن کشور ضعیف گردیده است و مسئولیت این امر هم متوجه کسانی است که در لندن زمام سیاست را بدست دارند وگرنه دیپلماتهای انگلیسی در ایران و کشورهای دیگر مشرق زمین توانائی آنها را دارند که با سیاست روسها بطور کامل مقابله کنند و اگر از طرف دولت خود پشتیبانی شوند میتوانند جلوی نفوذ روسها را بگیرند .

اگر یک نفر از ایرانیها بیرسد که در ته‌قلب با کدامیک از کشورهای روسیه و انگلستان خوب هستند و ترجیح میدهند که روس یا انگلیس در مملکت آنها نفوذ نماید ، شکی ندارم که جواب خواهند داد از هر دو آن کشورها یعنی انگلستان و روسیه نفرت دارند و از خدا میخواهند که ریشه هر دوی آنها را از زمین بکند و نیست و نابودشان کند . این احساسات حقیقی مردم ایرانست ولی شاه و بیشتر افراد روشنفکر و تحصیل کرده ایران از نظر سیاسی

بطور پنهانی و مخفی بانگلستان تمایل و سمپاتی دارند ، زیرا انگلیسها تظاهر کرده‌اند که ایران را بحال خود خواهند گذاشت و چشم طمعی بآن ندارند و در عین حال با سیاست تجاوزکارانه و حرص و طمع آشکار روسها نسبت بایران مخالفت کرده‌اند ولی انگلیسها عملاً مدتی است که مداخلات خود را در ایران و در حمایت از این کشور در مقابل روسها محدود نموده‌اند و بعلاوه از انعقاد هرگونه قرارداد تعاون مشترک و همکاری با ایران در برابر دشمن مشترک (روسها) خودداری کرده‌اند و بدین ترتیب و در چنین حالی شاه بهیچوجه مصلحت نمیداند تمایل خود را بانگلستان علنی و آشکار نماید و حتی مصلحت را در آن دیده است که قیافه و سیاست دوستانه نسبت بروسها نشان دهد و با این ژست متواضعانه آنها را از خشونت و تندی اقدامات خود در ایران باز دارد . حتی آن رجال و زمامدارانی هم که طلاهای روسیه را برای حمایت از آنها میگیرند در ته قلب نزد خدا دعا میکنند که امپراطوری روسیه هرچه زودتر سرنگون شود و ضمناً " باج و رشوه آنها را هم قبول می‌کنند و با خود میگویند : " اگر ما این پول و رشوه را نگیریم ، دیگری خواهد گرفت و خیلی بدتر از ما عمل خواهد کرد " . روسها هم در حقیقت اشتباه می‌نمایند اگر تصور کنند که با دادن پول برجال ایران عشق و علاقه آنها را هم نسبت به خودشان خریداری خواهند کرد و در هر حال همین رجال رشوه‌گیر هم در موقع مناسب ضربه خود را به روسها وارد خواهند کرد

دست روسها در قسمتهای مختلف ایران آنقدر زیاد است که همه آنها را نمی‌توان برشمرد ولی به پاره‌ای از آنها برای شناسائی سیاست روسها میتوان اشاره کرد که از جمله آنها راه ترانزیتی تجارتی است . ایران بطور کلی از نظر ورود و خروج کالای تجاری وضع مناسب و خوبی ندارد و از این لحاظ دچار اشکال و در زحمت است . بهترین راه تجاری ورود و صدور کالا می‌تواند راه ترانزیتی ماوراء قفقاز باشد که از طریق بنادر دریای خزر به خاک ایران متصل میشود و بوسیله این راه ترانزیتی ایران می‌تواند با قلب کشورهای اروپائی ارتباط پیدا کند . ولی این راه مهم برای معاملات تجارتی با هیچ کشوری جز خود روسیه قابل استفاده نیست زیرا روسها با مقررات سختی که وضع کرده‌اند عملاً " این راه را بر او کلیه کشورهای خارجی بسته‌اند تا تجارت با ایران و آسیای مرکزی در انحصار خودشان باقی بماند . راه تجارتی دیگر شمالی ایران ، راه تبریز ، طرابوزان است که آنهم با موانع دیگری روبروست ، بدین معنی که کالائی را که از این خط بخواهد عبور کند ترکها مجبور می‌کنند که از طریق گمرکهای کشور و بطور عادی داخل و خارج شود و اجازه ترانزیت آزاد نمیدهند و ده درصد قیمت کالا را بعنوان حق العمل و گمرک دریافت می‌نمایند . در زمستان هم این راه غیرقابل استفاده است زیرا چون از گردنه‌های زیاد میگذرد ، غالباً " بعلت بارندگی شدید ، بند می‌آید و خود بندر طرابوزان هم در زمستانها با اشکالاتی از نظر تخلیه و

بارگیری کشتیها مواجه میگردد. راه غربی ایران یعنی کرمانشاه به بغداد نیز بهمین دلایل قابل استفاده نیست چون ترکها^(۱) اجازه ترانزیت آزاد نمیدهند و کلیه کالاها را در مرز خود بازدید کرده و عوارض گمرکی دریافت می نمایند و بدین ترتیب ورود و صدور کالا از این راه بهیچوجه مقرون بصرفه نخواهد بود. بدین ترتیب تنها راهی که برای تجارت با خارج باقی میماند راه بوشهر و خلیج فارس است. ظاهرا " بنظر می آید که این بهترین راه تجارتي برای ایران و مخصوصا " نواحی جنوبی آن باشد و در موارد جنگ با روسیه و یا ترکیه ایران از این راه بدون آنکه با دشمنان خود تماس یا برخوردی حاصل نماید میتواند کالای خارجی را مستقیما وارد کشور خود کرده و کالای خویش را صادر نماید. ولی متأسفانه مزایای راه بندر بوشهر بعلت معایبی که در آن وجود دارد بدون ارزش است زیرا عمق آب در اسکله بندر بوشهر کم است و بهمین جهت فقط قایقها و کشتیهای کوچک می توانند بآن نزدیک شوند و بقیه کشتیها ناچارند در فاصله دور و چند میلی بندر لنگراندازند و بدین ترتیب تخلیه و بارگیری آنها خیلی دشوار است، بعلاوه راه بوشهر به شیراز نیز یکی از صعب العبورترین راههای ایران است که از گردنهها و کوههای زیادی میگذرد و عرض آن هم کم است و کالاهای پرحجم را باشکال می توان از آنجا گذرانید و هر ساله حوادث ناگوار زیادی در این راه روی میدهد.

برای رفع این مشکلات کاری که دولت ایران میتواند بکند، اینست که یکی از بنادر دیگر خود را برای ورود و صدور کالا مجهز کند. بندری که گرفتاریهای بوشهر را نداشته و راه آنها مناسب باشد. چنین بندری در حال حاضر محمره (خرمشهر) است این بندر در کنار شط العرب و محل تلاقی رود کارون در خاک ایران بوده بندری بسیار مناسب است عمق آب در اسکله اش زیاد است و کشتیهای بزرگ بدون اشکال می توانند کاملا" بآن نزدیک شوند و بار کشتیها را می توان در قایقهای بزرگی تخلیه کرد و آن قایقها را در رودخانه تا شهر "شوشتر" که دویست میل به مرکز ایران نزدیک تراست - بوسیله چهارپایان یا انسان کشید و از آنجا باصفهان و تهران حمل کرد. ایجاد و تأسیس یک راه شوسه و خوب در این منطقه علاوه بر بازکردن یک راه تجارتي و سهل الوصول به آبادانی و عمران این منطقه از ایران هم کمک خواهد کرد و از این راه مقدار زیادی زغال سنگ را که معادن آن تازه در ایران کشف شده میتوان بخارج صادر نمود. کشیدن این راه احتیاج به بودجه نسبتا" زیادی در حدود دویست هزار دلار دارد. شاه با نقشه احداث این راه کاملا" موافق بود و اظهار کرده بود که بودجه و مخارج آنرا خواهد پرداخت، بهمین جهت مهندسینی از کشورهای اروپائی آورده و آنها نقشه راه را کشیده و مخارج آنرا بطور دقیق برآورد کردند، شاه هم

(۱) در آنهنگام عراق متعلق به امپراتوری عثمانی و ترکها بود (مترجم)

دستور داد که آنها مقدمات کار را فراهم کرده و آماده برای شروع کار باشند. سفرای انگلستان و اتریش و شخص نگارنده در طی شرفیابیهای که بحضور ناصرالدینشاه داشتیم اهمیت این راه را برای ایران یادآور شدیم و تذکر دادیم که این راه برای آبادی و عمران قسمت های مهمی از ایران و همچنین گسترش روابط بازرگانی ایران با کشورهای غربی فوق العاده مفید است و شاه را در این امر تشویق کردیم ولی اجرای این طرح شروع نشد و بتعویق افتاد، این تأخیر تا کی بطول خواهد انجامید، معلوم نیست شاید برای همیشه. عدهای تصور می کنند که این تعلل و تأخیر بعلت خست و پولدوستی شاه است که نمیخواهد وعدهای را که داده است عملی نماید البته این درست است که بخاطر فساد و رشوه خواری که طبقات بالا را فراگرفته شاه اگره دارد از اینکه پولهای خود را خرج کارهای عمرانی و از آن راه روانه جیب فراخ وزیران و درباریان نماید ولی دلیل اصلی معوق ماندن پروژه راه محمره، این نیست و بلکه علت واقعی آنست که با ساختن این راه به ترقی و توسعه اقتصادی ایران کمک میشود و این امریست که مخالف نظر و سیاست روسهاست و بهمین جهت روسها مخفیانه شاه را تهدید کرده بودند که نباید این راه ساخته شود و شروع به تحریک و دسیسه شدید در این مورد نموده بودند و شاه هم که از عکس العمل آنها وحشت داشت بناچار این طرح را معوق گذاشته است این سیاست کلی روسها در تمام شئون ایران بهمین ترتیب ادامه دارد، و میخواهند تاحدی که امکان دارد ایران را ضعیف کنند و گلوی این کشور را آنقدر فشار دهند که تاب و توان خود را از دست داده و در دامان آنها سقوط کند.

وسیله دیگری که روسها برای دخالت در امور ایران پیدا کرده اند، اینست که عشایر ایران و از جمله عشایر معروف شاهسون را تشویق می کنند که برای چرانیدن احشام خود از مرز شمال غربی ایران عبور کرده و به چمنزارهای آنطرف مرز ایران بروند و بعد این عشایر را در آنجا نگاهداشته و مانع از بازگشت آنها میشوند، تاکنون عده بسیار زیادی از این عشایر را که در حقیقت جزء ذخایر ارتش شاه ایران بشمار میروند و استخوان بندی ارتش از آنها تشکیل میشود بداخل خاک روسیه کشانده اند و هنوز هم دست از این کار برنداشته و آنها را سعی می کنند با وعدههای توخالی بطرف خود جلب نمایند، روشی مشابه این کار را آنها در مورد اتباع مسیحی ایران بکار برده و میبرند، باین معنی که ارامنه ایران را بوسایل مختلف فریب میدهند که به تبعیت روسیه تزاری درآیند و وعده میدهند که در اینصورت وضع و شرایط زندگی آنها بهبود کلی خواهد یافت و حتی عدهای از آنها را بروسیه میفرستند این عده موقعی متوجه میشوند که همه این وعدهها دروغ بوده است که در جنگال خونین تزار روس اسیر شده اند و بصورت بردهای مانند بردگان دیگر تزار درآمده اند و باید تمام عمر در ارتش روسیه برای تزار خدمت کرده و بجنگند و یا بصورت مهاجر به

سبیری رفته و آن منطقه سرد و غیر قابل مسکون را با مایه گذاشتن جان خود برای تزار آباد نمایند. موقعی که دریایان مأموریت خود از ایران میخواستند حرکت نمایم، یکی از روحانیون محترم ارامنه بملاقات من آمد و تقاضا کرد نفوذ خود را برای نجات دادن ارامنه‌ای که به تبعیت روسیه درآمده‌اند بکار ببرم و میگفت که آنها در شرایط بسیار سخت و ناگواری بسر میبرند و فوق‌العاده با آنان بدرفتاری میشود ولی از دست من کاری ساخته نبود و جز آنکه اظهار تأسفک کنم زیرا این ارامنه بهر تقدیر تبعه دولت روسیه شده بودند و مانعی توانستیم در امور داخلی روسیه مداخله و توصیه‌ای درباره ارامنه نکنیم.

روسیه نزاری مدتی است که برای تجاوز بخاک همسایگان خود مخصوصاً ایران راه تازه‌ای پیدا کرده و نام جدیدی هم برای این اقدام خود اختراع کرده است، بدین معنی که با قوای خود بمرزهای همسایگان تحت عنوان "تصفیه امور مرزی" تجاوز کرده و قسمتی از خاک آنها را تصرف می‌نماید. مقامات دولت روسیه در این مورد ادعا میکنند که بخاطر جلوگیری از سوء تفاهات مرزی و حفظ امنیت مرزی کشور خود اقدام باینکار می‌نمایند و واقعا جای تعجب است که چگونه دولتی با قدرت امپراتوری روسیه دم از امنیت مرزی خود در مقابل کشورهای ضعیف میزند! در هر حال در سال ۱۸۸۳ بود که روسها تحت همین عنوان مدعی شدند که قسمتی از اراضی شمال شرقی ایران متعلق به آنهاست و بدنبال این ادعا لشکریان روسیه این مناطق را که بنام "دامنه کوه" معروفست اشغال و تصرف کردند. این مناطق از نظر سوق الجیشی و اقتصادی حائز اهمیت خاصی می‌باشند. ناصرالدینشاه در همین موقع با اردوی بزرگی بطرف مشهد حرکت کرد، مقصود او ظاهراً از این مسافرت زیارت آرامگاه حضرت امام رضا بود ولی هدف اصلی شاه آن بود که بلکه بتواند مناطق از دست رفته کشور خود را دوباره مسترد نماید ولی اقدامات شاه در محل بدون نتیجه ماند و موجب عصبانیت و خشم شدید او و مقامات دولت در تهران شد که اگر ایران قدرت کافی داشت بدون تردید این واقعه موجب جنگ میان دو کشور میشد ولی ارتش ایران یارای مقابله با روسیه را نداشت و بهمین جهت ناچار به تسلیم در مقابل این تجاوز آشکار شد و روسیه در مرز شمال شرقی ایران حالت تجاوز خود را حفظ کرده و چشم طمعش را به خاک زرخیز خراسان دوخت. در همین اوقات خبری بطور محرمانه بگوش رسید که روسها ناصرالدینشاه را تحت فشار گذاشته‌اند که ایران یک قرارداد تعاون مشترک و تدافعی با روسیه بر علیه انگلستان منعقد نماید. این خبر موقعی که علنی و آشکار شد با عکس‌العمل شدید انگلستان مواجه گردید و مقامات انگلستان اعلام کردند چنین قراردادی نباید وجود داشته و امضا گردد. این عکس‌العمل موجب شد که روسها از فشار خود دست برداشته و آنرا برای موقع مناسب‌تری بگذارند. ولی من اطلاعات موثقی دارم که این قرارداد روی کاغذ آمده و تنظیم هم شده بوده است و فقط با عکس‌العمل انگلستان امضای آن موقوف مانده است.

یکسال بعد روسها با جسارت تمام تقاضای الحاق قسمت مهمی از خاک خراسان و از جمله شهر مقدس مشهد را به روسیه نمودند و این تقاضا را هم طبق همان سیاست تصفیه امور مرزی قلمداد کردند، وقتی سفیر روسیه در تهران تقاضای دولت خود را به صدراعظم وقت ایران که مرد محترمی بود تسلیم کرد، صدراعظم ایران با خشم و عصبانیت گفت: "شما مهد و گهواره کشور را از ما گرفته‌اید و حالا میخواهید جان ما را هم بگیرید!" مقصود صدراعظم از مهد و گهواره قسمتی از اراضی مرزی خراسان بود که قبلاً روسها تصرف کرده بودند و زادگاه ایل قاجار بشمار میرفت و منظور از "جان" مشهد مقدس بود که زیارتگاه شیعیان جهان است و ایرانی‌ها اهمیت فوق‌العاده زیادی برای آن قائلند. ایران این بار جدا در برابر روسها مقاومت کرد. صدراعظم در ملاقات بعدی با سفیر روس از طرف شاو پاسخ داد که ایران تا پای جان از مشهد دفاع خواهد کرد و بهیچوجه تسلیم نخواهد شد.

در اینجا نمیخواهم بطور مفصل وارد در اقدامات روسها برای الحاق شهر سرخس به خاک خود بشوم و فقط اشاره میکنم که این کار را روسها بعنوان مقدمه‌ای برای نزدیک شدن به هرات و تصرف این شهر انجام داده‌اند. اینک در حوالی شهر هرات و خاک افغانستان درگیری علنی و آشکاری میان روسیه و انگلستان شروع شده است که ایران در این رقابت و درگیری موقعیت حساسی داشته و نقش مهمی میتواند بازی کند دولت‌های انگلستان و روسیه با آنکه نمیخواهند ایران را در منازعات خود دخالت داده و در این مورد احیاناً با شاه ایران مشورت کرده و از او استمداد کنند، معذراً خود بخود باقتضای موقعیت ایران ناچار باین کار شده‌اند. از جمله مواردی که در این زمینه می‌توانیم بآن اشاره کنیم ماجرای ایوب خان مدعی تاج و تخت افغانستان است که فعلاً در ایران اقامت دارد و از طرف شاه ایران بشدت تحت نظر و مراقبت است و گفته میشود که این کار را هم شاه بر اثر فشار دولت انگلستان انجام میدهد و بهمین جهت مخارج نگهداری و مراقبت از ایوب خان محرمانه از طرف انگلستان به ناصرالدینشاه پرداخت میگردد و اینک (سال ۱۸۸۵) که اوضاع کاملاً بحرانی شده و نزدیک است به یک جنگ و زد و خورد میان روسیه و انگلستان بیانجامد سفارت روسیه در تهران شروع به تحریک و دسیسه بزرگی در ارتباط با ایوب خان کرده است. مأموران سفارت بطریقی محرمانه با ایوب خان تماس گرفته و او را تشویق کردند از ایران فرار نماید و یول لازم برای این کار را هم در اختیارش گذاشتند. نقشه فرار پیشرفت کرده و مقدمات آن کاملاً فراهم شده بود که جاسوسان انگلستان ماجرا را کشف کردند و باطلاع شاه رساندند، بلافاصله بدستور ناصرالدینشاه، ایوب خان در محل اقامت خود در تهران که در آنجا تقریباً آزاد بود و فقط تحت نظر قرار داشت دستگیر شد و او را به یکی از قصور سلطنتی منتقل نمودند و عده زیادی بمراقبت از وی گماشتند. اقدامات سفارت

روس در تهران در زمستان سال ۱۸۸۴-۸۵ صورت گرفت و نقشه تا آنجا پیشرفته بود که ایوب خان مقداری از پول‌های روسها را به نواحی مرزی شرقی ایران ارسال داشته بود تا پس از فرار در آنجا با حمایت کامل روسها بر علیه انگلستان وارد مبارزه گردد ولی دستور شاه تمام نقشه‌ها را بهم زد.

رقابت میان انگلستان و روسیه فقط منحصر به خاک ایران نمیشود و اقدامات و فعالیت‌هایی که در ایران صورت می‌گیرد در حقیقت گوشه‌ای از رقابت‌ها و کشمکش‌های وسیع میان آن دو کشور است که همه با یکدیگر ارتباط دارد. بعقیده من اقدامات و تحریکات روسها در ۱۸۸۴-۸۵ بیشتر بدین منظور صورت میگرفت که انگلیسها را متوجه هندوستان کرده و برای جلوگیری از خطر حمله روسیه به هندوستان نیروهای خود را در آن سرزمین متمرکز نماید و چون در همین احوال هم نیروهای انگلستان در سودان هم سخت درگیر بودند، بنابراین، از جنبه سوم یعنی استانبول غافل بمانند و در نتیجه روسها بتوانند در ترکیه اقدام به تجاوز کنند و خود را از آن راه به خلیج فارس و اقیانوس هند برسانند. این سیاست تجاوزکارانه، نظیر همان سیاستی است که اینک روسها دارند در اروپا اعمال می‌نمایند و کشورهای همسایه خود را یکی پس از دیگری تحت نفوذ و تسلط درمی‌آورند و بهر حال ایران در این میان، قربانی مطامع آنها و رقابت شدید انگلستان و روسیه در منطقه شده است. اطلاعات موثق و قابل اطمینانی بمن رسیده است که روسها بطرف "پنج‌ده" یا قلعه "پنج‌پل" شروع به پیشرفت کرده‌اند، این خبر اول در اروپا شایع شد و مورد تکذیب روسیه قرار گرفت ولی بعداً "تایید و ضمناً" فراموش شد ولی حالا در صحت آن هیچگونه تردیدی نیست و روسها مصمم شده‌اند که برای رسیدن به هدف به تجاوزات خود ادامه دهند. سیاست کلی تجاوزکارانه روسها باین ترتیب است که اول نیروهای آنها از مواضع و مرزهای خود بطور محرمانه می‌گذرند و بعد راه پیشرفت خود را بوسیله دادن پول و وعده به مقامات محلی هموار می‌نمایند و وقتی هم که خبر تجاوز آنها منتشر شد، آنرا تکذیب می‌نمایند ولی در عین حال یک وجب هم از جایی که جلو آمده‌اند عقب نمیروند و نقاط اشغالی را در دست خود نگاه میدارند. یکی از مقامات عالیرتبه روسیه در تهران به یکی از اعضای سفارت در ضمن صحبت‌های خصوصی گفته بود: "درباره وقایع مرزی مشرق ایران هر چه شنیدید باور نکنید، اگر کسی قسم خورد که ما چشم طمعی به هرات نداریم باور نکنید، اگر منم قسم خوردم باور نکنید، حتی اگر تزار هم قسم خورد باز هم باور نکنید و بدانید که ما هرات را میخواهیم و هر طوری شده این شهر را تصرف خواهیم کرد" این گفتگو در زمانی انجام شد که روابط روسیه و انگلستان سخت بحرانی بود و در تهران، اوضاع از این نظر طوری خراب بود که دیپلماتها و اعضای سفارت انگلستان و روسیه از ملاقات با یکدیگر خودداری می‌نمودند.

اگر بخواهیم بطور کلی به صحنه سیاست مشرق زمین نگاه کرده و نتیجه‌گیری نمائیم باید بگوئیم که همان اندازه که انگلیسها خود را محق در استیلای بر هندوستان می‌بینند روسها هم خود را دارای حق برای پیشرفت بطرف هند و غلبه بر آن کشور میدانند و هر دوی آنها در آسیا دولت‌هایی متجاوز و استفاده‌جو محسوب میشوند. هر دولتی که زور دارد نباید هر کاری را که دلش خواست بکند. اگر روسیه قدرت و زور دارد نباید اقدام به تجاوز در خاک همسایگان خود کند و دنیا با نظر تنفر به اقدامات روسیه می‌نگرد که با داشتن وسیع‌ترین مناطق روی زمین باز هم چشم طمع بخاک کشورهای همسایه خود میدوزد. روسیه چه احتیاجی دارد که هندوستان، ایران، چین، کره و ژاپون را هم میخواهد بسرزمین وسیع خود ملحق نماید؟ برای هندوستان چه فایده‌ای دارد که پس از چندین سال استیلا و تسلط انگلستان حالا به تصرف و اشغال روسها درآید؟ این کشور میخواهد مستقل باشد و مایل است که او را بحال خود واگذارند. آیا روسها فکر میکنند



میرزا یحیی خان مشیرالدوله

رفتارشان با هندیها بهتر از انگلیسهاست؟ در هر حال انگلستان در مشرق زمین با رقابت شدید روسیه مواجه است و اگر بخواهد آنچه را که در مشرق زمین بدست آورده، نگاهدارد و آنها را از چنگ ندهد باید کاملاً محتاط و مراقب و در عین حال در سیاست خود مقاوم و استوار باشد ولی انتصاب یحیی خان مشیرالدوله بوزارت خارجه ایران نشان داد که انگلستان دوباره در ایران دچار خواب و چرت سیاسی شده است.

طرفداران روسها میگویند چون دولت روسیه زور و قدرت دارد بنابراین میتواند هر کاری خواست بکند و هر جایی خواست برود و قبول ندارند که در اینصورت انگلستان هم می تواند چیزهایی را که بدست آورده، نگاهدارد و از آنها دفاع کند ولی واقعاً این خود یک معمای بزرگ است که چگونه کشور متمدنی مانند هندوستان با داشتن در حدود ۲۴۰ میلیون (۱) جمعیت فقط بوسیله، در حدود دویست هزار انگلیسی که چهل درصد آنها هم



ملکه ویکتوریا پادشاه انگلیس

نظامی نیستند تحت استیلا و تسلط واقع شده است و این ۲۴۰ میلیون نمیتوانند خود را از قید اسارت دویست هزار نفر خارج کنند.

انگلیسها فعلاً افتخار میکنند باینکه توانسته اند هندوستان را با همهمه این جمعیتی که دارد و با تمام تحریکاتی که از خارج میشود تحت اشغال و تسلط خود نگاهدارند ولی باید دید که تا چه مدتی انگلستان میتواند کماکان تسلط خود را بر مردم شجاع و متهور این کشور که فنون جنگ را هم در این دوران تسلط، خوب آموخته اند حفظ کند؟ یکی از اسرار موفقیت انگلستان در هندوستان، اختلاف شدیدی است که میان نژادها و مذاهب مختلف هندوستان از جمله هندوها، مسلمانان، سیکها و بوداییها وجود دارد و انگلیسها از این اختلافات به نفع خود بهره برداری میکنند. اگر روزی این اختلافات کنار گذاشته شود، آنوقت پایه های تسلط انگلستان بر هندوستان متزلزل خواهد شد و همان سربازان هندی که فنون نظامی و جنگی جدید را از انگلیسها فرا گرفته و بعنوان عامل قدرت و زور در



ادوارد هفتم پادشاه انگلیس

دست آنها هستند روزی بر علیه خود انگلستان قیام خواهند کرد. انگلیسی در نظر هندیها همیشه یک خارجی و یک مسیحی است و بهمین حال هم باقی خواهد ماند.

در هندوستان از هم اکنون جنبش‌هایی برای رهایی از تسلط انگلستان مشاهده میشود و در این راه هندیها حاضرند حتی کمک روسها را هم بپذیرند و در صورت اجبار، آنها را جانشین انگلیسها کنند تا بعداً از شر روسها هم خود را راحت کنند. البته این یک تصویرست که هندیها پیش خود میکنند و معلوم هم نیست که روسها را آسانتر از انگلیسها بتوانند از کشور خود بیرون بریزند. گزارشاتی که رسیده حاکی از آنست از هم اکنون عده‌ای از عوامل روسها به شمال هندوستان اعزام شده‌اند تا اقدامات خود را برای جلب هندیها شروع کنند. این عوامل از مردم روسیه نیستند بلکه از آسیای‌هایی هستند که طرفدار روسها بوده و از طرف دولت روسیه یا پول و اعتبار کافی به هند اعزام شده‌اند و چون آسیای و هم نژاد هندیها هستند اولاً شناخته نمیشوند و ثانیاً بهتر میتوانند اطمینان و اعتماد هندیها را بخود جلب نمایند. آنها ب مردم هند و مخصوصاً به رؤسای طوایف وعده میدهند که اگر روسها هندوستان را تصرف کنند، چنین و چنان خواهند کرد، حکومت تزاری روسیه رعایت عدل و انصاف را نسبت به مذاهب مختلف و نژادهای آسیای کرده و تفاوتی میان آنها و اروپاییهای مسیحی نخواهد گذاشت و باین ترتیب زمینه را برای اقدامات بعدی روسها فراهم می‌نمایند. در این مورد باید خاطر نشان کنم که روسها چون خودشان نیمه آسیای هستند راه و رسم مذاکره و ارتباط با آسیایها را بهتر از انگلیسها و کشورهای دیگر اروپایی می‌دانند و بهمین جهت دیپلماسی آنها در آسیا موفق‌تر از اروپاست. با همین دیپلماسی بود که روسها مدت‌ها کمیسیون مرزی انگلستان در تحت ریاست "سر پیتر لومسدن" را در مرزهای افغانستان سرگردان گذاشته و نمایندگان خود را برای مذاکره و همکاری با آن کمیسیون اعزام نداشتند. انگلیسها بدون آنکه بتوانند عکس‌العملی در این مورد نشان دهند بقدری خشمگین و ناراحت شدند که "گلا دستون" با اشاره به رفتار روسها اظهار داشت: "تاکنون هیچکس نتوانسته است تا این حد به حیثیت انگلستان توهین کند و ما را بازی دهد و دست بپندازد".

اما در مورد افغانستان، باید گفت که این کشور تحت نفوذ روسها واقع شده و دولت روسیه در راه تسلط بر افغانستان ۵۰ درصد موفقیت داشته است. در دهه اخیر دو کشور بزرگ اروپایی یعنی انگلستان و روسیه مرتکب دو اشتباه و خبط بزرگ شده‌اند، اشتباه روسیه در سال ۱۸۷۶ بود که در صدد برآمد ترکها را شکست دهد ولی موفق نشد و به حیثیت روسیه لطمه زیادی وارد آمد. اشتباه انگلستان هم این بود که افغانستان را رها کرد و از آن کشور عقب نشست و روسها را آزاد گذاشت که هر وقت مایل بودند به افغانستان دست درازی نمایند و همین اشتباه ممکن است روزی به قیمت از دست رفتن هندوستان تمام شود.

انگلستان بیپرده روی وفاداری افغانستان نسبت بخود حساب می‌کند زیرا عشایر افغانستان همه طرفدار انگلیس نیستند و در عین آنکه خودشان با یکدیگر اختلاف دارند، نان راهم بنرخ روز میخورند و نمیشود به قول و قرارها و وعده‌های آنها اطمینان داشت. بزرگترین عشایر افغانستان طوایف "سادوزائی" و "باروکزائی" هستند و تاج و تخت آن کشور بین این دو طایفه دست بدست میشود. دلیلی ندارد که هیچیک از این دو طایفه علاقه خاصی به انگلستان داشته و یا آنکه از روسیه کمتر از انگلستان خوششان بیاید، آنها بخوبی میدانند که روسها دیر یا زود به کشورشان حمله خواهند کرد و با زور و پول افغانستان را تصرف می‌نمایند و در مقابل انگلیسها را هم ضعیف و ناتوان مشاهده میکنند بنابراین دلیلی ندارد که جیب خود را در مقابل پول و طلای روسها نگشایند و با روسها همکاری ننمایند.

عبدالرحمن، امیر کنونی افغانستان سالها در خاک روسیه بسر برده و در آنجا به خوبی مورد استقبال و پذیرایی قرار گرفته بطوریکه قلباً تمایلاتی نسبت به روسها پیدا کرده است ولی در ظاهر فعلاً به انگلستان روی خوش نشان میدهد. اینک در حالیکه



گلا دستون نخست‌وزیر انگلستان

انگلستان خود را بدوستی افغانستان امیدوار و دلخوش کرده، عوامل و جاسوسان روسیه دسته دسته وارد کابل میشوند و در خیابانهایی که خوب بوضع آنها آشنائی دارند ولی انگلیسها حتی نام آنها را هم نشنیده‌اند مستقر شده و ضمن تماس و تبلیغ با مردم افغانستان گزارشات آن نقاط و مخصوصاً اقدامات عشایر را به روسها اطلاع میدهند. مقارن با این احوال روسیه اقدام به ایجاد راه‌آهنی از سواحل جنوب شرقی دریای خزر بطرف مرز افغانستان کرده است و خیال دارد آنرا تا نزدیکی هندوستان ادامه دهد و ضمناً در بندر "میخائیلوسک" واقع در ساحل جنوب شرقی دریای خزر انبار بزرگی از سلاح و مهمات جنگی بوجود آورده است و در موارد لزوم در حدود هفتصد کشتی باری که در دریای خزر دارد می‌توانند سی هزار نفر از ارتش روسیه را در مدت کوتاهی به بندر میخائیلوسکو از آنجا بوسیله راه آهن بمرز افغانستان و هندوستان برسانند. این راه فوق‌العاده مطمئن بوده و بهیچوجه خطری از نظر قطع خطوط ارتباطی ندارد. البته در مقابل دولت انگلستان هم می‌تواند از راه کانال سوئز در همان مدتی که روسها قوای خود را حمل میکنند در حدود



امیر عبدالرحمن خان پادشاه افغانستان

پنجاه هزار سرباز را به هرات در مرز افغانستان برساند ولی روسها این امتیاز را دارند که میتوانند با راه آهن خود ارسال قوا را ادامه دهند. در هر حال خطر شروع جنگ میان روسیه و انگلستان وجود دارد و در صورت وقوع چنین جنگی راه کانال سوئز هم بسته خواهد شد و با بسته شدن این راه نه فقط خطوط ارتباطی تجارتنی انگلستان قطع میشود بلکه عملاً هندوستان هم از دست انگلستان خارج میگردد. انگلستان برای پیشگیری از چنین حوادثی یا باید کانال سوئز را اشغال نظامی کرده و در آن نیروی بسیار مجهزی را مستقر نماید یا آنکه در مصر یک حکومت تحت‌الحمايه بوجود آورده در سرتاسر این کشور برای حفظ خطوط ارتباطی، راه آهن احداث نماید. در صورت انتخاب راه حل دوم انگلستان میتواند قوای خود را بجای کانال با راه آهن به خاورمیانه و از آنجا به هندوستان گسیل دارد. این راه حل در محافل انگلستان طرفدار زیادتری دارد و با روشی که دولت عثمانی اتخاذ کرده مناسب‌تر است مخصوصاً که فرانسه هم اخیراً بکمک روسها آمده و سعی دارد با کمک روسها دست انگلستان را از شمال افریقا و از منطفه‌ای میان مراکش تا مصر کوتاه کند.

حالا سئوالی که در اینجا پیش می‌آید اینست که وضع ایران در مقابل غول بزرگی که از شمال قصد بلعیدن او را دارد چیست و بر سر این کشور چه خواهد آمد. آیا ایران سرنوشت بهتری از خان نشین‌های بخارا و خیوه و امیرنشین افغانستان خواهد داشت؟ جواب من باین سئوال مثبت است و نسبت به آینده ایران بدبین نیستم و معتقدم که وضع ایران با این خان نشین‌ها و امیرنشین‌ها اصولاً قابل مقایسه نیست.

امیرنشین‌ها و خان نشین‌های آسیای مرکزی که با آسانی مغلوب روسها شده و بدست آنها افتادند حکومت‌های موقت و ناپایداری بودند، فرمانروای این سرزمین‌ها خان یا امیر بودند که معادل مقام کنت یا بارون در ایالات آلمان می‌باشد و مقام آنها ناپایدار و موقت بود زیرا غالباً مورد سوء قصد قرار گرفته و دیگری جایشان را میگرفت و بدین ترتیب قدرتی مانند فرمانروایان ایران نداشتند و افسانه‌هایی که از جنگ ارتش روس با این خان‌ها نقل میشود ساخته و پرداخته خود روسهاست که کار خود را مهم و بزرگ جلوه دهند. در مورد خان "خولجا" هم که روسها مدتی در جنگ معطل شدند بعلت حمایتی بود که چینی‌ها از آن خان میکردند و باو کمک می‌رساندند. وگرنه در موارد دیگر و از جمله در مورد ترکمنستان، ژنرال "کافمن" روسی با قوای کم و محدودی در حدود چهارهزار و پانصد نفر توانست ترکمن‌ها را شکست داده و سرزمین آنها را تصرف نماید.

بدین ترتیب اگر روسها در گذشته موفق شده‌اند با نیروی کم و مختصری خان نشین‌ها و امیرنشین‌های واقع در مشرق ایران را تصرف نمایند بهیچوجه دلیل بر آن نمیشود که آنها بتوانند ایران را هم بهمین آسانی مورد حمله قرار داده و بلعند. در دو جنگ گذشته که میان ایران و روس جریان داشت روسها لشکریانی را در حدود سی تا پنجاه هزار نفر وارد

میدان نبرد کرده بودند و گرچه آنها توانستند ایران را شکست دهند ولی این کار با چندین حمله و جنگ شدید و طولانی و تلفات زیاد انجام گرفت و بالاخره ایران موقتی شکست خورد که یک ژنرال با لیاقت و مهم روسیه یعنی ژنرال "پاسیکویچ" فرماندهی قوای روس را عهده‌دار شد. ایرانی‌ها در این جنگ در یک وضع کاملاً نابرابری در مقابل روسها قرار داشتند. از یک طرف سربازان ایرانی دستمزد فوق‌العاده کمی از سلطان وقت ایران یعنی فتحعلیشاه دریافت کرده و با دلخوشی در جنگ شرکت نمی‌کردند و از طرف دیگر تعلیمات و آموزش آنها هم قدیمی بود و بفنون جدید جنگی آشنائی نداشتند. افسران خارجی که برای تعلیم قوای ایران استخدام شده بودند، تازه کار خود را شروع کرده بودند و نیروهای ایران هنوز تعلیمات کافی پیدا نکرده به جبهه جنگ اعزام شده^(۱) بودند. علیرغم این نابرابریها، سربازان ایرانی در مقابله با قوای روس خوب جنگیدند و در طی این جنگ‌ها، چند بار روسها را در میدان نبرد شکست دادند و خاطرات قهرمانانه آنها هنوز فراموش نشده‌است. پس از جنگ روس و ایران، مقامات ایران متوجه نقایص خود شده و افسرانی را از خارج استخدام کرده و بطور جدی به آموزش دادن ارتش خود پرداختند، بطوریکه اینک ارتش ایران از هرجهت بفنون جدید جنگی آشنا شده‌است و تجهیزات آنهم خوب و رضایت‌بخش است و بدرستی می‌توان گفت که تهرانی‌ها، بختیاریها، لرها، کردها و شاهسون‌ها که استخوان‌بندی ارتش ایران را تشکیل می‌دهند به‌چوچه ضعیف‌تر و ناتوان‌تر از ترکها نیستند و خیلی بهتر و دلیرانه‌تر از آنها می‌جنگند. اصولاً در کشورهای مشرق زمین توانائی و قدرت ارتش بستگی به افسران و فرماندهان آنها دارد افسران ایران کودن و احمق نیستند ولی باید گفت که تنبل و سست و ضمناً فاسد می‌باشند و فقط آنها نقطه ضعف ارتش بشمار می‌روند و بهر حال شکی نیست که در جنگ با روسها اگر ارتش ایران به وسیله افسران اتریشی و آلمانی رهبری شود می‌تواند عملیات امیدبخشی انجام دهد. ارتش ایران در حال حاضر اسماً "پنجاه هزار نفر و عملاً" بیش از سی هزار نفر نیست ولی در موارد لزوم و هنگام جنگ با سانی می‌توان شماره ارتش را به دویست هزار نفر رساند. از نظر طبیعی نیز موقعیت دفاعی ایران خوب و قابل توجه است، فقط ارتفاعات (دامنه کوه) را که اخیراً در خراسان روسها از ایران گرفتند کار روسها را آسان می‌کند، از فلات مرکزی ایران با کمک مهندسین و طرح نقشه‌های صحیح جنگی، می‌توان بخوبی در مقابل حملات روسها دفاع کرد و سواره نظام و شترسواران ارتش ایران که به جنگ در کویر

(۱) در زمان سلطنت فتحعلیشاه بود که "گریبا یدوف" سفیر روس در ایران بخاطر آنکه برخلاف قوانین و سنن ایران مأموران خود را به خانه‌های مردم فرستاده و زنان آنها را می‌گرفت و می‌برد، مورد حمله و هجوم مردم واقع شده و با اعضای سفارت خود بقتل رسید.

آشنائی دارند، می‌توانند براحتی ستونهای روسها را که در حال حرکت در کویر هستند مورد حمله قرار داده و تلفات سنگینی بآنها وارد آورند، ایالات واقع در ساحل دریای خزر نیز قابل دفاع در برابر حملات از راه دریا می‌باشند زیرا اولاً در شمال بنادر خوبی که کشتیهای بزرگ بتوانند در آنها پهلو گرفته و سربازان مهاجم را پیاده کنند وجود ندارد (باستثناء بندر آشوراده) و در تابستان هم پشه‌های مالاریا بکمک ارتش ایران می‌آیند و هیچ اروپائی تاب مقاومت در برابر این پشه‌ها را ندارد، در زمستان هم جاده‌های کوهستانی و گردنه‌های پر از برف سد و یک مانع بزرگ طبیعی را در مقابل پیشروی هر مهاجم بوجود می‌آورند. اگر انگلستان و آلمان در صورت حمله روسها بکمک ایران بیایند می‌توانند قوای خود را در بندر محمره (خرمشهر) پیاده کرده و از آنجا آنها را باصفهان برسانند و از اصفهان روانه جبهه جنگ در دامنه‌های جبال البرز نمایند.

نقشه اخیر یعنی کمک رساندن از راه بندر محمره (خرمشهر) شاید در نظر اول دشوار و پر خرج بیاید ولی بهر حال اگر انگلستان بخواهد که هندوستان را از دست ندهد باید



تصویر فتحعلی شاه که یکی از نقاشان روسی معاصرش ساخته است

بناچار به چنین راه حل‌هایی متوسل شود. انگلستان باید بداند که اگر از این راه قوای روسیه را از پشت سر و از جناح مورد حمله قرار نداده و خطوط ارتباطی آنها را قطع ننماید قوای روس مستقیماً به هند حمله کرده و نیروهای مدافع انگلستان را در آنجا از پای در می‌آورند. روسها در چنین حمله‌ای می‌توانند هفتاد و پنج هزار سرباز زبده وارد میدان نبرد کنند و انگلستان هم می‌تواند در حدود یکصد و بیست هزار سرباز هندی را در جبهه ایران آماده حمله به قوای متجاوز کند و روسها را از دوطرف یعنی از جلو و از عقب سر تحت فشار قرار دهد و در اینصورت روسها ناچار به عقب‌نشینی و فرار خواهند شد. برای موفقیت در این نقشه انگلستان باید روابط صمیمانه‌ای با ایران داشته باشد و آن کشور را با کمک مادی و اسلحه و مهمات تقویت نماید و ضمناً "برای تقویت روحیه، در حدود بیست و پنج هزار نفر از پیاده نظام انگلیسی را در صورت حمله روسها بکمک آنها بفرستد. بدین ترتیب ملاحظه میشود که ایران بهیچوجه شباهتی به بخارا و خیوه ندارد که روسها با یک حمله و یورش بتوانند آنرا تصرف کنند، بلکه امکانات فراوان و زیادی برای دفاع از آن



بسم الله

پرنس بیسمارک صدراعظم آلمان

کشور و خنثی کردن حملات روسها وجود دارد. عامل مهم دیگری در مقابله با روسها اخیراً "به کمک ایران آمده‌است و این عامل امپراتوری آلمان است که با ایران روابط سیاسی و دیپلماتی برقرار کرده‌است. باید توجه داشت که پرنس بیسمارک صدراعظم آلمان مرد سیاستمدار و بسیار دوراندیشی است و بدون جهت در این زمان که بحرانی‌ترین دوران تاریخ ایران بشمار میرود با ایران روابط سیاسی و دوستی برقرار نکرده و خود را دچار دردسر نکرده‌است و بی‌تردید مقاصد از این کار دارد. امپراتوری آلمان که تازه بدوران قدرت و شکوفائی رسیده، آنقدر برنامه برای گسترش نفوذ در نقاط مختلف جهان دارد که پول و بودجه اضافی ندارد که بر حسب اتفاق و تفنن سفارتی در ایران تأسیس نماید مگر آنکه از این کار منافع قابل توجهی عاید آن کشور شود و بعبارت دیگر امپراتوری آلمان، ایران را منطقه مناسب و خوبی برای نفوذ سیاسی و اقتصادی خود میداند. از طرف دیگر چنانکه به وضع سیاست کلی دنیای غرب توجه شود ملاحظه میگردد که میان روسیه و آلمان برخلاف آنچه که تصور میشود



مسیو برانشوایک وزیر مختار دولت آلمان

همآهنگی وجود ندارد. میان دربارهای روسیه و آلمان البته روابط دوستی ظاهری مستقر است زیرا ویلهلم قیصر آلمان فراموش نکرده است که تزار روسیه خواهرزاده اوست و بهمین جهت شخصا "به سرنوشت سلسله سلطنتی رومانوف در روسیه علاقمند است و تا موقعی که زنده است از برخورد میان دو کشور جلوگیری کرده و روابط دوستی را حفظ خواهد نمود البته ویلهلم کاملا" پیر شده و روزهای آخر عمر خود را میگذراند. ولی میان مردم دو کشور روسیه و آلمان و مقامات دولتی آنها هیچ علاقه و روابط دوستانه‌ای موجود نیست و مخصوصا "ولیعهد آلمان احساسات خصمانه‌ای نسبت به تزار روسیه دارد و همسر او هم یک پرنسس انگلیسی است که نفوذ زیادی در شوهر خود دارد و بدین ترتیب شکی نیست که پس از فوت ویلهلم امپراتور آلمان، روابط دو کشور آلمان و روسیه تیره و خصمانه خواهد شد و رقابت شدیدی میان آن دو دولت آغاز میگردد و در چنین موقعیتی است که آلمان تمایل پیدا می‌کند روسیه را از جناح و از پشت سر بوسیله تقویت خان نشین‌ها و همچنین کمک‌های بایران مورد حمله قرار دهد و ضربات اصلی را به نقاط حیاتی روسیه وارد آورد.



اعلیحضرت ویلهلم امپراتور آلمان

با توجه به مطالبی که ذکر شد منافع آلمان در آنست که ایران استقلال خود را بتواند حفظ کند و آلمان به حفظ استقلال ایران علاقمند است دولت آلمان در حال حاضر تلاش زیادی برای گسترش روابط بازرگانی با ایران و بدست آوردن بازارهایی برای مصنوعات خود می‌نماید در حالیکه روسها هدف اصلی‌شان اینست که انحصار تجارت خارجی ایران و آسیای مرکزی را بدست آورند. اگر بوسیله تحت فشار قرار دادن ایران موفق باینکار شوند، مانع از اجرای نقشه‌های آلمان خواهند شد و بهمین جهت پرنس بیسمارک صدراعظم آلمان بدون تردید علاقمند به حفظ استقلال ایران و آزاد ماندن این کشور از تسلط روسهاست و این خود شانس و فرصت خوبی برای ایران میتواند باشد که در کام روسیه تزاری فرو نرود.

عامل مهم دیگری که روسیه یا هر کشور دیگری که بخواهد بایران تجاوز کند، باید بآن توجه داشته باشد تعصب ملی و میهن دوستی است که در ایران وجود دارد. ایران از این حیث کاملا" شایسته بفرانسه دارد، همانگونه که فرانسه در قرن اخیر از چندین توطئه و تشنج در سایه همین تعصب ملی مردم آن کشور نجات یافته است. ایران هم در قرون اخیر چندین بار بدست نیروهای متجاوز و دشمن افتاده است و هر بار مردم ایران، متجاوزان را از کشور خود بیرون ریخته و استقلالشان را حفظ کرده‌اند بنا بر این با یک تجاوز و حمله اگر هم بطور موقت، ایران شکست بخورد، بزودی در سایه عرق ملی موفق میشود که دشمن را از خاک خود براند.

یکی از دیپلمات‌های برجسته ترک در تهران تفاوت میان ایرانی‌ها و ترک‌ها را در برابر حمله دشمن متجاوز اینطور برای من تشریح میکرد: "موقعی که ترک‌ها شکست خورده و سرزمین آنها بدست دشمن میافتد، چنان غرور و روحیه‌ای دارند که مانند در تحت تسلط دشمن را اهانتی نسبت بخود تلقی میکنند و بهمین جهت اقدام به مهاجرت از سرزمین خود می‌نمایند، موقعیکه یونان از دست ترکیه آزاد شد - ترک‌های ساکن یونان، فوراً آن کشور را ترک کردند، ترک‌های مقیم رومانی و باتوم نیز پس از آنکه سرزمین آنها بدست دشمن افتاد از آن مناطق مهاجرت نمودند، در حالیکه ایرانی‌ها اینطور نیستند و ترجیح میدهند در سرزمین خود ولو آنکه بدست دشمن افتاده باشد باقی بمانند، چنانکه تجار و بازرگانان ایرانی در باکو و شهرهای دیگر قفقاز باقی ماندند و به تجارت ادامه دادند و این خود نشان میدهد که روحیه ترک‌ها یا ایرانی‌ها چقدر تفاوت دارد و ترک‌ها چه روحیه بالاتر و چه تعصب ملی زیادتری از ایرانی‌ها دارند."

این عقیده آن دیپلمات ترک بود ولی من با عقیده او موافق نیستم و آنچه را که او "روحیه برتر و تعصب ملی زیادتر" برای ترک‌ها مینامید، من بآن نام "عدم قابلیت تطبیق با شرایط محیط" میدهم. سرخ پوستان امریکا که دارای روحیه‌ای نظیر ترک‌ها بودند خود را از سفید پوستان کنار کشیده و نابود شدند ولی یونانی‌ها که مقهور رومیها شدند

در سرزمین خود و تحت تسلط رومیها باقی ماندند و در تمدن رومیها نفوذ کرده و آنها را تحت تاثیر خود قرار دادند و بالاخره هم آزاد شدند ، وضع ایرانیها هم در صورت شکست از روسیه و تحت تسلط آنها قرار گرفتن مانند یونانیهاست آنها در مناطق خود باقی میمانند و روسها را تحت نفوذ خود قرار میدهند . ولی البته حمله مستقیم روسها بایران بنظر نمیآید که بزودی انجام شود زیرا در حال حاضر روسها با مشکلاتی در اروپا دست بگریبان هستند که سرگرم حل آن میباشند و فرصت پرداختن بایران را ندارند و در این میان ایران هم هر قدر فرصت پیدا کند بر قدرت و توانائی خود میافزاید . بطور کلی تصور نمیروود که در صورت داشتن فرصت هم روسها اقدام به یک حمله بزرگ در سراسر مرزها کنند و تجاوزات خود را بصورت زد و خورد های مرزی و پیشرویهای کوچک و نفوذ گام بگام بداخل ایران انجام میدهند و معتقدند که با این روش هم وارد یک جنگ بزرگ و دامنه دار نشده اند و هم توجه اروپا را به تجاوزات خود جلب نخواهند کرد . حداقل تا موقعی که روسیه سرگرم کشمکش و مبارزه با انگلستان و با کشورهای دیگر اروپاست و تا هنگامیکه مسئله افغانستان و ترکیه حل نشده است ایران می تواند نفسی براحتی کشیده و از طرف روسها احساس امنیت کند ولی پس از حل این مسائل ایران باید نگران وضع خود باشد .

بطور خلاصه رقابت روسیه و انگلستان گرچه از پیشرفت و ترقی ایران جلوگیری میکند ولی بهر حال به استقلال آن کشور کمک میکند و اگر این رقابت از بین برود این خطر بوجود میآید که یکی از دو غول بزرگ ایران را تصرف کند . هنگامیکه انگلستان سرگرم جنگ در سودان بود ، روسها فرصت را برای نفوذ در ایران و افغانستان مفتنم شمردند و نزدیک بود هرات را تصرف نمایند ولی با پایان یافتن جنگهای سودان آنها بناچار احتیاطزیادتری از خود نشان داده و ناچار شده اند که از حمله مستقیم و تجاوز تزییع به هرات دست بردارند و این کار را موقوف به مقدماتی که ایجاد راه آهن تا نزدیکی آن باشد بنمایند .

در اینجا بار دیگر باید این موضوع را تکرار کنم که اگر انگلیسها برای خود استیلای بر هندوستان و نواحی دیگر مشرق زمین را یک حق می شمارند . روسها هم دلیلی ندارد بخود اجازه ندهند که چشم طمع به ایران و یا کشورهای دیگر آسیا بدوزند . اکنون موقع آن رسیده است که هم انگلستان و روسیه دست از سر ملل آسیائی بردارند و آنها را بحال خود واگذارند و به سیاست تجاوزکارانه و استیلاجویانه خاتمه دهند تا دنیا روی صلح و آرامش بخود به بیند .

فهرست اعلام

الف	ب
آذربایجان ۴۳	اسکندر مقدونی ۳۴۱
آریائی‌ها ۱۰۲-۱۰۳	اعراب ایران ۱۰۴
آسیاب شیطان ۲۰۸	افجه ۱۹۹-۲۰۰-۲۰۱-۲۰۲-۲۰۳
امیرزاده اسداله خان ۱۶۴	۲۰۴-۲۱۲-۲۱۳-۲۱۴
آصف‌الدوله (عبدالوهاب خان)	افغانهای ایران ۱۱۱-۱۱۲
۱۸۸-۱۸۹	افتخارالدوله ۱۵۶-۱۶۲
اصفهان ۶۱-۱۰۸-۱۰۹-۱۴۰-۴۲	البارسلان ۵۲
۱۴۳-۱۸۳-	امیرکبیر ۱۳۲-۱۳۳-۳۵۰
آغا محمد خان قاجار ۴۷-۶۶-۸۸	امین‌السلطان ۱۴۶-۱۹۴-۱۹۵
۱۳۱	امین‌الدوله ۱۴۹-۱۷۲-۱۷۳
آقا بابا ۳۹	امین‌السلطنه ۱۴۶
آقا زمان (میناتوربست) ۲۵۱	انزلی ۲۶-۲۹
آق قویونلو ۲۸۰	اندرون سلطنتی ۶۳
آلکساندر سوم تزار روسیه ۲۴	انوشیروان ۶۶-۱۴۶-۱۴۷
آینه کاریهای ایران ۲۲۴-۲۲۵	انیس‌الدوله ۱۵۶
ابریشم ایران ۳۱۲-۳۱۳-۳۱۴	اولتاریوس-آدام ۳۱۳-۳۱۴
اباذر ۲۵۵-۳۱۵-۳۱۶-۳۱۷	ایلخانی بختیاری ۱۰۸-۱۰۹-۱۱۰
ابن زیاد ۳۰۴	ایوان کیف ۳۴۲
شاهزاده ابراهیم میرزا ۹۸	ایوب خان امیر افغانستان ۱۱۲-۳۵۹
ابوبکر ۲۷۵	۳۶۰
ادوارد هفتم ۳۶۳	
ارامنه ایران ۲۶۹-۲۷۰-۲۷۳	
ارس ۴۷	
ارک تهران ۵۶-۶۳-۱۵۱-۱۵۲	
استرآباد ۲۶-۳۷	

فهرست اعلام

تخت روان ۱۹۱-۱۹۲-۲۰۱	"باردک زائی" ۱۱۱-۱۱۲
ترکمن‌های ایران ۴۶	برج ظفر ۵۳-۵۴
تریاک ایران ۳۱۰-۳۱۱	بختیاربها ۱۱۰
ترکمانچای ۱۵۰	دکتر بروس ۲۷۰
تفلیس ۱۸-۲۰	برونشویک (سفیرآلمان در تهران) ۳۲۸
تعزیه ۲۷۵-۲۸۵-۲۸۸-۲۸۹-۲۹۰	بلقیس ملکه سبا ۳۰۳
۲۹۶	بوکانان رئیس جمهوری آمریکا ۱۱۳
تکیه دولت ۲۷۸-۲۸۵-۲۸۶-۲۸۷	بهرام گور ۴۵
۲۸۸-۲۸۹-۲۹۰	بهارستان ۲۸۳
تنباکوی ایران ۳۱۰	بوشهر ۴۷
تهران ۴۹-۵۰-۵۴-۵۵-۵۶-۶۰	ژنرال بولر ۵۴
۶۱-۲۱۹	بیسمارک صدراعظم آلمان ۳۲۸-۳۷۰
	۳۷۱-۳۷۳

ج

جاجرود ۱۹۴	پ
میرزا جهانگیر خان وزیر علوم ۴۲	پاتر ۳۳۷-۳۳۹
جعفرآباد ۹۴-۹۵-۹۶-۱۲۲	ژنرال پاسیگوویچ ۳۶۸
جلوه ۲۶۶	پطر کبیر ۳۱۴
جیران ۱۵۴	پیترو دلاواله ۲۹
	پلور ۲۰۹
	پیر بازار ۲۶

چ

چایخانه‌های تهران ۷۷	ت
چرمسازی ایران ۳۲۳	تالار برلیان ۶۳-۶۵
چهل چشمه ۲۰۸	تبریز ۱۰۴-۳۵۵
چینی سازی ایران ۲۳۶-۲۳۷	تجربش ۸۵
چینی سازهای هنرمند در ایران	تخت جمشید ۲۱۷-۲۱۸
۲۳۸-۲۳۹	

۳۷۸

فهرست اعلام

ح

دامغان ۱۰۶	حاج محمد ۲۴۱
دامنه کوه ۳۵۸	حاکمی ۲۶۶
دارالفنون ۱۱۲	امام حسن ۲۷۶-۲۷۷-۲۷۸-۲۷۹
داودیه ۹۱-۹۲	امام حسین ۲۷۶-۲۷۷-۲۷۸-۲۷۹
دروازه‌های تهران ۵۵-۵۶	۲۸۰-۲۸۱-۲۸۲-۲۸۳
دریای نور ۶۳-۶۴	۲۸۶-۲۹۱-۲۹۲-۲۹۳-۲۹۴
درویش (خوش نویس) ۲۳۰	۲۹۵-۲۹۶-۲۹۷-۲۹۸-۲۹۹
دلایلهای تهران ۶۹-۷۰-۷۱	۳۰۴
دماوند ۴۷-۵۲-۲۰۸-۲۱۲-۳۴۶	استاد حسین (معمار باغ فردوس) ۲۲۴
دوشنبه بازار ۳۶	استاد حسن (توپ ساز) ۲۴۱
دوشان تپه ۵۵-۱۵۳	حکیم الممالک ۱۴۷-۱۴۸
دهری (فرقه مذهبی) ۲۶۶	حضرت عبدالعظیم ۵۳-۵۴
دیو سفید ۲۴۰	حمام‌های تهران ۷۳

ر

رآگیس ۵۲	خ
راولینسون ۵۳	خاتون آباد ۳۳۸
راه آهن ایران ۳۲۸-۳۲۹	خان خولجا ۳۶۶
امام رضا ۲۸۲-۳۵۸	خزر ۲۰
ری ۵۲-۵۳	خسرو پرویز ۶۶-۲۲۳
رینه ۳۴۶-۳۴۷	خشایارشا ۴۰-۶۶

ز

زرد کوه ۴۴	د
زنده رود ۴۷	داریوش ۴۰-۵۲-۶۶-۱۰۲-۲۸۱
زرگنده ۸۵-۸۸	۳۴۱
آقا زمان (مینیاتوربست) ۲۵۷	

۳۷۹

فهرست اعلام

زنان ایران ۶۰-۸۲-۸۳-۱۲۹-۱۵۵	شرح ۲۶۴-۳۳۱-۳۳۳
۱۵۶	شرف آباد ۳۴۰-۳۴۱
حضرت زینب ۲۷۸-۲۷۹-۲۹۴	شماهار ۲۰
۲۹۵-۲۹۶-۲۹۹-۳۰۴	شمر ۲۹۴-۲۹۶-۲۹۷-۳۰۴
زیگلر (کمپانی فرش) ۳۱۹	شمیران ۵۰-۵۵-۸۵-۸۶-۸۸
	۸۹
س	شمس‌العماره ۶۳
	شهربانو ۲۸۰
سادوزائی ۱۱۱-۱۱۲	شیراز ۴۷-۸۷
سانسکریت ۱۰۲	شیعه ۲۶۳-۲۶۴-۲۶۶-۲۶۷
سپهسالار (میرزا حسین خان مشیرالدوله)	
۱۷۱-۲۲۵	ص
سراسیاب ۸۹-۱۹۱	
میرزا سعید خان مؤتمن‌الملک ۱۷۷-۱۷۸	آقا صادق (نقاش) ۲۴۹-۲۵۱-۲۵۵
۱۷۹-۱۸۰-۱۸۱-۱۸۲-۱۸۵	صدیق‌الملک ۱۷۳-۱۸۳
۱۸۶	صفویه ۲۲۶-۲۲۹-۲۳۷
سفید رود ۳۸-۴۷	صنیع‌الدوله ۱۷۱-۱۷۲
سلطانعلی (خوش نویسنده) ۲۳۱	صنیع‌الملک (ابوالحسن خان نقاش) ۲۵۱
سلمانی‌های تهران ۷۶	ط
سلبیمان نبی ۳۰۲-۳۰۳-۳۰۴	
سنی ۲۶۳-۲۶۴	طبرستان ۴۷
ش	
شادالملوک ۵۳	ظ
شاردن ۲۸۲-۳۱۶	
شال کرمان ۲۵۹	ظل‌السلطان ۶۱-۱۰۸-۱۰۹-۱۱۰
شاه اسمعیل ۶۵-۲۸۱	۱۲۱-۱۴۰-۱۴۱-۱۴۲
شاه عباس ۶۶-۱۰۲-۲۲۳-۲۳۲	۱۴۳-۱۴۴-۱۸۳-۱۸۴
۲۳۳-۲۳۵-۲۳۶	۲۷۰-۲۷۱

فهرست اعلام

ظهیرالدوله ۱۶۳-۱۶۴-۱۶۵-۲۸۶	ف
۲۸۷-۲۸۸-۲۹۱-۲۹۴	
۲۹۸-۳۰۱	حضرت فاطمه ۲۸۳
	فتحعلیشاه ۶۶-۶۷-۶۸-۸۸-۹۸
	۱۱۱-۱۱۲-۲۴۷-۳۶۸-۳۶۹
	فرح‌آباد ۲۲۵
	فرخ خان امین‌الملک ۱۱۳
	فرمانفرما ۱۳۶
	فرش ایران ۳۱۸-۳۱۹
	فیروز کوه ۴۷-۳۴۲
	ع
	عایشه ۲۷۶-۲۸۲
	عبدالرحمن (امیرافغانستان) ۱۱۱-
	۳۶۶-۳۶۵
	عبداله ابن‌الحسین ۱۹۲
	عبداله ۲۷۷-۲۷۹-۲۹۸-۲۹۹
	۳۰۰-۳۰۱
	عرف ۲۶۴-۳۶۱
	حضرت علی ۲۷۶-۲۷۹-۲۸۰-۲۸۱
	۲۹۵-۳۰۰
	علیقلی بیگ (نقاش) ۲۵۵
	استاد علی (معمار ارک تهران) ۲۲۴
	عزالدوله ۱۳۸-۱۳۹
	عشایر ایران ۱۰۴-۱۰۵-۱۰۶-۱۰۷
	حضرت علی اکبر ۲۹۵-۲۹۶
	علی‌اللهی‌ها ۲۶۶
	عید قربان ۲۸۳
	غ
	کاروانسراهای تهران ۷۳
	کارون ۴۷
	کارول اسپنس ۱۱۳
	کاشیکاری ایران ۲۲۵-۲۳۰-۲۰۶-۲۰۸
	میرزا غلامحسین (تعزیه خوان) ۲۹۳-
	۲۹۴-۲۹۸-۲۹۹
	میرزا غلامرضا (خوش‌نویس) ۲۳۰-۲۳۳

معماری ایران ۲۱۹-۲۲۰-۲۲۱-۲۲۲	نصیرالدوله ۱۸۹
۲۲۳-۲۲۴	نقاره خانه ۵۷
مظفرالدین میرزا ۱۴۱-۱۴۳-۱۴۴	نگارستان ۶۶-۶۷
معیرالممالک ۹۲-۱۵۶-۱۵۷-۱۵۸	نلسون ۱۲۳
۱۵۹-۱۶۰-۱۶۱-۱۶۲-۱۶۳	نقش ۲۵۸
۲۲۰-۲۲۱	نمد ایران ۳۲۱
معین‌الیکا ۲۹۴	و
مسلمه ۳۰۰	ورامین ۳۳۹
حاج ملا علی کنی ۳۲۲-۳۹۳	ونک ۸۸
حضرت امام موسی کاظم ۲۸۰	ولاسرف ۳۴
میرآخور ۱۱۷	ویپل ۳۶
میان پشته ۲۷	ویکتوریا ۳۶۲
مؤتمن‌الملک (میرزا سعید خان) ۱۷۷-	ویلهلم قیصر آلمان ۳۷۲
۱۷۸	ه
ن	
ناصرالدین‌شاه ۲۹-۵۳-۵۷-۶۱-	هامون ۴۷
۶۳-۱۱۲-۱۲۱-۱۳۱-۱۳۲	هرات ۵۴-۳۶۰
۱۳۳-۱۳۴-۱۳۵-۱۴۵-۱۴۹	هرودوت ۲۲
۱۵۰-۱۶۱-۱۶۲-۱۶۳-۱۶۴	هلاکو خان ۵۲
۱۶۵-۱۶۶-۱۶۷-۱۶۸-۱۶۹	هراز ۴۷-۲۰۹
۱۷۷-۱۹۳-۱۹۵-۱۹۶-۲۴۷	همدان ۵۵-۱۳۸-۱۳۹-۱۴۰-۱۸۲
۳۴۹-۳۵۰-۳۵۹	۱۸۳
ناصرالملک ۱۸۵-۱۸۶	
نایب‌السلطنه کامران میرزا ۵۷-۹۴-	ی
۱۹۳	
نادرشاه ۶۶-۲۵۵	یزید ۲۷۶-۲۷۷-۲۹۸-۲۹۹
ناظر ۱۱۶	یزدگرد ۲۸۰-۳۰۴
شهر نجف ۲۷۶	یوسف آباد ۵۵
آقا نجف (نقاش) ۲۴۹-۲۵۶-۲۵۷	یهودیان ۲۶۹

کافمن (ژنرال) ۳۶۶	لطفعلی خان ۱۳۱
کامران میرزا نایب‌السلطنه ۵۷-۹۴-	لنکران ۲۶
۱۹۳	لومسدن (پیتز) ۳۶۴
کامرانیه ۸۸-۹۴	لیلا ۳۰۴
کربلا ۲۸۲-۲۸۵-۳۰۴	م
کردها ۱۰۳	مارکوپولو ۳۱۲
کردستان ۴۳	ژنرال محمد تقی خان ۲۷
کرمان ۴۵-۱۶۴	محمد شاه قاجار ۵۴-۶۷-۶۸-۷۰
کرمانشاه ۴۳	۹۸
کوروش ۴۱-۱۰۲	آقا محمد حسن (نقاش و میناکار) ۲۴۶
کویت ۲۸-۹۷	۲۵۱
کوفه ۲۷۶-۲۷۷-۲۹۳	آقا محمد امین (میناکار) ۲۴۶
خط کوفی ۲۳۱	آقا محمد علی نقاش ۲۴۶
ک	حضرت محمد (ص) ۲۷۶-۲۸۹
	آقا محمد حسین میناتوربست ۲۵۵
گبرها ۵۳-۱۰۲-۲۶۷-۲۶۸-۲۶۹	محمود افغان ۲۳۸
گج بریهای ایران ۲۲۰-۲۲۳	محمده ۴۷
گزنون ۱۲۸-۳۵۰	میرزا محمد علی خان ۳۱۷
گلدوزی در ایران ۲۵۹	فخرالدوله ۶۱-۱۸۷-۳۰۸-۳۰۹
گلندوک ۱۹۶-۱۹۷-۱۹۸-۲۰۰-	مختار ۲۷۹-۲۹۸-۳۰۱
۲۱۵-۲۱۶	مستوفی‌الممالک ۸۱-۸۷-۸۸-۱۷۱
گلادستون ۳۶۴	میرزا احمد ۱۳۹
گلیم‌های ایران ۳۲۱	میر عماد ۲۳۰-۲۳۱-۲۳۲-۲۳۳
گملن ۳۱۶	میرزا محمد تقی (نقاش) ۲۴۹
ل	معاویه ۲۷۶
	معتمدالدوله ۸۸-۱۳۶-۱۳۷-۱۳۸
لار ۱۹۱-۱۹۷-۲۰۴-۲۰۵-۲۰۶	مشیرالدوله (یحیی خان) ۱۷۳-۱۷۴
۲۰۷-۲۰۸-۲۰۹-۲۱۰-۲۱۱	۱۷۵-۱۷۶-۱۷۷-۲۲۵-
	۳۶۱-۳۶۲